توضیح المسائل

با تجدید نظر و اضافات و اصلاحات

مطابق فتاوی

حضرت آیة الله العظمی
آقای حاج سید علی حسینی بیستانی
ادام الله ظله

بسم الله الرحمن الرحیم

عمل باین رساله شریفه مجزی و مبری
ذمه است إنشاء الله تعالی

علی الحسینی البیشاوی

دانلود سوالات آزمون
راهنمای کامل آزمون

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی أشرف الأنبیاء والمرسلین محمّد وآله الطیبین الطاهرین واللعنة الدائمة علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین.

احکام تقلید

مسأله ۱ ـ شخص مسلمان باید عقیده‌اش به اصول دین از روی بصیرت باشد، و نمی‌تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی گفته کسی را که علم به آنها دارد به‌صرف اینکه او گفته است قبول کند. ولی چنانچه شخص به عقاید حقّه اسلام یقین داشته باشد، و آنها را اظهار نماید ـ هرچند از روی بصیرت نباشد ـ آن شخص مسلمان و مؤمن است، و همه احکام اسلام و ایمان بر او جاری می‌شود.

و اما در احکام دین ـ در غیر ضروریات و قطعیات ـ باید شخص یا مجتهد باشد که بتواند احکام را از روی دلیل به دست آورد، یا از مجتهد تقلید کند، یا از راه احتیاط طوری به وظیفه خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است.

مثلاً: اگر گروهی از مجتهدین عملی را حرام می‌دانند، و گروه دیگر می‌گویند حرام نیست، آن عمل را انجام ندهد.

و اگر عملی را بعضی واجب، و بعضی مستحب می‌دانند، آن را به‌جا آورد.

پس کسانی که مجتهد نیستند، و نمی‌توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است از مجتهد تقلید نمایند.

مسأله ۲ ـ تقلید در احکام: عمل کردن به دستور مجتهد است. و از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد، بالغ، عاقل، شیعه دوازده امامی، حلال‌زاده، زنده و عادل باشد.

و عادل کسی است که کارهایی را که بر او واجب است به‌جا آورد، و کارهایی را که بر او حرام است ترک کند.

و نشانه عدالت این است که در ظاهر شخص خوبی باشد، که اگر از اهل محل یا همسایگان، یا کسانی که با او معاشرت دارند حال او را بپرسند، خوبی او را تصدیق نمایند.

و در صورتی که فرد به طور اجمالی بداند در مسائلی که برایش پیش می‌آید مجتهدین با هم اختلاف فتوی دارند هرچند مورد اختلاف نظر را نداند لازم است از مجتهدی تقلید کند که أعلم باشد، یعنی در فهمیدن حکم خداوند متعال از تمام مجتهدین زمان خود تواناتر باشد.

مسأله ۳ ـ مجتهد و أعلم را از سه راه می‌توان شناخت:

اوّل: آنکه خود مکلف یقین کند، مثل آنکه از اهل علم باشد، و بتواند مجتهد و أعلم را بشناسد.

دوّم: آنکه دو نفر عالم و عادل که می‌توانند مجتهد و أعلم را تشخیص دهند، مجتهد بودن یا أعلم بودن کسی را تصدیق کنند، به‌شرط آنکه دو نفر عالم و عادل دیگر با گفته آنان مخالفت ننمایند. بلکه اجتهاد یا أعلمیت کسی به گفته یک نفر از اهل خبره و اطلاع که مورد وثوق انسان باشد نیز ثابت می‌شود.

سوّم: آنکه مکلف از راه‌های عقلایی به اجتهاد یا أعلمیت فردی اطمینان پیدا کند، مثل آنکه عدّه‌ای از اهل علم که می‌توانند مجتهد و أعلم را تشخیص دهند، و از گفته آنان اطمینان پیدا می‌شود، مجتهد بودن یا أعلم بودن کسی را تصدیق کنند.

مسأله ٤ ـ به دست آوردن فتوی، یعنی دستور مجتهد چهار راه دارد:

اوّل: شنیدن از خود مجتهد.

دوّم: شنیدن از دو نفر عادل که فتوای مجتهد را نقل کنند.

سوّم: شنیدن از کسی که انسان به گفته او اطمینان دارد.

چهارم: دیدن در رساله مجتهد در صورتی که انسان به‌درستی آن رساله اطمینان داشته باشد.

مسأله ٥ ـ تا انسان یقین نکند که فتوای مجتهد عوض شده است، می‌تواند به آنچه در رساله او نوشته شده عمل نماید، و اگر احتمال دهد که فتوای او عوض شده جستجو لازم نیست.

مسأله ٦ ـ اگر مجتهد أعلم در مسأله‌ای فتوی دهد، مقلّد نمی‌تواند در آن مسأله به فتوای مجتهد دیگر عمل کند.

ولی اگر فتوی ندهد، و بفرماید احتیاط آن است که فلان طور عمل شود ـ مثلاً بفرماید احتیاط آن است که در رکعت اوّل و دوّم نماز بعد از سوره حمد یک سوره تمام بخواند ـ مقلّد باید یا به این احتیاط که احتیاط واجب یا لازم نامیده می‌شود عمل کند، و یا به فتوای مجتهد دیگری ـ با رعایت الأعلم فالأعلم ـ عمل نماید، پس اگر او فقط سوره حمد را کافی بداند، می‌تواند سوره را ترک کند.

و همچنین است اگر مجتهد أعلم بفرماید مسأله محل تأمل، یا محل اشکال است.

مسأله ۷ ـ اگر مجتهد أعلم بعد از آنکه در مسأله‌ای داده، یا پیش از آن احتیاط کند ـ مثلاً بفرماید ظرف نجس را که یک مرتبه در آب کر بشویند پاک می‌شود اگرچه احتیاط آن است که سه مرتبه بشویند ـ مقلّد او می‌تواند عمل به احتیاط را ترک نماید، و این را احتیاط مستحب می‌نامند.

مسأله ۸ ـ اگر مجتهدی که مکلف از او تقلید می‌کند از دنیا برود، حکم بعد از فوت او حکم زنده بودنش است، بنابراین اگر او أعلم از مجتهد زنده باشد و مکلف به طور اجمالی بداند در مسائلی که برایش پیش می‌آید، آن دو مجتهد با هم اختلاف فتوی دارند هرچند مورد اختلاف نظر را نداند باید بر تقلید او باقی بماند.

و چنانچه مجتهد زنده أعلم از او باشد باید به مجتهد زنده رجوع کند.

و اگر أعلمیتی در میان آنها معلوم نشود یا مساوی باشند، پس اگر اورعیت یکی از آنها ثابت شود به این معنا که در اموری که در فتوی دادن و استنباط نقش دارند، بیشتر احتیاط کند و اهل تحقیق و بررسی باشد باید از او تقلید کند و اگر ثابت نشود مخیر است عمل خود را با فتوای هرکدام تطبیق نماید، مگر در موارد علم اجمالی، یا قیام حجت اجمالی بر تکلیف ـ مانند موارد اختلاف در نماز شکسته و تمام ـ که بنا بر احتیاط واجب باید رعایت هر دو فتوا را بنماید.

و مراد از تقلید، صرف التزام به متابعت از فتوای مجتهد معین است، نه عمل کردن به دستور او.

مسأله ۹ ـ بر مکلّف لازم است مسائلی را که احتمال می‌دهد به واسطه یاد نگرفتن آنها در معصیت ـ یعنی ترک واجب یا فعل حرام ـ واقع می‌شود یاد بگیرد.

مسأله ۱۰ ـ اگر برای مکلف مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، لازم است احتیاط کند، یا اینکه با شرایطی که ذکر شد تقلید نماید.

ولی چنانچه دسترسی به فتوای أعلم در آن مسأله نداشته باشد، جایز است از غیر أعلم تقلید نماید، با رعایت الأعلم فالأعلم.

مسأله ۱۱ ـ اگر کسی فتوای مجتهدی را به شخص دیگری بگوید، چنانچه فتوای آن مجتهد عوض شود، لازم نیست به او خبر دهد که فتوای آن مجتهد عوض شده است.

ولی اگر بعد از گفتن فتوی بفهمد اشتباه کرده، و گفته او موجب آن می‌شود که آن شخص برخلاف وظیفه شرعی‌اش عمل کند، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اشتباه را در صورت امکان برطرف کند.

مسأله ۱۲ ـ اگر مکلّف مدتی اعمال خود را بدون تقلید انجام دهد، اگر اعمال او مطابق با واقع، یا فتوای مجتهدی باشد که اکنون می‌تواند مرجع او باشد صحیح است، و در غیر این صورت اگر جاهل قاصر بوده، و نقص عمل از جهت ارکان و مانند آن نبوده است، عمل صحیح است.

و همچنین است اگر جاهل مقصّر بوده است، و نقص عمل از جهتی بوده است که در صورت جهل صحیح است مانند جهر به جای اخفات یا به‌عکس.

و همچنین اگر کیفیت اعمال گذشته را نداند که محکوم به صحت است، بجز در بعضی موارد که در «منهاج الصالحین» ذکر شده است.

** شایان ذکر است بسیاری از مستحباتی که در این رساله ذکر شده مستحب بودن آنها بر پایه قاعده‌ای به نام «تسامح در ادلّه سُنَن» می‌باشد و چون این قاعده نزد ما ثابت نشده است بنابراین در صورتی که مکلّف بخواهد آنها را انجام دهد، لازم است رجاءً و به امید آنکه شرعاً مطلوب باشد به‌جا آورد و حکم در بسیاری از مکروهات نیز چنین است به این معنا که آنها را رجاءً و به امید آنکه ترکشان شرعاً مطلوب باشد ترک نماید.

احکام طهارت

آب مطلق و مضاف

مسأله ۱۳ ـ آب یا مطلق است یا مضاف: آب مضاف آبی است که آن را از چیزی بگیرند، مثل آب هندوانه و گلاب، یا با چیزی مخلوط باشد، مثل آبی که به‌قدری با گِل و مانند آن مخلوط شود که دیگر به آن آب نگویند، و غیر اینها آب مطلق است، و آن بر پنج قسم است:

اوّل: آب کُر.

دوّم: آب قلیل.

سوّم: آب جاری.

چهارم: آب باران.

پنجم: آب چاه.

۱ ـ آب کُر

مسأله ١٤ ـ آب کر مقدار آبی است که حجم ظرف آن سی و شش وجب[1] مکعب باشد، و آن تقریباً معادل (۳۸٤) لیتر است.

مسأله ۱۵ ـ اگر عین نجس مانند ادرار و خون یا چیزی که نجس شده است مانند لباس، به آب کر برسد، چنانچه آن آب، بو یا رنگ یا مزه نجاست را بگیرد، نجس می‌شود، و اگر تغییر نکند نجس نمی‌شود.

مسأله ١٦ ـ اگر بو یا رنگ یا مزه آب کر به واسطه غیر نجاست تغییر کند نجس نمی‌شود.

---

(۱) هر وجب متعارف تقریباً ۲۲ سانتیمتر می‌باشد.

مسأله ۱۷ ـ اگر عین نجس مانند خون به آبی که بیشتر از کر است برسد، و بو یا رنگ یا مزه قسمتی از آن را تغییر دهد، چنانچه مقداری که تغییر نکرده کمتر از کر باشد تمام آب نجس می‌شود، و اگر به‌اندازه کُر یا بیشتر باشد فقط مقداری که بو یا رنگ یا مزه آن تغییر کرده نجس است.

مسأله ۱۸ ـ آب فوّاره اگر متصل به کر باشد، آب نجس را پاک می‌کند، ولی اگر قطره قطره روی آب نجس بریزد آن را پاک نمی‌کند، مگر آنکه چیزی روی فوّاره بگیرند تا آب آن قبل از قطره قطره شدن با آب نجس متصل شود. و لازم است که آب فوّاره با آب نجس مخلوط گردد.

مسأله ۱۹ ـ اگر چیز نجس را زیر شیری که متّصل به کر است بشویند، آبی که از آن چیز می‌ریزد اگر متصل به کر باشد، و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد، و عین نجاست هم در آن نباشد، پاک است.

مسأله ۲۰ ـ اگر مقداری از آب کر یخ ببندد و باقی آن به قدر کر نباشد، چنانچه نجاست به آن برسد نجس می‌شود، و هر مقدار از یخ هم آب شود نجس است.

مسأله ۲۱ ـ آبی که به‌اندازه کُر بوده، اگر انسان شک کند از کر کمتر شده یا نه، مثل آب کر است، یعنی نجاست را پاک می‌کند، و اگر نجاستی هم به آن برسد نجس نمی‌شود. و آبی که کمتر از کر بوده و انسان شک دارد به مقدار کر شده یا نه، حکم آب کمتر از کر را دارد.

مسأله ۲۲ ـ کر بودن آب، به دو راه ثابت می‌شود:

اوّل: آنکه خود انسان یقین یا اطمینان کند.

دوّم: آنکه دو مرد عادل خبر دهند. ولی اگر یک فرد عادل یا مورد اعتماد یا کسی که آب کر در اختیار او است خبر دهد، چنانچه خبر وی باعث اطمینان نشود، بنا بر احتیاط واجب کر بودن آب را ثابت نمی‌کند.

۲ ـ آب قلیل

مسأله ۲۳ ـ آب قلیل، آبی است که از زمین نجوشد و از کر کمتر باشد.

مسأله ۲٤ ـ اگر آب قلیل روی چیز نجس بریزد، یا چیز نجس به آن برسد نجس می‌شود. ولی اگر از بالا روی چیز نجس بریزد، مقداری که به آن چیز می‌رسد نجس است، و مقداری که به آن چیز نرسیده پاک است.

مسأله ۲۵ ـ آب قلیلی که هنگام شستن شیء نجس یا بعد از آن، خود به خود یا با فشار دادن و مانند آن، از آن شیء جدا می‌گردد، غساله نامیده می‌شود و نجس می‌باشد. البتّه در صورتی که قبل از ریختن آب، در شیء متنجّس عین نجاست وجود نداشته باشد، نجاست غساله بنا بر احتیاط واجب است و در هر صورت فرقی ندارد که آن شیء از اشیایی باشد که با یک بار شستن پاک می‌شود یا آن که برای پاک شدن باید بیش از یک بار شسته شود و در مواردی که نیاز به بیش از یک بار شستن است فرقی ندارد که غساله دفعه آخر شستن باشد یا قبل از آن.

مسأله ۲٦ ـ آب قلیلی که با آن مخرج ادرار و مدفوع را می‌شویند با پنج شرط چیزی را که با آن ملاقات کند نجس نمی‌کند:

اوّل: آنکه بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد.

دوّم: نجاستی از خارج به آن نرسیده باشد.

سوّم: نجاست دیگری مثل خون با ادرار یا مدفوع بیرون نیامده باشد.

چهارم: ذرّه‌های مدفوع در آب پیدا نباشد.

پنجم: بیشتر از مقدار معمول نجاست به اطراف مخرج نرسیده باشد.

۳ ـ آب جاری

آب جاری به آبی گفته می‌شود که:

۱ ـ منبع طبیعی داشته باشد مثل آب چشمه، رودخانه، قنات یا آبی که از برف‌های

متراکم در کوه‌ها سرچشمه می‌گیرد.

۲ ـ جاری باشد هرچند به وسیله‌ای آن را جاری سازند.

۳ ـ فی الجمله استمرار داشته باشد، و لازم نیست به منبع طبیعی متصل باشد، پس اگر به طور طبیعی از آن جدا شود مانند ریزش آب از بالا به صورت قطره قطره با فرض جریان در زمین جاری به حساب می‌آید، ولی اگر چیزی مانع اتصال آن به منبع شود مثلاً از ریزش یا جوشش آب جلوگیری کند، یا ارتباط آن را با منبع قطع کند، آب باقی مانده حکم جاری را ندارد هرچند جریان داشته باشد.

مسأله ۲۷ ـ آب جاری اگرچه کمتر از کر باشد، چنانچه نجاست به آن برسد تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ۲۸ ـ اگر نجاستی به آب جاری برسد، مقداری از آن که بو یا رنگ یا مزه‌اش به واسطه نجاست تغییر کرده نجس است. و طرفی که متصل به چشمه است اگرچه کمتر از کر باشد پاک است. و آب‌های طرف دیگر نهر اگر به‌اندازه کُر باشد یا به واسطه آبی که تغییر نکرده به آب طرف چشمه متصل باشد، پاک وگرنه نجس است.

مسأله ۲۹ ـ آب چشمه‌ای که جاری نیست ولی طوری است که اگر از آن بردارند باز می‌جوشد، حکم آب جاری را ندارد، یعنی اگر نجاست به آن برسد و کمتر از کر باشد نجس می‌شود.

مسأله ۳۰ ـ آبی که کنار نهر ایستاده و متصل به آب جاری است، حکم آب جاری را ندارد.

مسأله ۳۱ ـ چشمه‌ای که مثلاً در زمستان می‌جوشد و در تابستان از جوشش می‌افتد، فقط وقتی که می‌جوشد حکم آب جاری را دارد.

مسأله ۳۲ ـ آب حوضچه حمام اگر کمتر از کر باشد، چنانچه به خزینه‌ای که آبش به ضمیمه آب حوض به‌اندازه کُر است متصل باشد و به ملاقات نجس، بو یا رنگ یا مزه آن تغییر نکند، نجس نمی‌شود.

مسأله ۳۳ ـ آب لوله‌های حمام و ساختمان‌ها که از شیرها و دوش‌ها می‌ریزد اگر

به ضمیمه منبعی که متصل به آن است به قدر کر باشد حکم کر را دارد.

مسأله ۳٤ ـ آبی که روی زمین جریان دارد ولی از زمین نمی‌جوشد، چنانچه کمتر از کر باشد و نجاست به آن برسد نجس می‌شود، اما اگر از بالا جاری باشد و نجاست به پایین آن برسد، طرف بالای آن نجس نمی‌شود.

٤ ـ آب باران

مسأله ۳۵ ـ چیزی که نجس است و عین نجاست در آن نیست، به هر جای آن یک مرتبه باران برسد پاک می‌شود مگر بدن و لباس که به ادرار نجس شده باشد که در این دو بنا بر احتیاط واجب دو مرتبه شستن لازم است، و همچنین داخل ظرف نجس بنا بر احتیاط واجب، باید سه بار شسته شود، و در فرش و لباس و مانند اینها فشار لازم نیست، البته باریدن دو سه قطره فایده ندارد بلکه باید طوری باشد که عرفاً بگویند باران می‌آید.

مسأله ۳٦ ـ اگر باران بر عین نجس ببارد و به جای دیگر ترشح کند، چنانچه عین نجاست همراه آن نباشد و بو یا رنگ یا مزه نجاست نگرفته باشد پاک است، پس اگر باران بر خون ببارد و ترشح کند، چنانچه ذرّه‌ای خون در آن باشد، یا آنکه بو یا رنگ یا مزه خون گرفته باشد نجس می‌باشد.

مسأله ۳۷ ـ اگر بر سقف ساختمان یا روی بام آن عین نجاست باشد، تا وقتی باران به بام می‌بارد، آبی که به چیز نجس رسیده و از سقف یا ناودان می‌ریزد، پاک است، ولی بعد از قطع شدن باران اگر معلوم باشد آبی که می‌ریزد، به چیز نجس رسیده است، نجس می‌باشد.

مسأله ۳۸ ـ زمین نجسی که باران بر آن ببارد پاک می‌شود، و اگر باران بر زمین جاری شود و در حال باریدن به جای نجسی که زیر سقف است برسد آن را نیز پاک می‌کند.

مسأله ۳۹ ـ خاک نجسی که آب باران همه اجزای آن را فرا بگیرد پاک می‌شود به

شرط آنکه معلوم نباشد آب به واسطه رسیدن به خاک، مُضاف شده است.

مسأله ٤٠ ـ هرگاه آب باران در جایی جمع شود، اگرچه کمتر از کر باشد در موقعی که باران می‌آید چنانچه چیز نجس را در آن بشویند و آب بو یا رنگ یا مزه نجاست نگیرد، آن چیز نجس پاک می‌شود.

مسأله ٤١ ـ اگر بر فرش پاکی که روی زمین نجس است باران ببارد و در حال باریدن از فرش به زمین برسد، فرش نجس نمی‌شود و زمین هم پاک می‌گردد.

۵ ـ آب چاه

مسأله ٤٢ ـ آب چاهی که از زمین می‌جوشد، اگرچه کمتر از کر باشد چنانچه نجاست به آن برسد، تا وقتی که بو یا رنگ یا مزه آن به واسطه نجاست تغییر نکرده پاک است.

مسأله ٤٣ ـ اگر نجاستی در چاه بریزد و بو یا رنگ یا مزه آب آن را تغییر دهد، چنانچه تغییر آب چاه از بین برود، پاک می‌شود. ولی پاک شدنش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مشروط بر این است که با آبی که از چاه می‌جوشد مخلوط گردد.

احکام آب‌ها

مسأله ٤٤ ـ آب مضاف که معنی آن در مسأله (۱۳) ذکر شد، چیز نجس را پاک نمی‌کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ٤٥ ـ آب مضاف اگرچه به مقدار کر باشد، اگر ذرّه‌ای نجاست به آن برسد نجس می‌شود، ولی چنانچه از بالا روی چیز نجس بریزد، مقداری که به چیز نجس رسیده نجس است و مقداری که نرسیده است پاک می‌باشد. مثلاً اگر گلاب را از گلابدان روی دست نجس بریزند، آنچه به دست رسیده نجس، و آنچه به دست نرسیده پاک است.

مسأله ٤٦ ـ اگر آب مضاف نجس طوری با آب کر یا جاری مخلوط شود که دیگر

عرفاً آب مضاف به آن نگویند، پاک می‌شود.

مسأله ٤٧ ـ آبی که مطلق بوده و معلوم نیست که به حد مضاف شدن رسیده یا نه، مثل آب مطلق است، یعنی چیز نجس را پاک می‌کند، و وضو و غسل هم با آن صحیح است. و آبی که مضاف بوده و معلوم نیست مطلق شده یا نه، مثل آب مضاف است، یعنی چیز نجس را پاک نمی‌کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است.

مسأله ٤٨ ـ آبی که معلوم نیست مطلق است یا مضاف، و معلوم نیست که قبلاً مطلق بوده یا مضاف، چیز نجس را پاک نمی‌کند، و وضو و غسل هم با آن باطل است. و چنانچه نجاستی به آن برسد و آب کمتر از کر باشد نجس می‌شود، و اگر به‌اندازه کُر یا بیشتر باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نیز نجس می‌شود.

مسأله ٤٩ ـ آبی که عین نجاست مثل خون و ادرار به آن برسد و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر دهد، اگرچه کر یا جاری باشد نجس می‌شود، بلکه اگر بو یا رنگ یا مزه آب به واسطه نجاستی که بیرون آن است عوض شود، مثلاً مرداری که پهلوی آب است بوی آن را تغییر دهد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نجس می‌شود.

مسأله ٥٠ ـ آبی که عین نجاست مثل خون و ادرار در آن ریخته و بو یا رنگ یا مزه آن را تغییر داده، چنانچه به کر یا جاری متصل شود، یا باران بر آن ببارد، یا باد باران را در آن بریزد، یا آب باران از ناودان هنگام باریدن در آن جاری شود، در تمام این صور چنانچه تغییر آن از بین برود پاک می‌شود. ولی باید آب باران یا کر یا جاری با آن مخلوط گردد.

مسأله ٥١ ـ اگر چیز نجسی را در کر یا جاری تطهیر نمایند در شستنی که با آن پاک می‌گردد، آبی که بعد از بیرون آوردن از آن می‌ریزد پاک است.

مسأله ٥٢ ـ آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک است، و آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، نجس است.

احکام تخلّی

مسأله ٥٣ ـ واجب است انسان وقت تخلّی و مواقع دیگر، عورت خود را از کسانی

که مکلّف‌اند، اگرچه مثل خواهر و مادر با او محرم باشند، و همچنین از دیوانه و بچه اگر ممیز باشند یعنی خوب و بد را می‌فهمند، بپوشاند، ولی زن و شوهر لازم نیست عورت خود را از یکدیگر بپوشانند.

مسأله ٥٤ ـ لازم نیست با چیز مخصوصی عورت خود را بپوشاند، و اگر مثلاً با دست هم آن را بپوشاند کافی است.

مسأله ٥٥ ـ موقع تخلّی باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ جلوی بدن یعنی شکم و سینه رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ٥٦ ـ اگر موقع تخلّی جلوی بدن کسی رو به قبله یا پشت به قبله باشد، و عورت خود را از قبله بگرداند، کفایت نمی‌کند، و احتیاط واجب آن است که هنگام تخلّی عورت را نیز رو به قبله یا پشت به قبله ننماید.

مسأله ٥٧ ـ احتیاط مستحب آن است که جلوی بدن در موقع استبراء ـ که احکام آن بعداً ذکر می‌شود ـ و موقع تطهیر مخرج ادرار و مدفوع، رو به قبله و پشت به قبله نباشد.

مسأله ٥٨ ـ اگر برای آنکه نامحرم او را نبیند مجبور شود رو به قبله یا پشت به قبله بنشیند، بنا بر احتیاط لازم باید پشت به قبله بنشیند.

مسأله ٥٩ ـ احتیاط مستحب آن است که بچه را در وقت تخلّی رو به قبله یا پشت به قبله ننشانند.

مسأله ٦٠ ـ در چهار جا تخلّی حرام است:

١ ـ در کوچه‌های بن‌بست، در صورتی که صاحبانش اجازه نداده باشند، و همچنین در کوچه‌ها و راه‌های عمومی در صورتی که موجب ضرر به عابرین باشد.

٢ ـ در ملک کسی که اجازه تخلّی نداده است.

٣ ـ در جایی که برای عدّه مخصوصی وقف شده است مثل بعضی از مدرسه‌ها.

٤ ـ روی قبر مؤمنین در صورتی که بی‌احترامی به آنان باشد بلکه حتّی اگر بی‌احترامی هم نباشد، مگر اینکه زمین از مباحات اصلی باشد. و همچنین هر جایی که تخلّی موجب

هتک حرمت یکی از مقدسات دین یا مذهب شود.

مسأله ٦١ ـ در سه صورت مخرج مدفوع فقط با آب پاک می‌شود:

اوّل: آنکه با مدفوع نجاست دیگری مثل خون بیرون آمده باشد.

دوّم: آنکه نجاستی از خارج به مخرج مدفوع رسیده باشد، بجز رسیدن ادرار به مخرج مدفوع در زنان.

سوّم: آنکه اطراف مخرج بیشتر از مقدار معمول آلوده شده باشد.

و در غیر این سه صورت می‌توان مخرج را با آب شست، و یا به دستوری که بعداً ذکر می‌شود با پارچه و سنگ و مانند اینها پاک کرد، اگرچه شستن با آب بهتر است.

مسأله ٦٢ ـ مخرج ادرار با غیر آب پاک نمی‌شود، و یک‌بار شستن کافی است، گرچه احتیاط مستحب این است که دو بار شسته شود، و افضل آن است که سه بار شسته شود.

مسأله ٦٣ ـ اگر مخرج مدفوع را با آب بشویند، باید چیزی از مدفوع بر آن نماند، ولی باقی ماندن رنگ و بوی آن مانعی ندارد. و اگر در دفعه اوّل طوری شسته شود که ذرّه‌ای از مدفوع بر آن نماند، دوباره شستن لازم نیست.

مسأله ٦٤ ـ با سنگ و کلوخ و پارچه و مانند اینها اگر خشک و پاک باشند می‌شود مخرج مدفوع را تطهیر کرد، و چنانچه رطوبت کمی داشته باشد که موضع را تر نکند اشکال ندارد.

مسأله ٦٥ ـ مخرج مدفوع را اگر یک مرتبه با سنگ یا کلوخ یا پارچه کاملاً پاکیزه نماید کفایت می‌کند، ولی بهتر آن است که سه مرتبه انجام دهد. بلکه با سه قطعه هم باشد، و اگر با سه مرتبه پاکیزه نشود باید به‌قدری اضافه نماید تا مخرج کاملاً پاکیزه شود، ولی باقی ماندن اثری که معمولاً بدون شستن از بین نمی‌رود اشکال ندارد.

مسأله ٦٦ ـ پاک کردن مخرج مدفوع با چیزهایی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خداوند متعال و پیامبران بر آن نوشته شده حرام است. و پاک کردن مخرج با استخوان و سرگین اشکال ندارد.

مسأله ٦٧ ـ اگر شک کند که مخرج را تطهیر کرده یا نه، لازم است تطهیر نماید، اگرچه عادتاً همیشه بعد از ادرار یا مدفوع فوراً تطهیر می‌کرده.

مسأله ٦٨ ـ اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز، مخرج را تطهیر کرده یا نه، نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعدی باید تطهیر کند.

استبراء

مسأله ٦٩ ـ استبراء عمل مستحبّی است که مردها بعد از بیرون آمدن ادرار انجام می‌دهند، برای آنکه اطمینان کنند ادرار در مجری نمانده است. و آن به گونه‌هایی انجام می‌شود، یکی از آنها این است که بعد از قطع شدن ادرار، اگر مخرج مدفوع نجس شده، اوّل آن را تطهیر کنند، بعد سه دفعه با انگشت میانه دست چپ از مخرج مدفوع تا بیخ آلت بکشند، و بعد انگشت شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه مرتبه تا ختنه‌گاه بکشند و پس از آن سه مرتبه سر آلت را فشار دهند.

مسأله ۷۰ ـ آبی که گاهی با تحریک شهوت از مرد خارج می‌شود و به آن «مذی» می‌گویند پاک است، و نیز آبی که گاهی بعد از منی بیرون می‌آید و به آن «وذی» گفته می‌شود، و آبی که گاهی بعد از ادرار بیرون می‌آید و به آن «ودی» می‌گویند اگر ادرار به آن نرسیده باشد پاک است. و چنانچه مرد بعد از ادرار استبراء کند و بعد آبی از او خارج شود و شک کند که ادرار است یا یکی از این سه آب، پاک است.

مسأله ۷۱ ـ اگر مرد شک کند که استبراء کرده یا نه، و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، نجس می‌باشد، و چنانچه وضو گرفته باشد باطل می‌شود. ولی اگر شک کند استبرایی که کرده درست بوده یا نه و رطوبتی از او بیرون آید که نداند پاک است یا نه، پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۲ ـ کسی که استبراء نکرده اگر به واسطه آنکه مدتی از ادرار کردن او گذشته اطمینان کند ادرار در مجری نمانده است، و رطوبتی ببیند و شک کند پاک است یا نه، آن رطوبت پاک می‌باشد و وضو را هم باطل نمی‌کند.

مسأله ۷۳ ـ اگر مرد بعد از ادرار استبراء کند و وضو بگیرد، چنانچه بعد از وضو رطوبتی ببیند که بداند یا ادرار است یا منی، واجب است احتیاطاً غسل کند و وضو هم بگیرد. ولی اگر وضو نگرفته باشد، فقط گرفتن وضو کافی است.

مسأله ۷٤ ـ برای زن استبراء از ادرار نیست، و اگر رطوبتی ببیند و شک کند که ادرار است یا نه پاک می‌باشد، و وضو و غسل او را هم باطل نمی‌کند.

مستحبات و مکروهات تخلّی

مسأله ۷۵ ـ مستحب است در موقع تخلّی جایی بنشیند که کسی او را نبیند، و موقع وارد شدن به مکان تخلّی، اوّل پای چپ، و موقع بیرون آمدن، اوّل پای راست را بگذارد، و همچنین مستحب است در حال تخلّی سر را بپوشاند و سنگینی بدن را بر پای چپ بیندازد.

مسأله ۷٦ ـ نشستن روبروی خورشید و ماه در موقع تخلّی مکروه است، ولی اگر عورت خود را به وسیله‌ای بپوشاند مکروه نیست. و نیز در موقع تخلّی، نشستن روبروی باد، و در جاده و خیابان و کوچه، و در خانه و زیر درختی که میوه می‌دهد، و خوردن چیزی، و توقف زیاد، و تطهیر کردن با دست راست، مکروه می‌باشد. و همچنین است صحبت کردن در حال تخلّی، ولی اگر ناچار باشد یا ذکر خداوند متعال بگوید اشکال ندارد.

مسأله ۷۷ ـ ادرار کردن به صورت ایستاده و نیز ادرار کردن در زمین‌های سفت که از آن ادرار ترشّح می‌شود کراهت دارد همچنین ادرار کردن در لانه جانوران و در آب، خصوصاً آب راکد، مکروه است.

مسأله ۷۸ ـ خودداری کردن از ادرار و مدفوع مکروه است. و اگر برای بدن ضرر کلی داشته باشد حرام است.

مسأله ۷۹ ـ مستحب است انسان پیش از نماز و پیش از خواب، و پیش از نزدیکی و بعد از بیرون آمدن منی، ادرار کند.

نجاسات

مسأله ۸۰ ـ نجاسات ده چیز است:

اوّل و دوم: ادرار و مدفوع.

سوّم: منی.

چهارم: مردار.

پنجم: خون.

ششم و هفتم: سگ و خوک.

هشتم: کافر.

نهم: شراب.

دهم: عرق حیوان نجاست‌خوار.

۱ و ۲ ـ ادرار و مدفوع

مسأله ۸۱ ـ ادرار و مدفوع انسان و هر حیوان حرام‌گوشتی که خون جهنده دارد یعنی اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می‌کند، نجس است. و مدفوع حیوان حرام‌گوشتی که خون آن جستن نمی‌کند مثل ماهی حرام‌گوشت، و همچنین فضله حیوانات کوچک مثل پشه و مگس که گوشت ندارند پاک است، ولی از ادرار حیوان حرام‌گوشت که خون جهنده ندارد باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اجتناب کرد.

مسأله ۸۲ ـ ادرار و فضله پرندگان حرام‌گوشت پاک، و بهتر اجتناب از آنهاست.

مسأله ۸۳ ـ ادرار و مدفوع حیوان نجاست‌خوار نجس است، و همچنین است ادرار و مدفوع بچه بزی که شیر خوک خورده ـ به تفصیلی که در احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها خواهد آمد ـ یا حیوانی که انسان با آن نزدیکی نموده است.

۳ ـ منی

مسأله ۸٤ ـ منی مَرد، و هر حیوان مذکر حرام‌گوشتی که خون جهنده دارد نجس است، و رطوبتی که از زن با شهوت خارج می‌شود و موجب جنابت او است ـ به تفصیلی که در مسأله (۳٤٥) ذکر خواهد شد ـ در حکم منی است و بنا بر احتیاط واجب باید از منی حیوان مذکر حلال‌گوشتی که خون جهنده دارد اجتناب شود.

٤ ـ مردار

مسأله ۸۵ ـ مردار انسان و حیوانی که خون جهنده دارد نجس است، چه خودش مرده باشد، یا به غیر دستوری که در شرع معیّن شده آن را کشته باشند. و ماهی چون خون جهنده ندارد، اگرچه در آب بمیرد پاک است.

مسأله ۸٦ ـ چیزهایی از مردار مثل پشم و مو، و کرک و استخوان و دندان، که روح ندارند، پاک است.

مسأله ۸۷ ـ اگر از بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد در حالی که زنده است گوشت یا چیز دیگری را که روح دارد جدا کنند، نجس است.

مسأله ۸۸ ـ اگر پوست‌های مختصر لب و جاهای دیگر بدن را بکنند چنانچه روح نداشته باشد و به آسانی کنده شود، پاک است.

مسأله ۸۹ ـ تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید پاک است هرچند پوست روی آن سفت نشده باشد، ولی ظاهر آن را باید آب کشید.

مسأله ۹۰ ـ اگر برّه و بزغاله پیش از آنکه علفخوار شوند بمیرند، پنیرمایه‌ای که در شیردان آنها می‌باشد پاک است، ولی چنانچه ثابت نشود که مایع است باید ظاهر آن را ـ که با بدن میته ملاقات کرده است ـ بشویند.

مسأله ۹۱ ـ داروها، عطر، روغن، واکس و صابون که از کشورهای غیر اسلامی می‌آوردند، اگر انسان یقین به نجاست آنها نداشته پاک است.

مسأله ۹۲ ـ گوشت، پیه و چرمی که احتمال آن برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده پاک است، ولی اگر از دست کافر گرفته شود یا اینکه دست مسلمانی باشد که از کافر گرفته و رسیدگی نکرده که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده یا نه، خوردن آن گوشت و پیه حرام است، ولی نماز در آن چرم جایز است، و آنچه از بازار مسلمان‌ها، یا از مسلمانی گرفته شود و معلوم نباشد که از کافر گرفته شده، یا اینکه احتمال آن برود که تحقیق کرده اگرچه از کافر گرفته باشد خوردن آن گوشت و پیه نیز جایز است، مشروط بر اینکه آن مسلمان در آن تصرفی بکند که مختص گوشت حلال است، مانند اینکه برای خوردن بفروشد.

۵ ـ خون

مسأله ۹۳ ـ خونی که از انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که اگر رگ آن را ببرند خون از آن جستن می‌کند ـ بیرون بیاید نجس است، پس خون حیوانی که مانند ماهی و پشه خون جهنده ندارد پاک می‌باشد.

مسأله ۹٤ ـ اگر حیوان حلال‌گوشت را به دستوری که در شرع معین شده بکشند و خون آن به مقدار لازم بیرون آید، خونی که در بدنش می‌ماند پاک است. ولی اگر به علت نفس کشیدن یا به واسطه اینکه سر حیوان در جای بلند بوده خون به بدن حیوان برگردد، آن خون نجس است.

مسأله ۹۵ ـ احتیاط مستحب آن است که از زرده تخم مرغی که ذرّه‌ای خون در آن می‌باشد اجتناب شود.

مسأله ۹٦ ـ خونی که گاهی موقع دوشیدن شیر دیده می‌شود نجس است، و شیر را نجس می‌کند.

مسأله ۹۷ ـ اگر خونی که از لای دندان‌ها می‌آید به واسطه مخلوط شدن با آب دهان از بین برود، اجتناب از آب دهان لازم نیست.

مسأله ۹۸ ـ خونی که به واسطه کوبیده شدن، زیر ناخن یا زیر پوست می‌میرد، اگر

طوری شود که دیگر به آن خون نگویند پاک، و اگر به آن خون بگویند و ظاهر گردد نجس است. پس چنانچه ناخن یا پوست سوراخ شود به‌طوری که خون جزء ظاهر بدن حساب شود، اگر بیرون آوردن خون و تطهیر محل جهت وضو یا غسل مشقت زیاد دارد باید تیمّم نماید.

مسأله ۹۹ ـ اگر انسان نداند که خون زیر پوست مرده یا گوشت به واسطه کوبیده شدن به آن حالت در آمده، پاک است.

مسأله ۱۰۰ ـ اگر موقع جوشیدن غذا ذرّه‌ای خون در آن بیفتد تمام غذا و ظرف آن نجس می‌شود و بنا بر احتیاط لازم، جوشیدن و حرارت و آتش پاک کننده نیست.

مسأله ۱۰۱ ـ زردابه‌ای که در حال بهبودی زخم در اطراف آن پیدا می‌شود، اگر معلوم نباشد که با خون مخلوط است، پاک می‌باشد.

٦ و ۷ ـ سگ و خوک

مسأله ۱۰۲ ـ سگ و خوکی که در خشکی زندگی می‌کنند نجس‌اند، حتی مو و استخوان و پنجه و ناخن و رطوبت‌های آنها.

۸ ـ کافر

مسأله ۱۰۳ ـ کسی که معترف به خدا یا به یگانگی او نباشد و همچنین غُلات (آنهایی که یکی از ائمه اطهار(علیهم السلام) را خدا خوانده، یا بگویند خدا در او حلول کرده است) و خوارج و نواصب ـ یعنی آنهایی که به ائمه اطهار(علیهم السلام) اظهار دشمنی می‌نمایند ـ بنا بر احتیاط لازم نجس‌اند، و همچنین است کسی که نبوّت یا یکی از ضروریات دین، مانند نماز و روزه را منکر شود، اگر به نحوی باشد که مستلزم تکذیب پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بشود هرچند فی‌الجمله. و اما اهل کتاب ـ یعنی یهود و نصاری و مجوس ـ محکوم به طهارت‌اند.

مسأله ۱۰٤ ـ تمام بدن کافر غیر اهل کتاب، حتی مو و ناخن و رطوبت‌های او ـ بنا

بر احتیاط لازم ـ نجس است. و در مورد مرتد (یعنی کسی که از اسلام خارج شده) حکم دینی که به آن منتقل شده جاری است، پس اگر فردِ مرتد، کافر کتابی گردد، پاک است و چنانچه کافرِ غیرکتابی شود ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نجس است.

مسأله ۱۰۵ ـ اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه بچه نابالغ کافر غیر کتابی باشند، آن بچه هم بنا بر احتیاط واجب نجس است، مگر در صورتی که ممیّز باشد و اظهار اسلام کند، که در این صورت پاک است. و اگر از پدر و مادر خود روگرداند و به مسلمان‌ها تمایل داشته باشد، و یا در حال تحقیق و بررسی باشد، حکم به نجاستش مشکل است. و اگر پدر و مادر و جدّ و جدّه، یکی از اینها مسلمان باشد ـ به تفصیلی که در مسأله (۲۱۰) خواهد آمد ـ بچه پاک است.

مسأله ۱۰٦ ـ کسی که معلوم نیست مسلمان است یا نه، و نشانه‌ای هم بر اسلامش نباشد، پاک می‌باشد، ولی احکام دیگر مسلمان را ندارد، مثلاً نمی‌تواند زن مسلمان بگیرد، و باید در قبرستان مسلمانان دفن نشود.

مسأله ۱۰۷ ـ شخصی که به یکی از دوازده امام(علیهم السلام) از روی دشمنی دشنام دهد، بنا بر احتیاط واجب نجس است.

۹ ـ شراب

مسأله ۱۰۸ ـ شراب نجس است، و غیر آن از چیزهایی که انسان را مست می‌کند نجس نیست.

مسأله ۱۰۹ ـ الکل، چه صنعتی و چه طبّی، تمام اقسامش، پاک است مگر آن که معلوم و محرز باشد آن الکل از تبخیر و تقطیر شراب انگور، حاصل شده است که در این صورت، نجس می‌باشد.

مسأله ۱۱۰ ـ اگر آب انگور به خودی خود یا به واسطه پختن جوش بیاید پاک، ولی خوردن آن حرام است، و همچنین انگور جوشیده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام است ولی نجس نیست.

مسأله ۱۱۱ ـ خرما و مویز و کشمش و آب آنها هرچند جوش بیایند، پاک و خوردن آنها حلال است ولی اگر آب خرما، مویز و کشمش، به جوش آید و معلوم شود که مست کننده است، خوردن آنها حرام است امّا نجس نمی‌باشد.

مسأله ۱۱۲ ـ فُقّاع که از جو گرفته می‌شود و موجب درجه خفیفی از مستی است حرام و بنا بر احتیاط واجب، نجس نیز می‌باشد و امّا آب جو که برای خواصّ طبّی از جو می‌گیرند و به آن ماءالشعیر می‌گویند و موجب هیچ‌گونه مستی نیست، پاک و حلال می‌باشد.

۱۰ ـ عرق حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۱۱۳ ـ عرق شتری که به خوردن نجاست انسان عادت کرده باشد نجس است، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ عرق حیوانات دیگری که این چنین باشند.

مسأله ۱۱٤ ـ عرق جنب از حرام پاک است، و نماز با آن صحیح است.

راه ثابت شدن نجاست

مسأله ۱۱۵ ـ نجاست هر چیزی از سه راه ثابت می‌شود:

اوّل: آنکه خود انسان یقین کند یا از راه عقلایی اطمینان پیدا کند که آن چیز نجس است، و اگر گمان داشته باشد چیزی نجس است، لازم نیست از آن اجتناب نماید و محکوم به طهارت است. بنابراین غذا خوردن در مکان‌های عمومی، رستوران‌ها و میهمان‌خانه‌هایی که مردمان لاابالی و کسانی که پاکی و نجسی را مراعات نمی‌کنند در آنجا غذا می‌خورند، اگر انسان اطمینان نداشته باشد غذایی را که برای او آورده‌اند نجس است، اشکال ندارد.

دوّم: آنکه کسی که چیزی در اختیار اوست بگوید آن چیز نجس است ـ مثلاً همسر یا خدمتکار انسان نسبت به ظرف یا چیز دیگری که در اختیار اوست بگوید ـ نجس می‌باشد.

سوّم: آنکه دو مرد عادل بگویند چیزی نجس است، به شرط آنکه از سبب نجاست خبر دهند، مثلاً بگویند آن چیز با خون یا ادرار ملاقات کرده است. و اگر یک مرد عادل یا شخصی که مورد وثوق است خبر دهد و اطمینان از گفته او پیدا نشود احتیاط واجب آن است که از آن چیز اجتناب شود.

مسأله ۱۱۶ ـ اگر به واسطه ندانستن مسأله، نجس بودن و پاک بودن چیزی را نداند، مثلاً نداند فضله موش پاک است یا نه، باید مسأله را بپرسد. ولی اگر با اینکه مسأله را می‌داند، در چیزی شک کند که پاک است یا نه، مثلاً شک کند آن چیز خون است یا نه، یا نداند که خون پشه است یا خون انسان، پاک می‌باشد، و وارسی کردن یا پرسیدن لازم نیست.

مسأله ۱۱۷ ـ چیز نجسی که انسان شک دارد پاک شده یا نه، نجس است. و چیز پاک را اگر شک کند نجس شده یا نه، پاک است. و اگر هم بتواند نجس بودن یا پاک بودن آن را بفهمد، لازم نیست وارسی کند.

مسأله ۱۱۸ ـ اگر بداند یکی از دو ظرف یا دو لباسی که از هر دوی آنها استفاده می‌کند نجس شده و نداند کدام است، باید از هر دو اجتناب کند. ولی اگر مثلاً نمی‌داند لباس خودش نجس شده یا لباسی که از تصرّف او خارج بوده و مال دیگری می‌باشد، لازم نیست از لباس خودش اجتناب نماید.

چیز پاک چگونه نجس می‌شود

مسأله ۱۱۹ ـ اگر چیز پاک به چیز نجس برسد، و هر دو یا یکی از آنها به‌طوری تر باشد که تری یکی به دیگری برسد، چیز پاک نیز نجس می‌شود، ولی اگر واسطه‌ها در نجاست زیاد شود، نجاست سرایت نمی‌کند.

مثلاً: اگر دست راست به ادرار متنجّس شود آنگاه آن دست پس از خشک شدن با تری جدیدی با دست چپ برخورد کند، این برخورد موجب نجاست دست چپ خواهد بود و اگر دست چپ بعد از خشک شدن با شیء دیگری مانند لباس با تری جدیدی،

برخورد کند لباس نیز نجس می‌شود ولی اگر آن لباس با چیز دیگری با تری جدید برخورد کند، حکم به نجاست آن چیز نمی‌شود. بنابراین واسطه سوم نجس است ولی نجس نمی‌کند. و اگر تری به‌قدری کم باشد که به دیگری نرسد، چیزی که پاک بوده نجس نمی‌شود اگرچه به عین نجس برسد.

مسأله ۱۲۰ ـ اگر چیز پاکی به چیز نجس برخورد کند، و انسان شک کند که هر دو یا یکی از آنها تر بوده یا نه، و یا اگر تر بوده، تری آن به قدری بوده که به دیگری سرایت کند یا نه، آن چیزِ پاک، نجس به حساب نمی‌آید.

مسأله ۱۲۱ ـ دو چیزی که انسان نمی‌داند کدام پاک و کدام نجس است، اگر چیز پاکی با رطوبت بعداً به یکی از آنها برسد اجتناب از آن لازم نیست، مگر در بعضی از موارد مثل آنکه حالت سابقه در هر دو نجاست باشد، و یا آنکه با طرف دیگر هم، چیز پاک دیگری با رطوبت ملاقات کند.

مسأله ۱۲۲ ـ زمین و پارچه و مانند اینها، اگر تری سرایت کننده داشته باشد، هر قسمتی که نجاست به آن برسد، نجس می‌شود و جاهای دیگر آن پاک است هرچند جای پاک به جای نجس متّصل باشد و این حکم در مورد خیار و خربزه و مانند اینها نیز جاری می‌باشد.

مسأله ۱۲۳ ـ هرگاه شیره و روغن و مانند اینها طوری باشد که اگر مقداری از آن را بردارند جای آن خالی نمی‌ماند، همین که یک قسمتی از آن نجس شد، تمام آن نجس می‌شود. ولی اگر طوری باشد که جای آن در موقع برداشتن خالی بماند، اگرچه بعد پر شود، فقط جایی که نجاست به آن رسیده نجس می‌باشد، پس اگر فضله موش در آن بیفتد جایی که فضله افتاده نجس و بقیه پاک است.

مسأله ۱۲٤ ـ اگر مگس یا حیوانی مانند آن روی چیز نجسی که تر است بنشیند، و بعد روی چیز پاکی که آن هم تر است بنشیند، چنانچه انسان بداند نجاست همراه آن حیوان بوده، چیز پاک نجس می‌شود، و اگر نداند پاک است.

مسأله ۱۲۵ ـ اگر جایی از بدن که عرق دارد نجس شود، و عرق از آنجا به جای

دیگر برود، هر جا که عرق به آن برسد نجس می‌شود، و اگر عرق به جای دیگر نرود جاهای دیگر بدن پاک است.

مسأله ۱۲۶ ـ اخلاط غلیظی که از بینی یا گلو می‌آید، اگر خون داشته باشد، جایی که خون دارد نجس و بقیه آن پاک است. پس اگر به بیرون دهان یا بینی برسد، مقداری که انسان یقین دارد جای نجس اخلاط به آن رسیده نجس است، و محلّی را که شک دارد جای نجس به آن رسیده یا نه پاک می‌باشد.

مسأله ۱۲۷ ـ اگر آفتابه‌ای را که ته آن سوراخ است روی زمین نجس بگذارند، چنانچه از جریان بیفتد و آب زیر آن جمع گردد که با آب آفتابه یکی حساب شود، آب آفتابه نجس می‌شود، ولی اگر آب آفتابه با فشار جریان داشته باشد نجس نمی‌شود.

مسأله ۱۲۸ ـ اگر چیزی داخل بدن شود و به نجاست برسد، در صورتی که بعد از بیرون آمدن، آلوده به نجاست نباشد پاک است. پس اگر اسباب اماله یا آب آن در مخرج مدفوع وارد شود، یا سوزن و چاقو و مانند اینها در بدن فرو رود و بعد از بیرون آمدن به نجاست آلوده نباشد، نجس نیست. و همچنین است آب دهان و بینی اگر در داخل به خون برسد و بعد از بیرون آمدن به خون آلوده نباشد.

احکام نجاسات

مسأله ۱۲۹ ـ نجس کردن خط و ورق قرآن در صورتی که مستلزم هتک باشد حرام است، و اگر نجس شود باید فوراً آن را آب بکشند. بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در غیر فرض هتک نیز نجس کردن آن حرام، و آب کشیدن واجب است.

مسأله ۱۳۰ ـ اگر جلد قرآن نجس شود، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد، باید آن را آب بکشند.

مسأله ۱۳۱ ـ گذاشتن قرآن روی عین نجس مانند خون و مردار، اگرچه آن عین نجس خشک باشد، در صورتی که بی‌احترامی به قرآن باشد حرام است.

مسأله ۱۳۲ ـ نوشتن قرآن با مرکب نجس ـ هرچند یک حرف آن باشد ـ حکم

نجس کردن آن را دارد، و اگر نوشته شود باید آن را به وسیله آب یا غیر آن محو کنند به گونه‌ای که عین مرکّبِ نجس از بین برود.

مسأله ۱۳۳ ـ فروش قرآن به کافر، بنا بر احتیاط واجب، صحیح نیست و دادن قرآن به کافر چنانچه هتک و توهین به قرآن شمرده شود یا در معرض هتک باشد، حرام است امّا اگر دادن قرآن به کافر مثلاً برای ارشاد و هدایت او باشد و هتک و توهینی هم به آن صورت نمی‌گیرد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳٤ ـ اگر ورق قرآن یا چیزی که احترام آن لازم است، مثل کاغذی که اسم خداوند متعال یا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) یا یکی از معصومین(علیهم السلام) یا القاب و کنیه‌های آن بزرگواران بر آن نوشته شده، در دستشویی (جای وجود نجاست) بیفتد، بیرون آوردن و آب کشیدن آن ـ هرچند خرج داشته باشد ـ واجب است و اگر بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید به آن دستشویی نروند تا یقین کنند آن ورق پوسیده است ولی گفتن به دیگران واجب نیست و همچنین اگر تربت امام حسین(علیه السلام) و بیرون آوردن آن ممکن نباشد، باید تا وقتی که یقین نکرده‌اند که به کلّی از بین رفته به آن دستشویی نروند.

مسأله ۱۳۵ ـ خوردن و آشامیدن چیز متنجس حرام است، و همچنین است خوراندن آن به دیگری، ولی خوراندن آن به طفل یا دیوانه، جایز است. و اگر خود طفل یا دیوانه غذای نجس را بخورد، یا با دست نجس غذا را نجس کند و بخورد، لازم نیست از او جلوگیری کنند.

مسأله ۱۳٦ ـ فروختن و عاریه دادن چیز نجسی که قابل پاک شدن است اشکال ندارد، ولی لازم است که نجس بودن آن را به طرف بگوید، با دو شرط:

اوّل: آنکه طرف در معرض آن باشد که در مخالفت موارد خاصی از تکالیف شرعی واقع شود، مثل اینکه شیء نجس را در خوردن یا آشامیدن استعمال نماید، یا موجب بطلان وضو و غسلی شود که با آن نماز واجبش را می‌خواند و اگر این چنین نباشد لازم نیست بگوید، مثلاً نجس بودن لباسی را که طرف با آن نماز می‌خواند لازم نیست به او

بگوید زیرا پاک بودن لباس شرط واقعی نیست.

دوّم: آنکه احتمال بدهد که طرف به گفته او ترتیب اثر دهد، و اما اگر بداند که ترتیب اثر نمی‌دهد گفتن لازم نیست.

مسأله ۱۳۷ ـ اگر انسان ببیند کسی چیز نجسی را می‌خورد، یا با لباس نجس نماز می‌خواند، لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۱۳۸ ـ اگر جایی از خانه یا فرش کسی نجس باشد، و ببیند بدن یا لباس یا شیء دیگر کسانی که وارد خانه او می‌شوند با تری سرایت کننده به جای نجس رسیده است، چنانچه او موجب این امر شده باشد باید با دو شرطی که در مسأله (۱۳٦) گذشت به آنان بگوید.

مسأله ۱۳۹ ـ اگر صاحب‌خانه در بین غذا خوردن بفهمد غذا نجس است باید ـ با شرط دومی که در مسأله (۱۳٦) گذشت ـ به میهمان‌ها بگوید، و اما اگر یکی از میهمان‌ها بفهمد لازم نیست به دیگران خبر دهد، ولی چنانچه طوری با آنان معاشرت دارد که به واسطه نجس بودن آنان، خود از جهت ابتلای به نجاست، مبتلا به مخالفت حکم الزامی می‌شود باید به آنان بگوید.

مسأله ۱٤۰ ـ اگر چیزی را که عاریه کرده نجس شود، باید صاحبش را از نجس شدن آن با دو شرطی که در مسأله (۱۳٦) گذشت آگاه کند.

مسأله ۱٤۱ ـ اگر بچه بگوید چیزی نجس است، یا چیزی را آب کشیده، حرفش قبول نمی‌شود ولی بچه‌ای که ممیز است و پاکی و نجسی را به خوبی درک می‌کند اگر بگوید چیزی را آب کشیدم، در صورتی که آن چیز در اختیار او باشد یا گفته‌اش مورد اطمینان باشد قبول می‌شود، و همچنین است اگر از نجس بودن چیزی اطّلاع دهد.

مطهّرات

مسأله ۱٤۲ ـ دوازده چیز نجاست را پاک می‌کند، و آنها را مطهّرات گویند: اوّل: آب، دوّم: زمین، سوّم: آفتاب، چهارم: استحاله، پنجم: انقلاب، ششم: انتقال، هفتم:

اسلام، هشتم: تبعیت، نهم: برطرف شدن عین نجاست، دهم: استبراءِ حیوان نجاست‌خوار، یازدهم: غایب شدن مسلمان، دوازدهم: خارج شدن خون از ذبیحه. و احکام اینها به طور تفصیل در مسائل آینده ذکر خواهد شد.

۱ ـ آب

مسأله ۱۴۳ ـ آب با چهار شرط چیز نجس را پاک می‌کند:

اوّل: آنکه مطلق باشد، پس آب مضاف مانند گلاب و عرق بید، چیز نجس را پاک نمی‌کند.

دوّم: آنکه پاک باشد.

سوّم: آنکه وقتی چیز نجس را می‌شویند تا قبل از کامل شدن تطهیر، آب، مضاف نشود، و در شستنی که بعد از آن شستن دیگر لازم نیست باید بو یا رنگ یا مزه نجاست هم نگیرد، و در غیر آن شستن تغییر ضرر ندارد، مثلاً اگر چیزی را با آب کر یا قلیل بشویند و دو دفعه شستن در آن لازم باشد، در دفعه اوّل هرچند آب با رنگ یا بو یا مزه نجاست تغییر کند، اگر در دفعه دوّم با آبی تطهیر کند که تغییر نکند پاک می‌شود.

چهارم: آنکه بعد از آب کشیدن چیز نجس، اجزاء کوچک عین نجاست در آن نباشد. و پاک شدن چیز نجس با آب قلیل ـ یعنی آب کمتر از کر ـ شرط‌های دیگری هم دارد که بعداً ذکر خواهد شد.

مسأله ۱۴۴ ـ داخل ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، و همچنین با آب کر و جاری و باران بنا بر احتیاط واجب. و ظرفی را که سگ لیسیده یا از آن آب یا شیء روان دیگر خورده، باید اوّل با خاک پاک خاک مالی کرد، سپس خاک آن را برطرف نموده و بعد دو مرتبه با آب قلیل یا کر یا جاری شست، و اگر آب دهان سگ در ظرفی بریزد یا عرق یا ادرار یا سایر فضولات سگ به داخل آن برخورد کند یا جای دیگری از بدن سگ مثل دست یا پای سگ با تری سرایت کننده به داخل ظرف برسد، بنا بر احتیاط لازم باید آن را خاک مالی کرد، و بعد سه مرتبه با آب شست، امّا غیر ظرف

مانند دست انسان که سگ لیسیده حکم ظرف را ندارد و خاک مال کردن آن لازم نیست و کافی است یک بار شسته شود.

مسأله ۱٤٥ ـ اگر دهانه ظرفی که سگ دهن زده تنگ باشد باید خاک را در آن بریزند و با شدّت حرکت دهند تا خاک به همه آن ظرف برسد، و بعد به ترتیبی که ذکر شد بشویند.

مسأله ۱٤٦ ـ ظرفی که خوک، داخل آن را بلیسد یا از آن آب یا مایعی بخورد، یا اینکه در آن موش صحرایی مرده باشد، با آب قلیل یا کر یا جاری باید هفت مرتبه شست، و لازم نیست آن را خاک مالی کنند.

مسأله ۱٤۷ ـ ظرفی که به شراب نجس شده، باید سه بار شسته شود هرچند با آب کر یا جاری و یا مانند آن باشد، و احتیاط مستحب آن است که هفت بار بشویند.

مسأله ۱٤۸ ـ کوزه‌ای که از گِل نجس ساخته شده و یا آب نجس در آن فرو رفته، اگر در آب کر یا جاری بگذارند، به هر جای آن که آب برسد پاک می‌شود. و اگر بخواهند باطن آن هم پاک شود، باید به‌قدری در آب کر یا جاری بماند که آب به تمام آن فرو رود، و اگر ظرف رطوبتی داشته باشد که از رسیدن آب به باطن آن مانع باشد باید خشکش نمایند، و بعداً در آب کر یا جاری بگذارند.

مسأله ۱٤۹ ـ ظرف نجس را با آب قلیل به دو گونه می‌توان آب کشید:

یکی آنکه سه مرتبه پر کنند و خالی کنند.

دیگر آنکه سه دفعه قدری آب در آن بریزند، و در هر دفعه آب را طوری در آن بگردانند که به جاهای نجس آن برسد و بیرون بریزند.

مسأله ۱٥۰ ـ اگر ظرف بزرگی مثل پاتیل و خمره نجس شود، چنانچه سه مرتبه آن را از آب پر کنند و خالی کنند پاک می‌شود. و همچنین است اگر سه مرتبه از بالا آب در آن بریزند به‌طوری که تمام اطراف آن را بگیرد، و در هر دفعه آبی که ته آن جمع می‌شود بیرون آورند. و احتیاط مستحب آن است که در مرتبه دوّم و سوّم ظرفی را که با آن آب‌ها را بیرون می‌آورند آب بکشند.

مسأله ۱۵۱ ـ اگر جسم نجسی مانند اجسام فلزی یا پلاستیکی را ذوب کنند و در اثر ذوب کردن باطن آن هم نجس شود چنانچه پس از منجمد شدن، آن را آب بکشند، ظاهرش پاک می‌شود.

مسأله ۱۵۲ ـ تنور، حوض آب و مانند آن، حکم ظرف را ندارند. بنابراین با یک مرتبه شستن پاک می‌شوند و اگر تنور یا حوض آب سوراخ و مجرایی ندارد که آب از آنجا خارج شود و آب در کف آن جمع می‌شود در صورتی که بخواهند آن را با آب قلیل تطهیر کنند برای پاک شدن آنجا باید آب جمع شده را با پارچه یا ابر یا ظرف و مانند آن بیرون آورند.

مسأله ۱۵۳ ـ اگر چیز نجس را یک مرتبه در آب کر یا جاری فرو برند که آب به تمام جاهای نجس آن برسد، پاک می‌شود. و در فرش و لباس و مانند اینها فشار یا مانند آن از مالیدن یا لگد کردن لازم نیست. و در صورتی که بدن یا لباس متنجّس به ادرار باشد، بنا بر احتیاط واجب در کر و مانند آن نیز دو مرتبه شستن لازم است، ولی در آب جاری با یک‌بار شستن پاک می‌شود.

مسأله ۱۵٤ ـ اگر بخواهند چیزی را که به ادرار نجس شده با آب قلیل آب بکشند، چنانچه یک مرتبه آب روی آن بریزند و از آن جدا شود، در صورتی که ادرار در آن چیز نمانده پاک می‌شود، مگر در لباس و بدن که باید دو مرتبه روی آنها آب بریزند تا پاک شوند، و در هر حال در شستن لباس و فرش و مانند اینها با آب قلیل باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید. (و غساله آبی است که معمولاً در وقت شستن و بعد از آن چیزی که شسته می‌شود، خود به خود یا به‌وسیله فشار می‌ریزد).

مسأله ۱۵۵ ـ اگر چیزی به ادرار پسر یا دختر شیرخواری که غذا خور نشده، نجس شود، چنانچه یک مرتبه آب ـ هرچند کم باشد ـ روی آن بریزند که به تمام جاهای نجس آن برسد پاک می‌شود، ولی احتیاط مستحب آن است که یک مرتبه دیگر هم آب روی آن بریزند. و در لباس و فرش و مانند اینها فشار لازم نیست.

مسأله ۱۵٦ ـ اگر چیزی به غیر ادرار نجس شود، چنانچه با برطرف کردن نجاست

یک مرتبه آب قلیل روی آن بریزند و از آن جدا شود، پاک می‌گردد، ولی لباس و مانند آن را باید فشار دهند تا غساله آن بیرون آید.

مسأله ۱۵۷ ـ اگر حصیر نجس را که با نخ بافته شده در آب کر یا جاری فرو برند بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می‌شود، ولی اگر بخواهند آن را با آب قلیل آب بکشند باید به هر طور که ممکن است ـ اگرچه با لگد کردن باشد ـ فشار دهند تا غساله آن جدا شود.

مسأله ۱۵۸ ـ اگر ظاهر گندم و برنج و مانند اینها نجس شود، با فرو بردن در کر و جاری پاک می‌گردد، و با آب قلیل نیز می‌شود تطهیر کرد. و اگر باطن آنها نجس شود چنانچه آب کر یا جاری به باطن آنها برسد پاک می‌شوند.

مسأله ۱۵۹ ـ اگر ظاهر صابون نجس شود، می‌شود آن را تطهیر کرد، ولی اگر باطن آن نجس شود قابل تطهیر نیست. و اگر انسان شک کند که آب نجس به باطن صابون رسیده یا نه، باطن آن پاک است.

مسأله ۱٦۰ ـ اگر ظاهر برنج و گوشت یا چیزی مانند اینها نجس شده باشد، چنانچه آن را در کاسه پاک و مانند آن بگذارند و یک مرتبه آب روی آن بریزند و خالی کنند پاک می‌شود، و اگر در ظرف نجس بگذارند باید سه مرتبه این کار را انجام دهند، و در این صورت ظرف هم پاک می‌شود. و اگر بخواهند لباس و مانند آن را که فشار لازم دارد در ظرفی بگذارند و آب بکشند، باید در هر مرتبه‌ای که آب روی آن می‌ریزند آن را فشار دهند و ظرف را کج کنند تا غساله‌ای که در آن جمع شده بیرون بریزد.

مسأله ۱٦۱ ـ لباس نجسی را که به نیل و مانند آن رنگ شده اگر در آب کر یا جاری فرو برند و آب پیش از آنکه به واسطه رنگ پارچه مضاف شود به تمام آن برسد، لباس پاک می‌شود. و اگر با آب قلیل بشویند، چنانچه موقع فشار دادن، آب مضاف از آن بیرون نیاید پاک می‌شود.

مسأله ۱٦۲ ـ اگر لباسی را در کر یا جاری آب بکشند، و بعد ـ مثلاً ـ لجن آب در آن ببینند، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک است.

مسأله ۱۶۳ ـ اگر بعد از آب کشیدن لباس و مانند آن خورده گِل یا صابون در آن دیده شود، چنانچه احتمال ندهند که جلوگیری از رسیدن آب کرده آن لباس پاک، ولی اگر آب نجس به باطن گِل یا صابون رسیده باشد، ظاهر گِل و صابون پاک و باطن آنها نجس است.

مسأله ۱۶٤ ـ هر چیز نجس، تا عین نجاست را از آن برطرف نکنند پاک نمی‌شود، ولی اگر بو یا رنگ نجاست در آن مانده باشد اشکال ندارد، به عنوان مثال اگر لباسی را که متنجّس به خون است، آب بکشند و عین خون از لباس برطرف شود ولی رنگ خون در آن بماند، لباس پاک می‌باشد و چنانچه بتوانند رنگ را با مواد شوینده بر طرف کنند، این کار لازم نیست.

مسأله ۱۶۵ ـ اگر نجاست بدن را در آب کر یا جاری برطرف کنند، بدن پاک می‌شود، مگر آنکه بدن به ادرار نجس شده باشد که در این صورت بنا بر احتیاط واجب با آب کر به یک مرتبه پاک نمی‌شود، ولی بیرون آمدن و دو مرتبه در آب رفتن لازم نیست، بلکه اگر در زیر آب به آن محل دست بکشند که آب از بدن جدا شود و دو مرتبه آب به بدن برسد کفایت می‌کند.

مسأله ۱۶۶ ـ غذای نجس که لای دندان‌ها مانده، اگر آب در دهان بگردانند (هرچند آب قلیل باشد) و به تمام غذای نجس برسد پاک می‌شود.

مسأله ۱۶۷ ـ اگر موی سر و صورت را با آب قلیل آب بکشند چنانچه مو انبوه نباشد برای جدا شدن غساله لازم نیست فشار دهند؛ زیرا به مقدار متعارف خود به خود جدا می‌شود.

مسأله ۱۶۸ ـ اگر جایی از بدن یا لباس را با آب قلیل آب بکشند، اطراف آنجا که متصل به آن است و معمولاً موقع آب کشیدن آب به آنها سرایت می‌کند، با پاک شدن جای نجس پاک می‌شود، به این معنی که آب کشیدن اطراف مستقلاً لازم نیست بلکه اطراف و محل نجس با آب کشیدن با هم پاک می‌شوند، و همچنین است اگر چیز پاکی را پهلوی چیز نجس بگذارند و روی هر دو آب بریزند. پس اگر برای آب کشیدن یک

انگشت نجس روی همه انگشت‌ها آب بریزند و آب نجس و همچنین آب پاک به همه آنها برسد، با پاک شدن انگشت نجس، تمام انگشت‌ها پاک می‌شود.

مسأله ۱٦۹ ـ گوشت و دنبه‌ای که نجس شده، مثل چیزهای دیگر آب کشیده می‌شود. و همچنین است اگر بدن یا لباس یا ظرف، چربی کمی داشته باشد که از رسیدن آب به آنها جلوگیری نکند.

مسأله ۱۷۰ ـ اگر ظرف یا بدن نجس باشد، و بعد به‌طوری چربی شود که از رسیدن آب به آنها جلوگیری کند، چنانچه بخواهند ظرف و بدن را آب بکشند، باید چربی را برطرف کنند تا آب به آنها برسد.

مسأله ۱۷۱ ـ آب شیری که متصل به کر است حکم کر را دارد.

مسأله ۱۷۲ ـ اگر فرد شیئی را آب بکشد و یقین کند پاک شده و بعد شک کند که عین نجاست را از آن بر طرف کرده یا نه، باید دوباره آن را آب بکشد تا یقین یا اطمینان پیدا کند که عین نجاست بر طرف شده است؛ مگر آنکه آن شخص، مبتلا به وسواس باشد که در این صورت به شک خویش اعتنا نکند.

مسأله ۱۷۳ ـ زمینی که آب در آن فرو می‌رود مثل زمینی که روی آن شن یا ریگ باشد، اگر نجس شود با آب قلیل نیز پاک می‌شود.

مسأله ۱۷٤ ـ زمین سنگ‌فرش و آجر فرش و زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود، اگر نجس شود با آب قلیل پاک می‌گردد، ولی باید به‌قدری آب روی آن بریزند که جاری شود، و اگر آبی که روی آن ریخته‌اند از سوراخی بیرون نرود و در جایی جمع شود، برای پاک شدن آنجا باید آب جمع شده را با پارچه‌ای یا ظرفی بیرون آورند.

مسأله ۱۷۵ ـ اگر ظاهر نمک سنگ و مانند آن نجس شود، با آب قلیل هم پاک می‌شود.

مسأله ۱۷٦ ـ اگر شکر نجس آب شده را قند بسازند و در آب کر یا جاری بگذارند پاک نمی‌شود.

۲ ـ زمین

مسأله ۱۷۷ ـ زمین با چهار شرط کف پا و ته کفش را پاک می‌کند:

اوّل: آنکه زمین پاک باشد.

دوّم: آنکه زمین خشک باشد ولی وجود تری و رطوبتی که سرایت کننده نیست، در زمین اشکال ندارد.

سوّم: آنکه بنا بر احتیاط لازم نجاست از ناحیه زمینِ نجس به ته کفش یا کف پا سرایت کرده باشد.

چهارم: آنکه اگر عین نجس مثل خون و ادرار، یا متنجّس مثل گِلی که نجس شده در کف پا و ته کفش باشد، به واسطه راه رفتن یا مالیدن پا به زمین برطرف شود، و چنانچه قبلاً عین نجاست برطرف شده باشد با راه رفتن یا مالیدن پا به زمین بنا بر احتیاط لازم پاک نمی‌شود. و نیز زمین باید خاک یا سنگ یا آجر فرش و مانند اینها باشد، و با راه رفتن روی فرش، حصیر و سبزه، کف پا و ته کفش نجس پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۷۸ ـ بنا بر احتیاط واجب کف پا و ته کفش نجس، با راه رفتن روی آسفالت و روی زمینی که با چوب فرش شده و همین طور با مالیدن و کشیدن به دیوار پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۷۹ ـ برای پاک شدن کف پا و ته کفش بهتر است مقدار پانزده ذراع[۱] دست یا بیشتر راه بروند، اگرچه به کمتر از پانزده ذراع یا مالیدن پا به زمین، نجاست برطرف شود.

مسأله ۱۸۰ ـ لازم نیست کف پا و ته کفش تر باشد، بلکه اگر خشک هم باشد به راه رفتن پاک می‌شود.

مسأله ۱۸۱ ـ بعد از آنکه کف پا یا ته کفش نجس به راه رفتن پاک شد مقداری از اطراف آن هم که معمولاً به گل‌آلوده می‌شود پاک می‌گردد.

---

(۱) پانزده ذراع حدوداً برابر با هفت متر است.

مسأله ۱۸۲ ـ کسی که با دست و زانو راه می‌رود، اگر کف دست یا زانوی او نجس شود، بنا بر احتیاط واجب با راه رفتن پاک نمی‌شود و همچنین است ته عصا و ته پای مصنوعی و نعل چهار پایان و چرخ موتور، ماشین و مانند اینها.

مسأله ۱۸۳ ـ اگر بعد از راه رفتن، بو یا رنگ یا ذرّه‌های کوچکی از نجاست که دیده نمی‌شوند، در کف پا یا ته کفش بمانند اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که به‌قدری راه بروند که آنها هم برطرف شوند.

مسأله ۱۸٤ ـ داخل کفش با راه رفتن پاک نمی‌شود و کف جوراب نیز بنا بر احتیاط واجب با راه رفتن پاک نمی‌شود، مگر اینکه کف آن از چرم یا مانند آن باشد و راه رفتن با آن روی زمین نیز متعارف باشد.

۳ ـ آفتاب

مسأله ۱۸۵ ـ آفتاب زمین و ساختمان و دیوار را با پنج شرط پاک می‌کند:

اوّل: آنکه آن چیز به‌طوری تر باشد که اگر چیز دیگر به آن برسد تر شود، پس اگر خشک باشد باید به‌وسیله‌ای آن را تر کنند تا آفتاب خشک کند.

دوّم: آنکه عین نجاست در آن چیز باقی نمانده باشد.

سوّم: آنکه چیزی از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، پس اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر و مانند اینها بتابد و چیز نجس را خشک کند، آن چیز پاک نمی‌شود، ولی اگر ابر به‌قدری نازک باشد که از تابیدن آفتاب جلوگیری نکند، اشکال ندارد.

چهارم: آنکه آفتاب به تنهایی چیز نجس را خشک کند، پس اگر مثلاً چیز نجس به واسطه باد و آفتاب خشک شود، پاک نمی‌گردد، ولی اگر طوری باشد که خشک شدن، عرفاً به آفتاب مستند باشد اشکال ندارد.

پنجم: آنکه آفتاب مقداری از بنا و ساختمان را که نجاست به آن فرو رفته، یک مرتبه خشک کند، پس اگر یک مرتبه بر زمین و ساختمان نجس بتابد و روی آن را خشک کند و دفعه دیگر زیر آن را خشک نماید، فقط روی آن پاک می‌شود و زیر آن نجس می‌ماند.

مسأله ۱۸٦ ـ آفتاب، حصیر نجس را پاک می‌کند، ولی اگر با نخ بافته شده باشد نخ‌ها را پاک نمی‌کند، و همچنین درخت، گیاه، و در و پنجره به واسطه آفتاب، بنا بر احتیاط واجب پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۸۷ ـ اگر آفتاب به زمین نجس بتابد و بعد از آن انسان شک کند که زمین موقع تابیدن آفتاب تر بوده یا نه، یا تری آن با آفتاب خشک شده یا نه، آن زمین، نجس است و همچنین است اگر شک کند که عین نجاست از آن بر طرف شده یا نه و اگر شک کند که چیزی مانع تابش آفتاب بوده یا نه، بنا بر احتیاط واجب پاک محسوب نمی‌شود.

مسأله ۱۸۸ ـ اگر آفتاب به یک طرف دیوار نجس بتابد و به وسیله آن، طرفی که آفتاب به آن نتابیده نیز خشک شود هر دو طرف پاک شوند، ولی اگر یک روز ظاهر دیوار یا زمین را خشک کند، و روز دیگر باطن آن را، فقط ظاهر آن پاک می‌شود.

٤ ـ استحاله

مسأله ۱۸۹ ـ اگر جنس چیز نجس به‌طوری عوض شود که به صورت چیز پاکی درآید پاک می‌شود، مثل آنکه چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد، یا سگ در نمکزار فرو رود و نمک شود، ولی اگر جنس آن عوض نشود مثل آنکه گندم نجس را آرد کنند یا نان بپزند پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹۰ ـ کوزه گِلی و مانند آن که از گِل نجس ساخته شده، نجس است، و اما زغالی که از چوب نجس درست شده چنانچه هیچ‌یک از خواص حقیقت سابقه در آن نباشد، پاک است، و اگر گِل نجس با آتش مبدل به سفال یا آجر شود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نجس است.

مسأله ۱۹۱ ـ چیز نجسی که معلوم نیست استحاله شده یا نه، نجس است.

٥ ـ انقلاب

مسأله ۱۹۲ ـ اگر شراب خود به خود یا با ریختن چیزی مثل سرکه و نمک در آن، سرکه شود، پاک می‌گردد و آن را انقلاب گویند.

مسأله ۱۹۳ ـ شرابی که از انگور نجس و مانند آن درست کنند، یا نجاست دیگری به آن برسد، به سرکه شدن پاک نمی‌شود.

مسأله ۱۹٤ ـ سرکه‌ای که از انگور و کشمش و خرمای نجس درست کنند، نجس است.

مسأله ۱۹۵ ـ اگر پوشال ریز انگور یا خرما داخل دانه‌های انگور و خرما باشد و بخواهند سرکه درست کنند، اشکال ندارد، بلکه ریختن خیار، هویج و بادنجان و مانند اینها در آن هرچند قبل از سرکه شدن باشد نیز اشکال ندارد، مگر اینکه پیش از سرکه شدن، مسکر و مست کننده شده باشد.

مسأله ۱۹٦ ـ آب انگوری که به آتش یا خود به خود جوش بیاید، خوردن آن، حرام می‌شود و اگر آن قدر بجوشد که دو سوم آن کم شود و یک سوم باقی بماند، حلال می‌شود و اگر ثابت شود که مست کننده است (چنانچه بعضی گفته‌اند در صورتی که آب انگور خود به خود جوش بیاید مسکر و مست کننده می‌شود) تنها با سرکه شدن حلال می‌شود. و در مسأله (۱۱۰) گذشت که آب انگور با به جوش آمدن نجس نمی‌شود مگر آنکه شراب شود.

مسأله ۱۹۷ ـ اگر دو سوم آب انگور بدون جوش آمدن کم شود، چنانچه باقیمانده آن جوش بیاید در صورتی که عرفاً به آن آب انگور بگویند ـ نه شیره ـ بنا بر احتیاط لازم، حرام است.

مسأله ۱۹۸ ـ آب انگوری که معلوم نیست جوش آمده یا نه، حلال است، ولی اگر جوش بیاید تا انسان یقین نکند که دو قسمت آن کم شده، حلال نمی‌شود.

مسأله ۱۹۹ ـ اگر مثلاً در یک خوشه غوره مقداری انگور باشد، چنانچه به آبی که از آن خوشه گرفته می‌شود آب انگور نگویند و بجوشد، خوردن آن حلال است.

مسأله ۲۰۰ ـ اگر یک دانه انگور در چیزی که با آتش می‌جوشد بیفتد و بجوشد و طوری در آن مخلوط نشود که از بین رفته حساب گردد، فقط خوردن آن دانه، بنا بر احتیاط لازم، حرام است.

مسأله ۲۰۱ ـ اگر بخواهند در چند دیگ شیره بپزند، جایز است کفگیری را که در دیگ جوش آمده زده‌اند، در دیگی که جوش نیامده بزنند.

مسأله ۲۰۲ ـ آب غوره حکم آب انگور را ندارد بنابراین اگر به جوش آید پاک و حلال است و چیزی هم که معلوم نیست غوره است یا انگور چنانچه جوش بیاید حلال است.

٦ ـ انتقال

مسأله ۲۰۳ ـ چنانچه حیوانی که عرفاً خون ندارد، خون بدن انسان یا خون حیوانی که خون جهنده دارد را بمکد به طوری که خونِ مکیده شده، در معرض آن باشد که جذب بدن آن حیوان گردد، مانند پشه‌ای که از بدن انسان یا حیوانی خون می‌مکد، آن خون مکیده شده، پاک می‌شود و این را انتقال می‌گویند و امّا خونی که زالو از انسان برای معالجه می‌مکد چون معلوم نیست جزء بدن او می‌شود یا نه، نجس است.

مسأله ۲۰٤ ـ اگر کسی پشه‌ای را که به بدنش نشسته بکشد و خونی را که پشه مکیده از او بیرون بیاید، آن خون پاک است؛ زیرا در معرض آن بوده که غذای پشه شود اگرچه فاصله میان مکیدن خون و کشتن پشه بسیار کم باشد، ولی احتیاط مستحب آن است که از آن خون در این صورت اجتناب شود.

۷ ـ اسلام

مسأله ۲۰۵ ـ اگر کافر شهادتین بگوید یعنی به یگانگی خداوند متعال و نبوت خاتم الأنبیاء (صلی الله علیه وآله) شهادت بدهد، به هر زبانی که باشد، مسلمان می‌شود و چنانچه قبلاً ـ به احتیاط واجب ـ حکم نجس را داشته، بعد از مسلمان شدن، بدن و آب دهان و بینی و عرق او پاک است ولی اگر موقع مسلمان شدن، عین نجاست به بدن او بوده، باید بر طرف کند و جای آن را آب بکشد، بلکه اگر قبل از مسلمان شدن عین نجاست بر طرف شده باشد، احتیاط واجب آن است که جای آن را آب بکشد.

مسأله ۲۰٦ ـ اگر موقعی که کافر بوده لباس او با رطوبت به بدنش رسیده باشد چه آن لباس در موقع مسلمان شدن در بدن او باشد چه نباشد، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید از آن اجتناب کند.

مسأله ۲۰۷ ـ اگر کافر شهادتین بگوید و انسان نداند قلباً مسلمان شده یا نه، پاک است و همچنین اگر شهادتین را بگوید و انسان بداند قلباً مسلمان نشده است ولی چیزی که با اظهار شهادتین ناسازگار باشد از او سر نزند، پاک به حساب می‌آید.

۸ ـ تبعیت

مسأله ۲۰۸ ـ تبعیت آن است که چیز نجسی به واسطه پاکی چیز دیگر پاک شود.

مسأله ۲۰۹ ـ اگر شراب، سرکه شود، ظرف آن هم تا جایی که شراب موقع جوش آمدن به آنجا رسیده، پاک می‌شود و پارچه و چیزی هم که معمولاً روی آن می‌گذارند اگر با آن نجس شده، پاک می‌گردد ولی اگر به علّت جوشش، پشت ظرف به آن شراب آلوده شود، بنا بر احتیاط واجب، با تبعیت پاک نمی‌شود.

مسأله ۲۱۰ ـ بچه کافر در دو مورد با تبعیت پاک می‌شود:

۱ ـ کافری که مسلمان شود، طفل او در پاکی تابع اوست، و همچنین اگر جدّ طفل یا مادر یا جدّه او مسلمان شوند. ولی حکم به طهارت در این مورد مشروط به آن است که بچه همراه آن تازه مسلمان و تحت سرپرستی او باشد، و همچنین کافری نزدیکتر از او همراه آن بچه نباشد.

۲ ـ طفل کافری که به دست مسلمانی اسیر گردد، و پدر یا یکی از اجداد همراه او نباشد.

در این مورد پاک شدن طفل با تبعیّت مشروط به این است که طفل در صورت ممیز بودن، اظهار کفر ننماید.

مسأله ۲۱۱ ـ تخته یا سنگی که روی آن، میّت را غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن عورت میّت را می‌پوشانند و دست کسی که او را غسل می‌دهد، تمامی این موارد ـ به

مقداری که معمولاً موقع غسل، با میّت و آب‌هایی که بر او ریخته، در تماس است ـ بعد از تمام شدن غسل، پاک می‌شود. ولی لباس و بدن غسّال و سایر وسایل غُسل دادن بنا بر احتیاط واجب به تبعیت پاک نمی‌شود و نیاز به شستن جداگانه دارد.

مسأله ۲۱۲ ـ کسی که چیزی را آب می‌کشد، بعد از پاک شدن آن چیز، دست او هم که با آن چیز شسته شده پاک می‌شود. همچنین در تطهیر لباس با ماشین‌های لباس شویی، بعد از پاک شدن لباسها محفظه گردان ماشین و قسمت داخلی درب ماشین هم (که عرفاً وسیله شستشو به حساب می‌آیند) با تبعیت پاک می‌شوند و نیاز به آب کشیدن ندارند.

مسأله ۲۱۳ ـ اگر لباس و مانند آن را با آب قلیل آب بکشند و به‌اندازه معمول فشار دهند تا آبی که با آن شسته شده جدا شود، آبی که در آن می‌ماند پاک است.

مسأله ۲۱٤ ـ ظرف نجس را که با آب قلیل آب می‌کشند، بعد از جدا شدن آبی که برای پاک شدن با آن شسته شده، آب کمی که در آن می‌ماند پاک است.

۹ ـ برطرف شدن عین نجاست

مسأله ۲۱۵ ـ اگر بدن حیوان به عین نجس مثل خون، یا متنجّس مثل آب نجس آلوده شود، چنانچه آنها برطرف شوند، بدن آن حیوان پاک می‌شود، و همچنین باطن بدن انسان که مثل توی دهان و بینی و گوش باشد با ملاقات نجاست خارجی نجس می‌شود، و با از میان رفتن آن پاک می‌گردد. و اما نجاست داخلی مانند خونی که از لای دندان بیرون می‌آید موجب نجس شدن باطن بدن نمی‌شود، و همچنین ملاقات چیز خارجی در باطن بدن با نجاست داخلی، آن چیز را نجس نمی‌کند، بنابراین اگر دندان عاریه در دهان با خونی که از لای دیگر دندان‌ها بیرون آمده ملاقات کند، آب کشیدن آن لازم نیست، ولی اگر با غذای نجس ملاقات کند آب کشیدن آن لازم است.

مسأله ۲۱٦ ـ اگر غذا لای دندان مانده باشد و داخل دهان خون بیاید، غذا به ملاقات با خون نجس نمی‌شود.

مسأله ۲۱۷ ـ مقداری از لب‌ها و پلک چشم که موقع بستن، روی هم می‌آید حکم باطن را دارد، پس چنانچه با نجاست خارجی ملاقات کند آب کشیدن آن لازم نیست، ولی جایی را که انسان نمی‌داند از ظاهر بدن است یا باطن آن، اگر با نجاست خارجی ملاقات کند لازم است آن را آب بکشد.

مسأله ۲۱۸ ـ اگر گرد و خاک نجس به لباس و فرش خشک و مانند اینها بنشیند، چنانچه طوری آنها را تکان دهند که مقدار متیقن از گرد و خاک نجس که در آن بوده بریزد آن لباس و فرش پاک است و شستن لازم نیست.

۱۰ ـ استبراء حیوان نجاست‌خوار

مسأله ۲۱۹ ـ ادرار و مدفوع حیوانی که به خوردن نجاست انسان عادت کرده، نجس است. و اگر بخواهند پاک شود، باید آن را استبراء کنند یعنی تا مدّتی نگذارند نجاست بخورد، و غذای پاک به آن بدهند که بعد از آن مدّت دیگر نجاست‌خوار به آن نگویند، و احتیاط مستحب آن است که شتر نجاست‌خوار را چهل روز، و گاو را بیست روز، و گوسفند را ده روز، و مرغابی را هفت روز یا پنج روز، و مرغ خانگی را سه روز، از خوردن نجاست جلوگیری کنند، هرچند پیش از گذشت این مدت به آنها نجاست‌خوار گفته نشود.

۱۱ ـ غایب شدن مسلمان

مسأله ۲۲۰ ـ اگر بدن یا لباس یا شیء دیگری مانند ظرف و فرش در اختیار مسلمان بالغ ـ یا نابالغ ممیّزی که طهارت و نجاست را تشخیص می‌دهد ـ باشد و نجس شود و آن مسلمان غایب گردد، چنانچه انسان احتمال عقلائی دهد که او آن چیز را آب کشیده است پاک می‌باشد، و این حکم در مورد بچه نابالغی که ممیّز نیست هم جاری می‌شود زیرا رسیدگی به امور این طفل مربوط به متولّی امر اوست. و در حکم غایب شدن تاریکی و کوری است بنابراین اگر بدن یا لباس مسلمان، نجس شود و فرد تطهیر آن

را به جهت کوری یا تاریکی نبیند، چنانچه احتمال عقلایی دهد که او آن چیز را آب کشیده است حکم به پاکی آن شیء می‌شود.

مسأله ۲۲۱ ـ اگر انسان یقین یا اطمینان پیدا کند که چیزی که نجس بوده پاک شده است، یا دو نفر عادل بر پاک شدن آن شهادت دهند، و مورد شهادت آنان سبب پاک شدن باشد، آن چیز پاک است، مثلاً شهادت دهند به اینکه لباس آلوده به ادرار دو مرتبه شسته شده، و همچنین است اگر کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید آن چیز پاک شده، و مورد اتهام هم نباشد، یا مسلمانی چیز نجسی را به منظور پاک شدن آب کشیده باشد، اگرچه معلوم نباشد درست آب کشیده یا نه.

مسأله ۲۲۲ ـ کسی که وکیل شده است لباس، را آب بکشد، اگر بگوید آب کشیدم و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند، آن لباس پاک است.

مسأله ۲۲۳ ـ انسان وسواسی که در آب کشیدن شیء نجس، مانند افراد معمولی یقین پیدا نمی‌کند، اگر همان طوری که افراد معمولی شیء نجس را آب می‌کشند رفتار نماید، کافی است و احتیاط بیش از حد متعارف در مسأله نجس و پاکی از نظر شرع کار پسندیده‌ای نیست و فرد ـ چه وسواسی و چه غیر وسواسی ـ لازم نیست بررسی کند و ببیند بدن یا لباسش یا شیء دیگر نجس شده یانه و نیز لازم نیست دقّت نماید و ببیند آیا فلان شیء نجس با شیء دیگر برخورد کرده یا نه و یا اگر برخورد کرده تری سرایت کننده داشته یا نه و در همه این موارد حکم به پاکی اشیاء مذکور می‌شود.

۱۲ ـ رفتن خون متعارف

مسأله ۲۲٤ ـ خونی که در داخل بدن ذبیحه بعد از کشتن آن به طریق شرعی باقی می‌ماند، چنانچه خون به مقدار متعارف خارج شده باشد پاک است، چنانکه در مسأله (۹۴) گذشت.

مسأله ۲۲۵ ـ حکم سابق ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مختص به حیوان حلال‌گوشت است، و در حیوان حرام‌گوشت جاری نیست.

احکام ظرف‌ها

مسأله ۲۲٦ ـ ظرفی که از پوست سگ یا خوک یا مردار ساخته شده، آشامیدن و خوردن چیزی از آن ظرف در صورتی که رطوبتی موجب نجاستش شده باشد حرام است، و نباید آن ظرف را در وضو و غسل و کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کنند. و احتیاط مستحب آن است که چرم سگ و خوک و مردار را ـ اگرچه ظرف هم نباشد ـ استعمال نکنند.

مسأله ۲۲۷ ـ خوردن و آشامیدن از ظروف طلا و نقره، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مطلق استعمال آنها حرام است، ولی زینت نمودن اتاق و مانند آن و نگاه داشتن آنها مانعی ندارد، اگرچه احوط ترک است. و همچنین است ساختن ظروف طلا و نقره و خرید و فروش آنها برای زینت نمودن یا نگاه داشتن.

مسأله ۲۲۸ ـ گیره استکان که از طلا یا نقره می‌سازند، اگر ظرف به آن گفته شود، حکم استکان طلا و نقره را دارد، و اگر ظرف به آن گفته نشود استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۹ ـ استعمال ظرفی که روی آن را آب طلا یا آب نقره داده‌اند اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۰ ـ اگر فلزی را با طلا یا نقره مخلوط کنند و ظرف بسازند، چنانچه مقدار آن فلز به‌قدری باشد که ظرف طلا یا نقره به آن ظرف نگویند، استعمال آن مانعی ندارد.

مسأله ۲۳۱ ـ اگر انسان غذایی را که در ظرف طلا یا نقره است در ظرف دیگری بریزد، چنانچه ظرف دوّم ـ به حسب متعارف ـ واسطه خوردن از ظرف اوّل نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۲ ـ استعمال بادگیر قلیان، غلاف شمشیر، کارد و قاب قرآن اگر از طلا یا از نقره باشد، اشکال ندارد، ولی احتیاط مستحب آن است که عطردان و سرمه‌دان طلا و نقره را استعمال نکنند.

مسأله ۲۳۳ ـ خوردن و آشامیدن از ظرف طلا یا نقره در حال ناچاری به مقدار دفع ضرورت اشکال ندارد، ولی زیاده بر این مقدار جایز نیست.

مسأله ۲۳٤ ـ استعمال ظرفی که معلوم نیست از طلا یا نقره است یا از چیز دیگر اشکال ندارد.

وضو

مسأله ۲۳۵ ـ در وضو واجب است صورت و دست‌ها را بشویند، و جلوی سر و روی پاها را مسح کنند

مسأله ۲۳٦ ـ درازای صورت را باید از بالای پیشانی جایی که موی سر بیرون می‌آید تا آخر چانه شست، و پهنای آن به مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد باید شسته شود، و اگر مختصری از این مقدار را نشویند وضو باطل است، و اگر انسان یقین نکند که این مقدار کاملاً شسته شده باید برای اینکه یقین کند، کمی اطراف آن را هم بشوید.

مسأله ۲۳۷ ـ اگر صورت کسی در ناحیه چانه، بلندتر از مردم معمولی باشد، لازم است تمام صورت خود را بشوید و چنانچه در پیشانی او مو روییده یا جلوی سرش مو ندارد باید در نظر بگیرد مردم معمولی از هر جا صورت خود را می‌شویند، او هم از همان جا به اندازه معمول، پیشانی را بشوید. امّا شخصی که به دلیل بزرگی صورت یا کوچکی آن در جهت عرض یا به سبب بلندی انگشتان یا کوتاهی آنها، خلقت متناسب و معمولی ندارد باید انگشتانی را که متناسب با چهره او است در نظر گرفته و مقدار بین انگشت وسط و شَستِ چنین دستی را بشوید.

مسأله ۲۳۸ ـ اگر احتمال دهد چرک یا چیز دیگری در ابروها و گوشه‌های چشم و لب او هست که نمی‌گذارد آب به آنها برسد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید پیش از وضو وارسی کند که اگر هست برطرف نماید.

مسأله ۲۳۹ ـ اگر پوست صورت از لای مو پیدا باشد باید آب را به پوست برساند، و

اگر پیدا نباشد شستن مو کافی است و رساندن آب به زیر آن لازم نیست.

مسأله ۲۴۰ ـ اگر شک کند پوست صورت از لای مو پیدا است یا نه، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید مو را بشوید، و آب را به پوست هم برساند.

مسأله ۲۴۱ ـ شستن توی بینی و مقداری از لب و چشم که در وقت بستن دیده نمی‌شود واجب نیست، ولی انسان اگر یقین نکند که از جاهایی که باید شسته شود چیزی باقی نمانده، واجب است برای آنکه یقین کند، مقداری از آنها را هم بشوید، و کسی که این امر را نمی‌دانسته اگر نداند در وضویی که گرفته مقدار لازم را شسته یا نه، نمازهایی را که با آن وضو خوانده صحیح است و لازم نیست برای نماز بعدی دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۴۲ ـ باید دست‌ها و همچنین صورت را ـ بنا بر احتیاط لازم ـ از بالا به پایین شست، و اگر از پایین به بالا بشوید وضو باطل است.

مسأله ۲۴۳ ـ اگر دست را تر کند و به صورت و دست‌ها بکشد، چنانچه تری دست به‌قدری باشد که به واسطه کشیدن دست آب آنها را فرا گیرد کافی است، و لازم نیست که بر آنها جاری شود.

مسأله ۲۴۴ ـ بعد از شستن صورت باید دست راست، و بعد از آن دست چپ را از آرنج تا سر انگشت‌ها بشوید.

مسأله ۲۴۵ ـ اگر انسان یقین نکند که آرنج را کاملاً شسته، باید برای آنکه یقین کند، مقداری بالاتر از آرنج را هم بشوید.

مسأله ۲۴۶ ـ کسی که پیش از شستن صورت دست‌های خود را تا مچ شسته، در موقع وضو باید تا سر انگشتان بشوید، و اگر فقط تا مچ بشوید وضوی او باطل است.

مسأله ۲۴۷ ـ در وضو شستن صورت و دست‌ها مرتبه اوّل واجب، و مرتبه دوّم مستحب، و مرتبه سوّم و بیشتر از آن حرام می‌باشد، و شستن مرتبه اوّل وقتی تمام می‌شود که به قصد وضو آن مقدار آب به صورت یا دست بریزد که آب تمام آن را فرا بگیرد و دیگر جایی برای احتیاط باقی نماند، پس اگر به قصد شستن مرتبه اوّل مثلاً ده مرتبه آب به صورت بریزد تا اینکه آب همه آن را فرا بگیرد اشکال ندارد، و تا وقتی که قصد

وضو و شستن صورت مثلاً نکند شستن اوّل محقق نمی‌شود، پس می‌تواند چند مرتبه همه صورت را بشوید و در آخرین مرتبه که آب می‌ریزد قصد شستن وضویی نماید، ولی اعتبار قصد در شستن دوّم خالی از اشکال نیست، و احتیاط لازم آن است که بیش از یک مرتبه بعد از مرتبه اوّل صورت و یا دست‌ها را نشوید اگرچه به قصد وضو هم نباشد.

مسأله ۲۴۸ ـ بعد از شستن هر دو دست باید جلوی سر را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند، و احتیاط مستحب آن است که با کف دست راست مسح نماید. و مسح را از بالا به پایین انجام دهد.

مسأله ۲۴۹ ـ یک قسمت از چهار قسمت سر، که مقابل پیشانی است جای مسح می‌باشد، و هر جای این قسمت را به هر اندازه مسح کند کافی است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که از درازا به‌اندازه درازای یک انگشت، و از پهنا به‌اندازه پهنای سه انگشت بسته مسح نماید.

مسأله ۲۵۰ ـ لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر هم صحیح است، ولی کسی که موی جلوی سر او به‌اندازه‌ای بلند است که اگر مثلاً شانه کند به صورتش می‌ریزد، یا به جاهای دیگر سر می‌رسد، باید بیخ موها را مسح کند، و اگر موهایی را که به صورت می‌ریزد یا به جای دیگر سر می‌رسد جلوی سر جمع کند و بر آنها مسح نماید، یا بر موی جاهای دیگر سر که جلوی آن آمده مسح کند، چنین مسحی باطل است.

مسأله ۲۵۱ ـ بعد از مسح سر باید با تری آب وضو که در دست مانده، روی پاها را از سر یکی از انگشت‌ها تا مفصل مسح نماید و بنا بر احتیاط واجب مسح تا برآمدگی روی پا کافی نیست. و احتیاط مستحب آن است که پای راست را با دست راست، و پای چپ را با دست چپ مسح نماید.

مسأله ۲۵۲ ـ پهنای مسح پا به هر اندازه باشد کافی است، ولی بهتر آن است که به اندازه پهنای سه انگشت بسته باشد بلکه بهتر است تمام روی پا را با تمام کف دست مسح نماید.

مسأله ۲۵۳ ـ لازم نیست در مسح پا دست را بر سر انگشت‌ها بگذارد و بعد به پشت پا بکشد، بلکه می‌تواند تمام دست را روی پا بگذارد و کمی بکشد.

مسأله ۲۵٤ ـ در مسح سر و روی پا باید دست را روی آنها بکشد، و اگر دست را نگه‌دارد و سر یا پا را به آن بکشد باطل است، ولی اگر موقعی که دست را می‌کشد سر یا پا مختصری حرکت کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۵ ـ جای مسح باید خشک باشد، و اگر به‌قدری تر باشد که رطوبت دست به آن اثر نکند مسح باطل است، ولی اگر نمناک باشد یا آنکه تری آن به‌قدری کم باشد که در رطوبت دست مستهلک باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۵٦ ـ اگر برای مسح، رطوبتی در دست نمانده باشد به گونه‌ای که از آرنج تا سر انگشتانِ هر دو دست خشک شده باشد نمی‌تواند دست را با آب خارج تر کند، بلکه باید از ریش خود رطوبت بگیرد و با آن مسح نماید، و گرفتن رطوبت از غیر ریش و مسح نمودن با آن محلّ اشکال است.

مسأله ۲۵۷ ـ اگر رطوبت دست فقط به‌اندازه مسح سر باشد احتیاط واجب آن است که سر را با همان رطوبت مسح کند، و برای مسح پاها از ریش خود رطوبت بگیرد.

مسأله ۲۵۸ ـ مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه سرمای شدید یا ترس از دزد و درنده و مانند اینها نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، احتیاط واجب آن است که مسح بر جوراب و کفش نموده و تیمم نیز نماید، و اگر تقیه در بین باشد مسح بر جوراب و کفش کفایت می‌کند.

مسأله ۲۵۹ ـ اگر روی پا نجس باشد و نتواند برای مسح، آن را آب بکشد، باید تیمّم نماید.

وضوی ارتماسی

مسأله ۲٦۰ ـ وضوی ارتماسی آن است که انسان صورت و دست‌ها را به قصد وضو در آب فرو برد، و ظاهر آن است که مسح با تری دستی که ارتماسی شسته شده اشکال

ندارد هرچند خلاف احتیاط است.

مسأله ۲۶۱ ـ در وضوی ارتماسی هم باید صورت و دست‌ها از بالا به پایین شسته شود، پس اگر وقتی که صورت و دست‌ها را در آب فرو می‌برد قصد وضو کند، باید صورت را از طرف پیشانی، و دست‌ها را از طرف آرنج در آب فرو برد.

مسأله ۲۶۲ ـ اگر وضوی بعضی از اعضاء را ارتماسی و بعضی را غیر ارتماسی انجام دهد، اشکال ندارد.

دعایی که موقع وضو گرفتن مستحب است

مسأله ۲۶۳ ـ کسی که وضو می‌گیرد مستحب است موقعی که نگاهش به آب می‌افتد بگوید: «**بِسْمِ الله وَبِالله وَالحَمْدُ لله الَّذِی جَعَلَ الماءَ طَهُوراً وَلَمْ یجْعَلْهُ نَجِساً**».

و موقعی که پیش از وضو دست خود را می‌شوید بگوید: «**بِسْمِ الله وَبِالله، اللهمَّ اجعَلْنِی مِنَ التَوّابِینَ، وَاجْعَلْنِی مِنَ المُتَطَهّرِینَ**».

و در وقت مضمضه کردن بگوید: «**اللهمَّ لَقّنِی حُجَّتِی یوْمَ اَلْقاک، وَاَطْلِقْ لِسانِی بِذِکرِک**».

و در وقت استنشاق، یعنی آب در بینی کردن بگوید: «**اللهمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ رِیحَ الجَنَّةِ، وَاجعَلْنِی مِمَّنْ یشُمُّ رِیحَها وَرَوْحَها وَطِیبَها**».

و موقع شستن صورت رو بگوید: «**اللهمَّ بَیضْ وَجْهِی یوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الوُجُوه، وَلا تُسَوِّدْ وَجْهِی یوْمَ تَبْیضُّ الوُجُوهُ**».

و موقع شستن دست راست بگوید: «**اللهمَّ اَعْطِنِی کتابِی بیَمِینِی، وَالخُلْدَ فِی الجِنانِ بِیسارِی، وَحاسِبْنِی حِساباً یسِیراً**».

و موقع شستن دست چپ بگوید: «**اللهمَّ لا تُعْطِنِی کتابِی بِشِمالِی، وَلا مِنْ وَراءِ ظَهْرِی، وَلا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً إلی عُنُقِی، وَاَعُوذُ بِک مِنْ مُقطّعاتِ النّیرانِ**».

و موقعی که سر را مسح می‌کند بگوید: «**اللهمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِک وَبَرَکاتِک وَعَفْوِک**».

و در وقت مسح پا بگوید: «**اللهمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّراطِ یوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الاَقْدامُ، وَاجْعَلْ سَعْیی فی ما یرْضِیک عَنّی، یا ذَا الجَلالِ وَالاِکرامِ**».

شرایط صحّت وضو

شرایط صحیح بودن وضو چند چیز است:

شرط اوّل: آنکه آب وضو پاک باشد، و بنا بر احتیاط واجب نباید آلوده باشد به آنچه انسان از آن متنفر است، مانند ادرار حیوانات حلال گوشت، و مردار پاک، و چرک زخم هرچند شرعاً پاک باشد.

شرط دوّم: آنکه مطلق باشد.

مسأله ۲٦٤ ـ وضو با آب نجس و آب مضاف باطل است، اگرچه انسان نجس بودن یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد. و اگر با آن وضو نمازی هم خوانده باشد، باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

مسأله ۲٦٥ ـ اگر غیر از آب گل آلود مضاف، آب دیگری برای وضو ندارد، چنانچه وقت نماز تنگ است باید تیمم کند، و اگر وقت دارد باید صبر کند تا آب صاف شود، یا به وسیله‌ای آن را صاف نماید و وضو بگیرد. و آب گل آلود در صورتی مضاف می‌شود که دیگر به آن آب گفته نشود

شرط سوّم: آنکه آب وضو مباح باشد.

مسأله ۲٦٦ ـ وضو با آب غصبی و با آبی که معلوم نیست صاحب آن راضی است یا نه، حرام و باطل است. و نیز اگر آب وضو از صورت و دست‌ها در جای غصبی بریزد، یا آنکه فضایی که در آن وضو می‌گیرد غصبی باشد، چنانچه در غیر آنجا نتواند وضو بگیرد، تکلیف او تیمّم است. و اگر در غیر آنجا بتواند وضو بگیرد لازم است که در غیر آنجا وضو بگیرد، ولی چنانچه در هر دو صورت معصیت کرده و همانجا وضو بگیرد، وضویش صحیح است.

مسأله ۲٦۷ ـ وضو گرفتن از وضوخانه یا حوض مدرسه‌ای که انسان نمی‌داند آن حوض را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای محصّلین همان مدرسه، در صورتی که معمولاً مردم از آن حوض وضو می‌گیرند و کسی منع نمی‌کند اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۸ ـ کسی که نمی‌خواهد در مسجدی نماز بخواند، اگر نداند وضوخانه یا حوض آن مسجد را برای همه مردم وقف کرده‌اند یا برای کسانی که در آنجا نماز می‌خوانند، نمی‌تواند در آنجا وضو بگیرد، ولی اگر معمولاً کسانی هم که نمی‌خواهند در آنجا نماز بخوانند از آن وضوخانه یا حوض وضو می‌گیرند و کسی منع نمی‌کند، می‌تواند از آن وضو بگیرد.

مسأله ۲۶۹ ـ وضو گرفتن از آب مسافرخانه‌ها، هتل‌ها، پاساژها، و رستوران‌های بین راهی و مانند اینها، در صورتی صحیح است که معمولاً کسانی هم که ساکن آنجاها نیستند از آنها وضو می‌گیرند و کسی منع نمی‌کند.

مسأله ۲۷۰ ـ وضو گرفتن از نهرهایی که بنای عقلاء بر جواز تصرف در آنهاست بدون اجازه مالک ـ چه بزرگ باشد چه کوچک ـ اگرچه انسان نداند که صاحب آنها راضی است، اشکال ندارد. بلکه اگر صاحب آنها از وضو گرفتن نهی کند، یا اینکه انسان بداند که مالک راضی نیست، یا اینکه مالک صغیر یا مجنون باشد، باز هم تصرف جایز است.

مسأله ۲۷۱ ـ اگر فراموش کند آب غصبی است و با آن وضو بگیرد، صحیح است. ولی کسی که خودش آب را غصب کرده، اگر غصبی بودن آن را فراموش کند و وضو بگیرد، وضوی او محلّ اشکال است.

مسأله ۲۷۲ ـ اگر آب وضو ملک اوست ولی در ظرف غصبی است، و غیر از آن آب دیگری ندارد، در صورتی که بتواند به وجه مشروعی آن آب را در ظرف دیگر خالی نماید لازم است خالی کرده و بعداً وضو بگیرد، و چنانچه میسور نباشد باید تیمّم کند، و اگر آب دیگری دارد لازم است با آن وضو بگیرد، و در هر دو صورت اگر مخالفت کرده و با آب ظرف غصبی وضو بگیرد، وضویش صحیح است.

مسأله ۲۷۳ ـ حوضی که مثلاً یک آجر یا یک سنگ آن غصبی است، در صورتی که برداشتن آب در عرف، تصرّف در آن آجر یا سنگ نباشد، اشکالی ندارد، و در صورتی که تصرّف باشد برداشتن آب حرام، ولی وضو صحیح است.

مسأله ٢٧٤ ـ اگر در صحن یکی از امامان یا امامزادگان که سابقاً قبرستان بوده، حوض یا نهری بسازند، چنانچه انسان نداند که زمین صحن را برای قبرستان وقف کرده‌اند، وضو گرفتن در آن حوض و نهر اشکال ندارد.

شرط چهارم: آنکه اعضای وضو موقع شستن و مسح کردن پاک باشد، هرچند در حال وضو آن را قبل از شستن یا مسح کردن تطهیر کند، و اگر وضو گرفتن با آب کر و مانند آن باشد تطهیر قبل از شستن لازم نیست.

مسأله ٢٧٥ ـ اگر پیش از تمام شدن وضو، جایی را که شسته یا مسح کرده نجس شود، وضو صحیح است.

مسأله ٢٧٦ ـ اگر غیر از اعضای وضو جایی از بدن نجس باشد، وضو صحیح است. ولی اگر مخرج را از ادرار یا مدفوع تطهیر نکرده باشد، احتیاط مستحب آن است که اوّل آن را تطهیر کند و بعد وضو بگیرد.

مسأله ٢٧٧ ـ اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد، و بعد از وضو شک کند که پیش از وضو آنجا را آب کشیده یا نه، وضو صحیح است، ولی جایی را که نجس بوده باید آب بکشد.

مسأله ٢٧٨ ـ اگر در صورت یا دست‌ها بریدگی یا زخمی است که خـون آن بند نمی‌آید و آب برای آن ضرر ندارد، باید بعد از شستن اجزاء صحیحه آن عضو با رعایت ترتیب، موضع زخم یا بریدگی را در آب کر یا جاری فرو برد، و قدری فشار دهد که خون بند بیاید، و انگشت خود را روی زخم یا بریدگی در زیر آب از بالا به پایین بکشد تا آب بر آن جاری شود و سپس مواضع پایین تر از آن را بشوید وضو صحیح است.

شرط پنجم: آنکه وقت برای وضو و نماز کافی باشد.

مسأله ٢٧٩ ـ هرگاه وقت به‌قدری تنگ است که اگر وضو بگیرد تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمّم کند، ولی اگر برای وضو و تیمّم یک اندازه وقت لازم است باید وضو بگیرد.

مسأله ٢٨٠ ـ کسی که در تنگی وقت نماز باید تیمّم کند، اگر به قصد قربت یا برای

کار مستحبی ـ مثل خواندن قرآن ـ وضو بگیرد، صحیح است، و همچنین اگر برای خواندن آن نماز وضو بگیرد، مگر آنکه قصد قربت برای او حاصل نشود.

شرط ششم: آنکه به قصد قربت وضو بگیرد، و کافی است به قصد امتثال امر خداوند متعال باشد، و اگر برای خنک شدن، یا به قصد دیگری وضو بگیرد، باطل است.

مسأله ۲۸۱ ـ لازم نیست نیت وضو را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند، بلکه اگر تمام افعال وضو به داعی امر خداوند متعال به‌جا آورده شود کفایت می‌کند.

شرط هفتم: آنکه وضو را به ترتیبی که ذکر شد به‌جا آورد، یعنی اوّل صورت و بعد دست راست و بعد دست چپ را بشوید، و بعد از آن سر و بعد پاها را مسح نماید، و احتیاط مستحب آن است که هر دو پا را با هم مسح نکند، بلکه به احتیاط واجب پای راست را بعد از پای چپ مسح نکند.

شرط هشتم: آنکه کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد.

مسأله ۲۸۲ ـ اگر بین کارهای وضو به‌قدری فاصله شود که در نظر عرف پشت سرهم نباشند وضو باطل است، ولی در صورت پیش آمد عذری برای شخص ـ مانند فراموشی یا تمام شدن آب ـ این امر معتبر نیست، بلکه اگر وقتی می‌خواهد جایی را بشوید یا مسح کند، چنانچه رطوبت تمام جاهایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده خشک شده باشد، وضو باطل است. و اگر فقط رطوبت جایی که جلوتر از محلّی است که می‌خواهد بشوید یا مسح کند، خشک شده باشد، مثلاً موقعی که می‌خواهد دست چپ را بشوید رطوبت دست راست خشک شده باشد و صورت تر باشد، وضویش صحیح است.

مسأله ۲۸۳ ـ اگر کارهای وضو را پشت سر هم به‌جا آورد ولی به واسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها، رطوبت جاهای پیشین خشک شود، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۸٤ ـ راه رفتن در بین وضو اشکال ندارد، پس اگر بعد از شستن صورت و دست‌ها چند قدم راه برود و بعد سر و پا را مسح کند وضوی او صحیح است.

شرط نهم: آنکه شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها را خود انسان انجام دهد، و اگر دیگری او را وضو دهد، یا در رساندن آب به صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها به او کمک نماید، وضو باطل است.

مسأله ۲۸۵ ـ کسی که نمی‌تواند خود وضو بگیرد، باید از دیگری کمک بگیرد، هرچند شستن و مسح کشیدن با مشارکت هر دو باشد. ـ و چنانچه مزد هم بخواهد در صورتی که بتواند و مضر به حالش نباش باید بدهد ـ ولی باید خود او نیت وضو کند و با دست خود مسح نماید، و اگر مشارکت خود شخص ممکن نباشد، باید از شخص دیگر بخواهد که او را وضو بدهد، و در این صورت احتیاط واجب آن است که هر دو نیت وضو نمایند، و اگر ممکن باشد باید نایبش دست او را بگیرد و به‌جای مسح او بکشد، و اگر این هم ممکن نباشد باید نایب از دست او رطوبت بگیرد و با آن رطوبت، سر و پای او را مسح کند.

مسأله ۲۸۶ ـ هرکدام از کارهای وضو را که می‌تواند به تنهایی انجام دهد، نباید در آن از دیگری کمک بگیرد.

شرط دهم: آنکه استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.

مسأله ۲۸۷ ـ کسی که می‌ترسد که اگر وضو بگیرد مریض شود، یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، وظیفه ندارد که وضو بگیرد. و اگر نداند که آب برای او ضرر دارد و وضو بگیرد، اگر واقعاً ضرر داشته وضوی او باطل است.

مسأله ۲۸۸ ـ اگر رساندن آب به صورت و دست‌ها به مقدار کمی که وضو با آن صحیح است ضرر ندارد و بیشتر از آن ضرر دارد، باید با همان مقدار وضو بگیرد.

شرط یازدهم: آنکه در اعضای وضو مانعی از رسیدن آب نباشد.

مسأله ۲۸۹ ـ اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را برطرف کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۰ ـ اگر زیر ناخن چرک باشد، وضو اشکال ندارد، ولی اگر ناخن را بگیرند چنانچه آن چرک مانع از رسیدن آب به پوست باشد، باید برای وضو آن چرک را

برطرف کنند. و نیز اگر ناخن بیشتر از معمول بلند باشد باید چرک زیر مقداری را که از معمول بلندتر است برطرف نمایند.

مسأله ۲۹۱ ـ اگر در صورت و دست‌ها و جلوی سر و روی پاها به واسطه سوختن یا چیز دیگر برآمدگی پیدا شود، شستن و مسح روی آن کافی است، و چنانچه سوراخ شود، رساندن آب به زیر پوست لازم نیست، بلکه اگر پوست یک قسمت آن کنده شود لازم نیست آب را به زیر قسمتی که کنده نشده برساند، ولی چنانچه پوستی که کنده شده گاهی به بدن می‌چسبد و گاهی بلند می‌شود، باید آن را قطع کند یا آب را به زیر آن برساند.

مسأله ۲۹۲ ـ اگر انسان شک کند که به اعضای وضوی او چیزی چسبیده یا نه، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد ـ مثل آنکه بعد از گچ کاری یا رنگ کاری شک کند گچ یا رنگ به دست او چسبیده یا نه ـ باید وارسی کند، یا به‌قدری دست بمالد که معمولاً موجب اطمینان می‌شود که برطرف شده، یا آب به زیر آن رسیده است.

مسأله ۲۹۳ ـ اگر جایی را که باید شست یا مسح کرد چرک باشد، ولی چرک آن مانع از رسیدن آب به بدن نباشد اشکال ندارد، و همچنین است اگر بعد از گچ کاری و مانند آن چیز سفیدی که جلوگیری از رسیدن آب به پوست نمی‌نماید بر دست بماند، ولی اگر شک کند که با بودن آنها آب به بدن می‌رسد یا نه، باید آنها را برطرف کند.

مسأله ۲۹٤ ـ اگر پیش از وضو بداند که در بعضی از اعضای وضو مانعی از رسیدن آب هست، و بعد از وضو شک کند که در موقع وضو آب را به آنجا رسانده یا نه، وضوی او صحیح است.

مسأله ۲۹۵ ـ اگر در بعضی از اعضای وضو مانعی باشد که گاهی آب به خودی خود زیر آن می‌رسد و گاهی نمی‌رسد، و مکلف بعد از وضو شک کند که آب زیر آن رسیده یا نه، چنانچه بداند موقع وضو ملتفت رسیدن آب به زیر آن نبوده، احتیاط مستحب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹٦ ـ اگر بعد از وضو چیزی که مانع از رسیدن آب است در اعضای وضو

ببیند، و نداند موقع وضو بوده یا بعد پیدا شده، وضوی او صحیح است. ولی اگر بداند که در وقت وضو ملتفت آن مانع نبوده، احتیاط مستحب آن است که دوباره وضو بگیرد.

مسأله ۲۹۷ ـ اگر بعد از وضو شک کند چیزی که مانع رسیدن آب است در اعضای وضو بوده یا نه، وضو صحیح است.

احکام وضو

مسأله ۲۹۸ ـ کسی که در کارهای وضو و شرایط آن مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن خیلی شک می‌کند، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۲۹۹ ـ اگر شک کند که وضوی او باطل شده یا نه، بنا می‌گذارد که وضوی او باقی است، ولی اگر بعد از ادرار استبراء نکرده و وضو گرفته باشد و بعد از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند ادرار است یا چیز دیگر، وضوی او باطل است.

مسأله ۳۰۰ ـ کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۱ ـ کسی که می‌داند وضو گرفته و حدثی هم از او سر زده ـ مثلاً ادرار کرده ـ اگر نداند کدام جلوتر بوده، چنانچه پیش از نماز است باید وضو بگیرد و اگر در بین نماز است باید نماز را بشکند و وضو بگیرد، و اگر بعد از نماز است نمازی که خوانده صحیح است، و برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۲ ـ اگر بعد از وضو یا در بین آن یقین کند که بعضی جاها را نشسته یا مسح نکرده است، چنانچه رطوبت جاهایی که پیش از آن است به جهت طول مدّت خشک شده، باید دوباره وضو بگیرد، و اگر خشک نشده یا به جهت گرمی هوا و مانند آن خشک شده، باید جایی را که فراموش کرده و آنچه بعد از آن است بشوید یا مسح کند. و اگر در بین وضو در شستن یا مسح کردن جایی شک کند، باید به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۳۰۳ ـ اگر بعد از نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، نمازش صحیح است، ولی باید برای نمازهای بعد وضو بگیرد.

مسأله ۳۰٤ ـ اگر در بین نماز شک کند که وضو گرفته یا نه، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید وضو بگیرد و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۳۰۵ ـ اگر بعد از نماز بفهمد که وضوی او باطل شده ولی شک کند که قبل از نماز باطل شده یا بعد از نماز، نمازی که خوانده صحیح است.

مسأله ۳۰٦ ـ اگر انسان مرضی دارد که ادرار او قطره قطره می‌ریزد یا نمی‌تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه یقین دارد که از اوّل وقت نماز تا آخر آن به مقدار وضو گرفتن و نماز خواندن مهلت پیدا می‌کند، باید نماز را در وقتی که مهلت پیدا می‌کند بخواند، و اگر مهلت او به مقدار کارهای واجب نماز است، باید در وقتی که مهلت دارد، فقط کارهای واجب نماز را به‌جا آورد و کارهای مستحب مانند اذان و اقامه و قنوت را ترک نماید.

مسأله ۳۰۷ ـ اگر به مقدار وضو و قسمتی از نماز مهلت پیدا می‌کند و در بین نماز یک دفعه یا چند دفعه ادرار یا مدفوع از او خارج می‌شود، احتیاط لازم آن است که در مهلتی که دارد وضو گرفته و نماز بخواند، ولی در میان نماز یا بعد از نماز لازم نیست به سبب ادرار یا مدفوع خارج شده، وضو را تجدید کند بلکه حتّی یک وضو برای چندین نمازش کافی است، مگر اینکه چیز دیگری که وضو را باطل می‌کند، مانند خواب از او سر بزند و یا ادرار و مدفوع به طور طبیعی از او خارج شود، و بهتر است برای نماز بعدی وضو بگیرد.

مسأله ۳۰۸ ـ کسی که ادرار یا مدفوع طوری پی‌درپی از او خارج می‌شود که به مقدار وضو و قسمتی از نماز مهلت پیدا نمی‌کند، یک وضو برای چندین نمازش کافی است، مگر اینکه چیز دیگری که وضو را باطل می‌کند، مانند خواب از او سر بزند، و یا ادرار و مدفوع به طور طبیعی از او خارج شود، و بهتر آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد، ولی برای سجده و تشهّد قضا شده و نماز احتیاط وضوی دیگری لازم نیست.

مسأله ۳۰۹ ـ کسی که ادرار یا مدفوع پی‌درپی از او خارج می‌شود، لازم نیست بعد از وضو فوراً نماز بخواند، اگرچه بهتر این است که به نماز مبادرت نماید.

مسأله ۳۱۰ ـ کسی که ادرار یا مدفوع پی‌درپی از او خارج می‌شود، بعد از وضو گرفتن جایز است که نوشته قرآن را مس نماید اگرچه در غیر حال نماز باشد.

مسأله ۳۱۱ ـ کسی که ادرار او قطره قطره می‌ریزد، باید برای نماز به‌وسیله کیسه‌ای که در آن پنبه یا چیز دیگری است که از رسیدن ادرار به جاهای دیگر جلوگیری می‌کند خود را حفظ نماید، و احتیاط واجب آن است که پیش از هر نماز مخرج ادرار را که نجس شده آب بکشد. و نیز کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند، چنانچه ممکن باشد باید به مقدار نماز از رسیدن مدفوع به جاهای دیگر جلوگیری نماید. و احتیاط واجب آن است که اگر مشقّت ندارد، برای هر نماز مخرج مدفوع را آب بکشد.

مسأله ۳۱۲ ـ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کند، در صورتی که ممکن باشد به مقدار نماز از خارج شدن ادرار یا مدفوع جلوگیری نماید، بهتر آن است که جلوگیری نماید، اگرچه خرج داشته باشد. بلکه اگر مرض او به آسانی معالجه شود، بهتر آن است که خود را معالجه نماید.

مسأله ۳۱۳ ـ کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کند، بعد از آنکه مرض او خوب شد، لازم نیست نمازهایی را که در وقت مرض مطابق وظیفه‌اش خوانده قضا نماید. ولی اگر در بین وقت نماز مرض او خوب شود، باید بنا بر احتیاط لازم نمازی را که در آن وقت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۳۱٤ ـ اگر کسی مرضی دارد که نمی‌تواند از خارج شدن باد جلوگیری کند، باید به وظیفه کسانی که نمی‌توانند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کنند عمل نماید.

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت

مسأله ۳۱۵ ـ برای شش چیز وضو گرفتن واجب است:

اوّل: برای نمازهای واجب غیر از نماز میت. و در نمازهای مستحب وضو شرط صحت است.

دوّم: برای سجده و تشهّد فراموش شده، اگر بین آنها و نماز حدثی از او سر زده، مثلاً ادرار کرده باشد، ولی برای سجده سهو واجب نیست وضو بگیرد.

سوّم: برای طواف واجب خانه کعبه که جزء حج یا عمره باشد.

چهارم: اگر نذر یا عهد کرده، یا قسَم خورده باشد که وضو بگیرد.

پنجم: اگر نذر کرده باشد که قرآن را مثلاً ببوسد.

ششم: برای آب کشیدن قرآنی که نجس شده، یا برای بیرون آوردن آن از دستشویی و مانند آن، در صورتی که مجبور باشد دست یا جای دیگر بدن خود را به خط قرآن برساند. ولی چنانچه معطّل شدن به مقدار وضو بی‌احترامی به قرآن باشد، باید بدون اینکه وضو بگیرد، قرآن را از مستراح و مانند آن بیرون آورد، یا اگر نجس شده آب بکشد.

مسأله ٣١٦ ـ مس نمودن خط قرآن، یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن برای کسی که وضو ندارد حرام است. ولی اگر قرآن را به زبان فارسی یا به زبان دیگر ترجمه کنند، مس آن اشکال ندارد.

مسأله ٣١٧ ـ جلوگیری بچه و دیوانه از مس خط قرآن واجب نیست، ولی اگر مس نمودن آنان بی احترامی به قرآن باشد باید از آن جلوگیری کنند.

مسأله ٣١٨ ـ کسی که وضو ندارد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام است اسم خداوند متعال و صفات خاصه او را به هر زبانی نوشته شده باشد، مس نماید. و بهتراست که اسم مبارک پیامبر و امامان و حضرت زهرا(علیهم السلام) را هم مس ننماید.

مسأله ٣١٩ ـ وضو هر وقت بگیرد چه قبل از وقت نماز نزدیک به آن، یا با فاصله، و چه بعد از دخول وقت اگر به قصد قربت باشد صحیح است، و نیت وجوب و استحباب لازم نیست بلکه اگر اشتباهاً نیت وجوب کند و بعد معلوم شود واجب نبوده وضو صحیح است.

مسأله ٣٢٠ ـ کسی که یقین دارد وقت داخل شده، اگر نیت وضوی واجب کند و بعد از وضو بفهمد وقت داخل نشده، وضوی او صحیح است.

مسأله ٣٢١ ـ مستحب است کسی که وضو دارد برای هر نماز دوباره وضو بگیرد، و

بعضی از فقهاء فرموده‌اند: مستحب است انسان برای نماز میت، و زیارات اهل قبور، و رفتن به مسجد و حرم امامان(علیهم السلام)، و برای همراه داشتن قرآن و خواندن و نوشتن آن، و مس حاشیه قرآن، و برای خوابیدن وضو بگیرد. ولی مستحب بودن وضو در این موارد ثابت نیست. بلی اگر به احتمال مستحب بودنش وضو بگیرد وضویش صحیح است، و هر کاری که باید با وضو انجام داد می‌تواند به‌جا آورد، مثلاً می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

چیزهایی که وضو را باطل می‌کند

مسأله ۳۲۲ ـ هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

اوّل: ادرار، و در حکم ادرار است ظاهراً رطوبت مشتبهی که از انسان بعد از ادرار و قبل از استبراء خارج می‌شود.

دوّم: مدفوع.

سوّم: باد معده و روده که از مخرج مدفوع خارج شود.

چهارم: خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود وضو باطل نمی‌شود.

پنجم: چیزهایی که عقل را از بین می‌برد، مانند دیوانگی و مستی و بیهوشی.

ششم: استحاضه زنان که بعداً ذکر خواهد شد.

هفتم: جنابت، بلکه بنا بر احتیاط مستحب هر کاری که برای آن باید غسل کرد.

احکام وضوی جبیره

چیزی که با آن زخم و شکستگی را می‌بندند، و دوایی که روی زخم و مانند آن می‌گذارند «جبیره» نامیده می‌شود.

مسأله ۳۲۳ ـ اگر در یکی از جاهای وضو زخم یا دمل یا شکستگی باشد، چنانچه روی آن باز است و آب ضرر ندارد، باید به طور معمول وضو گرفت.

مسأله ٣٢٤ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در صورت و دست‌ها است و روی آن باز است و آب ریختن روی آن ضرر دارد، باید اطراف زخم یا دمل را ـ به‌طوری که در وضو ذکر شد ـ از بالا به پایین بشوید، و بهتر آن است که چنانچه کشیدن دست تر بر آن ضرر ندارد دست تر بر آن بکشد، و بعد پارچه پاکی روی آن بگذارد و دست تر را روی پارچه نیز بکشد. و اما در شکستگی لازم است تیمم بنماید.

مسأله ٣٢٥ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سر یا روی پاها است و روی آن باز است، چنانچه نتواند آن را مسح کند به این معنی که زخم مثلاً تمام محل مسح را گرفته باشد، یا آنکه از مسح جاهای سالم نیز متمکن نباشد، در این صورت لازم است تیمّم نماید، و بنا بر احتیاط مستحب وضو نیز گرفته و پارچه پاکی روی آن بگذارد، و روی پارچه را با تری آب وضو که در دست مانده مسح کند.

مسأله ٣٢٦ ـ اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی بسته باشد، چنانچه باز کردن آن بدون مشقت ممکن است و آب هم برای آن ضرر ندارد، باید باز کند و وضو بگیرد، چه زخم و مانند آن در صورت و دست‌ها باشد، یا جلوی سر و روی پاها باشد.

مسأله ٣٢٧ ـ اگر زخم یا دمل یا شکستگی که بسته است در صورت یا دست‌ها باشد، چنانچه باز کردن و ریختن آب روی آن ضرر دارد، باید مقداری را که ممکن است از اطراف شسته ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ روی جبیره را مسح نماید.

مسأله ٣٢٨ ـ اگر نمی‌شود روی زخم را باز کرد ولی زخم و چیزی که روی آن گذاشته شده پاک است، و رساندن آب به زخم ممکن است و ضرر هم ندارد، باید آب را به روی زخم از بالا به پایین برساند، و اگر زخم یا چیزی که روی آن گذاشته شده نجس است، چنانچه آب کشیدن آن و رساندن آب به روی زخم ممکن باشد باید آن را آب بکشد، و موقع وضو آب را به زخم برساند، و در صورتی که آب برای زخم ضرر ندارد ولی آب کشیدن آن ممکن نیست، یا باز کردن زخم موجب مشقت یا ضرر است باید تیمم نماید.

مسأله ٣٢٩ ـ اگر جبیره تمام بعضی از اعضای وضو را فرا گرفته باشد، وضوی

جبیره‌ای کافی است، ولی اگر تمام اعضای وضو را یا بیشتر آن گرفته باشد بنا بر احتیاط باید تیمم نماید و وضوی جبیره نیز بگیرد.

مسأله ۳۳۰ ـ لازم نیست جبیره از جنس چیزهایی باشد که نماز در آن جایز است، بلکه اگر از ابریشم یا از اجزاء پاک حیوان حرام گوشت باشد، مسح بر آن جایز است.

مسأله ۳۳۱ ـ کسی که در کف دست و انگشت‌ها جبیره دارد، و در موقع وضو دست تر روی آن کشیده است، سر و پا را با همان رطوبت مسح کند.

مسأله ۳۳۲ ـ اگر جبیره تمام پهنای روی پا را گرفته ولی مقداری از طرف انگشتان و مقداری از طرف بالای پا باز است، باید جاهایی که باز است روی پا را، و جایی که جبیره است روی جبیره را مسح کند.

مسأله ۳۳۳ ـ اگر در صورت یا دست‌ها چند جبیره باشد، باید بین آنها را بشوید، و اگر جبیره‌ها در سر یا روی پاها باشد، باید بین آنها را مسح کند، و در جاهایی که جبیره است باید به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳٤ ـ اگر جبیره بیشتر از معمول اطراف زخم را گرفته و برداشتن آن بدون مشقت ممکن نیست باید تیمم نماید، مگر اینکه جبیره در مواضع تیمم باشد که در این صورت لازم است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بین وضو و تیمم جمع نماید. و در هر دو صورت اگر برداشتن جبیره بدون مشقت ممکن است باید جبیره را بردارد، پس اگر زخم در صورت و دست‌ها است اطراف آن را بشوید، و اگر در سر یا روی پاها است اطراف آن را مسح کند، و برای جای زخم به دستور جبیره عمل نماید.

مسأله ۳۳۵ ـ اگر در جای وضو زخم و جراحت و شکستگی نیست، ولی به جهت دیگری آب برای آن ضرر دارد، باید تیمم کند.

مسأله ۳۳٦ ـ اگر جایی از اعضای وضو را فصد کرده و آب برای آن ضرر ندارد ولی به دلیل بند نیامدن خون و امثال آن نمی‌تواند آن را آب بکشد لازم است تیمم نماید، و اگر آب برای آن ضرر دارد باید به دستور جبیره عمل کند.

مسأله ۳۳۷ ـ اگر در جای وضو یا غسل چیزی چسبیده است که برداشتن آن

ممکن نیست، یا به‌قدری مشقت دارد که نمی‌شود تحمّل کرد، وظیفه‌اش تیمم است مگر آنکه آن چیز در مواضع تیمم باشد که در این صورت لازم است بین وضو و تیمم جمع کند، و اگر آن چیزی که چسبیده دوا باشد حکم جبیره را دارد.

مسأله ۳۳۸ ـ در غیر غسل میت از سایر اغسال، غسل جبیره‌ای مثل وضوی جبیره‌ای است، ولی باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ آن را ترتیبی به‌جا آورند، و اگر در بدن زخم یا دمل باشد مکلف مخیر است غسل کند یا تیمم نماید، و در صورتی که غسل را اختیار کند و روی زخم باز باشد احتیاط مستحب آن است که پارچه پاکی روی زخم یا دمل باز گذاشته و روی پارچه را مسح نماید. و اما اگر در بدن شکستگی باشد باید غسل نماید، و احتیاطاً روی جبیره را هم مسح کند، و در صورتی که مسح روی جبیره ممکن نباشد یا اینکه محل شکسته باز باشد لازم است تیمم کند، پس اگر محل شکستگی باز باشد باید تیمم کند و اگر بسته باشد باید غسل نماید و روی جبیره را مسح کند و اگر مسح روی جبیره ممکن نباشد، پس در صورتی که جبیره خارج از اعضای تیمم است باید تیمم کند و اگر جبیره در اعضای تیمم است، بنا بر احتیاط واجب هم غسل (بدون مسح قسمت آسیب دیده) و هم تیمم نماید.

مسأله ۳۳۹ ـ کسی که وظیفه او تیمم است اگر در بعضی از جاهای تیمم او زخم یا دمل یا شکستگی باشد، باید به دستور وضوی جبیره‌ای، تیمم جبیره‌ای نماید.

مسأله ۳٤۰ ـ کسی که باید با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز بخواند، چنانچه بداند که تا آخر وقت عذر او برطرف نمی‌شود، می‌تواند در اوّل وقت نماز بخواند، ولی اگر امید دارد که تا آخر وقت عذر او برطرف شود، بهتر آن است که صبر کند، و چنانچه عذر او برطرف نشد در آخر وقت نماز را با وضو یا غسل جبیره‌ای به‌جا آورد. و در صورتی که اوّل وقت نماز را خواند و تا آخر وقت عذرش برطرف شد، احتیاط مستحب آن است که وضو گرفته یا غسل کرده و نماز را اعاده نماید.

مسأله ۳٤۱ ـ اگر پانسمان بر ظاهر چشم باشد و بیماری درون چشم است وظیفه تیمم است.

مسأله ٣٤٢ ـ کسی که نمی‌داند وظیفه‌اش تیمم است یا وضوی جبیره‌ای باید هر دو را به‌جا آورد.

مسأله ٣٤٣ ـ نمازهایی را که انسان با وضوی جبیره‌ای خوانده صحیح است، و می‌تواند با آن وضو نمازهای بعدی را نیز به‌جا آورد، ولی اگر وظیفه‌اش جمع بین وضوی جبیره‌ای و تیمم بوده‌است بعد از برطرف شدن عذر برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

غسل‌های واجب

غسل‌های واجب هفت است:

اوّل: غسل جنابت.

دوّم: غسل حیض.

سوّم: غسل نفاس.

چهارم: غسل استحاضه.

پنجم: غسل مسّ میت.

ششم: غسل میت.

هفتم: غسلی که به واسطه نذر و قسَم و مانند اینها واجب می‌شود.

و اگر کسوف کلّی، یا خسوف کلّی شود، و مکلّف عمداً نماز آیات را نخواند تا قضا شود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید برای قضای آن غسل کند.

احکام جنابت

مسأله ٣٤٤ ـ به دو چیز انسان جنب می‌شود:

اوّل: نزدیکی.

دوّم: بیرون آمدن منی، در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بی شهوت، با اختیار باشد یا بی‌اختیار.

مسأله ٣٤٥ ـ اگر رطوبتی از مرد خارج شود و نداند منی است یا ادرار یا غیر اینها،

چنانچه با شهوت و جستن بیرون آمده و بعد از بیرون آمدن آن بدن سست شده، آن رطوبت حکم منی را دارد، و اگر هیچ‌یک از این سه نشانه یا بعضی از اینها را نداشته باشد، حکم منی را ندارد. ولی در مریض لازم نیست آن رطوبت با جستن بیرون آمده باشد، و در موقع بیرون آمدن بدن سست شود، بلکه اگر با شهوت بیرون آید در حکم منی است.

و رطوبتی که زنان در موقع ملاعبه یا تصوّرات شهوت‌انگیز در خود موضع احساس می‌کنند و آن رطوبت به‌اندازه‌ای زیاد نیست که جاهای دیگر را آلوده کند، پاک است و غسل ندارد و وضو را نیز باطل نمی‌کند و امّا اگر زیاد باشد به حدّی که صدق (انزال) کند و لباس را آلوده نماید در صورتی که همراه با رسیدن زن به اوج لذّت جنسی و ارضای کامل (ارگاسم) باشد، نجس و موجب جنابت است، بلکه اگر همراه با آن هم نباشد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نجس و موجب جنابت می‌باشد، و در مواردی که زن شک داشته باشد رطوبت به این حد از زیادی رسیده یا نه و یا شک در اصل خروج رطوبت داشته باشد، غسل واجب نیست و وضو و غسل هم باطل نمی‌شود.

مسأله ٣٤٦ ـ اگر از مردی که مریض نیست آبی بیرون آید که یکی از سه نشانه‌ای که در مسأله پیش گفته شد داشته باشد و نداند نشانه‌های دیگر را داشته یا نه، جنب محسوب نمی‌شود و غسل بر او لازم نیست.

مسأله ٣٤٧ ـ مستحب است انسان بعد از بیرون آمدن منی ادرار کند، و اگر ادرار نکند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید که نداند منی است یا رطوبت دیگر، حکم منی را دارد.

مسأله ٣٤٨ ـ اگر انسان با زنی نزدیکی کند و به‌اندازه ختنه‌گاه یا بیشتر داخل شود، در قبل باشد یا در دبر، بالغ باشند یا نابالغ، اگرچه منی بیرون نیاید هر دو جنب می‌شوند.

مسأله ٣٤٩ ـ اگر شک کند که به مقدار ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ٣٥٠ ـ اگر ـ نعوذ بالله ـ با حیوانی نزدیکی نماید و منی از او بیرون آید،

غسل تنها کافی است، و اگر منی بیرون نیاید، چنانچه پیش از نزدیکی وضو داشته باز هم غسل تنها کافی است، و اگر وضو نداشته احتیاط واجب آن است که غسل کند و وضو هم بگیرد. و همچنین است حکم در نزدیکی نمودن با مرد یا پسر.

مسأله ۳۵۱ ـ اگر منی از جای خود حرکت کند و بیرون نیاید، یا انسان شک کند که منی از او بیرون آمده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

مسأله ۳۵۲ ـ کسی که نمی‌تواند غسل کند ولی تیمم برایش ممکن است، بعد از داخل شدن وقت نماز هم می‌تواند با همسر خود نزدیکی کند.

مسأله ۳۵۳ ـ اگر در لباس خود منی ببیند و بداند که از خود اوست و برای آن غسل نکرده باید غسل کند، و نمازهایی را که یقین دارد بعد از بیرون آمدن منی خوانده قضا کند، ولی نمازهایی را که احتمال می‌دهد پیش از بیرون آمدن آن منی خوانده، لازم نیست قضا نماید.

چیزهایی که بر جنب حرام است

مسأله ۳٥٤ ـ پنج چیز بر جنب حرام است:

اوّل: رساندن جایی از بدن خود به خط قرآن یا به اسم خداوند متعال با تفصیلی که در بخش وضو گذشت.

دوّم: وارد شدن به مسجد الحرام، و مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) اگرچه از یک در داخل و از در دیگر خارج شود.

سوّم: توقف در مساجد دیگر، و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در حرم امامان(علیهم السلام)، ولی اگر از مسجد عبور کند مثل اینکه از یک درِ مسجد داخل و از درِ دیگر خارج شود، مانعی ندارد.

چهارم: داخل شدن در مسجد برای برداشتن چیزی، و همچنین گذاشتن چیزی در آن هرچند خودش وارد مسجد نشود، بنا بر احتیاط لازم.

پنجم: خواندن هریک از آیات سجده واجب در قرآن، و سجده‌های واجب در سوره

«سجده» آیه پانزدهم ، و سوره «فصلت» آیه سی و هفتم ، و سوره «النجم» آیه شصت و دوم ، و سوره «علق» آیه نوزدهم می‌باشد.

چیزهایی که بر جنب مکروه است

مسأله ۳۵۵ ـ نُه چیز بر جنب مکروه است:

اوّل و دوّم: خوردن و آشامیدن، ولی اگر صورت و دست‌ها را بشوید و مضمضه بکند مکروه نیست، و اگر تنها دست‌ها را بشوید کراهت کمتر می‌شود.

سوّم: خواندن بیش از هفت آیه از قرآن که سجده واجب ندارد بنا بر مشهور کراهت دارد.

چهارم: رساندن جایی از بدن به جلد و حاشیه و بین خط‌های قرآن.

پنجم: همراه داشتن قرآن.

ششم: خوابیدن، ولی اگر وضو بگیرد یا به واسطه نداشتن آب، بدل از غسل تیمم کند مکروه نیست.

هفتم: خضاب کردن به حنا و مانند آن.

هشتم: مالیدن روغن به بدن.

نهم: نزدیکی کردن بعد از آنکه محتلم شده، یعنی در خواب منی از او بیرون آمده است.

غسل جنابت

مسأله ۳۵۶ ـ غسل جنابت برای خواندن نماز واجب و مانند آن واجب می‌باشد، ولی برای نماز میت، و سجده سهو، و سجده شکر، و سجده‌های واجب قرآن، غسل جنابت لازم نیست.

مسأله ۳۵۷ ـ لازم نیست در وقت غسل، نیت کند که غسل واجب می‌کند، بلکه اگر فقط به قصد قربت، یعنی برای تذلل در پیشگاه خداوند عالم غسل کند کافی است.

مسأله ۳۵۸ ـ اگر یقین کند وقت نماز شده و نیت غسل واجب کند بعد معلوم شود که پیش از وقت غسل کرده، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۵۹ ـ غسل جنابت را به دو قسم می‌شود انجام داد: ترتیبی و ارتماسی.

غسل ترتیبی

مسأله ۳٦۰ ـ در غسل ترتیبی باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اول تمام سر و گردن و سپس تمام بدن را به نیت غسل بشوید. و بهتر آن است که شستن طرف راست بدن را بر طرف چپ مقدم نماید. و چنانچه عمداً و یا از بابت کوتاهی در فراگیری احکام غسل شستن تمام سر و گردن را بر شستن بدن مقدم ننماید بنا بر احتیاط لازم غسلش باطل است. و نیز در انجام غسل ـ بنا بر احتیاط لازم ـ کافی نیست در حالی که سر و یا گردن و یا بدن در زیر آب است با حرکت دادن آن نیت غسل نماید بلکه باید عضوی را که می‌خواهد غسل بدهد چنانچه در زیر آب است آن را بیرون آورده و سپس به نیت غسل بشوید.

مسأله ۳٦۱ ـ در صورتی که بدن را قبل از سر بشوید، لازم نیست غسل را اعاده کند بلکه چنانچه بدن را دوباره بشوید، غسل او صحیح خواهد شد.

مسأله ۳٦۲ ـ اگر یقین نکند که هر دو قسمت یعنی سر و گردن و بدن را کاملاً غسل داده، باید برای آنکه یقین کند، هر قسمتی را که می‌شوید مقداری از قسمت دیگر را هم با آن قسمت بشوید.

مسأله ۳٦۳ ـ اگر بعد از غسل بفهمد جایی از بدن را نشسته، و نداند کجای بدن است، دوباره شستن سر لازم نیست، و فقط هر جایی را از بدن که احتمال می‌دهد نشسته باید بشوید.

مسأله ۳٦٤ ـ اگر بعد از غسل بفهمد مقداری از بدن را نشسته، چنانچه از طرف چپ باشد شستن همان مقدار کافی است. و اگر از طرف راست باشد احتیاط مستحب آن است که بعد از شستن آن مقدار، دوباره طرف چپ را بشوید. و اگر از سر و گردن باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید بعد از شستن آن مقدار، دوباره بدن را بشوید.

مسأله ۳٦٥ ـ اگر پیش از تمام شدن غسل، در شستن مقداری از طرف چپ یا طرف راست شک کند، لازم است که آن مقدار را بشوید، و اگر در شستن مقداری از سر و گردن شک کند ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید بعد از شستن آن، دوباره بدن را بشوید.

غسل ارتماسی

غسل ارتماسی به دو نحو انجام می‌گیرد: «دفعی» و «تدریجی».

مسأله ۳٦٦ ـ در غسل ارتماسی دفعی باید در یک آن، آب تمام بدن را فرا بگیرد، ولی معتبر نیست که قبل از شروع در غسل، تمام بدن بیرون آب باشد، بلکه اگر مقداری از آن بیرون باشد و به نیت غسل در آب فرو رود کفایت می‌کند.

مسأله ۳٦۷ ـ در غسل ارتماسی تدریجی باید بدن را به نیت غسل تدریجاً با حفظ وحدت عرفی در آب فرو برد، و در این قسم لازم است که هر عضو قبل از غسل دادن آن بیرون آب باشد.

مسأله ۳٦۸ ـ اگر بعد از غسل ارتماسی بفهمد که به مقداری از بدن آب نرسیده، چه جای آن را بداند یا نداند، باید دوباره غسل کند.

مسأله ۳٦۹ ـ اگر برای غسل ترتیبی وقت ندارد و برای ارتماسی وقت دارد، باید غسل ارتماسی کند.

مسأله ۳۷۰ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته نباید غسل ارتماسی کند، ولی اگر از روی فراموشی غسل ارتماسی کند غسلش صحیح است.

احکام غسل کردن

مسأله ۳۷۱ ـ در غسل ارتماسی یا ترتیبی پاک بودن تمام بدن پیش از غسل لازم نیست، بلکه اگر به فرو رفتن در آب یا ریختن آب به قصد غسل، بدن پاک شود، غسل محقق می‌شود به‌شرط آنکه آبی که با آن غسل می‌کند از پاک بودن خارج نشود، مثلاً با آب کر غسل کند.

مسأله ۳۷۲ ـ کسی که از حرام جنب شده، چنانچه با آب گرم غسل کند اگرچه عرق می‌کند، غسل او صحیح است.

مسأله ۳۷۳ ـ اگر در غسل جایی از ظاهر بدن نشسته بماند، غسل باطل است، ولی شستن داخل گوش و بینی و هر چه از باطن شمرده می‌شود، واجب نیست.

مسأله ۳۷٤ ـ جایی را که شک دارد از ظاهر بدن است یا از باطن آن، باید آن را بشوید.

مسأله ۳۷۵ ـ اگر سوراخ جای گوشواره و مانند آن به‌قدری گشاد باشد که داخل آن از ظاهر شمرده شود، باید آن را شست وگرنه شستن آن لازم نیست.

مسأله ۳۷٦ ـ چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید برطرف کند، و اگر پیش از آنکه مطمئن شود برطرف شده غسل نماید، غسل او باطل است.

مسأله ۳۷۷ ـ اگر موقع غسل احتمال عقلایی بدهد چیزی که مانع از رسیدن آب باشد در بدن او هست، باید وارسی کند تا مطمئن شود که مانعی نیست.

مسأله ۳۷۸ ـ در غسل باید موهای کوتاهی را که جزء بدن حساب می‌شود بشوید، و شستن موهای بلند واجب نیست، بلکه اگر آب را طوری به پوست برساند که آنها تر نشود، غسل صحیح است، ولی اگر رساندن آب به پوست بدون شستن آنها ممکن نباشد باید آنها را بشوید که آب به بدن برسد.

مسأله ۳۷۹ ـ تمام شرط‌هایی که برای صحیح بودن وضو ذکر شد، مثل پاک بودن آب و غصبی نبودن آن، در صحیح بودن غسل هم شرط است، ولی در غسل لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید، و نیز در غسل ترتیبی لازم نیست بعد از شستن سر و گردن فوراً بدن را بشوید، پس اگر بعد از شستن سر و گردن صبر کند و بعد از مدتی بدن را بشوید اشکال ندارد، بلکه لازم نیست تمام سر و گردن یا بدن را یک مرتبه بشوید، پس جایز است مثلاً سر را شسته و بعد از مدتی گردن را بشوید. ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خودداری کند، اگر به‌اندازه‌ای که غسل کند و نماز بخواند، ادرار یا مدفوع از او بیرون نمی‌آید، باید فوراً غسل کند و بعد از غسل هم فوراً نماز بخواند.

مسأله ۳۸۰ ـ کسی که پول حمامی را بدون اینکه بداند حمامی راضی است بخواهد نسیه بگذارد، اگرچه بعد حمامی را راضی کند، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۱ ـ اگر حمامی راضی باشد که پول حمام نسیه بماند، ولی کسی که غسل می‌کند قصدش این باشد که طلب او را ندهد یا از مال حرام بدهد، غسل او باطل است.

مسأله ۳۸۲ ـ اگر پولی را که خمس آن را نداده به حمامی بدهد، اگرچه مرتکب حرام شده ولی ظاهر این است که غسل او صحیح باشد و ذمّه‌اش به مستحقّین خمس مشغول می‌شود.

مسأله ۳۸۳ ـ اگر شک کند که غسل کرده یا نه، باید غسل کند، و امّا اگر بعد از تمام شدن غسل و وقتی که عرفاً غسل به پایان رسیده، شک کند که قسمتی از سر و گردن یا بدن را شسته یا نه، درصورتی که عادت داشته کارهای غسل را پی در پی و با رعایت موالات انجام دهد و می‌داند بخش عمده‌ای از اعضای غسل را شسته، به شکّش اعتنا نکند.

مسأله ۳۸٤ ـ اگر در بین غسل، حدث اصغر از او سر زند، مثلاً ادرار کند، لازم نیست غسل را رها کرده و غسل دیگری بنماید، بلکه می‌تواند غسل خود را تمام نماید و ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید وضو هم بگیرد، ولی اگر از غسل ترتیبی به ارتماسی و یا از ارتماسی به ترتیبی عدول نماید، لازم نیست وضو هم بگیرد.

مسأله ۳۸۵ ـ اگر از جهت تنگی وقت وظیفه مکلّف تیمم بوده ولی به خیال اینکه به‌اندازه غسل و نماز وقت دارد، غسل کند، در صورتی که در انجام غسل قصد قربت کرده باشد، غسل او صحیح است هرچند برای انجام نماز غسل نموده باشد.

مسأله ۳۸٦ ـ کسی که جنب شده اگر بعد از نماز شک کند که غسل کرده یا نه، نمازهایی را که خوانده صحیح است، ولی برای نمازهای بعد باید غسل کند. و در صورتی که بعد از نماز، حدث اصغر از او صادر شده باشد لازم است وضو هم بگیرد، و اگر وقت باقی است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمازی را که خوانده اعاده نماید.

مسأله ۳۸۷ ـ کسی که چند غسل بر او واجب است می‌تواند به نیت همه آنها یک غسل به‌جا آورد، همچنین اگر یک غسل از آنها را قصد کند، از بقیه کفایت می‌کند.

مسأله ۳۸۸ ـ اگر بر جایی از بدن، آیه قرآن یا اسم خداوند متعال نوشته شده باشد، چنانچه بخواهد غسل را ترتیبی به‌جا آورد، باید آب را طوری به بدن برساند که دست او به نوشته نرسد. و همچنین اگر بخواهد وضو بگیرد در مورد آیه قرآن بلکه در مورد اسم خداوند نیز بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۳۸۹ ـ کسی که غسل جنابت کرده نباید برای نماز وضو بگیرد، بلکه با غسل‌های واجب دیگر ـ غیر غسل از استحاضه متوسطه ـ و با غسل‌های مستحب که در مسأله (٦۳۳) می‌آید نیز می‌تواند بدون وضو نماز بخواند، اگرچه احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد.

استحاضه

یکی از خون‌هایی که از زن خارج می‌شود خون استحاضه است، و زن را در موقع دیدن خون استحاضه «مستحاضه» می‌گویند.

مسأله ۳۹۰ ـ خون استحاضه در بیشتر اوقات زرد رنگ و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید و غلیظ هم نیست، ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باشد و با فشار و سوزش بیرون آید.

مسأله ۳۹۱ ـ استحاضه سه قسم است: قلیله، و متوسطه، و کثیره.

استحاضه قلیله: آن است که خون فقط روی پنبه‌ای را که زن با خود برمی‌دارد آلوده کند و در آن فرو نرود.

استحاضه متوسطه: آن است که خون در پنبه فرو رود، اگرچه در یک گوشه آن باشد، ولی از پنبه به دستمالی که معمولاً زن‌ها برای جلوگیری از خون می‌بندند، نرسد.

استحاضه کثیره: آن است که خون پنبه را فرا گرفته و به دستمال برسد.

احکام استحاضه

مسأله ۳۹۲ ـ در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد، و ـ بنا بر

احتیاط مستحب ـ پنبه را آب کشیده و یا عوض کند، و باید ظاهر فرج را اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

مسأله ۳۹۳ ـ در استحاضه متوسطه باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ زن برای نمازهای خود، روزانه یک غسل نماید، و نیز باید کارهای استحاضه قلیله را که در مسأله پیش ذکر شد انجام دهد. بنابراین اگر استحاضه متوسطه قبل از نماز صبح یا در میان نماز صبح حاصل شود ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید برای نماز صبح غسل کند، و اگر عمداً یا از روی فراموشی برای نماز صبح غسل نکند، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر برای نماز ظهر و عصر غسل نکند، باید پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید، چه آنکه خون بیاید یا قطع شده باشد.

مسأله ۳۹٤ ـ در استحاضه کثیره باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ زن برای هر نماز پنبه و دستمال را عوض کند یا آب بکشد، و لازم است یک غسل برای نماز صبح، و یکی برای نماز ظهر و عصر، و یکی برای نماز مغرب و عشا به‌جا آورد، و بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا فاصله نیندازد، و اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر و عشا دوباره غسل کند، اینها همه در صورتی است که خون پی‌درپی از پنبه به دستمال برسد، اما چنانچه رسیدن خون از پنبه به دستمال با قدری فاصله باشد که زن بتواند در آن فاصله یک نماز یا بیشتر بخواند احتیاط لازم آن است که هرگاه خون از پنبه به دستمال برسد پنبه و دستمال را عوض کرده و یا آب بکشد و غسل نماید. بنابراین اگر زن غسل کرد و نماز ظهر را مثلاً خواند ولی قبل از نماز عصر یا در میان آن خون دوباره از پنبه به دستمال رسید، بنا بر احتیاط لازم باید برای نماز عصر نیز غسل نماید، ولی چنانچه فاصله به مقداری باشد که زن بتواند در آن میان دو نماز یا بیشتر بخواند، مثل اینکه بتواند نماز مغرب و عشا را نیز قبل از آنکه خون دوباره به دستمال برسد، بخواند، برای آن نمازها لازم نیست غسل دیگری بکند، و در هر صورت در استحاضه کثیره غسل از وضو کفایت می‌کند.

مسأله ۳۹۵ ـ اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز هم بیاید، چنانچه زن برای آن

خون، وضو یا غسل به‌جا نیاورده باشد، باید در موقع نماز وضو یا غسل به‌جا آورد اگرچه در آن موقع مستحاضه نباشد.

مسأله ۳۹۶ ـ مستحاضه متوسطه که باید وضو بگیرد و هم ـ بنا بر احتیاط لازم ـ غسل کند، باید غسل را اوّل به‌جا آورد بعد وضو بگیرد، ولی در مستحاضه کثیره اگر بخواهد وضو بگیرد باید قبل از غسل وضو بگیرد.

مسأله ۳۹۷ ـ اگر استحاضه قلیله زن بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر متوسطه شود، باید برای نماز مغرب و عشا غسل نماید.

مسأله ۳۹۸ ـ اگر استحاضه قلیله یا متوسطه زن بعد از نماز صبح کثیره شود و به این حال باقی بماند، باید احکامی را که در مسأله (۳۹٤) ذکر شد نسبت به نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشا رعایت نماید.

مسأله ۳۹۹ ـ در مستحاضه کثیره در صورتی که لازم است میان غسل و نماز فاصله‌ای واقع نشود ـ چنانکه در مسأله (۳۹٤) گذشت ـ اگر انجام غسل پیش از داخل شدن وقت نماز باعث وقوع فاصله گردد، آن غسل برای نماز فایده ندارد، و باید مستحاضه برای نماز دوباره غسل نماید. و این حکم در مستحاضه متوسطه نیز جاری است.

مسأله ٤۰۰ ـ در مستحاضه قلیله و متوسطه، زن برای هر نمازی ـ غیر از نماز یومیه که حکم آن گذشت ـ چه واجب باشد چه مستحب، باید وضو بگیرد، ولی اگر بخواهد نماز یومیه‌ای را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند، یا بخواهد نمازی را که تنها خوانده است دوباره با جماعت بخواند، باید تمام کارهایی را که برای استحاضه ذکر شد انجام دهد. اما برای خواندن نماز احتیاط، و سجده فراموش شده، و تشهد فراموش شده ـ اگر آنها را بعد از نماز فوراً به‌جا آورد ـ و همچنین برای سجده سهو در هر حال، لازم نیست کارهای استحاضه را انجام دهد.

مسأله ٤۰۱ ـ زن مستحاضه بعد از آنکه خونش قطع شد، فقط برای نماز اوّلی که

می‌خواند، باید کارهای استحاضه را انجام دهد و برای نمازهای بعدی لازم نیست.

مسأله ٤٠٢ ـ اگر زن نداند استحاضه او چه قسم است، موقعی که می‌خواهد نماز بخواند، باید ـ بنا بر احتیاط ـ خود را وارسی کند، مثلاً مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند و بیرون آورد و بعد از آنکه فهمید استحاضه او کدام یک از آن سه قسم است، کارهایی را که برای آن قسم دستور داده شده انجام دهد، ولی اگر بداند تا وقتی که می‌خواهد نماز بخواند استحاضه او تغییر نمی‌کند، پیش از داخل شدن وقت هم می‌تواند خود را وارسی کند.

مسأله ٤٠٣ ـ زن مستحاضه اگر بتواند خود را وارسی کند ولی بدون وارسی مشغول نماز شود، چنانچه قصد قربت داشته و به وظیفه خود عمل کرده مثلاً استحاضه‌اش قلیله بوده و به وظیفه استحاضه قلیله عمل نموده، نماز او صحیح است، و اگر قصد قربت نداشته یا عمل او مطابق وظیفه‌اش نبوده، مثل آنکه استحاضه او کثیره بوده و به وظیفه قلیله رفتار کرده، نماز او باطل است.

مسأله ٤٠٤ ـ زن مستحاضه اگر نتواند خود را وارسی نماید، باید به آنچه مسلّماً وظیفه اوست عمل کند، مثلاً اگر نمی‌داند استحاضه او قلیله است یا متوسطه باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد، و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد، ولی اگر بداند سابقاً کدام یک از آن سه قسم بوده، باید به وظیفه همان قسم رفتار نماید.

مسأله ٤٠٥ ـ اگر خون استحاضه در اوّل ظهورش در باطن باشد و بیرون نیاید، وضو یا غسل را که زن داشته باطل نمی‌کند، و اگر بیرون بیاید هرچند کم باشد وضو و غسل را باطل می‌کند.

مسأله ٤٠٦ ـ زن مستحاضه اگر بعد از نماز خود را وارسی کند و خون نبیند اگرچه بداند دوباره خون می‌آید، با وضویی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ٤٠٧ ـ زن مستحاضه اگر بداند از وقتی که مشغول وضو یا غسل شده خونی از او بیرون نیامده و در داخل فرج هم نیست، می‌تواند خواندن نماز را تا وقتی که می‌داند

پاک می‌ماند تأخیر بیندازد.

مسأله ٤٠٨ ـ اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت نماز به کلّی پاک می‌شود یا به‌اندازه خواندن نماز خون بند می‌آید، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ صبر کند و نماز را در وقتی که پاک است بخواند.

مسأله ٤٠٩ ـ اگر بعد از وضو و غسل خون در ظاهر قطع شود، و مستحاضه بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد، به مقداری که وضو و غسل و نماز را به‌جا آورد به کلّی پاک می‌شود، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نماز را تأخیر بیندازد، و موقعی که به کلّی پاک شد دوباره وضو و غسل را به‌جا آورد و نماز را بخواند. و اگر موقعی که خون در ظاهر قطع شود وقت نماز تنگ باشد، لازم نیست وضو و غسل را دوباره به‌جا آورد، بلکه با وضو و غسلی که دارد می‌تواند نماز بخواند.

مسأله ٤١٠ ـ مستحاضه کثیره وقتی که به کلّی از خون پاک شد اگر بداند از وقتی که برای نماز پیش مشغول غسل شده دیگر خون نیامده، لازم نیست دوباره غسل نماید، و در غیر این صورت باید غسل نماید ـ هرچند کلیت این حکم بنا بر احتیاط است ـ و اما در مستحاضه متوسطه لازم نیست برای آنکه از خون به کلّی پاک شده غسل نماید.

مسأله ٤١١ ـ مستحاضه قلیله بعد از وضو، و مستحاضه متوسّطه بعد از غسل و وضو، و مستحاضه کثیره بعد از غسل، باید فوراً مشغول نماز شوند، مگر در دو موردی که در مسأله (٣٩٤) و (٤٠٧) به آنها اشاره شد، ولی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز اشکال ندارد، و در نماز هم می‌تواند کارهای مستحب مثل قنوت و غیر آن را به‌جا آورد.

مسأله ٤١٢ ـ زن مستحاضه اگر وظیفه‌اش این باشد که میان وضو یا غسل و نماز فاصله نیندازد ولی مطابق وظیفه‌اش رفتار نکند، باید دوباره وضو گرفته یا غسل کند و بلافاصله مشغول نماز شود.

مسأله ٤١٣ ـ اگر خون استحاضه زن جریان دارد و قطع نمی‌شود، چنانچه برای او ضرر ندارد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید قبل از غسل از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید، و چنانچه کوتاهی کند و خون بیرون آید، اگر نماز خوانده باید دوباره نماز بخواند،

بلکه احتیاط مستحب آن است که دوباره غسل کند.

مسأله ٤١٤ ـ اگر در موقع غسل خون قطع نشود غسل صحیح است، ولی اگر در بین غسل استحاضه متوسطه کثیره شود، لازم است که غسل را از سر بگیرد.

مسأله ٤١٥ ـ احتیاط مستحب آن است که زن مستحاضه در تمام روزی که روزه است، به مقداری که می‌تواند از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

مسأله ٤١٦ ـ بنا بر مشهور روزه زن مستحاضه کثیره، در صورتی صحیح است که غسل نماز مغرب و عشای شبی که می‌خواهد فردای آن را روزه بگیرد به‌جا آورد، و نیز در روز غسل‌هایی را که برای نمازهای روز واجب است انجام دهد، ولی بعید نیست که در صحت روزه‌اش غسل شرط نباشد، همچنان که ـ بنا بر اقوی ـ در مستحاضه متوسطه شرط نیست.

مسأله ٤١٧ ـ اگر بعد از نماز عصر، مستحاضه شود و تا غروب غسل نکند، روزه‌اش بدون اشکال صحیح است.

مسأله ٤١٨ ـ اگر استحاضه قلیله زن پیش از نماز متوسطه یا کثیره شود، باید کارهای متوسطه یا کثیره را که ذکر شد انجام دهد، و اگر استحاضه متوسطه کثیره شود باید کارهای استحاضه کثیره را انجام دهد، و چنانچه برای استحاضه متوسطه غسلی کرده باشد فایده ندارد، و باید دوباره برای کثیره غسل کند.

مسأله ٤١٩ ـ اگر در بین نماز، استحاضه متوسطه زن کثیره شود، باید نماز را بشکند و برای استحاضه کثیره غسل کند، و کارهای دیگر آن را انجام دهد و همان نماز را بخواند، ـ و بنا بر احتیاط استحبابی ـ قبل از غسل وضو بگیرد، و اگر برای غسل وقت ندارد لازم است عوض غسل تیمم کند، و اگر برای تیمم نیز وقت ندارد ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ نماز را نشکند و به همان حال تمام کند، ولی لازم است در خارج وقت قضا نماید، و همچنین اگر در بین نماز، استحاضه قلیله او کثیره شود باید نماز را بشکند، و برای استحاضه کثیره کارهای آن را انجام دهد، و این حکم در تغییر استحاضه از قلیله به متوسطه نیز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جریان دارد.

مسأله ٤٢٠ ـ اگر در بین نماز خون بند بیاید، و مستحاضه نداند که در باطن هم قطع شده است یا نه، یا نداند پاکی به‌اندازه تحصیل طهارت و نماز یا بخشی از نماز مهلت می‌دهد یا نه، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید بر حسب وظیفه‌اش وضو گرفته یا غسل نموده و نماز را دوباره به‌جا آورد.

مسأله ٤٢١ ـ اگر استحاضه کثیره زن متوسطه شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره، و برای نمازهای بعدی عمل متوسطه را به‌جا آورد، مثلاً اگر پیش از نماز ظهر استحاضه کثیره متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشا فقط وضو بگیرد. ولی اگر برای نماز ظهر غسل نکند و فقط به مقدار نماز عصر وقت داشته باشد باید برای نماز عصر غسل نماید، و اگر برای نماز عصر هم غسل نکند باید برای نماز مغرب غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند و فقط به مقدار نماز عشا وقت داشته باشد باید برای نماز عشا غسل نماید.

مسأله ٤٢٢ ـ اگر پیش از هر نماز خون مستحاضه کثیره قطع شود و دوباره بیاید، برای هر نماز باید یک غسل به‌جا آورد.

مسأله ٤٢٣ ـ اگر استحاضه کثیره قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل کثیره و برای نمازهای بعدی عمل قلیله را انجام دهد. و نیز اگر استحاضه متوسطه قلیله شود، باید برای نماز اوّل عمل متوسطه را انجام دهد اگر قبلاً انجام نداده باشد.

مسأله ٤٢٤ ـ اگر مستحاضه یکی از کارهایی را که بر او واجب می‌باشد ترک کند، نمازش باطل است.

مسأله ٤٢٥ ـ مستحاضه قلیله یا متوسطه اگر بخواهد غیر از نماز کاری انجام دهد که شرط آن وضو داشتن است، مثلاً بخواهد جایی از بدن خود را به خط قرآن برساند، چنانچه بعد از تمام شدن نماز باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید وضو بگیرد، و وضویی که برای نماز گرفته کافی نیست.

مسأله ٤٢٦ ـ مستحاضه‌ای که غسل‌های واجب خود را به‌جا آورده، رفتن او در مسجد و توقّف در آن، و خواندن آیه‌ای که سجده واجب دارد، و نزدیکی شوهر با او

حلال است، اگرچه کارهای دیگری را که برای نماز انجام می‌داد مثل عوض کردن پنبه و دستمال، انجام نداده باشد. بلکه این کارها بدون غسل نیز جایز است.

مسأله ٤٢٧ ـ اگر زن در استحاضه کثیره یا متوسطه بخواهد پیش از وقت نماز آیه‌ای را که سجده واجب دارد بخواند، یا مسجد برود ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ غسل نماید، و همچنین است اگر شوهرش بخواهد با او نزدیکی کند.

مسأله ٤٢٨ ـ نماز آیات بر مستحاضه واجب است، و باید برای نماز آیات همه کارهایی را که برای نماز یومیه ذکر شد انجام دهد.

مسأله ٤٢٩ ـ هرگاه در وقت نماز یومیه نماز آیات بر مستحاضه واجب شود، اگرچه بخواهد هر دو را پشت سرهم به‌جا آورد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمی‌تواند هر دو را با یک غسل و وضو بخواند.

مسأله ٤٣٠ ـ اگر زن مستحاضه بخواهد نماز قضا بخواند، باید برای هر نماز کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است به‌جا آورد، و بنا بر احتیاط نمی‌تواند برای نماز قضا به کارهایی که برای نماز ادا انجام داده اکتفا کند.

مسأله ٤٣١ ـ اگر زن بداند خونی که از او خارج می‌شود خون زخم نیست، و مردد بین خون استحاضه و حیض و یا نفاس باشد، چنانچه شرعاً حکم حیض و نفاس را نداشته باشد باید به دستور استحاضه عمل کند، بلکه اگر شک داشته باشد که خون استحاضه است یا خون‌های دیگر، چنانچه نشانه آنها را نداشته باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

حیض

حیض، خونی است که غالباً در هر ماه چند روزی از رحم زن‌ها خارج می‌شود، و زن را در موقع دیدن خون حیض «حائض» می‌گویند.

مسأله ٤٣٢ ـ خون حیض در بیشتر اوقات، غلیظ و گرم، و رنگ آن سیاه یا سرخ است، و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

مسأله ٤٣٣ ـ خونی را که زن‌ها پس از تمام شدن شصت سال می‌بینند حکم حیض را ندارد، ولی در فاصله پنجاه تا شصت سالگی زن حیض می‌بیند گرچه احتیاط مستحب این است زن‌هایی که قرشیه (سیده) نیستند در این فاصله در مواردی که قبلاً حیض به حساب می‌آمد، محرمات حائض را ترک کند و وظایف مستحاضه را انجام دهند.

مسأله ٤٣٤ ـ خونی که دختر پیش از تمام شدن نُه سال می‌بیند، حیض نیست.

مسأله ٤٣٥ ـ زن حامله، و زنی که بچه شیر می‌دهد، ممکن است حیض ببینند، و حکم زن حامله و غیر حامله یکسان است، بله زن حامله‌ای که عادت وقتیه دارد، در صورتی که بعد از گذشتن بیست روز از اوّل عادتش اگر خونی ببیند که صفات حیض را دارد لازم است ـ بنا بر احتیاط ـ بین تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ٤٣٦ ـ دختری که نمی‌داند نُه سالش تمام شده یا نه، اگر خونی ببیند که دارای نشانه‌های حیض نباشد، حیض نیست، و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد حکم به حیض بودن آن محل اشکال است، مگر آنکه اطمینان حاصل شود به اینکه حیض است، و در این صورت معلوم می‌شود که نُه سال او تمام شده است.

مسأله ٤٣٧ ـ زنی که شک دارد شصت ساله شده یا نه، اگر خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، باید بنا بگذارد که شصت ساله نشده است.

مسأله ٤٣٨ ـ مدّت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمی‌شود، و اگر مختصری هم از سه روز کمتر باشد، حیض نیست.

مسأله ٤٣٩ ـ باید سه روز اوّل حیض پشت سر هم باشد، پس اگر مثلاً دو روز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره یک روز خون ببیند، حیض نیست.

مسأله ٤٤٠ ـ ابتدای حیض لازم است خون بیرون بیاید، ولی لازم نیست در تمام سه روز خون بیرون بیاید، بلکه اگر در باطن فرج خون باشد کافی است، و چنانچه در بین سه روز مختصری پاک شود به نحوی که در بین زن‌ها تماماً یا بعضاً متعارف است، باز هم حیض است.

مسأله ٤٤١ ـ لازم نیست شب اوّل و شب چهارم را خون ببیند، ولی باید در شب دوّم و سوّم خون قطع نشود، پس اگر از اوّل صبح روز اوّل تا غروب روز سوّم پشت سر هم خون بیاید و هیچ قطع نشود، حیض است، و همچنین است اگر در وسط‌های روز اوّل شروع شود و در همان موقع از روز چهارم قطع گردد.

مسأله ٤٤٢ ـ اگر سه روز پشت سر هم خون ببیند و پاک شود، چنانچه دوباره خون ببیند و روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه روزهایی که خون دیده، حیض است. و احتیاط لازم آن است که در روزهایی که در وسط پاک بوده کارهایی که بر غیر حائض واجب است انجام دهد، و آنچه بر حائض حرام است ترک کند.

مسأله ٤٤٣ ـ اگر خونی ببیند که از سه روز بیشتر و از ده روز کمتر باشد، و نداند خون دمل و زخم است یا خون حیض، نباید آن را خون حیض قرار دهد.

مسأله ٤٤٤ ـ اگر خونی ببیند که نداند خون زخم است یا حیض، باید عبادت‌های خود را به‌جا آورد، مگر اینکه حالت سابقه‌اش حیض باشد.

مسأله ٤٤٥ ـ اگر خونی ببیند و شک کند که خون حیض است یا استحاضه، چنانچه شرایط حیض را داشته باشد، باید حیض قرار دهد.

مسأله ٤٤٦ ـ اگر خونی ببیند که نداند خون حیض است یا بکارت، باید خود را وارسی کند، یعنی مقداری پنبه داخل فرج نماید و کمی صبر کند بعد بیرون آورد، پس اگر اطراف آن آلوده باشد، خون بکارت است، و اگر به همه آن رسیده، حیض می‌باشد.

مسأله ٤٤٧ ـ اگر کمتر از سه روز خون ببیند و پاک شود و بعد سه روز خون ببیند، خون دوّم حیض است، و خون اوّل اگرچه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

احکام حائض

مسأله ٤٤٨ ـ چند چیز بر حائض حرام است:

اوّل: عبادت‌هایی که مانند نماز باید با وضو یا غسل یا تیمم به‌جا آورده شود که اگر زن حائض این‌گونه اعمال را به قصد عمل صحیح انجام دهد، جایز نیست. ولی به‌جا

آوردن عبادت‌هایی که وضو و غسل و تیمم برای آنها لازم نیست ـ مانند نماز میت ـ مانعی ندارد.

دوّم: تمام چیزهایی که بر جنب حرام است و در احکام جنابت ذکر شد.

سوّم: نزدیکی کردن در فرج، که هم برای مرد حرام است و هم برای زن، اگرچه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، بلکه احتیاط واجب آن است که مقدار کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل نکند، و این حکم شامل وطی در دبر نمی‌شود، ولی بنا بر احتیاط وطی زن در دبر اگر راضی نباشد چه حائض باشد چه نباشد، جایز نیست.

مسأله ٤٤٩ ـ نزدیکی کردن در روزهایی هم که حیض زن قطعی نیست ولی شرعاً باید برای خود حیض قرار دهد، حرام است، پس زنی که بیشتر از ده روز خون می‌بیند و باید به دستوری که بعداً ذکر خواهد شد روزهای عادت خویشان خود را حیض قرار دهد، شوهرش نمی‌تواند در آن روزها با او نزدیکی نماید.

مسأله ٤٥٠ ـ اگر مرد با زن خود در حال حیض نزدیکی کند لازم است استغفار کند، و کفاره واجب نیست گرچه بهتر است، و کفاره آن در اوّل حیض یک مثقال طلای سکه‌دار، و در وسط آن نصف مثقال، و در آخر آن یک چهارم مثقال است. و مثقال شرعی (۱۸) نخود است.

مسأله ٤٥١ ـ غیر از نزدیکی کردن با زن حائض، سایر استمتاعات مانند بوسیدن و ملاعبه نمودن مانعی ندارد.

مسأله ٤٥٢ ـ طلاق دادن زن در حال حیض به‌طوری که در احکام طلاق ذکر می‌شود باطل است.

مسأله ٤٥٣ ـ اگر زن بگوید حائضم یا از حیض پاک شده‌ام، چنانچه محل اتهام نباشد باید حرف او را قبول کرد، ولی اگر محل اتهام باشد قبول حرف او محل اشکال است.

مسأله ٤٥٤ ـ اگر زن در بین نماز حائض شود، نمازش باطل است. حتی اگر حیض بعد از سجده آخر و قبل از آخرین حرف سلام باشد، بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ٤٥٥ ـ اگر زن در بین نماز شک کند که حائض شده یا نه، نمازش صحیح است، ولی اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز حائض شده، نمازی که خوانده باطل است. همچنان که در مسأله قبل گذشت.

مسأله ٤٥٦ ـ بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، واجب است برای نماز و عبادت‌های دیگری که باید با وضو یا غسل یا تیمم به‌جا آورده شود، غسل کند. و دستور آن مثل غسل جنابت است. و از وضو کفایت می‌کند. و بهتر آن است که پیش از غسل، وضو هم بگیرد.

مسأله ٤٥٧ ـ بعد از آنکه زن از خون حیض پاک شد، اگرچه غسل نکرده باشد، طلاق او صحیح است، و شوهرش هم می‌تواند با او نزدیکی کند، ولی احتیاط لازم آن است که نزدیکی پس از شستن فرج باشد، و احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل، از نزدیکی با او خودداری نماید. اما کارهای دیگری که در وقت حیض از جهت اشتراط طهارت بر او حرام بوده ـ مانند مسّ خط قرآن ـ تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کارهایی که ثابت نشده که حرمت آنها از جهت اشتراط به طهارت باشد مثل توقف در مسجد.

مسأله ٤٥٨ ـ اگر آب برای وضو و غسل کافی نباشد، و به‌اندازه‌ای باشد که بتواند غسل کند، باید غسل کند، و بهتر آن است که بدل از وضو تیمم نماید. و اگر فقط برای وضو کافی باشد و به‌اندازه غسل نباشد، بهتر آن است که وضو بگیرد و باید عوض غسل تیمّم نماید. و اگر برای هیچ‌یک از آنها آب ندارد باید بدل از غسل تیمم کند، و بهتر آن است که بدل از وضو نیز تیمم نماید.

مسأله ٤٥٩ ـ نمازهایی که زن در حال حیض نخوانده قضا ندارد، ولی روزه‌های ماه رمضان را که در حال حیض نگرفته باید قضا نماید، و همچنین ـ بنا بر احتیاط لازم ـ روزه‌هایی که به نذر در وقت معین واجب شده و در حال حیض نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ٤٦٠ ـ هرگاه وقت نماز داخل شود، و بداند که اگر نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود، باید فوراً نماز بخواند، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر احتمال دهد که چنانچه نماز را تأخیر بیندازد حائض می‌شود.

مسأله ٤٦١ ـ اگر زن نماز را تأخیر بیندازد، و از اوّل وقت به‌اندازه خواندن یک نماز با تمام مقدمات، از قبیل تحصیل لباس پاک و وضو بگذرد و سپس حائض شود، قضای آن نماز بر او واجب است، بلکه اگر وقت داخل شده در حالی که زن می‌توانسته یک نماز با وضو یا غسل بلکه با تیمم بخواند، و نخوانده باشد، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید آن نماز را قضا کند هرچند وقت برای تحصیل سایر شرایط وافی نبوده است، ولی در تند خواندن و کند خواندن و چیزهای دیگر باید ملاحظه حال خود را بکند، مثلاً زنی که مسافر نیست اگر در اوّل ظهر نماز نخواند، قضای آن در صورتی واجب می‌شود که به مقدار خواندن چهار رکعت نماز با انجام وضو یا تیمم از اوّل ظهر بگذرد و حائض شود، و برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به مقدار خواندن دو رکعت با تحصیل طهارت کافی است.

مسأله ٤٦٢ ـ اگر زن در آخر وقت نماز، از خون پاک شود و به‌اندازه غسل و خواندن یک رکعت نماز یا بیشتر از یک رکعت وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند، و اگر نخواند باید قضای آن را به‌جا آورد.

مسأله ٤٦٣ ـ اگر زن حائض بعد از پاکی به‌اندازه غسل وقت ندارد، ولی می‌تواند با تیمم نماز را در وقت بخواند، احتیاط واجب آن است که آن نماز را با تیمم بخواند، و در صورتی که نخواند قضا نماید، و اگر گذشته از تنگی وقت از جهت دیگر تکلیفش تیمم است ـ مثل آنکه آب برایش ضرر دارد ـ باید تیمم کند و آن نماز را بخواند، و در صورتی که نخواند لازم است قضا نماید.

مسأله ٤٦٤ ـ اگر زن بعد از پاک شدن از حیض، شک کند که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نمازش را بخواند.

مسأله ٤٦٥ ـ اگر به خیال اینکه به‌اندازه تحصیل طهارت از حدث و خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و بعد بفهمد وقت داشته، باید قضای آن نماز را به‌جا آورد.

مسأله ٤٦٦ ـ مستحب است زن حائض در وقت نماز خود را از خون پاک نماید، و

پنبه و دستمال را عوض کند و وضو بگیرد، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد تیمم نماید، و در جای نماز رو به قبله بنشیند و مشغول ذکر و دعا و صلوات شود و بهتر آن است که در این حال تسبیحات اربعه را انتخاب کند.

مسأله ٤٦٧ ـ خواندن و همراه داشتن قرآن و رساندن جایی از بدن را به حاشیه قرآن و مابین خط‌های قرآن، و نیز خضاب کردن به حنا (حنا بستن) و مانند آن، برای حائض به گفته جمعی از فقها مکروه است.

اقسام زن‌های حائض

مسأله ٤٦٨ ـ زن‌های حائض بر شش قسم هستند:

اوّل: صاحب عادت وقتیه و عددیه: و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و شماره روزهای حیض او هم در هر دو ماه یک اندازه باشد، مثل آنکه دو ماه پشت سر هم از اوّل ماه تا هفتم خون ببیند.

دوّم: صاحب عادت وقتیه: و آن زنی است که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند ولی شماره روزهای حیض او در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند، ولی ماه اوّل روز هفتم و ماه دوّم روز هشتم از خون پاک شود.

سوّم: صاحب عادت عددیه: و آن زنی است که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم به یک اندازه باشد، ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نباشد، مثل آنکه ماه اوّل از پنجم تا دهم، و ماه دوّم از دوازدهم تا هفدهم خون ببیند.

چهارم: مضطربه: و آن زنی است که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده، یا عادتش به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم: مبتدئه: و آن زنی است که دفعه اوّل خون دیدنِ اوست.

ششم: ناسیه: و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است.

و هرکدام اینها احکامی دارند که در مسائل آینده ذکر می‌شود.

۱ ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه

مسأله ٤٦٩ ـ زن‌هایی که عادت وقتیه و عددیه دارند دو دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و در وقت معین هم پاک شود، مثلاً دو ماه پشت سر هم از روز اوّل ماه خون ببیند و روز هفتم پاک شود که عادت حیض این زن از اوّل ماه تا هفتم است.

دوّم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند، و بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید یک روز یا بیشتر پاک شود و دوباره خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و در هر دو ماه همه روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده روی هم یک اندازه باشد، که عادت او به‌اندازه روزهایی است که خون دیده است نه به ضمیمه روزهایی که در وسط پاک بوده است، پس لازم است که روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده در هر دو ماه به یک اندازه باشند، مثلاً اگر در ماه اوّل و همچنین در ماه دوّم از روز اوّل ماه تا سوّم خون ببیند، و سه روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند، عادت این زن شش روز متفرق می‌شود و در سه روز پاکی که در وسط است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ محرمات حائض را ترک و اعمال مستحاضه را انجام دهد، و چنانچه مقدار روزهایی که در ماه دوّم خون دیده بیشتر یا کمتر باشد، این زن صاحب عادت وقتیه است نه عددیه.

مسأله ٤٧٠ ـ زنی که عادت وقتیه دارد ـ چه عادت عددیه نیز داشته باشد یا نه ـ اگر در وقت عادت یک یا دو روز یا بیش از آن جلوتر خون ببیند به‌طوری که بگویند عادتش جلو افتاده، اگرچه آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد باید به احکامی که برای زن حائض ذکر شد عمل کند، و چنانچه بعد بفهمد حیض نبوده مثل اینکه پیش از سه روز پاک شود، باید عبادت‌هایی را که به‌جا نیاورده قضا نماید.

مسأله ٤٧١ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد اگر همه روزهای عادت و چند روز پیش از عادت و بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض

است، و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط خونی را که در روزهای عادت خود دیده حیض است، و خونی که پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه می‌باشد، و باید عبادت‌هایی را که در روزهای پیش از عادت و بعد از عادت به‌جا نیاورده قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، فقط روزهای عادت او حیض است ـ هرچند با نشانه‌های حیض نباشد و روزهای قبل نشانه‌های حیض را داشته باشد ـ و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می‌باشد، و چنانچه در آن روزها عبادت نکرده باید قضا نماید. و اگر همه روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت، حیض و باقی استحاضه است.

مسأله ٤٧٢ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است. و اگر از ده روز بیشتر شود، روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز پیش از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض، و روزهای اوّل را استحاضه قرار می‌دهد. و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند، و روی هم از ده روز بیشتر نشود، همه حیض است، و اگر بیشتر شود باید روزهایی که در عادت خون دیده با چند روز بعد از آن که روی هم به مقدار عادت او شود، حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مسأله ٤٧٣ ـ زنی که عادت دارد، اگر بعد از آنکه سه روز یا بیشتر خون دید پاک شود، و دوباره خون ببیند و فاصله بین دو خون کمتر از ده روز باشد و همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشند، مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود، و دوباره پنج روز خون ببیند، چند صورت دارد:

۱ ـ آنکه تمام خونی که دفعه اوّل دیده یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد، و خون دوّم که بعد از پاک شدن می‌بیند در روزهای عادت نباشد، در این صورت باید همه

خون اوّل را حیض، و خون دوّم را استحاضه قرار دهد. مگر اینکه خون دوّم نشانه‌های حیض را داشته باشد که در این صورت قسمتی از آن که با احتساب خون اوّل و پاکی بعد از آن مجموعاً از ده روز تجاوز نمی‌کند حیض است، و مابقی استحاضه است. مثلاً اگر سه روز خون ببیند و سه روز پاک شود، و سپس پنج روز خون ببیند و نشانه‌های حیض را داشته باشد سه روز اوّل و چهار روز از خون دوّم حیض است و در پاکی وسط باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ واجبات غیر حائض را انجام، و محرمات حائض را ترک کند.

۲ ـ آنکه خون اوّل در روزهای عادت نباشد، و تمام خون دوّم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد، که باید همه خون دوّم را حیض، و خون اوّل را استحاضه قرار دهد.

۳ ـ آنکه مقداری از خون اوّل و دوّم در روزهای عادت باشد، و خون اوّلی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد، و با پاکی وسط و مقداری از خون دوّم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد، در این صورت هر دو خون حیض است و احتیاط واجب آن است که در پاکی وسط، کارهایی که بر غیر حائض واجب است انجام دهد و محرمات بر حائض را ترک کند، و مقداری از خون دوّم که بعد از روزهای عادت بوده استحاضه است. و اما مقداری از خون اوّل که قبل از روزهای عادت بوده چنانچه عرفاً بگویند که عادتش جلو افتاده محکوم به حیض است، مگر آنکه حیض قرار دادن آن باعث آن شود که بعضی از خون دوّم که نیز در روزهای عادت بوده یا تمام آن از ده روز حیض خارج شود، که در این صورت محکوم به استحاضه است، مثلاً اگر عادت زن از سوّم ماه تا دهم بوده، در صورتی که یک ماه از اوّل تا ششم خون ببیند و دو روز پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند، خون‌هایی که از اوّل تا دهم دیده حیض است، و خون‌هایی که از یازدهم تا پانزدهم دیده استحاضه می‌باشد.

٤ ـ آنکه مقداری از خون اوّل و دوّم در روزهای عادت باشد، ولی آن مقدار از خون اوّل که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر باشد، در این صورت باید سه روز آخر خون اوّل را حیض قرار دهد، و همچنین از خون دوّم را که مجموعاً با سه روز اوّل و پاکی

وسط ده روز باشند، و مازاد بر آن استحاضه است. و اگر پاکی او هفت روز باشد خون دوّم همه استحاضه است، و در بعضی موارد باید تمام خون اوّل را حیض قرار دهد، و این به دو شرط است.

اوّل: آنکه به مقداری بر عادت مقدم باشد که بگویند عادتش جلو افتاده.

دوّم: آنکه اگر آن را حیض قرار بدهد لازم نیاید که مقداری از خون دوّم که در عادت واقع شده از ده روز حیض خارج شود، مثلاً اگر عادت زن از سوّم ماه تا دهم بوده، و اکنون از اوّل ماه تا آخر روز چهارم خون دیده و دو روز پاک بوده و بعد دوباره تا پانزدهم خون دیده، تمام خون اوّل حیض است، و همچنین خون دوّم تا آخر روز دهم.

مسأله ٤٧٤ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خون نبیند و در غیر آن وقت به شماره روزهای حیضش خون ببیند، باید همان را حیض قرار دهد، چه پیش از وقت عادت دیده باشد چه بعد از آن.

مسأله ٤٧٥ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر در وقت عادت خود سه روز یا بیشتر خون ببیند، و شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد، و پس از پاک شدن دوباره به شماره روزهای عادت خویش خون ببیند، در اینجا چند صورت دارد:

۱ ـ آنکه مجموع آن دو خون با پاکی میان آنها از ده روز بیشتر نشود، در این صورت مجموع دو خون یک حیض حساب می‌شود.

۲ ـ آنکه پاکی میان آن دو خون ده روز یا بیشتر باشد، در این صورت هرکدام از آنها حیض مستقل قرار داده می‌شوند.

۳ ـ آنکه پاکی میان آن دو خون کمتر از ده روز، و مجموع دو خون با پاکی در میان بیشتر از ده روز باشد، در این صورت باید خون اوّل را حیض، و خون دوّم را استحاضه قرار دهد.

مسأله ٤٧٦ ـ زنی که عادت وقتیه و عددیه دارد، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند، خونی که در روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را نداشته باشد حیض است. و

خونی که بعد از روزهای عادت دیده اگرچه نشانه‌های حیض را داشته باشد استحاضه است. مثلاً زنی که عادت حیض او از اوّل ماه تا هفتم است اگر از اوّل ماه تا دوازدهم خون ببیند، هفت روز اوّل آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می‌باشد.

۲ ـ صاحب عادت وقتیه

مسأله ٤٧٧ ـ زن‌هایی که عادت وقتیه دارند و او ل عادت آنها معین باشد دو دسته‌اند:

اوّل: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون حیض ببیند و بعد از چند روز پاک شود، ولی شماره روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نباشد، مثلاً دو ماه پشت سر هم روز اوّل ماه خون ببیند ولی ماه اوّل روز هفتم، و ماه دوّم روز هشتم از خون پاک شود، که این زن باید روز اوّل ماه را عادت حیض خود قرار دهد.

دوّم: زنی که دو ماه پشت سر هم در وقت معین سه روز یا بیشتر خون حیض ببیند و بعد پاک شود، و دو مرتبه خون ببیند و تمام روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، ولی ماه دوّم کمتر یا بیشتر از ماه اوّل باشد، مثلاً در ماه اوّل هشت روز، و در ماه دوّم نُه روز باشد. ولی در هر دو ماه از اوّل ماه خون دیده باشد، که این زن هم باید روز اوّل ماه را روز اوّل عادت حیض خود قرار دهد.

مسأله ٤٧٨ ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود یا دو سه روز پیش از عادت خون ببیند، باید به احکامی که برای زن‌های حائض ذکر شد عمل نماید، و تفصیل این مطلب در مسأله (٤٧٠) گذشت. و اما در غیر این دو صورت ـ مثل اینکه آن‌قدر زودتر از عادتش خون ببیند که نگویند عادتش جلو افتاده، بلکه بگویند در غیر وقت خود خون دیده. و یا آنکه بعد از گذشت ایام عادتش خون ببیند ـ چنانچه آن خون دارای نشانه‌های حیض باشد به احکامی که برای زن‌های حائض ذکر شد عمل نماید، و همچنین اگر دارای نشانه‌های حیض نباشد ولی بداند که آن خون سه روز ادامه پیدا می‌کند، و اگر نداند که سه روز ادامه پیدا می‌کند یا نه، احتیاط واجب آن است که هم

کارهایی که بر مستحاضه واجب است انجام دهد، و هم کارهایی که بر حائض حرام است ترک نماید.

مسأله ٤٧٩ ـ زنی که عادت وقتیه دارد، اگر در وقت عادت خود خون ببیند و مقدار آن خون بیش از ده روز باشد، پس اگر بعضی از روزها خون او نشانه‌های حیض را داشته باشد و بعضی نداشته باشد، و روزهایی که به نشانه حیض است از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد، آن را حیض و مابقی را استحاضه قرار می‌دهد. و اگر چنین خونی با همین شرط دو بار تکرار شود، مثلاً چهار روز خون با نشانه حیض و چهار روز با نشانه استحاضه دوباره چهار روز با نشانه حیض باشد، فقط خون اوّل را حیض قرار دهد و مابقی استحاضه است. و اگر خون با نشانه حیض از سه روز کمتر باشد آن را حیض قرار دهد و عدد آن را با یکی از دو راه آینده (رجوع به اقارب یا انتخاب عدد) تعیین نماید، و اگر بیش از ده روز است قسمتی از آن را با یکی از همین دو راه حیض قرار دهد، و اگر نتواند مقدار حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد یعنی خون او همه دارای یک نوع نشانه باشد، یا خونی که به نشانه حیض است از ده روز بیشتر، یا از سه روز کمتر باشد باید به مقدار ایام عادت بعضی از خویشان خود را حیض قرار دهد، چه پدری باشد و چه مادری، زنده باشد یا مرده، ولی به دو شرط:

اوّل: آنکه نداند مقدار عادت او مخالف با مقدار حیض خودش می‌باشد، مثل آنکه خودش در زمان جوانی و قوّت مزاج باشد، و آن زن نزدیک به سنّ یأس باشد که مقدار عادت معمولاً کم می‌شود، و همچنین در عکس این صورت، و مثل زنی که دارای عادت ناقصه است که معنی و حکمش در مسأله (٤٨٨) خواهد آمد.

دوّم: آنکه نداند مقدار عادت آن زن با مقدار عادت دیگر خویشانش که دارای شرط اوّل هستند تفاوت دارد، ولی اگر مقدار تفاوت بسیار کم باشد که حساب نشود ضرر ندارد، و همچنین است حکم زنی که عادت وقتیه دارد و در وقت به کلّی خون نبیند و لکن در غیر آن وقت خونی ببیند که بیشتر از ده روز باشد و نتواند مقدار حیض را به واسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد.

مسأله ٤٨٠ ـ صاحب عادت وقتیه نمی‌تواند حیض را در غیر وقت عادت خود قرار دهد، پس اگر ابتدای زمان عادت او معلوم باشد مثل اینکه هر ماه از روز اوّل خون می‌دیده و گاهی روز پنجم و گاهی روز ششم پاک می‌شده، چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و نتواند با نشانه‌های حیض شماره آن را معین نماید باید اوّل ماه را حیض قرار دهد، و در شماره به آنچه در مسأله پیش ذکر شد رجوع نماید، و اگر وسط یا آخر عادت او معلوم باشد، چنانچه خون او از ده روز تجاوز بکند باید آن شماره را طوری قرار دهد که آخر یا وسط آن موافق با وقت عادتش باشد.

مسأله ٤٨١ ـ زنی که عادت وقتیه دارد و بیشتر از ده روز خون ببیند و نتواند آن را به آنچه در مسأله (٤٧٩) ذکر شد معین نماید، مخیر است کـه از سه روز تا ده روز هر شماره‌ای را که مناسب مقدار حیضش می‌بیند حیض قرار دهد، و بهتر آن است که هفت روز قرار دهد در صورتی که آن را مناسب خود ببیند، البته باید شماره‌ای را که حیض قرار می‌دهد موافق با وقت عادتش باشد، آن‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد.

۳ ـ صاحب عادت عددیه

اوّل: زنی که شماره روزهای حیض او در دو ماه پشت سر هم یک اندازه باشد ولی وقت خون دیدن او یکی نباشد، که در این صورت هرچند روزی که خون دیده عادت او می‌شود. مثلاً اگر ماه اوّل از روز اوّل تا پنجم، و ماه دوّم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌شود.

دوّم: زنی که دو ماه پشت سر هم سه روز یا بیشتر خون ببیند، و یک روز یا بیشتر پاک شود و دو مرتبه خون ببیند، و وقت دیدن خون در ماه اوّل با ماه دوّم فرق داشته باشد، که اگر تمام روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر نشود، و شماره روزهایی که خون دیده به یک اندازه باشد، تمام روزهایی که خون دیده عادت حیض او می‌شود، و باید در روزهای وسط که پاک بوده احتیاطاً کارهایی که بر زن غیر حائض واجب است انجام دهد، و کارهایی که بر حائض حرام است ترک نماید، مثلاً اگر

ماه اوّل از روز اوّل تا سوّم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوّم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز پاک شود، و دوباره سه روز خون ببیند عادت او شش روز می‌شود. و اما اگر در یک ماه مثلاً هشت روز خون ببیند، و در ماه دوّم چهار روز خون دیده و پاک شود و دوباره خون ببیند و مجموع ایام خون با پاکی وسط هشت روز باشد، در این صورت این زن صاحب عادت عددیه نیست، بلکه مضطربه حساب می‌شود، که حکمش خواهد آمد.

مسأله ٤٨٢ ـ زنی که عادت عددیه دارد، اگر کمتر یا بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر نشود، تمام آن را حیض قرار دهد. و اگر از ده روز تجاوز کند، چنانچه همه خون‌هایی که دیده یک‌جور باشد باید از موقع دیدن خون به شماره روزهای عادتش حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد. و اگر همه خون‌هایی که دیده یک‌جور نباشد بلکه چند روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه داشته باشد، اگر روزهایی که خون نشانه حیض را دارد با شماره روزهای عادت او یک اندازه باشد باید آن روزها را حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهای که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر باشد، فقط به‌اندازه روزهای عادت حیض، و بقیه استحاضه است. و اگر روزهایی که خون نشانه حیض را دارد از روزهای عادت او کمتر است باید آن روزها را با چند روز دیگر که روی هم به‌اندازه عادتش می‌شود حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد.

٤ ـ مضطربه

مسأله ٤٨٣ ـ مضطربه یعنی زنی که دو ماه پشت سر هم خون دیده است ولی با اختلاف ـ هم از جهت وقت و هم از جهت عدد ـ اگر بیش از ده روز خون ببیند و همه خون‌هایی که دیده یک‌جور باشد، به این معنی که همه آنها یا دارای نشانه‌های حیض یا دارای نشانه‌های استحاضه باشد، حکم او ـ بنا بر احتیاط ـ حکم صاحب عادت وقتیه است که در غیر وقت عادت خود خون ببیند و به نشانه نتواند حیض را از استحاضه تمییز

بدهد، که باید عادت بعضی از خویشان خود را حیض قرار دهد، و در صورتی که ممکن نباشد عددی بین سه و ده روز را برای خود حیض قرار دهد، به بیان و شرحی که در مسأله (٤٧٩) و (٤٨١) گذشت.

مسأله ٤٨٤ ـ مضطربه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه دارد، باید به دستوری که در ابتدای مسأله (٤٧٩) ذکر شد عمل نماید.

٥ ـ مبتدئه

مسأله ٤٨٥ ـ مبتدئه یعنی زنی که دفعه اوّل خون دیدن اوست، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خون‌هایی که دیده یک‌جور باشد، باید مقدار عادت یکی از خویشان خود را حیض، و بقیه را استحاضه قرار دهد، به دو شرطی که در مسأله (٤٧٩) گذشت، و اگر این ممکن نشد باید یک عددی بین سه روز و ده روز را حیض خود قرار دهد، به دستوری که در مسأله (٤٨١) بیان شد.

مسأله ٤٨٦ ـ مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد، چنانچه خونی که نشانه حیض دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد، همه آن حیض است. ولی اگر پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه خون حیض داشته باشد، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و نُه روز خون زرد، و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، باید خون اوّل را حیض، و دو خون دیگر را استحاضه قرار دهد چنانکه در مضطربه گذشت.

مسأله ٤٨٧ ـ مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته باشد، ولی خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا از ده روز بیشتر باشد، باید به دستوری که در ابتدای مسأله (٤٧٩) ذکر شد عمل نماید.

٦ ـ ناسیه

مسأله ٤٨٨ ـ ناسیه یعنی زنی که مقدار یا زمان عادت خود را یا هر دو را فراموش کرده است، این زن اگر خونی ببیند که کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است، ولی اگر بیشتر از ده روز باشد موارد آن بر چند قسم است:

۱ ـ آن که عادت وقتیه یا عددیه یا هر دو داشته است، ولی آن را به کلی فراموش کرده است که حتی به نحو اجمال هم زمان یا عدد آن را به یاد نمی‌آورد، که این زن حکم مبتدئه را دارد که گذشت.

۲ ـ آن که عادت وقتیه دارد چه عددیه باشد چه نباشد، ولی از وقت عادت خود به نحو اجمال چیزی به یاد دارد، مثلاً می‌داند که فلان روز جزء عادت او بوده یا عادت او در نیمه اوّل ماه بوده است، چنین زنی نیز حکم مبتدئه را دارد، ولی نباید حیض را در زمانی قرار دهد که یقیناً خلاف عادت او است، مثلاً اگر بداند روز هفدهم ماه جزء عادت او بوده یا عادت او در نیمه دوّم بوده است و اکنون از اوّل تا بیستم ماه خون دیده است، نمی‌تواند عادت خود را در دهه اوّل قرار دهد حتی اگر به نشانه‌های حیض باشد و دهه دوّم به نشانه‌های استحاضه.

۳ ـ آن که صاحب عادت عددیه بوده و مقدار عادت خود را فراموش کرده باشد، این زن نیز حکم مبتدئه را دارد، ولی نباید مقداری را که حیض قرار می‌دهد کمتر از مقداری باشد که می‌داند شماره حیض او کمتر از آن نیست. و همچنین نمی‌شود بیشتر از مقداری قرار دهد که می‌داند شماره عادتش بیش از آن نیست.

و شبیه این امر را باید در عادت عددیه ناقصه هم مراعات کرد، یعنی زنی که شماره عادتش مردد است بین دو عدد، زیادتر از سه روز و کمتر از ده روز، مثل آنها در هر ماه یا شش روز خون می‌بیند یا هفت روز، نمی‌تواند به واسطه نشانه‌های حیض یا ملاحظه عادت بعضی از خویشانش و یا به اختیار عدد ـ در صورتی که بیش از ده روز خون ببیند ـ کمتر از شش روز یا بیشتر هفت رو ز را حیض قرار دهد.

مسائل متفرقه حیض

مسأله ٤٨٩ ـ مبتدئه و مضطربه و ناسیه، و زنی که عادت عددیه دارد، اگر خونی ببینند که نشانه‌های حیض را داشته باشد، یا یقین کنند که سه روز طول می‌کشد باید عبادت را ترک کنند، و چنانچه بعد بفهمند حیض نبوده باید عبادت‌هایی را که به‌جا نیاورده‌اند قضا نمایند.

مسأله ٤٩٠ ـ زنی که در حیض عادت دارد، چه در وقت حیض عادت داشته باشد چه در عدد حیض، یا هم در وقت و هم در عدد آن، اگر دو ماه پشت سر هم برخلاف عادت خود خونی ببیند که وقت آن یا شماره روزهای آن، یا هم وقت و هم شماره روزهای آن یکی باشد، عادتش برمی‌گردد به آنچه در این دو ماه دیده است، مثلاً اگر از روز اوّل ماه تا هفتم خون می‌دیده و پاک می‌شده، چنانچه دو ماه از دهم تا هفدهم ماه خون ببیند و پاک شود، از دهم تا هفدهم عادت او می‌شود.

مسأله ٤٩١ ـ مقصود از یک ماه، در غیر مورد تعیین عادت وقتیه گذشتن سی روز از ابتدای خون دیدن است نه از روز اوّل ماه تا آخر ماه. و اما در مورد تعیین عادت وقتیه منظور ماه قمری است نه شمسی.

مسأله ٤٩٢ ـ زنی که معمولاً ماهی یک مرتبه خون می‌بیند، اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند چنانچه روزهایی که در وسط پاک بوده از ده روز کمتر نباشد، باید هر دو را حیض قرار دهد. هرچند یکی از آن دو خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد.

مسأله ٤٩٣ ـ زنی که از راه اختلاف صفات خون باید حیض را تشخیص دهد اگر سه روز یا بیشتر خون ببیند که نشانه حیض را دارد، بعد ده روز یا بیشتر خونی ببیند که نشانه استحاضه را دارد، و دوباره سه روز خونی به نشانه‌های حیض ببیند، باید خون اوّل و خون آخر را که نشانه‌های حیض داشته حیض قرار دهد. و اما اگر یکی از دو خون در ایام عادت باشد و معلوم نباشد که ده روز وسط همه آن استحاضه است یا قسمتی حیض است، در این صورت خونی که در ایام عادت است حیض، و مابقی استحاضه است.

مسأله ٤٩٤ ـ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و بداند که در باطن خون نیست، باید برای عبادت‌های خود غسل کند اگرچه گمان داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند، و اگر یقین داشته باشد که پیش از تمام شدن ده روز دوباره خون می‌بیند باید همچنان که گذشت احتیاطاً غسل کند و عبادت‌های خود را به‌جا آورد و آنچه بر حائض حرام است ترک نماید.

مسأله ٤٩٥ ـ اگر زن پیش از ده روز پاک شود و احتمال بدهد که در باطن خون هست، یا باید عبادت‌ها را احتیاطاً انجام دهد یا استبراء کند، و جایز نیست بدون استبراء عبادت‌ها را ترک کند، و استبراء این است که قدری پنبه داخل فرج نماید و مقداری صبر نماید ـ و اگر عادت او چنین است که خون او در مدت کوتاهی اثناء حیض قطع می‌شود همچنان که در بعضی زنان ذکر شده است باید بیش از آن مقدار صبر کند ـ و بعد بیرون آورد، پس اگر پاک بود غسل کند و عبادت‌های خود را به‌جا آورد، و اگر پاک نبود ـ اگرچه به آب زرد رنگی آلوده باشد ـ چنانچه در حیض عادت ندارد یا عادت او ده روز است یا هنوز روزهای عادتش تمام نشده باشد باید صبر کند که اگر پیش از ده روز پاک شد غسل کند، و اگر سرِ ده روز پاک شد یا خون او از ده روز گذشت، سرِ ده روز غسل نماید، و اگر عادتش کمتر از ده روز است در صورتی که بداند پیش از تمام شدن ده روز یا سرِ ده روز پاک می‌شود، نباید غسل کند.

مسأله ٤٩٦ ـ اگر چند روز را حیض قرار دهد و عبادت نکند بعد بفهمد حیض نبوده است، باید نماز و روزه‌ای که در آن روزها به‌جا نیاورده قضا نماید، و اگر چند روز را به گمان اینکه حیض نیست عبادت کند بعد بفهمد حیض بوده، چنانچه آن روزها را روزه نیز گرفته باشد باید قضا نماید.

نفاس

مسأله ٤٩٧ ـ از وقتی که اولین جزء بچه از شکم مادر بیرون می‌آید، خونی که زن در فاصله ده روز می‌بیند خون نفاس است، به‌شرط آنها خون زایمان بر آن صدق کند. و

زن را در حال نفاس «نفساء» می‌گویند.

مسأله ٤٩٨ ـ خونی که زن پیش از بیرون آمدن اولین جزء بچه می‌بیند نفاس نیست.

مسأله ٤٩٩ ـ لازم نیست که خلقت بچه تمام باشد، بلکه اگر ناتمام نیز باشد در صورتی که از حالت علقه که خون بسته است، و مضغه که قطعه گوشت است گذشته باشد و بیفتد، خونی که تا ده روز ببیند خون نفاس است.

مسأله ٥٠٠ ـ ممکن است خون نفاس یک آن بیشتر نیاید، ولی بیشتر از ده روز نفاس به حساب نمی‌آید.

مسأله ٥٠١ ـ هرگاه شک کند که چیزی سقط شده یا نه، یا چیزی که سقط شده بچه است یا نه، لازم نیست وارسی کند، و خونی که از او خارج می‌شود شرعاً خون نفاس نیست.

مسأله ٥٠٢ ـ آنچه بر حائض واجب است بر نفساء هم واجب می‌باشد. و بنا بر احتیاط واجب توقف در مسجد و دخول آن بدون عبور، و عبور از مسجدین (مسجد الحرام و مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)) و خواندن آیات سجده واجب، و تماس با خط قرآن و نام خداوند متعال، بر نفساء حرام است.

مسأله ٥٠٣ ـ طلاق دادن زنی که در حال نفاس است، باطل می‌باشد و نزدیکی کردن با زن در حال نفاس حرام است ولی کفّاره ندارد.

مسأله ٥٠٤ ـ زنی که عادت عددیه ندارد اگر خون او از ده روز تجاوز نکند همه آن نفاس است، پس اگر قبل از ده روز پاک شد باید غسل کند و عبادت‌های خود را به‌جا آورد. و اگر بعد یک‌بار یا بیشتر خون ببیند، چنانچه روزهایی را که خون دیده با روزهایی که در وسط پاک بوده، روی هم ده روز یا کمتر از ده روز باشد، تمام خون‌هایی که دیده نفاس است، و در روزهایی که پاک بوده باید احتیاطاً عبادت‌های واجب را انجام دهد و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک نماید. بنابراین باید چنانچه روزه گرفته باشد قضا نماید، و اگر خونی که آخر دیده از ده روز تجاوز کرد باید مقداری از آن را که در ده روز

دیده نفاس، و آنچه بعد از آن است استحاضه قرار دهد.

مسأله ۵۰۵ ـ زنی که عادت عددیه دارد اگر بیش از یک بار خون ببیند و مجموع خون‌ها از عدد روزهای عادت او بیشتر شود و از ده روز هم تجاوز کند به عدد ایام عادت خود، خون را نفاس قرار دهد و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در روزهای بعد از عدد عادت تا روز دهم، محرمات نفساء را ترک و واجبات مستحاضه را انجام دهد.

مسأله ۵۰٦ ـ اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در باطن خون هست، یا باید احتیاطاً غسل کند و عبادت‌ها را انجام دهد یا باید استبراء کند، و جایز نیست عبادت‌ها را بدون استبراء ترک کند. و کیفیت استبراء در مسأله (٤٩٥) گذشت.

مسأله ۵۰۷ ـ اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد، چنانچه در حیض عادت عددیه دارد، به‌اندازه روزهای عادت او نفاس، و بقیه استحاضه است. و اگر عادت ندارد، تا ده روز نفاس، و بقیه استحاضه می‌باشد. و اگر عادت خود را فراموش کرده باید عادت را بالاترین عددی فرض کند که احتمال می‌دهد، و احتیاط مستحب آن است که کسی که عادت دارد از روز بعد از عادت، و کسی که عادت ندارد بعد از روز دهم تا روز هیجده‌ام زایمان، کارهای استحاضه را به‌جا آورد، و کارهایی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

مسأله ۵۰۸ ـ زنی که در حیض عادت عددیه دارد، اگر بعد از زاییدن تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه پی‌درپی خون ببیند، به‌اندازه روزهای عادت او نفاس است، و خونی که بعد از نفاس تا ده روز می‌بیند اگرچه عادت وقتیه هم داشته باشد و خون در روزهای عادت ماهانه‌اش باشد، استحاضه است، مثلاً زنی که عادت حیض او از بیستم هر ماه تا بیست و هفتم آن ماه است اگر روز دهم ماه زایید و تا یک ماه یا بیشتر پی‌درپی خون دید، تا روز هفدهم نفاس و از روز هفدهم تا ده روز حتّی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می‌بیند، استحاضه می‌باشد، و بعد از گذشتن ده روز اگر عادت وقتیه داشته باشد و خونی را که می‌بیند در روزهای عادتش نباشد باید منتظر روزهای عادتش شود هرچند که انتظارش یک ماه یا بیشتر طول بکشد، هرچند که خون در این مدت دارای نشانه‌های حیض باشد. و اگر صاحب عادت وقتیه نباشد باید حیض

خود را چنانچه ممکن است با نشانه‌های آن تعیین کند ـ روش آن در مسأله (٤٧٩) گذشت ـ و اگر ممکن نیست مثل اینکه همه خونی را که ده روز بعد از نفاس می‌بیند یکسان باشد و یک ماه یا چند ماه به همین صفت ادامه پیدا کند، باید در هر ماه حیض بعضی از خویشان خود را برای خویش حیض قرار دهد، به تفصیلی که در مسأله (٤٧٩) گذشت. و اگر ممکن نیست عددی را که مناسب با خود می‌داند اختیار نماید، و توضیح آن در مسأله (٤٨١) گذشت.

مسأله ٥٠٩ ـ زنی که در حیض عادت عددیه ندارد، اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببیند، ده روز اوّل آن نفاس، و ده روز دوّم آن استحاضه است. و اما خونی که بعد از آن می‌بیند ممکن است حیض باشد و ممکن است استحاضه باشد، و برای تعیین حیض باید به دستوری که در مسأله پیش ذکر شد عمل نماید.

غسل مسّ میت

مسأله ٥١٠ ـ اگر کسی بدن انسان مرده‌ای را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مسّ کند، یعنی جایی از بدن خود را به آن برساند، باید غسل مسّ میت نماید، چه در خواب مسّ کند چه در بیداری، با اختیار مسّ کند یا بی‌اختیار، حتّی اگر ناخن و استخوان او به ناخن و استخوان میت برسد باید غسل کند، ولی اگر حیوان مرده‌ای را مسّ کند غسل بر او واجب نیست.

مسأله ٥١١ ـ برای مسّ مرده‌ای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست، اگرچه جایی را که سرد شده مسّ نماید.

مسأله ٥١٢ ـ اگر موی خود را به بدن میت برساند، یا بدن خود را به موی میت، یا موی خود را به موی میت برساند، غسل واجب نیست.

مسأله ٥١٣ ـ اگر بچه‌ای مرده به دنیا بیاید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید مادرش غسل کند و اگر مادر مرده باشد بچه باید پس از بلوغ ـ بنا بر احتیاط واجب ـ غسل کند.

مسأله ٥١٤ ـ اگر انسان، میتی را که سه غسل او کاملاً تمام شده مسّ نماید، غسل

بر او واجب نمی‌شود، ولی اگر پیش از آنکه غسل سوّم تمام شود جایی از بدن او را مسّ کند ـ اگرچه غسل سوّم آنجا تمام شده باشد ـ باید غسل مسّ میت نماید.

مسأله ۵۱۵ ـ اگر دیوانه یا بچه نابالغی میت را مسّ کند، بعد از آنکه آن دیوانه عاقل یا بچه بالغ شد باید غسل مسّ میت نماید. و اگر ممیز بود غسل او صحیح است.

مسأله ۵۱۶ ـ اگر از بدن زنده یا مرده‌ای که غسلش نداده‌اند، قسمتی جدا شود، پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آن را مسّ نماید، لازم نیست غسل مسّ میت کند، هرچند که آن قسمت دارای استخوان باشد. ولی اگر میتی قطعه قطعه شده باشد و کسی همه یا معظم آنها را مسّ کند غسل واجب است.

مسأله ۵۱۷ ـ برای مسّ استخوانی که آن را غسل نداده‌اند چه از مرده جدا شده باشد چه از زنده، غسل واجب نیست. و همچنین است برای مسّ دندانی که از مرده یا زنده جدا شده باشد.

مسأله ۵۱۸ ـ غسل مسّ میت مانند غسل جنابت است، و کفایت از وضو هم می‌کند.

مسأله ۵۱۹ ـ اگر چند میت را مسّ کند یا یک میت را چند بار مسّ نماید، یک غسل کافی است.

مسأله ۵۲۰ ـ برای کسی که بعد از مسّ میت غسل نکرده است، توقف در مسجد و نزدیکی با زن و خواندن آیه‌هایی که سجده واجب دارد، مانعی ندارد، ولی برای نماز و مانند آن باید غسل کند.

احکام محتضر

مسأله ۵۲۱ ـ مؤمنی را که محتضر است یعنی در حال جان دادن می‌باشد، مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، ـ بنا بر احتیاط ـ در صورت امکان باید به پشت بخوابانند، به‌طوری که کف پاهایش به طرف قبله باشد.

مسأله ۵۲۲ ـ بهتر آن است تا وقتی که غسل میت تمام نشده نیز او را ـ به نحوی که

در مسأله قبل ذکر شد ـ رو به قبله بخوابانند، ولی بعد از آنکه غسلش تمام شد بهتر آن است که او را مثل حالتی که بر او نماز می‌خوانند بخوابانند.

مسأله ۵۲۳ ـ بنا بر احتیاط رو به قبله کردن محتضر بر هر مسلمان واجب است، و چنانچه بدانند خود محتضر راضی است ـ و قاصر هم نباشد ـ لازم نیست برای این کار از ولی او اجازه بگیرند، و در غیر این صورت اجازه گرفتن از ولی او بنا بر احتیاط واجب، لازم است.

مسأله ٥٢٤ ـ مستحب است شهادتین و اقرار به پیامبر(صلی الله علیه وآله) و دوازده امام(علیهم السلام) و سایر عقاید حَقّه را به کسی که در حال جان دادن است، طوری تلقین کنند که بفهمد، و نیز مستحب است چیزهایی را که ذکر شد، تا وقت مرگ تکرار کنند.

مسأله ۵۲۵ ـ مستحب است این دعا را طوری به محتضر تلقین کنند که بفهمد «**اللهمّ اغْفِرْ لِی الکثِیرَ مِنْ مَعاصِیک، وَاقْبَلْ مِنِّی الیسِیرَ مِنْ طاعَتِک، یا مَنْ یقْبَلُ الیسِیرَ وَیعْفُو عَنِ الکثیرِ، اِقْبَلْ مِنِّی الیسِیرَ وَاعْفُ عَنِّی الکثِیرَ، إنَّک اَنْتَ العَفُوُّ الغَفُورُ، اللهمَّ ارْحَمْنِی فَاِنَّک رَحِیمٌ**».

مسأله ٥٢٦ ـ مستحب است کسی را که سخت جان می‌دهد، اگر ناراحت نمی‌شود، به جایی که نماز می‌خوانده ببرند.

مسأله ۵۲۷ ـ مستحب است برای راحت شدن محتضر، در بالین او سوره مبارکه یـس، و صافّات، و احزاب، و آیة الکرسی، و آیه پنجاه و چهارم از سوره اعراف، و سه آیه آخر سوره بقره، بلکه هر چه از قرآن ممکن است بخوانند.

مسأله ۵۲۸ ـ تنها گذاشتن محتضر، و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او، و بودن جنب و حائض نزد او، و همچنین صحبت کردن زیاد و گریه کردن، و تنها گذاشتن زن‌ها نزد او، مکروه است.

احکام بعد از مرگ

مسأله ۵۲۹ ـ بعد از مرگ مستحب است چشم‌ها و لب‌ها و چانه میت را ببندند، دست و پای او را دراز کنند، و پارچه‌ای روی او بیندازند و اگر شب فوت شده است، در جایی که فوت شده چراغ روشن کنند و برای تشییع جنازه او، مؤمنین را خبر کنند و در دفن او عجله نمایند، ولی اگر یقین به مردن او ندارند باید صبر کنند تا معلوم شود. و نیز اگر میت حامله باشد و بچه در شکم او زنده باشد، باید به‌قدری دفن را عقب بیندازند که پهلوی او را بشکافند و طفل را بیرون آورند و پهلو را بدوزند.

وجوب غسل و کفن و نماز و دفن میت

مسأله ۵۳۰ ـ غسل و حنوط و کفن، و نماز و دفن مسلمان اگرچه دوازده امامی نباشد، بر ولی او واجب است، ولی باید این کارها را یا خود انجام دهد یا دیگری را مأمور انجام آنها نماید، و چنانچه شخصی این کارها را با اجازه ولی انجام دهد از ولی ساقط می‌شود، بلکه اگر دفن و مانند آن را بدون اجازه ولی انجام دهد از ولی ساقط می‌شود و لازم نیست دوباره انجام شود، و اگر میت ولی نداشته باشد، یا آنکه ولی از انجام کارهای او امتناع کند، بر بقیه مکلّفین واجب کفایی است که کارهای او را انجام دهند، یعنی اگر بعضی انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود، و چنانچه هیچ کس انجام ندهد همه معصیت کرده‌اند، و در صورت امتناع ولی، اذن او معتبر نیست.

مسأله ۵۳۱ ـ اگر کسی مشغول کارهای میت شود، بر دیگران واجب نیست اقدام نمایند، ولی اگر او عمل را نیمه‌کاره بگذارد باید دیگران تمام کنند.

مسأله ۵۳۲ ـ اگر انسان اطمینان پیدا کند که دیگری مشغول کارهای میت شده، واجب نیست به کارهای میت اقدام کند، ولی اگر شک یا گمان دارد باید اقدام نماید.

مسأله ۵۳۳ ـ اگر کسی بداند غسل یا کفن یا نماز یا دفن میت را باطل انجام داده‌اند، باید دوباره انجام دهد، ولی اگر گمان دارد که باطل بوده یا شک دارد که درست

بوده یا نه، لازم نیست اقدام نماید.

مسأله ٥٣٤ ـ ولی زن شوهر اوست، و در غیر این مورد وارث ولی میت است به ترتیبی که در طبقات ارث خواهد آمد، و در هر طبقه مردان بر زنان مقدّم‌اند، و در مقدّم بودن پدر میت بر پسرش، و جدّ او بر برادرش، و برادر پدر و مادری‌اش بر برادر فقط پدری یا فقط مادری‌اش، و برادر پدری او بر برادر مادری‌اش، و عموی او بر دایی‌اش، اشکال است. پس در چنین موارد باید مقتضای احتیاط رعایت شود. و اگر ولی متعدد بود اذن یکی از آنها کافی است.

مسأله ٥٣٥ ـ بچه نابالغ و دیوانه ولایت انجام کارهای میت را ندارند، و همچنین غایبی که نمی‌تواند ـ شخصاً یا با مأمور کردن کسی دیگر ـ متکفل انجام آن کارها شود ولایت ندارد.

مسأله ٥٣٦ ـ اگر کسی بگوید من ولی میت هستم، یا ولی میت به من اجازه داده که غسل و کفن و دفن میت را انجام دهم، یا بگوید راجع به امور تجهیز میت من وصی او می‌باشم، چنانچه به حرف او اطمینان دارند، یا میت در تصرّف اوست، یا اینکه دو نفر عادل به گفته او شهادت دهند، باید حرف او را قبول کرد.

مسأله ٥٣٧ ـ اگر فرد، به شخص دیگری غیر از ولیّ، وصیت کند که خود شخصاً او را غسل دهد یا او را کفن کند یا بر او نماز بخواند، لازم نیست وصیت را قبول کند ولی اگر قبول کرد باید به آن عمل نماید و نیاز به اجازه ولیّ ندارد. و اگر وصیت کند که ولایت این امور با او باشد و او عهده دار و سرپرست امر تجهیز میت باشد طوری که آن شخص بتواند تجهیز میت را خودش انجام داده یا کسی را برای این کار منصوب نماید، احتیاط واجب آن است که آن شخص، وصیت را تا وقتی که سختی فوق العاده نداشته باشد قبول کند مگر اینکه آن شخص در حال زنده بودنِ وصیت کننده، وصیت را رد کرده باشد و خبرِ رد هم به وصیت کننده رسیده باشد و فرد بتواند به دیگری وصیت کند که در این صورت، قبول بر او واجب نیست.

کیفیت غسل میت

مسأله ۵۳۸ ـ واجب است میت را سه غسل به این ترتیب بدهند:

اوّل: با آبی که با سدر مخلوط باشد.

دوّم: با آبی که با کافور مخلوط باشد.

سوّم: با آب خالص.

مسأله ۵۳۹ ـ سدر و کافور باید به‌اندازه‌ای زیاد نباشد که آب را مضاف کند، و به‌اندازه‌ای هم کم نباشد که نگویند سدر و کافور با آب مخلوط شده است.

مسأله ۵۴۰ ـ اگر سدر و کافور به‌اندازه‌ای که لازم است پیدا نشود ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ مقداری که به آن دسترسی دارند در آب بریزند.

مسأله ۵۴۱ ـ اگر کسی در حال احرام بمیرد، نباید او را با آب کافور غسل دهند و به جای آن باید با آب خالص غسل بدهند، مگر اینکه در احرام حج تمتع بوده و طواف و نمازش و سعی را تمام نموده باشد، یا آنکه در احرام حج قران یا إفراد بوده و حلق را انجام داده باشد، که در این دو صورت با آب کافور باید غسل دهند.

مسأله ۵۴۲ ـ اگر سدر و کافور یا یکی از اینها پیدا نشود، یا استعمال آن جایز نباشد مثل آنکه غصبی باشد، باید ـ بنا بر احتیاط ـ او را یک تیمم بدهند، و به‌جای هرکدام که ممکن نیست میت را با آب خالص غسل بدهند.

مسأله ۵۴۳ ـ کسی که میت را غسل می‌دهد، باید عاقل و مسلمان ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ شیعه دوازده امامی باشد، و نیز باید مسائل غسل را بداند. و اگر بچه ممیز بتواند غسل را به طور صحیح انجام دهد کفایت می‌کند. و چنانچه میتِ مسلمان غیر اثناعشری را، هم مذهب خودش اگرچه بر طبق مذهبش غسل بدهد، تکلیف از مؤمن اثناعشری ساقط است، مگر آنکه ولی آن میت باشد که در این صورت تکلیف از او ساقط نمی‌شود.

مسأله ۵۴۴ ـ کسی که میت را غسل می‌دهد باید قصد قربت داشته باشد، و کافی

است به قصد امتثال امر خداوند متعال باشد.

مسأله ٥٤٥ ـ غسل بچه مسلمان ـ اگرچه از زنا باشد ـ واجب است. و غسل و کفن و دفن کافر و اولاد او واجب نیست. و اگر بچه کافر ممیز باشد و اظهار اسلام کند مسلمان است. و کسی که از بچگی دیوانه بوده و به حال دیوانگی بالغ شده، چنانچه پدر یا مادر او مسلمان باشند، باید او را غسل داد.

مسأله ٥٤٦ ـ بچه سقط شده را اگر چهار ماه یا بیشتر دارد، باید غسل بدهند، بلکه اگرچهار ماه هم ندارد ولی ساختمان بدنش تمام شده، باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ او را غسل دهند. و در غیر این دو صورت باید بنا بر احتیاط در پارچه‌ای بپیچند و بدون غسل دفن کنند.

مسأله ٥٤٧ ـ مرد نمی‌تواند زن نامحرم را غسل بدهد، و همچنین زن نمی‌تواند مرد نامحرم را غسل بدهد، و زن و شوهر می‌توانند یکدیگر را غسل بدهند.

مسأله ٥٤٨ ـ مرد می‌تواند دختربچه‌ای را که ممیز نیست، غسل دهد، و زن هم می‌تواند پسربچه‌ای را که ممیز نیست، غسل دهد.

مسأله ٥٤٩ ـ محارم می‌توانند یکدیگر را غسل دهند، چه محارم نسبی مانند مادر و خواهر، و چه آنها که به واسطه شیر خوردن یا ازدواج محرم شده‌اند، و لازم نیست غسل دادن ـ در غیر عورت ـ از زیر لباس باشد، گرچه بهتر است. ولی بنا بر احتیاط واجب در صورتی مرد زنی را که محرم او است غسل دهد، که زنی که بتواند غسل دهد پیدا نشود، و همچنین به‌عکس.

مسأله ٥٥٠ ـ اگر میت و کسی که او را غسل می‌دهد، هر دو مرد یا هر دو زن باشند، جایز است که غیر از عورت، جاهای دیگر میت برهنه باشد، ولی بهتر آن است که از زیر لباس غسل داده شود.

مسأله ٥٥١ ـ نگاه کردن به عورت میت برای غیر زن و شوهر حرام است. و کسی که او را غسل می‌دهد اگر نگاه کند معصیت کرده، ولی غسل باطل نمی‌شود.

مسأله ٥٥٢ ـ اگر در جایی از بدن میت عین نجس باشد، باید پیش از آنکه آنجا را

غسل بدهند، آن را برطرف کنند، و بهتر آن است که نجاسات را از تمام بدن میت پیش از شروع غسل برطرف کنند.

مسأله ۵۵۳ ـ غسل میت مثل غسل جنابت است، و احتیاط واجب آن است که تا غسل ترتیبی ممکن است، میت را غسل ارتماسی ندهند، و در غسل ترتیبی هم لازم است طرف راست را پیش از طرف چپ بشویند.

مسأله ۵۵٤ ـ کسی را که در حال حیض یا در حال جنابت مرده، لازم نیست غسل حیض یا غسل جنابت بدهند، بلکه همان غسل میت برای او کافی است.

مسأله ۵۵۵ ـ مزد گرفتن برای غسل دادن میت ـ بنا بر احتیاط واجب، ـ حرام است. و اگر کسی برای گرفتن مزد، میت را غسل دهد به‌طوری که منافات با قصد قربت داشته باشد، آن غسل باطل است، ولی مزد گرفتن برای کارهای مقدماتی غسل حرام نیست.

مسأله ۵۵٦ ـ در غسل میت غسل جبیره‌ای مشروع نیست، و اگر آب پیدا نشود یا استعمال آن مانعی داشته باشد باید عوض غسل، میت را یک تیمم بدهند، و احتیاط مستحب آن است که سه تیمم بدهند.

مسأله ۵۵۷ ـ کسی که میت را تیمم می‌دهد، باید دست خود را بر زمین بزند و به صورت و پشت دست‌های میت بکشد، و اگر ممکن باشد احتیاط مستحب آن است که با دست میت هم او را تیمم بدهد.

احکام کفن میت

مسأله ۵۵۸ ـ میت مسلمان را باید با سه پارچه که آنها را لنگ، و پیراهن، و سرتاسری، می‌گویند کفن نمایند.

مسأله ۵۵۹ ـ لنگ باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ از ناف تا زانو، اطراف بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد. و پیراهن باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ از سرِ شانه تا نصف ساق پا تمام بدن را بپوشاند، و بهتر آن است که تا روی پا

برسد. و سرتاسری باید به‌اندازه‌ای باشد که تمام بدن را بپوشاند، و احتیاط واجب آن است که طول آن به‌قدری باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد، و عرض آن به‌اندازه‌ای باشد که یک طرف روی طرف دیگر بیاید.

مسأله ٥٦٠ ـ مقدار واجب کفن که در مسأله قبل ذکر شد ـ در صورتی که توسط شخص دیگری تبرّع نگردد ـ از اصل مال میت برداشته می‌شود، بلکه مقدار مستحب کفن ـ در حدود متعارف و معمول ـ با ملاحظه شأن میت را هم می‌شود از اصل مال او برداشت اگرچه احتیاط مستحب آن است که بیشتر از مقدار واجب کفن را از سهم وارثی که بالغ نشده برندارند.

مسأله ٥٦١ ـ اگر کسی وصیّت کرده باشد که مقدار مستحب کفن را از ثلث مال او بردارند، یا وصیّت کرده باشد ثلث مال را به مصرف خود او برسانند، ولی مصرف آن را معین نکرده باشد، یا فقط مصرف مقداری از آن را معین کرده باشد، می‌توانند مقدار مستحب کفن را هرچند بیش از مقدار متعارف باشد از ثلث مال او بردارند.

مسأله ٥٦٢ ـ اگر میت وصیّت نکرده باشد که کفن را از ثلث مال او بردارند و بخواهند از اصل مال بردارند، نباید زیادتر از آنچه در مسأله (٥٦٠) گذشت مثل مستحبات غیر متعارفه که شأن میت اقتضاء آن را ندارد، از اصل مال بردارند. و همچنین اگر بیشتر از قیمت متعارف برای کفن بپردازند نباید زیادی آن را از اصل مال بردارند، و می‌شود با اجازه ورثه بالغ از سهم آنان برداشت.

مسأله ٥٦٣ ـ کفن زن بر شوهر است، اگرچه زن از خود مال داشته باشد. و همچنین اگر زن را به شرحی که در احکام طلاق ذکر می‌شود، طلاق رجعی بدهند پیش از تمام شدن عدّه بمیرد، شوهرش باید کفن او را بدهد. و چنانچه شوهر بالغ نباشد یا دیوانه باشد، ولی شوهر باید از مال او کفن زن را بدهد.

مسأله ٥٦٤ ـ کفن میت بر خویشان او واجب نیست، اگرچه از کسانی باشد که مخارج او در حال زندگی بر آنان واجب باشد.

مسأله ٥٦٥ ـ اگر میت مالی برای تهیه کفن نداشته باشد، جایز نیست برهنه دفن

شود، بلکه ـ بنا بر احتیاط ـ بر مسلمانان واجب است او را کفن کنند، و جایز است هزینه آن را از زکات حساب نمایند.

مسأله ٥٦٦ ـ احتیاط مستحب آن است که هر یک از سه پارچه کفن به‌قدری نازک نباشد که بدن میت از زیر آن پیدا باشد، ولی اگر به‌طوری باشند که هر سه با هم مانع از پیدا شدن بدن میت باشند کفایت می‌کند.

مسأله ٥٦٧ ـ کفن کردن با چیز غصبی اگرچه چیز دیگری هم پیدا نشود، جایز نیست. و چنانچه کفن میت غصبی باشد و صاحب آن راضی نباشد باید از تنش بیرون آورند اگرچه او را دفن کرده باشند، مگر در بعضی موارد که مقام گنجایش تفصیل آن را ندارد.

مسأله ٥٦٨ ـ کفن کردن میت با چیز نجس یا پارچه ابریشمی خالص و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ با پارچه‌ای که با طلا بافته شده، جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ٥٦٩ ـ کفن کردن با پوست مردار نجس در حال اختیار، جایز نیست، بلکه کفن کردن با پوست مردار پاک، و همچنین با پارچه‌ای که از پشم یا موی حیوان حرام‌گوشت تهیه شده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در حال اختیار جایز نیست، ولی اگر کفن از مو و پشم حیوان حلال‌گوشت باشد اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با این دو هم کفن ننمایند.

مسأله ٥٧٠ ـ اگر کفن میت به نجاست خود او یا به نجاست دیگری نجس شود چنانچه کفن ضایع نمی‌شود، باید مقدار نجس را بشویند یا ببُرند اگرچه بعد از گذاشتن در قبر باشد، و اگر شستن یا بریدن آن ممکن نیست، در صورتی که عوض کردن آن ممکن باشد، باید عوض نمایند.

مسأله ٥٧١ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته، اگر بمیرد باید مثل دیگران کفن شود، و پوشاندن سر و صورتش اشکال ندارد.

مسأله ٥٧٢ ـ مستحب است انسان در حال سلامتی، کفن و سدر و کافور خود را تهیه کند.

احکام حنوط

مسأله ۵۷۳ ـ بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دست‌ها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاهای او کافور بزنند، به‌طوری که مقداری از کافور در آنها باقی بماند هرچند به غیر مالیدن باشد. و مستحب است به سرِ بینی میت هم کافور بزنند و باید کافور، ساییده شده و مباح (غیر غصبی) و تازه باشد و اگر به واسطه کهنه بودن، عطر آن از بین رفته باشد کافی نیست. همچنین کافور باید پاک باشد حتی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر باعث نجس شدن بدن میت هم نشود.

مسأله ۵۷٤ ـ احتیاط مستحب آن است که اوّل کافور را به پیشانی میت بمالند، ولی در جاهای دیگر ترتیب معتبر نیست.

مسأله ۵۷۵ ـ بهتر آن است که حنوط پیش از کفن کردن باشد، اگرچه در بین کفن کردن و بعد از آن هم مانعی ندارد.

مسأله ۵۷٦ ـ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است، اگر بمیرد حنوط کردن او جایز نیست مگر در دو صورتی که در مسأله (۵٤۱) گذشت.

مسأله ۵۷۷ ـ معتکف و زنی که شوهر او مرده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده، اگرچه حرام است خود را خوشبو کنند، ولی چنانچه بمیرند حنوط آنها واجب است.

مسأله ۵۷۸ ـ احتیاط مستحب آن است که میت را با مشک و عنبر و عود و عطرهای دیگر خوشبو نکنند، و نیز اینها را به کافور مخلوط ننمایند.

مسأله ۵۷۹ ـ مستحب است قدری تربت قبر حضرت سید الشهداء (علیه السلام) را با کافور مخلوط کنند، ولی باید از آن کافور به جاهایی که بی‌احترامی می‌شود نرسانند، و نیز باید تربت به‌قدری زیاد نباشد که وقتی با کافور مخلوط شد آن را کافور نگویند.

مسأله ۵۸۰ ـ اگر کافور پیدا نشود یا فقط به‌اندازه غسل باشد، حنوط لازم نیست، و چنانچه از غسل زیاد بیاید ولی به همه هفت عضو نرسد ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ باید اوّل پیشانی، و اگر زیاد آمد به جاهای دیگر بمالند.

مسأله ۵۸۱ ـ مستحب است دو چوب تر و تازه در قبر همراه میت بگذارند.

احکام نماز میت

مسأله ۵۸۲ ـ نماز خواندن بر میت مسلمان، یا بچه‌ای که محکوم به اسلام و شش سال او تمام شده باشد، واجب است.

مسأله ۵۸۳ ـ بنا بر احتیاط واجب نماز خواندن بر بچه‌ای که شش سال او تمام نشده ولی نماز را می‌فهمیده، لازم است، و اگر نمی‌فهمیده، خواندن نماز بر او رجاءً مانعی ندارد. و اما نماز خواندن بر بچه‌ای که مرده به دنیا آمده مستحب نیست.

مسأله ۵۸٤ ـ نماز میت باید بعد از غسل و حنوط و کفن کردن او خوانده شود، و اگر پیش از اینها، یا در بین اینها بخوانند، اگرچه از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد کافی نیست.

مسأله ۵۸۵ ـ کسی که می‌خواهد نماز میت بخواند، لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد و بدن و لباسش پاک باشد، و اگر لباس او غصبی باشد هم نماز صحیح است، اگرچه بهتر آن است که تمام چیزهایی را که در نمازهای دیگر معتبر است رعایت کند. بله، از هر کاری که صورت نماز میت را به هم می‌زند باید دوری کند بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید از صحبت کردن، قهقهه زدن، و پشت کردن به قبله به طور کلی پرهیز کند.

مسأله ۵۸٦ ـ کسی که بر میت نماز می‌خواند، باید رو به قبله باشد، و نیز واجب است میت را مقابل او به پشت بخوابانند، به‌طوری که سر او به طرف راست نمازگزار و پای او به طرف چپ نمازگزار باشد.

مسأله ۵۸۷ ـ باید جای نمازگزار از جای میت پست‌تر یا بلندتر نباشد، ولی پستی و بلندی مختصر اشکال ندارد. و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار غصبی نباشد.

مسأله ۵۸۸ ـ نمازگزار باید از میت دور نباشد، ولی دوری ماموم در جماعت چنانچه صف‌ها به یکدیگر متصل باشند اشکال ندارد.

مسأله ۵۸۹ ـ نمازگزار باید مقابل میت بایستد ولی در جماعت، نماز کسانی که مقابل میت نیستند اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۰ ـ بین میت و نمازگزار باید پرده و یا دیوار و یا چیزی مانند اینها نباشد، ولی اگر میت در تابوت و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۵۹۱ ـ در وقت خواندن نماز باید عورت میت پوشیده باشد، و اگر کفن کردن او ممکن نیست باید عورتش را اگرچه با تخته و آجر و مانند اینها باشد بپوشانند.

مسأله ۵۹۲ ـ نماز میت را باید ایستاده و با قصد قربت بخواند، و در موقع نیت میت را معین کند، مثلاً نیت کند: نماز می‌خوانم بر این میت «قربةً إلی الله». و احتیاط واجب آن است که استقراری که در قیام نماز یومیه معتبر است رعایت شود.

مسأله ۵۹۳ ـ اگر کسی نباشد که بتواند نماز میت را ایستاده بخواند، می‌شود نشسته بر او نماز خواند.

مسأله ۵۹٤ ـ اگر میت وصیّت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند لازم نیست آن شخص از ولی میت اجازه بگیرد، گرچه بهتر است.

مسأله ۵۹۵ ـ به نظر بعضی از فقهاء مکروه است بر میت چند مرتبه نماز بخوانند، ولی این مطلب ثابت نیست، و اگر میت اهل علم و تقوا باشد بدون اشکال مکروه نیست.

مسأله ۵۹٦ ـ اگر میت را عمداً یا از روی فراموشی یا به جهت عذری بدون نماز دفن کنند، یا بعد از دفن معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، جایز نیست برای نماز خواندن بر او قبرش را نبش کنند، ولی مانعی ندارد که تا وقتی جسد او از هم نپاشیده رجاءً با شرط‌هایی که برای نماز میت ذکر شد بر قبرش نماز بخوانند.

دستور نماز میت

مسأله ۵۹۷ ـ نماز میت پنج تکبیر دارد، و اگر نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کافی است: بعد از نیت و گفتن تکبیر اوّل بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ إلاّ الله و اَنّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله**». و بعد از تکبیر دوّم بگوید: «**اللّهُمَّ صَلّ عَلی مُحَمّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**». و بعد از تکبیر سوّم بگوید: «**اللهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ**». و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «**اللهمَّ اغْفِرْ لِهذَا المَیّتِ**» و اگر زن است بگوید: «**اللهمَّ اغْفِرْ لِهذِهِ المَیتَةِ**». و بعد تکبیر پنجم را بگوید.

و بهتر است بعد از تکبیر اوّل بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ إلاّ الله وَحْدَهُ لا شَرِیک لَهُ وَاَشْهَدُ اَنّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اَرْسَلَهُ بِالحَقِّ بَشِیراً وَنَذِیراً بَینَ یدَی السّاعَةِ**». و بعد از تکبیر دوّم بگوید: «**اللهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَبارِک عَلی مُحَمَّدٍ وآل مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ کَافْضَلِ ما صَلّیتَ وَبارکتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلی إبْراهِیمَ وَآلِ إبْراهِیمَ إنَّک حَمِیدٌ مَجِیدٌ، وَصَلّ عَلی جَمیعِ الأنْبیاءِ والمُرْسَلِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّدّیقِینَ وَجَمِیعِ عِبادِ الله الصّالِحِینَ**». و بعد از تکبیر سوّم بگوید: «**اللهمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَالمُؤْمِناتِ، وَالمُسْلِمِینَ وَالمُسْلِماتِ، الاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالاَمْواتِ، تابِعْ بَینَنا وَبَینَهمْ بِالخَیراتِ، إنَّک مُجِیبُ الدَّعَواتِ، إنَّک عَلی کلّ شَیءٍ قَدِیرٌ**». و بعد از تکبیر چهارم اگر میت مرد است بگوید: «**اللّٰهمَّ إنّ هذا المسجّیٰ قدّامنا عَبْدُکَ وَابنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللّٰهمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ إلّا خَیراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا، اللّٰهمَّ إن کانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِی اِحْسانِهِ وإن کانَ مُسِیئاً فَتَجاوَزْ عَنْ سیّئاته وَاغْفِرْ لَهُ، اللّٰهمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فِی اَعْلیٰ عِلّیینَ وَاخْلُفْ عَلیٰ اَهْلِهِ فِی الغابِرِینَ، وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ**». بعد تکبیر پنجم را بگوید. ولی اگر میت زن است بعد از تکبیر چهارم بگوید: «**اللّٰهمَّ إنَّ هذِهِ المسجّاة قدّامنا اَمَتُکَ وَابنَةُ عَبْدِکَ وَابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَاَنْتَ خَیرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللّٰهمَّ إنّا لا نَعْلَمُ مِنْها إلّا خَیراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا، اللّٰهمَّ إن کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِی إحْسانِها وإن کانَتْ مُسِیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْ سیاتها وَاغْفِرْ لَها، اللهمَّ اجْعَلْها عِنْدَکَ فِی اَعْلیٰ عِلّیینَ، وَاخْلُفْ عَلیٰ اَهْلِها فِی الغابِرِینَ، وَارْحَمْها بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ**».

شایان ذکر است دعایی که بعد از تکبیر چهارم ذکر شد اختصاص به افراد بالغ دارد و در نماز بر اطفال مؤمنین بعد از تکبیر چهارم گفته می‌شود: «**اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَیهِ وَلَنا سَلَفاً وَفَرَطاً وَأَجْراً**».

مسأله ۵۹۸ ـ باید تکبیرها و دعاها را طوری پشت سر هم بخواند که نماز از صورت خود خارج نشود.

مسأله ۵۹۹ ـ کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند، اگرچه مأموم باشد باید تکبیرها و دعاهای آن را هم بخواند.

مستحبّات نماز میت

مسأله ٦٠٠ ـ چند چیز در نماز میت مستحب است:

اوّل: آنکه نمازگزار بر میت با وضو یا غسل یا تیمم باشد، و احتیاط آن است در صورتی تیمم کند که وضو و غسل ممکن نباشد، یا بترسد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند به نماز میت نرسد.

دوّم: اگر میت مرد است، امام جماعت یا کسی که فرادی بر او نماز می‌خواند مقابل وسط قامت او بایستد، و اگر میت زن است مقابل سینه‌اش بایستد.

سوّم: پا برهنه نماز بخواند.

چهارم: در هر تکبیر دست‌ها را بلند کند.

پنجم: فاصله او با میت به‌قدری کم باشد که اگر باد لباسش را حرکت دهد به جنازه برسد.

ششم: نماز میت را به جماعت بخواند.

هفتم: امام جماعت تکبیر و دعاها را بلند بخواند، و کسانی که با او نماز می‌خوانند آهسته بخوانند.

هشتم: در جماعت اگرچه مأموم یک نفر باشد، عقب امام بایستد.

نهم: نمازگزار، به میت و مؤمنین زیاد دعا کند.

دهم: پیش از نماز در جماعت سه مرتبه بگوید: «**الصلاة**».

یازدهم: نماز را در جایی بخوانند که مردم برای نماز میت بیشتر به آنجا می‌روند.

دوازدهم: زن حائض اگر نماز میت را به جماعت می‌خواند، تنها بایستد و در صف نمازگزاران نایستد.

مسأله ٦٠١ ـ خواندن نماز میت در مساجد مکروه است، ولی در مسجد الحرام مکروه نیست.

احکام دفن

مسأله ٦٠٢ ـ واجب است میت را طوری در زمین دفن کنند که بوی او بیرون نیاید، و درندگان هم نتوانند بدنش را بیرون آورند، و اگر ترس آن باشد که جانور بدن او را بیرون آورد، باید قبر را با آجر و مانند آن محکم کنند.

مسأله ٦٠٣ ـ اگر دفن میت در زمین ممکن نباشد، می‌توانند به‌جای دفن، او را در بنا یا تابوت بگذارند.

مسأله ٦٠٤ ـ میت را باید در قبر به پهلوی راست طوری بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد.

مسأله ٦٠٥ ـ اگر کسی در کشتی بمیرد، چنانچه جسد او فاسد نمی‌شود و بودن او در کشتی مانعی ندارد، باید صبر کنند تا به خشکی برسند و او را در زمین دفن کنند، وگرنه باید در کشتی غسلش بدهند و حنوط و کفن کنند پس از خواندن نماز میت او را در خمره بگذارند و درش را ببندند و به دریا بیندازند، یا اینکه چیز سنگینی به پایش بسته و به دریا بیندازند، و اگر ممکن است باید او را در جایی بیندازند که فوراً طعمه حیوانات نشود.

مسأله ٦٠٦ ـ اگر بترسند که دشمن قبر میت را بشکافد و بدن او را بیرون آورد و گوش یا بینی یا اعضای دیگر او را ببرد، چنانچه ممکن باشد باید به‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد او را به دریا بیندازند.

مسأله ٦٠٧ ـ مخارج انداختن در دریا، و مخارج محکم کردن قبر میت را در صورتی که لازم باشد، می‌توانند از اصل مال میت بردارند.

مسأله ٦٠٨ ـ اگر زن کافره بمیرد و بچه در شکم او مرده باشد، چنانچه پدر بچه مسلمان باشد، باید زن را در قبر به پهلوی چپ پشت به قبله بخوابانند که روی بچه به طرف قبله باشد، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ اگر بچه‌ای که در شکم اوست هنوز روح به بدنش داخل نشده باشد.

مسأله ٦٠٩ ـ دفن مسلمان در قبرستان کفّار، و دفن کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

مسأله ٦١٠ ـ دفن مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد، مانند جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، جایز نیست.

مسأله ٦١١ ـ دفن میت در جای غصبی جایز نیست همچنین دفن میت در زمینی که مثل مسجد یا حسینیه یا مدارس دینی برای غیر دفن کردن وقف شده‌اند، در صورتی که موجب ضرر به وقف یا مزاحم جهت وقف باشد جایز نیست بلکه اگر موجب ضرر یا مزاحمت نباشد هم، بنا بر احتیاط واجب جایز نمی‌باشد.

مسأله ٦١٢ ـ نبش قبر مرده‌ای برای آنکه مرده دیگر در آن دفن شود، جایز نیست، مگر آنکه قبر کهنه شده و میت اوّلی به کلّی از بین رفته باشد و این کار، مستلزم گناهی ـ مانند تصرّف در حق دیگری ـ نباشد.

مسأله ٦١٣ ـ چیزی که از میت جدا می‌شود، اگرچه مو و ناخن و دندانش باشد باید با او دفن شود، و چنانچه آن چیز بعد از دفن شدن میت پیدا شود ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگرچه مو یا ناخن یا دندانش باشد باید در جایی جدا دفن شود. و دفن ناخن و دندانی که در حال زندگی از انسان جدا می‌شود، مستحب است.

مسأله ٦١٤ ـ اگر کسی در چاه بمیرد و بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید درِ چاه را ببندند و همان چاه را قبر او قرار دهند.

مسأله ٦١٥ ـ اگر بچه در شکم مادر بمیرد و ماندنش در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان‌ترین راه او را بیرون آورند، و چنانچه ناچار شوند که او را قطعه قطعه کنند اشکال ندارد، ولی باید به‌وسیله شوهرش اگر اهل‌فن است او را بیرون بیاورند. و اگر ممکن نیست، زنی که اهل‌فن باشد، او را بیرون آورد. و می‌تواند زن به کسی مراجعه کند که بهتر بتواند این کار را انجام دهد و به حال او مناسب‌تر باشد هرچند نامحرم باشد.

مسأله ٦١٦ ـ هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکمش زنده باشد، اگر امید زنده ماندن طفل هرچند در مدت کوتاهی باشد، باید هر جایی را که برای سلامتی بچه بهتر است

بشکافند و بچه را بیرون آورند و دوباره بدوزند. و اما اگر علم یا اطمینان به مرگ طفل با این عمل باشد، جایز نیست.

مستحبّات دفن

مسأله ٦١٧ ـ مستحب است قبر را به‌اندازه قد انسان متوسط یا ارتفاع شانه وی گود کنند، و میت را در نزدیکترین قبرستان دفن نمایند، مگر آنکه قبرستان دورتر از جهتی بهتر باشد، مثل آنکه مردمان خوب در آنجا دفن شده باشند، یا مردم برای فاتحه اهل قبور بیشتر به آنجا بروند. و نیز مستحب است جنازه را در چند ذراعی قبر، زمین بگذارند و تا سه مرتبه کم‌کم نزدیک ببرند و در هر مرتبه زمین بگذارند و بردارند، و در نوبت چهارم وارد قبر کنند. و اگر میت مرد است در دفعه سوّم طوری زمین بگذارند که سر او طرف پایین قبر باشد، و در دفعه چهارم از طرف سر وارد قبر نمایند. و اگر زن است در دفعه سوّم طرف قبله قبر بگذارند و به پهنا وارد قبر کنند و در موقع وارد کردن پارچه‌ای روی قبر بگیرند. و نیز مستحب است جنازه را به آرامی از تابوت بگیرند و وارد قبر کنند، و دعاهایی که دستور داده شده پیش از دفن و موقع دفن بخوانند، و بعد از آنکه میت را در لَحَد گذاشتند گره‌های کفن را باز کنند و بهتر است ابتدا بند کفن از طرف سر میت را باز کنند سپس صورت میت را روی خاک بگذارند، و بالشی از خاک زیر سر او بسازند، و پشت میت خشت خام یا کلوخی بگذارند که میت به پشت نگردد، و پیش از آنکه لحد را پوشانند دست راست را به شانه راست میت بزنند، و دست چپ را به قوّت بر شانه چپ میت بگذارند، و دهان را نزدیک گوش او ببرند و به شدّت حرکتش دهند و سه مرتبه بگویند: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا فلان ابن فلان**» و به‌جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگویند. مثلاً اگر اسم او محمّد و اسم پدرش علی است سه مرتبه بگویند: «**اِسْمَعْ اِفْهَمْ یا مُحَمَّدَ بنَ عَلِی**»، پس از آن بگویند: «**هَلْ اَنْتَ عَلَی العَهْدِ الَّذِی فارَقْتَنا عَلَیهِ، مِنْ شَهادَةِ اَن لا اِله إلاّ الله وَحْدَهُ لا شَرِیک لَهُ و اَنّ مُحَمَّداً صَلَّی الله عَلَیهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَیدُ النَّبِیینَ وَخاتَمُ المُرْسَلِینَ، و اَنّ عَلِیاً اَمِیرُ المُؤْمِنینَ وَسَیدُ الوَصِیینَ وَاِمامٌ اِفْتَرَضَ الله طاعَتَهُ**

عَلَی العالَمین و اَنّ الحَسَنَ وَالحُسَینَ وَعَلِی بنَ الحُسَینِ وَمُحَمَّدَ بنَ عَلِی وَ جَعْفَرَ بنَ محَمَّد وَ مُوسَی بنَ جَعْفَرٍ وَ عَلی بنَ مُوسی وَ مَحَمّد بنَ علی وَ عَلی بنَ محمّدٍ و الحسنَ بنَ عَلی وَالْقائِمَ الحُجَّةَ المَهْدِی صَلَواتُ الله عَلَیهِمْ اَئِمَّةُ المُؤْمِنِینَ وَحُجَجُ الله عَلَی الخَلْقِ اَجْمَعِینَ، وَأَئِمَّتُک أَئِمَّةُ هُدی بِک اَبرارٌ، یا فلان ابن فلان» و به‌جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و بعد بگوید: «**إذا اَتاک المَلَکانِ المُقَرَّبانِ رَسُولَینِ مِنْ عِنْدِ الله تَبارَک وَتَعالی وَسَأَلاک عَنْ رَبّک وَعَنْ نَبیک وَعَنْ دِینِک وَعَنْ کتابِک وَعَنْ قِبْلَتِک وَعَنْ اَئِمَّتِک فَلا تَخَفْ وَلا تَحْزَنْ وَقُلْ فِی جَوابِهِما: الله رَبّی وَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله و سلم نَبِیی، وَالاِسْلامُ دِینِی وَالقُرْآنُ کتابِی، وَالکعْبَةُ قِبْلَتِی وَاَمِیرُ المُؤْمِنِینَ عَلِی بنُ اَبی طالِبٍ اِمامِی، وَالحَسَنُ بْنُ عَلِی المُجْتَبی إمامِی، وَالحُسَینُ بنُ عَلِی الشَّهِیدُ بِکرْبَلا إمامِی، وَعَلِی زَینُ العابِدِین اِمامِی، وَمُحَمَّدٌ الباقِرُ اِمامِی، وَجَعْفَرٌ الصادِقُ اِمامِی، وَمُوسَی الکاظِمُ اِمامی، وَعَلِی الرّضا اِمامِی، وَمُحَمَّدٌ الجَوادُ اِمامِی، وَعَلِی الهادِی اِمامِی، وَالحَسَنُ العَسْکرِی اِمامِی، وَالحُجَّةُ المُنْتَظَرُ اِمامِی، هؤُلاءِ صَلَواتُ الله عَلَیهِمْ اَئِمَّتِی وَسادَتِی وَقادَتِی وَشُفَعائِی، بهم اَتَوَلّی وَمِنْ اَعْدائِهِمْ اَتَبَرّأ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ. ثُمَّ اعْلَمْ یا فلان ابن فلان**» و به‌جای فلان ابن فلان اسم میت و پدرش را بگوید و بعد بگوید: «**اَنَّ الله تَبارَک وَتَعالی نِعْمَ الرَّبُّ، و اَنّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله و سلم نِعْمَ الرَّسُولُ، و اَنّ عَلِی بْنَ اَبِی طالِبٍ وَاَوْلادَهُ المَعْصُومِینَ الاَئِمَّةَ الاِثْنی عَشَرَ نِعْمَ الاَئِمَّةُ، و اَنّ ما جاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وسلم حَقٌّ، و اَنّ المَوْتَ حَقٌّ وَسُؤالَ مُنْکرٍ وَنَکیرٍ فِی القَبْرِ حَقٌّ، وَالبَعْثَ حَقٌّ، وَالنُّشُورَ حَقٌّ، وَالصّراطَ حَقٌّ، وَالمِیزانَ حَقٌّ، وَتَطایرَ الکتُبِ حَقٌّ، و اَنّ الجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنّارَ حَقٌّ، و اَنّ الساعَةَ آتِیةٌ لا رَیبَ فِیها، و اَنّ الله یبْعَثُ مَنْ فِی القُبُورِ**» پس بگوید «**اَفَهِمْتَ یا فُلان**» و به‌جای فلان اسم میت را بگوید، پس از آن بگوید: «**ثَبَّتَک الله بِالقَوْلِ الثّابِتِ وَهَداک الله إلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ، عَرَّفَ الله بَینَک وَبَینَ اَوْلِیائِک فِی مُسْتَقَرٍ مِنْ رَحْمَتِهِ**» پس بگوید: «**اللهمَّ جافِ الأَرْضَ عَنْ جَنْبَیهِ، وَ اَصْعِدْ بِرُوحِهِ اِلَیک، وَلَقِّهِ مِنْک بُرْهاناً، اللهمَّ عَفْوَک عَفْوَک**».

مسأله ٦١٨ ــ مستحب است کسی که میت را در قبر می‌گذارد، با طهارت و سر برهنه و پا برهنه باشد، و از طرف پای میت از قبر بیرون بیاید، و غیر از خویشان میت

کسانی که حاضرند، با پشت دست خاک بر قبر بریزند و بگویند: «**إنّا لله وَإنّا اِلَیهِ راجِعُونَ**». و اگر میت زن است کسی که با او محرم می‌باشد او را در قبر بگذارد، و اگر محرمی نباشد خویشانش او را در قبر بگذارند.

مسأله ٦١٩ ـ مستحب است قبر را، چهار گوشه بسازند و به‌اندازه چهار انگشت از زمین بلند کنند، و نشانه‌ای روی آن بگذارند که اشتباه نشود، و روی قبر آب بپاشند، و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دست‌ها را بر قبر بگذارند و انگشت‌ها را باز کرده در خاک فرو برند، و هفت مرتبه سوره مبارکه «إنّا أنزلناه» را بخوانند، و برای میت طلب آمرزش کنند و این دعا را بخوانند: «**اللهمَّ جافِ الأَرْضَ عَنْ جَنْبَیهِ، وَاَصْعِدْ اِلَیک رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْک رِضْواناً، وَاَسْکنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِک ما تُغْنِیهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواک**».

مسأله ٦٢٠ ـ پس از رفتن کسانی که تشییع جنازه کرده‌اند، مستحب است ولی میت یا کسی که از طرف ولی اجازه دارد، دعاهایی را که دستور داده شده به میت تلقین کند.

مسأله ٦٢١ ـ بعد از دفن، مستحب است صاحبان عزا را سر سلامتی دهند، ولی اگر مدّتی گذشته است که به واسطه سر سلامتی دادن مصیبت یادشان می‌آید، ترک آن بهتر است. و نیز مستحب است تا سه روز برای اهل خانه میت غذا بفرستند، و غذا خوردن نزد آنان و در منزلشان مکروه است.

مسأله ٦٢٢ ـ مستحب است انسان در مرگ خویشان، مخصوصاً در مرگ فرزند صبر کند، و هر وقت میت را یاد می‌کند «**إنّا لله وَإنّا اِلَیهِ راجِعُونَ**» بگوید، و برای میت قرآن بخواند، و سر قبر پدر و مادر از خداوند متعال حاجت بخواهد، و قبر را محکم بسازد که زود خراب نشود.

مسأله ٦٢٣ ـ بنا بر احتیاط جایز نیست انسان در مرگ کسی صورت و بدن خود را بخراشد، و موی خود را قطع کند، ولی به سر و صورت زدن جایز است.

مسأله ٦٢٤ ـ پاره کردن یقه در مرگ غیر پدر و برادر ـ بنا بر احتیاط ـ جایز نیست، و احتیاط مستحب آن است که در مصیبت آنان هم یقه پاره نکند.

مسأله ٦٢٥ ـ اگر زن در عزای میت صورت خود را بخراشد و خونین کند یا موی خود را بکند، ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را طعام دهد و یا بپوشاند. و همچنین است اگر مرد در مرگ زن یا فرزند یقه یا لباس خود را پاره کند.

مسأله ٦٢٦ ـ احتیاط مستحب آن است که در گریه بر میت، صدا را خیلی بلند نکنند.

نماز وحشت

مسأله ٦٢٧ ـ سزاوار است در شب اوّل قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میت بخوانند، و دستور آن این است که: در رکعت اوّل بعد از حمد یک مرتبه آیة الکرسی، و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سوره «إنّا أنزلناه» را بخوانند، و بعد از سلام نماز بگویند: «**اللهمَّ صَلِ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَابْعَثْ ثَوابَها اِلی قَبْرِ فُلانٍ**» و به‌جای کلمه فلان اسم میت را بگویند.

مسأله ٦٢٨ ـ نماز وحشت را در هر موقع از شب اوّل قبر می‌شود خواند، ولی بهتر است در اوّل شب بعد از نماز عشا خوانده شود.

مسأله ٦٢٩ ـ اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند، یا به جهت دیگر دفن او تأخیر بیفتد، باید نماز وحشت را تا شب اوّل قبر او تأخیر بیندازند.

نبش قبر

مسأله ٦٣٠ ـ نبش قبر مسلمان، یعنی شکافتن قبر او اگرچه طفل یا دیوانه باشد حرام است، ولی اگر بدنش از بین رفته و خاک شده باشد اشکال ندارد.

مسأله ٦٣١ ـ خراب کردن قبر امامزاده‌ها و شهداء و علماء و هر موردی که خراب کردن قبر هتک شمرده شود اگرچه سال‌ها بر آن گذشته و بدنشان از میان رفته باشد، حرام است.

مسأله ٦٣٢ ـ شکافتن قبر در چند مورد حرام نیست:

اوّل: آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد و مالک زمین راضی نشود که در آنجا بماند، و نبش هم موجب حرج نباشد، که در این فرض شکافتن قبر حرام نیست به شرط آنکه نبش قبر و بیرون آوردن میت مفسده مهمتری مانند باقی ماندن جنازه بدون دفن یا قطعه قطعه شدن بدن او نداشته باشد و گرنه نبش قبر جایز نیست، بلکه جواز نبش در موردی که موجب هتک حرمت میت باشد و خودِ میت هم آن زمین را غصب نکرده باشد، محلّ اشکال است و در مثل چنین موردی بنا بر احتیاط واجب بر غاصب لازم است مالک را راضی نماید که میت مذکور در زمین او باقی بماند هرچند به اینکه مال زیادتری را به مالک ببخشد.

دوّم: آنکه کفن یا چیز دیگری که با میت دفن شده غصبی باشد و صاحب آن راضی نشود که در قبر بماند، و همچنین است اگر چیزی از مال خود میت که به ورثه او رسیده با او دفن شده باشد و ورثه او راضی نشوند که آن چیز در قبر بماند، ولی اگر میت وصیت کرده باشد که دعا یا قرآن یا انگشتری را با او دفن کنند، و وصیّت او نافذ باشد، برای بیرون آوردن اینها نمی‌توانند قبر را بشکافند. و در این مورد نیز استثنایی که در مورد قبل ذکر شد جاری است.

سوّم: آنکه شکافتن قبر موجب هتک حرمت نباشد و میت بی غسل یا بی کفن یا بدون حنوط دفن شده باشد، یا بفهمند غسلش باطل بوده، یا به غیر از دستور شرع کفن شده یا حنوط شده، یا در قبر او را رو به قبله نگذاشته‌اند.

چهارم: آنکه برای ثابت شدن حقّی که مهم‌تر از نبش قبر یا مساوی آن باشد بخواهند بدن میت را ببینند.

پنجم: آنکه میت را در جایی که بی‌احترامی به اوست مثل قبرستان کفّار، یا جایی که کثافت و خاکروبه می‌ریزند دفن کرده باشند.

ششم: برای یک مطلب شرعی که اهمیت آن از شکافتن قبر بیشتر است، قبر را بشکافند، مثلاً بخواهند بچه زنده را از شکم زن حامله‌ای که دفنش کرده‌اند بیرون آورند.

هفتم: آنکه بترسند درنده‌ای بدن میت را پاره کند، یا سیل او را ببرد، یا دشمن بیرون آورد.

هشتم: آنکه میت وصیت کرده باشد که او را به مشاهد مشرّفه نقل نمایند، چنانچه

نقل دادن او محذوری نداشته باشد، ولی عمداً یا از روی جهل یا فراموشی در جایی دیگر دفن شده باشد می‌توانند در صورتی که موجب هتک حرمتش نشود، و محذور دیگری نداشته باشد، قبر او را نبش کرده و بدنش را به مشاهد مشرّفه نقل دهند. بلکه در این فرض نبش و نقل واجب است.

غسل‌های مستحب

مسأله ٦٣٣ ـ در شرع مقدس اسلام غسل‌های مستحب زیاد است، و از آن جمله است:

۱ ـ غسل جمعه: و وقت آن بعد از اذان صبح است تا غروب آفتاب، و بهتر آن است که نزدیک ظهر به‌جا آورده شود، و اگر تا ظهر انجام ندهد بهتر آن است که بدون نیت اداء و قضاء تا غروب به‌جا آورد، و اگر در روز جمعه غسل نکند مستحب است بعد از آن در شب شنبه یا روز شنبه تا غروب آفتابِ روز شنبه قضای آن را به‌جا آورد، و کسی که می‌داند در روز جمعه آب پیدا نخواهد کرد می‌تواند روز پنجشنبه، یا شب جمعه غسل را رجاءً انجام دهد. و مستحب است انسان در موقع غسل جمعه بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ إلاّ الله وَحْدَهُ لا شرِیک لَهُ و اَنّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُه، اللهمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْنِی مِنَ التَّوّابِینَ وَاجْعَلْنِی مِنَ المُتَطَهّرِینَ**».

۲ تا ۷ ـ غسل شب اوّل و هفدهم، و نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوّم، و بیست و چهارم ماه رمضان.

۸ و ۹ ـ غسل روز عید فطر و عید قربان، و وقت آن از اذان صبح است تا غروب، و بهتر آن است که آن را پیش از نماز عید به‌جا آورند.

۱۰ و ۱۱ ـ غسل روز هشتم و نهم ذی‌حجه، و در روز نهم بهتر آن است که آن را در وقت ظهر به‌جا آورد.

۱۲ ـ غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده‌اند رسانده باشد.

۱۳ ـ غسل احرام.

۱٤ ـ غسل دخول حرم مکه.

۱۵ ـ غسل دخول مکه.

۱٦ ـ غسل زیارت خانه کعبه.

۱۷ ـ غسل دخول کعبه.

۱۸ ـ غسل برای نحر و ذبح.

۱۹ ـ غسل برای حلق.

۲۰ ـ غسل داخل شدن حرم مدینه منوّره.

۲۱ ـ غسل داخل شدن مدینه منوّره.

۲۲ ـ غسل وداع قبر مطهّر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله).

۲۳ ـ غسل برای مباهله با خصم.

۲٤ ـ غسل برای نماز استخاره.

۲۵ ـ غسل برای نماز استسقاء.

مسأله ٦۳٤ ـ فقهاء در بیان اغسال مستحبّه اغسال زیادی نقل فرموده‌اند که از جمله آنها این چند غسل است:

۱ ـ غسل تمام شب‌های فرد ماه رمضان، و غسل تمام شب‌های دهه آخر آن، و غسل دیگری در آخر شب بیست و سوّم آن.

۲ ـ غسل روز بیست و چهارم ذی‌الحجّه.

۳ ـ غسل روز عید نوروز، و پانزدهم شعبان، و نهم و هفدهم ربیع الاوّل، و روز بیست و پنجم ذی‌القعده.

٤ ـ غسل زنی که برای غیر شوهرش بوی خوش استعمال کرده است.

۵ ـ غسل کسی که در حال مستی خوابیده.

٦ ـ غسل کسی که برای تماشای دار آویخته رفته و آن را دیده باشد، ولی اگر اتفاقاً یا از روی ناچاری نگاهش بیفتد، یا مثلاً برای شهادت دادن رفته باشد، غسل مستحب نیست.

۷ ـ غسل برای زیارت معصومین(علیهم السلام) از دور یا نزدیک.

شایان ذکر است استحباب این غسل‌ها ثابت نیست و کسی که می‌خواهد آنها را انجام دهد باید به قصد رجاء به‌جا آورد.

مسأله ٦٣٥ ـ انسان می‌تواند با غسل‌هایی که استحباب شرعی آنها ثابت شده مانند آنچه در مسأله (٦٣٣) ذکر شد، کاری که مانند نماز، وضو لازم دارد انجام دهد. و اما غسل‌هایی که رجاءً به‌جا آورده می‌شود مانند آنچه در مسأله (٦٣٤) گذشت از وضو کفایت نمی‌کند.

مسأله ٦٣٦ ـ اگر چند غسل بر کسی مستحب باشد و به نیت همه یک غسل به‌جا آورد کافی است، مگر در غسل‌هایی که به سبب کاری که مکلف انجام داده بر او مستحب شده، مثل غسل کسی که جایی از بدنش را به بدن میتی که غسل داده شده رسانده باشد، که در این‌گونه غسل‌ها احتیاط واجب آن است که برای چند سبب مختلف به یک غسل اکتفا نکند.

تیمّم

در هفت مورد به‌جای وضو و غسل باید تیمم کرد:

اوّل: نداشتن آب

مسأله ٦٣٧ ـ اگر انسان در آبادی باشد، باید برای تهیه آب وضو و غسل، به‌قدری جستجو کند که از پیدا شدن آن ناامید شود، و همچنین اگر در بیابان اقامت داشته باشد، مانند چادرنشینان. و اگر انسان در بیابان در حال سفر باشد باید در راه و در جاهای نزدیک به محل توقفش از آب جستجو کند، و احتیاط لازم آن است که چنانچه زمین آن پست و بلند یا به جهت دیگری مانند زیادی درختان راه آن دشوار است، در منطقه‌ای

گرداگرد خود به‌اندازه پرتاب یک تیر که در قدیم باکمان پرتاب می‌کردند[۱] در جستجوی آب برود، و در زمین هموار در هر طرف به‌اندازه پرتاب دو تیر جستجو نماید.

مسأله ٦٣٨ ـ اگر بعضی از اطراف هموار و بعض دیگر پست و بلند باشد، در طرفی که هموار است به‌اندازه پرتاب دو تیر، و در طرفی که هموار نیست به‌اندازه پرتاب یک تیر جستجو کند.

مسأله ٦٣٩ ـ در هر طرفی که یقین دارد آب نیست، در آن طرف جستجو لازم نیست.

مسأله ٦٤٠ ـ کسی که وقت نماز او تنگ نیست و برای تهیه آب وقت دارد، اگر یقین یا اطمینان دارد در محلّی دورتر از مقداری که باید جستجو کند آب هست، باید برای تهیه آب به آنجا برود، مگر آن‌قدر دور باشد که عرفاً شخص را فاقد آب بشمارند، و اگر گمان دارد آب در آنجا هست، رفتن به آن محل لازم نیست.

مسأله ٦٤١ ـ لازم نیست خود انسان در جستجوی آب برود، بلکه می‌تواند به گفته کسی که جستجو کرده و به گفته او اطمینان دارد اکتفا کند.

مسأله ٦٤٢ ـ اگر احتمال دهد که داخل بار سفر خود، یا در منزل یا در قافله آب هست، باید به‌قدری جستجو نماید که به نبود آب اطمینان کند، یا از پیدا کردن آن ناامید شود، مگر آنکه قبلاً در موردی آب وجود نداشته و احتمال برود که بعداً پیدا شده باشد که در این صورت جستجو لازم نیست.

مسأله ٦٤٣ ـ اگر پیش از وقت نماز جستجو نماید و آب پیدا نکند و تا وقت نماز همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌کند، احتیاط مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ٦٤٤ ـ اگر بعد از داخل شدن وقت نماز جستجو کند و آب پیدا نکند و تا وقت نماز دیگر در همانجا بماند، چنانچه احتمال دهد که آب پیدا می‌شود، احتیاط

---

(۱) در تعیین مقدار مسافت یک تیر اختلاف است، و بیشترین مقداری که گفته شده است ٤٨٠ ذراع می‌باشد، که چیزی حدوداً برابر با (۲۲۰) متر است. (منهاج الصالحین ج۱ مسأله ٣٤٢).

مستحب آن است که دوباره در جستجوی آب برود.

مسأله ٦٤٥ ـ اگر وقت نماز تنگ باشد، یا از دزد و درنده بترسد، یا جستجوی آب به‌قدری سخت باشد که معمولاً امثال او تحمل نمی‌کنند، جستجو لازم نیست.

مسأله ٦٤٦ ـ اگر در جستجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود، در صورتی که اگر می‌رفت آب پیدا می‌کرد معصیت کرده، ولی نمازش با تیمم صحیح است.

مسأله ٦٤٧ ـ کسی که یقین دارد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد، ـ بنا بر احتیاط ـ لازم است وضو گرفته و نماز را دوباره بخواند.

مسأله ٦٤٨ ـ اگر بعد از جستجو، آب پیدا نکند و مأیوس از پیدا شدن آن شود و با تیمم نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد در جایی که جستجو کرده آب بوده، نماز او صحیح است.

مسأله ٦٤٩ ـ کسی که یقین دارد وقت نماز تنگ است، اگر بدون جستجو با تیمم نماز بخواند و بعد از نماز و پیش از گذشتن وقت بفهمد که برای جستجو وقت داشته، احتیاط واجب آن است که دوباره نمازش را بخواند.

مسأله ٦٥٠ ـ اگر وضو داشته باشد و بداند که اگر وضوی خود را باطل کند تهیه آب برای او ممکن نیست یا نمی‌تواند وضو بگیرد، چنانچه بتواند وضوی خود را نگه‌دارد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید آن را باطل نماید، چه قبل از وقت باشد و چه بعد از دخول وقت، ولی می‌تواند با همسر خود نزدیکی کند اگرچه بداند که از غسل متمکن نخواهد شد.

مسأله ٦٥١ ـ کسی که فقط به مقدار وضو یا به مقدار غسل آب دارد و می‌داند که اگر آن را بریزد آب پیدا نمی‌کند، چنانچه وقت نماز داخل شده باشد، ریختن آن حرام است، و احتیاط واجب آن است که پیش از وقت نماز هم آن را نریزد.

مسأله ٦٥٢ ـ کسی که می‌داند آب پیدا نمی‌کند اگر وضوی خود را باطل کند، یا آبی که دارد بریزد، اگرچه خلاف کرده ولی نمازش با تیمم صحیح است، و لکن ـ احتیاط مستحب ـ آن است که قضای آن نماز را نیز بخواند.

دوّم از موارد تیمم: عدم دسترسی به آب

مسأله ٦٥٣ ـ اگر به واسطه پیری یا ناتوانی، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد، دسترسی به آب نداشته باشد، باید تیمم کند.

مسأله ٦٥٤ ـ اگر برای کشیدن آب از چاه، دلو و ریسمان و مانند اینها لازم دارد و مجبور است بخرد یا کرایه نماید، اگرچه قیمت آن چند برابر معمول باشد باید تهیه کند. و همچنین است اگر آب را به چندین برابر قیمتش بفروشند، ولی اگر تهیه آنها به‌قدری پول می‌خواهد که نسبت به حال او ضرر دارد و باعث می‌شود وی در سختی فوق العاده قرار گیرد، واجب نیست آنها را تهیه نماید.

مسأله ٦٥٥ ـ اگر ناچار شود که برای تهیه آب قرض کند، باید قرض نماید. ولی کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بدهد، واجب نیست قرض کند.

مسأله ٦٥٦ ـ اگر کندن چاه مشقّت زیادی ندارد، باید برای تهیه آب چاه بکند.

مسأله ٦٥٧ ـ اگر کسی مقداری آب بی منّت به او ببخشد، باید قبول کند.

سوّم از موارد تیمم: ترس از استعمال آب

مسأله ٦٥٨ ـ اگر استعمال آب موجب مرگ او باشد، یا از استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود، یا مرضش طول بکشد یا شدّت پیدا کند، یا به سختی معالجه شود، باید تیمم نماید. ولی اگر بتواند ضرر آب را به‌طوری برطرف کند، مثل اینکه آب را گرم کند، باید این کار را بکند و وضو بگیرد، و در مواردی که غسل لازم است غسل کند.

مسأله ٦٥٩ ـ لازم نیست یقین کند که آب برای او ضرر دارد، بلکه اگر احتمال ضرر بدهد، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید تیمم کند.

مسأله ٦٦٠ ـ اگر به واسطه یقین یا احتمال ضرر، تیمم کند و پیش از نماز بفهمد که آب برایش ضرر ندارد، تیمم او باطل است. و اگر بعد از نماز بفهمد باید دوباره نماز را با وضو یا غسل بخواند، مگر در صورتی که وضو یا غسل در حالت یقین یا احتمال ضرر

موجب نگرانی روحی باشد، که تحملش مشکل است.

مسأله ٦٦١ ـ کسی که یقین داشته آب برایش ضرر ندارد، چنانچه غسل کند یا وضو بگیرد و بعد بفهمد که آب برای او ضرر داشته، وضو و غسل او باطل است.

چهارم از موارد تیمم: حرج و مشقت

مسأله ٦٦٢ ـ اگر تهیه کردن آب یا استعمال آن برای او حرج و مشقتی داشته باشد که معمولاً تحمل نمی‌شود، می‌تواند تیمم کند. ولی اگر تحمل کند و وضو بگیرد و یا غسل کند، وضو و غسل او صحیح است.

پنجم از موارد تیمم: نیاز به آب برای رفع تشنگی

مسأله ٦٦٣ ـ اگر برای رفع تشنگی به آب نیاز باشد باید تیمم نماید، و جواز تیمم به این جهت در دو صورت است:

۱ ـ آنکه اگر آب را در وضو یا غسل صرف نماید، بترسد خودش فعلاً یا بعداً به تشنگی که باعث تلف یا بیماری‌اش می‌شود، یا تحمّلش مشقّت زیادی دارد مبتلا خواهد شد.

۲ ـ آنکه بر غیر خود از کسانی که به او وابسته‌اند بترسد هرچند از نفوس محترمه نباشد، اگر شئون زندگی او برایش اهمیت داشته باشد چه از جهت علاقه شدید باشد، یا از این جهت که تلف شدن او ضرر مالی برایش دارد، یا رعایت حال او عرفاً لازم باشد مانند دوست و همسایه.

در غیر این دو صورت هم تشنگی ممکن است مجوز تیمم باشد، ولی نه از این جهت، بلکه از جهت وجوب حفظ جان، یا از اینکه مرگ یا بی‌تابی او مطمئناً موجب حرج بر خودش خواهد شد.

مسأله ٦٦٤ ـ اگر غیر از آب پاکی که برای وضو یا غسل دارد آب نجسی هم به مقدار آشامیدن خود داشته باشد، باید آب پاک را برای آشامیدن بگذارد و با تیمم نماز بخواند. ولی چنانچه آب را برای کسانی که به او مربوط‌اند بخواهد، می‌تواند که با آب

پاک وضو بگیرد یا غسل نماید اگرچه آنان مجبور شوند که برای رفع تشنگی خود از آب نجس استفاده کنند، بلکه اگر آنان از نجاست آب خبر نداشته باشند، یا از آشامیدن آب نجس اجتناب نداشته باشند، لازم است که آب پاک را در وضو و غسل استعمال نماید. همچنین اگر آب را برای حیوانش یا بچه نابالغ بخواهد، باید آب نجس را به آنان بدهد و با آب پاک وضو و غسل را انجام دهد.

ششم از موارد تیمم: این که وضو یا غسل مزاحم با تکلیفی دیگر شده باشد که از آن اهم یا مساو ی با آن است

مسأله ٦٦٥ ـ کسی که بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نمی‌ماند، در این صورت باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند. ولی اگر چیزی نداشته باشد که بر آن تیمم کند، باید آب را به مصرف وضو یا غسل برساند و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

مسأله ٦٦٦ ـ اگر غیر از آب یا ظرفی که استعمال آن حرام است آب یا ظرف دیگری ندارد، مثلاً آب یا ظرفش غصبی است و غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید به‌جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم از موارد تیمم: تنگی وقت

مسأله ٦٦٧ ـ هرگاه وقت به‌قدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند، تمام نماز یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند.

مسأله ٦٦٨ ـ اگر عمداً نماز را به‌قدری تأخیر بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد، معصیت کرده ولی نماز او با تیمم صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که قضای آن نماز را بخواند.

مسأله ٦٦٩ ـ کسی که شک دارد که اگر وضو بگیرد یا غسل کند وقت برای نماز او می‌ماند یا نه، باید تیمم نماید.

مسأله ٦٧٠ ـ کسی که به واسطه تنگی وقت تیمم کرده، و بعد از نماز می‌توانسته وضو بگیرد و نگرفته تا آبی که داشته از دستش رفت، در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد، باید برای نمازهای بعدی دوباره تیمم نماید، هرچند تیمم خود را باطل نکرده باشد.

مسأله ٦٧١ ـ کسی که آب دارد، اگر به واسطه تنگی وقت با تیمم مشغول نماز شود و در بین نماز آبی که داشته از دستش برود، چنانچه وظیفه‌اش تیمم باشد لازم نیست برای نمازهای بعدی دوباره تیمم کند، گرچه بهتر است.

مسأله ٦٧٢ ـ اگر انسان به‌قدری وقت دارد که می‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن ـ مثل اقامه و قنوت ـ بخواند، باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون کارهای مستحبّی آن به‌جا آورد، بلکه اگر به‌اندازه سوره هم وقت ندارد باید غسل کند یا وضو بگیرد و نماز را بدون سوره بخواند.

چیزهایی که تیمم با آنها صحیح است

مسأله ٦٧٣ ـ تیمم با خاک و ریگ، و کلوخ و سنگ صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر خاک ممکن باشد، با چیز دیگر تیمم نکند، و اگر خاک نباشد، با ماسه بسیار نرمی که خاک بر آن صدق می‌کند تیمم کند، و اگر آن هم ممکن نباشد، با کلوخ، و اگر ممکن نباشد با ریگ، و چنانچه ریگ و کلوخ هم نباشد، با سنگ تیمم نماید.

مسأله ٦٧٤ ـ تیمم با سنگ گچ و سنگ آهک صحیح است، و همچنین تیمم با گرد و غباری که روی فرش و لباس و مانند اینها جمع می‌شود چنانچه به‌قدری باشد که در نظر عرف خاک نرم محسوب شود، صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که در حال اختیار با آن تیمم ننمایند. و همچنین ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ در حال اختیار با گچ و آهک پخته و آجر پخته و با سنگ معدن مثل سنگ عقیق تیمم ننمایند.

مسأله ٦٧٥ ـ اگر خاک و ریگ و کلوخ و سنگ پیدا نشود، باید با گِل تیمم کند، و اگر گِل هم پیدا نشد، باید بر روی فرش یا لباس و مانند اینها که گرد و غبار در لای آنها

می‌باشد، یا آنکه بر روی آنها نشسته ولی به مقداری نیست که از نظر عرف خاک محسوب شود، تیمم کند. و اگر هیچ یک از اینها پیدا نشود، احتیاط مستحب آن است که نماز را بدون تیمم بخواند، ولی واجب است بعداً قضای آن را به‌جا آورد.

مسأله ٦٧٦ ـ اگر بتواند با تکاندن فرش و مانند آن خاک تهیه کند، تیمم با چیز گردآلود باطل است. و همچنین اگر بتواند گِل را خشک کند و از آن خاک تهیه نماید، تیمم به گِل، باطل می‌باشد.

مسأله ٦٧٧ ـ کسی که آب ندارد اگر برف یا یخ داشته باشد، چنانچه ممکن است باید آن را آب کند و با آن وضو بگیرد یا غسل نماید. و اگر ممکن نیست و چیزی هم که تیمم با آن صحیح است ندارد، لازم است نماز خود را در خارج وقت قضا نماید، و بهتر آن است که با برف یا یخ اعضاء وضو یا غسل را نمناک کند، و در وضو با رطوبت دست، سر و پاها را مسح نماید. و اگر این هم ممکن نیست با یخ یا برف، تیمم نماید، و در وقت نیز نماز را بخواند. و در هر دو صورت قضا لازم است.

مسأله ٦٧٨ ـ اگر با خاک و ریگ، چیزی مانند کاه که تیمم به آن باطل است مخلوط شود، نمی‌تواند به آن تیمم کند. ولی اگر آن چیز به‌قدری کم باشد که در خاک یا ریگ از بین رفته حساب شود، تیمم با آن خاک و ریگ صحیح است.

مسأله ٦٧٩ ـ اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند، چنانچه ممکن است باید به خریدن و مانند آن تهیه نماید.

مسأله ٦٨٠ ـ تیمم با دیوار گلی صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که با بودن زمین یا خاک خشک، با زمین یا خاک نمناک تیمم نکند.

مسأله ٦٨١ ـ چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید شرعاً پاک باشد، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ عرفاً نیز پاکیزه باشد، یعنی آلوده به چیزی که موجب تنفر است نباشد. و اگر چیز پاکی که تیمم به آن صحیح است ندارد، نماز بر او واجب نیست ولی باید قضای آن را به‌جا آورد، و بهتر آن است که در وقت نیز نماز بخواند. مگر در موردی که نوبت به فرش گرد آلود و مانند آن رسیده است که اگر نجس باشد احتیاط واجب آن است که به آن تیمم

کند و نماز بخواند و بعداً هم قضا کند.

مسأله ٦٨٢ ـ اگر یقین داشته باشد که تیمم به چیزی صحیح است و با آن تیمم نماید، بعد بفهمد تیمم با آن باطل بوده، نمازهایی را که با آن تیمم خوانده باید دوباره بخواند.

مسأله ٦٨٣ ـ چیزی که بر آن تیمم می‌کند باید غصبی نباشد، پس اگر با خاک غصبی تیمم کند، تیمم او باطل است.

مسأله ٦٨٤ ـ تیمم در فضای غصبی باطل نیست، پس اگر در ملک خود دست‌ها را به زمین بزند و بی‌اجازه داخل ملک دیگری شود و دست‌ها را به پیشانی بکشد، تیمم او صحیح می‌باشد، اگرچه گناه کرده است.

مسأله ٦٨٥ ـ تیمم با چیز غصبی در حالی که فراموش کرده یا غفلت داشته باشد، صحیح است. ولی اگر چیزی را خودش غصب کند و فراموش کند که غصب کرده، تیمم او با آن چیز بنا بر احتیاط واجب صحیح نیست.

مسأله ٦٨٦ ـ کسی که در جای غصبی حبس است، اگر آب و خاک آن هر دو غصبی است، باید با تیمم نماز بخواند ولی لازم است هنگام تیمم، دستها را به زمین نزند بلکه به گذاشتن دست‌ها بر زمین اکتفا کند.

مسأله ٦٨٧ ـ چیزی که با آن تیمم می‌کند ـ بنا بر احتیاط لازم، ـ باید گردی داشته باشد که به دست بماند، و بعد از زدن دست بر آن نباید دست را به شدّت بتکاند که همه گرد آن بریزد.

مسأله ٦٨٨ ـ تیمم با زمین گود و خاک جاده، و زمین شوره‌زار که نمک روی آن را نگرفته مکروه است، و اگر نمک روی آن را گرفته باشد باطل است.

دستور تیمم بدل از وضو یا غسل

مسأله ٦٨٩ ـ در تیمم بدل از وضو یا غسل، سه چیز واجب است:

اوّل: زدن یا گذاشتن کف دو دست بر چیزی که تیمم با آن صحیح است، ـ و بنا بر

احتیاط لازم ـ این کار در دو کف باید با هم انجام گیرد.

دوّم: کشیدن کف هر دو دست به تمام پیشانی از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی، و همچنین دو طرف پیشانی ـ بنا بر احتیاط واجب، ـ و احتیاط مستحب آن است که دست‌ها روی ابروها هم کشیده شود.

سوّم: کشیدن کف دست چپ به تمام پشت دست راست از مچ دست تا سر انگشتان، و کشیدن کف دست راست به تمام پشت دست چپ از مچ دست تا سر انگشتان، و احتیاط واجب آن است که ترتیب بین دست راست و دست چپ رعایت شود.

و لازم است تیمم با نیت و به قصد قربت انجام دهد همان‌گونه که در وضو گذشت.

مسأله ٦٩٠ ـ احتیاط مستحب آن است که تیمم را چه بدل از وضو باشد چه بدل از غسل، به این ترتیب به‌جا آورد: یک مرتبه دست‌ها را به زمین بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد، و یک مرتبه دیگر به زمین بزند و پشت دست‌ها را مسح نماید.

احکام تیمم

مسأله ٦٩١ ـ اگر مختصری هم از پیشانی یا پشت دست‌ها را مسح نکند، تیمم باطل است، چه عمداً مسح نکند، یا مسأله را نداند، یا فراموش کرده باشد، ولی دقّت زیاد هم لازم نیست و همین‌قدر که بگویند تمام پیشانی و پشت دست‌ها مسح شده کافی است.

مسأله ٦٩٢ ـ اگر یقین نکند که تمام پشت دست را مسح کرده، باید برای اینکه یقین کند، مقداری بالاتر از مچ را هم مسح نماید، ولی مسح بین انگشتان لازم نیست.

مسأله ٦٩٣ ـ پیشانی و پشت دست‌ها را ـ بنا بر احتیاط ـ باید از بالا به پایین مسح نماید، و کارهای آن را باید پشت سر هم به‌جا آورد، و اگر بین آنها به‌قدری فاصله دهد که نگویند تیمم می‌کند، باطل است.

مسأله ٦٩٤ ـ در نیت، لازم نیست معین کند که تیمم او بدل از غسل است یا بدل از وضو، ولی در مواردی که باید دو تیمم انجام دهد لازم است به‌طوری هر یک از آنها را

معین کند، و چنانچه یک تیمم بر او واجب باشد و قصد نماید که وظیفه فعلی خود را انجام دهد اگرچه در تشخیص اشتباه کند، تیممش صحیح است.

مسأله ٦٩٥ ـ در تیمم لازم نیست پیشانی و کف دست‌ها و پشت دست‌ها پاک باشد بنابراین اگر اعضای تیمم متنجّس امّا خشک باشند، تیمم صحیح است هرچند بهتر است اعضای تیمم به طور کلی پاک باشند.

مسأله ٦٩٦ ـ انسان باید هنگام مسح کشیدن بر دست‌ها انگشتر را از دست بیرون آورد، و اگر در پیشانی یا پشت دست‌ها یا در کف دست‌ها مانعی باشد، مثلاً چیزی به آنها چسبیده باشد، باید برطرف نماید.

مسأله ٦٩٧ ـ اگر پیشانی یا پشت دست‌ها زخم است و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نمی‌تواند باز کند، باید دست را روی آن بکشد، و نیز اگر کف دست زخم باشد و پارچه یا چیز دیگری را که بر آن بسته نتواند باز کند، باید دست را با همان پارچه به چیزی که تیمم با آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌ها بکشد. ولی اگر قسمتی از آن باز باشد زدن آن مقدار و مسح با آن کافی است.

مسأله ٦٩٨ ـ اگر پیشانی و پشت دست‌ها به مقدار متعارف مو داشته باشد اشکال ندارد، ولی اگر موی سر روی پیشانی آمده باشد باید آن را عقب بزند.

مسأله ٦٩٩ ـ اگر احتمال دهد که در پیشانی و کف دست‌ها یا پشت دست‌ها مانعی هست، چنانچه احتمال او در نظر مردم بجا باشد، باید جستجو نماید تا یقین یا اطمینان کند که مانعی نیست.

مسأله ۷۰۰ ـ اگر وظیفه او تیمم است و نمی‌تواند به تنهایی تیمم کند، باید از دیگری کمک بگیرد تا دست‌های او را بر چیزی که تیمم با آن صحیح است بزند، و سپس آنها را بر پیشانی و دست‌های او بگذارد تا خود او در صورت امکان کف دو دست را بر پیشانی و بر پشت دست‌ها بکشد. و اگر این ممکن نبود باید نائب او را با دست خود او تیمم دهد. و اگر ممکن نباشد باید نائب، دست خود را به چیزی که تیمم با آن صحیح است بزند و به پیشانی و پشت دست‌های او بکشد، و در این دو صورت ـ بنا بر احتیاط

لازم ـ باید هر دو نیت تیمم را نمایند، ولی در صورت اوّل نیت خود مکلف کافی است.

مسأله ۷۰۱ ـ اگر در بین تیمم شک کند که قسمتی از آن را فراموش کرده یا نه، چنانچه از محلّ آن گذشته، به شک خود اعتنا نکند، و اگر نگذشته باید آن قسمت را به‌جا آورد.

مسأله ۷۰۲ ـ اگر بعد از مسح دست چپ شک کند که درست تیمم کرده یا نه، تیمم او صحیح است، و چنانچه شک او در مسح دست چپ باشد لازم است آن را مسح کند، مگر آنکه عرفاً از تیمم فارغ شده باشد. مثل اینکه در عملی که مشروط به طهارت است داخل شده و یا موالات فوت شده باشد.

مسأله ۷۰۳ ـ کسی که وظیفه‌اش تیمم است، چنانچه از برطرف شدن عذرش در تمام وقت نماز مأیوس باشد، و یا احتمال دهد اگر تیمم را به تأخیر بیندازد نتواند در وقت تیمم کند، می‌تواند قبل از وقت نماز تیمم کند. و اگر برای کار واجب دیگر یا مستحبّی تیمم کند و تا وقت نماز عذر او باقی باشد می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۰٤ ـ کسی که وظیفه‌اش تیمم است، اگر بداند تا آخر وقت عذر او باقی می‌ماند یا از برطرف شدن آن مأیوس باشد، در وسعت وقت می‌تواند با تیمم نماز بخواند، ولی اگر بداند تا آخر وقت عذر او برطرف می‌شود باید صبر کند و با وضو یا غسل نماز بخواند، بلکه اگر از برطرف شدن آن تا آخر وقت مأیوس نباشد نمی‌تواند تا وقتی که مأیوس نشده تیمم کند و نماز بخواند، مگر آنکه احتمال دهد که اگر زودتر با تیمم نماز نخواند نتواند تا آخر وقت حتی با تیمم نماز بخواند.

مسأله ۷۰۵ ـ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، اگر مأیوس از برطرف شدن عذرش باشد، می‌تواند نمازهای قضای خود را با تیمم بخواند، ولی اگر بعداً عذرش برطرف شد احتیاط واجب آن است که دوباره آنها را با وضو یا غسل به‌جا آورد، و اگر مأیوس از برطرف شدن عذرش نباشد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمی‌تواند برای نمازهای قضا تیمم کند.

مسأله ۷۰٦ ـ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند، جایز است نمازهای

مستحبّی را که وقت معین دارد مثل نافله‌های شبانه‌روز با تیمم بخواند، ولی اگر مأیوس نباشد که تا آخر وقت آنها عذر او برطرف می‌شود احتیاط لازم آن است که آنها را در اوّل وقتشان به‌جا نیاورد. و اما نمازهای مستحبی که وقت معین ندارد مطلقاً می‌تواند با تیمم بخواند.

مسأله ۷۰۷ ـ کسی که احتیاطاً غسل جبیره‌ای کند و تیمم نماید، اگر بعد از غسل و تیمم نماز بخواند و بعد از نماز حدث اصغری از او سر بزند مثلاً ادرار کند، برای نمازهای بعد باید وضو بگیرد، و چنانچه حدث پیش از نماز باشد، برای آن نماز نیز باید وضو بگیرد.

مسأله ۷۰۸ ـ اگر به واسطه نداشتن آب یا عذر دیگری تیمم کند، بعد از برطرف شدن عذر، تیمم او باطل می‌شود.

مسأله ۷۰۹ ـ چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو را هم باطل می‌کند، و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را هم باطل می‌نماید.

مسأله ۷۱۰ ـ کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر چند غسل بر او واجب باشد جایز است یک تیمم بدل از آنها بنماید، و احتیاط مستحب آن است که بدل هر یک از آنها یک تیمم نماید.

مسأله ۷۱۱ ـ کسی که نمی‌تواند غسل کند، اگر بخواهد عملی را که برای آن غسل واجب است انجام دهد، باید بدل از غسل تیمم نماید. و کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد و بخواهد عملی را که برای آن وضو واجب است انجام دهد، باید بدل از وضو تیمم نماید.

مسأله ۷۱۲ ـ اگر بدل از غسل جنابت تیمم کنند، لازم نیست برای نماز وضو بگیرد. و همچنین اگر بدل از غسل‌های دیگر ـ غیر از غسل استحاضه متوسطه ـ باشد اگرچه در این صورت، احتیاط مستحب آن است که وضو هم بگیرد؛ و اگر نتواند وضو بگیرد، تیمم دیگری هم بدل از وضو بنماید.

مسأله ۷۱۳ ـ اگر بدل از غسل تیمم کند و بعد کاری که وضو را باطل می‌کند برای او پیش آید، چنانچه برای نمازهای بعد نتواند غسل کند، باید وضو بگیرد. و احتیاط

مستحب آن است که تیمم نیز بکند، و اگر نمی‌تواند وضو بگیرد باید بدل از آن تیمم کند.

مسأله ۷۱٤ ـ کسی که وظیفه‌اش تیمم است اگر برای کاری تیمم کند، تا تیمم و عذر او باقی است، کارهایی را که باید با وضو یا غسل انجام داد، می‌تواند به‌جا آورد. ولی اگر عذرش تنگی وقت بوده، یا با داشتن آب برای نماز میت یا خوابیدن تیمم کرده، فقط کارهایی را که برای آن تیمم نموده می‌تواند انجام دهد.

مسأله ۷۱۵ ـ در چند مورد بهتر است نمازهایی را که انسان با تیمم خوانده، قضا نماید:

اوّل: آنکه از استعمال آب ترس داشته و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

دوّم: آنکه می‌دانسته یا گمان داشته که آب تا آخر وقت پیدا نمی‌کند و عمداً خود را جنب کرده و با تیمم نماز خوانده است.

سوّم: آنکه تا آخر وقت عمداً در جستجوی آب نرود و در تنگی وقت با تیمم نماز بخواند و بعد بفهمد که اگر جستجو می‌کرد آب پیدا می‌شد.

چهارم: آنکه عمداً نماز را تأخیر انداخته و در آخر وقت با تیمم نماز خوانده است.

پنجم: آنکه می‌دانسته یا گمان داشته که آب پیدا نمی‌شود و آبی را که داشته ریخته و با تیمم نماز خوانده است.

احکام نماز

نماز بهترین اعمال دینی است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود، عبادت‌های دیگر هم قبول می‌شود، و اگر پذیرفته نشود اعمال دیگر هم قبول نمی‌شود. و همان‌طور که اگر انسان شبانه‌روزی پنج نوبت در نهر آبی شستشو کند، چرک در بدنش نمی‌ماند، نمازهای پنج‌گانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کند. و سزاوار است که انسان نماز را در اوّل وقت بخواند، و کسی که نماز را پست و سبک شمارد مانند کسی است که نماز نمی‌خواند، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمود: کسی که به نماز اهمیت ندهد و آن را سبک شمارد سزاوار عذاب آخرت است. همچنین روایت شده است که روزی حضرت در مسجد تشریف داشتند، مردی وارد و مشغول نماز شد، و رکوع و سجودش را خوب به‌جا نیاورد، حضرت فرمودند: اگر این مرد در حالی که نمازش این‌طور است از دنیا برود، به دین من از دنیا نرفته است.

پس انسان باید مواظب باشد که به عجله و شتاب‌زدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خداوند متعال و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم بسیار پست و ناچیز ببیند، و اگر انسان در موقع نماز کاملاً به این مطلب توجه کند، از خود بی‌خبر می‌شود، چنانکه روایت شده در حال نماز تیر را از پای مبارک امیر المؤمنین علی(علیه السلام) بیرون کشیدند و آن حضرت متوجه نشدند. و نیز باید نمازگزار توبه و استغفار نماید و گناهانی را که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات، ندادن خمس و زکات، و بلکه هر معصیتی را ترک کند. و همچنین سزاوار است کارهایی را که ثواب نماز را کم می‌کند به‌جا نیاورد، مثلاً در حال خواب‌آلودگی، و خودداری از ادرار به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و کارهایی را که

ثواب نماز را زیاد می‌کند به‌جا آورد، مثلاً انگشتر عقیق به دست کند، و لباس پاکیزه بپوشد، و شانه و مسواک کند، و خود را خوشبو نماید.

نمازهای واجب

نمازهای واجب در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شش تا است:

اوّل: نمازهای روزانه.

دوّم: نماز آیات.

سوّم: نماز میت.

چهارم: نماز طواف واجب خانه کعبه.

پنجم: نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ‌تر ـ بنا بر احتیاط واجب ـ است.

ششم: نمازی که به واسطه اجاره و نذر و قسَم و عهد واجب می‌شود، و نماز جمعه از نمازهای روزانه است.

نمازهای واجب روزانه

نمازهای واجب روزانه پنج مورد است: ظهر و عصر، هرکدام چهار رکعت. مغرب، سه رکعت. عشا، چهار رکعت. صبح، دو رکعت.

مسأله ۷۱۶ ـ در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را با شرایطی که ذکر می‌شود دو رکعت خواند.

وقت نماز ظهر و عصر

مسأله ۷۱۷ ـ وقت نماز ظهر و عصر بعد از زوال (ظهر شرعی)[1] تا غروب آفتاب

(۱) ظهر شرعی عبارت از گذشتن نصف روز است، مثلاً اگر روز دوازده ساعت باشد پس از گذشتن شش ساعت از طلوع آفتاب، ظهر شرعی است. و اگر روز سیزده ساعت باشد، پس از گذشتن شش ساعت و نیم از طلوع آفتاب، ظهر شرعی است.

است، ولی چنانچه شخص، نماز عصر را عمداً قبل از نماز ظهر بخواند باطل است، مگر اینکه از آخر وقت بیش از آوردن یک نماز فرصت نباشد، که در این فرض اگر کسی تا این موقع نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا است و باید نماز عصر را بخواند، و اگر کسی پیش از این وقت اشتباهاً تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بخواند، و احتیاط مستحب آن است که چهار رکعت دوّم را به قصد «ما فی‌الذمّه» به‌جا آورد.

مسأله ۷۱۸ ـ اگر پیش از خواندن نماز ظهر، سهواً مشغول نماز عصر شود و در بین نماز بفهمد اشتباه است، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند، یعنی نیت کند که آنچه تا حال خوانده‌ام و آنچه را مشغولم و آنچه بعد می‌خوانم همه نماز ظهر باشد، و بعد از آنکه نماز را تمام کرد نماز عصر را بخواند.

نماز جمعه و احکام آن

مسأله ۷۱۹ ـ نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است، با این تفاوت که در نماز جمعه دو خطبه قبل از نماز لازم است. و نماز جمعه واجب تخییری است، به این معنی که مکلف در روز جمعه مخیر است که نماز جمعه را بخواند ـ در صورتی که شرایطش موجود باشد ـ یا نماز ظهر به‌جا آورد، و اگر نماز جمعه را به‌جا آورد، کفایت از ظهر می‌کند.

و واجب شدن نماز جمعه چند شرط دارد:

اوّل: داخل شدن وقت، و آن عبارت از زوال آفتاب، یعنی ظهر است، و وقتش اوّل عرفی زوال است، پس هرگاه از این وقت نماز جمعه را تأخیر انداخت، وقتش تمام شده و نماز ظهر را باید به‌جا آورد.

دوّم: شماره افراد، و آن پنج نفر است با امام، و هرگاه پنج نفر از مسلمانان جمع نشوند نماز جمعه واجب نمی‌شود.

سوّم: بودن امام جامع شرایط امامت، از عدالت و غیر آن از چیزهایی که در امام

جماعت معتبر است، همچنان که در بحث نماز جماعت خواهد آمد، و بدون او نماز جمعه واجب نمی‌شود.

و صحیح بودن نماز جمعه چند شرط دارد:

اوّل: جماعت بودن، پس خواندن نماز جمعه به صورت فرادی صحیح نیست، و هرگاه مأموم قبل از رکوع رکعت دوّم نماز جمعه به امام برسد اقتدا می‌کند و یک رکعت دیگر را فرادی می‌خواند و نماز جمعه‌اش صحیح است. و اگر در رکوع رکعت دوّم امام را درک کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند به این نماز جمعه اکتفا کند و باید نماز ظهر را به‌جا آورد.

دوّم: خواندن امام دو خطبه پیش از نماز، که در خطبه اوّل حمد و ثنای الهی را گفته و توصیه به تقوا و پرهیزگاری شود و یک سوره کوتاه از قرآن بخواند، و در خطبه دوّم باز هم حمد و ثنای الهی را به‌جا آورده و بر پیامبر اکرم و ائمه مسلمین صلوات فرستاده و احتیاط مستحب آن است که برای مؤمنین و مؤمنات استغفار (طلب آمرزش) کند. و لازم است خطبه پیش از نماز باشد، پس اگر نماز را پیش از دو خطبه شروع کرد صحیح نخواهد بود، و خواندن خطبه پیش از ظهر اشکال دارد. و لازم است کسی که خطبه را می‌خواند هنگام خطبه ایستاده باشد، پس هرگاه خطبه را نشسته بخواند صحیح نخواهد بود. و نیز لازم است بین دو خطبه قدری بنشیند، و لازم است نشستن مختصر و خفیف باشد. و لازم است امام جماعت خودش خطبه را بخواند، و حمد الهی و صلوات بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه مسلمین(علیهم السلام)، بنا بر احتیاط واجب، باید به عربی باشد و امّا در سایر موارد، مثل ثناء الهی و توصیه به تقوا، عربی خواندن لازم نیست، بلکه اگر بیشتر حاضرین زبان عربی را ندانند احتیاط لازم آن است که توصیه به تقوا به زبان حاضرین باشد.

سوّم: آنکه مسافت بین دو نماز جمعه کمتر از یک فرسخ نباشد، بنابراین اگر نماز جمعه دیگری در مسافت کمتر از یک فرسخ برپا شود چنانچه با هم شروع شوند هر دو باطل می‌شوند، و اگر یکی زودتر از دیگری شروع شود هرچند به تکبیرةالاحرام باشد

صحیح، و دومی باطل خواهد بود. ولی هرگاه پس از برگزاری نماز جمعه معلوم شود که نماز جمعه دیگری همزمان یا مقدم بر آن در مسافت کمتر از یک فرسخ برپا شده بوده، به‌جا آوردن نماز ظهر واجب نخواهد بود. و برپا نمودن نماز جمعه در صورتی مانع از نماز جمعه دیگر در مسافت مزبور می‌شود که خود صحیح و جامع‌الشرایط باشد و در غیر این صورت مانع نخواهد بود.

مسأله ۷۲۰ ـ هرگاه نماز جمعه‌ای که دارای شرایط است برپا شود اگر برپاکننده‌اش امام(علیه السلام) یا نماینده خاص او باشد، حضورش واجب است، و در غیر این صورت واجب نیست. و در صورت اوّل نیز بر چند گروه واجب نیست:

اوّل: زنان.

دوّم: بردگان.

سوّم: مسافران، هرچند مسافری که وظیفه‌اش تمام باشد، مثل مسافری که قصد اقامت نموده باشد.

چهارم: بیماران، نابینایان، و افراد پیر.

پنجم: افرادی که فاصله آنان تا محل نماز جمعه بیش از دو فرسخ شرعی باشد.

ششم: افرادی که حضور آنان در نماز جمعه به علت باران یا سرمای شدید و مانند آن سخت و دشوار باشد.

مسأله ۷۲۱ ـ کسی که حضور نماز جمعه بر او واجب است اگر به‌جای آن نماز ظهر بخواند، نمازش صحیح است.

احکامی چند درباره نماز جمعه

۱ ـ بنا بر آنچه گذشت که نماز جمعه در زمان غیبت واجب تعیینی نیست، جایز است در اوّل وقت مبادرت به نماز ظهر شود.

۲ ـ صحبت کردن هنگامی که امام مشغول خطبه خواندن است مکروه است، مگر

آنکه مانع از گوش دادن به خطبه باشد که در این صورت ـ بنا بر احتیاط ـ جایز نیست.

۳ ـ گوش دادن به دو خطبه ـ بنا بر احتیاط ـ واجب است، ولی کسانی که معنای خطبه را نمی‌فهمند گوش دادن بر آنها واجب نیست.

٤ ـ حضور در وقت خطبه امام، واجب نیست.

وقت نماز مغرب و عشا

مسأله ۷۲۲ ـ اگر انسان شک در غروب آفتاب داشته باشد و احتمال بدهد پشت کوه‌ها یا ساختمان‌ها یا درختان مخفی‌شده باشد، باید قبل از اینکه سرخی طرف مشرق ـ که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود ـ از بالای سر انسان بگذرد، نماز مغرب را به‌جا نیاورد. و اگر شک هم نداشته باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید تا وقت مذکور صبر کند.

مسأله ۷۲۳ ـ وقت نماز مغرب و عشا برای شخص مختار تا نیمه‌شب امتداد دارد، و اما برای شخص مضطر ـ که یا از روی فراموشی یا به سبب خواب یا حیض و مانند اینها نماز را پیش از نیمه‌شب نخوانده ـ وقت نماز مغرب و عشا تا طلوع فجر ادامه دارد. ولی در هر صورت در حال التفات، ترتیب بین آن دو معتبر است، یعنی نماز عشا در صورتی که با التفات، قبل از نماز مغرب خوانده شود باطل است، مگر اینکه از وقت بیش از مقدار اداء نماز عشا نمانده باشد که در این صورت لازم است نماز عشا را قبل از نماز مغرب بخواند.

مسأله ۷۲٤ ـ اگر کسی اشتباهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند و بعد از نماز ملتفت شود نمازش صحیح است، و باید نماز مغرب را بعد از آن به‌جا آورد.

مسأله ۷۲۵ ـ اگر پیش از خواندن نماز مغرب، سهواً مشغول نماز عشا شود و در بین نماز بفهمد که اشتباه کرده، چنانچه به رکوع رکعت چهارم نرفته است باید نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را تمام کند سپس نماز عشا را بخواند، و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته است می‌تواند نماز عشا را تمام کرده سپس نماز مغرب را به‌جا آورد.

مسأله ۷۲٦ ـ آخر وقت نماز عشا برای شخص مختار ـ همچنان که گذشت ـ نصف شب است. و شب از اوّل غروب است تا طلوع فجر.

مسأله ۷۲۷ ـ اگر از روی اختیار نماز مغرب یا عشا را تا نصف شب نخواند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید تا قبل از اذان صبح بدون اینکه نیت اداء و قضاء کند آن نماز را به‌جا آورد.

وقت نماز صبح

مسأله ۷۲۸ ـ نزدیک اذان صبح از طرف مشرق، سفیده‌ای رو به بالا حرکت می‌کند که آن را فجر اوّل گویند. موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوّم، و اوّل وقت نماز صبح است. و آخر وقت نماز صبح موقعی است که آفتاب بیرون می‌آید.

احکام وقت نماز

مسأله ۷۲۹ ـ موقعی انسان می‌تواند مشغول نماز شود که یقین کند وقت داخل شده است، یا دو مرد عادل به داخل شدن وقت خبر دهند، بلکه به اذان و به خبر شخصی که مکلف بداند شدیداً مراعات دخول وقت را می‌کند چنانچه موجب اطمینان شود نیز می‌توان اکتفا نمود.

مسأله ۷۳۰ ـ اگر به واسطه مانع شخصی مانند نابینایی یا در زندان بودن نتواند در اوّل وقتِ نماز به داخل شدنِ وقت یقین کند، باید نماز را به تأخیر بیندازد تا یقین یا اطمینان کند که وقت داخل شده است. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر مانع از یقین به داخل شدن وقت از موانع عمومی از قبیل ابر و غبار و مانند اینها باشد.

مسأله ۷۳۱ ـ اگر به یکی از راه‌های گذشته برای انسان ثابت شود که وقت نماز شده و مشغول نماز شود و در بین نماز بفهمد که هنوز وقت داخل نشده، نماز او باطل است. و همچنین است اگر بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را پیش از وقت خوانده. ولی اگر در بین نماز بفهمد وقت داخل شده، یا بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل

شده بود، نماز او صحیح است.

مسأله ۷۳۲ ـ اگر انسان ملتفت نباشد که باید با یقین به داخل شدن وقت، مشغول نماز شود چنانچه بعد از نماز بفهمد که تمام نماز را در وقت خوانده، نماز او صحیح است. و اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده، یا نفهمد که در وقت خوانده یا پیش از وقت، نمازش باطل است. بلکه اگر بعد از نماز بفهمد که در بین نماز وقت داخل شده است، باید دوباره آن نماز را بخواند.

مسأله ۷۳۳ ـ اگر یقین کند وقت داخل شده و مشغول نماز شود، و در بین نماز شک کند که وقت داخل شده یا نه، نماز او باطل است. ولی اگر در بین نماز یقین داشته باشد که وقت داخل شده و شک کند که آنچه از نماز خوانده در وقت بوده یا نه، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۳٤ ـ اگر وقت نماز به‌قدری تنگ است که به واسطه به‌جا آوردن بعضی از کارهای مستحب نماز، مقداری از آن بعد از وقت خوانده می‌شود، باید آن مستحب را به‌جا نیاورد، مثلاً اگر به واسطه خواندن قنوت مقداری از نماز بعد از وقت خوانده می‌شود، باید قنوت را نخواند. و اگر خواند در صورتی نمازش صحیح است که حداقل یک رکعت از آن در وقت واقع شده باشد.

مسأله ۷۳۵ ـ کسی که به‌اندازه خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، باید نماز را به نیت اداء بخواند، ولی نباید عمداً نماز را تا این وقت تأخیر بیندازد.

مسأله ۷۳٦ ـ کسی که مسافر نیست، اگر تا غروب آفتاب به‌اندازه خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را به ترتیب بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید اوّل نماز عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند. و همچنین اگر تا نصف شب به‌اندازه خواندن پنج رکعت وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را به ترتیب بخواند، و اگر کمتر وقت دارد باید اوّل عشا را بخواند و بعداً مغرب را به‌جا آورد، بدون آنکه نیت اداء و قضا کند.

مسأله ۷۳۷ ـ کسی که مسافر است، اگر تا غروب آفتاب به‌اندازه خواندن سه

رکعت نماز وقت دارد، باید نماز ظهر و عصر را به ترتیب بخواند، و اگر کمتر وقت دارد، باید اوّل عصر را بخواند و بعداً نماز ظهر را قضا کند، و اگر تا نصف شب به‌اندازه خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، باید نماز مغرب و عشا را به ترتیب بخواند، و اگر به مقدار سه رکعت نماز وقت دارد باید اوّل نماز عشا را بخواند و بعد مغرب را به‌جا آورد، تا یک رکعت از نماز مغرب را در وقت انجام داده باشد، و اگر کمتر از سه رکعت نماز وقت دارد باید اوّل عشا را بخواند و بعداً مغرب را بدون اینکه نیت اداء و قضا کند به‌جا آورد، و چنانچه بعد از خواندن عشا معلوم شود که از وقت به مقدار یک رکعت یا بیشتر به نصف شب مانده است، باید فوراً نماز مغرب را به نیت اداء به‌جا آورد.

مسأله ۷۳۸ ـ مستحب است انسان نماز را در اوّل وقت آن بخواند، و راجع به آن خیلی سفارش شده است، و هر چه به اوّل وقت نزدیکتر باشد بهتر است، مگر آنکه تأخیر آن از جهتی بهتر باشد، مثلاً کمی صبر کند که نماز را با جماعت بخواند. به شرط آن که وقت فضیلت نگذرد.

مسأله ۷۳۹ ـ هرگاه انسان عذری دارد که اگر بخواهد در اوّل وقت نماز بخواند، ناچار است با تیمم نماز بخواند، چنانچه مأیوس از برطرف شدن آن باشد یا احتمال دهد با تأخیر از تیمم هم عاجز شود می‌تواند در اوّل وقت تیمم کند و نماز بخواند، ولی اگر مأیوس نباشد باید صبر کند تا عذرش برطرف شود یا مأیوس شود، و چنانچه عذر او برطرف نشد، در آخر وقت نماز بخواند، و لازم نیست به‌قدری صبر کند که فقط بتواند کارهای واجب نماز را انجام دهد، بلکه برای مستحبّات نماز نیز ـ مانند اذان و اقامه و قنوت ـ اگر وقت دارد می‌تواند تیمم کند و نماز را با آن مستحبّات به‌جا آورد. و در عذرهای دیگر غیر از موارد تیمم اگرچه مأیوس نباشد که عذر او برطرف شود جایز است اوّل وقت نماز بخواند، ولی چنانچه در اثناء وقت عذرش برطرف گردد در بعضی موارد لازم است اعاده نماید.

مسأله ۷۴۰ ـ کسی که مسائل نماز را نمی‌داند و نمی‌تواند بدون یاد گرفتن آن را به طور صحیح انجام دهد، یا شکیات و سهویات را نمی‌داند و احتمال می‌دهد که یکی از

اینها در نماز پیش آید و به واسطه یاد نگرفتن واجبی را ترک کند، یا حرامی را مرتکب شود، باید برای یاد گرفتن اینها نماز را از اوّل وقت تأخیر بیندازد، ولی اگر به امید آنکه بر وجه صحیح نماز را انجام دهد در اوّل وقت مشغول نماز شود، پس اگر در نماز مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش نیاید، نماز او صحیح است، و اگر مسأله‌ای که حکم آن را نمی‌داند پیش آید، جایز است به یکی از دو طرفی که احتمال می‌دهد به امید آن که وظیفه او باشد، عمل نماید و نماز را تمام کند، ولی بعد از نماز باید مسأله را بپرسد که اگر نمازش باطل بوده دوباره بخواند، و اگر صحیح بوده اعاده لازم نیست.

مسأله ۷۴۱ ـ اگر وقت نماز وسعت دارد و طلبکار هم طلب خود را مطالبه می‌کند، در صورتی که ممکن است، باید اوّل قرض خود را بدهد بعد نماز بخواند، و همچنین است اگر کار واجب دیگری که باید فوراً آن را به‌جا آورد پیش آمد کند، مثلاً ببیند مسجد نجس است، باید اوّل مسجد را تطهیر کند بعد نماز بخواند، و چنانچه در هر دو صورت، اوّل نماز بخواند معصیت کرده، ولی نماز او صحیح است.

نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود

مسأله ۷۴۲ ـ انسان باید نماز عصر را بعد از نماز ظهر، و نماز عشا را بعد از نماز مغرب بخواند، و اگر عمداً نماز عصر را پیش از نماز ظهر، و نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند، باطل است.

مسأله ۷۴۳ ـ اگر به نیت نماز ظهر مشغول نماز شود و در بین نماز یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند، بلکه باید نماز را بشکند و نماز عصر را بخواند، و همین‌طور است در نماز مغرب و عشا.

مسأله ۷۴۴ ـ اگر در بین نماز عصر یقین کند که نماز ظهر را نخوانده است و نیت را به نماز ظهر برگرداند، چنانچه یادش بیاید که نماز ظهر را خوانده بوده می‌تواند نیت را به نماز عصر برگرداند و نماز را تمام کند، در صورتی که بعضی از اجزاء نماز را به نیت ظهر نیاورده باشد، یا آنکه اگر آورده است به نیت عصر دوباره به‌جا آورد، ولی اگر آن جزء

رکعت باشد نماز او در هر صورت باطل است، و همچنین اگر رکوع یا دو سجده از یک رکعت باشد نمازش ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است.

مسأله ۷٤٥ ـ اگر در بین نماز عصر شک کند که نماز ظهر را خوانده یا نه، باید نماز را به نیت عصر تمام کند و بعداً نماز ظهر را به‌جا آورد، ولی اگر وقت به‌قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز عصر، وقت نماز به پایان برسد و برای یک رکعت نماز هم وقت باقی نمانده باشد، لازم نیست که نماز ظهر را قضا کند.

مسأله ۷٤٦ ـ اگر در نماز عشا شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید به نیت عشا نماز را تمام کند و بعد نماز مغرب را به‌جا آورد، ولی اگر وقت به‌قدری کم است که بعد از تمام شدن نماز، وقت تمام می‌شود و به مقدار یک رکعت نماز هم وقت باقی نمانده باشد، لازم نیست که نماز مغرب را قضا کند.

مسأله ۷٤۷ ـ اگر در نماز عشا بعد از رسیدن به رکوع رکعت چهارم شک کند که نماز مغرب را خوانده یا نه، باید نماز را تمام کند، و بعداً چنانچه وقت برای نماز مغرب باقی باشد، نماز مغرب را نیز بخواند.

مسأله ۷٤۸ ـ اگر انسان نمازی را که خوانده احتیاطاً دوباره بخواند و در بین نماز یادش بیاید نمازی را که باید پیش از آن بخواند نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به آن نماز برگرداند، مثلاً موقعی که نماز عصر را احتیاطاً می‌خواند، اگر یادش بیاید نماز ظهر را نخوانده است، نمی‌تواند نیت را به نماز ظهر برگرداند.

مسأله ۷٤۹ ـ برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز اداء، و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست.

مسأله ۷۵۰ ـ اگر وقت نماز اداء وسعت داشته باشد، انسان می‌تواند در بین نماز ـ چنانچه یادش بیاید که نماز قضا بر ذمّه دارد ـ نیت را به نماز قضا برگرداند، ولی باید برگرداندن نیت به نماز قضا ممکن باشد، مثلاً اگر مشغول نماز ظهر است در صورتی می‌تواند نیت را به قضای صبح برگرداند که داخل رکوع رکعت سوّم نشده باشد.

نمازهای مستحب

مسأله ۷۵۱ ـ نمازهای مستحبّی زیاد است و آنها را نافله گویند، و بین نمازهای مستحبّی به خواندن نافله‌های شبانه‌روزی بیشتر سفارش شده، و آنها در غیر روز جمعه سی و چهار رکعت‌اند، که هشت رکعت آن نافله ظهر، و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب، و دو رکعت نافله عشا، و یازده رکعت نافله شب، و دو رکعت نافله صبح می‌باشد. و چون دو رکعت نافله عشا را ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نشسته بخواند، یک رکعت حساب می‌شود. ولی در روز جمعه بر شانزده رکعت نافله ظهر و عصر، چهار رکعت اضافه می‌شود، و بهتر آن است که تمام بیست رکعت را پیش از زوال به‌جا آورد. بجز دو رکعت آن که بهتر است در وقت زوال باشد.

مسأله ۷۵۲ ـ از یازده رکعت نافله شب، هشت رکعت آن باید به نیت نافله شب، و دو رکعت آن به نیت نماز شفع، و یک رکعت آن به نیت نماز وتر خوانده شود. و دستور کامل نافله شب در کتاب‌های دعا ذکر شده است.

مسأله ۷۵۳ ـ نمازهای نافله را می‌شود نشسته خواند، هرچند در حال اختیار، و لازم نیست هر دو رکعت را یک رکعت حساب کند، ولی بهتر است ایستاده بخواند بجز نافله عشا که ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نشسته خوانده شود.

مسأله ۷۵٤ ـ نافله ظهر و عصر را در سفر نباید خواند، و نافله عشا چنانچه به قصد رجاء خوانده شود مانعی ندارد.

وقت نافله‌های یومیه

مسأله ۷۵۵ ـ نافله نماز ظهر پیش از نماز ظهر خوانده می‌شود، و وقت آن از اوّل ظهر است، و تا موقعی که ممکن باشد آن را پیش از نماز ظهر خواند، وقت آن ادامه دارد، ولی اگر شخصی نافله ظهر را به تأخیر بیندازد و این تأخیر تا موقعی باشد که آن مقدار از سایه شاخص که بعد از ظهر پیدا می‌شود، به‌اندازه دو هفتم آن شود ـ یعنی اگر

درازای شاخص هفت وجب باشد سایه به دو وجب برسد ـ که در این موقع بهتر است نماز ظهر را قبل از نافله بخواند، مگر اینکه یک رکعت از نافله را قبل از آن خوانده باشد که در این صورت، تمام کردن نافله قبل از نماز ظهر بهتر است.

مسأله ۷۵٦ ـ نافله عصر پیش از نماز عصر خوانده می‌شود، و وقت آن تا موقعی که ممکن باشد آن را پیش از نماز عصر خواند ادامه دارد، ولی چنانچه شخص نافله عصر را تا موقعی که سایه شاخص به چهار هفتم آن برسد تأخیر بیندازد بهتر است نماز عصر را قبل از نافله بخواند، بجز در مورد مذکور در مسأله قبل.

مسأله ۷۵۷ ـ وقت نافله مغرب بعد از تمام شدن نماز مغرب است، و تا وقتی که ممکن باشد آن را پس از نماز مغرب در وقت به‌جا آورد ادامه دارد، ولی اگر شخص نافله مغرب را تا وقتی که سرخی طرف مغرب ـ که بعد از غروب کردن آفتاب در آسمان پیدا می‌شود ـ از بین برود تأخیر بیندازد، بهتر است در آن موقع، ابتداء نماز عشا را بخواند.

مسأله ۷۵۸ ـ وقت نافله عشا بعد از تمام شدن نماز عشا تا نصف شب است، و بهتر است بعد از نماز عشا بلافاصله خوانده شود.

مسأله ۷۵۹ ـ نافله صبح پیش از نماز صبح خوانده می‌شود، و وقت آن بعد از گذشتن از وقت نماز شب به مقدار انجام آن می‌باشد، و تا وقتی که ممکن است آن را پیش از نماز صبح به‌جا آورد، وقت آن ادامه دارد، ولی اگر شخص نافله صبح را تا وقتی که سرخی طرف مشرق پیدا شود تأخیر بیندازد، بهتر است ابتدا نماز صبح را بخواند.

مسأله ۷٦۰ ـ اوّل وقت نافله شب بنا بر مشهور نصف شب است، و این نظر، هرچند موافق با احتیاط مستحب و بهتر است ولی بعید نیست آغاز وقت آن، از اوّل شب باشد و تا اذان صبح وقتش ادامه دارد، هرچند بهتر است نزدیک اذان صبح خوانده شود.

مسأله ۷٦۱ ـ اگر هنگام طلوع فجر بیدار شود، می‌تواند نماز شب را بدون قصد اداء و قضا بخواند.

نماز غفیله

مسأله ۷٦۲ ـ نماز غفیله یکی از نمازهای مستحبّی است که بین نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود. و در رکعت اوّل آن، بعد از حمد باید به‌جای سوره این دو آیه را بخوانند: ﴿ **وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِکَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ** ﴾. و در رکعت دوّم بعد از حمد به‌جای سوره این آیه را بخوانند: ﴿ **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ** ﴾. و در قنوت بگویند: «**اللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُک بِمَفاتِحِ الغَیبِ الَّتِی لا یعْلَمُها إلاّ اَنْتَ اَنْ تُصَلّی عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَل بِی کذا وکذا**» و به‌جای کلمه کذا و کذا حاجت‌های خود را بگویند و بعد بگویند: «**اللّهُمَّ اَنْتَ وَلِی نِعْمَتِی وَالقادِرُ عَلی طَلِبَتِی تَعْلَمُ حاجَتِی فَاَسْالُک بِحَقّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِ وَعَلیهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیتَها لِی**» سپس حاجت خود را از خداوند متعال درخواست نمایند.

احکام قبله

مسأله ۷٦۳ ـ جای خانه کعبه که در مکه معظّمه می‌باشد قبله است، و باید روبروی آن نماز خواند، ولی کسی که دور است اگر طوری بایستد که بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافی است. و همچنین است کارهای دیگری ـ مانند سر بریدن حیوانات ـ که باید رو به قبله انجام گیرد.

مسأله ۷٦٤ ـ کسی که نماز واجب را ایستاده می‌خواند، باید سینه و شکم او رو به قبله باشد، بلکه صورت او نیز نباید زیاد از قبله منحرف باشد، و احتیاط مستحب آن است که انگشتان پای او هم رو به قبله باشد.

مسأله ۷٦۵ ـ کسی که باید نشسته نماز بخواند، باید در موقع نماز سینه و شکم او رو به قبله باشد، بلکه صورت او هم نباید زیاد از قبله منحرف باشد.

مسأله ۷٦٦ ـ کسی که نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، باید در حال نماز به پهلو طوری بخوابد که جلوی بدن او رو به قبله باشد، و تا وقتی که ممکن است به پهلوی راست بخوابد نباید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ به پهلوی چپ بخوابد، و اگر این دو ممکن نباشد باید به پشت بخوابد به‌طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۷٦۷ ـ نماز احتیاط و سجده و تشهّد فراموش شده را باید رو به قبله به‌جا آورد ـ و بنا بر احتیاط استحبابی ـ سجده سهو را نیز رو به قبله به‌جا آورد.

مسأله ۷٦۸ ـ نماز مستحبّی را می‌شود در حال راه رفتن و سواری خواند، و اگر انسان در این دو حال نماز مستحبّی بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

مسأله ۷٦۹ ـ کسی که می‌خواهد نماز بخواند، باید برای پیدا کردن قبله کوشش نماید تا یقین، یا چیزی که در حکم یقین است ـ مثل شهادت دو عادل اگر مستند به حس و مانند آن باشد ـ پیدا کند که قبله کدام طرف است، و اگر نتواند باید به گمانی که از محراب مسجد مسلمانان، یا قبرهای مؤمنین، یا از راه‌های دیگر پیدا می‌شود عمل نماید، حتی اگر از گفته فاسق یا کافری که به واسطه قواعد علمی قبله را می‌شناسد گمان به قبله پیدا کند کافی است.

مسأله ۷۷۰ ـ کسی که گمان به قبله دارد، اگر بتواند گمان قوی‌تری پیدا کند، نمی‌تواند به گمان خود عمل نماید. مثلاً اگر میهمان از گفته صاحب خانه گمان به قبله پیدا کند، ولی بتواند از راه دیگر گمان قوی‌تری پیدا کند، نباید به حرف او عمل نماید.

مسأله ۷۷۱ ـ اگر برای پیدا کردن قبله وسیله‌ای ندارد، یا با اینکه کوشش کرده، گمانش به طرفی نمی‌رود، نماز خواندن به یک طرف که احتمال می‌دهد قبله است کافی می‌باشد، و احتیاط مستحب آن است که چنانچه وقت نماز وسعت دارد چهار نماز به چهار طرف بخواند.

مسأله ۷۷۲ ـ اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو طرف است، باید به هر دو طرف نماز بخواند.

مسأله ۷۷۳ ـ کسی که بخواهد به چند طرف نماز بخواند، اگر بخواهد دو نماز

بخواند که مثل نماز ظهر و عصر باید یکی بعد از دیگری به ترتیب خوانده شود، احتیاط مستحب آن است که نماز اوّل را به آن چند طرف بخواند، بعد نماز دوّم را شروع کند.

مسأله ۷۷٤ ـ کسی که نتواند یقین یا آنچه در حکم یقین است به قبله پیدا کند، اگر بخواهد غیر از نماز کاری کند که باید رو به قبله انجام داد، مثلاً بخواهد سر حیوانی را ببرد، باید به گمان عمل نماید، و اگر گمان ممکن نیست، به هر طرف که انجام دهد صحیح است.

پوشانیدن بدن در نماز

مسأله ۷۷۵ ـ مرد باید در حال نماز، اگرچه کسی او را نمی‌بیند عورتین خود را بپوشاند. و بهتر آن است که از ناف تا زانو را هم بپوشاند.

مسأله ۷۷٦ ـ زن باید در موقع نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، و بنا بر احتیاط واجب حتی از خودش نیز پوشانده شود، پس اگر چادر را طوری بپوشد که خودش بدنش را ببیند اشکال دارد. ولی پوشاندن صورت و دست‌ها تا مچ، و پاها تا مچ پا لازم نیست. اما برای آنکه یقین کند که مقدار واجب را پوشانده است، باید مقداری از اطراف صورت و قدری پایین تر از مچ‌ها را هم بپوشاند.

مسأله ۷۷۷ ـ موقعی که انسان قضای سجده فراموش شده یا تشهّد فراموش شده را به‌جا می‌آورد باید خود را مثل موقع نماز بپوشاند. و احتیاط مستحب آن است که در موقع به‌جا آوردن سجده سهو نیز خود را بپوشاند.

مسأله ۷۷۸ ـ اگر انسان عمداً در نماز عورتش را نپوشاند، نمازش باطل است، و اگر به خاطر ندانستن مسأله باشد، چنانچه نادانی او به علت کوتاهی کردن در فراگیری مسائل بوده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۷۷۹ ـ اگر شخصی در بین نماز بفهمد که عورت او پیدا است، باید آن را بپوشاند و لازم نیست که نماز را اعاده نماید، ولی احتیاط واجب آن است که در حالی که فهمیده که عورت او پیدا است چیزی از اجزاء نماز را به‌جا نیاورد، و اگر بعد از نماز

بفهمد که در نماز عورت او پیدا بوده نمازش صحیح است.

مسأله ۷۸۰ ـ اگر لباس در حال ایستادن عورت را می‌پوشاند، ولی ممکن است در حال دیگر، مثلاً در حال رکوع و سجود نپوشاند، چنانچه موقعی که می‌خواهد عورت او پیدا شود، با چیزی آن را بپوشاند، نماز او صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که با آن لباس نماز نخواند.

مسأله ۷۸۱ ـ انسان می‌تواند در نماز خود را با علف و برگ درختان بپوشاند، ولی احتیاط مستحب آن است که وقتی خود را با اینها بپوشاند که لباس نداشته باشد.

مسأله ۷۸۲ ـ انسان در حال ناچاری که چیزی برای پوشانیدن عورت خود ندارد می‌تواند برای نمایان نبودن ظاهر عورت، آن را با گِل و مانند آن بپوشاند.

مسأله ۷۸۳ ـ اگر چیزی ندارد که در نماز خود را با آن بپوشاند، چنانچه مأیوس از پیدا کردن آن نباشد، احتیاط واجب آن است که نماز خود را تأخیر بیندازد، و اگر چیزی پیدا نکرد در آخر وقت مطابق وظیفه‌اش نماز بخواند. و اگر مأیوس باشد می‌تواند در اوّل وقت طبق وظیفه‌اش نماز بخواند، و در این صورت اگر نماز را در اوّل وقت بخواند، و پس از آن عذرش برطرف گردد، لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۷۸٤ ـ کسی که می‌خواهد نماز بخواند، اگر برای پوشاندن خود حتی برگ درخت و علف و گل و لجن نداشته باشد، و مأیوس باشد که تا آخر وقت چیزی پیدا کند که خود را با آن بپوشاند، در صورتی که اطمینان دارد کسی که ستر عورت از او واجب است او را نمی‌بیند، ایستاده و با رکوع و سجود اختیاری نماز بخواند. و چنانچه احتمال دهد که ناظر محترم او را می‌بیند، باید به‌طوری نماز بخواند که عورت او نمایان نباشد، مثل اینکه نشسته نماز بخواند. و اگر برای اینکه خودش را از دید ناظر محترم نگاه دارد ناچار شود ایستادن و رکوع و سجود را ترک کند، یعنی در هر سه حالت دیده می‌شود، بنشیند و رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد، و اگر یکی از سه چیز را فقط ناچار است ترک کند همان را ترک کند، پس اگر می‌تواند بایستد، و رکوع و سجود را با اشاره انجام دهد، و اگر ایستادن موجب دیده شدن است بنشیند، و رکوع و سجود را انجام دهد گرچه

در این صورت احتیاط مستحب این است که جمع کند بین این‌گونه نشستن و نماز ایستاده با اشاره به رکوع و سجود. و احتیاط لازم آن است که شخص برهنه در حال نماز عورت خود را با بعضی از اعضای بدن خود بپوشاند، مثل دو ران در حال نشستن، و دو دست در حال ایستاده.

شرایط لباس نمازگزار

مسأله ۷۸۵ ـ لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اوّل: آنکه پاک باشد.

دوّم: آنکه مباح باشد، بنا بر احتیاط واجب.

سوّم: آنکه از اجزاء مردار نباشد.

چهارم: آنکه از حیوان درنده نباشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ از حیوان حرام‌گوشت نیز نباشد.

پنجم و ششم: آنکه اگر نمازگزار مرد است، لباس او ابریشم خالص و طلا باف نباشد.

و تفصیل اینها در مسائل آینده ذکر می‌شود:

مسأله ۷۸٦ ـ شرط اوّل: لباس نمازگزار باید پاک باشد، و اگر کسی در حال اختیار با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۷۸۷ ـ اگر کسی به علت کوتاهی کردن در فراگیری مسأله شرعی نمی‌دانسته نماز با بدن یا لباس نجس باطل است، و یا نمی‌دانسته مثلاً منی نجس است و با آن نماز خوانده، احتیاط واجب آن است که نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۷۸۸ ـ اگر کسی از روی ندانستن مسأله با بدن یا لباس نجس نماز خوانده و در فراگیری مسأله کوتاهی ننموده باشد، لازم نیست نمازش را اعاده و یا قضا نماید.

مسأله ۷۸۹ ـ اگر کسی یقین دارد که بدن یا لباسش نجس نیست، و بعد از نماز بفهمد نجس بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۹۰ ـ اگر فراموش کند که بدن یا لباسش نجس است، و در بین نماز یا بعد از آن یادش بیاید، چنانچه فراموشی او از روی اهمال و بی‌اعتنایی بوده باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نماز را دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید، و در غیر این صورت، اگر بعد از نماز یادش بیاید لازم نیست نماز را دوباره بخواند، و اگر در میان نماز یادش بیاید به دستوری که در مسأله بعد ذکر می‌شود عمل کند.

مسأله ۷۹۱ ـ کسی که در وسعت وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز ملتفت شود که بدن یا لباسش نجس شده، و احتمال دهد که بعد از شروع در نماز نجس شده باشد در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس، یا عوض کردن لباس، یا بیرون آوردن آن، نماز را به هم نمی‌زند، در بین نماز، بدن یا لباس را آب بکشد یا لباس را عوض نماید، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده، لباس را بیرون آورد. ولی چنانچه طوری باشد که اگر بدن یا لباس را آب بکشد، یا لباس را عوض کند، یا بیرون آورد، نماز به هم می‌خورد یا اگر لباس را بیرون آورد برهنه می‌ماند، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نماز را دوباره با لباس پاک بخواند.

مسأله ۷۹۲ ـ کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز ملتفت شود که لباسش نجس شده و احتمال دهد که پس از شروع در نماز نجس شده باشد، در صورتی که آب کشیدن، یا عوض کردن، یا بیرون آوردن لباس، نماز را به هم نمی‌زند و می‌تواند لباس را بیرون آورد، باید لباس را آب بکشد یا عوض کند، یا اگر چیز دیگری عورت او را پوشانده لباس را بیرون آورد و نماز را تمام کند. اما اگر چیز دیگری عورت او را نپوشانده، و لباس را هم نمی‌تواند آب بکشد یا عوض کند، باید با همان لباس نجس نماز را تمام کند.

مسأله ۷۹۳ ـ کسی که در تنگی وقت مشغول نماز است، اگر در بین نماز ملتفت شود که بدن او نجس شده و احتمال دهد که پس از شروع در نماز نجس شده باشد، در صورتی که آب کشیدن بدن نماز را به هم نمی‌زند، بدن را آب بکشد؛ و اگر نماز را به هم می‌زند باید با همان حال نماز را تمام کند، و نماز او صحیح است.

مسأله ۷۹٤ ـ کسی که در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد، چنانچه جستجو نماید و چیزی در آن نبیند و نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد که بدن یا لباسش نجس بوده، نماز او صحیح است. ولی اگر جستجو نکرده باشد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید نمازش را دوباره بخواند، و چنانچه وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۷۹۵ ـ اگر لباس را آب بکشد و یقین کند که پاک شده است و با آن نماز بخواند، و بعد از نماز بفهمد پاک نشده، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۹٦ ـ اگر خونی در بدن یا لباس خود ببیند و یقین کند که از خون‌های نجس نیست، مثلاً یقین کند که خون پشه است، چنانچه بعد از نماز بفهمد از خون‌هایی بوده که نمی‌شود با آن نماز خواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۹۷ ـ اگر یقین کند خون که در بدن یا لباس اوست خون نجسی است که نماز با آن صحیح است، مثلاً یقین کند خون زخم و دمل است، چنانچه بعد از نماز بفهمد خونی بوده که نماز با آن باطل است، نمازش صحیح است.

مسأله ۷۹۸ ـ اگر نجس بودن چیزی را فراموش کند و بدن یا لباسش با رطوبت به آن برسد، و در حال فراموشی نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نمازش صحیح است. ولی اگر بدنش با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و بدون اینکه خود را آب بکشد، غسل کند و نماز بخواند، غسل و نمازش باطل است مگر اینکه طوری باشد که به غسل نمودن، بدن نیز پاک شود و آب نجس نشود، مثل اینکه در آب جاری غسل کند. و نیز اگر جایی از اعضاء وضو با رطوبت به چیزی که نجس بودن آن را فراموش کرده برسد و پیش از آنکه آنجا را آب بکشد، وضو بگیرد و نماز بخواند، وضو و نمازش باطل می‌باشد مگر اینکه طوری باشد که به وضو گرفتن، اعضاء وضو نیز پاک شود و آب نجس نشود، مثل آب کر یا جاری.

مسأله ۷۹۹ ـ کسی که فقط یک لباس دارد، اگر بدن و لباسش نجس شود و به اندازه آب کشیدن یکی از آنها آب داشته باشد، احتیاط لازم این است که بدن را آب کشیده و با لباس نجس نماز بخواند و بنا بر احتیاط واجب جایز نیست که لباس را آب

کشیده و با بدن نجس نماز بخواند ولی در صورتی که نجاست لباس بیشتر یا شدیدتر باشد یا آن که عنوان دیگری هم غیر از نجاست، که در لباس نمازگزار ممنوع است، داشته باشد، مثل آن که نجاست لباس، خون یکی از درندگان باشد، در این صورت‌ها فرد مخیّر است هر کدام را می‌خواهد آب بکشد.

مسأله ۸۰۰ ـ کسی که غیر از لباس نجس لباس دیگری ندارد، باید با لباس نجس نماز بخواند، و نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۱ ـ کسی که دو لباس دارد، اگر بداند یکی از آنها نجس است و نداند کدام‌یک آنها است، چنانچه وقت دارد باید با هر دو لباس نماز بخواند، مثلاً اگر می‌خواهد نماز ظهر و عصر بخواند باید با هرکدام یک نماز ظهر و یک نماز عصر بخواند، ولی اگر وقت تنگ است و هیچ‌کدام از نظر قوت احتمال و اهمیت محتمل رجحان نداشته باشد، با هرکدام نماز بخواند کافی است.

مسأله ۸۰۲ ـ **شرط دوّم:** لباس نمازگزار که با آن عورتین خود را می‌پوشاند باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مباح باشد، و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است، یا اینکه از روی تقصیر حکم مسأله را نداند، اگر عمداً در آن لباس نماز بخواند، بنا بر احتیاط باطل است. ولی در چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی‌پوشاند، و همچنین چیزهایی که فعلاً نمازگزار آنها را نپوشیده، مانند دستمال بزرگ، یا لنگی که در جیب گذاشته شود اگرچه بشود عورت را با آنها پوشانید، و همچنین چیزهایی که نمازگزار آنها را پوشیده ولی ساتر (لباس) مباح دیگری در زیر آن دارد که عورت را پوشانده باشد، در تمام این صور غصبی بودن آنها به نماز ضرری ندارد، هرچند احتیاط مستحب در ترک است.

مسأله ۸۰۳ ـ کسی که می‌داند پوشیدن لباس غصبی حرام است ولی حکم نماز خواندن در آن را نمی‌داند، اگر عمداً با لباس غصبی نماز بخواند به تفصیلی که در مسأله قبلی ذکر شد، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است.

مسأله ۸۰٤ ـ اگر نداند که لباس او غصبی است یا فراموش کند و با آن لباس نماز

بخواند، نمازش صحیح است. ولی اگر کسی خودش لباس را غصب نماید و فراموش کند که غصب کرده است و با آن نماز بخواند، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است.

مسأله ۸۰۵ ـ اگر نداند یا فراموش کند که لباس او غصبی است و در بین نماز بفهمد، چنانچه چیز دیگری عورت او را پوشانده است و می‌تواند فوراً یا بدون اینکه موالات ـ یعنی پی‌درپی بودن نماز ـ به هم بخورد لباس غصبی را بیرون آورد، و نمازش را ادامه دهد، لازم است این کار را انجام دهد و اگر چیز دیگری عورت او را از ناظر محترم نپوشانده، یا نمی‌تواند لباس غصبی را بیرون آورد، نماز را با همان لباس ادامه دهد و صحیح است.

مسأله ۸۰۶ ـ اگر کسی برای حفظ جانش با لباس غصبی نماز بخواند در صورتی که نتواند تا آخر وقت با لباس دیگری نماز بخواند، یا اضطرار به پوشیدن آن ناشی از سوء اختیار خودش نباشد، مثلاً خودش غصب نکرده باشد نمازش صحیح است. و همچنین اگر برای اینکه دزد لباس غصبی را نبرد با آن نماز بخواند و نتواند تا آخر وقت در لباس دیگری نماز بخواند، یا نگه‌داشتن آن به قصد رساندن به مالک در اولین فرصت باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۰۷ ـ اگر لباس را با پول خمس نداده خرید ولی معامله به نحو کلی فی‌الذمه بود، همان‌گونه که غالب معاملات چنین است، لباس برای او حلال است، ولی به علت تصرف در پول خمس نداده و تأخیر در پرداخت خمس آن، گناهکار است و باید خمس پولی را که به فروشنده داده است، بپردازد، ولی اگر با عین پولی که خمس آن را نداده لباس بخرد، حکم نماز خواندن در آن لباس بدون اجازه حاکم شرع حکم نماز خواندن در لباس غصبی است.

مسأله ۸۰۸ ـ شرط سوّم: لباس نمازگزار که به تنهایی می‌توان با آن عورت را پوشانید، باید از اجزاء مردار حیوانی که خون جهنده دارد ـ یعنی حیوانی که اگر رگش را ببُرند خون از آن جستن می‌کند ـ نباشد، و این شرط ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در لباسی که به تنهایی نمی‌توان با آن عورت را پوشانید نیز ثابت است. و احتیاط مستحب آن است که

با لباسی که از مردار حیوانی که خون جهنده ندارد ـ مانند مار ـ تهیه شده، نماز نخواند.

مسأله ۸۰۹ ـ هرگاه چیزی از مردار نجس مانند گوشت و پوست آن که روح داشته همراه نمازگزار باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۰ ـ اگر چیزی از مردار حلال‌گوشت ـ مانند مـو و پشم کـه روح ندارد ـ همراه نمازگزار باشد، یا با لباسی که از آنها تهیه کرده‌اند نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۱ ـ شرط چهارم: لباس نمازگزار ـ غیر از چیزهایی که به تنهایی عورت را نمی‌پوشاند مثل جوراب ـ باید از اجزاء درندگان بلکه ـ بنا بر احتیاط لازم ـ از حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، نباشد. و همچنین باید بدن و لباسش به ادرار و یا مدفوع، یا عرق یا شیر یا موهای آن حیوان آلوده نباشد، ولی اگر یک موی حیوان مثلاً بر لباس او باشد ضرر ندارد، و همچنین است اگر چیزی از آنها را مثلاً در قوطی گذاشته و با خود حمل نماید.

مسأله ۸۱۲ ـ اگر آب دهان یا بینی یا رطوبت دیگری از حیوان حرام‌گوشت، مانند گربه بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، چنانچه تر باشد، نماز باطل است. و اگر خشک شده و عین آن برطرف شده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۳ ـ اگر مو و عرق، و آب دهان کسی بر بدن یا لباس نمازگزار باشد، اشکال ندارد، و همچنین جایز است با مروارید و موم و عسل نماز بخواند.

مسأله ۸۱٤ ـ اگر شک داشته باشد که لباس از حیوان حلال‌گوشت است یا حرام‌گوشت، چه در کشور اسلامی تهیه شده باشد چه غیر اسلامی، جایز است با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۱۵ ـ معلوم نیست که صدف از اجزاء حیوان حرام‌گوشت باشد، پس جایز است که انسان با آن نماز بخواند.

مسأله ۸۱٦ ـ پوشیدن پوست سنجاب در نماز اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آن نماز نخوانند.

مسأله ۸۱۷ ـ اگر با لباسی که نمی‌داند یا فراموش کرده که از حیوان حرام‌گوشت است نماز بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۸۱۸ ـ شرط پنجم: پوشیدن لباس طلا باف برای مردان حرام، و نماز با آن باطل است، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۱۹ ـ پوشیدن طلا مثل آویختن زنجیر طلا به سینه، و انگشتر طلا به دست کردن، و بستن ساعت مچی طلا به دست، برای مردان حرام، و نماز خواندن با آنها باطل است، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۲۰ ـ اگر مردی حکم ذکر شده را نداند یا اینکه حکم را بداند ولی نداند یا فراموش کند انگشتر یا لباس او از طلا است یا شک داشته باشد و با آن نماز بخواند، نمازش صحیح است، ولی اگر نسبت به حکم مساله جاهل مقصر باشد نماز باطل است و باید دوباره آن را بخواند.

مسأله ۸۲۱ ـ شرط ششم: لباس مرد نمازگزار که به تنهایی می‌توان با آن عورت را پوشاند باید ابریشم خالص نباشد، و در غیر نماز هم پوشیدن آن برای مردان حرام است.

مسأله ۸۲۲ ـ اگر تمام آستر لباس یا مقداری از آن ابریشم خالص باشد، پوشیدن آن برای مرد حرام، و نماز در آن باطل است.

مسأله ۸۲۳ ـ لباسی را که نمی‌داند از ابریشم خالص است یا چیز دیگر، جایز است بپوشد و نماز در آن نیز اشکال ندارد.

مسأله ۸۲٤ ـ دستمال ابریشمی و مانند آن اگر در جیب مرد باشد اشکال ندارد، و نماز را باطل نمی‌کند.

مسأله ۸۲۵ ـ پوشیدن لباس ابریشمی برای زن در نماز و غیر نماز اشکال ندارد.

مسأله ۸۲٦ ـ پوشیدن لباس ابریشمی خالص و طلا باف در حال ناچاری مانعی ندارد، و نیز کسی که ناچار است لباس بپوشد و لباس دیگری غیر از اینها ندارد، می‌تواند با این لباس‌ها نماز بخواند.

مسأله ۸۲۷ ـ اگر غیر از لباس غصبی یا ابریشمی خالص یا طلا باف لباس دیگری

ندارد، و ناچار نیست لباس بپوشد، باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۲۸ ـ اگر غیر از لباسی که از حیوان درنده تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه در پوشیدن لباس ناچار باشد، می‌تواند با همان لباس نماز بخواند اگر تا آخر وقت اضطرار باقی باشد، و اگر ناچار نباشد باید به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز را به‌جا آورد. و اگر غیر از لباسی که از حیوان حرام‌گوشت ـ غیر درنده ـ تهیه شده لباس دیگری ندارد، چنانچه ناچار به پوشیدن آن لباس نباشد احتیاط لازم آن است که دو بار نماز بخواند: یک‌بار با آن لباس، و بار دیگر هم به دستوری که برای برهنگان گفته شد.

مسأله ۸۲۹ ـ اگر چیزی ندارد که در نماز عورت خود را با آن بپوشاند، واجب است ـ اگرچه به کرایه یا خریداری باشد ـ آن را تهیه نماید، ولی اگر تهیه آن موجب سختی فوق العاده می‌گردد ـ هرچند از جهت فقر و تنگدستی یا گران بودن آن و اجحاف در حق وی ـ تهیه آن لازم نیست و می‌تواند به دستوری که برای برهنگان گفته شد نماز بخواند.

مسأله ۸۳۰ ـ کسی که لباس ندارد، اگر دیگری لباس به او ببخشد یا عاریه دهد، چنانچه قبول کردن آن برای او مشقّت نداشته باشد، باید قبول کند. بلکه اگر عاریه کردن یا طلب بخشش برای او سخت نیست، باید از کسی که لباس دارد، طلب بخشش یا عاریه نماید.

مسأله ۸۳۱ ـ پوشیدن لباسی که پارچه یا رنگ یا دوخت آن برای کسی که می‌خواهد آن را بپوشد معمول نیست، در صورتی که موجب هتک حرمت و خواری او باشد حرام است. ولی اگر با آن لباس نماز بخواند هرچند ساترش فقط آن باشد نمازش صحیح است.

مسأله ۸۳۲ ـ پوشیدن لباس زنانه بر مردان، و پوشیدن لباس مردانه بر زنان حرام نیست و نماز خواندن با آن باطل نیست. ولی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست مرد خود را به هیئت و زیّ زن درآورد، و همچنین به‌عکس.

مسأله ۸۳۳ ـ کسی که باید خوابیده نماز بخواند، لازم نیست ملافه یا لحافی که بر خود می‌کشد دارای شرایط لباس نمازگزار باشد، مگر طوری باشد که بر آن پوشیدن صدق کند، مثل آنکه آن را بر خود بپیچد.

مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد

مسأله ۸۳٤ ـ در سه صورت که تفصیل آنها بعداً ذکر می‌شود، اگر بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است:

اوّل: آنکه به واسطه زخم یا جراحت یا دملی که در بدن اوست، لباس یا بدنش به خون آلوده شده باشد.

دوّم: آنکه بدن یا لباس او به مقدار کمتر از درهم به خون آلوده باشد، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ درهم باید به‌اندازه بند سر انگشت شَست حساب شود.

سوّم: آنکه ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

و نیز در یک صورت اگر لباس نمازگزار نجس باشد، نماز او صحیح است، و آن صورت آن است که لباس‌های کوچک او مانند جوراب و عرقچین نجس باشد.

و احکام این چهار صورت مفصلاً در مسائل بعد ذکر می‌شود.

مسأله ۸۳۵ ـ اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دمل باشد، تا وقتی که زخم یا جراحت یا دمل خوب نشده است می‌تواند با آن خون نماز بخواند. و همچنین است اگر چرکی که با خون بیرون آمده، یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

مسأله ۸۳٦ ـ اگر خون بریدگی و زخمی که به‌زودی خوب می‌شود و شستن آن آسان است، در بدن یا لباس نمازگزار باشد و به‌اندازه درهم یا بیشتر باشد، نماز او باطل است.

مسأله ۸۳۷ ـ اگر جایی از بدن یا لباس که با زخم فاصله دارد، به رطوبت زخم نجس شود، جایز نیست با آن نماز بخواند. ولی اگر مقداری از بدن یا لباس که اطراف

زخم است به رطوبت آن نجس شود، نماز خواندن با آن مانعی ندارد.

مسأله ۸۳۸ ـ اگر از بواسیر یا زخمی که توی دهان و بینی و مانند اینهاست، خونی به بدن یا لباس برسد، می‌تواند با آن نماز بخواند، و فرقی نیست که دانه بواسیر بیرون باشد یا اندرون.

مسأله ۸۳۹ ـ کسی که بدنش زخم است، اگر در بدن یا لباس خود خونی که به اندازه درهم یا بیشتر از آن است ببیند و نداند از زخم است یا خون دیگر، احتیاط واجب آن است که با آن نماز نخواند.

مسأله ۸٤۰ ـ اگر چند زخم در بدن باشد و به‌طوری نزدیک هم باشند که یک زخم حساب شود، تا وقتی همه خوب نشده‌اند نماز خواندن با خون آنها اشکال ندارد. ولی اگر به‌قدری از هم دور باشند که هرکدام یک زخم حساب شود، هرکدام که خوب شد باید برای نماز، بدن و لباس را از خون آن آب بکشد.

مسأله ۸٤۱ ـ اگر خون حیض در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز او باطل است. ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ خون نجس‌العین مثل خوک و مردار، و حیوان حرام‌گوشت و خون نفاس و استحاضه نیز چنین است. ولی خون‌های دیگر مثل خون بدن انسان یا خون حیوان حلال‌گوشت اگرچه در چند جای بدن و لباس باشد در صورتی که روی هم کمتر از درهم باشد نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸٤۲ ـ خونی که به لباس بی آستر بریزد و به پشت آن برسد، یک خون حساب می‌شود، و هر طرفی که مساحت خون بیشتر باشد آن را باید محاسبه نمود، ولی اگر پشت آن جدا خونی شود، باید هرکدام را جدا حساب نمود. پس اگر خونی که در پشت و روی لباس است روی هم کمتر از درهم باشد نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسأله ۸٤۳ ـ اگر خون روی لباسی که آستر دارد بریزد و به آستر آن برسد، و یا به آستر بریزد و روی لباس خونی شود، یا از لباس به لباس دیگر برسد، باید هرکدام را جدا حساب نمود، پس اگر روی هم کمتر از درهم باشد نماز صحیح، وگرنه باطل است، مگر

در صورتی که متصل‌به‌هم باشند به‌طوری که در نزد عرف یک خون حساب شود، پس اگر خون در طرفی که مساحتش بیشتر است کمتر از درهم باشد، نماز با آن صحیح، و اگر به مقدار درهم یا بیشتر باشد، نماز با آن باطل است.

مسأله ۸٤٤ ـ اگر خون بدن یا لباس کمتر از درهم باشد و رطوبتی به آن برسد که از حدود خون تجاوز کند و اطراف آن را آلوده کند، نماز با آن باطل است اگرچه خون و رطوبتی که به آن رسیده به‌اندازه درهم نباشد، ولی اگر رطوبت فقط به خون برسد و اطراف را آلوده نکند، نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

مسأله ۸٤٥ ـ اگر بدن یا لباس خونی نشود ولی به واسطه رسیدن با رطوبت به خون نجس شود، اگرچه مقداری که نجس شده کمتر از درهم باشد، نمی‌شود با آن نماز خواند.

مسأله ۸٤٦ ـ اگر خونی که در بدن یا لباس است کمتر از درهم باشد و نجاست دیگری به آن برسد، مثلاً یک قطره ادرار روی آن بریزد، در صورتی که به مواضع پاک بدن یا لباس برسد نماز خواندن با آن جایز نیست، بلکه اگر به مواضع پاک بدن یا لباس هم نرسد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نماز خواندن با آن صحیح نیست.

مسأله ۸٤۷ ـ اگر لباس‌های کوچک نمازگزار مثل عرقچین و جوراب که نمی‌شود با آنها عورت را پوشانید نجس باشد، چنانچه از مردار نجس یا از حیوان نجس‌العین مانند سگ درست نشده باشد، نماز با آنها صحیح است. و اگر از مردار نجس یا حیوان نجس درست شده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نماز خواندن با آنها باطل است. و اگر با انگشتری نجس نماز بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۸٤۸ ـ چیز نجس مانند دستمال و کلید و چاقوی نجس جایز است همراه نمازگزار باشد، و همچنین لباس نجس که همراه اوست ضرری به نماز نمی‌رساند.

مسأله ۸٤۹ ـ اگر می‌داند خونی که در بدن یا لباس اوست کمتر از درهم است، ولی احتمال می‌دهد که از خون‌هایی باشد که عفو در آنها نیست، جایز است با آن خون نماز بخواند.

مسأله ۸۵۰ ـ اگر خونی که در لباس یا بدن است کمتر از درهم باشد و نداند که از

خون‌هایی است که عفو در آنها نیست و نماز بخواند، و بعد معلوم شود که از خون‌هایی بوده که عفو در آنها نیست، اعاده نماز لازم نیست. و همچنین است اگر اعتقاد نماید که کمتر از درهم است و نماز بخواند و بعد معلوم شود که به مقدار درهم یا بیشتر بوده، در این صورت نیز اعاده نماز لازم نیست.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است

مسأله ۸۵۱ ـ چند چیز را فقهاء ـ قدس الله اسرارهم ـ در لباس نمازگزار مستحب دانسته‌اند که از آن جمله است: عمامه با تحت‌الحنک، پوشیدن عبا، و لباس سفید، و پاکیزه‌ترین لباس‌ها، و استعمال بوی خوش، و دست کردن انگشتری عقیق.

چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است

مسأله ۸۵۲ ـ چند چیز را فقهاء ـ قدس الله اسرارهم ـ در لباس نمازگزار مکروه دانسته‌اند، و از آن جمله است: پوشیدن لباس سیاه، و چرک، و تنگ، و لباس شراب‌خوار، و لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، و لباسی که نقش صورت دارد، و نیز باز بودن دکمه‌های لباس، و دست کردن انگشتری که نقش صورت دارد، مکروه شمرده شده است.

مکان نمازگزار

مکان نمازگزار هفت شرط دارد:

شرط اوّل: آنکه مباح باشد بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۸۵۳ ـ کسی که در ملک غصبی نماز می‌خواند اگرچه روی فرش و تخت و مانند اینها باشد، ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمازش باطل است، ولی نماز خواندن در زیر سقف غصبی و خیمه غصبی مانعی ندارد.

مسأله ۸۵٤ ـ نماز خواندن در ملکی که منفعت آن مال دیگری است بدون اجازه

کسی که منفعت ملک مال او می‌باشد، در حکم نماز خواندن در ملک غصبی است، مثلاً در خانه اجاره‌ای اگر مالک یا دیگری بدون اجازه مستأجر نماز بخواند، نمازش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است.

مسأله ۸۵۵ ـ کسی که در مسجد نشسته، اگر شخص دیگری جای او را اشغال کند و بدون اجازه‌اش در آنجا نماز بخواند، نمازش صحیح است اگرچه گناه کرده است.

مسأله ۸۵٦ ـ اگر در جایی که نمی‌داند غصبی است نماز بخواند و بعد از نماز بفهمد، یا در جایی که غصبی بودن آن را فراموش کرده نماز بخواند و بعد از نماز یادش بیاید، نماز او صحیح است. ولی کسی که خودش جایی را غصب کرده اگر فراموش کند و در آنجا نماز بخواند، نمازش بنا بر احتیاط باطل است.

مسأله ۸۵۷ ـ اگر بداند جایی غصبی است و تصرف در آن حرام است، ولی نداند که در جای غصبی نماز خواندن اشکال دارد و در آنجا نماز بخواند، نماز او ـ بنا بر احتیاط ـ باطل می‌باشد.

مسأله ۸۵۸ ـ کسی که ناچار است نماز واجب را در حالی‌که سوار بر وسیله نقلیه است بخواند، یا آنکه بخواهد نماز مستحبی را در آن حال بخواند، حکم غصبی بودن آن ماشین و صندلی آن که فرد بر روی آن نماز می‌خواند و نیز چرخ‌های آن، حکم غصبی بودن مکان نمازگزار را دارد.

مسأله ۸۵۹ ـ کسی که در ملکی با دیگری شریک است اگر سهم او جدا نباشد، بدون اجازه شریکش نمی‌تواند در آن ملک تصرّف کند، و نماز در آن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است.

مسأله ۸٦۰ ـ اگر ملکی را با پول خمس نداده خرید ولی معامله به نحو کلی فی‌الذمه بود همان‌گونه که غالب معاملات چنین است، تصرّف در آن حلال است، و بدهکار خمس پولی است که پرداخته، ولی اگر با عین پولی که خمس آن را نداده ملکی بخرد، تصرّف او در آن ملک بدون اجازه حاکم شرعی حرام، و نماز در آن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است.

مسأله ۸٦۱ ـ اگر صاحب ملک، با زبان، اجازه نماز خواندن بدهد و انسان بداند که قلباً راضی نیست، نماز خواندن در ملک او جایز نیست و اگر اجازه ندهد و انسان یقین کند که قلباً راضی است، نماز خواندن جایز است.

مسأله ۸٦۲ ـ تصرّف در ملک میتی که به زکات یا به مردم بدهکار است، چنانچه منافات با ادای دین او نداشته باشد ـ مثل نماز خواندن در خانه‌اش ـ با اجازه ورثه اشکال ندارد. و همچنین اگر بدهی او را بدهند یا به ذمه بگیرند که ادا نمایند، یا به مقدار بدهی او باقی بگذارند، تصرّف در ملک او اشکال ندارد حتی اگر موجب تلف شود.

مسأله ۸٦۳ ـ اگر بعضی از ورثه میت صغیر یا دیوانه یا غایب باشند، تصرّف در ملک او بدون اجازه ولی آنها حرام است و نماز در آن جایز نیست، ولی تصرفات معمولی که مقدمه تجهیز میت است اشکال ندارد.

مسأله ۸٦٤ ـ نماز خواندن در ملک دیگری در صورتی جایز است که مالک آن یا صریحاً اجازه بدهد، و یا حرفی بزند که معلوم شود برای نماز خواندن اذن داده است ـ مثل اینکه به کسی اجازه بدهد در ملک او بنشیند و بخوابد که از اینها فهمیده می‌شود برای نماز خواندن هم اذن داده است ـ و یا انسان از راه دیگر اطمینان به رضایت مالک داشته باشد.

مسأله ۸٦۵ ـ نماز خواندن در زمین‌های بسیار وسیع جایز است هرچند که مالک آنها صغیر و یا مجنون باشد و یا آنکه راضی به نماز خواندن در آنها نباشد، و همچنین در باغ‌ها و زمین‌هایی که در و دیوار ندارند بی‌اجازه مالک می‌شود نماز خواند ولی در این صورت اگر بداند مالک راضی نیست نباید تصرف کند. و اگر مالک صغیر و یا مجنون باشد و یا آنکه گمان به راضی نبودن او داشته باشند، احتیاط لازم آن است که در آنها تصرف نکنند و نماز خوانده نشود.

مسأله ۸٦٦ ـ شرط دوّم: مکان نمازگزار در نمازهای واجب باید طوری نباشد که از شدت حرکت مانع از ایستادن نمازگزار و انجام رکوع و سجود اختیاری شود، بلکه ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نباید مانع از آرامش بدن او باشد و اگر به واسطه تنگی وقت یا جهت

دیگر ناچار باشد، در چنین جایی مانند بعضی از انواع ماشین و کشتی و قطار نماز بخواند، به‌قدری که ممکن است باید استقرار و قبله را رعایت نماید، و اگر آنها از قبله به طرف دیگر حرکت کنند به طرف قبله برگردد و اگر رعایت استقبال قبله دقیقاً ممکن نباشد سعی کند که اختلاف کمتر از «۹۰» درجه باشد، و اگر این هم ممکن نباشد در تکبیرةالاحرام فقط رعایت قبله را بکند، و اگر این هم میسّر نباشد رعایت قبله لازم نیست.

مسأله ۸٦۷ ـ نماز خواندن در ماشین و کشتی و قطار و مانند اینها در وقتی که ایستاده‌اند مانعی ندارد، و همچنین در وقتی که حرکت می‌کنند چنانچه به حدی تکان نداشته باشند که مانع از آرامش بدن نمازگزار شود.

مسأله ۸٦۸ ـ روی خرمن گندم و جو و مانند اینها که نمی‌شود بی‌حرکت ماند، نماز باطل است.

شرط سوّم: باید در جایی نماز بخواند که احتمال بدهد نماز را تمام می‌کند ولی اگر در جایی که به واسطه باد و باران و زیادی جمعیت و مانند اینها اطمینان دارد که نمی‌تواند نماز را تمام کند، رجاءً نماز بخواند و چنانچه آن را تمام کند نمازش صحیح است.

مسأله ۸٦۹ ـ اگر در جایی که ماندن در آن حرام است مثلاً زیر سقفی که نزدیک است خراب شود، نماز بخواند ـ اگرچه معصیت کرده ـ ولی نمازش اشکالی ندارد.

مسأله ۸۷۰ ـ نماز خواندن روی چیزی که ایستادن و نشستن روی آن حرام است، مثل جایی از فرش که اسم خداوند متعال بر آن نوشته شده، چنانچه مانع از قصد قربت شود صحیح نیست.

شرط چهارم: آنکه جای نمازگزار سقفش به‌اندازه‌ای که نتواند در آنجا راست بایستد، کوتاه نباشد و همچنین به‌اندازه‌ای که جای رکوع و سجود نداشته باشد، کوچک نباشد.

مسأله ۸۷۱ ـ اگر ناچار شود که در جایی نماز بخواند که به طور کلّی از ایستادن تمکن ندارد، لازم است نشسته نماز بخواند، و اگر از رکوع و سجود نیز تمکن ندارد، برای

آنها با سر اشاره نماید.

مسأله ۸۷۲ ـ پشت کردن به قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) در صورتی‌که بی‌احترامی و هتک حرمت به آنان محسوب شود، در نماز و غیر نماز حرام است و امّا چنانچه به دلیل فاصله زیاد یا وجود مانع مثل دیوار هتک و توهین محسوب نشود، اشکال ندارد؛ البتّه فاصله شدن صندوق شریف و پارچه‌ای که روی آن انداخته‌اند یا ضریح مطهّر، برای برطرف شدن بی ادبی، کافی نیست؛ ولی در هر دو حال اگر قصد قربت حاصل شود، نماز صحیح است.

شرط پنجم: آنکه مکان نمازگزار اگر نجس است به‌طوری تر نباشد که رطوبت آن به بدن یا لباس او برسد در صورتی که از نجاساتی باشد که مبطل نماز است، ولی جایی که پیشانی را بر آن می‌گذارد اگر نجس باشد، در صورتی که خشک هم باشد نماز باطل است، و احتیاط مستحب آن است که مکان نمازگزار اصلاً نجس نباشد.

شرط ششم: باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ زن عقب‌تر از مرد بایستد، اقلاً به مقداری که جای سجده او برابر جای دو زانوی مرد در حال سجده باشد و در این حکم فرقی بین محرم و نا محرم نیست.

مسأله ۸۷۳ ـ اگر زن هم ردیف مرد یا جلوتر بایستد و با هم وارد نماز شوند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را دوباره بخوانند. و اگر یکی زودتر از دیگری مشغول نماز شود، نماز نفری که دیرتر تکبیرة الاحرام را گفته، بنا بر احتیاط واجب باطل است و نماز نفر اول که زودتر تکبیرة الاحرام را گفته، در صورتی که آنچه در مسأله بعد ذکر شده را انجام دهد صحیح است و گرنه نماز نفر اول هم، بنا بر احتیاط واجب، باطل است امّا اگر این کارها امکان پذیر نیست نماز را ادامه می‌دهد و در این صورت، نماز نفر اول صحیح است.

مسأله ۸۷٤ ـ اگر بین مرد و زن که برابر هم ایستاده‌اند یا زن جلوتر ایستاده و نماز می‌خوانند، دیوار یا پرده یا چیز دیگری باشد که یکدیگر را نبینند، یا آنکه فاصله بیش از ده ذراع (تقریباً چهار متر و نیم) باشد، نماز هر دو صحیح است.

شرط هفتم: آنکه جای پیشانی نمازگزار از جای دو زانو و سر انگشتان پای او، بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر نباشد. و تفصیل این مسأله در احکام سجده ذکر می‌شود.

مسأله ۸۷۵ ـ بودن مرد و زن نامحرم در خلوت اگر احتمال وقوع در معصیت را بدهند، حرام است، و احتیاط مستحب آن است که در آنجا نماز نخوانند.

مسأله ۸۷٦ ـ نماز خواندن در جایی که غنا می‌خوانند یا موسیقی حرام می‌نوازند باطل نیست، اگرچه گوش دادن و استعمال آن معصیت است.

مسأله ۸۷۷ ـ احتیاط واجب آن است که در خانه کعبه، و بر بام آن در حال اختیار نماز واجب نخوانند، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

مسأله ۸۷۸ ـ خواندن نماز مستحب در خانه کعبه، و بر بام آن اشکال ندارد، بلکه مستحب است در داخل خانه مقابل هر رکنی دو رکعت نماز بخوانند.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است

مسأله ۸۷۹ ـ در شرع مقدس اسلام بسیار سفارش شده است که نماز را در مسجد بخوانند، و بهتر از همه مسجدها مسجد الحرام است، و بعد از آن مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله)، و بعد از آن مسجد کوفه، و بعد از آن مسجد بیت‌المقدس، و بعد از آن مسجد جامع هر شهر، و بعد از آن مسجد محلّه، و بعد از آن مسجد بازار است.

مسأله ۸۸۰ ـ برای زنان بهتر آن است که نماز خود را در جایی بخوانند که از دیگر جاها در محفوظ بودن از نامحرم مناسب‌تر باشد، خواه آنجا خانه باشد یا مسجد یا جای دیگر.

مسأله ۸۸۱ ـ نماز خواندن در حرم امامان(علیهم السلام) مستحب، بلکه بهتر از مسجد است؛ و روایت شده که نماز در حرم مطهّر حضرت امیر المؤمنین(علیه السلام) برابر دویست هزار نماز است.

مسأله ۸۸۲ ـ زیاد رفتن به مسجد و رفتن در مسجدی که نمازگزار ندارد مستحب

است. و همسایه مسجد اگر عذری نداشته باشد، مکروه است در غیر مسجد نماز بخواند.

مسأله ۸۸۳ ـ مستحب است انسان با کسی که در مسجد حاضر نمی‌شود غذا نخورد، و در کارها با او مشورت نکند، و همسایه او نشود، و از او زن نگیرد، و به او زن ندهد.

جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است

مسأله ۸۸٤ ـ نماز خواندن در چند جا مکروه است، و از آن جمله است:

(۱) حمام. (۲) زمین نمکزار. (۳) مقابل انسان. (٤) مقابل دری که باز است. (۵) در جاده و خیابان و کوچه اگر برای کسانی که عبور می‌کنند زحمت نباشد، و چنانچه زحمت باشد، مزاحمت حرام است. (٦) مقابل آتش و چراغ. (۷) در آشپزخانه و هر جا که کوره آتش باشد. (۸) مقابل چاه و چاله‌ای که محل ادرار باشد. (۹) روبروی عکس و مجسمه چیزی که روح دارد، مگر آنکه روی آن پرده بکشند. (۱۰) در اتاقی که جُنب در آن باشد. (۱۱) در جایی که عکس باشد اگرچه روبروی نمازگزار نباشد. (۱۲) مقابل قبر. (۱۳) روی قبر. (۱٤) بین دو قبر. (۱۵) در قبرستان.

مسأله ۸۸۵ ـ کسی که در محل عبور مردم نماز می‌خواند، یا کسی روبروی اوست، مستحب است جلوی خود چیزی بگذارد، و اگر چوب یا ریسمانی هم باشد کافی است.

احکام مسجد

مسأله ۸۸٦ ـ نجس کردن زمین و سقف و بام و طرف داخل دیوار مسجد، و آلات و وسایلی که جزئی از بناء مسجد محسوب می‌شود ـ مثل درها و پنجره‌ها ـ حرام است، و همچنین آنچه که جزء شؤون مسجد شمرده می‌شود و فعلاً از آن در مسجد استفاده شده است، مثل فرش‌ها یا موکت‌ها یا حصیرهایی که در مسجد پهن می‌باشد یا پرده‌هایی که آویزان است،و هر کس بفهمد یکی از این جاها نجس شده است باید فوراً نجاست آن

را برطرف کند، و احتیاط مستحب آن است که طرف بیرون دیوار مسجد را هم نجس نکنند، و اگر نجس شود برطرف کردن آن لازم نیست، ولی اگر نجس کردن طرف بیرون دیوار موجب هتک مسجد باشد البته حرام است، و برطرف کردن آن مقداری که رافع هتک باشد لازم است.

مسأله ۸۸۷ ـ اگر نتواند مسجد را تطهیر نماید، تطهیر مسجد بر او واجب نیست ولی اگر باقی گذاشتن نجاست موجب هتک حرمت باشد، چنانچه بداند یا ـ بنا بر احتیاط واجب ـ احتمال معقول بدهد که اگر به دیگری اطّلاع دهد این کار انجام می‌گیرد باید به او اطّلاع دهد.

مسأله ۸۸۸ ـ اگر جایی از مسجد نجس شود که تطهیر آن بدون کندن یا خراب کردن او ممکن نیست، باید آنجا را بکنند یا خراب نمایند در صورتی که کندن یا خراب کردن جزئی باشد، یا آنکه رفع هتک متوقف برکندن یا خراب کردن کلّی باشد، و الاّ خراب کردن محل اشکال است، و پر کردن جایی که کنده‌اند و ساختن جایی که خراب کرده‌اند واجب نیست. ولی اگر چیزی مانند آجر مسجد نجس شود، در صورتی که ممکن باشد، باید بعد از آب کشیدن به جای اولش بگذارند.

مسأله ۸۸۹ ـ اگر مسجدی را غصب کنند و به جای آن خانه و مانند آن بسازند، یا به‌طوری خراب شود که دیگر به آن مسجد نگویند، نجس کردن آن حرام نیست، و تطهیر آن واجب نیست.

مسأله ۸۹۰ ـ نجس کردن حرم امامان(علیهم السلام) حرام است. و اگر یکی از آنها نجس شود، چنانچه نجس ماندن آن بی‌احترامی باشد، تطهیر آن واجب است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد آن را تطهیر کنند.

مسأله ۸۹۱ ـ اگر حصیر یا موکت مسجد نجس شود، باید آن را آب بکشند، و اگر بریدن جای نجس بهتر باشد، باید آن را ببرند. ولی بریدن مقدار معتنابهی از آن، یا تطهیری که موجب نقص باشد محل اشکال است، مگر اینکه ترک آن موجب هتک باشد.

مسأله ۸۹۲ ـ بردن عین نجس و متنجّس در مسجد اگر بی‌احترامی به مسجد باشد

حرام است، بلکه احتیاط مستحب آن است که اگر بی‌احترامی هم نباشد، عین نجس را در مسجد نبرند مگر آنچه از توابع انسانی است که وارد می‌شود، مانند خون زخمی که در بدن یا لباس او است.

مسأله ۸۹۳ ـ اگر مسجد را برای روضه‌خوانی چادر بزنند و فرش کنند و سیاهی بکوبند و اسباب چای در آن ببرند، در صورتی که این کارها به مسجد ضرر نرساند و مانع نماز خواندن نشود، اشکال ندارد.

مسأله ۸۹٤ ـ احتیاط واجب آن است که مسجد را به طلا زینت نکنند، و احتیاط مستحب آن است که به صورت چیزهایی که مثل انسان و حیوان روح دارد نیز زینت نکنند.

مسأله ۸۹۵ ـ اگر مسجد خراب هم شود، نمی‌توانند آن را بفروشند یا داخل ملک و جاده نمایند.

مسأله ۸۹٦ ـ فروختن در و پنجره و چیزهای دیگر مسجد، حرام است، و اگر مسجد خراب شود باید اینها را صرف در تعمیر همان مسجد به کار ببرند، و چنانچه به درد آن مسجد نخورد باید در مسجد دیگر مصرف شود، ولی اگر به درد مسجدهای دیگر هم نخورد می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را اگر ممکن است صرف تعمیر همان مسجد، وگرنه صرف تعمیر مسجد دیگر نمایند.

مسأله ۸۹۷ ـ ساختن مسجد و تعمیر مسجدی که نزدیک به خرابی می‌باشد مستحب است، و اگر مسجد طوری خراب شود که تعمیر آن ممکن نباشد می‌توانند آن را خراب کنند و دوباره بسازند، بلکه می‌توانند مسجدی را که خراب نشده، برای احتیاج مردم خراب کنند و بزرگ‌تر بسازند.

مسأله ۸۹۸ ـ تمیز کردن مسجد و روشن کردن چراغ در آن مستحب است، و کسی که می‌خواهد مسجد برود مستحب است خود را خوشبو کند، و لباس پاکیزه و قیمتی بپوشد، و ته کفش خود را وارسی کند که نجاستی به آن نباشد، و موقع داخل شدن به مسجد، اوّل پای راست، و موقع بیرون آمدن، اوّل پای چپ را بگذارد. و همچنین

مستحب است از همه زودتر به مسجد آید و از همه دیرتر بیرون رود.

مسأله ۸۹۹ ـ وقتی انسان وارد مسجد می‌شود، مستحب است دو رکعت نماز به قصد تحیت و احترام مسجد بخواند، و اگر نماز واجب، یا مستحب دیگری هم بخواند کافی است.

مسأله ۹۰۰ ـ خوابیدن در مسجد اگر انسان ناچار نباشد، و صحبت کردن راجع به کارهای دنیا، و مشغول صنعت شدن، و خواندن شعری که نصیحت و مانند آن نباشد، مکروه است. و نیز مکروه است آب دهان و بینی و اخلاط سینه را در مسجد بیندازد، بلکه در بعضی موارد حرام است. و نیز مکروه است گمشده‌ای را طلب کند، و صدای خود را بلند کند، ولی بلند کردن صدا برای اذان مانعی ندارد.

مسأله ۹۰۱ ـ راه دادن دیوانه به مسجد مکروه است، و همچنین است راه دادن بچه اگر موجب زحمت نمازگزاران شود، و یا اینکه احتمال رود مسجد را نجس کند، و در غیر این دو صورت مانعی از راه دادن بچه به مسجد نیست بلکه گاهی اولویت دارد. و کسی که پیاز و سیر و مانند اینها خورده که بوی دهانش مردم را اذیت می‌کند مکروه است به مسجد برود.

اذان و اقامه

مسأله ۹۰۲ ـ برای مرد و زن مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه‌روزی (یومیه) اذان و سپس اقامه بگویند، و برای نمازهای دیگر واجب یا مستحب مشروع نیست، ولی پیش از نماز عید فطر و قربان در صورتی که با جماعت بخوانند مستحب است سه مرتبه بگویند: الصلاة.

مسأله ۹۰۳ ـ مستحب است در روز اوّل که بچه به دنیا می‌آید، یا پیش از آنکه بند نافش بیفتد، در گوش راست او اذان، و در گوش چپ اقامه بگویند.

مسأله ۹۰٤ ـ اذان هیجده جمله است: «**الله اکبر**» چهار مرتبه، «**أَشْهَدُ أن لا إلَه إلاّ الله**»، «**أَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله**»، «**حَی عَلَی الصَلاةِ**»، «**حَی عَلی الفَلاحِ**»، «**حَی**

عَلی خَیرِ الْعَمَل»، **«اَللهُ أَکبَرُ»**، **«لا الهَ إلاَّ الله»** هر یک دو مرتبه. و اقامه هفده جمله است، یعنی دو مرتبه **«اَللهُ أَکبَرُ»** از اوّل اذان، و یک مرتبه **«لا إلهَ إلاَّ الله»** از آخر آن کم می‌شود، و بعد از گفتن **«حَی عَلَی خَیرِ العَمَل»** باید دو مرتبه **«قَدْ قَامَتِ الصَّلاَةُ»** اضافه نمود.

مسأله ۹۰۵ ـ «أَشْهَدُ أنَّ عَلِیاً وَلی الله» جزء اذان و اقامه نیست، ولی خوب است بعد از **«أَشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله»** به قصد قربت گفته شود.

ترجمه اذان و اقامه:

الله اکبر: یعنی خدای تعالی بزرگ‌تر از آن است که او را وصف کنند.

أَشْهَدُ أَن لا إِلهَ إِلاّ الله: یعنی شهادت می‌دهم که کسی جز خدا سزاوار پرستش نیست.

أَشْهَدُ أَنّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت محمّد بن عبدالله(صلی الله علیه وآله) پیامبر و فرستاده خداست.

أَشْهَدُ أنَّ عَلیاً أمْیر المُؤمنِین و وَلی الله: یعنی شهادت می‌دهم که حضرت علی علیه الصلاة و السلام امیر مؤمنان و ولی خدا بر همه خلق است.

حَی عَلَی الصّلاةِ: یعنی بشتاب برای نماز.

حَی عَلَی الْفَلاحِ: یعنی بشتاب برای رستگاری.

حَی عَلَی خَیر الْعَمَلِ: یعنی بشتاب برای بهترین کارها که نماز است.

قَدْ قَامَتِ الصَّلاةُ: یعنی به تحقیق نماز برپا شد.

لا إله إلاّ الله: یعنی کسی جز خدا سزاوار پرستش نیست.

مسأله ۹۰۶ ـ بین جمله‌های اذان و اقامه باید خیلی فاصله نشود، و اگر بین آنها بیشتر از معمول فاصله بیندازد، باید دوباره آن را از سر بگیرد.

مسأله ۹۰۷ ـ اگر در اذان و اقامه صدا را در گلو بگرداند چنانچه غنا شود ـ یعنی به طور آوازخوانی که در مجلس لهو و لعب معمول است اذان و اقامه را بگوید ـ حرام

است. و اگر غنا نشود مکروه می‌باشد.

مسأله ۹۰۸ ـ در همه مواردی که نمازگزار، دو نماز را که یک وقت مشترک دارند پشت سر هم می‌خواند، اگر برای نماز اوّل اذان گفته باشد، اذان از نماز بعدی ساقط است، خواه جمع میان دو نماز بهتر نباشد، یا آنکه بهتر باشد مثل جمع بین نماز ظهر و عصر در روز عرفه که روز نهم ماه ذی‌حجه است، اگر آنها را در وقت فضیلت نماز ظهر انجام دهد هرچند در عرفات نباشد، و جمع بین نماز مغرب و عشای عید قربان برای کسی که در مشعر الحرام باشد، و آنها را در وقت فضیلت نماز عشاء جمع کند، و ساقط شدن اذان در این موارد مشروط به آن است که فاصله زیادی میان دو نماز نباشد، ولی فاصله شدن نافله و تعقیب ضرر ندارد، و احتیاط واجب آن است که در این موارد اذان را به قصد مشروعیت نیاورد، بلکه آوردن اذان در دو مورد مذکور در روز عرفه و در مشعر با شرایطی که گفته شد هرچند بدون قصد مشروعیت باشد، خلاف احتیاط است.

مسأله ۹۰۹ ـ اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، کسی که با آن جماعت نماز می‌خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۱۰ ـ اگر برای خواندن نماز به مسجد رود و ببیند جماعت تمام شده، تا وقتی که صف‌ها به هم نخورده و جمعیت متفرق نشده است، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید، یعنی گفتن آن دو مستحب مؤکد نیست، بلکه اگر می‌خواهد اذان بگوید بهتر آن است که آن را بسیار آهسته بگوید. و اگر بخواهد نماز جماعت دیگری اقامه کند نباید اذان و اقامه بگوید.

مسأله ۹۱۱ ـ در غیر مورد مذکور در مسأله قبل، با شش شرط اذان و اقامه ساقط می‌شود:

اوّل: آنکه نماز جماعت در مسجد باشد، و اگر در مسجد نباشد، اذان و اقامه ساقط نیست.

دوّم: آنکه برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

سوّم: آنکه نماز جماعت باطل نباشد.

چهارم: آنکه نماز او و نماز جماعت در یک جا باشد، پس اگر نماز جماعت داخل مسجد باشد و او بخواهد در بام مسجد نماز بخواند، مستحب است اذان و اقامه بگوید.

پنجم: آنکه نماز جماعت ادا باشد، ولی شرط نیست که نماز خود او اگر منفرد است هم ادا باشد.

ششم: آنکه وقت نماز او و نماز جماعت مشترک باشد، مثلاً هر دو نماز ظهر یا هر دو نماز عصر بخوانند، یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند، یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد. و اما اگر نماز جماعت عصر باشد در آخر وقت و او بخواهد نماز مغرب ادایی بخواند، اذان و اقامه ساقط نمی‌شوند.

مسأله ۹۱۲ ـ اگر در شرط سوّم از شرط‌هایی که در مسأله پیش ذکر شد شک کند، یعنی شک کند که نماز جماعت صحیح بوده یا نه، اذان و اقامه از او ساقط است، ولی اگر در یکی از پنج شرط دیگر شک کند بهتر است اذان و اقامه بگوید، ولی اگر در جماعت باشد باید به قصد رجاء باشد.

مسأله ۹۱۳ ـ کسی که اذان دیگری را که برای اعلام یا برای نماز جماعت می‌گوید بشنود، مستحب است هر قسمتی را که می‌شنود آهسته بگوید.

مسأله ۹۱٤ ـ کسی که اذان و اقامه دیگری را شنیده باشد، چه با او گفته باشد یا نه، در صورتی که بین آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواهد بخواند زیاد فاصله نشده باشد و از ابتدای شنیدن قصد نماز داشته است، می‌تواند به اذان و اقامه او اکتفا کند. ولی این حکم در مورد جماعتی که فقط امام اذان را شنیده باشد، یا فقط مأمومین شنیده باشند، مورد اشکال است.

مسأله ۹۱۵ ـ اگر مرد، اذان زن را با قصد لذّت بشنود، اذان او ساقط نمی‌شود؛ بلکه ساقط شدن اذان با شنیدن اذان زن مطلقاً اشکال دارد.

مسأله ۹۱٦ ـ اذان و اقامه نماز جماعت را باید مرد بگوید. ولی در نماز جماعت زنان اگر زن اذان و اقامه بگوید کفایت می‌کند، و اکتفا به اذان و اقامه زن در نماز جماعتی که مردان آن با او محرم‌اند، محل اشکال است.

مسأله ۹۱۷ ـ اقامه باید بعد از اذان گفته شود، و نیز در اقامه معتبر است که در حال ایستادن و طهارت از حدث ـ با وضو یا غسل یا تیمم ـ باشد.

مسأله ۹۱۸ ـ اگر کلمات اذان و اقامه را بدون ترتیب بگوید ـ مثلاً «**حَی عَلَی الفَلاحِ**» را پیش از «**حَی عَلَی الصَّلاةِ**» بگوید ـ باید از جایی که ترتیب به هم خورده دوباره بگوید.

مسأله ۹۱۹ ـ باید بین اذان و اقامه فاصله ندهد، و اگر بین آنها به‌قدری فاصله دهد که اذانی را که گفته اذان این اقامه حساب نشود، اذان باطل است. و نیز اگر بین اذان و اقامه و نماز به‌قدری فاصله دهد که اذان و اقامه آن نماز حساب نشود، اذان و اقامه باطل می‌شود.

مسأله ۹۲۰ ـ اذان و اقامه باید به عربی صحیح گفته شود، پس اگر به عربی غلط بگوید، یا به جای حرفی حرف دیگر بگوید، یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید، صحیح نیست.

مسأله ۹۲۱ ـ اذان و اقامه باید بعد از داخل شدن وقت نماز گفته شود، و اگر عمداً یا از روی فراموشی پیش از وقت بگوید باطل است، مگر در صورتی که اگر وقت در میان نماز داخل شود حکم به صحت آن نماز می‌شود که در مسأله (۷۳۱) بیان آن گذشت.

مسأله ۹۲۲ ـ اگر پیش از گفتن اقامه شک کند که اذان گفته یا نه، اذان را بگوید ولی اگر مشغول اقامه شود و شک کند که اذان گفته یا نه، گفتن اذان لازم نیست.

مسأله ۹۲۳ ـ اگر در بین اذان یا اقامه پیش از آنکه قسمتی را بگوید شک کند که قسمت پیش از آن را گفته یا نه، باید قسمتی را که در گفتن آن شک کرده، بگوید ولی اگر در حال گفتن قسمتی از اذان یا اقامه شک کند که آنچه پیش از آن است گفته یا نه، گفتن آن لازم نیست.

مسأله ۹۲٤ ـ مستحب است انسان در موقع اذان گفتن، رو به قبله بایستد و با وضو یا غسل باشد، و دست‌ها را به گوش بگذارد و صدا را بلند نماید و بکشد، و بین جمله‌های اذان کمی فاصله دهد و بین آنها حرف نزند.

مسأله ۹۲۵ ـ مستحب است بدن انسان در موقع گفتن اقامه آرام باشد و آن را از اذان آهسته‌تر بگوید، و جمله‌های آن را به هم نچسباند. ولی به‌اندازه‌ای که بین جمله‌های اذان فاصله می‌دهد، بین جمله‌های اقامه فاصله ندهد.

مسأله ۹۲٦ ـ مستحب است بین اذان و اقامه یک‌قدم بردارد، یا قدری بنشیند، یا سجده کند، یا ذکر بگوید، یا دعا بخواند، یا قدری ساکت باشد، یا صحبتی کند، یا دو رکعت نماز بخواند. ولی صحبت کردن بین اذان و اقامه نماز صبح مستحب نیست.

مسأله ۹۲۷ ـ مستحب است کسی را که برای گفتن اذان معین می‌کنند عادل و وقت‌شناس و صدایش بلند باشد، و اذان را در جای بلند بگوید.

واجبات نماز

واجبات نماز یازده چیز است:

«اول» نیت. «دوم» قیام یعنی ایستادن. «سوم» تکبیرة الاحرام یعنی گفتن الله اکبر در اوّل نماز. «چهارم» رکوع. «پنجم» سجود. «ششم» قرائت. «هفتم» ذکر. «هشتم» تشهّد. «نهم» سلام. «دهم» ترتیب. «یازدهم» موالات یعنی پی‌درپی بودن اجزاء نماز.

مسأله ۹۲۸ ـ بعضی از واجبات نماز رکن است، یعنی اگر انسان آنها را به‌جا نیاورد ـ عمداً باشد یا اشتباهاً ـ نماز باطل می‌شود. و بعضی دیگر رکن نیست، یعنی اگر اشتباهاً کم گردد نماز باطل نمی‌شود. و رکن نماز پنج چیز است:

اوّل: نیت.

دوّم: تکبیرة الاحرام در حال قیام.

سوّم: قیام متّصل به رکوع، یعنی ایستادن پیش از رکوع.

چهارم: رکوع.

پنجم: دو سجده از یک رکعت.

و اما نسبت به زیادی در صورتی که عمدی باشد، مطلقاً نماز باطل می‌شود، و در صورتی که از روی اشتباه باشد اگر زیادی در رکوع یا در دو سجده از یک رکعت باشد، نماز ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است، و الاّ باطل نیست.

نیت

مسأله ۹۲۹ ـ انسان باید نماز را به نیت قربت ـ یعنی برای تذلّل و کرنش در پیشگاه خداوند عالم ـ به‌جا آورد، و لازم نیست نیت را از قلب خود بگذراند، یا مثلاً به زبان بگوید: چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربةً إلی الله.

مسأله ۹۳۰ ـ اگر در نماز ظهر یا در نماز عصر نیت کند که چهار رکعت نماز می‌خوانم، و معین نکند ظهر است یا عصر، نماز او باطل است، ولی کافی است نماز ظهر را به عنوان نماز اوّل، و نماز عصر را به عنوان نماز دوّم تعیین کند. و نیز کسی که مثلاً قضای نماز ظهر بر او واجب است، اگر در وقت نماز ظهر بخواهد آن نماز قضا یا نماز ظهر را بخواند، باید نمازی را که می‌خواند، در نیت معین کند.

مسأله ۹۳۱ ـ انسان باید از اوّل تا آخر نماز به نیت خود باقی باشد، پس اگر در بین نماز به‌طوری غافل شود که اگر بپرسند چه می‌کنی؟ نداند چه بگوید، نمازش باطل است.

مسأله ۹۳۲ ـ انسان باید فقط برای تذلّل در پیشگاه خداوند عالم نماز بخواند، پس کسی که ریا کند ـ یعنی برای نشان دادن به مردم نماز بخواند ـ نمازش باطل است، خواه فقط برای مردم باشد، یا خدا و مردم، هر دو را در نظر بگیرد.

مسأله ۹۳۳ ـ اگر قسمتی از نماز را برای غیر خداوند متعال به‌جا آورد، چه آن قسمت واجب باشد مثل حمد، یا مستحب باشد مثل قنوت، اگر آن قصد غیر خدایی به تمام نماز سرایت کند مثلاً قصد ریا در عملی باشد که مشتمل بر آن جزء است، یا آنکه از تدارک آن قسمت زیادی مبطل لازم آید، نمازش باطل است. و اگر نماز را برای خدا به‌جا آورد ولی برای نشان دادن به مردم در جای مخصوصی مثل مسجد، یا در وقت مخصوصی مثل اوّل وقت، یا به طرز مخصوصی مثلاً با جماعت نماز بخواند، نمازش باطل است.

تکبیرة الاحرام

مسأله ۹۳٤ ـ گفتن «الله اکبر» در اوّل هر نماز، واجب و رکن است، و باید حروف «الله» و حروف «اکبر» و دو کلمه «الله» و «اکبر» را پشت سر هم بگوید، و نیز باید این دو کلمه به عربی صحیح گفته شود، و اگر به عربی غلط بگوید، یا مثلاً ترجمه آن را به فارسی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۹۳۵ ـ احتیاط مستحب آن است که تکبیرة الاحرام نماز را به چیزی که پیش از آن می‌خواند، مثلاً به اقامه یا به دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند نچسباند.

مسأله ۹۳٦ ـ اگر انسان بخواهد «الله اکبر» را به چیزی که بعد از آن می‌خواند، مثلاً به «بسم الله الرحمن الرحیم» بچسباند، بهتر آن است که «راء» اکبر را با حرکت ضمّه (ـُ) تلفظ نماید، ولی احتیاط مستحب آن است که در نماز واجب نچسباند.

مسأله ۹۳۷ ـ موقع گفتن تکبیرة الاحرام در نماز واجب باید بدن آرام باشد، و اگر عمداً در حالی که بدنش حرکت دارد، تکبیرة الاحرام را بگوید باطل است.

مسأله ۹۳۸ ـ تکبیر و حمد و سوره و ذکر و دعا را باید طوری بخواند که خودش لااقل همهمه خود را بشنود، و اگر به واسطه سنگینی یا کری گوش، یا سر و صدای زیاد نمی‌شنود، باید طوری بگوید که اگر مانعی نباشد بشنود.

مسأله ۹۳۹ ـ کسی که به واسطه عارضه‌ای لال شده، یا زبان او مرضی پیدا کرده که نمی‌تواند «الله اکبر» را بگوید، باید به هر طوری که می‌تواند بگوید، و اگر هیچ نمی‌تواند بگوید باید تکبیر را در قلب خود بگذراند، و برای او به‌طوری که مناسب حکایت لفظش باشد با انگشتش اشاره کند، و زبان و لبش را هم اگر می‌تواند حرکت دهد. و اما کسی که لال مادرزاد است باید زبان و لبش را به‌طوری که شبیه کسی است که تلفظ به تکبیر می‌کند حرکت دهد، و در آن حال با انگشتش نیز اشاره نماید.

مسأله ۹٤۰ ـ خوب است قبل از تکبیرة الاحرام به قصد رجاء بگوید: «**یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاکَ المُسِیءُ، وَقَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یتَجاوَزَ عَنِ المُسِیءِ، اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَاَنَا المُسِیءُ، بِحَقّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحمَّدٍ، وَتَجاوَزْ عَنْ قَبِیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی**» یعنی: ای

خدایی که به بندگان احسان می‌کنی، بنده گناهکار به درِ خانه تو آمده، و تو امر کرده‌ای که نیکوکار از گناهکار بگذرد، تو نیکوکاری و من گناهکار، بحق محمّد و آل محمّد، رحمت خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست، و از بدی‌هایی که می‌دانی از من سر زده بگذر.

مسأله ۹٤۱ ـ مستحب است موقع گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز، دست‌ها را تا مقابل گوش‌ها بالا ببرد.

مسأله ۹٤۲ ـ اگر شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه، چنانچه مشغول خواندن چیزی از قرائت شده، به شک خود اعتنا نکند، و اگر چیزی نخوانده باید تکبیر را بگوید.

مسأله ۹٤۳ ـ اگر بعد از گفتن تکبیرة الاحرام شک کند که آن را صحیح گفته یا نه، چه مشغول خواندن چیزی شده باشد یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

قیام (ایستادن)

مسأله ۹٤٤ ـ قیام در موقع گفتن تکبیرة الاحرام، و قیام پیش از رکوع که آن را قیام متّصل به رکوع می‌گویند، رکن است، ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام بعد از رکوع، رکن نیست و اگر کسی آن را از روی فراموشی ترک کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۹٤٥ ـ واجب است پیش از گفتن تکبیر و بعد از آن مقداری بایستد تا یقین کند که تکبیر را در حال ایستادن گفته است.

مسأله ۹٤٦ ـ اگر رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و به رکوع رود، و اگر بدون اینکه بایستد به حال خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را به‌جا نیاورده، کفایت نمی‌کند.

مسأله ۹٤۷ ـ موقعی که برای تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است باید راه نرود و به طرفی خم نشود ـ و بنا بر احتیاط لازم ـ بدن را حرکت ندهد، و در حال اختیار به‌جایی تکیه نکند، ولی اگر از روی ناچاری باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹٤۸ ـ اگر موقعی که ایستاده، از روی فراموشی قدری راه برود، یا به طرفی

خم شود، یا به‌جایی تکیه کند، اشکال ندارد.

مسأله ۹٤۹ ـ احتیاط واجب آن است که در موقع ایستادن، هر دو پا روی زمین باشد، ولی لازم نیست سنگینی بدن روی هر دو پا باشد، و اگر روی یک پا هم باشد اشکال ندارد.

مسأله ۹۵۰ ـ کسی که می‌تواند درست بایستد، اگر پاها را خیلی باز بگذارد که ایستادن بر او صدق نکند، نمازش باطل است. بلکه ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نباید پاها را خیلی باز بگذارد هرچند ایستادن صدق کند.

مسأله ۹۵۱ ـ موقعی که انسان در نماز مشغول خواندن چیزی از اذکار واجب است، باید بدنش آرام باشد و همچنین ـ بنا بر احتیاط لازم ـ وقتی که مشغول چیزی از اذکار مستحب می‌باشد. و در موقعی که می‌خواهد کمی جلو یا عقب رود، یا کمی بدن را به طرف راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی نگوید.

مسأله ۹۵۲ ـ اگر در حال حرکت بدن ذکر مستحبّی بگوید، مثلاً موقع رفتن به رکوع یا رفتن به سجده تکبیر بگوید، چنانچه آن را به قصد ذکری که در نماز دستور داده‌اند بگوید، آن ذکر صحیح نیست ولی نمازش صحیح است و «**بَحَوْلِ الله وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ**» را باید در حال برخاستن بگوید.

مسأله ۹۵۳ ـ حرکت دادن دست و انگشتان در موقع خواندن حمد اشکال ندارد، اگرچه احتیاط مستحب آن است که آنها را هم حرکت ندهد.

مسأله ۹۵٤ ـ اگر موقع خواندن حمد و سوره، یا خواندن تسبیحات، بی‌اختیار به‌قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، احتیاط مستحب آن است که بعد از آرام گرفتن بدن، آنچه را در حال حرکت خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۵۵ ـ اگر در بین نماز از ایستادن عاجز شود، باید بنشیند، و اگر از نشستن هم عاجز شود، باید بخوابد، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید.

مسأله ۹۵٦ ـ تا انسان می‌تواند ایستاده نماز بخواند، نباید بنشیند، مثلاً کسی که در

موقع ایستادن، بدنش حرکت می‌کند، یا مجبور است به چیزی تکیه دهد، یا بدنش را مختصری کج کند، باید به هر طور که می‌تواند ایستاده نماز بخواند، ولی اگر به هیچ قسم نتواند بایستد، باید راست بنشیند و نشسته نماز بخواند.

مسأله ۹۵۷ ـ تا انسان می‌تواند بنشیند، نباید خوابیده نماز بخواند، و اگر نتواند راست بنشیند باید هر طور که می‌تواند، بنشیند؛ و اگر به هیچ قسم نمی‌تواند بنشیند، باید به‌طوری که در احکام قبله ذکر شد به پهلو بخوابد به‌طوری که جلوی بدنش رو به قبله باشد، و تا وقتی که ممکن است به پهلوی راست بخوابد نباید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ به پهلوی چپ بخوابد، و اگر این دو ممکن نباشد، باید به پشت بخوابد به‌طوری که کف پاهای او رو به قبله باشد.

مسأله ۹۵۸ ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر بعد از خواندن حمد و سوره بتواند بایستد و رکوع را ایستاده به‌جا آورد، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع رود، و اگر نتواند باید رکوع را هم نشسته به‌جا آورد.

مسأله ۹۵۹ ـ کسی که خوابیده نماز می‌خواند، اگر در بین نماز بتواند بنشیند باید مقداری را که می‌تواند، نشسته بخواند. و نیز اگر می‌تواند بایستد باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته باید چیزی از اذکار واجب را نخواند. اما اگر بداند مقدار کمی می‌تواند بایستد باید آن را به قیام متصل به رکوع اختصاص دهد.

مسأله ۹۶۰ ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند اگر در بین نماز بتواند بایستد، باید مقداری را که می‌تواند، ایستاده بخواند، ولی تا بدنش آرام نگرفته، باید چیزی از ذکرهای واجب را نخواند. اما اگر بداند مقدار کمی می‌تواند بایستد باید آن را به قیام متصل به رکوع اختصاص دهد.

مسأله ۹۶۱ ـ کسی که می‌تواند بایستد، اگر بترسد که به واسطه ایستادن، مریض شود یا ضرری به او برسد، می‌تواند نشسته نماز بخواند، و اگر از نشستن هم بترسد، می‌تواند خوابیده نماز بخواند.

مسأله ۹۶۲ ـ اگر انسان مأیوس نباشد که در آخر وقت بتواند ایستاده نماز بخواند،

چنانچه اوّل وقت نماز را بخواند و در آخر وقت قدرت بر ایستادن حاصل نماید باید نماز را دوباره به‌جا آورد. ولی اگر مأیوس از آن باشد که بتواند نماز را ایستاده بخواند، اگر در اوّل وقت نماز را بخواند و سپس قدرت بر ایستادن پیدا کند، لازم نیست نماز را اعاده کند.

مسأله ۹٦۳ ـ مستحب است در حال ایستادن، بدن را راست نگه‌دارد، و شانه‌ها را پایین بیندازد، و دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد، و انگشت‌ها را به هم بچسباند، و به‌جای سجده نگاه کند، و سنگینی بدن را به طور مساوی روی دو پا بیندازد، و با خضوع و خشوع باشد، و پاها را پس و پیش نگذارد، و اگر مرد است پاها را از سه انگشت باز تا یک وجب فاصله دهد، و اگر زن است پاها را به هم بچسباند.

قرائت

مسأله ۹٦٤ ـ در رکعت اوّل و دوّم نمازهای واجب یومیه، انسان باید اوّل حمد و بعد از آن سوره و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ یک سوره تمام بخواند. و سوره «ضحی» و «شرح = ألم نشرح» و همچنین سوره «فیل» و «قریش» در نماز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ یک سوره حساب می‌شود.

مسأله ۹٦٥ ـ اگر وقت نماز تنگ باشد، یا انسان ناچار شود که سوره را نخواند، مثلاً بترسد که اگر سوره را بخواند، دزد یا درنده یا چیز دیگری به او صدمه بزند، یا آنکه کار ضروری داشته باشد، می‌تواند سوره را نخواند، بلکه در صورت تنگی وقت و در بعض از موارد ترس نباید سوره را بخواند.

مسأله ۹٦٦ ـ اگر عمداً سوره را پیش از حمد بخواند، نمازش باطل است و اگر اشتباهاً سوره را پیش از حمد بخواند و در بین آن یادش بیاید، باید سوره را رها کند و بعد از خواندن حمد، سوره را از اوّل بخواند.

مسأله ۹٦۷ ـ اگر حمد و سوره یا یکی از آنها را فراموش کند و بعد از رسیدن به رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۹٦۸ ـ اگر پیش از آنکه برای رکوع خم شود، بفهمد که حمد و سوره را نخوانده باید بخواند. و اگر بفهمد سوره را نخوانده، باید فقط سوره را بخواند. ولی اگر بفهمد حمد تنها را نخوانده، باید اوّل حمد و بعد از آن دوباره سوره را بخواند. و نیز اگر خم شود و پیش از آنکه به رکوع برسد بفهمد حمد و سوره، یا سوره تنها، یا حمد تنها را نخوانده، باید بایستد و به همین دستور عمل نماید.

مسأله ۹٦۹ ـ اگر در نماز فریضه یکی از چهار سوره‌ای را که آیه سجده دارد و در مسأله (۳٥٤) ذکر شد عمداً بخواند، واجب است که پس از خواندن آیه سجده، سجده نماید، و به به‌جا آوردن سجده نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل می‌شود و لازم است که آن را دوباره بخواند مگر اینکه سهواً سجده کند، و اگر سجده را به‌جا نیاورد می‌تواند نماز را ادامه دهد اگرچه در ترک سجده گناه کرده است.

مسأله ۹۷۰ ـ اگر مشغول خواندن سوره‌ای شود که سجده واجب دارد ـ چه عمداً خوانده باشد چه سهواً ـ چنانچه پیش از رسیدن به آیه سجده بفهمد، می‌تواند سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند، و اگر بعد از خواندن آیه سجده بفهمد، باید آن‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد عمل کند.

مسأله ۹۷۱ ـ اگر در نماز آیه سجده را گوش دهد، نمازش صحیح است، و اگر در نماز واجب باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ به سجده اشاره نماید، و بعد از نماز سجده آن را به‌جا آورد.

مسأله ۹۷۲ ـ در نماز مستحبّی خواندن سوره لازم نیست اگرچه آن نماز به واسطه نذر کردن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی مثل نماز وحشت که سوره مخصوصی دارد، اگر بخواهد به دستور آن نماز رفتار کرده باشد، باید همان سوره را بخواند.

مسأله ۹۷۳ ـ در نماز جمعه و در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه، و عشای شب جمعه، مستحب است در رکعت اوّل بعد از حمد سوره جمعه، و در رکعت دوّم بعد از حمد سوره منافقون را بخواند، و اگر مشغول یکی از اینها در نمازهای روز جمعه شود

ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگر بخواند.

مسأله ۹۷٤ ـ اگر بعد از حمد مشغول خواندن سوره «قل هو الله احد» یا سوره «قل یا ایها الکافرون» شود، نمی‌تواند آن را رها کند و سوره دیگری بخواند، و این حکم در نافله‌ها هم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جریان دارد، ولی در نماز جمعه و نمازهای روز جمعه، اگر از روی فراموشی به‌جای سوره جمعه و منافقون، یکی از آن دو سوره را بخواند، می‌تواند آن را رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند، و احتیاط مستحب آن است که بعد از رسیدن به نصف، رها نکند.

مسأله ۹۷۵ ـ اگر در نماز جمعه یا نمازهای روز جمعه عمداً سوره «قل هو الله احد» یا سوره «قل یا ایها الکافرون» بخواند، اگرچه به نصف نرسیده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند رها کند و سوره جمعه و منافقون را بخواند.

مسأله ۹۷٦ ـ اگر در نمازهای واجب یا نافله‌ها، غیر سوره «قل هو الله احد» و «قل یا ایها الکافرون» سوره دیگری بخواند، تا به نصف نرسیده می‌تواند رها کند و سوره دیگر بخواند، و پس از رسیدن به نصف ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مطلقاً رها کردن آن و عدول به سوره دیگر جایز نیست.

مسأله ۹۷۷ ـ اگر مقداری از سوره را فراموش کند، یا از روی ناچاری مثلاً به واسطه تنگی وقت یا جهت دیگر نشود آن را تمام نماید، می‌تواند آن سوره را رها کند و سوره دیگر بخواند اگرچه به نصف هم رسیده باشد، یا سوره‌ای که می‌خوانده «قل هو الله احد» یا «قل یا ایها الکافرون» باشد، و در صورت فراموشی می‌تواند به همان مقدار که خوانده است اکتفا نماید.

مسأله ۹۷۸ ـ بر مرد ـ بنا بر احتیاط ـ واجب است حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند، و بر مرد و زن ـ بنا بر احتیاط ـ واجب است حمد و سوره نماز ظهر و عصر را آهسته بخوانند.

مسأله ۹۷۹ ـ مرد ـ بنا بر احتیاط ـ باید در نماز صبح و مغرب و عشا مواظب باشد که تمام کلمات حمد و سوره حتی حرف آخر آنها را بلند بخواند.

مسأله ۹۸۰ ـ زن می‌تواند حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را بلند یا آهسته بخواند، ولی اگر نامحرم صدایش را بشنود و موردی باشد که شنواندن صدا به نامحرم حرام است، باید آهسته بخواند، و اگر عمداً بلند بخواند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمازش باطل است.

مسأله ۹۸۱ ـ اگر در جایی که باید نماز را بلند بخواند عمداً آهسته بخواند، یا در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمازش باطل است. ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله باشد، صحیح است. و اگر در بین خواندن حمد و سوره هم بفهمد اشتباه کرده، لازم نیست مقداری را که خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۹۸۲ ـ اگر کسی در خواندن حمد و سوره بیشتر از معمول صدایش را بلند کند، مثل آنکه آنها را با فریاد بخواند، نمازش باطل است.

مسأله ۹۸۳ ـ انسان باید قرائت نماز را صحیح بخواند، و کسی که به هیچ قسم نمی‌تواند همه سوره حمد را صحیح بخواند، باید به همان نحو که می‌تواند بخواند، اگر مقداری را که صحیح می‌خواند معتنابه باشد، ولی اگر آن مقدار ناچیز باشد، باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مقداری از بقیه قرآن را که می‌تواند صحیح بخواند به آن ضمیمه کند، و اگر نمی‌تواند باید تسبیح را به آن ضمیمه کند. و اما کسی که نمی‌تواند به کلی سوره را صحیح بخواند، لازم نیست چیزی عوض آن بخواند. و در هر صورت احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت به‌جا آورد.

مسأله ۹۸٤ ـ کسی که حَمد را به‌خوبی نمی‌داند باید سعی کند وظیفه خود را انجام دهد، چه با یاد گرفتن یا تلقین باشد، و چه با اقتدا در جماعت، یا تکرار نماز در مورد شک باشد، و اگر وقت تنگ شده است، چنانچه نماز را به‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد بخواند، نمازش صحیح است. ولی در صورتی که در یاد گرفتن کوتاهی کرده باشد اگر ممکن باشد، برای فرار از عقوبت، نمازش را به جماعت بخواند.

مسأله ۹۸۵ ـ مزد گرفتن برای یاد دادن واجبات نماز ـ بنا بر احتیاط ـ حرام است،

ولی مزد گرفتن برای یاد دادن مستحبّات آن جایز است.

مسأله ۹۸٦ ـ اگر یکی از کلمات حمد یا سوره را عمداً یا از روی جهل تقصیری نگوید، یا به‌جای حرفی حرف دیگر بگوید، مثلاً به‌جای «ض» «ذ» یا «ز» بگوید، یا زیر و زبر حروف را رعایت نکند به گونه‌ای که غلط شمرده شود، یا تشدید را نگوید، نماز او باطل است.

مسأله ۹۸۷ ـ اگر انسان کلمه‌ای را که یاد گرفته صحیح بداند و در نماز همان‌طور بخواند و بعد بفهمد غلط خوانده، لازم نیست دوباره نماز را بخواند.

مسأله ۹۸۸ ـ اگر مکلف، فتحه یا کسره یا ضمّه کلمه‌ای را نداند، یا نداند مثلاً کلمه‌ای به «هـ» است یا به «ح»، باید وظیفه خود را به نحوی انجام دهد، مثلاً یاد بگیرد یا به جماعت بخواند، یا آن را دو جور یا بیشتر بخواند که یقین کند صحیح آن را خوانده است، ولی در این صورت نماز او بر فرضی صحیح است که آن جمله غلط باز هم قرآن یا ذکر به حساب بیاید.

مسأله ۹۸۹ ـ علمای تجوید گفته‌اند اگر در کلمه‌ای واو باشد و حرف قبل از واو در آن کلمه ضمّه داشته باشد و حرف بعد از واو در آن کلمه همزه باشد، مثل کلمه «سوء» باید آن واو را مدّ بدهد یعنی آن را بکشد. و همچنین اگر در کلمه‌ای «الف» باشد و حرف قبل از الف در آن کلمه فتحه داشته باشد، و حرف بعد از الف در آن کلمه همزه باشد، مثل «جاء» باید الف آن را بکشد. و نیز اگر در کلمه‌ای «ی» باشد، و حرف پیش از «ی» در آن کلمه کسره داشته باشد، و حرف بعد از «ی» در آن کلمه همزه باشد، مثل «جیء» باید «ی» را با مدّ بخواند. و اگر بعد از این حروف «واو و الف و یا» بجای همزه، حرفی باشد که ساکن است، باز هم باید این سه حرف را با مدّ بخواند، ولی ظاهراً صحت قرائت در این‌چنین موارد توقف بر مدّ ندارد، پس چنانچه به دستوری که ذکر شد رفتار نکند، باز هم نماز صحیح است، ولی در مثل ﴿ **وَلَا الضَّالِّينَ** ﴾ که تحفّظ بر تشدید، و الف توقف بر مقداری مدّ دارد، باید به همان مقدار الف را مدّ دهد.

مسأله ۹۹۰ ـ احتیاط مستحب آن است که در نماز، وقف به حرکت و وصل به

سکون ننماید، و معنای وقف به حرکت آن است، که فتحه یا کسره یا ضمّه آخر کلمه‌ای را بگوید، و بین آن کلمه و کلمه بعدش فاصله دهد، مثلاً بگوید: ﴿ **الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ و میم «الرحیم» را کسره بدهد و بعد قدری فاصله دهد و بگوید: ﴿ **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** ﴾. و معنای وصل به سکون آن است که فتحه یا کسره یا ضمّه کلمه‌ای را نگوید و آن کلمه را به کلمه بعد بچسباند، مثل آنکه بگوید: ﴿ **الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ و میم «الرحیم» را کسره ندهد و فوراً ﴿ **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** ﴾ را بگوید.

مسأله ۹۹۱ ـ در رکعت سوّم و چهارم نماز می‌تواند فقط یک حمد بخواند، یا یک مرتبه تسبیحات اربعه بگوید، یعنی یک مرتبه بگوید: «**سُبْحانَ الله وَ الْحَمْدُ لله وَ لا إلهَ إلاَّ اَلله و الله اَکبَرُ**»، و بهتر آن است که سه مرتبه بگوید. و می‌تواند در یک رکعت حمد و در رکعت دیگر تسبیحات بگوید. و بهتر است در هر دو رکعت تسبیحات بخواند.

مسأله ۹۹۲ ـ در تنگی وقت باید تسبیحات اربعه را یک مرتبه بگوید، و اگر به مقدار آن هم وقت ندارد، کافی است یک مرتبه «**سبحان الله**» بگوید.

مسأله ۹۹۳ ـ بر مرد و زن ـ بنا بر احتیاط ـ واجب است که در رکعت سوّم و چهارم نماز، حمد یا تسبیحات را آهسته بخوانند.

مسأله ۹۹٤ ـ اگر در رکعت سوّم و چهارم حمد بخواند، واجب نیست «بسم الله» آن را هم آهسته بگوید مگر آنکه مأموم باشد که در این صورت احتیاط واجب آن است، که «بسم الله» را هم آهسته بگوید.

مسأله ۹۹۵ ـ کسی که نمی‌تواند تسبیحات را یاد بگیرد یا درست بخواند، باید در رکعت سوّم و چهارم حمد بخواند.

مسأله ۹۹٦ ـ اگر در دو رکعت اوّل نماز به خیال اینکه دو رکعت آخر است تسبیحات بگوید، چنانچه پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر در رکوع یا بعد از رکوع بفهمد، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۷ ـ اگر در دو رکعت آخر نماز به خیال اینکه در دو رکعت اوّل است حمد بخواند، یا در دو رکعت اوّل نماز با اینکه گمان می‌کرده در دو رکعت آخر است حمد

بخواند، چه پیش از رکوع بفهمد چه بعد از آن، نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۸ ـ اگر در رکعت سوّم یا چهارم می‌خواست حمد بخواند تسبیحات به زبانش آمد، یا می‌خواست تسبیحات بخواند حمد به زبانش آمد، چنانچه به کلی خالی از قصد نماز بوده ـ حتی در ضمیر ناخود آگاه ـ باید آن را رها کند و دوباره حمد، یا تسبیحات را بخواند، ولی اگر خالی از قصد نبوده مثل آنکه عادتش خواندن چیزی بوده که به زبانش آمده، می‌تواند همان را تمام کند، و نمازش صحیح است.

مسأله ۹۹۹ ـ کسی که عادت دارد در رکعت سوّم و چهارم تسبیحات بخواند، اگر از عادت خود غفلت نماید و به قصد اداء وظیفه مشغول خواندن حمد شود، کفایت می‌کند، و لازم نیست دوباره حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۰۰ ـ در رکعت سوّم و چهارم مستحب است بعد از تسبیحات، استغفار کند، مثلاً بگوید: «**اَسْتَغْفِرُ الله رَبّی وَاَتُوبُ اِلَیهِ**» یا بگوید: «**اللهمَّ اغْفِرْ لِی**»، و اگر نمازگزار پیش از استغفار و خم شدن برای رکوع، شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، باید حمد یا تسبیحات را بخواند. و اگر در حال گفتن استغفار یا بعد از آن شک کند، باز هم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید حمد یا تسبیحات را بخواند.

مسأله ۱۰۰۱ ـ اگر در رکوع رکعت سوّم یا چهارم، یا در حال رفتن به رکوع شک کند که حمد یا تسبیحات را خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۰۰۲ ـ هرگاه شک کند که آیه یا کلمه‌ای را درست گفته یا نه، مثلاً شک کند که ﴿ **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** ﴾ را درست گفته یا نه، می‌تواند به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر احتیاطاً آن آیه یا کلمه را دوباره به طور صحیح بگوید اشکال ندارد، و اگر چند مرتبه هم شک کند، می‌تواند چند بار بگوید. اما اگر به وسواس برسد بهتر است تکرار نکند.

مسأله ۱۰۰۳ ـ مستحب است در رکعت اوّل، پیش از خواندن حمد بگوید: «**اَعُوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجِیمِ**». و در رکعت اوّل و دوّم نماز ظهر و عصر «بسم الله» را بلند بگوید، و حمد و سوره را شمرده بخواند، و در آخر هر آیه وقف کند، یعنی آن را به آیه بعد نچسباند، و در حال خواندن حمد و سوره به معنای آیه توجّه داشته باشد، و اگر نماز را به

جماعت می‌خواند، بعد از تمام شدن حمد امام، و اگر فرادی می‌خواند، بعد از آنکه حمد خودش تمام شد، بگوید «**الحَمْدُ لله رَبّ الْعالَمِینَ**»، و بعد از خواندن سوره «قل هو الله احد»، یک یا دو یا سه مرتبه «**کذلِک الله رَبّی**» یا «**کذلِک الله رَبُّنا**» بگوید، و بعد از خواندن سوره کمی صبر کند، بعد تکبیر پیش از رکوع را بگوید، یا قنوت را بخواند.

مسأله ۱۰۰٤ ـ مستحب است در تمام نمازها در رکعت اوّل، سوره «إنّا أنزلناه»، و در رکعت دوّم، سوره «قل هو الله احد» بخواند.

مسأله ۱۰۰۵ ـ مکروه است انسان در هیچ یک از نمازهای یک شبانه‌روز سوره «قل هو الله احد» را نخواند.

مسأله ۱۰۰٦ ـ خواندن سوره «قل هو الله احد» به یک نفَس مکروه است.

مسأله ۱۰۰۷ ـ سوره‌ای را که در رکعت اوّل خوانده مکروه است در رکعت دوّم بخواند، ولی اگر سوره «قل هو الله احد» را در هر دو رکعت بخواند مکروه نیست.

رکوع

مسأله ۱۰۰۸ ـ در هر رکعت بعد از قرائت باید به‌اندازه‌ای خم شود که بتواند سر همه انگشت‌هایش را ـ از جمله انگشت شَست ـ به زانو بگذارد. و این عمل را «رکوع» می‌گویند.

مسأله ۱۰۰۹ ـ اگر به‌اندازه رکوع خم شود، ولی سر انگشتان را به زانو نگذارد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۱۰ ـ هرگاه رکوع را به طور غیر معمول به‌جا آورد، مثلاً به چپ یا راست خم شود، یا زانوها را به جلو بیاورد، اگرچه دست‌های او به زانو برسد، صحیح نیست.

مسأله ۱۰۱۱ ـ خم شدن باید به قصد رکوع باشد، پس اگر به قصد کار دیگر مثلاً برای کشتن جانوری خم شود، نمی‌تواند آن را رکوع حساب کند، بلکه باید بایستد و دوباره برای رکوع خم شود، و به واسطه این عمل، رکن زیاد نشده و نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۰۱۲ ـ کسی که دست یا زانوی او با دست و زانوی دیگران فرق دارد، مثلاً

دستش خیلی بلند است که اگر کمی خم شود به زانو می‌رسد، یا زانوی او پایین تر از مردم دیگر است که باید خیلی خم شود تا دستش به زانو برسد، باید به‌اندازه معمول خم شود.

مسأله ۱۰۱۳ ـ کسی که نشسته رکوع می‌کند، باید به‌قدری خم شود که صورتش مقابل زانوها برسد، و بهتر است به‌قدری خم شود که صورت مقابل جای سجده برسد.

مسأله ۱۰۱٤ ـ بهتر آن است که در حال اختیار در رکوع سه مرتبه «**سُبْحانَ الله**» یا یک مرتبه «**سُبْحانَ رَبّی العَظِیم وَبِحَمْدِهِ**» بگوید، گرچه گفتن هر ذکری کفایت می‌کند ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید به همین مقدار باشد، ولی در تنگی وقت و در حال ناچاری گفتن یک «**سُبْحانَ الله**» کافی است. و کسی که نمی‌تواند «**سُبْحانَ رَبِّی العَظِیم**» را خوب ادا کند باید ذکری دیگر مانند سه بار «**سُبْحانَ الله**» را بگوید.

مسأله ۱۰۱۵ ـ ذکر رکوع باید دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، و مستحب است آن را سه یا پنج یا هفت مرتبه بلکه بیشتر بگویند.

مسأله ۱۰۱٦ ـ در حال رکوع باید بدن نمازگزار آرام باشد، و نباید بدن خود را به اختیار به‌طوری حرکت دهد که از حال آرام بودن خارج شود حتی ـ بنا بر احتیاط ـ زمانی که مشغول به ذکر واجب نیست، و اگر عمداً این استقرار را رعایت نکند نماز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است حتی اگر ذکر را در حال استقرار اعاده کند.

مسأله ۱۰۱۷ ـ اگر موقعی که ذکر واجب رکوع را می‌گوید سهواً یا بی‌اختیار به‌قدری حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج شود، بهتر این است که بعد از آرام گرفتن بدن دوباره ذکر را بگوید. ولی اگر کمی حرکت کند که از حال آرام بودن بدن خارج نشود یا انگشتان را حرکت دهد، ضرری ندارد.

مسأله ۱۰۱۸ ـ اگر پیش از آنکه به مقدار رکوع خم شود و بدن آرام گیرد عمداً ذکر رکوع را بگوید، نمازش باطل است مگر اینکه دوباره ذکر را در حال استقرار در رکوع بگوید، و اگر سهواً باشد لازم نیست آن را دوباره بگوید.

مسأله ۱۰۱۹ ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر واجب، عمداً سر از رکوع بردارد نمازش باطل است. و اگر سهواً سر بردارد اعاده ذکر لازم نیست.

مسأله ۱۰۲۰ ـ اگر نتواند به مقدار ذکر و لو یک «**سبحان الله**» در حال رکوع بماند، هرچند بدون آرامش، واجب نیست بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که ذکر را بگوید هرچند بقیه آن را در حال برخاستن به قصد قربت مطلقه بگوید، یا قبل از آن شروع کند.

مسأله ۱۰۲۱ ـ اگر به واسطه مرض و مانند آن در رکوع آرام نگیرد نمازش صحیح است ولی باید پیش از آنکه از حال رکوع خارج شود، ذکر واجب را به نحوی که گذشت بگوید.

مسأله ۱۰۲۲ ـ هرگاه نتواند به‌اندازه رکوع خم شود، باید به چیزی تکیه دهد و رکوع کند، و اگر موقعی هم که تکیه داده نتواند به طور معمول رکوع کند، باید به‌اندازه‌ای که عرفاً به آن رکوع گفته شود خم شود، و اگر به این مقدار نیز نتواند خم شود، باید برای رکوع با سر اشاره نماید.

مسأله ۱۰۲۳ ـ کسی که برای رکوع باید با سر اشاره کند اگر نتواند با سر اشاره کند، باید به نیت رکوع چشم‌ها را بر هم بگذارد و ذکر آن را بگوید، و به نیت برخاستن از رکوع چشم‌ها را باز کند، و اگر از این هم عاجز است باید در قلب خود نیت رکوع کند ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ با دست خود برای رکوع اشاره کند و ذکر آن را بگوید و در این صورت اگر ممکن است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جمع کند بین این عمل و اشاره به رکوع در حال نشستن.

مسأله ۱۰۲٤ ـ کسی که نمی‌تواند ایستاده رکوع کند ولی برای رکوع می‌تواند در حالی که نشسته است خم شود، باید ایستاده نماز بخواند و برای رکوع با سر اشاره نماید، و احتیاط مستحب آن است که نماز دیگری هم بخواند، و موقع رکوع آن بنشیند و برای رکوع خم شود.

مسأله ۱۰۲۵ ـ اگر عمداً بعد از رسیدن به حدّ رکوع سر بردارد، و دو مرتبه به‌اندازه رکوع خم شود، نمازش باطل است.

مسأله ۱۰۲٦ ـ بعد از تمام شدن ذکر رکوع باید راست بایستد ـ و بنا بر احتیاط

واجب ـ بعد از آنکه بدن آرام گرفت به سجده رود، و اگر عمداً پیش از ایستادن به سجده رود، نمازش باطل است. و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر عمداً پیش از آرامش گرفتن بدن به سجده رود.

مسأله ۱۰۲۷ ـ اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد بعد به رکوع رود، و کفایت نمی‌کند به حالت خمیدگی به رکوع برگردد.

مسأله ۱۰۲۸ ـ اگر بعد از آنکه پیشانی به زمین رسید، یادش بیاید که رکوع نکرده لازم است برگردد و رکوع را بعد از ایستادن به‌جا آورد، و در صورتی که در سجده دوّم یادش بیاید، نمازش ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است.

مسأله ۱۰۲۹ ـ مستحب است پیش از رفتن به رکوع در حالی که راست ایستاده تکبیر بگوید، و اگر مرد است در رکوع زانوها را به عقب دهد، همچنین مستحب است نمازگزار در حال رکوع، کمر را صاف نگه‌دارد و گردن را بکشد و مساوی کمر نگه‌دارد، و بین دو قدم را نگاه کند، و پیش از ذکر یا بعد از آن صلوات بفرستد، و بعد از آنکه از رکوع برخاست و راست ایستاد در حال آرامی بدن بگوید «**سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ**».

مسأله ۱۰۳۰ ـ مستحب است در رکوع، زن‌ها دست را از زانو بالاتر بگذارند و زانوها را به عقب ندهند.

سجود

مسأله ۱۰۳۱ ـ نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب بعد از رکوع دو سجده کند، و سجده محقق می‌شود به اینکه به هیئت مخصوص پیشانی را به قصد خضوع به زمین بگذارد. و در حال سجده در نماز، واجب است که کف دو دست، و دو زانو، و دو انگشت بزرگ پاها را، بر زمین بگذارد، و منظور از پیشانی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ وسط آن است، و آن مستطیلی است که از کشیدن دو خط فرضی بین دو ابرو در وسط پیشانی تا مرز موی سر به دست می‌آید.

مسأله ۱۰۳۲ ـ دو سجده روی هم یک رکن است، و اگر کسی در نماز واجب

ـ هرچند از روی فراموشی یا جهل به مسأله ـ در یک رکعت هر دو را ترک کند، نمازش باطل است و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر دو سجده در یک رکعت از روی فراموشی یا جهل قصوری اضافه کند. (جهل قصوری این است که جاهل در جهل خود معذور باشد).

مسأله ۱۰۳۳ ـ اگر عمداً یک سجده کم یا زیاد کند، نمازش باطل می‌شود و اگر سهواً یک سجده کم یا زیاد کند نمازش باطل نمی‌شود. و در صورت کم شدن حکم آن در احکام سجده خواهد آمد.

مسأله ۱۰۳٤ ـ کسی که می‌تواند پیشانی را به زمین بگذارد، اگر آن را عمداً یا سهواً به زمین نگذارد، سجده نکرده است اگرچه جاهای دیگر به زمین برسد. ولی اگر پیشانی را به زمین بگذارد و سهواً جاهای دیگر را به زمین نرساند، یا سهواً ذکر نگوید، سجده صحیح است.

مسأله ۱۰۳۵ ـ بهتر آن است که در حال اختیار در سجده سه مرتبه «**سُبْحانَ الله**» یا یک مرتبه «**سُبْحانَ رَبِّی الاَعْلَی وَبِحَمْدِهِ**» بگوید، و باید این کلمات دنبال هم و به عربی صحیح گفته شود، گرچه گفتن هر ذکری کفایت می‌کند، ولی ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید به این مقدار باشد. و مستحب است «**سُبْحانَ رَبِّی الاَعْلَی وَبِحَمْدِهِ**» را سه یا پنج یا هفت مرتبه یا بیشتر بگوید.

مسأله ۱۰۳٦ ـ در حال سجود باید بدن نمازگزار آرام باشد، و نباید بدن خود را به اختیار طوری حرکت دهد که از حال آرام بودن خارج شود حتی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در زمانی که مشغول به ذکر واجب نیست.

مسأله ۱۰۳۷ ـ اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد و بدن آرام بگیرد عمداً ذکر سجده را بگوید، نماز باطل است، مگر اینکه ذکر را دوباره در حال آرامش بگوید، و اگر پیش از تمام شدن ذکر عمداً سر از سجده بردارد، نماز باطل است.

مسأله ۱۰۳۸ ـ اگر پیش از آنکه پیشانی به زمین برسد سهواً ذکر سجده را بگوید، و پیش از آنکه سر از سجده بردارد، بفهمد اشتباه کرده است، باید آرام بگیرد و دوباره ذکر را

بگوید. ولی اگر پیشانی به زمین رسیده باشد و سهواً پیش از آرامش ذکر را بگوید تکرار لازم نیست.

مسأله ۱۰۳۹ ـ اگر بعد از آنکه سر از سجده برداشت، بفهمد پیش از آنکه ذکر سجده تمام شود سر برداشته، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۴۰ ـ اگر موقعی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو را عمداً از زمین بردارد، اگر با استقراری که در سجود معتبر است منافات داشته باشد، نماز باطل می‌شود. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در موقعی که مشغول ذکر نیست.

مسأله ۱۰۴۱ ـ اگر پیش از تمام شدن ذکر سجده، سهواً پیشانی را از زمین بردارد، نمی‌تواند دوباره به زمین بگذارد و باید آن را یک سجده حساب کند. ولی اگر جاهای دیگر را سهواً از زمین بردارد، باید دو مرتبه به زمین بگذارد و ذکر را بگوید.

مسأله ۱۰۴۲ ـ بعد از تمام شدن ذکر سجده اوّل، باید بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

مسأله ۱۰۴۳ ـ جای پیشانی نمازگزار باید از جای زانوها و سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست‌تر نباشد، بلکه احتیاط واجب آن است که جای پیشانی او از جای ایستادنش نیز بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست‌تر نباشد.

مسأله ۱۰۴۴ ـ در زمین سراشیب ـ هرچند که سراشیبی آن درست معلوم نباشد ـ اگر جای پیشانی نمازگزار از جای زانوها و انگشت‌های پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست‌تر باشد، نماز او محل اشکال است.

مسأله ۱۰۴۵ ـ اگر پیشانی را اشتباهاً بر چیزی بگذارد که از جای زانوها و انگشت‌های پای او بیش از چهار انگشت بسته بلندتر باشد، چنانچه بلندی آن به‌قدری است که نمی‌گویند در حال سجده است باید سر را بردارد و به چیزی که بلندی آن بیش از چهار انگشت بسته نیست بگذارد. و اگر بلندی آن به‌قدری است که می‌گویند در حال سجده است، چنانچه پس از انجام ذکر واجب ملتفت شود می‌تواند سر از سجده بردارد و

نماز را تمام کند، و اگر قبل از انجام ذکر واجب مُلتفت شد باید پیشانی را از روی آن بر روی چیزی که بلندی آن به‌اندازه چهار انگشت بسته یا کمتر است بکشد و ذکر واجب را به‌جا آورد، و اگر کشیدن پیشانی ممکن نباشد می‌تواند ذکر واجب را در همان حال به‌جا آورد و نماز را تمام کند، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰٤٦ ـ باید بین پیشانی و آنچه بر آن سجده صحیح است، چیز دیگری فاصله نباشد، پس اگر مهر به‌قدری چرک باشد که پیشانی به خودِ مهر نرسد سجده باطل است، ولی اگر مثلاً رنگ مهر تغییر کرده باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۰٤۷ ـ در سجده باید دو کف دست را بر زمین بگذارد ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ در صورت امکان همه کف دست را بگذارد، ولی در حال ناچاری پشت دست هم مانعی ندارد، و اگر پشت دست هم ممکن نباشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید مچ دست را بر زمین بگذارد، و چنانچه آن را هم نتواند، تا آرنج هر جا را که می‌تواند بر زمین بگذارد، و اگر آن هم ممکن نیست گذاشتن بازو کافی است.

مسأله ۱۰٤۸ ـ در سجده باید دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد، ولی لازم نیست که سر دو انگشت را بر زمین بگذارد بلکه گذاشتن پشت یا روی آنها نیز کفایت می‌کند. و اگر انگشت بزرگ را نگذارد و انگشت‌های دیگر پا یا روی پا را بر زمین بگذارد، یا به واسطه بلند بودن ناخن، شست به زمین نرسد نماز باطل است، و کسی که از روی تقصیر و ندانستن مسأله نمازهای خود را این‌طور خوانده، باید دوباره بخواند.

مسأله ۱۰٤۹ ـ کسی که مقداری از شست پایش بریده، باید بقیه آن را بر زمین بگذارد، و اگر چیزی از آن نمانده، یا اگر مانده خیلی کوتاه است که نمی‌توان آن را به هیچ وجه بر زمین یا چیز دیگری گذاشت، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید بقیه انگشتان را بگذارد؛ و اگر هیچ انگشت ندارد، هر مقداری که از پا باقی مانده بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۰ ـ اگر به طور غیر معمول سجده کند، مثلاً سینه و شکم را بر زمین بچسباند، یا پاها را مقداری دراز کند، چنانچه بگویند سجده کرده نمازش صحیح است. ولی اگر بگویند دراز کشیده و سجده صدق ننماید، نماز او باطل است.

مسأله ۱۰۵۱ ـ مهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند به مقداری که سجده بر آن صحیح است، باید پاک باشد. ولی اگر مثلاً مهر را روی فرش نجس بگذارد، یا یک طرف مهر نجس باشد و پیشانی را به طرف پاک آن بگذارد، یا قسمتی از روی مهر پاک باشد و قسمتی نجس باشد اگر پیشانی را نجس نکند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۵۲ ـ اگر در پیشانی دمل یا زخم و مانند آن باشد که نتواند آن را هرچند بدون فشار بر زمین بگذارد، چنانچه آن دمل مثلاً همه پیشانی را فرا نگرفته باشد باید با جای سالم پیشانی سجده کند، و اگر سجده کردن با جای سالم پیشانی توقف بر آن داشته باشد که زمین را گود کند و دمل را در گودال و جای سالم را به مقداری که برای سجده کافی باشد بر زمین بگذارد باید این کار را انجام دهد. (منظور از پیشانی در اوّل فصل سجده ذکر شد).

مسأله ۱۰۵۳ ـ اگر دمل یا زخم تمام پیشانی را ـ به معنایی که ذکر شد ـ فرا گرفته باشد باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ دو طرف آن را که مابقی پیشانی است یا یکی از آنها را به هر نحو که می‌تواند بر زمین بگذارد و اگر نتواند باید به بعضی از اجزاء صورت خود سجده کند. و احتیاط لازم آن است که اگر می‌تواند به چانه سجده کند، و اگر نمی‌تواند به یکی از دو طرف پیشانی سجده کند، و اگر سجده کردن با صورت، به هیچ‌وجه ممکن نبود باید برای سجده اشاره کند.

مسأله ۱۰۵٤ ـ کسی که می‌تواند بنشیند ولی نمی‌تواند پیشانی را بر زمین برساند، اگر بتواند به‌قدری خم شود که عرفاً سجده بر آن صدق کند باید به آن مقدار خم شود، و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن صحیح است، روی چیز بلندی گذاشته و پیشانی را بر آن بگذارد، ولی باید کف دست‌ها و زانوها و انگشتان پا را در صورت امکان به طور معمول بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۵۵ ـ در فرض مذکور اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و کسی هم نباشد که مثلاً مهر را بلند کند و بگیرد تا آن شخص بر آن سجده کند، باید مهر یا چیز دیگر را با دست بلند کرده و بر آن سجده

نماید.

مسأله ۱۰۵٦ ـ کسی که هیچ نمی‌تواند سجده نماید، و مقداری که می‌تواند خم شود بر آن سجده صدق نمی‌کند، باید برای سجده با سر اشاره کند، و اگر نتواند باید با چشم‌ها اشاره نماید، و اگر با چشم‌ها هم نمی‌تواند اشاره کند باید در قلب نیت سجده کند ـ و بنا بر احتیاط لازم ـ با دست و مانند آن برای سجده اشاره کند، و ذکر واجب را بگوید.

مسأله ۱۰۵۷ ـ اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، چنانچه ممکن باشد باید نگذارد دوباره به‌جای سجده برسد، و این یک سجده حساب می‌شود ـ چه ذکر سجده را گفته باشد یا نه ـ و اگر نتواند سر را نگه‌دارد و بی‌اختیار دوباره به‌جای سجده برسد، همان یک سجده حساب می‌شود، ولی اگر ذکر نگفته باشد احتیاط مستحب آن است که آن را بگوید، ولی باید به قصد قربت مطلقه باشد و قصد جزئیت نکند.

مسأله ۱۰۵۸ ـ جایی که انسان باید تقیه کند، می‌تواند بر فرش و مانند آن سجده نماید، و لازم نیست برای نماز به جای دیگر برود یا نماز را تأخیر بیندازد تا در همانجا بعد از رفع سبب تقیه به‌جا آورد، ولی اگر بتواند در همان مکان بر حصیر یا چیزی که سجده بر آن صحیح می‌باشد، طوری سجده کند که مخالفت تقیه نکرده باشد، نباید بر فرش و مانند آن سجده نماید.

مسأله ۱۰۵۹ ـ اگر روی تشک پر و مانند آن سجده کند، در صورتی که بدن روی آن آرام نگیرد، باطل است.

مسأله ۱۰٦۰ ـ اگر انسان ناچار شود که در زمین گل نماز بخواند، چنانچه آلوده شدن بدن و لباس برای او مشقّت ندارد، باید سجده و تشهّد را به طور معمول به‌جا آورد، و اگر مشقّت دارد، در حالی که ایستاده، برای سجده با سر اشاره کند، و تشهّد را ایستاده بخواند، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰٦۱ ـ در رکعت اوّل و رکعت سومی که تشهّد ندارد، مثل رکعت سوّم نماز ظهر و عصر و عشا، احتیاط واجب آن است که بعد از سجده دوّم قدری بی‌حرکت بنشیند و بعد برخیزد.

چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است

مسأله ۱۰٦۲ ـ باید بر زمین و چیزهای غیرخوراکی و غیرپوشاکی که از زمین می‌روید، مانند چوب و برگ درخت، سجده کرد. و سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی مانند، گندم و جو و پنبه و آنچه که از اجزاء زمین شمرده نشود، مانند طلا و نقره و امثال اینها صحیح نیست، ولی قیر و زفت (که نوع پستی از قیر است) در موقع ناچاری بر چیزهای دیگری که سجود بر آنها صحیح نیست، مقدم می‌باشند.

مسأله ۱۰٦۳ ـ سجده کردن بر برگ درخت انگور در زمانی که لطیف است و خوردن آن معمول می‌باشد، جایز نیست، و در غیر این صورت سجده کردن بر آن اشکال ندارد.

مسأله ۱۰٦٤ ـ سجده بر چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراک حیوان است مثل علف و کاه، صحیح است.

مسأله ۱۰٦٥ ـ سجده بر گل‌هایی که خوراکی نیستند، صحیح است، بلکه سجده بر داروهای خوراکی که از زمین می‌روید و آن را دم‌کرده یا می‌جوشانند و آبش را می‌نوشند، مانند گل بنفشه و گل گاوزبان نیز صحیح است.

مسأله ۱۰٦٦ ـ سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها معمول است و در شهرهای دیگر معمول نیست، در صورتی که در آنجاها هم خوردنی محسوب شود، صحیح نیست. و نیز سجده بر میوه نارس ـ بنا بر احتیاط ـ صحیح نیست.

مسأله ۱۰٦۷ ـ سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ صحیح است، بلکه سجده بر گچ و آهک پخته، و آجر و کوزه گلی نیز اشکال ندارد.

مسأله ۱۰٦۸ ـ اگر کاغذ نوشتن را از چیزی که سجده بر آن صحیح است ـ مانند چوب و کاه ـ ساخته باشند، می‌شود بر آن سجده کرد. و همچنین اگر از پنبه یا کتان ساخته شده باشد. ولی اگر از ابریشم و مانند آن ساخته باشند، سجده بر آن صحیح نیست. و اما دستمال‌کاغذی فقط در صورتی می‌توان بر آن سجده کرد که معلوم باشد از

چیزی ساخته شده است که سجده به آن صحیح است.

مسأله ۱۰۶۹ ـ برای سجده بهتر از هر چیز تربت حضرت سید الشهداء(علیه السلام) می‌باشد، بعد از آن خاک، بعد از خاک سنگ، و بعد از سنگ گیاه است.

مسأله ۱۰۷۰ ـ اگر چیزی که سجده بر آن صحیح است ندارد، یا اگر دارد به واسطه سرما یا گرمای زیاد و مانند اینها نمی‌تواند بر آن سجده کند، سجده بر قیر و زفت مقدم بر سجده بر غیر آنهاست، و اگر سجده بر آنها ممکن نباشد باید بر لباسش یا هر چیز دیگر که در حال اختیار سجده بر آن جایز نیست، سجده نماید. ولی احتیاط مستحب آن است که تا سجده بر لباسش ممکن است، بر چیز دیگر سجده نکند.

مسأله ۱۰۷۱ ـ سجده بر گل و خاک سستی که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد، باطل است.

مسأله ۱۰۷۲ ـ اگر در سجده اوّل، مهر به پیشانی بچسبد، باید برای سجده دوّم مهر را بردارد.

مسأله ۱۰۷۳ ـ اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است نداشته باشد، و نتواند بدون باطل کردن نماز، آن را به دست آورد می‌تواند به ترتیبی که در مسأله (۱۰۷۰) ذکر شد عمل نماید، خواه وقت تنگ باشد یا آنکه وسعت داشته باشد که نماز را بشکند و آن را دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۷٤ ـ هرگاه در حال سجده بفهمد پیشانی را بر چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، چنانچه پس از به‌جا آوردن ذکر واجب ملتفت شود می‌تواند سر از سجده بردارد و نمازش را ادامه دهد، و اگر قبل از به‌جا آوردن ذکر واجب ملتفت شود باید پیشانی خود را به چیزی که سجده بر آن صحیح است بکشد و ذکر واجب را انجام دهد، ولی اگر کشیدن پیشانی ممکن نباشد می‌تواند ذکر واجب را در همان حال به‌جا آورد، و نمازش در هر دو صورت صحیح است.

مسأله ۱۰۷۵ ـ اگر بعد از سجده بفهمد پیشانی را روی چیزی گذاشته که سجده بر آن باطل است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۰۷٦ ـ سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد، و بعضی از مردم که مقابل قبر امامان(علیهم السلام) پیشانی را به زمین می‌گذارند اگر برای شکر خداوند متعال باشد، اشکال ندارد، وگرنه مشکل است.

مستحبّات و مکروهات سجده

مسأله ۱۰۷۷ ـ در سجده چند چیز مستحب است:

۱ ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند بعد از آنکه سر از رکوع برداشت و کاملاً ایستاد، و کسی که نشسته نماز می‌خواند بعد از آنکه کاملاً نشست، برای رفتن به سجده تکبیر بگوید.

۲ ـ موقعی که می‌خواهد به سجده برود، مرد اوّل دست‌ها را، و زن اوّل زانوها را به زمین بگذارد.

۳ ـ بینی را بر مهر یا چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد.

٤ ـ در حال سجده انگشتان دست را به هم بچسباند و برابر گوش بگذارد، به‌طوری که سر آنها رو به قبله باشد.

۵ ـ در سجده دعا کند و از خداوند متعال حاجت بخواهد و این دعا را بخواند: «**یا خَیرَ المَسْؤُولینَ وَیا خَیرَ المُعْطِینَ، ارْزُقْنِی وَارْزُقْ عِیالِی مِنْ فَضْلِک، فَاِنَّک ذُو الفَضْلِ العَظِیمِ**» یعنی: ای بهترین کسی که از او سؤال می‌کنند! و ای بهترین عطا کنندگان! از فضل خودت روزی بده به من و عیال من، پس به‌درستی که تو دارای فضل بزرگی.

٦ ـ بعد از سجده بر ران چپ بنشیند، و روی پای راست را بر کف پای چپ بگذارد.

۷ ـ بعد از هر سجده، وقتی نشست و بدنش آرام گرفت تکبیر بگوید.

۸ ـ بعد ا ز سجده اوّل بدنش که آرام گرفت «**اَسْتَغْفِرُ الله رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیهِ**» بگوید.

۹ ـ سجده را طول بدهد و در موقع نشستن، دست‌ها را روی ران‌ها بگذارد.

۱۰ ـ برای رفتن به سجده دوّم، در حال آرامی بدن «**الله اکبر**» بگوید.

۱۱ ـ در سجده‌ها صلوات بفرستد.

۱۲ ـ در موقع بلند شدن، دست‌ها را بعد از زانوها از زمین بردارد.

۱۳ ـ مردها آرنج‌ها و شکم را به زمین نچسبانند، و بازوها را از پهلو جدا نگاه دارند و زن‌ها آرنج‌ها و شکم را بر زمین بگذارند و اعضاء بدن را به یکدیگر بچسبانند.

و مستحبّات دیگر سجده در کتاب‌های مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۰۷۸ ـ قرآن خواندن در سجده مکروه است. و نیز مکروه است برای برطرف کردن گرد و غبار، جای سجده را فوت کند، و اگر در اثر فوت کردن، دو حرف از دهان عمداً بیرون آید، نماز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است.

و غیر از اینها مکروهات دیگری هم هست که در کتاب‌های مفصّل ذکر شده است.

سجده‌های واجب قرآن

مسأله ۱۰۷۹ ـ در هر یک از چهار سوره «سجده» و «فصّلت» و «نجم» و «علق» یک آیه سجده است که اگر انسان بخواند یا گوش دهد، بعد از تمام شدن آن آیه باید فوراً سجده کند، و اگر فراموش کرد هر وقت یادش آمد باید سجده نماید. و در شنیدن بدون اختیار، سجده واجب نیست هرچند بهتر است سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۰ ـ اگر انسان موقعی که آیه سجده را گوش دهد، خودش نیز بخواند، باید دو سجده نماید.

مسأله ۱۰۸۱ ـ در غیر نماز اگر در حال سجده، آیه سجده را بخواند یا گوش کند، باید سر از سجده بردارد و دوباره سجده کند.

مسأله ۱۰۸۲ ـ اگر انسان از شخص خواب یا دیوانه، یا از بچه‌ای که قرآن را تشخیص نمی‌دهد، آیه سجده را گوش دهد، سجده واجب است. ولی اگر از ضبط‌صوت یا لوح‌های فشرده (CD یا DVD) و مانند آن بشنود، سجده واجب نیست، و همچنین رادیو اگر پخش زنده نباشد ولی اگر رادیو، آیه سجده را پخش زنده کند، سجده واجب است.

مسأله ۱۰۸۳ ـ در سجده واجب قرآن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید جای انسان غصبی نباشد، ـ و بنا بر احتیاط مستحب ـ جای پیشانی او از جای زانوها و سر

انگشتانش بیش از چهار انگشت بسته بلندتر یا پست‌تر نباشد، ولی لازم نیست با وضو یا غسل و رو به قبله باشد، و عورت خود را بپوشاند، و بدن و جای پیشانی او پاک باشد. و نیز چیزهایی که در لباس نمازگزار شرط می‌باشد در لباس او شرط نیست.

مسأله ۱۰۸٤ ـ احتیاط واجب آن است که در سجده واجب قرآن، پیشانی را بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن صحیح است گذاشته، ـ و بنا بر احتیاط مستحب ـ جاهای دیگر بدن را به دستوری که در سجده نماز ذکر شد بر زمین بگذارد.

مسأله ۱۰۸۵ ـ هرگاه در سجده واجب قرآن پیشانی را به قصد سجده بر زمین بگذارد اگرچه ذکر نگوید کافی است. و گفتن ذکر مستحب است، و بهتر این است که بگوید: «**لا إلهَ إلاَّ الله حَقّاً حَقاً، لا إلهَ إلاَّ الله إيماناً و تَصْدِيقاً، لا إلهَ إلاَّ الله عُبُودِيةً وَرِقّاً، سَجَدْتُ لَک يا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً، لا مُسْتَنْكفاً وَلا مُسْتَكبِراً، بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خائِفٌ مُسْتَجِيرٌ**».

تشهد

مسأله ۱۰۸٦ ـ در رکعت دوّم تمام نمازهای واجب و مستحب، و رکعت سوّم نماز مغرب، و رکعت چهارم نماز ظهر و عصر و عشا، باید انسان بعد از سجده دوّم بنشیند و در حال آرام بودن بدن، تشهّد بخواند، یعنی بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ الله وَحْدَهُ لا شَرِيک لَهُ، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللهمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**»، و اگر بگوید: «**اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ الله، وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً صلّى الله عَلَيه وآلهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**» کفایت می‌کند و در نماز وتر هم تشهد لازم است.

مسأله ۱۰۸۷ ـ کلمات تشهّد باید به عربی صحیح و به‌طوری که معمول است پشت سر هم گفته شود.

مسأله ۱۰۸۸ ـ اگر تشهّد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهّد را نخوانده، باید بنشیند و تشهّد را بخواند و دوباره بایستد، و آنچه باید در آن رکعت خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند، ـ و بنا بر احتیاط مستحب ـ بعد از نماز برای

ایستادن بیجا، دو سجده سهو به‌جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند، و بعد از سلام نماز ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ تشهّد را قضا کند و باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۰۸۹ ـ مستحب است در حال تشهّد بر ران چپ بنشیند و روی پای راست را به کف پای چپ بگذارد، و پیش از تشهّد بگوید: «**اَلْحَمْدُ لله**» یا بگوید: «**بِسْمِ الله وَبِالله وَالحَمْدُ لله وَخَيرُ الأَسْماءِ لله**»، و نیز مستحب است دست‌ها را بر ران‌ها بگذارد و انگشت‌ها را به یکدیگر بچسباند، و به دامان خود نگاه کند و بعد از صلوات در تشهّد بگوید «**وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ**».

مسأله ۱۰۹۰ ـ مستحب است زن‌ها در وقت خواندن تشهّد، ران‌ها را به هم بچسبانند.

سلام نماز

مسأله ۱۰۹۱ ـ بعد از تشهّد رکعت آخر نماز مستحب است در حالی که نشسته و بدن آرام است بگوید: «**السَّلامُ عَلَيک اَيهَا النَّبِی، وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكاتُهُ**» و بعد از آن باید بگوید: «**السَّلامُ عَلَيكمْ**» ـ و احتیاط مستحب آن است که جمله «**وَرَحْمَةُ الله وَبَرَكاتُهُ**» را به آن اضافه کند ـ و یا آنکه بگوید: «**السَّلامُ عَلَينا وَعَلَى عِبادِ الله الصّالِحينَ**»، ولی اگر این سلام را بگوید احتیاط واجب آن است که بعد از آن «**السَّلامُ عَلَيكمْ**» را هم بگوید.

مسأله ۱۰۹۲ ـ اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم نخورده، و کاری هم که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند مثل پشت به قبله کردن، انجام نداده، باید سلام را بگوید، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۹۳ ـ اگر سلام نماز را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که صورت نماز به هم خورده است، یا آنکه کاری که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می‌کند، مثل پشت به قبله کردن، انجام داده باشد، نمازش صحیح است.

ترتیب

مسأله ۱۰۹٤ ـ اگر عمداً ترتیب نماز را به هم بزند، مثلاً سوره را پیش از حمد بخواند، یا سجود را پیش از رکوع به‌جا آورد، نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۰۹۵ ـ اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن بعد از آن را به‌جا آورد، مثلاً پیش از آنکه رکوع کند دو سجده نماید، نمازش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است.

مسأله ۱۰۹٦ ـ اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که بعد از آن است و رکن نیست به‌جا آورد، مثلاً پیش از آنکه دو سجده کند، تشهّد بخواند، باید رکن را به‌جا آورد و آنچه اشتباهاً پیش از آن خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۹۷ ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و رکن بعد از آن را به‌جا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۰۹۸ ـ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند، و چیزی را که بعد از آن است و آن هم رکن نیست به‌جا آورد، مثلاً حمد را فراموش کند و سوره را بخواند، باید آنچه را فراموش کرده به‌جا آورد، و بعد از آن چیزی را که اشتباهاً جلوتر خوانده دوباره بخواند.

مسأله ۱۰۹۹ ـ اگر سجده اوّل را به خیال اینکه سجده دوّم است، یا سجده دوّم را به خیال اینکه سجده اوّل است به‌جا آورد، نمازش صحیح است، و سجده اوّل او سجده اوّل و سجده دوّم او سجده دوّم حساب می‌شود.

موالات

مسأله ۱۱۰۰ ـ انسان باید نماز را با موالات بخواند، یعنی کارهای نماز مانند رکوع و سجود و تشهّد را پی‌درپی و پشت سر هم به‌جا آورد، و چیزهایی را که در نماز می‌خواند به‌طوری که معمول است پشت سر هم بخواند، و اگر به‌قدری بین آنها فاصله بیندازد که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۰۱ ـ اگر در نماز سهواً بین حرف‌ها یا کلمات فاصله بیندازد، و فاصله به‌قدری نباشد که صورت نماز از بین برود، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باشد، باید آن حرف‌ها یا کلمات را به طور معمول بخواند، و در صورتی که چیزی بعد از آن خوانده شده لازم است تکرار نماید، و اگر مشغول رکن بعد شده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۰۲ ـ طول دادن رکوع و سجود، و خواندن سوره‌های بزرگ، موالات را به هم نمی‌زند.

قنوت

مسأله ۱۱۰۳ ـ در تمام نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوّم مستحب است قنوت بخواند. ولی در نماز شفع باید آن را رجاءً انجام دهد. و در نماز وتر با آنکه یک رکعت می‌باشد، خواندن قنوت پیش از رکوع مستحب است. و نماز جمعه در هر رکعت یک قنوت دارد. و نماز آیات پنج قنوت، و نماز عید فطر و قربان در دو رکعت چند قنوت دارد، به تفصیلی که در محل خود خواهد آمد.

مسأله ۱۱۰٤ ـ مستحب است در قنوت، دست‌ها را مقابل صورت، و کف آنها را رو به آسمان و پهلوی هم نگه‌دارد، و به جز انگشت شَست، انگشت‌های دیگر را به هم بچسباند و به کف دست‌ها نگاه کند. بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بدون دست بلند کردن قنوت صحیح نیست، مگر در مورد ضرورت.

مسأله ۱۱۰۵ ـ در قنوت، هر ذکری بگوید اگرچه یک «**سُبْحانَ الله**» باشد کافی است، و بهتر است بگوید: «**لا اِلهَ اِلاَّ الله الحَلِیمُ الکرِیمُ، لا اِلهَ اِلاَّ الله العَلِی العَظِیمُ، سُبْحانَ الله رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ، وَرَبِّ الاَرَضِینَ السَّبْعِ، وَما فِیهِنَّ وَما بَینَهُنَّ وَرَبِّ العَرْشِ العَظِیمِ، وَالْحَمْدُ لله رَبِّ العالَمِینَ**».

مسأله ۱۱۰٦ ـ مستحب است انسان قنوت را بلند بخواند، ولی برای کسی که نماز را به جماعت می‌خواند، اگر امام جماعت صدای او را بشنود، بلند خواندن قنوت مستحب نیست.

مسأله ۱۱۰۷ ـ اگر عمداً قنوت نخواند قضا ندارد، و اگر فراموش کند و پیش از آنکه به‌اندازه رکوع خم شود یادش بیاید، مستحب است بایستد و بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، مستحب است بعد از رکوع قضا کند، و اگر در سجده یادش بیاید، مستحب است بعد از سلام آن را قضا نماید.

ترجمه نماز

۱ ـ ترجمه سوره «حمد»

﴿ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾، ﴿ **بِسْمِ اللَّهِ** ﴾ یعنی: ابتدا می‌کنم به نام خدا، ذاتی که جامع جمیع کمالات و از هرگونه نقص منزّه است، ﴿ **الرَّحْمٰنِ** ﴾ رحمتش واسع و بی‌نهایت است. ﴿ **الرَّحِيمِ** ﴾ رحمتش ذاتی و ازلی و ابدی است.

﴿ **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** ﴾ یعنی: ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش‌دهنده همه موجودات است.

﴿ **الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ معنای آن گذشت.

﴿ **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** ﴾ یعنی: ذات توانایی که حکمرانی روز جزا با اوست.

﴿ **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ﴾ یعنی: فقط تو را عبادت می‌کنیم، وفقط از تو کمک می‌خواهیم.

﴿ **اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** ﴾ یعنی: هدایت کن ما را به راه راست، که آن دین اسلام است.

﴿ **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** ﴾ یعنی: به راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای، که آنان پیامبران و جانشینان پیامبران هستند.

﴿ **غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ** ﴾ یعنی: نه به راه کسانی که غضب کرده‌ای بر ایشان، و نه آن کسانی که گمراه‌اند.

۲ ـ ترجمه سوره «قل هو اللّه احد»

﴿ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** ﴾ معنای آن گذشت.

﴿ **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** ﴾ یعنی: بگو ای محمد که خداوند، خدایی است یگانه.

﴿ **اللَّهُ الصَّمَدُ** ﴾ یعنی: خدایی که از تمام موجودات بی‌نیاز است.

﴿ **لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ** ﴾ نه چیزی از او زاییده شده، و نه او از چیزی.

﴿ **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** ﴾ هرگز مشابه و معادلی ندارد.

۳ ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود، و ذکرهایی که بعد آنها مستحب است

«**سُبْحانَ رَبِّی العَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ**» یعنی: پروردگار بزرگ من از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، و من مشغول ستایش او هستم.

«**سُبْحانَ رَبِّی الأَعْلَی وَبِحَمْدِهِ**» یعنی: پروردگار من که از هر کسی بالاتر است، از هر عیب و نقصی پاک و منزّه می‌باشد و من مشغول ستایش او هستم.

«**سَمِعَ اللّه لِمَنْ حَمِدَهُ**» یعنی: خدا بشنود و بپذیرد ثنای کسی که او را ستایش می‌کند.

«**اَسْتَغْفِرُ اللّه رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیهِ**» یعنی: طلب آمرزش می‌کنم از خداوندی که پرورش‌دهنده من است و من به طرف او بازگشت می‌نمایم.

«**بِحَوْلِ اللّه وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ**» یعنی: به یاری خدای متعال و قوّه او برمی‌خیزم و می‌نشینم.

٤ ـ ترجمه قنوت

«**لا اِلهَ اِلاَّ اللّه الحَلِیمُ الکرِیمُ**» یعنی: نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خدای یکتای بی‌همتایی که صاحب حلم و کرم است.

«**لا إِلهَ إِلاَّ اللّه العَلِی العَظِیمُ**» یعنی: نیست خدایی سزاوار پرستش، مگر خدای یکتای بی‌همتایی که بلندمرتبه و بزرگ است.

«**سُبْحانَ اللّه رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ، وَرَبِّ الاَرَضِینَ السَّبْعِ**» یعنی: پاک و منزّه است خداوندی که پروردگار هفت آسمان، و پروردگار هفت زمین است.

«**وَما فِیهِنَّ وَما بَینَهُنَّ، وَرَبِّ العَرْشِ العَظِیمِ**» یعنی: پروردگار هر چیزی است که در

آسمانها و زمین‌ها و مابین آنهاست، و پروردگار عرش بزرگ است.

«**وَالحَمْدُ رَبِّ العالَمِینَ**» یعنی: حمد و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش‌دهنده تمام موجودات است.

۵ ـ ترجمه تسبیحات اربعه

«**سُبْحانَ اللّه، وَالحَمْدُ للّه، وَلا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَاللّه اَکبَرُ**» یعنی: خداوند متعال، پاک ومنزّه است، و حمد و ثنا مخصوص اوست، و نیست خدایی سزاوار پرستش مگر خداوند و او بزرگتر است از اینکه او را وصف کنند.

٦ ـ ترجمه تشهّد و سلام کامل

«**اَلْحَمْدُ للّه، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَحْدَهُ لا شَرِیک لَهُ**» یعنی: ستایش مخصوص پروردگار است، و شهادت می‌دهم که خدایی سزاوار پرستش نیست مگر خدایی که یگانه است و شریک ندارد.

«**وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**» یعنی: شهادت می‌دهم که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده خدا و فرستاده اوست.

«**اللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**» یعنی: خدایا رحمت بفرست بر محمد و آل محمد.

«**وَتَقَبَّلْ شَفاعَتَهُ و ارْفَعْ دَرَجَتَهُ**» یعنی: قبول کن شفاعت پیامبر را، و درجه آن حضرت را نزد خود بلند کن.

«**السَّلامُ عَلَیک اَیهَا النَّبِی وَرَحْمَةُ اللّه وَبَرَکاتُهُ**» یعنی: درود و سلام بر تو ای پیامبر، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.

«**السَّلامُ عَلَینا وَعَلی عِبادِ اللّه الصّالِحِینَ**» یعنی: درود و سلام از خداوند عالم بر ما نمازگزاران، و تمام بندگان خوب او.

«**السَّلامُ عَلَیکمْ وَرَحْمةُ اللّه وَبَرَکاتُهُ**» یعنی: درود و سلام و رحمت و برکات خداوند بر

شما مؤمنین باد. و بهتر است در این دو سلام به طور اجمالی قصد سلام بر کسانی را داشته باشد که مقصود شرع مقدّس اسلام از این دو سلام، آنها بوده اند.

تعقیب نماز

مسأله ۱۱۰۸ ـ مستحب است انسان بعد از نماز مقداری مشغول تعقیب ـ یعنی: خواندن ذکر و دعا و قرآن ـ شود، و بهتر است پیش از آنکه از جای خود حرکت کند و وضو و غسل و تیمم او باطل شود، رو به قبله تعقیب را بخواند. و لازم نیست تعقیب به عربی باشد، ولی بهتر است چیزهایی را که در کتاب‌های دعا دستور داده‌اند بخواند. و از تعقیب‌هایی که خیلی به آن سفارش شده است، تسبیح حضرت زهرا(علیها السلام) است که باید به این ترتیب گفته شود: ٣٤ مرتبه «**الله اکبر**»، بعد از آن ۳۳ مرتبه «**الحمد لله**»، بعد از آن ۳۳ مرتبه «**سبحان الله**»، و می‌شود سبحان الله را پیش از الحمد لله گفت، ولی بهتر است بعد از الحمد لله گفته شود.

مسأله ۱۱۰۹ ـ مستحب است بعد از نماز، سجده شکر نماید و همین‌قدر که پیشانی را به قصد شکر بر زمین بگذارد کافی است، ولی بهتر است صد مرتبه، یا سه مرتبه، یا یک مرتبه «**شکراً لله**» یا «**شکراً**» یا «**عفواً**» بگوید. و نیز مستحب است هر وقت نعمتی به انسان می‌رسد، یا بلایی از او دور می‌شود سجده شکر به‌جا آورد.

صلوات بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

مسأله ۱۱۱۰ ـ هر وقت انسان اسم مبارک حضرت رسول(صلی الله علیه وآله) را مانند محمد و احمد، یا لقب و کنیه آن جناب را مثل مصطفی، و ابوالقاسم بگوید یا بشنود، اگرچه در نماز باشد، مستحب است صلوات بفرستد.

مسأله ۱۱۱۱ ـ موقع نوشتن اسم مبارک حضرت رسول الله(صلی الله علیه وآله) مستحب است صلوات را هم بنویسند. و نیز بهتر است هر وقت آن حضرت را یاد می‌کنند صلوات بفرستند.

مبطلات نماز

مسأله ۱۱۱۲ ـ دوازده چیز نماز را باطل می‌کند، و آنها را «مبطلات» می‌گویند:

اوّل: آنکه در بین نماز یکی از شرط‌های آن از بین برود، مثلاً در بین نماز بفهمد لباسش نجس است.

دوّم: آنکه در بین نماز عمداً یا سهواً، یا از روی ناچاری، چیزی که وضو یا غسل را باطل می‌کند پیش آید، مثلاً ادرار از او بیرون آید، هرچند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ پیش آمدن آن پس از تمام شدن سجده آخر نماز، از روی سهو یا ناچاری باشد. ولی کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، اگر در بین نماز ادرار یا مدفوع از او خارج شود، چنانچه به دستوری که در احکام وضو ذکر شد رفتار نماید، نمازش باطل نمی‌شود. و نیز اگر در بین نماز از زن مستحاضه خون خارج شود، در صورتی که به دستور استحاضه رفتار کرده باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۱۳ ـ کسی که بی‌اختیار خوابش برده، اگر نداند که در بین نماز خوابش برده یا بعد از آن، لازم نیست نمازش را دوباره بخواند، به‌شرط آنکه بداند آنچه از نماز به‌جا آورده به‌اندازه‌ای که عرفاً آن را نماز بگویند بوده است.

مسأله ۱۱۱٤ ـ اگر بداند به اختیار خودش خوابیده، و شک کند که بعد از نماز بوده یا در بین نماز یادش رفته که مشغول نماز است و خوابیده، نمازش با شرطی که در مسأله پیش ذکر شد، صحیح است.

مسأله ۱۱۱۵ ـ اگر در حال سجده از خواب بیدار شود، و شک کند که در سجده آخر نماز است یا در سجده شکر، چه بداند به اختیار خوابیده یا بی‌اختیار خوابش برده است، حکم به صحت آن می‌شود و اعاده لازم نیست.

سوّم: از مبطلات نماز آن است که دست‌ها را به قصد خضوع و ادب روی هم بگذارد، ولی باطل شدن نماز به این کار بنا بر احتیاط است هرچند در حرام بودنش اگر به قصد مشروعیت آورده شود، شکی نیست.

مسأله ۱۱۱٦ ـ هرگاه از روی فراموشی یا ناچاری یا تقیه، یا برای کار دیگر مثل خاراندن دست و مانند آن، دست‌ها را روی هم بگذارد، اشکال ندارد.

چهارم: از مبطلات نماز آن است که بعد از خواندن حمد، «آمین» بگوید، و باطل شدن نماز به گفتن «آمین» در غیر مأموم بنا بر احتیاط است هرچند در حرام بودنش چنانچه به قصد مشروعیت آورده شود، شکی نیست، و در هر حال اگر «آمین» را اشتباهاً، یا از روی تقیه بگوید، نمازش اشکال ندارد.

پنجم: از مبطلات نماز برگشتن از قبله بدون عذر است، و اما اگر با عذر باشد مثل فراموشی، یا به سبب امر قهری ـ مانند باد شدیدی که او را از قبله برگرداند ـ چنانچه به طرف راست یا چپ نرسد، نماز او صحیح است، ولی لازم است که بعد از برطرف شدن عذر فوراً به طرف قبله برگردد. و اما اگر به طرف راست و یا چپ برسد یا پشت به قبله شود، اگر فراموش کرده باشد، یا غافل باشد، یا در تشخیص قبله اشتباه کرده باشد، و وقتی متذکر یا متوجه شود که اگر نماز را قطع کند می‌تواند دوباره آن را رو به قبله بخواند ـ هرچند یک رکعت از آن در وقت واقع شود ـ باید نماز را از سر بگیرد وگرنه به همان نماز اکتفا می‌کند، و قضا بر او لازم نیست. و همچنین است اگر برگشت او از قبله به واسطه امر قهری باشد، پس چنانچه بتواند که بدون برگشتن از قبله نماز را دوباره در وقت بخواند ـ هرچند یک رکعت از آن در وقت واقع شود ـ باید نماز را از سر بگیرد، وگرنه باید همان نماز را تمام کند و اعاده و قضا بر او لازم نیست.

مسأله ۱۱۱۷ ـ اگر صورت خود را فقط از قبله برگرداند، ولی بدنش به طرف قبله باشد، چنانچه به حدی گردن را کج کند که بتواند مقداری از پشت سرش را ببیند، حکم او همان حکم برگشتن از قبله است که قبلاً ذکر شده، و اگر انحراف او به این حد نباشد ولی عرفاً زیاد باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید اعاده کند. و اما اگر مقدار کمی گردنش را کج کند، نمازش باطل نمی‌شود، هرچند این کار مکروه است.

ششم: از مبطلات نماز آن است که عمداً تکلّم کند، هرچند به کلمه‌ای که بیش از یک حرف نداشته باشد اگر آن حرف، خودش معنا دار باشد مثل «قِ» که در زبان عربی

به معنای «نگهداری کن» است، یا بی معنا باشد امّا برای معنایی بکار رود مثل «ب» در جواب کسی که از حرف دوّم الفبا سؤال کند، و چنانچه هیچ معنایی نداشته باشد اگر مرکب از دو حرف یا بیشتر باشد، باز هم ـ بنا بر احتیاط ـ مبطل نماز است.

مسأله ۱۱۱۸ ـ اگر سهواً کلمه‌ای بگوید که یک حرف یا بیشتر دارد، اگرچه آن کلمه معنی داشته باشد، نمازش باطل نمی‌شود. ولی ـ بنا بر احتیاط، ـ لازم است بعد از نماز سجده سهو به‌جا آورد چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۱۱۹ ـ سرفه کردن و آروغ زدن در نماز اشکال ندارد، و احتیاط لازم آن است که در نماز اختیاراً «آه» نکشد و ناله نکند. و اما گفتن «آخ» و «آه» و مانند اینها، اگر عمدی باشد، نماز را باطل می‌کند.

مسأله ۱۱۲۰ ـ اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید، مثلاً به قصد ذکر بگوید «الله اکبر» و در موقع گفتن آن، صدا را بلند کند که چیزی را به دیگری بفهماند، اشکال ندارد. و همچنین اگر کلمه‌ای را به قصد ذکر بگوید هرچند بداند که این کار سبب می‌شود که کسی متوجه مطلبی شود، اشکال ندارد. ولی اگر اصلاً قصد ذکر نکند، یا قصد هر دو امر را بکند به نحوی که لفظ را در هر دو معنی به کار برده باشد، نمازش باطل می‌شود. و اما اگر قصد ذکر کند و انگیزه‌اش در گفتن ذکر متوجه کردن غیر باشد، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۱ ـ خواندن قرآن در نماز غیر از چهار آیه‌ای که سجده واجب دارد، و دعا کردن در نماز اشکال ندارد. ولی احتیاط مستحب آن است که به غیر عربی دعا نکند. (و حکم چهار آیه‌ای که سجده واجب دارد در احکام قرائت مسأله ۹۶۹ ذکر شد).

مسأله ۱۱۲۲ ـ اگر چیزی از حمد و سوره و ذکرهای نماز را عمداً، یا احتیاطاً چند مرتبه بگوید، اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۲۳ ـ در حال نماز، انسان نباید به دیگری سلام کند، و اگر دیگری به او سلام کند، باید جواب دهد، ولی جواب باید مثل سلام باشد، یعنی نباید بر اصل سلام اضافه داشته باشد، مثلاً نباید در جواب بگوید: «سلام علیکم و رحمة الله و برکاته»،

بلکه ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نباید لفظ «علیکم» یا «علیک» بر لفظ سلام در جواب مقدم بدارد، اگر آن کسی که سلام کرده این‌چنین نکرده باشد، بلکه احتیاط مستحب آن است که جواب کاملاً همان‌طور که او سلام کرده باشد، مثلاً اگر گفته «سلام علیکم» در جواب بگوید: «سلام علیکم»، و اگر گفته «السلام علیکم» بگوید: «السلام علیکم»؛ و اگر گفته «سلام علیک» بگوید: «سلام علیک». ولی در جواب «علیکم السلام» می‌تواند «علیکم السلام» یا «السلام علیکم» یا «سلام علیکم» بگوید.

مسأله ۱۱۲٤ ـ انسان باید جواب سلام را چه در نماز یا در غیر نماز فوراً بگوید، و اگر عمداً یا از روی فراموشی جواب سلام را به‌قدری طول دهد که اگر جواب بگوید، جواب آن سلام حساب نشود، چنانچه در نماز باشد، نباید جواب بدهد، و اگر در نماز نباشد، جواب دادن واجب نیست.

مسأله ۱۱۲۵ ـ باید جواب سلام را طوری بگوید که سلام کننده بشنود، ولی اگر سلام کننده کر باشد، یا سلام داده و تند رد شود، چنانچه ممکن باشد که جواب سلام را با اشاره یا مانند آن به او بفهماند جواب دادن لازم است، و در غیر این صورت جواب دادن در غیر نماز لازم نیست، و در نماز نیز جایز نیست.

مسأله ۱۱۲٦ ـ واجب است نمازگزار جواب سلام را به قصد تحیت بگوید، و مانعی ندارد که قصد دعا هم بکند، یعنی از خداوند عالم برای کسی که سلام کرده سلامتی بخواهد.

مسأله ۱۱۲۷ ـ اگر زن یا مرد نامحرم، یا بچه ممیز ـ یعنی: بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ به نمازگزار سلام کند، نمازگزار باید جواب او را بدهد، و اگر زن به لفظ «سلام علیک» سلام کند می‌تواند در جواب بگوید «سلام علیک» یعنی کاف را کسره (ـِ) دهد.

مسأله ۱۱۲۸ ـ اگر نمازگزار جواب سلام را ندهد، اگرچه معصیت کرده ولی نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۲۹ ـ اگر کسی به نمازگزار غلط سلام کند، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید صحیح جواب بگوید.

مسأله ۱۱۳۰ ـ جواب سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند، و جواب سلام مرد و زن غیر مسلمان در صورتی که ذمّی نباشند، واجب نیست، و اگر ذمّی باشند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ به کلمه «علیک» اکتفا شود.

مسأله ۱۱۳۱ ـ اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، جواب سلام او بر همه آنان واجب است، ولی اگر یکی از آنان جواب دهد کافی است.

مسأله ۱۱۳۲ ـ اگر کسی به عدّه‌ای سلام کند، و کسی که سلام کننده قصد سلام دادن به او را نداشته باشد جواب دهد، باز هم جواب سلام او بر آن عدّه واجب است.

مسأله ۱۱۳۳ ـ اگر به عدّه‌ای سلام کند و کسی که بین آنها مشغول نماز است شک کند که سلام کننده قصد سلام کردن به او را هم داشته یا نه، نباید جواب بدهد، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر بداند قصد او را هم داشته ولی دیگری جواب سلام را بدهد، اما اگر بداند قصد او را هم داشته و دیگری جواب ندهد، یا شک کند که جوابش را داده‌اند یا نه، باید جواب او را بگوید.

مسأله ۱۱۳٤ ـ سلام کردن مستحب است. و در روایت است که سواره به پیاده، و ایستاده به نشسته، و کوچک‌تر به بزرگ‌تر، سلام کند.

مسأله ۱۱۳۵ ـ اگر دو نفر با هم به یکدیگر سلام کنند، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید هر یک جواب سلام دیگری را بدهد.

مسأله ۱۱۳٦ ـ در غیر نماز، مستحب است جواب سلام را بهتر از سلام بگوید، مثلاً اگر کسی گفت «سلام علیکم» در جواب بگوید «سلام علیکم و رحمة الله».

هفتم: از مبطلات نماز، خنده با صدا و عمدی است، هرچند بدون اختیار باشد اگر مقدماتش اختیاری باشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ هرچند هم مقدماتش اختیاری نباشد در صورتی که وقت برای اعاده باشد باید آن را اعاده کند، ولی اگر عمداً بی‌صدا، یا سهواً با صدا بخندد، نمازش اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۳۷ ـ اگر برای جلوگیری از صدای خنده حالش تغییر کند، مثلاً رنگش سرخ شود، ـ احتیاط واجب ـ آن است که نمازش را دوباره بخواند.

هشتم: از مبطلات نماز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آن است که برای کار دنیا عمداً با صدا یا بی‌صدا گریه کند، ولی اگر از ترس خداوند متعال یا از روی شوق به‌سوی او یا برای آخرت گریه کند، آهسته باشد یا بلند، اشکال ندارد بلکه از بهترین اعمال است. بلکه اگر برای خواستن حاجت دنیوی از خدا از روی تذلل در پیشگاه او گریه کند، اشکال ندارد.

نهم: از مبطلات نماز، کاری است که صورت نماز را به هم بزند، مثل به هوا پریدن و مانند آن، عمداً باشد یا از روی فراموشی؛ ولی کاری که صورت نماز را به هم نزند، مثل اشاره کردن با دست اشکال ندارد.

مسأله ۱۱۳۸ ـ اگر در بین نماز به‌قدری ساکت بماند که نگویند نماز می‌خواند، نمازش باطل می‌شود.

مسأله ۱۱۳۹ ـ اگر در بین نماز کاری انجام دهد، یا مدّتی ساکت شود و شک کند که نماز به هم خورده یا نه، باید نماز را اعاده نماید، ولی بهتر این است که آن را تمام کرده و سپس اعاده نماید.

دهم: از مبطلات نماز، خوردن و آشامیدن است، که اگر در نماز طوری بخورد یا بیاشامد که نگویند نماز می‌خواند ـ عمداً باشد یا از روی فراموشی ـ نمازش باطل می‌شود. ولی کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، اگر پیش از اذان صبح، نماز مستحبّی بخواند و تشنه باشد، چنانچه بترسد که اگر نماز را تمام کند صبح شود، در صورتی که آب روبروی او در دو سه قدمی باشد می‌تواند در بین نماز آب بیاشامد، اما باید کاری که نماز را باطل می‌کند، مثل رو گرداندن از قبله انجام ندهد.

مسأله ۱۱۴۰ ـ اگر خوردن یا آشامیدن عمدی، صورت نماز را به هم نزند هم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را دوباره بخواند، خواه موالات نماز به هم بخورد ـ یعنی: طوری شود که نگویند نماز را پشت سر هم می‌خواند ـ یا نه.

مسأله ۱۱۴۱ ـ اگر در بین نماز، غذایی را که در دهان یا لای دندان‌ها مانده فرو ببرد، نمازش باطل نمی‌شود، و نیز اگر کمی قند یا شکر و مانند اینها در دهان مانده باشد

و در حال نماز کم‌کم آب شود و فرو رود، اشکال ندارد.

یازدهم: از مبطلات نماز شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی، یا سه رکعتی، یا در دو رکعت اوّل نمازهای چهار رکعتی است، در صورتی که نمازگزار در حال شک باقی باشد.

دوازدهم: از مبطلات نماز آن است که رکن نماز را عمداً یا سهواً کم کند، یا چیزی را که رکن نیست عمداً کم کند، یا چیزی از اجزاء نماز را عمداً زیاد کند، و همچنین اگر رکنی را مثل رکوع، یا دو سجده از یک رکعت سهواً زیاد کند، نمازش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل می‌شود. و اما زیاد کردن تکبیرة الاحرام سهواً، مبطل نماز نیست.

مسأله ۱۱۴۲ ـ اگر بعد از نماز شک کند که در بین نماز کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده یا نه، نمازش صحیح است.

چیزهایی که در نماز مکروه است

مسأله ۱۱۴۳ ـ مکروه است در نماز صورت را کمی به طرف راست یا چپ بگرداند به‌طوری که نتواند مقداری از پشت سرش را ببیند، و اگر بتواند ببیند، نمازش باطل است چنانکه گذشت. و نیز مکروه است در نماز چشم‌ها را بر هم بگذارد، یا به طرف راست و چپ بگرداند، و با ریش و دست خود بازی کند، و انگشت‌ها را داخل هم نماید، و آب دهان بیندازد، و به خط قرآن یا کتاب یا خط انگشتری نگاه کند. و نیز مکروه است موقع خواندن حمد و سوره و گفتن ذکر، برای شنیدن حرف کسی ساکت شود، بلکه هر کاری که خضوع و خشوع را از بین ببرد، مکروه می‌باشد.

مسأله ۱۱۴۴ ـ موقعی که انسان خوابش می‌آید، و نیز موقعی که نیاز به دفع ادرار و مدفوع دارد، مکروه است نماز بخواند، و همچنین پوشیدن جوراب تنگ که پا را فشار دهد در نماز مکروه می‌باشد. و غیر از اینها مکروهات دیگری هم در کتاب‌های مفصّل ذکر شده است.

مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست

مسأله ۱۱٤٥ ـ شکستن نماز واجب از روی اختیار ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست. ولی برای حفظ مال، و جلوگیری از ضرر مالی یا بدنی مانعی ندارد، بلکه برای هر غرضی دینی یا دنیوی که مورد اهتمام نمازگزار است، مانعی ندارد.

مسأله ۱۱٤٦ ـ اگر حفظ جان خود انسان یا کسی که حفظ جان او واجب است، یا حفظ مالی که نگهداری آن واجب می‌باشد، بدون شکستن نماز ممکن نباشد، باید نماز را بشکند.

مسأله ۱۱٤۷ ـ اگر در وسعت وقت مشغول نماز باشد و طلبکار طلب خود را از او مطالبه کند، چنانچه بتواند در بین نماز طلب او را بدهد، باید در همان حال بپردازد، و اگر بدون شکستن نماز، دادن طلب او ممکن نیست، باید نماز را بشکند و طلب او را بدهد، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱٤۸ ـ اگر در بین نماز بفهمد که مسجد نجس است، چنانچه وقت تنگ باشد باید نماز را تمام کند، و اگر وقت وسعت دارد و تطهیر مسجد نماز را به هم نمی‌زند، باید در بین نماز تطهیر کند، بعد بقیه نماز را بخواند. و اگر نماز را به هم می‌زند، در صورتی که بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن باشد، شکستن نماز برای تطهیر جایز است، و اگر بعد از نماز تطهیر مسجد ممکن نباشد، باید نماز را بشکند و مسجد را تطهیر نماید، و بعد نماز را بخواند.

مسأله ۱۱٤۹ ـ کسی که باید نماز را بشکند، اگر نماز را تمام کند، هرچند معصیت کرده ولی نمازش صحیح است، اگرچه احتیاط مستحب آن است که آن نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۵۰ ـ اگر پیش از قرائت یا پیش از آنکه به‌اندازه رکوع خم شود، یادش بیاید که اذان و اقامه، یا تنها اقامه را فراموش کرده، چنانچه وقت نماز وسعت دارد، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند، بلکه اگر پیش از تمام شدن نماز یادش بیاید که آنها را فراموش کرده، مستحب است برای گفتن آنها نماز را بشکند.

شکّیّات

شکیات نماز «۲۳» قسم است: هشت قسم آن شک‌هایی است که نماز را باطل می‌کند، و به شش قسم آن نباید اعتنا کرد، و نُه قسم دیگر آن صحیح است.

شک‌های باطل کننده

مسأله ۱۱۵۱ ـ شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:

اوّل: شک در شماره رکعت‌های نماز دو رکعتی واجب مثل نماز صبح، و نماز مسافر، ولی شک در شماره رکعت‌های نماز مستحب، و نماز احتیاط، نماز را باطل نمی‌کند.

دوّم: شک در شماره رکعت‌های نماز سه رکعتی.

سوّم: آنکه در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر.

چهارم: آنکه در نماز چهار رکعتی پیش از داخل شدن در سجده دوّم، شک کند که دو رکعت خوانده یا بیشتر.

پنجم: شک بین دو و پنج، یا دو و بیشتر از پنج.

ششم: شک بین سه و شش، یا سه و بیشتر از شش.

هفتم: شک در رکعت‌های نماز که نداند چند رکعت خوانده است.

هشتم: شک بین چهار و شش، یا چهار و بیشتر از شش، به تفصیلی که خواهد آمد.

مسأله ۱۱۵۲ ـ اگر یکی از شک‌های باطل کننده برای انسان پیش آید، بهتر آن است به همین اندازه که شک او پابرجا شد، نماز را به هم نزند، بلکه به‌قدری فکر کند که صورت نماز به هم بخورد، یا از پیدا شدن یقین یا گمان ناامید شود.

شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد

مسأله ۱۱۵۳ ـ شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد از این قرار است:

اوّل: شک در چیزی که محل به‌جا آوردن آن گذشته است، مثل آنکه در رکوع شک

کند که حمد را خوانده یا نه.

دوّم: شک بعد از سلام نماز.

سوّم: شک بعد از گذشتن وقت نماز.

چهارم: شک کثیر الشک، یعنی: کسی که زیاد شک می‌کند.

پنجم: شک امام در شماره رکعت‌های نماز در صورتی که مأموم شماره آنها را بداند، و همچنین شک مأموم در صورتی که امام شماره رکعت‌های نماز را بداند.

ششم: شک در نمازهای مستحبّی، و نماز احتیاط.

۱ ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است

مسأله ۱۱۵٤ ـ اگر در بین نماز شک کند که یکی از کارهای واجب آن را انجام داده یا نه، مثلاً شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه مشغول کاری باشد که شرعاً نباید در صورتی که آن کار قبلی را عمداً ترک کرده است مشغول این کار شود، مثلاً در حال خواندن سوره شک کند حمد خوانده یا نه، نباید به شک خود اعتنا کند، و در غیر این صورت باید آنچه را که در انجام آن شک کرده، به‌جا آورد.

مسأله ۱۱۵۵ ـ اگر در بین خواندن آیه شک کند که آیه پیش را خوانده یا نه، یا وقتی که آخر آیه را می‌خواند شک کند که اوّل آن را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۵٦ ـ اگر بعد از رکوع یا سجود شک کند که کارهای واجب آن مانند ذکر و آرام بودن بدن را انجام داده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۵۷ ـ اگر در حالی که به سجده می‌رود شک کند که رکوع کرده یا نه، یا شک کند که بعد از رکوع ایستاده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۵۸ ـ اگر در حال برخاستن شک کند که سجده یا تشهّد را به‌جا آورده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۵۹ ـ کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند، اگر موقعی که حمد یا تسبیحات می‌خواند شک کند که سجده یا تشهّد را به‌جا آورده یا نه، باید به شک خود

اعتنا نکند، و اگر پیش از آنکه مشغول حمد یا تسبیحات شود شک کند که سجده، یا تشهّد را به‌جا آورده یا نه، باید به‌جا آورد.

مسأله ۱۱۶۰ ـ اگر شک کند که یکی از رکن‌های نماز را به‌جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به‌جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن تشهّد شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، باید به‌جا آورد، و چنانچه بعد یادش بیاید که آن رکن را به‌جا آورده، چون رکن زیاد شده نمازش ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است.

مسأله ۱۱۶۱ ـ اگر شک کند عملی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است نشده، باید آن را به‌جا آورد، مثلاً اگر پیش از خواندن سوره شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید حمد را بخواند، و اگر بعد از انجام آن یادش بیاید که آن را به‌جا آورده بود، چون رکن زیاد نشده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۶۲ ـ اگر شک کند که رکنی را به‌جا آورده یا نه، مثلاً مشغول تشهّد است اگر شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و به شک خود اعتنا نکند، و بعداً یادش بیاید که آن رکن را به‌جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده باید آن را به‌جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش بنا بر ـ احتیاط لازم ـ باطل است، مثلاً اگر پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید که دو سجده را به‌جا نیاورده، باید به‌جا آورد، و اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید، نمازش چنانکه گفته شد باطل است.

مسأله ۱۱۶۳ ـ اگر شک کند عملی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه، چنانچه مشغول کاری که بعد از آن است شده، باید به شک خود اعتنا نکند، مثلاً موقعی که مشغول خواندن سوره است، اگر شک کند که حمد را خوانده یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده، در صورتی که مشغول رکن بعد نشده، باید آن را و آنچه بعد از آن است به‌جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش صحیح است، بنابراین اگر مثلاً در قنوت یادش بیاید که حمد را نخوانده، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱٦٤ ـ اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه، چنانچه مشغول به تعقیب نماز یا مشغول نماز دیگر شده، یا چیزی که منافی نماز است انجام داده است، باید به شک خود اعتنا نکند، و اگر پیش از اینها شک کند، باید سلام را بگوید. و اگر شک کند که سلام را درست گفته یا نه، به شک خود اعتنا نکند، در هر جایی که باشد.

۲ ـ شک بعد از سلام

مسأله ۱۱٦٥ ـ اگر بعد از سلام نماز شک کند که نمازش صحیح بوده یا نه، مثلاً شک کند رکوع کرده یا نه، یا بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر هر دو طرف شک او باطل باشد، مثلاً بعد از سلام نماز چهار رکعتی شک کند که سه رکعت خوانده یا پنج رکعت، نمازش باطل است.

۳ ـ شک بعد از وقت

مسأله ۱۱٦٦ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز، شک کند که نماز خوانده یا نه، یا گمان کند که نخوانده، خواندن آن لازم نیست. ولی اگر پیش از گذشتن وقت شک کند که نماز خوانده یا نه، اگرچه گمان کند که خوانده است، باید آن نماز را بخواند.

مسأله ۱۱٦۷ ـ اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که نماز را درست خوانده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱٦۸ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز ظهر و عصر بداند چهار رکعت نماز خوانده، ولی نداند به نیت ظهر خوانده یا به نیت عصر، باید چهار رکعت نماز قضاء به نیت نمازی که بر او واجب است بخواند.

مسأله ۱۱٦۹ ـ اگر بعد از گذشتن وقت نماز مغرب و عشا، بداند یک نماز خوانده ولی نداند سه رکعتی خوانده یا چهار رکعتی، باید قضای نماز مغرب و عشا را بخواند.

٤ ـ کثیر الشک (کسی که زیاد شک می‌کند)

مسأله ۱۱۷۰ ـ کثیر الشک کسی است که زیاد شک می‌کند، یعنی وقتی حالِ او را با حالِ کسانی که در وجود یا عدم وجود عوامل حواس پرتی همانند او هستند، مقایسه می کنیم، آن فرد بیشتر از معمول شک می کند. شایان ذکر است کثیر الشک اختصاص ندارد به کسی که زیاد شک کردن عادت او باشد، بلکه کافی است که در معرض عادت به کثرت شک باشد.

مسأله ۱۱۷۱ ـ کثیر الشک اگر در به‌جا آوردن چیزی از اجزاء نماز شک کند، باید بنا بگذارد که آن را به‌جا آورده، مثلاً اگر شک کند که رکوع کرده یا نه، باید بنا بگذارد که رکوع کرده است، و اگر در به‌جا آوردن چیزی شک کند که نماز را باطل می‌کند، مثل اینکه شک کند که نماز صبح را دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بنا را بر صحّت می‌گذارد.

مسأله ۱۱۷۲ ـ کسی که در یک بخش نماز زیاد شک می‌کند، به‌طوری که زیادی شک از مختصات آن بخش حساب شود، چنانچه در بخش‌های دیگر نماز شک کند باید به دستور شخصِ غیر کثیر الشک عمل نماید، مثلاً کسی که زیادی شک او در این است که سجده کرده یا نه، اگر در به‌جا آوردن رکوع شک کند، باید به دستور آن رفتار نماید، یعنی اگر به سجده نرفته رکوع را به‌جا آورد، و اگر به سجده رفته اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷۳ ـ کسی که همیشه در نماز مخصوصی مثلاً در نماز ظهر زیاد شک می‌کند، به‌طوری که کثرت شک از مختصات آن شمرده می‌شود، اگر در نماز دیگر مثلاً در نماز عصر شک کند باید به دستور شک رفتار نماید.

مسأله ۱۱۷٤ ـ کسی که فقط وقتی که در جای مخصوصی نماز می‌خواند زیاد شک می‌کند به همان نحو که در مسأله قبل آمد، اگر در غیر آنجا نماز بخواند و شکی برای او پیش آید، باید به دستور شک عمل نماید.

مسأله ۱۱۷۵ ـ اگر انسان شک کند که کثیر الشک شده یا نه، باید به دستور شک عمل نماید. و کثیر الشک تا وقتی یقین نکند که به حال معمولی مردم برگشته اگر منشأ شک او شک در تغییر حال خودش باشد نه شک در معنای کثیر الشک، باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۷٦ ـ کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند، رکنی را به‌جا آورده یا نه، و اعتنا نکند بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده، چنانچه مشغول رکن بعد نشده باید آن رکن را و آنچه بعد از آن است به‌جا آورد، و اگر مشغول رکن بعد شده نمازش ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است، مثلاً اگر شک کند رکوع کرده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه پیش از سجده دوّم یادش بیاید که رکوع نکرده است باید برگردد و رکوع کند، و اگر در سجده دوّم یادش بیاید، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است.

مسأله ۱۱۷۷ ـ کسی که زیاد شک می‌کند، اگر شک کند چیزی را که رکن نیست به‌جا آورده یا نه، و اعتنا نکند، و بعد یادش بیاید که آن را به‌جا نیاورده، چنانچه از محل به‌جا آوردن آن نگذشته باید آن را و آنچه بعد از آن است به‌جا آورد، و اگر از محل آن گذشته نمازش صحیح است، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه و اعتنا نکند، چنانچه در قنوت یادش بیاید که حمد نخوانده، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر در رکوع یادش بیاید، نمازش صحیح است.

۵ ـ شک امام و مأموم

مسأله ۱۱۷۸ ـ اگر امام جماعت در شماره رکعت‌های نماز شک کند، مثلاً شک کند که سه رکعت خواند یا چهار رکعت، چنانچه مأموم یقین یا گمان داشته باشد که چهار رکعت خوانده و به امام بفهماند که چهار رکعت خوانده است، امام باید نماز را تمام کند، و خواندن نماز احتیاط لازم نیست. و نیز اگر امام یقین یا گمان داشته باشد که چند رکعت خوانده است، و مأموم در شماره رکعت‌های نماز شک کند، باید به شک خود اعتنا ننماید. و همچنین است شک هر یک از آن دو در افعال نماز، مانند شک در عدد سجده.

٦ ـ شک در نماز مستحبّی

مسأله ۱۱۷۹ ـ اگر در شماره رکعت‌های نماز مستحبّی شک کند، چنانچه طرف

بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، بنا را بر کمتر بگذارد، مثلاً اگر در نافله صبح شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا یک رکعت، به هر طرف شک عمل کند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۰ ـ کم شدن رکن، نافله را باطل می‌کند ولی زیاد شدن رکن، آن را باطل نمی‌کند. پس اگر یکی از کارهای نافله را فراموش کند و موقعی یادش بیاید که مشغول رکن بعد از آن شده، باید آن کار را انجام دهد و دوباره آن رکن را به‌جا آورد، مثلاً اگر در بین رکوع یادش بیاید که سوره حمد را نخوانده، باید برگردد و حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

مسأله ۱۱۸۱ ـ اگر در یکی از کارهای نافله شک کند، خواه رکن باشد یا غیر رکن، چنانچه محل آن نگذشته باید به‌جا آورد، و اگر محل آن گذشته به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۱۸۲ ـ اگر در نماز مستحبّی دو رکعتی گمانش به سه رکعت یا بیشتر برود، اعتنا نکند، و نمازش صحیح است و اگر گمانش به دو رکعت یا کمتر برود، باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ به همان گمان عمل کند، مثلاً اگر گمانش به یک رکعت می‌رود باید احتیاطاً یک رکعت دیگر بخواند.

مسأله ۱۱۸۳ ـ اگر در نماز نافله کاری کند که برای آن در نماز واجب سجده سهو واجب می‌شود، یا یک سجده را فراموش نماید، لازم نیست بعد از نماز سجده سهو یا قضای سجده را به‌جا آورد.

مسأله ۱۱۸٤ ـ اگر شک کند که نماز مستحبّی را خوانده یا نه، چنانچه آن نماز مثل نماز جعفر طیار وقت معین نداشته باشد، بنا بگذارد که نخوانده است. و همچنین است اگر مثل نافله یومیه وقت معین داشته باشد، و پیش از گذشتن وقت شک کند که آن را به‌جا آورده یا نه ولی اگر بعد از گذشتن وقت شک کند که خوانده است یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

شک‌های صحیح

مسأله ۱۱۸۵ ـ در نُه صورت اگر در شماره رکعت‌های نماز چهار رکعتی شک کند، باید فکر نماید، پس اگر یقین یا گمان به یک طرف پیدا کرد، همان طرف را بگیرد و نماز را تمام کند، وگرنه به دستورهایی که ذکر می‌شود عمل نماید، و آن نُه صورت از این قرار است:

اوّل: آنکه بعد از داخل شدن در سجده دوّم شک کند که دو رکعت خوانده است یا سه رکعت، باید بنا بگذارد که سه رکعت خوانده است، و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده به‌جا آورد ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ دو رکعت نشسته کافی نیست.

دوّم: شک بین دو و چهار بعد از داخل شدن در سجده دوّم، که باید بنا بگذارد چهار رکعت خوانده و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوّم: شک بین دو و سه و چهار بعد از داخل شدن در سجده دوّم، که باید بنا را بر چهار بگذارد، و بعد از نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و بعد دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

چهارم: شک بین چهار و پنج بعد از داخل شدن در سجده دوّم که باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز دو سجده سهو به‌جا آورد. و همچنین در هر موردی که طرف کمتر شک چهار رکعت باشد، مثل شک بین چهار و شش، و در هر موردی که شک کند بین چهار رکعت و کمتر از آن و زیادتر از آن پس از داخل شدن در سجده دوّم، می‌تواند بنا را بر چهار بگذارد، و وظیفه هر دو شک را انجام دهد، یعنی نماز احتیاط بخواند از جهت احتمال آنکه از چهار رکعت کمتر خوانده باشد، و بعد دو سجده سهو بیاورد از جهت احتمال آنکه بیش از چهار رکعت آورده باشد. و در هر صورت اگر بعد از سجده اوّل و پیش از داخل شدن در سجده دوّم یکی از چهار شک گذشته برای او پیش آید، نمازش باطل است.

پنجم: شک بین سه و چهار، که در هر جای نماز باشد، باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، یا دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

ششم: شک بین چهار و پنج در حال ایستادن، باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد، و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، یا دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

هفتم: شک بین سه و پنج در حال ایستادن، باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد، و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده به‌جا آورد.

هشتم: شک بین سه و چهار و پنج در حال ایستادن، باید بنشیند و تشهّد بخواند و بعد از سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، و بعد دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

نهم: شک بین پنج و شش در حال ایستادن، باید بنشیند و تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد، و دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۱۸٦ ـ اگر یکی از شک‌های صحیح برای انسان پیش آید، چنانچه وقت نماز تنگ باشد که نتواند نماز را از سر گیرد، نباید نماز را بشکند و بایستی به دستوری که ذکر شد عمل نماید، ولی اگر وقت نماز وسعت داشته باشد می‌تواند نماز را بشکند و از سر بگیرد.

مسأله ۱۱۸۷ ـ اگر یکی از شک‌هایی که نماز احتیاط برای آنها واجب است، در نماز پیش آید، چنانچه انسان نماز را تمام کند احتیاط مستحب آن است که نماز احتیاط را بخواند، و بدون خواندن نماز احتیاط نماز را از سر نگیرد، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند نماز را از سر بگیرد، نماز دومش هم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است، ولی اگر بعد از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند مشغول نماز شود، نماز دومش صحیح است.

مسأله ۱۱۸۸ ـ وقتی یکی از شک‌های باطل برای انسان پیش آید و بداند که اگر به حالت بعدی منتقل شود برای او یقین، یا گمان پیدا می‌شود، در صورتی که شک باطل او در دو رکعت اوّل نماز باشد، جایز نیست با حالت شک نماز را ادامه دهد، مثلاً اگر در

حال ایستادن شک کند که یک رکعت خوانده یا بیشتر و بداند که اگر به رکوع رود به یک طرف، یقین یا گمان پیدا می‌کند، جایز نیست با این حال رکوع کند؛ و اما در بقیه شک‌های باطل می‌تواند نماز را ادامه دهد تا یقین، یا گمان برای او پیدا شود.

مسأله ۱۱۸۹ ـ اگر اوّل گمانش به یک طرف بیشتر باشد، بعد دو طرف در نظر او مساوی شود، باید به دستور شک عمل نماید، و اگر اوّل دو طرف در نظر او مساوی باشد و به طرفی که وظیفه اوست بنا بگذارد، بعد گمانش به طرف دیگر برود، باید همان طرف که گمانش به آن رفته را بگیرد و نماز را تمام کند.

مسأله ۱۱۹۰ ـ کسی که نمی‌داند گمانش به یک طرف بیشتر است، یا هر دو طرف در نظر او مساوی است، باید به دستور شک عمل کند.

مسأله ۱۱۹۱ ـ اگر بعد از نماز بداند که در بین نماز حال تردیدی داشته که مثلاً دو رکعت خوانده یا سه رکعت و بنا را بر سه گذاشته، ولی نداند که گمانش به خواندن سه رکعت بوده، یا هر دو طرف در نظر او مساوی بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند.

مسأله ۱۱۹۲ ـ اگر بعد از ایستادن شک کند که دو سجده را به‌جا آورده یا نه، و در همان موقع یکی از شک‌هایی که اگر بعد از تمام شدن دو سجده اتفاق بیفتد صحیح می‌باشد، برای او پیش آید، مثلاً شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چنانچه به دستور آن شک عمل کند، نمازش صحیح است. ولی اگر موقعی که تشهّد می‌خواند یکی از آن شک‌ها اتفاق بیفتد، اگر شک او بین دو و سه باشد نماز باطل است، و اگر بین دو و چهار یا دو و سه و چهار باشد نماز صحیح است، و به دستور شک باید عمل کند.

مسأله ۱۱۹۳ ـ اگر پیش از آنکه مشغول تشهّد شود، یا پیش از ایستادن ـ در رکعت‌هایی که تشهّد ندارد ـ شک کند که یک یا دو سجده را به‌جا آورده، و در همان موقع یکی از شک‌هایی که بعد از تمام شدن دو سجده صحیح است، برایش پیش آید، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹٤ ـ اگر موقعی که ایستاده بین سه و چهار، یا بین سه و چهار و پنج، شک کند و یادش بیاید که یک یا دو سجده از رکعت پیش را به‌جا نیاورده، نمازش باطل است.

مسأله ۱۱۹۵ ـ اگر شک او از بین برود و شک دیگری برایش پیش آید، مثلاً اوّل شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، بعد شک کند که سه رکعت خوانده یا چهار رکعت، باید به دستور شک دوّم عمل نماید.

مسأله ۱۱۹٦ ـ اگر بعد از نماز شک کند که در حال نماز مثلاً بین دو و چهار شک کرده، یا بین سه و چهار، می‌تواند به دستور هر دو شک عمل کند. و نیز می‌تواند پس از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند آن را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۹۷ ـ اگر بعد از نماز بفهمد که در حال نماز شکی برای او پیش آمده ولی نداند از شک‌های باطل یا صحیح بوده، باید نماز را اعاده کند، و اگر بداند از شک‌های صحیح بوده ولی نداند کدام قسم آن بوده است، جایزاست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۱۹۸ ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر شکی کند که باید برای آن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده، یا دو رکعت نشسته بخواند، باید یک رکعت نشسته به‌جا آورد. و اگر شکی کند که باید برای آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند، باید دو رکعت نشسته به‌جا آورد.

مسأله ۱۱۹۹ ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط از ایستادن عاجز شود، باید مثل کسی که نماز را نشسته می‌خواند که حکم آن در مسأله پیش ذکر شد، نماز احتیاط را به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۰۰ ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، اگر موقع خواندن نماز احتیاط بتواند بایستد، باید به وظیفه کسی که نماز را ایستاده می‌خواند عمل کند.

دستور نماز احتیاط

مسأله ۱۲۰۱ ـ کسی که نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از سلام نماز باید فوراً نیت نماز احتیاط کند و تکبیر بگوید، و حمد را بخواند و به رکوع رود، و دو سجده نماید، پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است بعد از دو سجده تشهد بخواند و سلام دهد، و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، بعد از دو سجده یک رکعت

دیگر مثل رکعت اوّل به‌جا آورد و بعد از تشهّد سلام دهد.

مسأله ۱۲۰۲ ـ نماز احتیاط سوره و قنوت ندارد، و باید نیت آن را به زبان نیاورند ـ و بنا بر احتیاط لازم ـ حمد را آهسته بخوانند، و احتیاط مستحب آن است که «بسم الله» آن را هم آهسته بگویند.

مسأله ۱۲۰۳ ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد نمازی که خوانده درست بوده، لازم نیست نماز احتیاط را بخواند، و اگر در بین نماز احتیاط بفهمد لازم نیست آن را تمام نماید.

مسأله ۱۲۰٤ ـ اگر پیش از خواندن نماز احتیاط بفهمد که رکعت‌های نمازش کم بوده، چنانچه کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید آنچه را از نماز نخوانده، بخواند، و برای سلام بیجا ـ بنا بر احتیاط لازم ـ دو سجده سهو بنماید، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۰۵ ـ اگر بعد از نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش به مقدار نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۰٦ ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نماز کمتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۰۷ ـ اگر بعد از خواندن نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر از نماز احتیاط بوده، مثلاً در شک بین سه و چهار یک رکعت نماز احتیاط بخواند، بعد بفهمد نماز را دو رکعت خوانده، چنانچه بعد از نماز احتیاط، کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داده، مثلاً پشت به قبله کرده، باید نماز را دوباره بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، احتیاط لازم آن است که در این صورت نیز نمازش را دوباره بخواند، و اکتفا به ضمیمه کردن یک رکعت متصل به نماز نکند.

مسأله ۱۲۰۸ ـ اگر بین دو و سه و چهار شک کند، و بعد از خواندن دو رکعت نماز

احتیاط ایستاده، یادش بیاید که نماز را دو رکعت خوانده، لازم نیست دو رکعت نماز احتیاط نشسته را بخواند.

مسأله ۱۲۰۹ ـ اگر بین سه و چهار شک کند، و موقعی که یک رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، باید نماز احتیاط را رها کند، و چنانچه پیش از داخل شدن در رکوع یادش آمده باشد، یک رکعت به طور متصل بخواند و نمازش صحیح است. و برای سلام زیادی ـ بنا بر احتیاط لازم ـ دو سجده سهو بنماید. و اما اگر پس از داخل شدن در رکوع یادش آمده باشد، باید نماز را دوباره بخواند و بنا بر احتیاط نمی‌تواند اکتفا به ضمیمه کردن رکعت باقیمانده نماید.

مسأله ۱۲۱۰ ـ اگر بین دو و سه و چهار شک کند، و موقعی که دو رکعت نماز احتیاط ایستاده را می‌خواند، یادش بیاید که نماز را سه رکعت خوانده، نظیر آنچه در مسأله گذشته ذکر شد در اینجا جاری است.

مسأله ۱۲۱۱ ـ اگر در بین نماز احتیاط بفهمد کسری نمازش بیشتر یا کمتر از نماز احتیاط بوده، نظیر آنچه در مسأله (۱۲۰۹) ذکر شد در اینجا می‌آید.

مسأله ۱۲۱۲ ـ اگر شک کند نماز احتیاطی را که بر او واجب بوده به‌جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز گذشته، به شک خود اعتنا نکند، و اگر وقت دارد، در صورتی که بین شک و نماز زیاد طول نکشیده، و در کار دیگری وارد نشده است، و کاری هم مثل روگرداندن از قبله که نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید نماز احتیاط را بخواند، و اگر کاری که نماز را باطل می‌کند به‌جا آورده، یا در کار دیگری وارد شده، یا بین نماز و شک او زیاد طول کشیده ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۱۳ ـ اگر در نماز احتیاط به‌جای یک رکعت دو رکعت بخواند، نماز احتیاط باطل می‌شود، و باید دوباره اصل نماز را بخواند. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر در نماز احتیاط رکنی را اضافه کند.

مسأله ۱۲۱٤ ـ موقعی که مشغول نماز احتیاط است، اگر در یکی از کارهای آن شک کند، چنانچه محل آن نگذشته باید به‌جا آورد، و اگر محلش گذشته باید به شک

خود اعتنا نکند، مثلاً اگر شک کند که حمد خوانده یا نه، چنانچه به رکوع نرفته باید بخواند، و اگر به رکوع رفته باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۱۵ ـ اگر در شماره رکعت‌های نماز احتیاط شک کند، چنانچه طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا را بر کمتر بگذارد، و اگر طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثلاً موقعی که مشغول خواندن دو رکعت نماز احتیاط است، اگر شک کند که دو رکعت خوانده یا سه رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل می‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده، و اگر شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون طرف بیشتر شک نماز را باطل نمی‌کند، باید بنا بگذارد که دو رکعت خوانده است.

مسأله ۱۲۱۶ ـ اگر در نماز احتیاط چیزی که رکن نیست سهواً کم یا زیاد شود، سجده سهو ندارد.

مسأله ۱۲۱۷ ـ اگر بعد از سلام نماز احتیاط شک کند که یکی از اجزاء، یا شرایط آن را به‌جا آورده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱۲۱۸ ـ اگر در نماز احتیاط، تشهّد یا یک سجده را فراموش کند و در جای خود تدارکش ممکن نباشد، احتیاط واجب آن است که بعد از سلام نماز، سجده را قضا نماید، ولی قضای تشهد لازم نیست.

مسأله ۱۲۱۹ ـ اگر نماز احتیاط، و دو سجده سهو بر او واجب شود، باید اوّل نماز احتیاط را به‌جا آورد، و همچنین است بنا بر ـ احتیاط واجب ـ اگر نماز احتیاط و قضای سجده بر او واجب شود.

مسأله ۱۲۲۰ ـ حکم گمان در نمازهای واجب نسبت به رکعات همان حکم یقین به رکعات است، و آنچه ذکر شد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در نافله‌ها نیز جاری است مثلاً اگر نداند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، و گمان داشته باشد که دو رکعت خوانده، بنا می‌گذارد که دو رکعت است، و اگر در نماز چهار رکعتی گمان دارد که چهار رکعت خوانده، نماز احتیاط ندارد. و اما نسبت به افعال، گمان حکم شک را دارد، پس اگر

گمان دارد رکوع کرده، در صورتی که داخل سجده نشده است باید آن را به‌جا آورد، و اگر گمان دارد حمد را نخوانده، چنانچه در سوره داخل شده باشد اعتنا به گمان ننماید، و نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۲۱ ـ حکم شک و سهو و گمان در نمازهای واجب یومیه و نمازهای واجب دیگر فرق ندارد، مثلاً اگر در نماز آیات شک کند که یک رکعت خوانده یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نمازش باطل می‌شود، و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت یا یک رکعت است، بر طبق گمان خود نماز را تمام می‌نماید.

سجده سهو

مسأله ۱۲۲۲ ـ در دو مورد بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به دستوری که بعداً ذکر می‌شود به‌جا آورد:

اوّل: آنکه کل تشهّد را فراموش کند.

دوّم: آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از داخل شدن در سجده دوّم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت، یا شک کند که چهار رکعت خوانده یا شش رکعت همچنان که در مورد چهارم از شک‌های صحیح گذشت.

و در سه مورد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ سجده سهو لازم است:

اوّل: آنکه اجمالاً بداند که در نماز چیزی را اشتباهاً کم یا زیاد کرده و نماز هم محکوم به صحت باشد.

دوّم: آنکه در بین نماز، سهواً حرف بزند.

سوّم: جایی که نباید سلام نماز را بدهد، مثلاً در رکعت اوّل سهواً سلام بدهد. و احتیاط مستحب آن است که اگر یک سجده را فراموش کند، یا اینکه در جایی که باید بایستد مثلاً در موقع خواندن حمد و سوره اشتباهاً بنشیند، و در موقعی که باید بنشیند مثلاً موقع تشهّد، اشتباهاً بایستد، دو سجده سهو به‌جا آورد. بلکه برای هر چیزی که در نماز اشتباهاً کم یا زیاد کند، دو سجده سهو بنماید. و احکام این چند صورت در مسائل

آینده ذکر می‌شود.

مسأله ۱۲۲۳ ـ اگر انسان اشتباهاً یا به خیال اینکه نمازش تمام شده حرف بزند، باید ـ بنا بر احتیاط ـ دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۲٤ ـ برای صدایی که از سرفه کردن پیدا می‌شود، سجده سهو واجب نیست، ولی اگر سهواً ناله بکند یا «آه» بکشد یا «آه» بگوید، باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲۲۵ ـ اگر چیزی را که سهواً غلط خوانده دوباره به طور صحیح بخواند، برای دوباره خواندن آن سجده سهو واجب نیست.

مسأله ۱۲۲٦ ـ اگر در نماز سهواً مدّتی حرف بزند و همه آن ناشی از یک اشتباه باشد، دو سجده سهو بعد از سلام نماز کافی است.

مسأله ۱۲۲۷ ـ اگر سهواً تسبیحات اربعه را نگوید، احتیاط مستحب آن است که بعد از نماز دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۲۸ ـ اگر در جایی که نباید سلام نماز را بگوید، سهواً بگوید: «**السَّلامُ عَلَینا وَعَلَی عِبادِ الله الصّالِحِینَ**»، یا بگوید: «**السَّلامُ عَلَیکمْ**» اگرچه «**وَرَحْمَةُ الله وَبَرَکاتُهُ**» را نگفته باشد، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ دو سجده سهو انجام دهد، ولی اگر اشتباهاً بگوید «**السَّلامُ عَلَیک اَیها النَّبِی، وَرَحْمَةُ الله وَبَرَکاتُهُ**» احتیاط مستحب آن است که دو سجده سهو به‌جا آورد. ولی اگر دو حرف یا بیشتر از سلام را بگوید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید دو سجده سهو انجام دهد.

مسأله ۱۲۲۹ ـ اگر در جایی که نباید سلام دهد، اشتباهاً هر سه سلام را بگوید، دو سجده سهو کافی است.

مسأله ۱۲۳۰ ـ اگر یک سجده یا تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد یادش بیاید، باید برگردد و به‌جا آورد، و بعد از نماز ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ برای ایستادن بیجا دو سجده سهو انجام دهد.

مسأله ۱۲۳۱ ـ اگر در رکوع یا بعد از آن یادش بیاید که یک سجده یا تشهّد را از

رکعت پیش فراموش کرده، باید بعد از سلام نماز، سجده را قضا نماید، و برای تشهّد دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۳۲ ـ اگر سجده سهو را بعد از سلام نماز عمداً به‌جا نیاورد، معصیت کرده ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید هر چه زودتر آن را انجام دهد، و چنانچه سهواً به‌جا نیاورد، هر وقت یادش آمد باید فوراً انجام دهد، و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

مسأله ۱۲۳۳ ـ اگر شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا نه، لازم نیست به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۳٤ ـ کسی که شک دارد مثلاً دو سجده سهو بر او واجب شده یا چهار تا، اگر دو سجده انجام دهد کافی است.

مسأله ۱۲۳۵ ـ اگر بداند یکی از دو سجده سهو را به‌جا نیاورده، و تدارک آن به سبب فاصله زیاد ممکن نباشد، یا بداند سهواً سه سجده کرده است، باید دو سجده سهو به‌جا آورد.

دستور سجده سهو

مسأله ۱۲۳٦ ـ دستور سجده سهو این است که بعد از سلام نماز فوراً نیت سجده سهو کند و پیشانی را ـ بنا بر احتیاط لازم ـ بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد، و احتیاط مستحب آن است که در آن ذکر بگوید، و بهتر آن است که بگوید، «**بِسْمِ الله وَبِالله، السَّلامُ عَلَیک اَیهَا النَّبِی وَرَحْمَةُ الله وَبَرَکاتُهُ**» بعد باید بنشیند و دوباره به سجده رود، و ذکری را که گفته شد بگوید و بنشیند، و بعد از تشهّد بگوید: «**السَّلامُ عَلَیکمْ**» و اولی این است «**وَرَحْمَةُ الله وَبَرَکاتُهُ**» را اضافه کند.

قضای سجده فراموش شده

مسأله ۱۲۳۷ ـ سجده‌ای را که انسان فراموش کرده و بعد از نماز، قضای آن را به‌جا می‌آورد، باید تمام شرایط نماز مانند پاک بودن بدن، و لباس، و رو به قبله بودن، و

شرط‌های دیگر را داشته باشد.

مسأله ۱۲۳۸ ـ اگر سجده را چند دفعه فراموش کند، مثلاً یک سجده از رکعت اوّل و یک سجده از رکعت دوّم فراموش نماید، باید بعد از نماز، قضای هر دو را به‌جا آورد، و احتیاط مستحب آن است که برای فراموشی هرکدام دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۳۹ ـ اگر یک سجده و تشهّد را فراموش کند، باید برای تشهّد فراموش شده دو سجده سهو به‌جا آورد؛ ولی برای سجده فراموش شده لازم نیست، گرچه بهتر است.

مسأله ۱۲۴۰ ـ اگر دو سجده از دو رکعت فراموش نماید، لازم نیست هنگام قضا مراعات ترتیب نماید.

مسأله ۱۲۴۱ ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که اگر عمداً یا سهواً در نماز اتفاق بیفتد نماز باطل می‌شود، مثلاً پشت به قبله نماید، احتیاط مستحب آن است که بعد از قضای سجده دوباره نماز را بخواند.

مسأله ۱۲۴۲ ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک سجده را از رکعت آخر فراموش کرده، چنانچه منافی از قبیل حدث از او سر نزده باشد، باید آن را و آنچه بعد از آن است از تشهد و سلام انجام دهد، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ دو سجده سهو برای سلام بیجا به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۴۳ ـ اگر بین سلام نماز و قضای سجده کاری کند که برای آن سجده سهو واجب می‌شود، مثل آنکه سهواً حرف بزند، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید اوّل سجده را قضا کند، و بعد دو سجده سهو به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۴۴ ـ اگر نداند که در نماز سجده را فراموش کرده یا تشهّد را، باید سجده را قضا نماید، و دو سجده سهو به‌جا آورد، و احتیاط مستحب آن است که تشهّد را نیز قضا نماید.

مسأله ۱۲۴۵ ـ اگر شک دارد که سجده یا تشهّد را فراموش کرده، یا نه، واجب نیست قضا یا سجده سهو نماید.

مسأله ۱۲٤٦ ـ اگر بداند سجده را فراموش کرده و شک کند که پیش از رکوع رکعت بعد یادش آمده و به‌جا آورده یا نه، احتیاط مستحب آن است که آن را قضا نماید.

مسأله ۱۲٤۷ ـ کسی که باید سجده را قضا نماید، اگر برای کاری سجده سهو بر او واجب شود، باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بعد از نماز، اوّل سجده را قضا نماید، بعد سجده سهو را به‌جا آورد.

مسأله ۱۲٤۸ ـ اگر شک دارد که بعد از نماز، قضای سجده فراموش شده را به‌جا آورده یا نه، چنانچه وقت نماز نگذشته باید سجده را قضا نماید، بلکه اگر وقت نماز هم گذشته باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید آن را قضا کند.

کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز

مسأله ۱۲٤۹ ـ هرگاه چیزی از واجبات نماز را عمداً کم یا زیاد کند اگرچه یک حرف آن باشد، نماز باطل است.

مسأله ۱۲۵۰ ـ اگر به واسطه ندانستن مسأله، چیزی از واجبات رکنی نماز را کم کند، نماز باطل است. و اما کم کردن واجب غیر رکنی از جاهل قاصر ـ مانند کسی که به گفته شخصی موثقی یا رساله معتبری اعتماد کرده و بعداً خطای او، یا رساله معلوم شده است ـ نماز را باطل نمی‌کند. و چنانچه به واسطه ندانستن مسأله ـ هرچند از روی تقصیر ـ حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشا را آهسته بخواند، یا حمد و سوره نماز ظهر و عصر را بلند بخواند، یا در مسافرت نماز ظهر و عصر، و عشا را چهار رکعتی بخواند، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۲۵۱ ـ اگر در بین نماز یا بعد از آن بفهمد وضو یا غسلش باطل بوده، یا بدون وضو یا غسل مشغول نماز شده، باید نماز را دوباره با وضو یا غسل بخواند؛ و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱۲۵۲ ـ اگر بعد از رسیدن به رکوع یادش بیاید که دو سجده از رکعت پیش فراموش کرده، نمازش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل است. و اگر پیش از رسیدن به رکوع

یادش بیاید، باید برگردد و دو سجده را به‌جا آورد، و برخیزد و حمد و سوره، یا تسبیحات را بخواند و نماز را تمام کند، و بعد از نماز ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ برای ایستادن بیجا دو سجده سهو بنماید.

مسأله ۱۲۵۳ ـ اگر پیش از گفتن «**السلام علینا**» و «**السلام علیکم**» یادش بیاید که دو سجده رکعت آخر را به‌جا نیاورده، باید دو سجده را به‌جا آورد، و دوباره تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد.

مسأله ۱۲۵٤ ـ اگر پیش از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز نخوانده، باید مقداری را که فراموش کرده به‌جا آورد.

مسأله ۱۲۵۵ ـ اگر بعد از سلام نماز یادش بیاید که یک رکعت یا بیشتر از آخر نماز را نخوانده، چنانچه کاری انجام داده که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلاً پشت به قبله کرده، نمازش باطل است. و اگر کاری که عمدی و سهوی آن، نماز را باطل می‌کند انجام نداده، باید فوراً مقداری را که فراموش کرده به‌جا آورد، و برای سلام زیادی ـ بنا بر احتیاط لازم ـ دو سجده سهو انجام دهد.

مسأله ۱۲۵٦ ـ هرگاه بعد از سلام نماز عملی انجام دهد که اگر در نماز عمداً یا سهواً اتفاق بیفتد نماز را باطل می‌کند، مثلاً پشت به قبله نماید، و بعد یادش بیاید که دو سجده آخر را به‌جا نیاورده، نمازش باطل است، و اگر پیش از انجام کاری که نماز را باطل می‌کند یادش بیاید، باید دو سجده‌ای را که فراموش کرده به‌جا آورد و دوباره تشهّد بخواند و سلام نماز را بدهد، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ دو سجده سهو برای سلامی که اوّل گفته است انجام دهد.

مسأله ۱۲۵۷ ـ اگر بفهمد نماز را پیش از وقت خوانده باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید. و اگر بفهمد پشت به قبله خوانده یا با انحراف ۹۰ درجه یا بیشتر بوده است، چنانچه وقت نگذشته باشد باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته باشد، چنانچه مردّد بوده، یا جاهل به حکم بوده، قضا لازم است، وگرنه قضا لازم نیست. و اگر بفهمد انحراف کمتر از «۹۰» درجه بوده است، پس اگر در انحراف از قبله معذور نبوده،

مثل اینکه در جستجوی طرف قبله یا در ندانستن مسأله کوتاهی کرده باید، ـ بنا بر احتیاط ـ نماز را دوباره بخواند، چه در وقت باشد چه خارج وقت، و اگر معذور بوده لازم نیست دوباره بخواند.

نماز مسافر

مسافر باید نماز ظهر و عصر و عشا را با هشت شرط، شکسته به‌جا آورد، یعنی دو رکعت بخواند:

شرط اوّل: آنکه سفر او کمتر از هشت فرسخ شرعی (٤٤ کیلومتر تقریباً) نباشد.

مسأله ۱۲۵۸ ـ کسی که رفتن و برگشتن او مجموعاً هشت فرسخ است، خواه رفتن یا برگشتنش کمتر از چهار فرسخ باشد یا نباشد، باید نماز را شکسته بخواند، بنابراین اگر رفتن سه فرسخ، و برگشتن پنج فرسخ، یا به‌عکس باشد، باید نماز را شکسته ـ یعنی دو رکعتی ـ بخواند.

مسأله ۱۲۵۹ ـ اگر رفتن و برگشتن هشت فرسخ باشد، اگرچه روزی که می‌رود همان روز یا شب آن برنگردد، باید نماز را شکسته بخواند، ولی بهتر آن است که در این صورت احتیاط کرده تمام نیز بخواند.

مسأله ۱۲٦۰ ـ اگر سفر، مختصری از هشت فرسخ کمتر باشد، یا انسان نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند، و چنانچه شک کند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، تحقیق کردن لازم نیست، و باید نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۲٦۱ ـ اگر یک عادل، یا شخص موثّقی، خبر دهد که سفر انسان هشت فرسخ است، و انسان به گفته او اطمینان پیدا کند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲٦۲ ـ کسی که یقین دارد سفر او هشت فرسخ است، اگر نماز را شکسته بخواند و بعد بفهمد که هشت فرسخ نبوده، باید آن را چهار رکعتی به‌جا آورد، و اگر وقت گذشته، قضا نماید.

مسأله ۱۲٦۳ ـ کسی که یقین دارد سفری که می‌خواهد برود هشت فرسخ نیست،

یا شک دارد که هشت فرسخ هست یا نه، چنانچه در بین راه بفهمد که سفر او هشت فرسخ بوده، اگرچه کمی از راه باقی باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر تمام خوانده دوباره شکسته به‌جا آورد. ولی اگر وقت گذشته لازم نیست قضا نماید.

مسأله ۱۲٦٤ ـ اگر بین دو محلّی که فاصله آنها کمتر از چهار فرسخ است، چند مرتبه رفت‌وآمد کند، اگرچه روی‌هم‌رفته هشت فرسخ شود، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲٦٥ ـ اگر محلّی دو راه داشته باشد، یک راه آن کمتر از هشت فرسخ، و راه دیگر آن هشت فرسخ یا بیشتر باشد، چنانچه انسان از راهی که هشت فرسخ است به آنجا برود، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر از راهی که هشت فرسخ نیست برود، تمام بخواند.

مسأله ۱۲٦٦ ـ ابتدای هشت فرسخ را باید از جایی حساب کند که شخص پس از گذشت از آنجا مسافر محسوب می‌شود، و آنجا غالباً آخر شهر است. ولی در بعضی از شهرهای بسیار بزرگ ممکن است آخر محله باشد و انتهای مسافت شرعی برای فرد مسافری که قصد دارد به شهر یا روستایی که وطن او نمی‌باشد سفر نماید، مقصد فرد در آن شهر یا روستا می‌باشد، نه اول آن شهر یا روستا.

شرط دوّم: آنکه از اوّل مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد، یعنی بداند که هشت فرسخ راه را می‌پیماید، پس اگر به جایی که کمتر از هشت فرسخ است مسافرت کند، و بعد از رسیدن به آنجا قصد کند جایی برود که با مقداری که آمده هشت فرسخ شود، چون از اوّل قصد هشت فرسخ را نداشته باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا مثلاً مسافتی برود که با برگشتن هشت فرسخ می‌شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲٦۷ ـ کسی که نمی‌داند سفرش چند فرسخ است، مثلاً برای پیدا کردن گمشده‌ای مسافرت می‌کند، و نمی‌داند که چه مقدار باید برود تا آن را پیدا کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی در برگشتن چنانچه تا وطنش یا جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید نماز را شکسته بخواند، و نیز اگر در بین رفتن

قصد کند که مسافتی برود که با برگشتن هشت فرسخ می‌شود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ١٢٦٨ ـ مسافر در صورتی باید نماز را شکسته بخواند که تصمیم داشته باشد هشت فرسخ برود، پس کسی که از شهر بیرون می‌رود، و مثلاً قصدش این است که اگر رفیق پیدا کند، سفر هشت فرسخی برود، چنانچه اطمینان دارد که رفیق پیدا می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند، و اگر اطمینان ندارد، باید تمام بخواند.

مسأله ١٢٦٩ ـ کسی که قصد هشت فرسخ دارد، اگرچه در هر روز مقدار کمی راه برود، وقتی به حدّ ترخّص (که معنایش در مسأله (١٣٠٤) خواهد آمد) برسد باید نماز را شکسته بخواند. ولی اگر در هر روز مقدار خیلی کمی راه برود، احتیاط لازم آن است که نمازش را هم تمام، و هم شکسته بخواند.

مسأله ١٢٧٠ ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است، مانند زن و فرزند و خدمتکار و زندانی، چنانچه بداند سفر او هشت فرسخ است باید نماز را شکسته بخواند، و اگر نداند، نماز را تمام به‌جا آورد، و پرسیدن لازم نیست گرچه بهتر است.

مسأله ١٢٧١ ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر بداند یا گمان داشته باشد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا می‌شود و سفر نمی‌کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ١٢٧٢ ـ کسی که در سفر در اختیار دیگری است، اگر اطمینان ندارد که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از او جدا شده و سفر نمی‌کند، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر اطمینان دارد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوّم: آنکه در بین راه از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ از قصد خود برگردد، یا مردّد شود، و مسافتی که رفته با برگشت از هشت فرسخ کمتر است، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ١٢٧٣ ـ اگر بعد از پیمودن مقداری از راه که با برگشتن هشت فرسخ می‌شود، از مسافرت منصرف شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که همانجا بماند، یا بعد

از ده روز برگردد، یا در برگشتن و ماندن مردّد باشد، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۷٤ ـ اگر بعد از پیمودن مقداری از راه که با برگشتن هشت فرسخ می‌شود، از مسافرت منصرف شود و تصمیم داشته باشد که برگردد، باید نماز را شکسته بخواند، اگرچه بخواهد کمتر از دَه روز در آنجا بماند.

مسأله ۱۲۷۵ ـ اگر برای سفر هشت فرسخی به طرف محلی حرکت کند، و بعد از رفتن مقداری از راه بخواهد جای دیگری برود، چنانچه از محل اوّلی که حرکت کرده تا جایی که می‌خواهد برود، هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۷٦ ـ اگر پیش از آنکه هشت فرسخ را طی کند مردّد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردّد است راه نرود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۷۷ ـ اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردّد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که هشت فرسخ دیگر برود، و یا تا جایی برود که رفت و برگشت‌اش هشت فرسخ شود، باید تا آخر مسافرت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۷۸ ـ اگر پیش از آنکه به هشت فرسخ برسد، مردّد شود که بقیه راه را برود یا نه، و در موقعی که مردّد است مقداری راه برود و بعد تصمیم بگیرد که بقیه راه را برود، چنانچه مجموع مسافت رفت و برگشت به استثنای مسافتی که با تردید پیموده است کمتر از هشت فرسخ باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر کمتر نیست نمازش شکسته است.

شرط چهارم: آنکه نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود بگذرد و در آنجا توقف کند، یا ده روز یا بیشتر در جایی بماند، پس کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد و در آن توقف کند، یا ده روز در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند، و اگر می‌خواهد از وطن بدون توقف بگذرد باید احتیاطاً هم شکسته بخواند وهم تمام.

مسأله ۱۲۷۹ ـ کسی که نمی‌داند پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش می‌گذرد

یا نه، یا ده روز در محلی قصد اقامت می‌نماید یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۰ ـ کسی که می‌خواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطنش بگذرد و در آن توقف کند، یا ده روز در محلی بماند، و نیز کسی که مردّد است که از وطنش بگذرد، یا ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن ده روز یا گذشتن از وطن منصرف شود، باز هم باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر باقیمانده راه هرچند با برگشتن هشت فرسخ باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط پنجم: آنکه برای کار حرام سفر نکند، و اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر خود سفر حرام باشد، مثل آنکه برای او ضرری ـ که موجب مرگ یا نقص عضو است ـ داشته باشد، یا زن بدون اجازه شوهر سفری برود که بر او واجب نباشد، ولی اگر مثل سفر حج واجب باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۱ ـ سفری که واجب نیست اگر سبب اذیت ـ ناشی از شفقت ـ پدر و مادر باشد حرام است، و انسان باید در آن سفر نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

مسأله ۱۲۸۲ ـ کسی که سفر او حرام نیست، و برای کار حرام هم سفر نمی‌کند، اگرچه در سفر معصیتی انجام دهد، مثلاً غیبت کند یا شراب بخورد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۳ ـ اگر برای آنکه کار واجبی را ترک کند مسافرت نماید، چه غرض دیگری در سفر داشته یا نه، نمازش تمام است، پس کسی که بدهکار است، اگر بتواند بدهی خود را بدهد و طلبکار هم مطالبه کند، چنانچه در سفر نتواند بدهی خود را بدهد و برای فرار از دادن قرض مسافرت نماید، باید نماز را تمام بخواند. ولی اگر سفرش برای کار دیگری است اگرچه در سفر ترک واجب نیز بنماید، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸٤ ـ اگر در سفر، وسیله سواری انسان غصبی باشد و برای فرار از مالک مسافرت کرده باشد، یا در زمین غصبی مسافرت کند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۸۵ ـ کسی که به تبع ظالم مسافرت می‌کند اگر ناچار نباشد و مسافرت او کمک به ظالم در ظلمش باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر ناچار باشد، یا مثلاً برای نجات دادن مظلومی با او مسافرت کند، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۲۸۶ ـ اگر به قصد تفریح و گردش مسافرت کند، سفر او حرام نیست، و باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۸۷ ـ اگر برای لهو و خوش‌گذرانی به شکار رود گرچه حرام نیست، ولی نمازش در حال رفتن تمام است و نسبت به برگشتن اگر برگشتش برای شکار لهوی نباشد و به تنهایی به حد مسافت باشد نماز او شکسته است، و چنانچه برای تهیه معاش به شکار رود، نمازش شکسته است، و همچنین است اگر برای کسب و زیاد کردن مال برود، و در سفری که عرفاً باطل محسوب می‌شود ـ مثل سفری که در آن غرض و هدف عقلایی وجود ندارد و در عرف، سفری بیهوده و باطل محسوب می‌شود ـ احتیاط واجب آن است که در نماز، بین شکسته و تمام جمع کند.

مسأله ۱۲۸۸ ـ کسی که برای معصیت سفر کرده باشد، نمازش در برگشت شکسته است خواه از گناه توبه کرده باشد یا خیر و خواه برگشتن به تنهایی هشت فرسخ باشد یا کمتر.

مسأله ۱۲۸۹ ـ کسی که سفر او سفر معصیت است، اگر در بین راه از قصد معصیت برگردد، خواه باقیمانده راه به تنهایی یا مجموع رفت و برگشت از آنجا هشت فرسخ باشد یا نه، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۰ ـ کسی که برای معصیت سفر نکرده، اگر در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند، ولی نمازهایی را که شکسته خوانده صحیح است.

شرط ششم: آنکه از کسانی نباشد که خانه‌شان همراه خودشان است، مانند صحرانشین‌هایی که در بیابان‌ها گردش می‌کنند، و هر جا آب و خوراک برای خود و چهارپایانشان پیدا کنند می‌مانند، و بعد از چندی به جای دیگری می‌روند، پس این‌گونه

افراد در این مسافرت‌ها باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۲۹۱ ـ اگر صحرانشین مثلاً برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیواناتش سفر کند، چنانچه با چادر و اسباب و اثاث باشد که صدق کند خانه‌اش همراهش می‌باشد، نماز را تمام بخواند، و الاّ چنانچه سفر او هشت فرسخ باشد، نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۲ ـ اگر صحرانشین مثلاً برای زیارت یا حج، یا تجارت و مانند اینها مسافرت کند، در صورتی که عنوان خانه‌به‌دوش بر او در این سفر صدق نکند باید نماز را شکسته بخواند، و اگر صدق کند، نمازش تمام است.

شرط هفتم: آنکه «کثیر السفر» نباشد، و اما کسی که کارش متوقف بر سفر است مانند راننده و کشتیبان، و پستچی و چوپان، یا کسی که زیاد سفر می‌کند هرچند کار او متوقف بر آن نباشد، مانند کسی که سه روز در هفته در مسافرت باشد هرچند برای تفریح یا سیاحت باشد، این‌گونه افراد باید نماز را تمام بخوانند.

مسأله ۱۲۹۳ ـ کسی که شغلش مسافرت است، اگر برای کار دیگری مثلاً برای زیارت یا حج مسافرت کند، باید نماز را شکسته بخواند، مگر آنکه عرفاً او را «کثیر السفر» بگویند، مانند کسی که دائماً سه روز در هفته مسافر است. ولی اگـر مثلاً راننده، ماشین خود را برای زیارت کرایه بدهد، و در ضمن خودش هم زیارت کند، در هر حال باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹٤ ـ مدیر کاروان (کسی که برای رساندن حاجی‌ها به مکه مسافرت می‌کند) چنانچه شغلش مسافرت باشد باید نماز را تمام بخواند، و اگر شغلش مسافرت نباشد و فقط در ایام حج برای اداره کاروان سفر می‌کند و بقیه روزهای سال در شهر خود می‌ماند، چنانچه مدت سفر او بیش از دو ماه طول نکشد، نماز او شکسته است، و اگر سه ماه یا بیشتر طول بکشد، نماز او تمام است، و اگر بین آن دو باشد، احتیاطاً بین شکسته و تمام جمع کند.

مسأله ۱۲۹۵ ـ در صدق عنوان راننده و مانند آن، معتبر است که تصمیم بر ادامه رانندگی داشته باشد، و زمان استراحتش بیش از مقدار معمول رانندگان طولانی نباشد،

پس کسی که مثلاً در هفته یک روز سفر می‌رود، راننده بر او صدق نمی‌کند، و اما عنوان «کثیر السفر» بر کسی صدق می‌کند که حداقل ده بار در ماه، و در ده روز آن سفر برود، یا ده روز در حال سفر باشد هرچند در ضمن دو یا سه سفر، با این شرط که تصمیم بر ادامه داشته باشد به مدت شش ماه در یک سال، و یا سه ماه در چند سال را داشته باشد، و در این صورت نماز او در همه مسافرت‌ها هرچند غیر سفرهای متکرر او باشد تمام است. البته در دو هفته اوّل بین نماز شکسته و تمام احتیاطاً جمع نماید. و اگر عدد و یا روزهای مسافرت او در ماه هشت یا نه باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در همه سفرها باید هم شکسته بخواند و هم تمام، و اگر کمتر از این باشد نماز شکسته است.

مسأله ۱۲۹۶ ـ کسی که در مقداری از سال شغلش مسافرت است، مثل راننده‌ای که فقط در تابستان، یا زمستان ماشین خود را کرایه می‌دهد، باید در آن سفر نماز را تمام بخواند، و احتیاط مستحب آن است که هم شکسته و هم تمام بخواند.

مسأله ۱۲۹۷ ـ راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت‌وآمد می‌کند، چنانچه اتفاقاً سفر هشت فرسخی برود، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۲۹۸ ـ کسی که شغلش مسافرت است، چه ده روز یا بیشتر در وطن خود بماند و از اوّل قصد ماندن ده روز را داشته باشد، یا بدون قصد بماند، باید در همان سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود، نماز را تمام بخواند، و همچنین است اگر در غیر وطن خود ده روز با قصد، یا بدون قصد بماند. ولی در خصوص چاروادار، یا راننده‌ای که ماشینش را کرایه می‌دهد، اگر چنین باشد احتیاط مستحب آن است که در سفر اوّلی که بعد از ده روز می‌رود، هم شکسته بخواند و هم تمام.

مسأله ۱۲۹۹ ـ کسی که شغلش مسافرت است شرط نیست که سه بار مسافرت کند تا نمازش تمام باشد، بلکه همین که عنوان راننده و مانند آن بر او منطبق شود هرچند در اولین سفر باشد، نمازش تمام است.

مسأله ۱۳۰۰ ـ کسانی چون چاروادار، و راننده که شغل آنها مسافرت است، در صورتی که مسافرت بیش از مقدار معمول بر آنها موجب مشقت و خستگی شود، باید

نماز را شکسته به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۰۱ ـ کسی که در شهرها سیاحت می‌کند و برای خود وطنی اختیار نکرده، نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۰۲ ـ کسی که شغلش مسافرت نیست، اگر مثلاً در شهری یا در روستایی جنسی دارد که برای حمل آن مسافرت‌های پی‌درپی می‌کند، باید نماز را شکسته بخواند مگر آنکه کثیر السفر باشد که در مسأله (۱۲۹۵) معیار آن گذشت.

مسأله ۱۳۰۳ ـ کسی که از وطنش صرف‌نظر کرده و می‌خواهد وطن دیگری برای خود اختیار کند، اگر عنوانی که موجب تمام شدن نماز است، مانند کثیر السفر، یا خانه‌به‌دوش، بر او صدق نکند باید در مسافرت خود نماز را شکسته بخواند.

شرط هشتم: آنکه اگر از وطن حرکت می‌کند به حدّ ترخّص برسد، و اما در غیر وطن، حدّ ترخّص اثری ندارد، و همین که از محل اقامت خارج شود، نمازش شکسته است.

مسأله ۱۳۰٤ ـ حدّ ترخّص جایی است که اهل شهر حتی آنها که در خارج شهر و توابع آن هستند، به علت دور شدن مسافر، نتوانند او را ببینند، و نشانه آن این است که او اهل شهر و توابع آن را نتواند ببیند.

مسأله ۱۳۰۵ ـ مسافری که به وطنش برمی‌گردد، تا وقتی که داخل وطنش نشده باید نماز را شکسته بخواند، و همچنین مسافری که می‌خواهد دَه روز در محلی بماند مادامی که به آن محل نرسیده، نمازش قصر است.

مسأله ۱۳۰٦ ـ هرگاه شهر در بلندی باشد که از دور اهل آن دیده شوند، یا به‌قدری گود باشد که اگر انسان کمی دور شود اهل آن را نبیند، کسی که از اهالی آن شهر مسافرت می‌کند، وقتی به‌اندازه‌ای دور شود که اگر آن شهر در زمین هموار بود، اهلش از آنجا دیده نمی‌شدند، باید نماز خود را شکسته بخواند و نیز اگر پستی و بلندی راه بیشتر از معمول باشد، باید ملاحظه معمول را بنماید.

مسأله ۱۳۰۷ ـ کسی که در کشتی یا قطار نشسته، و قبل از رسیدن به حدّ ترخّص

به نیت نماز تمام مشغول نماز شود، ولی قبل از رکوع رکعت سوّم به حدّ ترخّص برسد، باید نمازش را شکسته به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۰۸ ـ اگر در فرضی که در مسأله پیش گذشت بعد از رکوع رکعت سوّم به حدّ ترخّص برسد، باید نماز دیگری را شکسته به‌جا آورد، و تمام کردن نماز اوّل لازم نیست.

مسأله ۱۳۰۹ ـ اگر کسی یقین پیدا کند که به حدّ ترخّص رسیده و نماز را شکسته به‌جا آورد، و سپس معلوم شود که در وقت نماز به حدّ ترخّص نرسیده بود، باید نماز را دوباره انجام دهد، پس چنانچه در این حال هنوز به حدّ ترخّص نرسیده باشد باید نماز را تمام بخواند، و در صورتی که از حدّ ترخّص گذشته باشد نماز را شکسته به‌جا آورد، و اگر وقت گذشته نماز را مطابق وظیفه‌اش در هنگام فوت آن، به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۱۰ ـ اگر چشم او غیر معمولی باشد، در محلی باید نماز را شکسته بخواند که چشم متوسط اهل شهر را نبیند.

مسأله ۱۳۱۱ ـ اگر موقعی که سفر می‌رود شک کند که به حدّ ترخّص رسیده یا نه، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۱۲ ـ مسافری که در سفر از وطن خود عبور می‌کند، اگر در آن توقف کند باید نماز را تمام بخواند، وگرنه احتیاط لازم آن است که بین شکسته و تمام جمع نماید.

مسأله ۱۳۱۳ ـ مسافری که در بین مسافرت به وطنش می‌رسد و در آنجا توقف می‌کند، تا وقتی در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ برود، یا مثلاً چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد، وقتی که به حدّ ترخّص برسد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۱٤ ـ محلی را که انسان برای اقامت دائمی و زندگی خود اختیار کرده، وطن اوست، چه در آنجا به دنیا آمده و وطن پدر و مادرش باشد، یا خودش آنجا را برای زندگی اختیار کرده باشد.

مسأله ۱۳۱۵ ـ اگر قصد دارد در محلی که وطن اصلی‌اش نیست مدّت زمانی کوتاه

بماند و بعد به جای دیگر رود، آنجا وطن او حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۳۱٦ ـ جایی را که انسان محل زندگی خود قرار داده، هرچند قصد نداشته باشد که همیشه در آنجا بماند، اگر طوری باشد که عرف او را در آنجا مسافر نمی‌گویند، به‌طوری که اگر موقتاً ده روز یا بیشتر جای دیگری را محل زندگی خود قرار دهد، باز هم محل زندگی‌اش را جای اوّل می‌گویند، آنجا برای او حکم وطن را دارد.

مسأله ۱۳۱۷ ـ کسی که در دو محل زندگی می‌کند، مثلاً شش ماه در شهری، و شش ماه در شهر دیگر می‌ماند، هر دو محل، وطن اوست. و نیز اگر بیشتر از دو محل را برای زندگی خود اختیار کرده باشد، همه آنها وطن او حساب می‌شود.

مسأله ۱۳۱۸ ـ بعضی از فقهاء گفته‌اند: کسی که در محلی مالک منزل مسکونی است اگر شش ماه متصل با قصد اقامت در آنجا بماند، تا وقتی که آن منزل مال اوست، آن محل حکم وطن او را دارد، پس هر وقت در مسافرت به آنجا برسد باید نماز را تمام بخواند، ولی این حکم ثابت نیست.

مسأله ۱۳۱۹ ـ اگر به جایی برسد که وطن او بوده و از آنجا صرف‌نظر کرده، نباید نماز را تمام بخواند، اگرچه وطن دیگری هم برای خود اختیار نکرده باشد.

مسأله ۱۳۲۰ ـ مسافری که قصد دارد ده روز پشت سرهم در محلی بماند، یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در محلی می‌ماند، در آن محل باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۱ ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، لازم نیست قصد ماندن شب اوّل یا شب یازدهم را داشته باشد، و همین که قصد کند که از طلوع فجر روز اوّل تا غروب روز دهم بماند، باید نماز را تمام بخواند. و همچنین است اگر مثلاً قصدش این باشد که از ظهر روز اوّل تا ظهر روز یازدهم بماند.

مسأله ۱۳۲۲ ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که بخواهد ده روز را در یک جا بماند، پس اگر بخواهد مثلاً ده روز در نجف و کوفه، یا در تهران و کرج بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۳ ـ مسافری که می‌خواهد ده روز در محلی بماند، اگر از اوّل، قصد

داشته باشد که در بین ده روز، به اطراف آنجا که عرفاً جای دیگر به حساب می‌آید و فاصله آن از چهار فرسخ کمتر است برود، اگر مدّت رفتن و آمدنش به‌اندازه‌ای باشد که در نظر عرف با اقامت ده روز منافات ندارد، نماز را تمام بخواند، و چنانچه منافات داشته باشد، نماز را شکسته به‌جا آورد، مثلاً اگر از اوّل قصد داشته باشد که تمام یک روز، یا تمام یک شب از آنجا خارج شود، با قصد اقامت منافات دارد و باید نماز را شکسته به‌جا آورد، ولی چنانچه قصدش این باشد که مثلاً در نصف روز خارج شده و سپس برگردد هرچند برگشتنش بعد از رسیدن شب باشد، باید نماز را تمام به‌جا آورد مگر در صورتی که این‌طور خارج شدن او به مقداری تکرار شود که عرفاً بگویند در دو جا، یا بیشتر اقامت دارد.

مسأله ۱۳۲٤ ـ مسافری که تصمیم ندارد ده روز در محلی بماند، مثلاً قصدش این است که اگر رفیقش بیاید یا منزل خوبی پیدا کند، ده روز بماند، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲۵ ـ کسی که تصمیم دارد ده روز در محلی بماند، اگر احتمال بدهد که برای ماندن او مانعی برسد و آن احتمال از نظر عقلا قابل‌توجه باشد، باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۲٦ ـ اگر مسافر بداند که مثلاً ده روز یا بیشتر به آخر ماه مانده و قصد کند که تا آخر ماه در جایی بماند، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر نداند تا آخر ماه چقدر مانده و قصد کند که تا آخر ماه بماند، باید نماز را شکسته بخواند، اگرچه از موقعی که قصد کرده تا روز آخر ماه ده روز یا بیشتر باشد.

مسأله ۱۳۲۷ ـ اگر مسافر قصد کند ده روز در محلی بماند، چنانچه پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادایی از ماندن منصرف شود، یا مردّد شود که در آنجا بماند یا به‌جای دیگر برود، باید نماز را شکسته بخواند، ولی اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعتی ادایی، از ماندن منصرف شود یا مردّد شود، تا وقتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۲۸ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر روزه بگیرد و بعد از ظهر از ماندن در آنجا منصرف شود، چنانچه یک نماز چهار رکعتی ادایی خوانده باشد، تا وقتی که در آنجا هست روزه‌هایش صحیح است، و باید نمازهای خود را تمام بخواند، و اگر نماز چهار رکعتی ادایی نخوانده باشد، باید احتیاطاً روزه آن روزش را تمام و آن را نیز قضا نماید، و باید نمازهای خود را شکسته بخواند، و روزهای بعد هم نمی‌تواند روزه بگیرد.

مسأله ۱۳۲۹ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر از ماندن منصرف شود و شک کند که برگشتن او از قصد ماندن، پس از یک نماز چهار رکعتی ادایی بوده یا قبل از آن، باید نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۰ ـ اگر مسافر به نیت اینکه نماز را شکسته بخواند، مشغول نماز شود و در بین نماز تصمیم بگیرد که ده روز یا بیشتر بماند، باید نماز را چهار رکعتی تمام نماید.

مسأله ۱۳۳۱ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر در بین نماز اوّل چهار رکعتی ادایی از قصد خود برگردد، چنانچه مشغول رکعت سوّم نشده باید نماز را دو رکعتی تمام نماید، و بقیه نمازهای خود را شکسته بخواند. و همچنین است اگر مشغول رکعت سوّم شده و به رکوع نرفته باشد که باید بنشیند و نماز را شکسته به آخر برساند، و اگر به رکوع رفته باشد می‌تواند نمازش را به هم بزند یا تمام کند، و باید آن را شکسته اعاده نماید.

مسأله ۱۳۳۲ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بیشتر از ده روز در آنجا بماند، تا وقتی که مسافرت نکرده باید نمازش را تمام بخواند، و لازم نیست دوباره قصد ماندن ده روز کند.

مسأله ۱۳۳۳ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، باید روزه واجب را بگیرد، و می‌تواند روزه مستحبی را هم به‌جا آورد، و نافله ظهر و عصر و عشا را هم بخواند.

مسأله ۱۳۳٤ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادایی، یا بعد از ماندن ده روز ـ اگرچه یک نماز تمام هم نخوانده

باشد ـ بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد و دوباره در جای اوّل خود ده روز یا کمتر بماند، از وقتی که می‌رود تا وقتی که برمی‌گردد و بعد از برگشتن، باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر برگشتن به محل اقامتش فقط از این جهت باشد که در طریق سفرش واقع شده است، و سفر او مسافت شرعیه باشد، لازم است در رفتن و برگشتن و در محل اقامت نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳۵ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادایی بخواهد به جای دیگری که کمتر از هشت فرسخ است برود و ده روز در آنجا بماند، در رفتن و در محلّی که قصد ماندن ده روز دارد باید نمازهای خود را تمام بخواند، ولی اگر محلی که می‌خواهد برود هشت فرسخ یا بیشتر باشد، باید موقع رفتن نمازهای خود را شکسته بخواند؛ و چنانچه نخواهد ده روز در آنجا بماند، باید مدتی که در آنجا می‌ماند نیز نمازهای خود را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۳٦ ـ مسافری که قصد کرده ده روز در محلی بماند، اگر بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادایی بخواهد به جایی که کمتر از چهار فرسخ است برود چنانچه مردّد باشد که به محل اولش برگردد یا نه، یا به کلّی از برگشتن به آنجا غافل باشد، یا بخواهد برگردد ولی مردّد باشد که ده روز آنجا بماند یا نه، یا آنکه از ده روز ماندن در آنجا و مسافرت از آنجا غافل باشد، باید از وقتی که می‌رود تا وقتی که برمی‌گردد و بعد از برگشتن، نمازهای خود را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۷ ـ اگر به خیال اینکه رفقایش می‌خواهند ده روز در محلی بمانند، قصد کند که ده روز در آنجا بماند، و بعد از خواندن یک نماز چهار رکعت ادایی بفهمد که آنها قصد نکرده‌اند، اگرچه خودش هم از ماندن منصرف شود، تا مدّتی که در آنجا هست باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۸ ـ اگر مسافر اتفاقاً سی روز در محلی بماند، مثلاً در تمام سی روز در رفتن و ماندن مردّد باشد، بعد از گذشتن سی روز اگرچه مقدار کمی در آنجا بماند، باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳۳۹ ـ مسافری که می‌خواهد نُه روز یا کمتر در محلی بماند، اگر بعد از آنکه نُه روز یا کمتر در آنجا ماند، بخواهد دوباره نُه روز دیگر یا کمتر بماند و همین‌طور تا سی روز، روز سی و یکم باید نماز را تمام بخواند.

مسأله ۱۳٤۰ ـ مسافر بعد از سی روز، در صورتی باید نماز را تمام بخواند که سی روز را در یک جا بماند، پس اگر مقداری از آن را در جایی، و مقداری را در جای دیگر بماند، بعد از سی روز هم باید نماز را شکسته بخواند.

مسائل متفرقه

مسأله ۱۳٤۱ ـ مسافر می‌تواند در تمام شهر مکه و مدینه و کوفه و در حرم حضرت سید الشهداء(علیه السلام) تا مقدار ۱۱/۵ متر تقریباً از اطراف قبر مقدس، نمازش را تمام بخواند.

مسأله ۱۳٤۲ ـ کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر در غیر چهار جایی که در مسأله پیش ذکر شد عمداً تمام بخواند، نمازش باطل است. و همچنین است اگر فراموش کند که نماز مسافر شکسته است و تمام بخواند، ولی در صورت فراموشی اگر بعد از وقت یادش بیاید قضا لازم نیست.

مسأله ۱۳٤۳ ـ کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند، اگر سهواً تمام بخواند، چنانچه در اثناء وقت ملتفت شود باید نماز را اعاده کند، و اگر پس از گذشت وقت ملتفت شود، باید ـ بنا بر احتیاط ـ قضا نماید.

مسأله ۱۳٤٤ ـ مسافری که نمی‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر تمام بخواند نمازش صحیح است.

مسأله ۱۳٤۵ ـ مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند، اگر بعضی از خصوصیات آن را نداند، مثلاً نداند که در سفر هشت فرسخی باید شکسته بخواند، چنانچه تمام بخواند و در وقت بفهمد، ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید اعاده نماید، و چنانچه اعاده نکرد قضا نماید، ولی اگر در خارج وقت بفهمد قضا ندارد.

مسأله ۱۳٤٦ ـ مسافری که می‌داند باید نماز را شکسته بخواند اگر به گمان اینکه سفر او کمتر از هشت فرسخ است تمام بخواند، وقتی که بفهمد سفرش هشت فرسخ بوده، نمازی را که تمام خوانده باید دوباره شکسته بخواند، و اگر بعد از اینکه وقت گذشته بفهمد، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۳٤۷ ـ اگر فراموش کند که مسافر است و نماز را تمام بخواند، چنانچه در وقت یادش بیاید، باید شکسته به‌جا آورد، و اگر بعد از وقت یادش بیاید، قضای آن نماز بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳٤۸ ـ کسی که باید نماز را تمام بخواند، اگر شکسته به‌جا آورد در هر صورت نمازش باطل است، و این حکم در مورد مسافری که قصد ماندن ده روز در جایی داشته و به جهت ندانستن حکم مسأله نماز را شکسته خوانده، بر اساس احتیاط وجوبی است.

مسأله ۱۳٤۹ ـ اگر مشغول نماز چهار رکعتی شود و در بین نماز یادش بیاید که مسافر است، یا ملتفت شود که سفر او هشت فرسخ است، چنانچه به رکوع رکعت سوّم نرفته، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر رکعت سوّم را تمام کرده نمازش باطل است، و اگر به رکوع رکعت سوّم رفته، نمازش نیز ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است. و در صورتی که به مقدار خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، باید نماز را دوباره شکسته بخواند، و اگر وقت نیست نماز را شکسته قضا کند.

مسأله ۱۳۵۰ ـ اگر مسافر بعضی از خصوصیات نماز مسافر را نداند، مثلاً نداند که اگر چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد باید شکسته بخواند، چنانچه به نیت نماز چهار رکعتی مشغول نماز شود و پیش از رکوع رکعت سوّم مسأله را بفهمد، باید نماز را دو رکعتی تمام کند، و اگر در رکوع ملتفت شود، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است، و در صورتی که به مقدار یک رکعت هم از وقت مانده باشد باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۱ ـ مسافری که باید نماز را تمام بخواند، اگر به واسطه ندانستن مسأله به نیت نماز دو رکعتی مشغول نماز شود و در بین نماز مسأله را بفهمد، باید نماز را چهار

رکعتی تمام کند، و احتیاط مستحب آن است که بعد از تمام شدن نماز دوباره آن نماز را چهار رکعتی بخواند.

مسأله ۱۳۵۲ ـ مسافری که در اول وقت نماز نخوانده، اگر پیش از تمام شدن وقت به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، بنا بر احتیاط واجب باید نماز را تمام بخواند و کسی که مسافر نیست، اگر در اوّل وقت نماز نخواند و مسافرت کند، در سفر ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را شکسته بخواند.

مسأله ۱۳۵۳ ـ اگر مسافری که باید نماز را شکسته بخواند نماز ظهر، یا عصر، یا عشای او قضا شود، باید آن را دو رکعتی قضا نماید، اگرچه در غیر سفر بخواهد قضای آن را به‌جا آورد. و اگر از کسی که مسافر نیست یکی از این سه نماز قضا شود، باید چهار رکعتی قضا نماید، اگرچه در سفر بخواهد آن را قضا نماید.

مسأله ۱۳۵٤ ـ مستحب است مسافر بعد از هر نماز شکسته، سی مرتبه بگوید: «**سُبْحانَ الله وَالْحَمْدُ لله وَلا اِلهَ اِلاَّ الله وَالله اَکبَرُ**» و این ذکر گرچه در تعقیب هر نماز واجب مستحب است ولی در این مورد بیشتر سفارش شده است، بلکه بهتر است مسافر در تعقیب این سه نماز (ظهر و عصر و عشا)، این ذکر شریف را شصت مرتبه بگوید.

نماز قضا

مسأله ۱۳۵۵ ـ کسی که نماز یومیه خود را در وقت آن نخوانده، باید قضای آن را به‌جا آورد، اگرچه در تمام وقت نماز خواب مانده یا به واسطه مستی نماز نخوانده باشد. و همچنین است هر نماز واجب دیگری که آن را در وقتش نخواند حتی ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمازی را که در وقت معینی به نذر بر او واجب شده. ولی نماز عید فطر و قربان قضا ندارند، و همچنین نمازهایی را که زن در حال حیض یا نفاس نخوانده قضا ندارد چه نمازهای یومیه باشد چه غیر آن، و حکم قضای نماز آیات خواهد آمد.

مسأله ۱۳۵٦ ـ اگر بعد از وقت نماز بفهمد نمازی را که خوانده باطل بوده، باید قضای آن را بخواند.

مسأله ۱۳۵۷ ـ کسی که نماز قضا دارد، باید در خواندن آن کوتاهی نکند، ولی واجب نیست فوراً آن را به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۵۸ ـ کسی که نماز قضا دارد، می‌تواند نماز مستحبی بخواند.

مسأله ۱۳۵۹ ـ اگر انسان احتمال دهد که نماز قضایی دارد، یا نمازهایی را که خوانده صحیح نبوده، ـ مستحب است احتیاطاً ـ قضای آنها را به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۶۰ ـ در قضای نمازهای یومیه ترتیب لازم نیست، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب هست، مثل نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشا از یک روز.

مسأله ۱۳۶۱ ـ اگر بخواهد قضای چند نماز غیر یومیه مانند نماز آیات را بخواند، یا مثلاً بخواهد قضای یک نماز یومیه و چند نماز غیر یومیه را بخواند، لازم نیست آنها را به ترتیب به‌جا آورد.

مسأله ۱۳۶۲ ـ کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده، ولی نمی‌داند نماز ظهر است یا نماز عشا، اگر یک نماز چهار رکعتی به نیت قضای نمازی که نخوانده به‌جا آورد کافی است، و نسبت به جهر و اخفات مخیر می‌باشد.

مسأله ۱۳۶۳ ـ کسی که مثلاً چند نماز صبح، یا چند نماز ظهر از او قضا شده و شماره آنها را نمی‌داند، یا فراموش کرده، مثلاً نمی‌داند که سه، یا چهار، یا پنج نماز بوده، چنانچه مقدار کمتر را بخواند کافی است، ولی بهتر این است که به‌قدری نماز بخواند که یقین کند تمام آنها را خوانده است، مثلاً اگر فراموش کرده که چند نماز صبح از او قضا شده است و یقین دارد که بیشتر از ده نماز نبوده، احتیاطاً ده نماز صبح بخواند.

مسأله ۱۳۶۴ ـ کسی که فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، بهتر این است که اگر وقت فضیلت نماز آن روز فوت نمی‌شود، اوّل آن را بخواند بعد مشغول نماز آن روز شود. و نیز اگر از روزهای پیش، نماز قضا ندارد ولی یک نماز یا بیشتر از همان روز از او قضا شده است، در صورتی که وقت فضیلت آن نماز فوت نمی‌شود، بهتر این است که نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

مسأله ۱۳۶۵ ـ اگر در بین نماز یادش بیاید که یک نماز یا بیشتر از همان روز از او

قضا شده، یا فقط یک نماز قضا از روزهای پیش دارد، چنانچه وقت وسعت دارد و ممکن است نیت را به نماز قضا برگرداند، بهتر این است که نیت نماز قضا کند اگر وقت فضیلت نماز آن روز فوت نمی‌شود، مثلاً اگر در نماز ظهر پیش از رکوع رکعت سوّم یادش بیاید که نماز صبح آن روز مثلاً قضا شده، در صورتی که وقت فضیلت نماز ظهر تنگ نباشد، نیت را به نماز صبح برگرداند و آن را دو رکعتی تمام کند، بعد ظهر را بخواند، ولی اگر وقت فضیلت تنگ است یا نمی‌تواند نیت را به نماز قضا برگرداند، مثلاً در رکوع رکعت سوّم نماز ظهر یادش بیاید که نماز صبح را نخوانده، چون اگر بخواهد نیت نماز صبح کند یک رکوع که رکن است زیاد می‌شود، نباید نیت را به قضای صبح برگرداند.

مسأله ۱۳٦٦ ـ اگر از روزهای گذشته نمازهای قضا دارد، و یک نماز یا بیشتر هم از همان روز از او قضا شده، چنانچه برای قضای تمام آنها وقت ندارد، یا نمی‌خواهد همه را در آن روز بخواند، مستحب است نماز قضای آن روز را پیش از نماز ادا بخواند.

مسأله ۱۳٦۷ ـ تا انسان زنده است اگرچه از قضای نمازهای خود عاجز باشد، دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

مسأله ۱۳٦۸ ـ نماز قضا را با جماعت می‌شود خواند، چه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا، و لازم نیست هر دو یک نماز را بخوانند، مثلاً اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

مسأله ۱۳٦۹ ـ مستحب است بچه ممیز را ـ یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ به نماز خواندن و عبادت‌های دیگر عادت دهند، بلکه مستحب است او را به قضای نمازها هم وادار نمایند.

نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است

مسأله ۱۳۷۰ ـ اگر پدری که مؤمن است نمازهای روزانه و دیگر نمازهای واجب خود را ـ بجز نمازی که با نذر، در وقت معین واجب شده ـ به‌جا نیاورده باشد و می‌توانسته است قضا کند، چنانچه نمازها را از روی نافرمانی ترک نکرده باشد، بر پسر

بزرگ‌ترش ـ بنا بر احتیاط واجب ـ لازم است که بعد از فوت پدر آنها را به‌جا آورد، یا برای او اجیر بگیرد. ولی اگر پدر، عمداً به‌جای نیاورده باشد قضا بر پسر بزرگتر واجب نیست همچنین قضای نمازهای مادر بر او واجب نیست، هرچند بهتر است.

مسأله ۱۳۷۱ ـ اگر پسر بزرگ‌تر شک دارد که پدرش نماز قضا داشته یا نه، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۳۷۲ ـ اگر پسر بزرگ‌تر بداند که پدرش نماز قضا داشته و شک کند که به‌جا آورده یا نه ـ بنا بر احتیاط، ـ واجب است قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۳ ـ اگر معلوم نباشد که پسر بزرگ‌تر کدام است، قضای نماز پدر بر هیچ‌کدام از پسرها واجب نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که نماز او را بین خودشان قسمت کنند، یا برای انجام آن قرعه بزنند.

مسأله ۱۳۷٤ ـ اگر میت وصیّت کرده باشد که برای نماز او اجیر بگیرند، اگر وصیّت او نافذ باشد، بر پسر بزرگ‌تر قضا واجب نیست.

مسأله ۱۳۷۵ ـ اگر پسر بزرگ‌تر بخواهد نماز مادر را بخواند، باید در جهر و اخفات به تکلیف خود عمل کند، پس قضای نماز صبح و مغرب و عشاء مادرش را باید بلند بخواند.

مسأله ۱۳۷٦ ـ کسی که خودش نماز قضا دارد، اگر نماز پدر و مادر را هم بخواهد قضا کند، هرکدام را اوّل به‌جا آورد صحیح است.

مسأله ۱۳۷۷ ـ اگر پسر بزرگ‌تر موقع مرگ پدر، نابالغ یا دیوانه باشد، وقتی که بالغ شد یا عاقل گردید، بر او واجب نیست نماز پدر را قضا نماید.

مسأله ۱۳۷۸ ـ اگر پسر بزرگ‌تر پیش از آنکه نماز پدر را قضا کند بمیرد، بر پسر دوّم چیزی واجب نیست.

نماز جماعت

مسأله ۱۳۷۹ ـ مستحب است نمازهای یومیه را با جماعت بخوانند، و در نماز

صبح و مغرب و عشا، خصوصاً برای همسایه مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود بیشتر سفارش شده است. و همچنین مستحب است سایر نمازهای واجب را با جماعت بخوانند، ولی مشروعیت جماعت در نماز طواف، و نماز آیات در غیر خسوف و کسوف ثابت نیست.

مسأله ۱۳۸۰ ـ در روایات معتبره وارد است، که نماز با جماعت بیست و پنج درجه افضل از نماز فرادی است.

مسأله ۱۳۸۱ ـ حاضر نشدن به نماز جماعت از روی بی‌اعتنایی جایز نیست. و سزاوار نیست که انسان بدون عذر نماز جماعت را ترک کند.

مسأله ۱۳۸۲ ـ مستحب است انسان صبر کند که نماز را با جماعت بخواند، و نماز جماعتی را که مختصر بخوانند از نماز فرادی که آن را طول بدهند بهتر می‌باشد. و نیز نماز جماعت، از نماز اوّل وقت که فرادی ـ یعنی تنها ـ خوانده شود بهتر است، ولی بهتر بودن نماز جماعت در غیر وقت فضیلت نماز، از نماز فرادی در وقت فضیلت آن، معلوم نیست.

مسأله ۱۳۸۳ ـ وقتی که جماعت برپا می‌شود مستحب است کسی که نمازش را فرادی خوانده دوباره با جماعت بخواند، و اگر بعد بفهمد که نماز اولش باطل بوده، نماز دوّم او کافی است.

مسأله ۱۳۸٤ ـ اگر امام یا مأموم بخواهد نمازی را که با جماعت خوانده دوباره با جماعت بخواند، هرچند استحبابش ثابت نیست، ولی رجاءً آوردن آن مانعی ندارد.

مسأله ۱۳۸۵ ـ کسی که در نماز به حدی وسواس دارد که موجب بطلان نمازش می‌شود، و فقط در صورتی که نماز را با جماعت بخواند، از وسواس راحت می‌شود، باید نماز را با جماعت بخواند.

مسأله ۱۳۸٦ ـ اگر پدر یا مادر به فرزند خود امر کند که نماز را با جماعت بخواند، احتیاط مستحب آن است که نماز را به جماعت بخواند، البته اگر امر و نهی پدر یا مادر از روی شفقت نسبت به فرزند باشد، و مخالفتش موجب اذیت آنان شود، حرام است بر

فرزند مخالفت نماید.

مسأله ۱۳۸۷ ـ نماز مستحب را نمی‌شود با جماعت خواند (البته این حکم در بعضی از موارد بنا بر احتیاط واجب است)، ولی نماز استسقاء را ـ که برای آمدن باران می‌خوانند ـ می‌توان با جماعت خواند. و همچنین نمازی که واجب بوده و به جهتی مستحب شده است، مانند نماز عید فطر و قربان که در زمان حضور امام(علیه السلام) واجب بوده و به واسطه غایب شدن ایشان مستحب می‌باشد.

مسأله ۱۳۸۸ ـ موقعی که امام جماعت نماز یومیه می‌خواند، هرکدام از نمازهای یومیه را می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱۳۸۹ ـ اگر امام جماعت قضای نماز یومیه خود، یا شخص دیگری را که فوت آن نماز یقینی باشد می‌خواند، می‌شود به او اقتدا کرد، ولی اگر نماز خود یا شخص دیگری را احتیاطاً به‌جا می‌آورد اقتدا به او جایز نیست مگر آنکه نماز مأموم هم احتیاطی باشد، و سبب احتیاط امام سبب احتیاط مأموم نیز بوده باشد، ولی لازم نیست که برای احتیاط مأموم سبب دیگری نباشد.

مسأله ۱۳۹۰ ـ اگر انسان نداند نمازی را که امام می‌خواند نماز واجب یومیه است، یا نماز مستحب، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱۳۹۱ ـ در صحت جماعت شرط است که بین امام و مأموم، و همچنین بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه بین مأموم و امام است حائلی نباشد، و مراد از حائل چیزی است که آنها را از هم جدا کند، خواه مانع از دیدن شود مانند پرده یا دیوار و امثال اینها، و خواه مانع نشود مانند شیشه، پس اگر در تمام احوال نماز یا بعض آن، بین امام و مأموم، یا بین مأموم و مأموم دیگر که واسطه اتصال است چنین حائلی باشد، جماعت باطل خواهد شد. و زن از این حکم مستثنی است چنانکه خواهد آمد.

مسأله ۱۳۹۲ ـ اگر به جهت طولانی بودن صف اوّل، کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند امام را نبینند، می‌توانند اقتدا کنند. و نیز اگر به علت طولانی بودن یکی از صف‌های دیگر کسانی که دو طرف آن ایستاده‌اند صف جلوی خود را نبینند، می‌توانند

اقتدا نمایند.

مسأله ۱۳۹۳ ـ اگر صف‌های جماعت تا در مسجد برسد، کسی که مقابل در، پشت صف ایستاده نمازش صحیح است، و نیز نماز کسانی که پشت سر او اقتدا می‌کنند صحیح می‌باشد، بلکه نماز کسانی که در دو طرف ایستاده‌اند و از جهت مأموم دیگر اتصال به جماعت دارند، نیز صحیح است.

مسأله ۱۳۹٤ ـ کسی که پشت ستون ایستاده، اگر از طرف راست یا چپ به واسطه مأموم دیگر به امام متصل نباشد، نمی‌تواند اقتدا کند.

مسأله ۱۳۹۵ ـ جای ایستادن امام باید از جای مأموم بلندتر نباشد، ولی اگر به مقدار ناچیز بلندتر باشد اشکال ندارد. و نیز اگر زمین سراشیب باشد، و امام در طرفی که بلندتر است بایستد، در صورتی که سراشیبی آن زیاد نباشد مانعی ندارد.

مسأله ۱۳۹٦ ـ اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد اشکال ندارد، ولی اگر به‌قدری بلندتر باشد که نگویند اجتماع کرده‌اند، جماعت صحیح نیست.

مسأله ۱۳۹۷ ـ اگر واسطه اتصال به جماعت بچه ممیز ـ یعنی بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد ـ باشد چنانچه ندانند نماز او باطل است می‌توانند اقتدا کنند، و همچنین اگر شیعه اثناعشری نباشد، چنانچه نماز او بر طبق مذهب وی صحیح باشد.

مسأله ۱۳۹۸ ـ بعد از تکبیر امام اگر صف جلو، آماده نماز و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده، می‌تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

مسأله ۱۳۹۹ ـ اگر بداند نماز یک صف از صف‌های جلو باطل است، در صف‌های بعد نمی‌تواند اقتدا کند، ولی اگر نداند نماز آنان صحیح است یا نه، می‌تواند اقتدا نماید.

مسأله ۱٤۰۰ ـ هرگاه بداند نماز امام باطل است، مثلاً بداند امام وضو ندارد اگرچه خود امام ملتفت نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند.

مسأله ۱٤۰۱ ـ اگر مأموم بعد از نماز بفهمد که امام عادل نبوده، یا کافر بوده، یا به جهتی نمازش باطل بوده، مثلاً بی‌وضو نماز خوانده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱۴۰۲ ـ اگر در بین نماز شک کند که اقتدا کرده یا نه، چنانچه به نشانه‌هایی اطمینان پیدا کند که اقتدا کرده، باید نماز را به جماعت تمام کند، و در غیر این صورت باید نماز را به نیت فرادی تمام نماید.

مسأله ۱۴۰۳ ـ اگر مأموم در بین نماز بدون عذر قصد انفراد نماید، صحت جماعتش محل اشکال است، ولی نمازش صحیح است، مگر آنکه به وظیفه منفرد عمل نکرده باشد که ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را اعاده کند، ولی اگر چیزی را کم و زیاد کرده باشد که در صورت عذر، نماز را باطل نکند اعاده لازم نیست، مثلاً اگر از اوّل نماز قصد انفراد را نداشته و قرائت را نخوانده ولی در حال رکوع چنین قصدی برایش پیدا شود، در این صورت می‌تواند نمازش را به قصد انفراد تمام کند، و لازم نیست که آن را اعاده نماید، و همچنین اگر یک سجده را برای متابعت زیاد کرده باشد.

مسأله ۱۴۰۴ ـ اگر مأموم بعد از حمد و سوره امام، به واسطه عذری نیت فرادی کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی اگر بدون عذر باشد یا پیش از تمام شدن حمد و سوره نیت فرادی نماید ـ بنا بر احتیاط ـ لازم است همه حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱۴۰۵ ـ اگر در بین نماز جماعت نیت فرادی نماید، نمی‌تواند دوباره نیت جماعت کند، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر مردّد شود که نیت فرادی کند یا نه، و بعد تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت تمام کند.

مسأله ۱۴۰۶ ـ اگر شک کند که در بین نماز نیت فرادی کرده یا نه، باید بنا بگذارد که نیت فرادی نکرده است.

مسأله ۱۴۰۷ ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد، اگرچه ذکر امام تمام شده باشد نمازش صحیح است، و یک رکعت حساب می‌شود، اما اگر به مقدار رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد می‌تواند نمازش را فرادی تمام کند و می‌تواند برای رسیدن به رکعت بعد نماز را قطع کند.

مسأله ۱۴۰۸ ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند، و به مقدار رکوع خم شود و شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، چنانچه شکش بعد از تمام شدن رکوع باشد

جماعتش صحیح است، و در غیر این صورت می‌تواند نماز را فرادی تمام کند و می‌تواند برای رسیدن به رکعت بعد نماز را قطع کند.

مسأله ۱٤۰۹ ـ اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند، و پیش از آنکه به‌اندازه رکوع خم شود امام سر از رکوع بردارد، مخیر است نماز را فرادی تمام کند، یا اینکه همراه امام به قصد قربت مطلقه به سجده رود، و بعد در حال ایستادن تکبیر را به قصد اعم از تکبیرة الاحرام و ذکر مطلق تجدید کرده، و نماز را به جماعت بخواند، و یا برای رسیدن به رکعت بعد نماز را قطع کند.

مسأله ۱٤۱۰ ـ اگر اوّل نماز، یا بین حمد و سوره اقتدا کند و اتفاقاً پیش از آنکه به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد، نماز او صحیح است.

مسأله ۱٤۱۱ ـ اگر موقعی برسد که امام مشغول خواندن تشهّد آخر نماز است، چنانچه بخواهد به ثواب جماعت برسد، باید بعد از نیت و گفتن تکبیرة الاحرام بنشیند، و می‌تواند تشهّد را به قصد قربت مطلقه با امام بخواند، ولی سلام را ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نگوید و صبر کند تا امام سلام نماز را بدهد، بعد بایستد بدون آنکه دوباره نیت کند یا تکبیر بگوید، حمد و سوره را بخواند و آن را رکعت اوّل نماز خود حساب کند.

مسأله ۱٤۱۲ ـ مأموم نباید جلوتر از امام بایستد، بلکه احتیاط واجب آن است که اگر مأموم متعدد باشند مساوی امام نایستند، ولی اگر مأموم یک مرد باشد، اشکال ندارد که مساوی امام بایستد.

مسأله ۱٤۱۳ ـ اگر امام مرد و مأموم زن باشد، چنانچه بین آن زن و امام، یا بین آن زن و مأموم دیگری که مرد است، و زن به واسطه او به امام متصل شده است، پرده و مانند آن باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱٤۱٤ ـ اگر بعد از شروع به نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او متصل به امام است، پرده یا چیز دیگری حائل شود، جماعت باطل می‌شود، و لازم است مأموم به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱٤۱۵ ـ احتیاط واجب آن است که بین جای سجده مأموم و جای ایستادن

امام بیشتر از بزرگترین قدم معمولی فاصله نباشد، و همچنین است اگر انسان به واسطه مأمومی که جلوی او ایستاده به امام متصل باشد. و احتیاط مستحب آن است که جای ایستادن مأموم با جای ایستادن کسی که جلوی او ایستاده، بیش از اندازه جسد انسان در حالی که به سجده می‌رود فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱٤۱٦ ـ اگر مأموم به واسطه کسی که طرف راست یا چپ او اقتدا کرده به امام متصل باشد و از جلو به امام متصل نباشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید با کسی که در طرف راست یا چپ او اقتدا کرده، بیشتر از یک‌قدم فاصله نداشته باشد.

مسأله ۱٤۱۷ ـ اگر در نماز، بین مأموم و امام، یا بین مأموم و کسی که مأموم به واسطه او به امام متصل است، بیشتر از یک‌قدم فاصله پیدا شود، می‌تواند نمازش را به قصد انفراد ادامه دهد.

مسأله ۱٤۱۸ ـ اگر نماز همه کسانی که در صف جلو هستند تمام شود، و فوراً برای نماز دیگری به امام اقتدا نکنند، جماعت صف بعد باطل می‌شود، بلکه اگر هم فوراً اقتدا بکنند، صحت جماعت صف بعد، محل اشکال است.

مسأله ۱٤۱۹ ـ اگر در رکعت دوّم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره بخواند، ولی مستحب است قنوت و تشهّد را با امام بخواند، و احتیاط واجب آن است که موقع خواندن تشهّد به صورت تجافی بنشیند (یعنی انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد و زانوها را از زمین کمی بلند کند)، و باید بعد از تشهّد با امام برخیزد و حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر برای تمام حمد وقت ندارد می‌تواند حمد را قطع کند و با امام به رکوع رود، ولی احتیاط مستحب در این صورت آن است که نماز را به نیت فرادی تمام کند.

مسأله ۱٤۲۰ ـ اگر موقعی که امام در رکعت دوّم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوّم نمازش که رکعت سوّم امام است بعد از دو سجده بنشیند و تشهّد را به مقدار واجب بخواند و برخیزد، و چنانچه برای گفتن سه مرتبه تسبیحات وقت ندارد، باید یک مرتبه بگوید و در رکوع خود را به امام برساند.

مسأله ۱٤۲۱ ـ اگر امام در رکعت سوّم یا چهارم باشد، و مأموم بداند که اگر اقتدا کند و حمد را بخواند، به رکوع امام نمی‌رسد، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید صبر کند تا امام به رکوع رود، و بعد اقتدا نماید.

مسأله ۱٤۲۲ ـ اگر در حال قیام رکعت سوّم یا چهارمِ امام اقتدا کند، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر برای سوره وقت ندارد، باید حمد را تمام کند و در رکوع خود را به امام برساند، و اگر برای تمام حمد وقت ندارد، می‌تواند حمد را قطع کند و با امام رکوع رود، ولی احتیاط مستحب در این صورت آن است که قصد فرادی کرده و نماز را تمام کند.

مسأله ۱٤۲۳ ـ کسی که می‌داند اگر سوره یا قنوت را تمام کند به رکوع امام نمی‌رسد، چنانچه عمداً سوره یا قنوت را بخواند و به رکوع نرسد، جماعتش باطل می‌شود، و باید به وظیفه منفرد عمل نماید.

مسأله ۱٤۲٤ ـ کسی که اطمینان دارد که اگر سوره را شروع کند یا تمام نماید به رکوع امام می‌رسد، در صورتی که زیاد طول نکشد بهتر آن است که سوره را شروع کند، یا اگر شروع کرده تمام نماید. ولی اگر زیاد طول بکشد به‌طوری که نگویند متابعت امام می‌کند باید شروع نکند، و چنانچه شروع کرده تمام ننماید، وگرنه جماعتش باطل خواهد شد، ولی نمازش صحیح است اگر به وظیفه منفرد عمل کرده باشد به تفصیلی که در مسأله (۱٤۰۳) گذشت.

مسأله ۱٤۲٥ ـ کسی که یقین دارد اگر سوره را بخواند به رکوع امام می‌رسد و متابعت امام از بین نمی‌رود، چنانچه سوره را بخواند و به رکوع نرسد جماعتش صحیح است.

مسأله ۱٤۲٦ ـ اگر امام ایستاده باشد و مأموم نداند که در کدام رکعت است، می‌تواند اقتدا کند ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید حمد و سوره را بخواند، ولی باید آنها را به قصد قربت بخواند.

مسأله ۱٤۲۷ ـ اگر به خیال اینکه امام در رکعت اوّل یا دوّم است حمد و سوره

نخواند، و بعد از رکوع بفهمد که در رکعت سوّم، یا چهارم بوده، نمازش صحیح است؛ ولی اگر پیش از رکوع بفهمد، باید حمد و سوره را بخواند، و اگر وقت ندارد به‌طوری که در مسأله (۱٤۲۲) ذکر شد عمل نماید.

مسأله ۱٤۲۸ ـ اگر به خیال اینکه امام در رکعت سوّم یا چهارم است، حمد و سوره بخواند و پیش از رکوع یا بعد از آن بفهمد که در رکعت اوّل یا دوّم بوده، نمازش صحیح است. و اگر در بین حمد و سوره بفهمد، لازم نیست آنها را تمام کند.

مسأله ۱٤۲۹ ـ اگر موقعی که مشغول نماز مستحبی است جماعت بر پا شود، چنانچه اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحب است نماز را رها کند و مشغول نماز جماعت شود هرچند برای درک رکعت اوّل باشد.

مسأله ۱٤۳۰ ـ اگر موقعی که مشغول نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی است، جماعت بر پا شود، چنانچه برگزاری نماز جماعت برای همان نمازی باشد که نمازگزار مشغول خواندن آن است و به رکوع رکعت سوّم نرفته و اطمینان ندارد که اگر نماز را تمام کند به جماعت می‌رسد، مستحب است به نیت نماز مستحبی نماز را دو رکعتی تمام کند و خود را به جماعت برساند.

مسأله ۱٤۳۱ ـ اگر نماز امام تمام شود و مأموم مشغول تشهّد یا سلام اوّل باشد، لازم نیست نیت فرادی کند.

مسأله ۱٤۳۲ ـ کسی که یک رکعت از امام عقب‌مانده بهتر آن است که وقتی امام تشهّد رکعت آخر را می‌خواند، انگشتان دست و سینه پا را به زمین بگذارد، و زانوها را بلند نگه‌دارد و صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و بعد برخیزد. و اگر در همانجا بخواهد قصد انفراد نماید مانعی ندارد.

شرایط امام جماعت

مسأله ۱٤۳۳ ـ امام جماعت باید بالغ، و عاقل، و شیعه دوازده امامی، و عادل، و حلال‌زاده باشد، و نماز را به طور صحیح بخواند. و نیز اگر مأموم مرد است امام او هم

باید مرد باشد، و صحت اقتدا به بچه ده ساله اگرچه خالی از وجه نیست، ولی خالی از اشکال هم نمی‌باشد. و عدالت این است که واجبات انجام دهد، و محرمات را ترک کند و نشانه آن حسن ظاهر است، اگر انسان اطلاع از خلاف آن نداشته باشد.

مسأله ۱٤۳٤ ـ امامی را که عادل می‌دانسته، اگر شک کند که به عدالت خود باقی است یا نه، می‌تواند به او اقتدا نماید.

مسأله ۱٤۳۵ ـ کسی که ایستاده نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که نشسته یا خوابیده نماز می‌خواند اقتدا کند. و کسی که نشسته نماز می‌خواند، نمی‌تواند به کسی که خوابیده نماز می‌خواند اقتدا نماید.

مسأله ۱٤۳٦ ـ کسی که نشسته نماز می‌خواند، می‌تواند به کسی که نشسته نماز می‌خواند اقتدا کند، ولی اقتدای کسی که خوابیده نماز می‌خواند مطلقاً محل اشکال است، چه امام ایستاده باشد، چه نشسته، و چه خوابیده باشد.

مسأله ۱٤۳۷ ـ اگر امام جماعت به واسطه عذری بالباس نجس، یا با تیمم، یا با وضوی جبیره‌ای نماز بخواند، می‌شود به او اقتدا کرد.

مسأله ۱٤۳۸ ـ اگر امام مرضی دارد که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند، می‌شود به او اقتدا کرد. و نیز زنی که مستحاضه نیست، می‌تواند به زن مستحاضه اقتدا نماید.

مسأله ۱٤۳۹ ـ بهتر این است که کسی که مرض خوره یا پیسی دارد، امام جماعت نشود. ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ به کسی که حدّ شرعی بر او جاری شده و توبه کرده است اقتدا نشود.

احکام جماعت

مسأله ۱٤٤۰ ـ موقعی که مأموم نیت می‌کند، باید امام را معین نماید، ولی دانستن اسم او لازم نیست، و اگر نیت کند اقتدا می‌کنم به امام جماعت حاضر نمازش صحیح است.

مسأله ۱٤٤۱ ـ مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای نماز را خودش بخواند، ولی اگر رکعت اوّل یا دوّم مأموم، رکعت سوّم یا چهارم امام باشد، باید حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱٤٤۲ ـ اگر مأموم در رکعت اوّل و دوّم نماز صبح و مغرب و عشا صدای حمد و سوره امام را بشنود، اگرچه کلمات را تشخیص ندهد، باید حمد و سوره را نخواند، و اگر صدای امام را نشنود مستحب است حمد و سوره را بخواند ولی باید آهسته بخواند، و چنانچه سهواً بلند بخواند اشکال ندارد.

مسأله ۱٤٤۳ ـ اگر مأموم بعضی از کلمات حمد و سوره امام را بشنود، می‌تواند آن مقداری را که نمی‌شنود بخواند.

مسأله ۱٤٤٤ ـ اگر مأموم سهواً حمد و سوره را بخواند، یا خیال کند صدایی را که می‌شنود صدای امام نیست و حمد و سوره را بخواند و بعد بفهمد صدای امام بوده، نمازش صحیح است.

مسأله ۱٤٤٥ ـ اگر شک کند که صدای امام را می‌شنود یا نه، یا صدایی بشنود و نداند صدای امام است یا صدای شخص دیگر، می‌تواند حمد و سوره را بخواند.

مسأله ۱٤٤٦ ـ مأموم در رکعت اوّل و دوّم نماز ظهر و عصر ـ بنا بر احتیاط ـ نباید حمد و سوره را بخواند، و مستحب است به‌جای آن ذکر بگوید.

مسأله ۱٤٤۷ ـ مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید، بلکه احتیاط مستحب آن است که تا تکبیر امام تمام نشده تکبیر نگوید.

مسأله ۱٤٤۸ ـ اگر مأموم سهواً پیش از امام سلام دهد، نمازش صحیح است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد، بلکه اگر عمداً هم پیش از امام سلام دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۱٤٤۹ ـ اگر مأموم غیر از تکبیرة الاحرام، چیزهای دیگر نماز را پیش از امام بگوید اشکال ندارد، ولی اگر آنها را بشنود یا بداند امام چه وقت می‌گوید، احتیاط مستحب آن است که پیش از امام نگوید.

مسأله ۱٤٥۰ ـ مأموم باید غیر از آنچه در نماز خوانده می‌شود، کارهای دیگر آن مانند رکوع و سجود را با امام، یا کمی بعد از امام به‌جا آورد، و اگر عمداً پیش از امام یا

مدتی بعد از امام به نحوی که متابعت صدق نکند انجام دهد، جماعتش باطل می‌شود، ولی اگر به وظیفه منفرد عمل نماید نمازش صحیح است به تفصیلی که در مسأله (۱٤۰۳) گذشت.

مسأله ۱٤۵۱ ـ اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع بردارد چنانچه امام در رکوع باشد، باید ـ بنا بر احتیاط ـ به رکوع برگردد و با امام سر بردارد، و در این صورت زیاد شدن رکوع که رکن است نماز را باطل نمی‌کند، و اگر عمداً برنگردد جماعتش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل می‌شود، ولی نمازش صحیح است به تفصیلی که در مسأله (۱٤۰۳) گذشت، ولی اگر به رکوع برگردد و پیش از آنکه به رکوع امام برسد، امام سر بردارد، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است.

مسأله ۱٤۵۲ ـ اگر اشتباهاً سر بردارد و ببیند امام در سجده است، باید ـ بنا بر احتیاط ـ به سجده برگردد. و چنانچه در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، برای زیاد شدن دو سجده که رکن است، نماز باطل نمی‌شود.

مسأله ۱٤۵۳ ـ کسی که اشتباهاً پیش از امام سر از سجده برداشته، هرگاه به سجده برگردد و معلوم شود امام قبلاً سر برداشته است، نمازش صحیح است. ولی اگر در هر دو سجده این اتفاق بیفتد، نمازش ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است.

مسأله ۱٤۵٤ ـ اگر اشتباهاً سر از رکوع یا سجده بردارد و سهواً یا به خیال اینکه به امام نمی‌رسد، به رکوع یا سجده نرود، جماعت و نمازش صحیح است.

مسأله ۱٤۵۵ ـ اگر سر از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است، چنانچه به خیال اینکه سجده اوّل امام است، به قصد اینکه با امام سجده کند، به سجده رود و بفهمد سجده دوّم امام بوده، سجده دوّم او حساب می‌شود، و اگر به خیال اینکه سجده دوّم امام است، به سجده رود و بفهمد سجده اوّل امام بوده، باید به قصد اینکه با امام سجده کند تمام کند، و دوباره با امام به سجده رود. و در هر صورت بهتر آن است که نماز را با جماعت تمام کند و دوباره بخواند.

مسأله ۱٤۵٦ ـ اگر سهواً پیش از امام به رکوع برود چنانچه بتواند پس از آوردن ذکر

واجب رکوع برگردد و مقداری از رکوع امام را درک کند باید ذکر را بیاورد و سپس بنا بر احتیاط واجب برگردد و احتیاط مستحب آن است که ذکر را در رکوع دوم نیز بگوید. و اگر عمداً برنگردد صحت جماعتش محل اشکال است ولی نمازش صحیح است به تفصیلی که در مسأله (۱٤۰۳) گذشت. و اگر نتواند در صورت به‌جا آوردن ذکر واجب برگردد و امام را در رکوع درک کند باید ذکر را آورده سپس با امام به سجود برود و جماعتش صحیح است.

مسأله ۱٤۵۷ ـ اگر سهواً پیش از امام به سجده برود چنانچه بتواند پس از آوردن ذکر واجب سجده برگردد و همراه با امام به سجده برود، باید ذکر را بیاورد، و سپس بنا بر احتیاط واجب برگردد و احتیاط مستحب آن است که ذکر را در سجده دوم ـ که برای متابعت از امام آورده ـ نیز بگوید. و اگر عمداً برنگردد صحت جماعتش محل اشکال است ولی نمازش صحیح است به تفصیلی که در مسأله (۱٤۰۳) گذشت. و اگر نتواند در صورت به‌جا آوردن ذکر واجب برگردد و امام را در سجده درک کند باید ذکر را آورده سپس با امام ادامه دهد و جماعتش صحیح است.

مسأله ۱٤۵۸ ـ اگر امام در رکعتی که قنوت ندارد اشتباهاً قنوت بخواند، یا در رکعتی که تشهّد ندارد اشتباهاً مشغول خواندن تشهّد شود، مأموم نباید قنوت و تشهّد را بخواند، ولی نمی‌تواند پیش از امام به رکوع رود، یا پیش از ایستادن امام بایستد، بلکه باید صبر کند تا قنوت و تشهّد امام تمام شود و بقیه نماز را با او بخواند.

وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت

مسأله ۱٤۵۹ ـ اگر مأموم یک مرد باشد، مستحب است طرف راست امام بایستد، و اگر یک زن باشد، باز هم مستحب است که در طرف راست امام بایستد، ولی ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید زن، عقب تر بایستد حداقلّ به مقداری که مکان سجده زن مساوی جای دو زانوی امام در حال سجده باشد، و اگر یک مرد و یک زن، یا یک مرد و چند زن باشند، مستحب است مرد طرف راست امام بایستد، و یک زن یا چند زن پشت سر امام بایستند، و اگر چند مرد و یک یا چند زن باشند، مستحب است مردها عقب امام و زن‌ها

پشت مردها بایستند.

مسأله ۱٤٦۰ ـ اگر امام و مأموم هر دو زن باشند، احتیاط واجب آن است که همه ردیف یکدیگر بایستند و امام جلوتر از دیگران نایستد.

مسأله ۱٤٦۱ ـ مستحب است امام در وسط صف بایستد، و اهل علم و کمال و تقوی در صف اوّل بایستند.

مسأله ۱٤٦۲ ـ مستحب است صف‌های جماعت منظّم باشد، و بین کسانی که در یک صف ایستاده‌اند فاصله نباشد، و شانه آنان ردیف یکدیگر باشد.

مسأله ۱٤٦۳ ـ مستحب است بعد از گفتن «**قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ**» مأمومین برخیزند.

مسأله ۱٤٦٤ ـ مستحب است امام جماعت حال مأمومی را که از دیگران ضعیف‌تر است رعایت کند، و قنوت و رکوع و سجود را طول ندهد، مگر بداند همه کسانی که به او اقتدا کرده‌اند، مایل باشند.

مسأله ۱٤٦٥ ـ مستحب است امام جماعت در حمد و سوره و ذکرهایی که بلند می‌خواند، صدای خود را به‌قدری بلند کند که دیگران بشنوند، ولی باید بیش از اندازه صدا را بلند نکند.

مسأله ۱٤٦٦ ـ اگر امام در رکوع بفهمد کسی تازه رسیده و می‌خواهد اقتدا کند، مستحب است رکوع را دو برابر همیشه طول بدهد و بعد بایستد، اگرچه بفهمد کس دیگری هم برای اقتدا وارد شده است.

چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است

مسأله ۱٤٦۷ ـ اگر در صف‌های جماعت جا باشد، مکروه است انسان تنها بایستد.

مسأله ۱٤٦۸ ـ مکروه است مأموم ذکرهای نماز را طوری بگوید که امام بشنود.

مسأله ۱٤٦۹ ـ مسافری که نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت می‌خواند، مکروه است در این نمازها به کسی که مسافر نیست اقتدا کند، و کسی که مسافر نیست مکروه

است در این نمازها به مسافر اقتدا نماید.

نماز آیات

مسأله ۱۴۷۰ ـ نماز آیات که دستور آن بعداً ذکر خواهد شد به واسطه سه مورد واجب می‌شود:

اوّل: کسوف (خورشید گرفتگی).

دوّم: خسوف (ماه گرفتگی).

و در این دو مورد هر چند مقدار گرفتگی کم باشد و کسی هم از آن نترسد نماز آیات واجب است.

سوّم: زلزله ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگرچه کسی هم نترسد.

و اما در رعد و برق، و بادهای سیاه و سرخ، و مانند اینها از آیات آسمانی در صورتی که بیشتر مردم بترسند، و همچنین در حوادث زمینی مانند فرو رفتن زمین، و افتادن کوه که موجب ترس اکثر مردم شود ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ نماز آیات ترک نشود.

مسأله ۱۴۷۱ ـ اگر از چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است بیشتر از یکی اتفاق بیفتد، انسان باید برای هر یک از آنها یک نماز آیات بخواند، مثلاً اگر خورشید بگیرد، و زلزله هم بشود، باید دو نماز آیات بخواند.

مسأله ۱۴۷۲ ـ کسی که قضای چند نماز آیات بر او واجب است چه همه آنها برای یک چیز بر او واجب شده باشد، مثلاً سه مرتبه خورشید گرفته و نماز آنها را نخوانده است، چه برای چند چیز باشد، مثلاً برای خورشید گرفتگی، و ماه گرفتگی، و زلزله، نمازهایی بر او واجب شده باشد، موقعی که قضای آنها را می‌خواند، لازم نیست معین کند که برای کدام یک از آنها است.

مسأله ۱۴۷۳ ـ چیزهایی که نماز آیات برای آنها واجب است، در هر جایی اتفاق بیفتد و احساس شود، فقط مردم همانجا باید نماز آیات بخوانند، و بر مردم جاهای دیگر واجب نیست.

مسأله ١٤٧٤ ـ وقت شروع در نماز آیات برای کسوف و خسوف، موقعی است که خورشید یا ماه شروع به گرفتن می‌کند، و تا زمانی که به حالت طبیعی برنگشته ادامه دارد (اگرچه بهتر آن است که به‌قدری تأخیر نیندازند که شروع به باز شدن کند)، ولی تمام کردن نماز آیات را می‌توان تا بعد از باز شدن خورشید، یا ماه تأخیر انداخت.

مسأله ١٤٧٥ ـ اگر خواندن نماز آیات را به قدری تأخیر بیندازد که خورشید یا ماه شروع به باز شدن کند، نیت ادا مانعی ندارد، ولی بعد از باز شدن تمام آن، نماز قضا می‌شود.

مسأله ١٤٧٦ ـ اگر مدت گرفتن خورشید یا ماه، به‌اندازه خواندن یک رکعت نماز یا کمتر باشد، نمازی که می‌خواند ادا است، و همچنین است اگر مدت گرفتن آنها بیشتر باشد ولی انسان نماز را نخواند تا به‌اندازه خواندن یک رکعت یا کمتر به آخر وقت آن مانده باشد، که در این صورت نماز آیات، باز هم باید به نیت ادا خوانده شود.

مسأله ١٤٧٧ ـ موقعی که رعد و برق و مانند اینها اتفاق می‌افتد، و بخواهد احتیاط کند اگر وقتشان وسعت داشته باشد لازم نیست نماز آیات را فوراً بخواند، و در غیر این صورت مانند زلزله باید فوراً آن را بخواند به نحوی که در نظر مردم تأخیر محسوب نشود، و اگر تأخیر کرد احتیاط مستحب آن است که بعداً بدون نیت ادا و قضا بخواند.

مسأله ١٤٧٨ ـ اگر گرفتن خورشید یا ماه را نداند، و بعد از باز شدن بفهمد که تمام آن گرفته بوده، باید قضای نماز آیات را بخواند، ولی اگر بفهمد مقداری از آن گرفته بوده، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ١٤٧٩ ـ اگر عدّه‌ای بگویند که خورشید یا ماه گرفته است، چنانچه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان شخصی پیدا نکند و نماز آیات نخواند و بعد معلوم شود راست گفته‌اند، در صورتی که تمام خورشید یا ماه گرفته باشد، باید نماز آیات را بخواند، ولی اگر مقداری از آن گرفته باشد، خواندن نماز آیات بر او واجب نیست. و همچنین است اگر دو نفر که عادل بودن آنان معلوم نیست بگویند خورشید یا ماه گرفته، بعد معلوم شود که عادل بوده‌اند.

مسأله ۱٤۸۰ ـ اگر انسان به گفته کسانی که از روی قواعد علمی وقت گرفتن خورشید و ماه را می‌دانند اطمینان پیدا کند که خورشید یا ماه گرفته، باید نماز آیات را بخواند. و نیز اگر بگویند فلان وقت خورشید یا ماه می‌گیرد، و فلان مقدار طول می‌کشد و انسان به گفته آنان اطمینان پیدا کند، باید به حرف آنان عمل نماید.

مسأله ۱٤۸۱ ـ اگر بفهمد نماز آیاتی که برای خورشید گرفتگی، یا ماه گرفتگی خوانده باطل بوده است، باید دوباره بخواند، و اگر وقت گذشته قضا نماید.

مسأله ۱٤۸۲ ـ اگر در وقت نماز یومیه نماز آیات هم بر انسان واجب شود، چنانچه برای هر دو نماز وقت دارد، هرکدام را اوّل بخواند اشکال ندارد، و اگر وقت یکی از آن دو تنگ باشد، باید اوّل آن را بخواند، و اگر وقت هر دو تنگ باشد، باید اوّل نماز یومیه را بخواند.

مسأله ۱٤۸۳ ـ اگر در بین نماز یومیه بفهمد که وقت نماز آیات تنگ است، چنانچه وقت نماز یومیه هم تنگ باشد، باید آن را تمام کند بعد نماز آیات را بخواند، و اگر وقت نماز یومیه تنگ نباشد، آن را بشکند و اوّل نماز آیات، و بعد نماز یومیه را به‌جا آورد.

مسأله ۱٤۸٤ ـ اگر در بین نماز آیات بفهمد که وقت نماز یومیه تنگ است، باید نماز آیات را ناقص بگذارد و بدون انجام عملی که نماز را باطل می کند مشغول نماز یومیه شود، و بعد از آنکه نماز را تمام کرد پیش از انجام کاری که نماز را به هم بزند، بقیه نماز آیات را از همانجا که رها کرده بخواند.

مسأله ۱٤۸۵ ـ اگر زن در حال حیض یا نفاس باشد و خورشید یا ماه گرفتگی شود، یا زلزله اتفاق بیفتد، نماز آیات بر او واجب نیست و قضا هم ندارد.

دستور نماز آیات

مسأله ۱٤۸٦ ـ نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد، و دستور آن این است که انسان بعد از نیت، تکبیر بگوید و یک حمد و یک سوره تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و یک سوره بخواند، باز به رکوع رود تا

پنج مرتبه، و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد، و رکعت دوّم را هم مثل رکعت اوّل به‌جا آورد و تشهّد بخواند و سلام دهد.

مسأله ۱۴۸۷ ـ در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج قسمت کند، و یک آیه یا بیشتر از آن را بخواند بلکه کمتر از یک آیه را نیز می‌تواند بخواند ولی باید ـ بنا بر احتیاط ـ جمله تامّه باشد، و از اوّل سوره شروع کند و به گفتن «بسم الله» اکتفا نکند، و سپس به رکوع رود و سر بردارد، و بدون اینکه حمد بخواند، قسمت دوّم از همان سوره را بخواند و به رکوع رود، و همین‌طور تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام نماید؛ مثلاً در سوره فلق، اوّل ﴿ **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ** ﴾ بگوید و به رکوع رود، بعد بایستد و بگوید: ﴿ **مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ** ﴾ دوباره به رکوع رود، و بعد از رکوع بایستد و بگوید: ﴿ **وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ** ﴾ باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: ﴿ **وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ** ﴾ و برود به رکوع باز هم سر بردارد و بگوید: ﴿ **وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ** ﴾ و بعد از آن به رکوع پنجم رود و بعد از سر برداشتن، دو سجده کند، و رکعت دوّم را هم مثل رکعت اوّل به‌جا آورد، و بعد از سجده دوّم تشهّد بخواند و نماز را سلام دهد. و نیز جایز است که به کمتر از پنج قسمت تقسیم نماید، لکن هر وقت سوره را تمام کرد لازم است حمد را قبل از رکوع بعدی بخواند.

مسأله ۱۴۸۸ ـ اگر در یک رکعت از نماز آیات پنج مرتبه حمد و سوره بخواند، و در رکعت دیگر یک حمد بخواند و سوره را پنج قسمت کند مانعی ندارد.

مسأله ۱۴۸۹ ـ چیزهایی که در نمازهای یومیه واجب و مستحب است، در نماز آیات هم واجب و مستحب می‌باشد، ولی نماز آیات اذان و اقامه ندارد و اگر با جماعت خوانده می‌شود بهتر است رجاءً بجای اذان و اقامه سه مرتبه بگویند «**الصلاة**» و در غیر جماعت گفتن سه مرتبه «**الصلاة**» وارد نشده است. شایان ذکر است مشروعیت جماعت در نماز آیات در غیر گرفتن ماه و خورشید ثابت نیست.

مسأله ۱۴۹۰ ـ مستحب است پیش از رکوع و بعد از آن تکبیر بگوید، و بعد از رکوع

پنجم و دهم تکبیر مستحب نیست. بلکه مستحب است بگوید: «**سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ**».

مسأله ۱٤۹۱ ـ مستحب است پیش از رکوع دوّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم قنوت بخواند، و اگر فقط قنوت پیش از رکوع دهم بخواند کافی است.

مسأله ۱٤۹۲ ـ اگر در نماز آیات شک کند که چند رکعت خوانده و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است.

مسأله ۱٤۹۳ ـ اگر شک کند که در رکوع آخر رکعت اوّل است، یا در رکوع اوّل رکعت دوّم و فکرش به جایی نرسد، نماز باطل است. ولی اگر مثلاً شک کند که چهار رکوع کرده یا پنج رکوع، چنانچه شک او پیش از خم شدن برای سجده باشد، رکوعی را که شک دارد به‌جا آورده یا نه باید به‌جا آورد، ولی اگر برای سجده خم شده باید به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ۱٤۹٤ ـ هر یک از رکوع‌های نماز آیات رکن است، که اگر عمداً کم یا زیاد شود نماز باطل است. و همچنین است اگر اشتباهاً کم شود، و یا ـ بنا بر احتیاط ـ اشتباهاً زیاد شود.

نماز عید فطر و قربان

مسأله ۱٤۹٥ ـ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام(علیه السلام) واجب است و باید با جماعت خوانده شود، و در زمان ما که امام(علیه السلام) غائب است، مستحب می‌باشد. و می‌شود آن را با جماعت یا فرادی خواند.

مسأله ۱٤۹٦ ـ وقت نماز عید فطر و قربان از ابتدای طلوع آفتاب روز عید تا ظهر است.

مسأله ۱٤۹۷ ـ مستحب است نماز عید قربان را بعد از بالا آمدن آفتاب بخوانند، و در عید فطر مستحب است بعد از بالا آمدن آفتاب افطار کنند، و زکات فطره را هم بدهند، بعد نماز عید را بخوانند.

مسأله ۱٤۹۸ ـ نماز عید فطر وقربان دو رکعت است؛ به این صورت که بعد از

تکبیرة الاحرام در اوّل نماز و خواندن حمد و سوره در هر رکعت، چند تکبیر گفته می‌شود و در بین تکبیرها قنوت خوانده می‌شود. تعداد لازم این تکبیرها و قنوت‌ها در هر رکعت بنابر احتیاط واجب، سه تکبیر و دو قنوت در بین آن هاست و بعد از تکبیر سوم بنابر احتیاط واجب تکبیر دیگری قبل از رکوع گفته می‌شود. بنابراین تعداد تکبیرها در مجموع هر رکعت چهار تکبیر می‌باشد؛ هرچند بهتر است در رکعت اول پنج تکبیر و چهار قنوت در بین آنها و در رکعت دوّم، چهار تکبیر و سه قنوت در بین آن‌ها گفته شود که در این صورت هم علاوه بر این تکبیرها وقنوت‌ها، تکبیر دیگری قبل از رکوع بنابر احتیاط، لازم می‌باشد. شایان ذکر است بقیّه نماز یعنی رکوع و دو سجده و تشهد وسلام مثل سایر نمازهای دو رکعتی انجام می‌شود.

مسأله ۱۴۹۹ ـ در قنوت نماز عید فطر و قربان هر دعا و ذکری بخوانند کافی است هرچند بهتر است این دعا خوانده شود: «**اللهمَّ اَهْلَ الکبْریاءِ وَالعَظَمَةِ، وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ، وَاَهْلَ العَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَاَهْلَ التَّقْوَی وَالمَغْفِرَةِ، اَسْأَلُک بِحَقِّ هذَا الیوْمِ، الَّذِی جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِین عِیداً، وَلِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وسلم ذُخْراً وَشَرَفاً وَکرامَةً وَمَزِیداً، اَنْ تُصلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، و ان تُدْخِلَنِی فِی کلِّ خَیرٍ اَدْخَلْتَ فِیهِ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ، و ان تُخْرِجَنِی مِنْ کلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَواتُک عَلَیهِ وَعَلیهِمْ، اللهمَّ اِنِّی اَسْأَلُک خَیرَ ما سَأَلَک بِهِ عِبادُک الصّالِحُونَ، وَاَعُوذُ بِک مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُک المُخْلَصُونَ**».

مسأله ۱۵۰۰ ـ در زمان غایب بودن امام(علیه السلام)، اگر نماز عید فطر و قربان به جماعت خوانده شود، احتیاط لازم آن است که بعد از آن دو خطبه خوانده شود و لازم است امام، بین دو خطبه اندکی بنشیند و بهتر است که در خطبه عید فطر، احکام زکات فطره و در خطبه عید قربان، احکام قربانی را بگوید.

مسأله ۱۵۰۱ ـ نماز عید سوره مخصوصی ندارد، ولی بهتر است که در رکعت اوّل آن سوره شمس و در رکعت دوّم سوره غاشیه را بخوانند، یا در رکعت اوّل سوره أعلی و در رکعت دوّم سوره شمس را بخوانند.

مسأله ۱۵۰۲ ـ مستحب است نماز عید را در صحرا بخوانند، ولی در مکه مستحب است در مسجد الحرام خوانده شود.

مسأله ۱۵۰۳ ـ مستحب است پیاده و پا برهنه و با وقار به نماز عید بروند، و پیش از نماز غسل کنند، و عمامه سفید بر سر بگذارند.

مسأله ۱۵۰٤ ـ مستحب است در نماز عید بر زمین سجده کنند، و در حال گفتن تکبیرها دست‌ها را بلند کنند، و حمد و سوره را بلند بخوانند، چه امام باشد چه منفرد.

مسأله ۱۵۰۵ ـ بعد از نماز مغرب و عشاء شب عید فطر، و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عید فطر مستحب است این تکبیرها را بگوید: «**الله اَکبَرُ، الله اَکبَرُ، لا اِلهَ اِلاَّ الله وَالله اَکبَرُ، الله اَکبَرُ وَلله الحَمْدُ، الله اَکبَرُ عَلی ما هَدانا**».

مسأله ۱۵۰٦ ـ مستحب است انسان در عید قربان بعد از ده نماز، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید، و آخر آنها نماز صبح روز دوازدهم است، تکبیرهایی را که در مسأله پیش ذکر شد بگوید، و بعد از آن بگوید: «**الله اَکبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهِیمَةِ الاَنْعامِ، وَالحَمْدُ لله عَلی ما اَبْلانا**». ولی اگر عید قربان را در منی باشد مستحب است بعد از پانزده نماز، که اوّل آنها نماز ظهر روز عید، و آخر آنها نماز صبح روز سیزدهم ذی‌حجه است، این تکبیرها را بگوید.

مسأله ۱۵۰۷ ـ احتیاط مستحب آن است که زن‌ها از رفتن به نماز عید خودداری کنند، ولی این احتیاط برای زن‌های پیر نیست.

مسأله ۱۵۰۸ ـ در نماز عید هم مثل نمازهای دیگر، مأموم باید غیر از حمد و سوره چیزهای دیگر نماز را خودش بخواند.

مسأله ۱۵۰۹ ـ اگر مأموم موقعی برسد که امام مقداری از تکبیرها را گفته، بعد از آنکه امام به رکوع رفت، باید آنچه از تکبیرها و قنوت‌ها را که با امام نگفته خودش بگوید و رکوع را درک کند، و اگر در هر قنوت یک‌بار «**سبحان الله و الحمد لله**» بگوید کافی است، و اگر فرصت نبود فقط تکبیرها را بگوید، و اگر به آن مقدار هم فرصت نبود کافی است متابعت کند و به رکوع برود.

مسأله ۱۵۱۰ ـ اگر در نماز عید موقعی برسد که امام در رکوع است، می‌تواند نیت کند و تکبیر اوّل نماز را بگوید و به رکوع رود.

مسأله ۱۵۱۱ ـ اگر در نماز عید یک سجده را فراموش کند، لازم است که بعد از نماز آن را به‌جا آورد، و همچنین اگر کاری که برای آن در نماز یومیه سجده سهو لازم است پیش آید، لازم است دو سجده سهو بنماید.

اجیر گرفتن برای نماز

مسأله ۱۵۱۲ ـ بعد از مرگ انسان، می‌شود برای نماز و عبادت‌های دیگر او که در زمان حیاتش به‌جا نیاورده، دیگری را اجیر کنند ـ یعنی به او مزد دهند ـ که آنها را به‌جا آورد، و اگر کسی بدون مزد هم آنها را انجام دهد صحیح است.

مسأله ۱۵۱۳ ـ انسان می‌تواند برای بعضی از کارهای مستحبی مثل حج و عمره و زیارت قبر پیامبر اکرم و امامان(علیهم السلام) از طرف زندگان اجیر شود، و نیز می‌تواند کار مستحبی را انجام دهد و ثواب آن را برای مردگان یا زندگان هدیه نماید.

مسأله ۱۵۱٤ ـ کسی که برای نماز قضای میت اجیر شده، باید یا مجتهد باشد یا نماز را بر طبق فتوای کسی که تقلید از او صحیح است انجام دهد، یا آنکه عمل به احتیاط کند در صورتی که موارد احتیاط را کاملاً بداند.

مسأله ۱۵۱۵ ـ اجیر باید موقع نیت، میت را معین نماید و لازم نیست اسم او را بداند، پس اگر نیت کند از طرف کسی نماز می‌خوانم که برای او اجیر شده‌ام کافی است.

مسأله ۱۵۱٦ ـ اجیر باید عمل را به قصد آنچه در ذمّه میت است به‌جا آورد، و اگر عملی را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست.

مسأله ۱۵۱۷ ـ باید کسی را اجیر کنند که اطمینان داشته باشند عمل را انجام می‌دهد و احتمال بدهند که عمل را صحیح انجام می‌دهد.

مسأله ۱۵۱۸ ـ کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر بفهمند که عمل را به‌جا نیاورده یا باطل انجام داده، باید دوباره اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۱۹ ـ هرگاه شک کند که اجیر عمل را انجام داده یا نه، اگرچه بگوید انجام داده‌ام ولی اطمینان به گفته او نباشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید دوباره اجیر بگیرد. و اما اگر شک کند که عمل او صحیح بوده یا نه، می‌تواند بنا بر صحت آن بگذارد.

مسأله ۱۵۲۰ ـ کسی را که عذری دارد مثلاً با تیمم یا نشسته نماز می‌خواند، مطلقاً ـ بنا بر احتیاط ـ نمی‌شود برای نمازهای میت اجیر کرد، اگرچه نماز میت هم همان‌طور قضا شده باشد. ولی اجیر گرفتن کسی که با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز می‌خواند اشکال ندارد. و همچنین اجیر گرفتن کسی که دست یا پای او قطع شده است، و لکن در کفایت کردن عمل او از منوب‌عنه، محل اشکال است.

مسأله ۱۵۲۱ ـ مرد برای زن، و زن برای مرد می‌تواند اجیر شود، و در بلند یا آهسته خواندن نماز، اجیر باید به تکلیف خود عمل نماید.

مسأله ۱۵۲۲ ـ در قضای نمازهای میت، ترتیب واجب نیست مگر در نمازهایی که ادای آنها ترتیب دارد، مثل نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشا از یک روز چنانکه سابقاً گذشت. ولی اگر او را اجیر کرده باشند که طبق فتوای مرجع میت، یا ولی او عمل کند و آن مرجع ترتیب را لازم بداند، باید ترتیب را رعایت نماید.

مسأله ۱۵۲۳ ـ اگر با اجیر شرط کنند که عمل را به طور مخصوصی انجام دهد باید همان طور به‌جا آورد، مگر اینکه یقین به بطلان عمل به آن نحو داشته باشد، و اگر با او شرط نکنند باید در آن عمل به تکلیف خود رفتار نماید و احتیاط مستحب آن است که از وظیفه خودش و میت هرکدام که به احتیاط نزدیکتر است به آن عمل کند؛ مثلاً اگر وظیفه میت گفتن سه مرتبه تسبیحات اربعه بوده و تکلیف او یک مرتبه است، سه مرتبه بگوید.

مسأله ۱۵۲٤ ـ اگر با اجیر شرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مستحبات آن بخواند، باید مقداری از مستحبات نماز را که معمول است به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۲۵ ـ اگر انسان چند نفر را برای نماز قضای میت اجیر کند، بنا بر آنچه در مسأله (۱۵۲۲) ذکر شد لازم نیست برای هرکدام آنها وقتی را معین نماید.

مسأله ۱۵۲٦ ـ اگر کسی اجیر شود که مثلاً در مدت یک سال نمازهای میت را بخواند و پیش از تمام شدن سال بمیرد، باید برای نمازهایی که می‌دانند به‌جا نیاورده، دیگری را اجیر نمایند، و اگر احتمال می‌دهند که به‌جا نیاورده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نیز اجیر بگیرند.

مسأله ۱۵۲۷ ـ کسی را که برای نمازهای میت اجیر کرده‌اند، اگر پیش از تمام کردن نمازها بمیرد و اجرت همه آنها را گرفته باشد، چنانچه شرط کرده باشند که تمام نمازها را خودش بخواند، می‌توانند اجرت‌المسمّای باقیمانده را گرفته، یا آنکه اجاره را فسخ نمایند و اجرت‌المثل او را بدهند، و اگر شرط نکرده باشند که خودش بخواند باید ورثه‌اش از مال او اجیر بگیرند، اما اگر مال نداشته باشد بر ورثه او چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۵۲۸ ـ اگر اجیر پیش از تمام کردن نمازهای میت بمیرد، و خودش هم نماز قضا داشته باشد، بعد از عمل به دستوری که در مسأله قبلی ذکر شد، اگر چیزی از مال او زیاد آمد، در صورتی که وصیّت کرده باشد و ورثه اجازه بدهند، برای تمام نمازهای او اجیر بگیرند، و اگر اجازه ندهند، ثلث آن را به مصرف نماز او برسانند.

احکام روزه

روزه آن است که انسان برای تذلل و کرنش در پیشگاه خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از هشت چیزی که بعداً ذکر می‌شود خودداری نماید.

نیت

مسأله ۱۵۲۹ ـ لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذارند، یا مثلاً بگوید فردا را روزه می‌گیرم، بلکه همین‌قدر که بنا داشته باشد برای تذلل در پیشگاه خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد کافی است، و برای آنکه یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح، و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵۳۰ ـ انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برای روزه فردای آن نیت کند.

مسأله ۱۵۳۱ ـ آخرین وقت نیت روزه ماه رمضان برای شخص ملتفت، هنگام اذان صبح است به این معنی که ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید هنگام صبح امساک او همراه با قصد روزه باشد هرچند در ضمیر ناخود آگاه.

مسأله ۱۵۳۲ ـ کسی که کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، در هر وقت از روز نیت روزه مستحبی بکند، هرچند فاصله کمی تا مغرب باشد، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۳۳ ـ کسی که پیش از اذان صبح در روزه ماه رمضان، و همچنین در روزه واجبی که زمانش معین است بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است. و اگر بعد از ظهر بیدار شود، باید احتیاطاً بقیه روزه را

به قصد قربت مطلقه امساک کند، و روزه آن روز را نیز قضا نماید.

مسأله ۱۵۳٤ ـ اگر بخواهد روزه قضا یا کفاره بگیرد باید آن را معین نماید، مثلاً نیت کند که روزه قضا یا روزه کفاره می‌گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است، یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود. و در روزه نذر و مانند آن، قصد نذر لازم نیست.

مسأله ۱۵۳۵ ـ اگر بداند ماه رمضان است و عمداً نیت روزه غیر ماه رمضان کند، روزه‌ای که قصد کرده است حساب نمی‌شود، و همچنین روزه ماه رمضان حساب نمی‌شود، اگر آن قصد با قصد قربت منافات داشته باشد، بلکه اگر منافات هم نداشته باشد ـ بنا بر احتیاط ـ روزه ماه رمضان حساب نمی‌شود.

مسأله ۱۵۳٦ ـ اگر مثلاً به نیت روز اوّل ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوّم یا سوّم بوده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵۳۷ ـ اگر پیش از اذان صبح نیّت کند، سپس بدون اختیار بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنا بر احتیاط لازم، باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد، قضای آن را به‌جا آورد؛ امّا در مورد بیهوشی که مقدّمات آن اختیاری بوده (مثل فردی که برای عمل جراحی، خود را در اختیار دکترِ بیهوشی قرار می‌دهد) احتیاط واجب آن است که روزه را تمام نموده و قضای آن را هم به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۳۸ ـ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روزه، به هوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۳۹ ـ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵٤۰ ـ اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، روزه او باطل می‌باشد.

ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، و بعد از ماه رمضان هم آن روزه را قضا نماید. و اگر بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است و کاری که روزه را باطل می کند انجام نداده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نیت روزه کند رجاءً و بعد از ماه رمضان هم آن را قضا کند. و اما اگر پیش از ظهر ملتفت شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد باید نیت روزه کند و روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵٤۱ ـ اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد، و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست، ولی اگر قصد روزه مستحبی کرده باشد احتیاط مستحب این است که آن را تمام کند.

مسأله ۱۵٤۲ ـ کسی که برای به‌جا آوردن روزه میتی اجیر شده، یا روزه کفاره دارد، اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضای ماه رمضان دارد، نمی‌تواند روزه مستحبّی بگیرد هرچند آن روزه مستحبی را نذر کرده باشد، و چنانچه فراموش کند و روزه مستحبّی بگیرد در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را به روزه قضا برگرداند، و اگر بعد از ظهر ملتفت شود، روزه او ـ بنا بر احتیاط ـ باطل است. و اگر بعد از مغرب یادش بیاید روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵٤۳ ـ اگر غیر از روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است، و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت کند روزه او صحیح است. و اگر بعد از ظهر یادش بیاید احتیاطی را که در روزه ماه رمضان ذکر شد مراعات نماید.

مسأله ۱۵٤٤ ـ اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفّاره عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند اشکال ندارد، بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۵٤۵ ـ اگر در روز ماه رمضان، کافر، مسلمان شود، و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید به قصد «ما فی‌الذمّه» تا آخر روز امساک کند، و اگر چنین نکرد آن روز را قضا کند.

مسأله ۱۵٤٦ ـ اگر در وسط روز ماه رمضان پیش از ظهر مریض خوب شود و تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد. و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست، و باید آن را قضا کند.

مسأله ۱۵٤۷ ـ روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی‌تواند نیت روزه ماه رمضان کند، ولی اگر نیت کند که اگر ماه رمضان است روزه رمضان، و اگر ماه رمضان نیست، روزه قضا یا مانند آن باشد، روزه‌اش صحیح می‌باشد، ولی بهتر آن است که نیت روزه قضا و مانند آن بنماید، و چنانچه بعد معلوم شود ماه رمضان بوده، از ماه رمضان حساب می‌شود. و اگر قصد مطلق روزه را کند و بعد معلوم شود ماه رمضان بوده نیز کافی است.

مسأله ۱۵٤۸ ـ اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است، باید نیت روزه ماه رمضان کند.

مسأله ۱۵٤۹ ـ اگر در روزه واجب معینی مثل روزه ماه رمضان مردّد شود که روزه خود را باطل کند یا نه، یا قصد کند که روزه را باطل کند، اگر دو مرتبه نیت روزه نکند، روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر دو مرتبه نیت روزه کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند، و بعداً قضاء آن را به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۵۰ ـ در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفّاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، یا مردّد شود که به‌جا آورد یا نه، چنانچه به‌جا نیاورد و در روزه واجب پیش از ظهر، و در روزه مستحب پیش از غروب دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۵۵۱ ـ هشت چیز روزه را باطل می‌کند:

اوّل: خوردن و آشامیدن.

دوّم: جماع.

سوّم: استمناء. و استمناء آن است: که مرد با خود یا به‌وسیله دیگری بدون جماع، کاری کند که منی از او بیرون آید. و تحقق آن در زن به نحوی است که در مسأله (۳٤٥) بیان شد.

چهارم: دروغ بستن به خداوند متعال و پیامبر اکرم و جانشینان پیامبر(علیهم السلام) بنا بر احتیاط واجب.

پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق بنا بر احتیاط واجب.

ششم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح.

هفتم: اماله کردن با چیزهای روان.

هشتم: عمداً قی کردن.

و احکام اینها در مسائل آینده ذکر می‌شود:

۱ ـ خوردن و آشامیدن

مسأله ۱۵۵۲ ـ اگر روزه‌دار با التفات به اینکه روزه دارد عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد، مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد، چه زیاد، حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه باطل می‌شود، مگر آنکه رطوبت مسواک آن‌قدر اندک باشد که در آب دهان از بین رفته حساب شود.

مسأله ۱۵۵۳ ـ اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید

لقمه را از دهان بیرون آورد، و چنانچه عمداً فرو ببرد روزه‌اش باطل است، و به دستوری که بعداً ذکر خواهد شد کفّاره هم بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۵٤ ـ اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۵۵ ـ آمپول و سرم روزه را باطل نمی‌کند، هرچند آمپول تقویتی یا سرم قندی‌نمکی باشد، و همچنین اسپری که برای تنگی نفس استعمال می‌شود اگر دارو را فقط وارد ریه کند روزه را باطل نمی‌کند، و همچنین دارو در چشم و گوش ریختن، روزه را باطل نمی‌کند، اگرچه مزه آن به گلو برسد. و اگر دارو را در بینی بریزد و به حلق نرسد نیز روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۵٦ ـ اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان مانده است عمداً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۵۷ ـ کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندان‌هایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، باید خلال کند.

مسأله ۱۵۵۸ ـ فرو بردن آب دهان، هرچند به علّت تصوّر کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۵۹ ـ فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده اشکال ندارد، بلکه اگر داخل فضای دهان شود و آن را فرو ببرد، هم روزه‌اش باطل نمی‌شود؛ هرچند احتیاط مستحب است که آن را فرو نبرد.

مسأله ۱۵٦۰ ـ اگر روزه‌دار به‌قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، یا به او ضرری برسد، یا آنکه به سختی بیفتد که نمی‌تواند آن را تحمل کند، می‌تواند به‌اندازه‌ای که ترس از این امور برطرف شود آب بیاشامد، بلکه در فرض ترس از مرگ و مانند آن واجب است ولی روزه او باطل می‌شود. و اگر ماه رمضان باشد، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ بیشتر از آن نیاشامد، و در بقیه روز از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

مسأله ۱۵٦۱ ـ جویدن غذا برای بچه یا پرنده، و چشیدن غذا و مانند اینها که

معمولاً به حلق نمی‌رسد، اگرچه اتفاقاً به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند. ولی اگر انسان از اوّل بداند که به حلق می‌رسد و این کار را عمداً انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود، و باید قضای آن را بگیرد و کفّاره هم بر او واجب است.

مسأله ۱۵٦۲ ـ ضعف به تنهایی مجوز روزه خواری در ماه رمضان نیست هرچند شدید باشد، مگر این که موجب مشقت (سختی زیاد که معمولاً قابل تحمل نیست) باشد که در این صورت، خوردن یا آشامیدن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ فقط به مقدار ضرورت جایز است و بقیه روز را امساک نماید همچنین باید بعد از ماه مبارک رمضان، آن روز را قضا نماید ولی کفاره بر او واجب نیست.

۲ ـ نزدیکی کردن

مسأله ۱۵٦۳ ـ نزدیکی روزه را باطل می‌کند، اگرچه فقط به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید.

مسأله ۱۵٦٤ ـ اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود. ولی در شخصی که ختنه‌گاه ندارد، اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود نیز روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵٦۵ ـ اگر عمداً قصد نزدیکی نماید، و شک کند که به‌اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه؛ حکم این مسأله با مراجعه به مسأله (۱۵٤۹) دانسته می‌شود، و در هر صورت اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱۵٦٦ ـ اگر فراموش کند که روزه است و نزدیکی نماید، یا او را به نزدیکی مجبور نمایند به‌طوری که از اختیار او خارج شود روزه او باطل نمی‌شود، ولی چنانچه در بین نزدیکی یادش بیاید، یا جبر او برداشته شود باید فوراً از حال نزدیکی خارج شود، و اگر خارج نشود روزه او باطل است.

۳ ـ استمناء

مسأله ۱۵٦۷ ـ اگر روزه‌دار استمناء کند ـ معنای استمناء در مسأله (۱۵۵۱) گذشت ـ روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۵٦۸ ـ اگر بی‌اختیار منی از انسان بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست.

مسأله ۱۵٦۹ ـ هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتلم می‌شود ـ یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید ـ جایز است بخوابد هرچند به سبب نخوابیدن به زحمت نیفتد، و اگر محتلم شود روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۷۰ ـ اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن منی جلوگیری کند.

مسأله ۱۵۷۱ ـ روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند ادرار کند، اگرچه بداند به واسطه ادرار کردن باقیمانده منی از مجری بیرون می‌آید.

مسأله ۱۵۷۲ ـ روزه‌داری که محتلم شده اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل ادرار نکند، بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، احتیاط مستحب آن است که پیش از غسل ادرار کند.

مسأله ۱۵۷۳ ـ کسی که عمداً به قصد بیرون آمدن منی مثلاً با زن خود بازی و شوخی کند و منی از او بیرون نیاید، اگر دو مرتبه نیت روزه نکند روزه او باطل است، و اگر نیت روزه کند باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ روزه را تمام کند و قضا هم بنماید.

مسأله ۱۵۷٤ ـ اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی مثلاً با زن خود بازی و شوخی کند، چنانچه اطمینان دارد که منی از او خارج نمی‌شود اگرچه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صحیح است. ولی اگر اطمینان ندارد، در صورتی که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل است.

٤ ـ دروغ بستن به خداوند متعال و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام)

مسأله ۱۵۷۵ ـ اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها به خداوند متعال و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) عمداً نسبتی را بدهد که دروغ است ـ اگرچه فوراً بگوید دروغ گفتم یا توبه کند ـ روزه او ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط مستحب ـ دروغ بستن به حضرت زهرا(علیها السلام) و سایر پیامبران و جانشینان آنان.

مسأله ۱۵۷٦ ـ اگر بخواهد خبری را که دلیلی بر حجیت آن ندارد و نمی‌داند راست است یا دروغ نقل کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید به نحو نقل بگوید، و آن را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار(علیهم السلام) مستقیماً نسبت ندهد.

مسأله ۱۵۷۷ ـ اگر چیزی را به اعتقاد اینکه راست است از قول خداوند متعال یا پیامبر اکرم نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۷۸ ـ اگر چیزی را که می‌داند دروغ است، به خداوند متعال و پیامبر اکرم نسبت دهد و بعداً بفهمد آنچه را که گفته راست بوده، اگر می‌دانسته که این کار روزه را باطل می‌کند، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ روزه را تمام کند و قضای آن را هم به‌جا آورد.

مسأله ۱۵۷۹ ـ اگر دروغی را که دیگری ساخته عمداً به خداوند متعال و پیامبر اکرم و ائمه اطهار(علیهم السلام) نسبت دهد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند اشکال ندارد.

مسأله ۱۵۸۰ ـ اگر از روزه‌دار بپرسند که آیا پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین مطلبی فرموده‌اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه عمداً بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی عمداً بگوید نه، روزه‌اش ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل می‌شود.

مسأله ۱۵۸۱ ـ اگر از قول خداوند متعال یا پیامبر اکرم حرف راستی را بگوید بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب به دروغ به آنان نسبتی بدهد و فردای آن که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است ـ بنا بر احتیاط ـ روزه‌اش باطل می‌شود، مگر آنکه

مقصودش بیان حال خبرش باشد.

۵ ـ رساندن غبار غلیظ به حلق

مسأله ۱۵۸۲ ـ بنا بر احتیاط واجب رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار از چیزی باشد که خوردن آن حلال است مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است مثل خاک.

مسأله ۱۵۸۳ ـ رساندن غبار غیر غلیظ به حلق، روزه را باطل نمی‌کند.

مسأله ۱۵۸٤ ـ اگر غباری غلیظ پیدا شود و انسان با اینکه متوجه است و می‌تواند مواظبت کند ولی مواظبت نکند و به حلق برسد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ روزه‌اش باطل می‌شود. امّا از گرد و غباری که در اثر وزش باد یا طوفان و مانند آن پدید می‌آید و پرهیز از آن معمولاً سختی بسیار زیاد دارد، لازم نیست پرهیز شود.

مسأله ۱۵۸۵ ـ احتیاط واجب آن است که روزه‌دار دود سیگار و تنباکو، و مانند اینها را هم به حلق نرساند.

مسأله ۱۵۸٦ ـ اگر مواظبت نکند و غبار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین یا اطمینان داشته که به حلق نمی‌رسد، روزه‌اش صحیح است، و اگر گمان می‌کرده که به حلق نمی‌رسد، بهتر آن است که آن روزه را قضا کند.

مسأله ۱۵۸۷ ـ اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بی‌اختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۵۸۸ ـ فرو بردن تمام سر در آب روزه را باطل نمی‌کند، ولی کراهت شدید دارد.

٦ ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

مسأله ۱۵۸۹ ـ اگر جنب عمداً در ماه رمضان تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه‌اش تیمم است تیمم ننماید، باید روزه آن روز را تمام کند و روزی دیگر را نیز روزه

بگیرد، و چون معلوم نیست آن روز قضا است یا عقوبت است، هم روزه آن روز از ماه رمضان را به قصد «ما فی‌الذمه» انجام دهد، و هم روزی که به‌جای آن روز روزه می‌گیرد، و قصد قضا نکند.

مسأله ۱۵۹۰ ـ کسی که می‌خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح عمداً جنب بماند، نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد، و اگر از روی عمد نباشد می‌تواند، اگرچه احتیاط در ترک آن است.

مسأله ۱۵۹۱ ـ در غیر روزه ماه رمضان و قضای آن ـ از اقسام روزه‌های واجب و مستحب ـ اگر جنب عمداً تا اذان صبح بر حال جنابت باقی بماند، می‌تواند آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۵۹۲ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است، چنانچه عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، باید تیمم کند و روزه بگیرد و روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۹۳ ـ اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، روزه هرچند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید، مثلاً اگر نمی‌داند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند.

مسأله ۱۵۹٤ ـ کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ‌کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند، روزه‌اش باطل است و قضا و کفّاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۹۵ ـ اگر بداند وقت برای غسل ندارد و خود را جنب کند و تیمم کند، یا با اینکه وقت دارد عمداً غسل را تأخیر بیندازد تا وقت تنگ شود و تیمم کند روزه‌اش صحیح است، هرچند گناهکار است.

مسأله ۱۵۹٦ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید غسل نکرده بخوابد، و چنانچه پیش از غسل اختیاراً بخوابد و تا صبح بیدار نشود، باید روزه آن روز را تمام کند، و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۵۹۷ ـ هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود می‌تواند بخوابد.

مسأله ۱۵۹۸ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین یا اطمینان دارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۵۹۹ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و اطمینان ندارد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند ـ بنا بر احتیاط ـ قضا بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۰۰ ـ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و یقین دارد یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، باید روزه آن روز را تمام کند و قضا و کفاره بر او لازم است. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر تردید داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند یا نه.

مسأله ۱۶۰۱ ـ اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و یقین کند، یا احتمال دهد، که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، و اگر از خواب دوّم بیدار شود و برای مرتبه سوّم بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند ـ و بنا بر احتیاط استحبابی ـ کفاره نیز بدهد.

مسأله ۱۶۰۲ ـ خوابی که در آن احتلام صورت گرفته است، خواب اوّل حساب می‌شود، بنابراین اگر پس از بیدار شدن دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، چنانچه در مسأله قبل ذکر شد، روزه آن روز را باید قضا کند.

مسأله ۱۶۰۳ ـ اگر روزه‌دار در روز محتلم شود، واجب نیست فوراً غسل کند.

مسأله ۱۶۰۴ ـ هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بداند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۰۵ ـ کسی که می‌خواهد قضای روزه ماه رمضان را بگیرد، اگر بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بداند پیش از اذان محتلم شده است، می‌تواند آن روز را به قصد قضای ماه رمضان روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۰۶ ـ اگر زن در شب ماه رمضان پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمداً غسل نکند، و اگر وظیفه‌اش تیمم است و تیمم ننماید، روزه آن روز را باید تمام کند و قضای آن را نیز بگیرد. و در روزه قضای ماه رمضان اگر عمداً غسل و تیمم را ترک کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۰۷ ـ زنی که در شب ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شده، اگر عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود، باید تیمم نماید، و روزه آن روزش صحیح است.

مسأله ۱۶۰۸ ـ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمم نماید، ولی لازم نیست تا اذان صبح بیدار بماند. و همچنین است حکم جنب در صورتی که وظیفه‌اش تیمم باشد.

مسأله ۱۶۰۹ ـ اگر زن نزدیک اذان صبح در ماه مبارک رمضان از حیض یا نفاس پاک شود، و برای هیچ‌کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۶۱۰ ـ اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است.

مسأله ۱۶۱۱ ـ اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند، و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است.

مسأله ۱۶۱۲ ـ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند، و در تنگی وقت تیمم هم نکند ـ چنانچه گذشت ـ روزه آن روز را باید تمام کند و قضا نماید، ولی چنانچه کوتاهی نکند مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، و در تیمم کردن

کوتاهی نکند، روزه او صحیح است.

مسأله ۱٦۱۳ ـ اگر زنی در حال استحاضه کثیره است، هرچند غسل‌های خود را ـ به تفصیلی که در احکام استحاضه در مسأله (۳۹٤) ذکر شد ـ به‌جا نیاورد، روزه او صحیح است. همچنان که در استحاضه متوسطه اگرچه غسل نکند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱٦۱٤ ـ کسی که مسّ میت کرده ـ یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده ـ می‌تواند بدون غسل مسّ میت روزه بگیرد، و اگر در حال روزه هم میت را مسّ نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

۷ ـ اماله کردن[۱]

مسأله ۱٦۱٥ ـ اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

۸ ـ قی کردن[۲]

مسأله ۱٦۱٦ ـ هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند اگرچه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود. ولی اگر سهواً یا بی‌اختیار قی کند، اشکال ندارد.

مسأله ۱٦۱۷ ـ اگر در شب چیزی بخورد که می‌داند به واسطه خوردن آن، در روز بی‌اختیار قی می‌کند، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱٦۱۸ ـ اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه خود به خود انجام شده است ـ به گونه‌ای که عرفاً نگویند فرد، خودش را وادار به قی کردن نموده ـ لازم نیست از آن جلوگیری کند و روزه‌اش صحیح می‌باشد.

مسأله ۱٦۱۹ ـ اگر خرده‌های غذا یا اشیای ریز دیگر، در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه به مقداری پایین رفته باشد که به فرو دادن آن خوردن گفته نشود، لازم نیست آن

---

(۱) داخل کردن آب یا هر مایع دیگر به داخل روده از طریق مقعد.

(۲) استفراغ کردن.

را بیرون آورد، و روزه‌اش صحیح است. و اما اگر به این مقدار فرو نرفته باشد باید آن را بیرون آورد هرچند که این کار متوقف بر قی کردن باشد مگر در صورتی که قی کردن برای او ضرر، یا مشقت زیادی ـ که معمولاً قابل تحمّل نیست ـ داشته باشد و چنانچه آن را قی نکند و فرو برد، روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر آن را با قی کردن خارج کند نیز روزه‌اش باطل می‌شود.

مسأله ۱۶۲۰ ـ اگر سهواً چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به معده یادش بیاید که روزه است، چنانچه به‌قدری پایین رفته باشد که اگر آن را داخل معده کند به آن خوردن نگویند، لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است.

مسأله ۱۶۲۱ ـ اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن، چیزی از گلو بیرون می‌آید، چنانچه طوری باشد که بر آن قی کردن صدق کند، نباید عمداً آروغ بزند. ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد.

مسأله ۱۶۲۲ ـ اگر آروغ بزند و چیزی در گلو یا دهانش بیاید، باید آن را بیرون بریزد، و اگر بی‌اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

مسأله ۱۶۲۳ ـ اگر انسان عمداً و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود. و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد. ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مسأله (۱۶۰۰) ذکر شد تا اذان صبح غسل نکند روزه او باطل است. و چنانچه انسان نداند که بعضی از آنچه ذکر شد روزه را باطل می‌کند اگر در این جهل کوتاهی نکرده باشد، و تردیدی هم نداشته باشد، یا آنکه اعتماد بر حجت شرعی داشته باشد، اگر آن چیز را انجام دهد، روزه‌اش باطل نمی‌شود، مگر در خوردن و آشامیدن و نزدیکی.

مسأله ۱۶۲۴ ـ اگر روزه‌دار سهواً یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به اعتقاد اینکه روزه‌اش باطل شده، عمداً دوباره یکی از آنها را به‌جا آورد، حکم

مسأله گذشته درباره او جاری می‌شود.

مسأله ۱٦۲۵ ـ اگر چیزی به زور در گلوی روزه‌دار بریزند، روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را به خوردن یا آشامیدن یا نزدیکی باطل کند، مثلاً به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم، و خودش برای جلوگیری از ضرر چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود. و در غیر آن سه چیز نیز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل می‌شود.

مسأله ۱٦۲٦ ـ روزه‌دار نباید جایی برود که می‌داند چیزی در گلویش می‌ریزند، یا مجبورش می‌کنند که خودش روزه خود را باطل کند، و اگر برود و از روی ناچاری خودش کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر چیزی را در گلویش بریزند.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

مسأله ۱٦۲۷ ـ چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است:

۱ ـ دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن، در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد.

۲ ـ انجام دادن هر کاری مانند خون گرفتن، و حمام رفتن که باعث ضعف می‌شود.

۳ ـ دارو در بینی ریختن، اگر نداند که به حلق می‌رسد، و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست.

٤ ـ بو کردن گیاه‌های معطّر.

۵ ـ نشستن زن در آب.

٦ ـ استعمال شیاف.

۷ ـ تر کردن لباسی که در بدن است.

۸ ـ کشیدن دندان، و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید.

۹ ـ مسواک کردن با چوب تر.

۱۰ ـ بی‌جهت آب یا چیزی روان در دهان کردن.

و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را ببوسد، یا کاری کند

که شهوت خود را به حرکت آورد.

جایی که قضا و کفاره واجب است

مسأله ۱۶۲۸ ـ اگر کسی روزه ماه رمضان را به خوردن یا آشامیدن یا نزدیکی یا استمناء یا باقی ماندن بر جنابت باطل کند، در صورتی که از روی عمد و اختیار باشد و از روی ناچاری و جبر نباشد، اضافه بر قضا، کفاره هم بر او واجب می‌شود. و احتیاط مستحب آن است که کسی که روزه را به غیر آنچه ذکر شد باطل کند، اضافه بر قضا، کفاره هم بدهد.

مسأله ۱۶۲۹ ـ اگر کسی چیزی از آنچه را که گذشت انجام دهد، در حالی که عقیده قطعی داشته که روزه را باطل نمی‌کند، کفاره بر او واجب نیست. و همچنین است کسی که نمی‌دانسته روزه بر او واجب است، مانند کودکان در اوایل بلوغ.

کفاره روزه

مسأله ۱۶۳۰ ـ در کفاره افطار روزه هر یک روز از ماه رمضان، یا باید یک بنده آزاد کند، یا به دستوری که در مسأله بعد ذکر خواهد شد دو ماه روزه بگیرد، یا شصت فقیر را سیر کند یا به هرکدام یک مُد که تقریباً «۷۵۰» گرم است، طعام ـ یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها ـ بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، باید به قدر امکان تصدّق دهد، و اگر ممکن نیست، استغفار نماید. و احتیاط واجب آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد.

مسأله ۱۶۳۱ ـ کسی که می‌خواهد دو ماه روزه کفاره ماه رمضان بگیرد، باید یک ماه تمام و یک روز از ماه بعد را پی‌درپی بگیرد، و همچنین بقیه ماه بعد را باید بنا بر احتیاط واجب پی‌درپی بیاورد. بله اگر مانعی پیش آید که عرفاً عذر شمرده شود می‌تواند آن روز را نگیرد و با ارتفاع عذر دوباره ادامه دهد.

مسأله ۱۶۳۲ ـ کسی که می‌خواهد دو ماه پی در پی، روزه کفاره ماه رمضان بگیرد،

نباید موقعی شروع کند که می‌داند در میان یک ماه و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان، روزه آن حرام است، یا مانند روزه ماه رمضان، روزه آن واجب است.

مسأله ۱٦۳۳ ـ کسی که باید پی‌درپی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد.

مسأله ۱٦۳٤ ـ اگر در بین روزهایی که باید پی‌درپی روزه بگیرد عذری مثل حیض، یا نفاس، یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید بعد از برطرف شدن عذر، واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بلافاصله بعد از برطرف شدن عذر به‌جا می‌آورد.

مسأله ۱٦۳۵ ـ اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل خوردن غذای حلالی که برای انسان ضرر کلی دارد، و نزدیکی کردن با همسر خود در حال حیض، یک کفاره کافی است. ولی ـ احتیاط مستحب ـ آن است که کفاره جمع بدهد ـ یعنی یک بنده آزاد کند، و دو ماه روزه بگیرد، و شصت فقیر را سیر کند، یا به هرکدام آنها یک مُد گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد ـ و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هرکدام آنها که ممکن است، انجام دهد.

مسأله ۱٦۳٦ ـ اگر روزه‌دار عمداً دروغی را به خداوند متعال و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نسبت دهد کفاره ندارد، هرچند احتیاط مستحب آن است که کفاره بدهد.

مسأله ۱٦۳۷ ـ اگر در یک روز ماه رمضان چند مرتبه بخورد یا بیاشامد، یا نزدیکی یا استمناء کند، برای همه آنها یک کفاره کافی است.

مسأله ۱٦۳۸ ـ اگر روزه‌دار غیر از نزدیکی و استمناء کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، و بعد با حلال خود نزدیکی نماید، برای هر دو یک کفاره کافی است.

مسأله ۱٦۳۹ ـ اگر روزه‌دار کاری که حلال است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد، ـ مثلاً آب بیاشامد ـ و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد ـ مثلاً غذای حرامی بخورد ـ یک کفاره کافی است.

مسأله ۱٦٤۰ ـ اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ روزه‌اش باطل است، و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بدهد. و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً موقع آروغ زدن، خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج است به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو برد، بهتر است کفاره جمع بدهد.

مسأله ۱٦٤۱ ـ اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید کفاره بدهد، و کفاره آن در احکام نذر خواهد آمد.

مسأله ۱٦٤۲ ـ اگر روزه‌دار به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده ولی اطمینان برای او حاصل نشده است، افطار کند و بعد بفهمد مغرب نبوده است، یا شک کند که مغرب بوده است یا نه، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود، و اگر معتقد بوده که قول او حجت است، فقط قضا لازم است.

مسأله ۱٦٤۳ ـ کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آید نیز کفاره بر او واجب است.

مسأله ۱٦٤٤ ـ اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، احتیاط مستحب آن است که کفاره را بدهد، مخصوصاً اگر به‌وسیله‌ای مانند دارو حیض یا مرضی را به وجود بیاورد.

مسأله ۱٦٤٥ ـ اگر یقین کند که روز اوّل ماه رمضان است و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱٦٤٦ ـ اگر انسان شک کند که آخر ماه رمضان است یا اوّل شوال، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اوّل شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست.

مسأله ۱٦٤۷ ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است نزدیکی کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره روزه خودش و بنا بر احتیاط، کفاره روزه زن را باید بدهد و اگر زن به نزدیکی راضی بوده، بر هرکدام یک کفاره واجب می‌شود.

مسأله ١٦٤٨ ـ اگر زنی شوهر روزه‌دار خود را مجبور کند که با او نزدیکی نماید، واجب نیست کفاره روزه شوهر را بدهد.

مسأله ١٦٤٩ ـ اگر روزه‌دار در ماه رمضان، زن خود را مجبور به نزدیکی کند و در بین نزدیکی زن راضی شود، بر هرکدام یک کفاره واجب می‌شود، و احتیاط مستحب آن است که مرد دو کفاره بدهد.

مسأله ١٦٥٠ ـ اگر روزه‌دار در ماه مبارک رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است نزدیکی نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست.

مسأله ١٦٥١ ـ اگر مرد زن خود را، یا زن شوهر خود را مجبور کند که به غیر از نزدیکی کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به‌جا آورد، بر هیچ یک از آنها کفاره واجب نیست.

مسأله ١٦٥٢ ـ کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار را مجبور به نزدیکی کند، ولی اگر او را مجبور نماید، کفاره بر مرد نیز واجب نیست.

مسأله ١٦٥٣ ـ انسان نباید در به‌جا آوردن کفاره کوتاهی کند به گونه‌ای که سهل‌انگاری در ادای واجب شمرده شود، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

مسأله ١٦٥٤ ـ اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به‌جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود.

مسأله ١٦٥٥ ـ کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به تمام شصت نفر دسترسی دارد نمی‌تواند عدد را کم کند، مثلاً به سی نفر هرکدام دو مُد طعام بدهد و به آن اکتفا کند، ولی می‌تواند برای هر فرد از عیال فقیر اگرچه صغیر باشند یک مُد به آن فقیر بدهد، و فقیر به وکالت از عائله یا ولایت بر آنها اگر صغیر باشند قبول نماید، و اگر نتواند شصت نفر فقیر را پیدا کند و مثلاً فقط سی نفر را پیدا کند می‌تواند به هرکدام دو مُد طعام بدهد ولی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ هرگاه تمکن پیدا کرد به سی نفر

فقیر دیگر نیز یک مُد بدهد.

مسأله ١٦٥٦ ـ کسی که قضای روزه ماه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمداً کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هرکدام یک مُد طعام بدهد، و اگر نمی‌تواند، سه روز روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

مسأله ١٦٥٧ ـ در چند مورد ـ غیر از مواردی که قبلاً به آنها اشاره شد ـ فقط قضای روزه بر انسان واجب است و کفاره واجب نیست:

اوّل: آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مسأله (١٦٠١) ذکر شد تا اذان صبح از خواب دوّم بیدار نشود.

دوّم: عملی که روزه را باطل می‌کند به‌جا نیاورد ولی نیت روزه نکند، یا ریا کند، یا قصد کند که روزه نباشد، و همچنین اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد به تفصیلی که در مسأله (١٥٤٩) بیان شد.

سوّم: آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد.

چهارم: آنکه در ماه رمضان بدون اینکه تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

پنجم: آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

ششم: آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند، و خودش هم تحقیق نکند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است.

هفتم: آنکه به گفته کس دیگری که گفته او شرعاً برایش حجت است، یا او به اشتباه معتقد باشد که خبر او حجت است، افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است.

هشتم: آنکه یقین یا اطمینان کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است، ولی اگر در هوای ابری و مانند آن به گمان اینکه مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، وجوب قضا در این صورت بنا بر احتیاط است.

نهم: آنکه از جهت تشنگی مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بی‌اختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای غیر جهت تشنگی مثل مواردی که مضمضه در آنجاها مستحب است، مانند وضو مضمضه کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا ندارد.

دهم: آنکه کسی از جهت اکراه یا اضطرار یا تقیه افطار کند، اگر مورد اکراه و تقیه، خوردن یا آشامیدن یا نزدیکی باشد، و همچنین در غیر آنها بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۱۶۵۸ ـ اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان ببرد و بی‌اختیار فرو رود، یا آب داخل بینی کند و بی‌اختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۵۹ ـ مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر آن است که سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد.

مسأله ۱۶۶۰ ـ اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه، بی‌اختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند، و اگر در این صورت مضمضه کرد ولی آب فرو نرفت ـ بنا بر احتیاط واجب ـ قضا لازم است.

مسأله ۱۶۶۱ ـ اگر در ماه رمضان، بعد از تحقیق (نگاه کردن به افق برای مشاهده فجر صادق)، برای او معلوم نشود که صبح شده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست.

مسأله ۱۶۶۲ ـ اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

مسأله ۱۶۶۳ ـ اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده

قضا نماید.

مسأله ١٦٦٤ ـ اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید.

مسأله ١٦٦٥ ـ روزه‌ای که از انسان به واسطه مستی فوت شده، باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده، برای معالجه خورده باشد.

مسأله ١٦٦٦ ـ اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، واجب نیست مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلاً کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، و یا اینکه مثلاً در آخرهای ماه رمضان مسافرت کرده و بعد از ماه رمضان برگشته و نمی‌داند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، در هر دو صورت می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند اگرچه احتیاط مستحب آن است که مقدار بیشتر یعنی شش روز را قضا نماید.

مسأله ١٦٦٧ ـ اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هرکدام را که اوّل بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای آخرین ماه رمضان تنگ باشد، مثلاً پنج روز از ماه رمضان آخر قضا داشته باشد، و پنج روز هم به ماه رمضان مانده باشد، بهتر آن است که اوّل قضای ماه رمضان آخر را بگیرد.

مسأله ١٦٦٨ ـ اگر قضای روزه چند ماه رمضان بر او واجب باشد و در نیت معین نکند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است، قضای آخرین سال حساب نمی‌شود که کفاره تأخیر از او ساقط شود.

مسأله ١٦٦٩ ـ در قضای روزه ماه رمضان می‌تواند پیش از ظهر، روزه خود را باطل نماید؛ ولی اگر وقتِ قضا تنگ باشد، بهتر آن است که باطل ننماید.

مسأله ١٦٧٠ ـ اگر قضای روزه میتی را گرفته باشد، بهتر آن است که بعد از ظهر روزه را باطل نکند.

مسأله ۱٦۷۱ ـ اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس، روزه ماه رمضان را نگیرد و پیش از گذشت زمانی که بتواند آن روزه‌هایی را که نگرفته قضا کند بمیرد، آن روزه‌ها قضا ندارند.

مسأله ۱٦۷۲ ـ اگر به واسطه مرضی، روزه ماه رمضان را نگیرد و مرض او تا ماه رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مُد (۷۵۰ گرم تقریباً) طعام یعنی گندم یا جو یا نان و مانند اینها به فقیر بدهد، ولی اگر به واسطه عذر دیگری مثلاً برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا ماه رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا کند، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد.

مسأله ۱٦۷۳ ـ اگر به واسطه مرضی روزه ماه رمضان را نگیرد و بعد از ماه رمضان مرض او برطرف شود، ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا ماه رمضان سال بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ برای هر روز یک مُد طعام نیز به فقیر بدهد. و همچنین است اگر در ماه رمضان غیر از مرض عذر دیگری داشته باشد و بعد از ماه رمضان آن عذر برطرف شود و تا ماه رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد.

مسأله ۱٦۷٤ ـ اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد، و بعد از ماه رمضان عذر او برطرف شود و تا ماه رمضان آینده عمداً قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مُد طعام هم به فقیر بدهد.

مسأله ۱٦۷۵ ـ اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضا را بگیرد ـ و بنا بر احتیاط ـ برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و همچنین است اگر بعد از برطرف شدن عذر تصمیم داشته باشد که روزه‌های خود را قضا کند، ولی پیش از آنکه قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند.

مسأله ۱٦۷٦ ـ اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آنکه خوب شد باید قضای آخرین ماه رمضان را بگیرد، و برای هر روز از سال‌های پیش یک مُد طعام به فقیر

بدهد.

مسأله ۱۶۷۷ ـ کسی که باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد.

مسأله ۱۶۷۸ ـ اگر قضای روزه ماه رمضان را چند سال تأخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و از جهت تأخیر در سال اوّل برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و اما از جهت تأخیر چند سال بعدی چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۱۶۷۹ ـ اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را به‌جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند، و چنانچه تا ماه رمضان آینده قضای آن روزه را به‌جا نیاورد ـ بنا بر احتیاط لازم ـ برای هر روز یک مُد طعام نیز کفاره بدهد.

مسأله ۱۶۸۰ ـ اگر روزه ماه رمضان را عمداً نگیرد و در روز مکرّر نزدیکی یا استمناء کند، کفاره تکرار نمی‌شود؛ و همچنین اگر چند مرتبه کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلاً چند مرتبه غذا بخورد یک کفاره کافی است.

مسأله ۱۶۸۱ ـ بعد از مرگ پدر، پسر بزرگ‌تر ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید قضای روزه ماه رمضان او را به تفصیلی که در نماز در مسأله (۱۳۷۰) ذکر شد به‌جا آورد، و می‌تواند به‌جای هر روز (۷۵۰ گرم) طعام را به فقیری بدهد هرچند از مال میت اگر ورثه راضی باشند.

مسأله ۱۶۸۲ ـ اگر پدر غیر از روزه ماه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد، یا اجیر شده و نگرفته باشد، قضای آن بر پسر بزرگ‌تر لازم نیست.

احکام روزه مسافر

مسأله ۱۶۸۳ ـ مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد. و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ١٦٨٤ ـ مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی برای فرار از روزه مسافرت مکروه است. و همچنین است مطلق سفر در ماه رمضان مگر اینکه برای حج یا عمره یا به جهت ضرورتی باشد.

مسأله ١٦٨٥ ـ اگر غیر روزه ماه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، چنانچه به اجاره یا مانند آن واجب شده باشد، یا روز سوّم از روزهای اعتکاف باشد، نمی‌تواند در آن روز مسافرت کند، و اگر در سفر باشد چنانچه ممکن است باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد؛ ولی اگر روزه آن روز به نذر واجب شده باشد ظاهر آن است که سفر در آن روز جایز است و قصد اقامت واجب نیست، هرچند بهتر آن است که تا ناچار نشود مسافرت نکند و اگر در سفر است قصد اقامت نماید. ولی اگر به قسم یا عهد واجب شده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مسافرت نرود و اگر در سفر بود قصد اقامت کند.

مسأله ١٦٨٦ ـ اگر نذر کند روزه مستحبی بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی‌تواند آن را در سفر به‌جا آورد، ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به‌جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد.

مسأله ١٦٨٧ ـ مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت سه روز در مدینه منوّره روزه مستحبی بگیرد، و احتیاط لازم این است که آن سه روز، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد.

مسأله ١٦٨٨ ـ کسی که نمی‌داند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مسأله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود و اگر تا مغرب نفهمد، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ١٦٨٩ ـ اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است.

مسأله ١٦٩٠ ـ اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید ـ بنا بر احتیاط لازم ـ روزه خود را تمام کند، و در این صورت قضای آن لازم نیست، و اگر پیش از ظهر

مسافرت کند، ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد، خصوصاً اگر از شب نیت سفر داشته باشد. ولی در هر صورت نباید پیش از رسیدن به حدّ ترخّص چیزی را که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، وگرنه کفاره بر او واجب می‌شود.

مسأله ۱۶۹۱ ـ شخص مسافر در ماه رمضان ـ چه آنکه قبل از فجر در سفر بوده و چه آنکه روزه بوده و سفر نماید ـ اگر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به‌جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده ـ بنا بر احتیاط ـ باید آن روز روزه را بگیرد و در این صورت قضا ندارد. و اگر انجام داده، روزه آن روز بر او واجب نیست و باید آن را قضا کند.

مسأله ۱۶۹۲ ـ اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند ـ بنا بر احتیاط ـ روزه‌اش باطل است، و باید آن را قضا کند.

مسأله ۱۶۹۳ ـ مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان نزدیکی نماید، و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

مسأله ۱۶۹۴ ـ پیرمرد و پیرزنی که به سبب پیری روزه گرفتن برای آنان حرج و سختی فوق‌العاده دارد لازم نیست روزه بگیرند و قضای آن هم واجب نیست ولی باید برای هر روز یک مُد طعام ـ گندم یا جو، یا نان و مانند اینها ـ به فقیر بدهند، و اگر روزه گرفتن برای آنان اصلاً ممکن نباشد فدیه هم لازم نیست بدهند.

مسأله ۱۶۹۵ ـ کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، احتیاط مستحب آن است که قضای روزه‌هایی را که نگرفته است به‌جا آورد.

مسأله ۱۶۹۶ ـ اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند یا برای او مشقّت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوّم باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد، و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، واجب نیست قضا

نماید.

مسأله ۱٦۹۷ ـ زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای خودش یا حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد. و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید.

مسأله ۱٦۹۸ ـ زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است ـ چه مادر بچه، یا دایه او باشد، یا بی‌اجرت شیر دهد، اگر روزه برای خودش یا بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد ـ روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مُد طعام به فقیر بدهد؛ و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید، ولی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ این حکم اختصاص به موردی دارد که شیر دادن بچه منحصر به همین راه باشد، و اما اگر راه دیگری برای شیر دادن بچه باشد ـ مثلاً چند زن در شیر دادن او شرکت کنند، یا از شیر دادن با شیشه و پستانک کمک بگیرد ـ ثبوت این حکم محل اشکال است.

راه ثابت شدن اوّل ماه

مسأله ۱٦۹۹ ـ اوّل ماه به چهار چیز ثابت می‌شود:

اوّل: آنکه خود انسان ماه را ببیند و دیدن، باید با چشم معمولی یعنی چشم غیر مسلّح باشد؛ بنابراین چنانچه هلال ماه با چشم معمولی قابل مشاهده نباشد، دیده شدن آن توسط تلسکوپ کافی نیست.

دوّم: عدّه‌ای که از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا می‌شود، بگویند ماه را دیده‌ایم. و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود، یا اطمینان از یک منشأ عقلایی پیدا شود.

سوّم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، اوّل ماه ثابت نمی‌شود. و همچنین است اگر انسان یقین یا اطمینان به اشتباه آنها داشته باشد، یا شهادت آنان مبتلا به معارض ـ یا در حکم معارض ـ باشد، مثلاً اگر گروه زیادی از مردم شهر استهلال نمایند ولی بیش از دو نفر عادل کسی دیگر

ادعای رؤیت ماه را نکند، یا آنکه گروهی استهلال کنند و دو نفر عادل از میان آنان ادعای رؤیت کنند، و دیگران رؤیت نکنند، حال آنکه دو نفر عادل دیگر در میان آنها باشد که در دانستن جای هلال، و در تیزبینی مانند آن دو عادل اوّل باشند و آسمان صاف باشد و مانع احتمالی از دیدن آن دو نباشد، در این‌چنین موارد اوّل ماه به شهادت دو عادل ثابت نمی‌شود.

چهارم: سی روز از اوّل ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اوّل ماه رمضان ثابت می‌شود، و سی روز از اوّل ماه رمضان بگذرد که به واسطه آن، اوّل ماه شوال ثابت می‌شود.

مسأله ۱۷۰۰ ـ اوّل ماه به حکم حاکم شرع ثابت نمی‌شود، مگر اینکه از حکم او، یا ثابت شدن ماه نزد او، اطمینان به دیده شدن ماه حاصل شود.

مسأله ۱۷۰۱ ـ اوّل ماه با پیشگویی منجّمین ثابت نمی‌شود، مگر اینکه انسان از گفته آنان یقین یا اطمینان پیدا کند.

مسأله ۱۷۰۲ ـ بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اوّل ماه بوده است. و همچنین اگر ماه طوق داشته باشد دلیل نمی‌شود که شب دوّم باشد.

مسأله ۱۷۰۳ ـ اگر ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه بعد ثابت شود که شب پیش اوّل ماه بوده، باید روزه آن روز را قضا نماید.

مسأله ۱۷۰٤ ـ اگر در شهری اوّل ماه ثابت شود، در شهرهای دیگر که در افق با او متّحد می‌باشند نیز اوّل ماه ثابت می‌شود، و مقصود از اتّحاد افق در اینجا آن است که اگر در شهر اوّل ماه دیده شود در شهر دوّم اگر مانعی مانند ابر یا گرد و غبار نباشد، دیده می‌شود، و این در موردی اطمینان آور است که شهر دوّم اگر غرب شهر اوّل است در خط عرض نزدیک به آن باشد و اگر در شرق آن است به اضافه به نزدیکی در خط عرضی، تفاوت زیادی در خط طول نداشته باشند.

مسأله ۱۷۰۵ ـ روزی را که انسان نمی‌داند آخر ماه رمضان است یا اوّل شوال، باید

روزه بگیرد، ولی اگر در اثناء روز بفهمد که اوّل شوال است، باید افطار کند.

مسأله ۱۷۰۶ ـ اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید، ولی اگر بتواند گمان قوی‌تر پیدا کند، نمی‌تواند به گمان ضعیف‌تر عمل نماید، و باید سعی و کوشش تمام در تحصیل قوی‌ترین احتمال داشته باشد، و اگر هیچ راهی نبود از قرعه به عنوان آخرین راه استفاده کند اگر موجب قوت احتمال شود، و اگر عمل به گمان ممکن نباشد، باید یک ماهی را که احتمال می‌دهد ماه رمضان است روزه بگیرد، ولی باید آن ماه را در نظر داشته باشد، پس چنانچه بعد بر او معلوم شود این ماهی که روزه گرفته، بعد از ماه رمضان بوده، چیزی بر او نیست، ولی اگر معلوم شود که قبل از ماه رمضان بوده باید روزه‌های ماه رمضان را قضا نماید.

روزه‌های حرام و مکروه

مسأله ۱۷۰۷ ـ روزه عید فطر و قربان حرام است و نیز روزی را که انسان نمی‌داند آخر شعبان است یا اوّل ماه رمضان، اگر به نیت اوّل ماه رمضان روزه بگیرد، حرام می‌باشد.

مسأله ۱۷۰۸ ـ اگر روزه مستحبی زن با حق استمتاع شوهر منافات داشته باشد حرام است، و همچنین روزه‌ای که واجب است ولی روز معینی ندارد مانند نذر غیر معین، که در این صورت هم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ روزه باطل است و از نذر کفایت نمی‌کند، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر شوهر، او را از گرفتن روزه مستحبی یا واجب غیر معین نهی نماید، اگرچه با حق او منافات نداشته باشد و احتیاط مستحب آن است که بدون اجازه او روزه مستحبی نگیرد.

مسأله ۱۷۰۹ ـ روزه مستحبی فرزند، در صورتی که موجب اذیت پدر و مادر شود و این اذیت، از روی شفقت و دلسوزی باشد، حرام است.

مسأله ۱۷۱۰ ـ اگر فرزند بدون اجازه پدر یا مادر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز، پدر یا مادر او را نهی کند، چنانچه مخالفت نمودن فرزند، موجب اذیت آنان شود و

این اذیت از روی شفقت و دلسوزی باشد باید افطار نماید.

مسأله ۱۷۱۱ ـ کسی که می‌داند روزه برای او ضرر قابل‌توجهی ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد، و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر قابل‌توجهی دارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد، واجب نیست روزه بگیرد.

مسأله ۱۷۱۲ ـ اگر انسان یقین یا اطمینان داشته باشد که روزه برایش ضرر قابل‌توجهی دارد، یا آن را احتمال بدهد، و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر عقلا بجا باشد، واجب نیست روزه بگیرد، بلکه اگر آن ضرر موجب هلاکت یا نقص عضو شود روزه حرام است، و در غیر این صورت اگر رجاءً روزه بگیرد و بعد معلوم شود ضرر قابل‌توجهی نداشته، روزه‌اش صحیح است.

مسأله ۱۷۱۳ ـ کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر قابل‌توجهی داشته ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید قضای آن را به‌جا آورد.

مسأله ۱۷۱٤ ـ غیر از روزه‌هایی که ذکر شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتاب‌های مفصّل ذکر شده است.

مسأله ۱۷۱۵ ـ روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان مکروه است.

روزه‌های مستحب

مسأله ۱۷۱٦ ـ روزه تمام روزهای سال، غیر از روزهای حرام و مکروه که ذکر شد، مستحب است. و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است که از آن جمله است:

۱ ـ پنجشنبه اوّل و پنجشنبه آخر هر ماه، و چهارشنبه اوّلی که بعد از روز دهم ماه است، و اگر کسی آنها را به‌جا نیاورد، مستحب است قضا نماید، و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مُد طعام یا ۱۲/٦ نخود نقره سکه‌دار به فقیر دهد.

۲ ـ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه.

۳ ـ تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگرچه یک روز باشد.

٤ ـ روز عید نوروز.

٥ ـ روز چهارم تا نهم شوال.

٦ ـ روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذی‌قعده.

۷ ـ روز اوّل تا روز نهم ذی‌حجه (روز عرفه)، ولی اگر به واسطه ضعف روزه نتواند دعاهای روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است.

۸ ـ روز عید سعید غدیر (۱۸ ذی‌حجه).

۹ ـ روز مباهله (٢٤ ذی‌حجه).

۱۰ ـ روز اوّل و سوّم و هفتم محرّم.

۱۱ ـ روز میلاد مسعود پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) (۱۷ ربیع‌الأول).

۱۲ ـ روز پانزدهم جمادی‌الأولی.

۱۳ ـ روز مبعث حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) (۲۷ رجب).

و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز اگرچه بعد از ظهر باشد افطار نماید.

مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید

مسأله ۱۷۱۷ ـ برای پنج نفر مستحب است در ماه رمضان ـ اگرچه روزه نیستند ـ از کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند:

اوّل: مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند برسد.

دوّم: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آنجا بماند

برسد.

سوّم: بیماری که بعد از ظهر خوب شود، و همچنین است اگر پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد. و اما چنانچه انجام نداده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید روزه بگیرد.

چهارم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود.

پنجم: کافری که مسلمان شود و قبلاً کاری را که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد.

مسأله ۱۷۱۸ ـ مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اوّل افطار کند، ولی تا ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به‌جا آورد.

احکام اعتکاف

مسأله ۱۷۱۹ ـ اعتکاف از عبادات مستحب می‌باشد که به واسطه نذر، عهد، قسم و مانند اینها واجب می‌شود، و اعتکاف شرعی آن است که فرد در مسجد به قصد قربت، توقّف و اقامت کند و احتیاط مستحب آن است که اقامت به قصد انجام اعمال عبادی مانند نماز یا دعا باشد.

مسأله ۱۷۲۰ ـ برای اعتکاف وقت معیّنی نیست و در هر زمانی در طول سال که روزه صحیح است، اعتکاف هم صحیح است و بهترین وقت آن، ماه مبارک رمضان است و افضل دهه آخر ماه رمضان است.

مسأله ۱۷۲۱ ـ حداقل زمانِ اعتکاف، سه روز به ضمیمه دو شبِ وسطِ آن سه روز می‌باشد، و در کمتر از آن صحیح نیست ولی در زیاده حدّی ندارد، و داخل نمودن شب اوّل یا چهارم در نیت اعتکاف مانعی ندارد، بنابراین اعتکاف بیشتر از سه روز جایز است و اگر فرد پنج روز کامل معتکف شد، روز ششم را باید معتکف بماند.

مسأله ۱۷۲۲ ـ آغاز زمان اعتکاف، اذان صبح روز اوّل است و انتهای آن بنا بر احتیاط واجب، تا اذان مغرب روز سوّم است و در محقّق شدن اعتکاف، سه روز تلفیقی کافی نیست یعنی فرد نمی‌تواند بعد از اذان صبح روزِ اوّل معتکف شود هرچند نقصان روز اوّل را از روز چهارم جبران نماید، مثل اینکه معتکف از اذان ظهر روز اوّل تا اذان ظهر روز چهارم در مسجد بماند.

اموری که در اعتکاف معتبر است

مسأله ۱۷۲۳ ـ در اعتکاف اموری معتبر است:

اوّل: معتکف مسلمان باشد.

دوّم: معتکف عاقل باشد.

سوّم: اعتکاف با قصد قربت انجام شود.

مسأله ۱۷۲٤ ـ اعتکاف کننده، باید قصد قربت به گونه‌ای که در وضو گذشت، داشته باشد و اعتکاف را از آغاز تا پایان آن به قصد قربت با رعایت اخلاص معتبر در آن به‌جا آورد.

چهارم: مدّت اعتکاف حداقل سه روز باشد.

مسأله ۱۷۲۵ ـ حداقل مدّت اعتکاف سه روز است، و اعتکاف در کمتر از سه روز صحیح نیست و اما برای آن حداکثری نیست همچنان که توضیح آن در مسأله (۱۷۲۱) گذشت.

پنجم: معتکف در ایام اعتکاف روزه باشد.

مسأله ۱۷۲٦ ـ اعتکاف کننده باید در ایّام اعتکاف، روزه باشد، بنابراین کسی که نمی‌تواند روزه بگیرد مانند مسافری که قصد اقامه ده روز ندارد و مریض و زن حائض و نفساء اعتکافش صحیح نیست، و در ایام اعتکاف لازم نیست که روزه مخصوص به اعتکاف باشد بلکه هر روزه‌ای باشد صحیح است حتّی روزه استیجاری، مستحبی و قضاء هم کافی است.

مسأله ۱۷۲۷ ـ در مدّت زمانی که معتکف روزه است یعنی از اذان صبح تا مغربِ هر روز، هر کاری که روزه را باطل می‌کند، موجب بطلان اعتکاف نیز می‌گردد، بنابراین معتکف باید در هنگام روزه از ارتکاب عمدی مبطلات روزه خودداری نماید.

ششم: اعتکاف در مساجد چهارگانه یا در مسجد جامع باشد.

مسأله ۱۷۲۸ ـ اعتکاف در مسجد الحرام یا مسجد النّبی(صلی الله علیه وآله) یا مسجد کوفه یا مسجد بصره صحیح است، همچنین اعتکاف در مسجد جامع هر شهر صحیح می‌باشد مگر در زمانی که امامت آن مسجد اختصاص به فرد غیر عادل داشته باشد که در این هنگام ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اعتکاف صحیح نمی‌باشد، و مراد از مسجد جامع مسجدی است که اختصاص به محلّه یا منطقه خاص یا گروه خاصّی نداشته باشد

و محلّ اجتماع و رفت‌وآمد مردم مناطق و محله‌های مختلف شهر باشد، و مشروعیت اعتکاف در هیچ مسجدی غیر مسجد جامع ثابت نیست ولی آوردن آن به احتمال مطلوب بودنش اشکال ندارد، اما اعتکاف در جایی که مسجد نیست و مثلاً حسینیه است یا فقط نمازخانه است صحیح نیست و مشروعیت ندارد.

هفتم: اعتکاف در یک مسجد انجام شود.

مسأله ۱۷۲۹ ـ اعتکاف لازم است در یک مسجد انجام شود. بنابراین یک اعتکاف را نمی‌توان در دو مسجد انجام داد چه جدا از هم باشند یا متصل‌به‌هم باشند مگر به گونه‌ای به هم متّصل باشند که عرفاً یک مسجد حساب شوند.

هشتم: اعتکاف با اذن کسی که اذن او شرعاً معتبر است باشد.

مسأله ۱۷۳۰ ـ اعتکاف باید با اذن کسی که اذن او شرعاً معتبر است باشد. بنابراین زمانی که توقّفِ زن در مسجد حرام باشد مثل موردی که زن بدون اجازه از منزل خارج شده باشد، اعتکاف باطل است، و در صورتی که توقّفِ زن در مسجد، حرام نباشد ولی اعتکاف منافی با حق شوهر باشد، صحّت اعتکافش در صورتی که بدون اذن شوهرش باشد، محلّ اشکال است. همچنین در صورتی که اعتکاف موجب آزار و اذیت والدین باشد و این اذیت، ناشی از شفقت و دلسوزی باشد، اذن فرزند از آنان لازم است و اگر موجب اذیت آنان نباشد، احتیاط مستحب آن است که اجازه بگیرد.

نهم: معتکف محرّمات اعتکاف را ترک نماید.

مسأله ۱۷۳۱ ـ کسی که در حالِ اعتکاف می‌باشد، باید از محرّمات اعتکاف که در ذیل می‌آید اجتناب نماید و ارتکاب آنها اعتکاف را باطل می‌کند، ولی وجوب اجتناب از آنها در اعتکافی که واجبِ معیّن نیست، در غیر از نزدیکی، بنا بر احتیاط است:

۱ ـ بوی خوش.

۲ ـ نزدیکی با همسر.

۳ ـ استمناء و لمس و بوسیدن از روی شهوت (بنا بر احتیاط واجب).

٤ ـ ممارات و مجادله کردن.

۵ ـ خرید و فروش.

مسأله ۱۷۳۲ ـ برای معتکف بوییدن عطریات مطلقاً ـ چه از بوییدنش لذّت ببرد و چه لذّت نبرد ـ جایز نیست، و بوییدن گیاهان خوشبو در صورتی که از بوییدن آن لذت می‌برد جایز نیست و اگر از بوییدن آن لذت نمی‌برد اشکال ندارد. همچنین معتکف می‌تواند از مواد شوینده معطّر و خوشبو از جمله صابون مایع یا جامد، شامپو، و خمیردندان خوشبو استفاده نماید و در مساجدی که معمولاً غیر معتکفین عطر می‌زنند استشمام بوی عطر آنان جایز نیست، ولی احساس بوی عطر ظاهراً مانعی ندارد و لازم نیست بینی خود را بگیرد.

مسأله ۱۷۳۳ ـ نزدیکی با همسر در حال اعتکاف جایز نیست هرچند موجب انزال و خروج منی نشود، و ارتکاب عمدی آن اعتکاف را باطل می‌کند.

مسأله ۱۷۳٤ ـ معتکف بنا بر احتیاط واجب، باید از استمناء (هرچند به صورت حلال) و مباشرت زن به لمس و بوسیدن به شهوت هم اجتناب کند، و نگاه کردن با شهوت به همسر در ایام اعتکاف مبطل اعتکاف نیست ولی احتیاط مستحب آن است که در ایام اعتکاف از آن اجتناب شود.

مسأله ۱۷۳۵ ـ در حال اعتکاف جدال بر سر مسائل دنیوی یا دینی در صورتی که به قصد غلبه برطرف مقابل و اظهار فضلیت و برتری باشد، حرام است اما اگر به قصد اظهار حق و روشن شدن حقیقت و برطرف کردن خطا و اشتباه طرف مقابل باشد نه تنها حرام نیست بلکه از بهترین عبادات است. بنابراین ملاک، قصد و نیت معتکف است.

مسأله ۱۷۳٦ ـ در حال اعتکاف خرید و فروش و بنا بر احتیاط واجب، هر نوع داد و ستدی مانند اجاره، مضاربه، معاوضه و... حرام است هرچند معامله انجام شده صحیح است.

مسأله ۱۷۳۷ ـ هرگاه معتکف برای تهیه مواد خوراکی یا آشامیدنی یا سایر حوائج اعتکاف ناچار به خرید و فروش شود و شخص غیر معتکفی که این کار را به وکالت انجام دهد، نیابد و تهیه اجناس مذکور بدون خرید مثل هدیه یا قرض گرفتن امکان

نداشته باشد، در این صورت، خرید و فروش مانعی ندارد.

مسأله ۱۷۳۸ ـ اگر معتکف محرّمات اعتکاف را عمداً و با وجود اطّلاع از حکم شرعی انجام دهد، اعتکافش باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۳۹ ـ اگر معتکف یکی از محرّمات اعتکاف را سهواً و از روی فراموشی انجام دهد، مطلقاً مبطل اعتکاف نیست.

مسأله ۱۷٤۰ ـ اگر معتکف یکی از محرّمات اعتکاف را به خاطر ندانستن مسأله انجام داده، در صورتی که جاهل مقصّر بوده، اعتکافش باطل می‌شود و اگر جاهل قاصر بوده، اعتکافش صحیح است و حکم سهو را دارد.

مسأله ۱۷٤۱ ـ اگر شخص معتکف به وسیله ارتکاب یکی از مُفسداتی که در مسائل پیش بیان شد، اعتکافش را باطل کند، پس اگر اعتکاف واجبِ معین باشد، بنا بر احتیاط واجب باید اعتکاف را قضاء کند، و اگر اعتکاف واجبِ غیر معین باشد مثل آنکه اعتکاف را بدون آنکه در وقت معیّنی باشد نذر کند، واجب است که اعتکاف را دوباره از سر گیرد، و اگر در اعتکاف مستحب باشد و بعد از اتمام روز دوّم اعتکاف را باطل کند، بنا بر احتیاط وجوبی اعتکاف را قضاء کند و اگر قبل از اتمام روز دوم، اعتکاف مستحب را باطل کند، چیزی بر عهده او نیست و قضاء ندارد.

دهم: معتکف در مکان اعتکاف باقی بماند و از آن خارج نشود مگر در مواردی که خروج شرعاً جایز است.

مسأله ۱۷٤۲ ـ در مواردی که جایز است معتکف از مسجد بیرون رود، بیشتر از زمانی که برای انجام آن امر لازم است، نباید خارج از مسجد بماند.

خروج از محل اعتکاف

مسأله ۱۷٤۳ ـ خروج از محلّ اعتکاف برای ضروراتی که چاره‌ای از آن نیست، مثل توالت کردن، جایز است و خروج از مسجد برای غسل جنابت جایز بلکه واجب است، همچنین خروج بانوان برای انجام غسل استحاضه جایز است. و زن مستحاضه‌ای

که غسل بر او واجب است در صورتی که غسل‌های واجب خود را انجام ندهد، مضرّ به صحّت اعتکافش نیست.

مسأله ۱۷٤٤ ـ خروج از محلّ اعتکاف برای وضوی نماز واجبِ اداء، جایز است هرچند وقت نماز داخل نشده باشد و خارج شدن برای وضوی نماز واجبِ قضاء در صورتی که وقت قضاء وسعت داشته باشد، محلّ اشکال است.

مسأله ۱۷٤٥ ـ چنانچه شرایط برای وضو گرفتن در خود مسجد فراهم باشد فرد معتکف نمی‌تواند به خارج از مسجد برای وضو گرفتن برود.

مسأله ۱۷٤٦ ـ اگر بر اعتکاف کننده غسل واجب شود، در صورتی که آن غسل از غسل‌هایی است که انجام آن در مسجد، مانع داشته و جایز نباشد مثل غسل جنابت که مستلزم ماندن در مسجد با جنابت است یا موجب نجس شدن مسجد می‌گردد، باید خارج شود وگرنه اعتکاف او باطل می‌شود و در صورتی که غسل کردن در مسجد مانعی نداشته باشد مانند غسل مسّ میّت و امکان غسل نیز باشد، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست از مسجد خارج شود.

مسأله ۱۷٤۷ ـ خروج از محلّ اعتکاف برای غسل‌های مستحبی مثل غسل جمعه یا غسل اعمال «اُمّ داوود» و همچنین برای وضوی مستحبی، محلّ اشکال است. و به طور کلّی خارج شدن از مسجد برای امور راجحه (دارای رجحان) در غیر آنچه ضرورت عرفی به حساب می‌آید، محلّ اشکال و احتیاط است، ولی معتکف برای تشییع جنازه و تجهیز میّت مانند غسل و نماز و دفن میّت و برای عیادت مریض و نماز جمعه می‌تواند از محلّ اعتکاف خارج شود.

مسأله ۱۷٤۸ ـ خروج فرد معتکف برای شرکت در نماز جماعتی که خارج از محلّ اعتکاف برگزار می‌شود، بنا بر احتیاط واجب، جایز نیست مگر فردی که در مکه مکرّمه معتکف شده باشد که وی می‌تواند برای نماز جماعت یا فرادی از مسجد خارج شود و در هر جای مکه که می‌خواهد نماز بخواند.

مسأله ۱۷٤۹ ـ خروج معتکف از مسجد برای آوردن وسایل مورد احتیاجش در

فرضی که می‌تواند فرد غیر معتکفی را برای آوردن آن وسایل مأمور نماید، جایز نیست.

مسأله ۱۷۵۰ ـ معتکف برای شرکت در امتحانات دبیرستان یا دانشگاه یا حوزه چنانچه ضرورت عرفی باشد می‌تواند از محل اعتکاف خارج شود ولی نباید مدّت خروجش طولانی گردد، به گونه‌ای که صورت اعتکاف از بین برود، مثلاً تا دو ساعت اشکال ندارد.

مسأله ۱۷۵۱ ـ اگر معتکف به خاطر کار ضروری از مسجد خارج شود ولی مدّت خروجش طولانی گردد، به گونه‌ای که صورت اعتکاف از بین برود، اعتکافش باطل است، هرچند خروجش از روی اکراه یا اجبار یا اضطرار و یا فراموشی باشد.

مسأله ۱۷۵۲ ـ اگر معتکف از محلّ اعتکاف عمداً و اختیاراً و با وجود اطّلاع از حکم شرعی در غیر موارد ضروری و مجاز برای خروج، خارج گردد، اعتکافش باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۵۳ ـ اگر معتکف از محلّ اعتکاف به خاطر ندانستن مسأله و جهل به حکم شرعی در غیر موارد ضروری و مجاز برای خروج، خارج گردد، اعتکافش باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۵٤ ـ اگر معتکف از روی فراموشی از مسجد خارج شود، اعتکاف باطل می‌شود و اگر معتکف از روی اکراه و اجبار از مسجد خارج شود، اعتکافش باطل نمی‌شود مگر مدّت خروجش طولانی گردد، به گونه‌ای که صورت اعتکاف از بین برود که در این فرض، اعتکافش باطل می‌شود.

مسأله ۱۷۵۵ ـ اگر بر معتکف خروج از محلّ اعتکاف، واجب باشد مثل اداء بدهی و دینی که بر عهده او واجب است و سررسید آن فرا رسیده است و تمکّن از ادای آن را دارد و طلبکار هم آن را مطالبه می‌کند یا اداء واجب دیگری که انجام آن متوقّف بر خروج است ولی او خلاف وظیفه رفتار نموده و خارج نشود، گناهکار است اما اعتکافش باطل نمی‌شود.

مسأله ۱۷۵٦ ـ معتکف نباید بیش از مقدار حاجت و ضرورت و نیاز بیرون مسجد

بماند و در خارج از مسجد، در صورت امکان، نباید زیر سایه بنشیند ولی اگر انجام آن کار، جز با نشستن معتکف زیر سایه انجام نمی شود، اشکال ندارد و بنا بر احتیاط واجب، بعد از انجام آن کار و رفع نیاز مطلقاً ننشیند مگر آنکه ضرورتی پیش آید.

مسأله ۱۷۵۷ ـ معتکف می‌تواند در بیرون مسجد زیر سایه راه برود هرچند احتیاط مستحب ترک آن است.

مسأله ۱۷۵۸ ـ مراعات نزدیکترین مسیر در هنگام خروج از محلّ اعتکاف یا برگشت به محلّ اعتکاف، بنا بر احتیاط واجب، لازم است مگر آنکه انتخاب مسیر دورتر مستلزم توقّفِ کمتر در خارج مسجد باشد که باید آن را انتخاب کند.

مسائل متفرقه اعتکاف

مسأله ۱۷۵۹ ـ انسان می‌تواند از آغاز هنگام نیتِ اعتکاف در غیر اعتکافِ واجبِ معین شرط کند که اگر مشکلی پیش آمد اعتکاف را رها کند. بنابراین وی می‌تواند با قرار دادن این شرط، در وقت پیش آمدن مشکل و مانع، اعتکاف را رها کند و اشکالی هم ندارد حتّی در روز سوّم، اما اگر معتکف شرط کند بدون عارض شدن هیچ سببی بتواند اعتکاف را قطع نماید، صحّت چنین شرطی، محلّ اشکال است. شایان ذکر است قرار دادن شرط مذکور (شرط رها کردن اعتکاف در اثنای آن) بعد از شروع اعتکاف یا قبل از شروع آن صحیح نیست بلکه باید همزمان و مقارن با نیت اعتکاف باشد.

مسأله ۱۷۶۰ ـ در اعتکاف، بلوغ شرط نیست و اعتکافِ بچه ممیّز هم صحیح است.

مسأله ۱۷۶۱ ـ اگر اعتکاف کننده بر فرش غصبی بنشیند و از غصبی بودن فرش، آگاه باشد، معصیت کرده است ولی اعتکافش باطل نمی‌شود و اگر کسی به مکانی سبقت گرفته و جا گرفته باشد و اعتکاف کننده، آن مکان را از او بدون رضایت بگیرد هرچند گناهکار است ولی اعتکافش صحیح است.

مسأله ۱۷۶۲ ـ اگر در موقع نیت اعتکافِ واجب، شرط رجوع (شرط رها نمودن

اعتکاف در اثنای آن) کرده باشد که تفصیل آن در مسأله (۱۷۵۹) گذشت، چنانچه یکی از محرّمات را انجام دهد، قضاء اعتکاف و از سر گرفتن آن، هیچ‌کدام لازم نیست.

مسأله ۱۷٦۳ ـ اگر زنی که معتکف شده است بعد از اتمام روز دوّم اعتکاف، حائض شود واجب است فوراً از مسجد خارج شود و قضاء اعتکاف بر او بنا بر احتیاط واجب لازم می‌باشد، مگر آنکه در ابتدای اعتکاف شرط رجوع (شرط رها نمودن اعتکاف در اثنای آن) کرده باشد که تفصیل آن در مسأله (۱۷۵۹) گذشت.

مسأله ۱۷٦٤ ـ قضاء اعتکاف واجب، واجب فوری نیست ولی نباید قضاء آن را به حدّی تأخیر اندازد که سهل‌انگاری در اداء واجب حساب شود و احتیاط مستحب است که فوراً قضاء کند.

مسأله ۱۷٦۵ ـ اگر در اثناء اعتکافی که به سبب نذر یا قسم یا عهد یا سپری شدن دو روز اوّل اعتکاف، واجب شده است، معتکف بمیرد بر ولیّ او (پسر بزرگ‌تر) قضاء اعتکاف، واجب نیست هرچند احتیاط مستحب آن است که اعتکاف متوفّی را قضاء کند. البتّه چنانچه معتکف در این مورد وصیّت نموده است که از ثلث مالش فردی را اجیر کنند تا برای او اعتکاف انجام دهد، باید مطابق با وصیّت عمل شود.

مسأله ۱۷٦٦ ـ اگر معتکف اعتکاف واجب را با نزدیکی عمداً باطل کند، چه در روز باشد یا شب، کفّاره واجب می‌شود و در سایر محرّمات، کفّاره ندارد هرچند احتیاط مستحب است که کفّاره بدهد.

و کفّاره بطلان اعتکاف، همانند کفّاره ماه مبارک رمضان است که فرد مخیر است شصت روز را روزه بگیرد یا شصت فقیر را طعام بدهد، هرچند احتیاط استحبابی مراعات کفّاره مرتّبه است یعنی شصت روز روزه بگیرد و اگر نتوانست شصت فقیر را طعام دهد.

مسأله ۱۷٦۷ ـ عدول از اعتکاف به اعتکاف دیگر جایز نیست، چه هر دو واجب باشند مثل آنکه یکی را به نذر و دیگری را به قسم بر خود واجب کرده باشد، یا هر دو مستحب باشند، یا یکی واجب و دیگری مستحب باشد، یا یکی برای خود و دیگری به نیابت یا اجاره برای غیر باشد، یا هر دو به نیابت از غیر باشد.

احکام خمس

مسأله ۱۷٦۸ ـ در هفت چیز خمس واجب می‌شود:

اوّل: منفعت کسب.

دوّم: معدن.

سوّم: گنج.

چهارم: مال حلال مخلوط به حرام.

پنجم: جواهری که به واسطه غواصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ به دست می‌آید.

ششم: غنیمت جنگ.

هفتم: بنا بر مشهور زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد.

و احکام اینها مفصل ذکر خواهد شد.

۱ ـ منفعت کسب

مسأله ۱۷٦۹ ـ هرگاه انسان از تجارت یا صنعت، یا کسب‌های دیگر مالی به دست آورد، اگرچه مثلاً نماز و روزه میتی را به‌جا آورده و از اجرت آن مالی تهیه کند، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس ـ یعنی یک پنجم ـ آن را به دستوری که بعداً ذکر می‌شود بدهد.

مسأله ۱۷۷۰ ـ اگر از غیر کسب مالی به دست آورد ـ بجز مواردی که در مسائل بعد استثنا می‌شود ـ مثلاً چیزی به او ببخشند، چنانچه از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس آن را باید بدهد.

مسأله ۱۷۷۱ ـ مهریه‌ای را که زن می‌گیرد، و مالی را که مرد، عوض طلاق خلع می‌گیرد، و همچنین دیه شرعی که دریافت می‌شود، خواه دیه عضو باشد یا دیه نفس (دیه

قتل)، خمس ندارد. و همچنین است ارثی که بر اساس قواعد معتبر در باب ارث به انسان می‌رسد. ولی اگر مسلمانی که شیعه است مالی به غیر این راه مانند تعصیب[۱] به او به ارث برسد، آن مال از فواید محسوب می‌شود و خمس آن را باید بدهد، و همچنین اگر ارثی به او برسد که توقع آن را نداشته و از غیر پدر و پسر باشد، ـ احتیاط واجب ـ آن است که خمس آن ارث را اگر از مخارج سالش زیاد بیاید، بدهد.

مسأله ۱۷۷۲ ـ اگر مالی به ارث به او برسد و بداند کسی که این مال از او به ارث رسیده خمس آن را نداده، باید خمس آن را بدهد، و همچنین اگر در خود آن مال خمس نباشد و وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده، خمس بدهکار است، باید خمس را از مال او بدهد، ولی در هر دو صورت اگر کسی که مال از او به ارث رسیده به دادن خمس عقیده نداشته، یا آنکه خمس نمی‌داده، و وصیت هم نکرده که خمس او را از ماترک بدهند لازم نیست وارث خمس واجب بر او را بپردازد.

مسأله ۱۷۷۳ ـ اگر به واسطه قناعت کردن، چیزی از مخارج سال انسان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۷٤ ـ کسی که دیگری تمام مخارج او را می‌دهد، باید خمس تمام مالی که به دست می‌آورد را بدهد.

مسأله ۱۷۷۵ ـ اگر ملکی را بر افراد معینی مثلاً بر اولاد خود وقف نماید، چنانچه در آن ملک زراعت و درختکاری کنند و از آن چیزی به دست آورند و از مخارج سال آنان زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهند، و همچنین اگر طور دیگری هم از آن ملک نفع ببرند، مثلاً اجاره آن را بگیرند، باید خمس مقداری را که از مخارج سالشان زیاد می‌آید بدهند.

مسأله ۱۷۷٦ ـ اگر مالی را که فقیر بابت صدقه واجب، مانند کفارات ورد مظالم یا مستحبی گرفته از مخارج سالش زیاد بیاید، یا از مالی که به او داده‌اند منفعتی ببرد، مثلاً از درختی که به او داده‌اند میوه‌ای به دست آورد و از مخارج سالش زیاد بیاید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید خمس آن را بدهد. ولی اگر مالی را از بابت خمس یا زکات از روی

(۱) مسأله رایجی است نزد أهل سنّت، که در باب ارث بیان شده، و نزد شیعه صحیح نیست.

استحقاق به او داده باشند لازم نیست خمس خود آن را بدهد، ولی منافع آن اگر از مخارج سال زیاد بیاید خمس دارد.

مسأله ۱۷۷۷ ـ اگر با عین پولِ خمس نداده جنسی را بخرد، یعنی به فروشنده بگوید این جنس را به این پول می‌خرم، چنانچه فروشنده مسلمان اثناعشری باشد معامله نسبت به جمیع مال صحیح است، و به جنسی که به این پول خریده است خمس تعلق می‌گیرد، و احتیاجی به اجازه و امضاء حاکم شرع نیست.

مسأله ۱۷۷۸ ـ اگر جنسی را بخرد و بعد از معامله قیمت آن را از پول خمس نداده بدهد، معامله‌ای که کرده صحیح است، و خمس پولی را که به فروشنده داده به صاحبان خمس مدیون می‌باشد.

مسأله ۱۷۷۹ ـ اگر مسلمان اثناعشری مالی را که خمس آن داده نشده بخرد، خمس آن به عهده فروشنده است، و بر خریدار چیزی نیست.

مسأله ۱۷۸۰ ـ اگر چیزی را که خمس آن داده نشده به مسلمان اثناعشری ببخشد، خمس آن به عهده خود بخشنده است، و چیزی بر این شخص نیست.

مسأله ۱۷۸۱ ـ اگر از کافر یا کسی که به دادن خمس عقیده ندارد، یا خمس نمی‌دهد، مالی به دست انسان آید، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۸۲ ـ تاجر و کاسب و صنعتگر و کارمند و مانند اینها، پس از گذشت یک سال از شروع کسب و کار، سال خمسی شان فرا می رسد و باید خمس آنچه را که از مخارج سال‌شان زیاد می‌آید بدهند، و همچنین است منبری و امثال او هرچند درآمد او در مواقع خاصی از سال باشد اگر مقدار قابل توجهی از مخارج سال را کفاف دهد، و کسی که شغلی ندارد که از آن مخارج زندگی را تحصیل کند، و از کمک دولت یا مردم استفاده می‌کند، یا اتفاقاً سودی به دست می‌آورد، بعد از آنکه یک سال از موقعی که فایده برده بگذرد، باید خمس مقداری را که از خرج سالش زیاد آمده بدهد، پس برای هر منفعت می‌تواند سال جداگانه حساب کند.

مسأله ۱۷۸۳ ـ انسان می‌تواند در بین سال هر وقت منفعتی به دستش آید خمس

آن را بدهد، و جایزاست دادن خمس را تا آخر سال تأخیر بیندازد، ولی اگر بداند تا آخر سال به آن نیاز پیدا نمی‌کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید فوراً خمس آن را بدهد. و اگر برای دادن خمس، سال شمسی قرار دهد، مانعی ندارد.

مسأله ۱۷۸٤ ـ اگر منفعتی به دست آورد و در بین سال بمیرد، باید مخارج تا موقع مرگش را از آن منفعت کسر کنند، و خمس باقیمانده را فوراً بدهند.

مسأله ۱۷۸۵ ـ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و آن را نفروشد و در بین همان سال قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته بر او واجب نیست.

مسأله ۱۷۸٦ ـ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده بالا رود و به امید اینکه قیمت آن بالاتر رود، تا بعد از تمام شدن سال آن را نفروشد و قیمتش پایین آید، خمس مقداری که بالا رفته ـ بنا بر احتیاط ـ بر او واجب است.

مسأله ۱۷۸۷ ـ اگر غیر مال‌التجارة، مالی را به خریدن یا مانند آن تهیه کرده باشد و خمسش را داده باشد، چنانچه قیمتش بالا رود، اگر آن را بفروشد، خمس مقداری را که بر قیمتش اضافه شده، و از مخارج سال زیاد آمده باید بدهد. و همچنین اگر مثلاً درختی میوه بدهد، یا گوسفندی که برای استفاده از گوشت نگه می‌دارند چاق شود، باید خمس آن زیادی را بدهد.

مسأله ۱۷۸۸ ـ اگـر باغی احداث کند با پولی که خمس آن را داده است، یا خمس به آن تعلق نگرفته است، برای آنکه بعد از بالا رفتن قیمتش بفروشد، باید خمس میوه و نمو درخت‌ها و نهال‌هایی که می‌روید، یا آن را کاشته‌اند و شاخه‌های خشکی که قابل بریدن و استفاده است و زیادی قیمت باغ را بدهد، ولی اگر قصدش این باشد که میوه آن درخت‌ها را فروخته و از قیمتش استفاده کند، خمس زیادی قیمت واجب نیست، و مابقی خمس دارد.

مسأله ۱۷۸۹ ـ اگر درخت بید و چنار و مانند اینها را بکارد، باید هر سال خمس زیادی آنها را بدهد؛ و همچنین شاخه‌های آن که معمولاً هر سال می‌برند، اگر از مخارج سال او زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۰ ـ کسی که چند رشته تجارت دارد مثلاً با سرمایه خود مقداری شکر و مقداری برنج خریده است، چنانچه همه آن رشته‌ها در شئون تجارت مانند خرج و دخل، و حساب صندوق و سود و زیان، یکی باشند، باید خمس آنچه را که در آخر سال از مخارج او زیاد می‌آید بدهد، و چنانچه از یک رشته نفع ببرد و از رشته دیگر ضرر کند، می‌تواند ضرر یک رشته را به نفع رشته دیگر تدارک نماید. ولی اگر دو رشته مختلف کسب دارد، مثلاً تجارت و زراعت می‌کند، یا یک رشته است، و حساب دخل و خرج آنها از هم جدا است، در این دو صورت ـ بنا بر احتیاط وجوبی ـ نمی‌شود ضرر یک رشته را به نفع رشته دیگر تدارک نمود.

مسأله ۱۷۹۱ ـ خرج‌هایی را که انسان برای به دست آوردن فایده می‌کند، مانند دلاّلی و حمّالی، و همچنین نقصی که بر آلات و وسایل او وارد می‌شود، می‌تواند از منفعت، کسر نماید و نسبت به آن مقدار، خمس لازم نیست.

مسأله ۱۷۹۲ ـ آنچه از منافع کسب در بین سال به مصرف خوراک و پوشاک و اثاثیه و خرید منزل، و عروسی پسر، و جهیزیه دختر و زیارت و مانند اینها می‌رساند، در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۳ ـ مالی را که انسان به مصرف نذر و کفّاره می‌رساند، جزء مخارج سالیانه است. و نیز مالی را که به کسی می‌بخشد، یا جایزه می‌دهد در صورتی که از شأن او زیاد نباشد، از مخارج سالیانه حساب می‌شود.

مسأله ۱۷۹٤ ـ اگر متعارف چنین باشد که انسان جهیزیه دخترش را در سال‌های متعدد تدریجاً تهیه کند، و تهیه نکردن جهیزیه منافی شأنش باشد هرچند از جهت اینکه نتواند در وقتش تهیه کند، اگر در بین سال از منافع آن سال مقداری جهیزیه بخرد که از شأنش زیاد نباشد، و عرفاً تهیه آن مقدار در یک سال جزء مصارف سالیانه متعارف او شمرده شود، خمس آن را لازم نیست بدهد، و اگر از شأنش زیاد باشد، یا از منافع آن سال در سال بعد جهیزیه تهیه نماید، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹۵ ـ مالی را که خرج سفر حج و زیارت‌های دیگر می‌کند، از مخارج

سالی حساب می‌شود که در آن سال خرج کرده، و اگر سفر او تا مقداری از سال بعد طول بکشد، آنچه در سال بعد، از درآمد سال قبل خرج می‌کند باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۷۹٦ ـ کسی که از کسب و تجارت یا غیر آنها فایده‌ای برده، اگر مال دیگری هم دارد که خمس آن واجب نیست، می‌تواند مخارج سال خود را فقط از فایده‌اش حساب کند.

مسأله ۱۷۹۷ ـ آذوقه‌ای که برای مصرف سالش از منافعش خریده، اگر در آخر سال زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد، و چنانچه بخواهد قیمت آن را بدهد، در صورتی که قیمتش از وقتی که خریده زیاد شده باشد، باید قیمت آخر سال را حساب کند.

مسأله ۱۷۹۸ ـ اگر از منافع، پیش از دادن خمس، اثاثیه‌ای برای منزل بخرد و قبل از سال خمسی از آن استفاده کند، در صورتی که احتیاجش پس از سال منفعت برطرف شد، لازم نیست خمس آن را بدهد، و همچنین اگر در میان سال احتیاجش برطرف شد، ولی آن چیز از چیزهایی باشد که معمولاً برای سال‌های بعد کنار گذاشته می‌شود، مانند لباس‌های زمستانی و تابستانی، خمس ندارد، و در غیر این‌گونه چیزها اگر در بین سال احتیاجش از آن، به طور کلّی برطرف شد، احتیاط واجب آن است که خمس آن را بدهد، و زیورآلات زنانه در صورتی که وقت زینت کردن زن با آنها گذشته باشد، نیز خمس ندارد.

مسأله ۱۷۹۹ ـ اگر در یک سال منفعتی نبرد، نمی‌تواند، مخارج آن سال را از منفعتی که در سال بعد می‌برد، کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۰ ـ اگر در اوّل سال منفعتی نبرد و از سرمایه خرج کند، و پیش از تمام شدن سال منفعتی به دستش آید، می‌تواند مقداری را که از سرمایه برداشته از منافع کسر کند.

مسأله ۱۸۰۱ ـ اگر مقداری از سرمایه در تجارت و مانند آن از بین برود، می‌تواند مقداری را که از سرمایه کم شده، از منافع همان سال کسر نماید.

مسأله ۱۸۰۲ ـ اگر غیر از سرمایه چیز دیگری از اموال او از بین برود، اگر در همان

سال به آن چیز احتیاج داشته باشد، می‌تواند در بین سال از منافعش آن را تهیه نماید و خمس ندارد.

مسأله ۱۸۰۳ ـ اگر در تمام سال منفعتی نبرد و برای مخارج خود قرض کند، نمی‌تواند از منافع سال‌های بعد مقدار قرض خود را کسر نماید و خمس آن را ندهد ولی اگر با قرض وسیله‌ای مانند ماشین یا خانه برای استفاده شخصی بخرد تا زمانی که بابت خرید آن شیئ بدهکار است و از آن شیئ استفاده می‌کند می‌تواند به مقدار بدهی خود، از درآمد سال‌های بعد کسر کند مشروط بر اینکه آن مقدار از بدهی را در سال‌های قبل کسر نکرده باشد. و اگر در اثناء سال برای مخارج خود قرض کند و پیش از تمام شدن سال منفعتی ببرد، می‌تواند مقدار قرض خود را از آن منفعت کسر نماید. و همچنین در صورت اوّل می‌تواند قرض خود را از درامد سالهای بعد ادا کند، و به آن مقدار خمس تعلق نمی‌گیرد.

مسأله ۱۸۰٤ ـ اگر برای زیاد کردن مال، یا خریدن ملکی که به آن احتیاج ندارد، قرض کند، در صورتی که از منافع سالش بدون پرداخت خمس، آن قرض را ادا نماید باید پس از رسیدن سال، خمس آن عین را بپردازد مگر اینکه مالی را که قرض کرده، و یا چیزی را که با قرض خریده در میان سال از بین برود.

مسأله ۱۸۰۵ ـ انسان می‌تواند خمس چیزهایی که خمس بر آنها واجب شده است از همان چیزها بدهد، یا به مقدار قیمت خمسی که واجب شده است، پول خمس داده شده بدهد، و اما اگر جنس دیگری که خمس در آن واجب نشده بخواهد بدهد، محل اشکال است، مگر آنکه با اجازه حاکم شرع باشد.

مسأله ۱۸۰٦ ـ کسی که خمس به مال او تعلّق گرفت و سال بر آن گذشت، تا خمس آن را نداده است نمی‌تواند در آن مال تصرف کند.

مسأله ۱۸۰۷ ـ کسی که خمس بدهکار است نمی‌تواند آن را به ذمّه بگیرد، یعنی خود را بدهکار اهل خمس بداند و در تمام مال تصرف کند، و چنانچه تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۰۸ ـ کسی که خمس بدهکار است، اگر با حاکم شرع دستگردان کند و

خمس را به ذمّه بگیرد، می‌تواند در تمام مال تصرف نماید، و بعد از دستگردان، منافعی که از آن به دست می‌آید مال خود اوست، و باید به تدریج بدهی خود را بپردازد به نحوی که مسامحه نباشد.

مسأله ۱۸۰۹ ـ کسی که با دیگری شریک است، اگر خمس منافع خود را بدهد و شریک او ندهد، و در سال بعد از مالی که خمسش را نداده برای سرمایه شرکت بگذارد، تصرف شخص اوّل ـ با فرض اینکه شیعه اثناعشری است ـ در مال مشترک اشکالی ندارد.

مسأله ۱۸۱۰ ـ اگر برای بچه صغیر منافعی به دست آید هرچند از هدایا باشد اگر در اثناء سال در مؤونه او مصرف نشود، خمس به آن تعلق می‌گیرد، و بر ولی صغیر واجب است که خمس آن را بدهد، و چنانچه نداد، بر صغیر پس از بلوغ واجب است که خود خمس آن را بدهد، ولی اگر بچه نابالغی که ممیز است، از مجتهدی تقلید می‌کند که معتقد است مال بچه نابالغ خمس ندارد ولیّ او حقّ پرداخت خمس مال او را از مال وی ندارد.

مسأله ۱۸۱۱ ـ کسی که مالی از دیگری به دست آورد و شک نماید خمس آن را داده یا نه، می‌تواند در آن مال تصرف نماید، بلکه اگر یقین هم داشته باشد که خمس آن را نداده اگر او خمس بده نباشد، و گیرنده مسلمان اثناعشری باشد، می‌تواند در آن تصرف نماید.

مسأله ۱۸۱۲ ـ اگر کسی از منافع کسب خود در اثناء سال چیزی بخرد که از لوازم و مخارج سالیانه‌اش حساب نشود، واجب است بعد از تمامی سال، خمس آن را بدهد، و چنانچه خمس آن را نداد و قیمت آن چیز بالا رفت، لازم است خمس مقداری را که آن چیز فعلاً ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱۳ ـ اگر کسی چیزی را بخرد و از پول خمس نداده که سال بر آن گذشته قیمت آن را بپردازد و قیمت آن بالا رود، چنانچه آن را برای آن نخریده که قیمتش بالا رود و بفروشد، مثلاً زمینی را برای زراعت خریده است، باید خمس قیمتی را که پرداخته

است بدهد، و اگر مثلاً پول خمس نداده را به فروشنده داده و به او گفته این ملک را با این پول می‌خرم، باید خمس مقداری را که آن ملک فعلاً ارزش دارد بدهد.

مسأله ۱۸۱٤ ـ کسی که از اوّل تکلیف، یا برای مدتی مثلاً چند سالی خمس نداده، اگر از منافع کسب در بین سال چیزی که به آن احتیاج ندارد خریده و یک سال از اوّل کاسبی او، و اگر کاسب نباشد یک سال از وقت منفعت بردن گذشته، باید خمس آن را بدهد، و اگر اثاث خانه و چیزهای دیگری که به آنها احتیاج دارد مطابق شأن خود خریده، پس اگر بداند در بین سالی که در آن سال فایده برده با فایده همان سال آنها را خریده، و در همان سال از آن استفاده کرده است، لازم نیست خمس آنها را بدهد، و اگر نداند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید با حاکم شرع به نسبت احتمال مصالحه کند، یعنی اگر مثلاً ۵۰٪ احتمال بدهد که خمس در آن واجب باشد ۵۰٪ آن را خمس بدهد.

۲ ـ معدن

مسأله ۱۸۱۵ ـ معدن مثل طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال‌سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدن‌های دیگر از انفال است، یعنی مال امام(علیه السلام) می‌باشد، ولی اگر کسی چیزی از آن را استخراج نماید، در صورتی که شرعاً مانعی نباشد می‌تواند آن را برای خود تملک کند، و چنانچه به مقدار نصاب باشد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۱٦ ـ نصاب معدن «۱۵» مثقال معمولی طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده پس از کم کردن هزینه بیرون آوردن، به «۱۵» مثقال معمولی طلای مسکوک برسد، مخارج بعدی آن از قبیل هزینه خالص‌سازی، از آن کسر می‌شود، و خمس باقی را بدهد.

مسأله ۱۸۱۷ ـ چیزی که از معدن بیرون آورده، چنانچه قیمت آن به «۱۵» مثقال طلای مسکوک نرسد، خمس آن در صورتی لازم است که به تنهایی، یا با منفعت‌های دیگر او از مخارج سالش زیاد بیاید.

مسأله ۱۸۱۸ ـ بر گچ و آهک ـ بنا بر احتیاط لازم ـ حکم معدن جاری است، پس اگر به حد نصاب برسند، باید خمس آنها را بدون اخراج مؤونه سال بدهد.

مسأله ۱۸۱۹ ـ کسی که از معدن چیزی به دست می‌آورد، باید خمس آن را بدهد، چه معدن روی زمین باشد یا زیر آن، چه در زمینی باشد که ملک او است، یا در جایی باشد که مالک ندارد.

مسأله ۱۸۲۰ ـ اگر نداند قیمت چیزی را که از معدن بیرون آورده به «۱۵» مثقال طلای مسکوک می‌رسد یا نه، احتیاط لازم آن است که چنانچه ممکن است به وزن کردن، یا از راه دیگر قیمت آن را معلوم کند، و اگر ممکن نبود خمس بر او واجب نیست.

مسأله ۱۸۲۱ ـ اگر چند نفر چیزی را از معدن استخراج کنند، چنانچه قیمت آن به «۱۵» مثقال طلای مسکوک برسد، ولی سهم هرکدام از آنها کمتر از این مقدار باشد، خمس ندارد.

مسأله ۱۸۲۲ ـ اگر معدنی را که در زیر زمین دیگری است بدون اجازه با کندن زمین او بیرون آورد، مشهور فرموده‌اند که آنچه از آن به دست می‌آید، مال صاحب ملک است، ولی این مطلب خالی از اشکال نیست، و احتیاط آن است که با هم مصالحه کنند، و چنانچه به مصالحه راضی نشوند به حاکم شرع مراجعه نمایند تا نزاع را فیصله دهد.

۳ ـ گنج

مسأله ۱۸۲۳ ـ گنج مالی است منقول که مخفی‌شده و از دسترس افراد خارج شده است، و در زمین یا درخت، یا کوه یا دیوار پنهان باشد، و بودن آن در آنجا معمول نباشد.

مسأله ۱۸۲٤ ـ اگر انسان در زمینی که ملک کسی نیست، یا موات است و خود او با احیاء مالک شده است گنجی پیدا کند، می‌تواند آن را برای خود بردارد، ولی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۵ ـ نصاب گنج «۱۰۵» مثقال نقره مسکوک و یا «۱۵» مثقال طلای مسکوک است، یعنی اگر قیمت چیزی را که از گنج به دست می‌آورد، مساوی با قیمت

یکی از این دو باشد، خمس در آن واجب است.

مسأله ۱۸۲۶ ـ اگر در زمینی که از دیگری خریده، یا با اجاره و مانند آن تصرف کرده است گنجی پیدا کند که شرعاً متعلق به مسلمان، یا ذمی نباشد، یا اگر باشد مربوط به زمان‌های بسیار قدیم باشد، که این قدمت موجب عدم احراز وجود وارثی برای او بشود می‌تواند آن گنج را برای خود بردارد، ولی باید خمس آن را بدهد. و اگر احتمال عقلایی دهد که مال مالک قبلی است، در صورتی که بر زمین و همچنین بر گنج یا جای آن به تبعیت زمین دست داشته است، باید به او اطلاع دهد، پس اگر آن را ادعا کند باید تحویل دهد، و اگر ادعا نکند، به کسی که پیش از او مالک زمین بوده و بر آن دست داشته اطلاع دهد، و به همین ترتیب به تمام کسانی که پیش از او مالک زمین بوده‌اند و بر آن دست داشته‌اند، خبر دهد، و اگر هیچ‌کدام آن را ادعا نکنند و نداند که تعلق به مسلمان یا ذمی غیر قدیم دارد، می‌تواند آن را برای خود بردارد، ولی باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۲۷ ـ اگر در یک زمان در جاهای متعددی گنج پیدا کند که قیمت آنها روی هم «۱۰۵» مثقال نقره یا «۱۵» مثقال طلا باشد، باید خمس آن را بدهد. ولی اگر در زمان‌های مختلف گنج پیدا کند، پس اگر فاصله زیاد نباشد قیمت همه آنها روی هم باید محاسبه شود، و اگر فاصله زیاد باشد هرکدام جداگانه محاسبه می‌شود.

مسأله ۱۸۲۸ ـ اگر دو نفر گنجی پیدا کنند که قیمت آن به «۱۰۵» مثقال نقره یا «۱۵» مثقال طلا برسد، ولی سهم هر یک از آنان به این مقدار نباشد، لازم نیست خمس آن را بدهند.

مسأله ۱۸۲۹ ـ اگر کسی حیوانی را بخرد و در شکمش مالی پیدا کند، چنانچه احتمال دهد که مال فروشنده یا صاحب قبلی آن باشد و آنها بر حیوان و آنچه در شکمش پیدا شده دست داشته‌اند، باید به آنها اطلاع دهد، پس اگر مالکی برای آن نشناسد چنانچه به مقدار نصاب گنج باشد باید خمس آن را بدهد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر کمتر باشد نیز باید خمس آن را بدهد و مابقی ملک اوست؛ و این حکم در ماهی و مانند آن هم جاری است در صورتی که در محل خاصی پرورش داده شود و کسی متکفل غذای او باشد. و اما اگر از دریا یا رودخانه‌ای گرفته شده باشد، اطلاع دادن به کسی

لازم نیست.

٤ ـ مال حلال مخلوط به حرام

مسأله ۱۸۳۰ ـ اگر مال حلال با مال حرام به‌طوری مخلوط شود که انسان نتواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد، و صاحب مال حرام و مقدار آن هیچ‌کدام معلوم نباشد، و نداند که مقدار حرام کمتر از خمس است یا زیادتر، با دادن خمس آن حلال می‌شود ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید به کسی که مستحق خمس و رد مظالم می‌باشد بدهد.

مسأله ۱۸۳۱ ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را ـ چه کمتر چه بیشتر از خمس باشد ـ بداند ولی صاحب آن را نشناسد، باید آن مقدار را به نیت صاحبش صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که از حاکم شرع هم اذن بگیرد.

مسأله ۱۸۳۲ ـ اگر مال حلال با حرام مخلوط شود و انسان مقدار حرام را نداند ولی صاحبش را بشناسد، چنانچه نتوانند یکدیگر را راضی نمایند، باید مقداری را که یقین دارد مال آن شخص است به او بدهد، بلکه اگر در مخلوط شدن دو مال ـ حلال و حرام ـ با یکدیگر خودش مقصر باشد باید ـ بنا بر احتیاط ـ مقدار بیشتری را که احتمال می‌دهد مال اوست نیز به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۳ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، و بعد بفهمد که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده، باید مقداری را که می‌داند از خمس بیشتر بوده، از طرف صاحب آن، صدقه بدهد.

مسأله ۱۸۳٤ ـ اگر خمس مال حلال مخلوط به حرام را بدهد، یا مالی که صاحبش را نمی‌شناسد به نیت او صدقه بدهد، بعد از آنکه صاحبش پیدا شد، چنانچه راضی نشود ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید به مقدار مالش به او بدهد.

مسأله ۱۸۳۵ ـ اگر مال حلالی با حرام مخلوط شود و مقدار حرام معلوم باشد و انسان بداند که صاحب آن از چند نفر معین بیرون نیست ولی نتواند بفهمد کیست، باید به آنها اطلاع دهد، پس چنانچه یکی گفت که مال من است و دیگران گفتند مال ما

نیست، یا او را تصدیق کردند، به همان شخص اوّل بدهد، و اگر دو نفر یا بیشتر گفتند که آن مال ماست، چنانچه با مصالحه و مانند آن نزاع آنها حل نشود، باید برای فیصله نزاع به حاکم شرع مراجعه نمایند، و اگر همه اظهار بی‌اطلاعی کردند و حاضر به مصالحه هم نشدند، ظاهر آن است که صاحب آن مال به قرعه تعیین می‌شود، و احتیاط آن است که حاکم شرع یا وکیل او متصدی قرعه باشد.

۵ ـ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید

مسأله ۱۸۳۶ ـ اگر به واسطه غوّاصی ـ یعنی فرو رفتن در دریا ـ لؤلؤ و مرجان، یا جواهر دیگری بیرون آورد، روییدنی باشد یا معدنی، چنانچه قیمت آن به «۱۸» نخود طلا برسد باید خمس آن را بدهد، چه در یک دفعه آن را از دریا بیرون آورده باشد یا در چند دفعه، البته به شرطی که فاصله میان هر دفعه و دفعه دیگر زیاد نباشد، و اگر فاصله بین دو دفعه زیاد باشد، مثل آنکه در دو فصل غوّاصی کند، چنانچه هرکدام به قیمت «۱۸» نخود طلا نرسد واجب نیست خمس آن را بدهد. و همچنین اگر قسمت هر یک از افراد شرکت‌کننده در غوص به قیمت «۱۸» نخود طلا نرسد، واجب نیست خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸۳۷ ـ اگر بدون فرو رفتن در دریا به‌وسیله اسبابی جواهر بیرون آورد، ـ بنا بر احتیاط ـ خمس آن واجب است. ولی اگر از روی آب دریا، یا از کنار دریا جواهر بگیرد، در صورتی باید خمس آن را بدهد که آنچه را به دست آورده به تنهایی، یا با منفعت‌های دیگر کسب او، از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۸ ـ خمس ماهی و حیوانات دیگری که انسان بدون فرو رفتن در دریا می‌گیرد، در صورتی واجب است که به تنهایی، یا با منفعت‌های دیگر کسب او از مخارج سالش زیادتر باشد.

مسأله ۱۸۳۹ ـ اگر انسان بدون قصد اینکه چیزی از دریا بیرون آورد، در دریا فرو رود و اتفاقاً جواهری به دستش آید و قصد تملک آن را نماید، باید خمس آن را بدهد،

بلکه احتیاط واجب آن است که در هر حال خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸٤۰ ـ اگر انسان در دریا فرو رود و حیوانی را بیرون آورد، و در شکم آن جواهری پیدا کند، چنانچه آن حیوان مانند صدف باشد که نوعاً در شکمش جواهر است، اگر به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهد، و اگر اتفاقاً جواهر بلعیده باشد، احتیاط لازم آن است که هرچند به حد نصاب نرسیده باشد، خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸٤۱ ـ اگر در رودخانه‌های بزرگ، مانند دجله و فرات، فرو رود و جواهری بیرون آورد، باید خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸٤۲ ـ اگر در آب فرو رود و مقداری عنبر بیرون آورد که قیمت آن «۱۸» نخود طلا یا بیشتر باشد، باید خمس آن را بدهد؛ بلکه چنانچه از روی آب، یا از کنار دریا به دست آورد، باز هم همین حکم را دارد.

مسأله ۱۸٤۳ ـ کسی که کسبش غوّاصی، یا بیرون آوردن معدن است، اگر خمس آنها را بدهد و اموال مخمّس مذکور، از مخارج سالش زیاد بیاید، لازم نیست دوباره خمس آن را بدهد.

مسأله ۱۸٤٤ ـ اگر بچه‌ای معدنی را بیرون آورد، یا گنجی پیدا کند، یا به واسطه فرو رفتن در دریا جواهر بیرون آورد، باید ولیّ او خمس آن را بدهد، و چنانچه ندهد باید خود او بعد از بلوغ خمسش را بدهد، و همچنین اگر مال حلال مخلوط به حرام داشته باشد، ولیّ او باید به احکامی که درباره مال حلال مخلوط به حرام ذکر شد عمل نماید.

٦ ـ غنیمت

مسأله ۱۸٤۵ ـ اگر مسلمانان به امر امام(علیه السلام) با کفّار جنگ کنند، و اموالی را در جنگ به دست آورند، به آن اموال غنیمت گفته می‌شود که باید آن اشیایی که مخصوص به امام است از غنیمت کنار بگذارند، و خمس بقیه آن را بدهند، و در ثبوت خمس بر غنیمت فرقی میان منقول و غیرمنقول نیست، ولی زمین‌هایی که از انفال نیست مال عموم مسلمین است، هرچند جنگ به اذن امام(علیه السلام) نباشد.

مسأله ۱۸٤٦ ـ اگر مسلمانان بدون اجازه امام(علیه السلام) با کفار جنگ کنند و از آنها غنیمت بگیرند، تمام آنچه به غنیمت گرفته‌اند مال امام(علیه السلام) است، و جنگجویان در آن حقی ندارند.

مسأله ۱۸٤۷ ـ آنچه در دست کفار است چنانچه مالکش محترم‌المال باشد ـ یعنی مسلمان، یا کافر ذمّی، یا معاهد باشد ـ احکام غنیمت بر آن جاری نیست.

مسأله ۱۸٤۸ ـ دزدی و مانند آن از کافر حربی، چنانچه خیانت و نقض امان محسوب شود حرام است. و آنچه که از این راه‌ها از آنان گرفته می‌شود باید ـ بنا بر احتیاط ـ برگردانده شود.

مسأله ۱۸٤۹ ـ مشهور آن است که مؤمن می‌تواند مال ناصبی را برای خود گرفته و خمسش را بپردازد، ولی این حکم خالی از اشکال نیست.

۷ ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد

مسأله ۱۸۵۰ ـ اگر کافر ذمّی زمینی را از مسلمان بخرد، بنا بر مشهور باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگرش بدهد، ولی وجوب خمس ـ به معنای معروفش ـ در این مورد محل اشکال است.

مصرف خمس

مسأله ۱۸۵۱ ـ خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است و باید به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده، بدهند، و نصف دیگر آن سهم امام(علیه السلام) است، که در این زمان باید به مجتهد جامع‌الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند. و احتیاط لازم آن است که آن مجتهد، مرجع اعلم و مطّلع بر جهات عامه باشد.

مسأله ۱۸۵۲ ـ سید یتیمی که به او خمس می‌دهند، باید فقیر باشد، ولی به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر در وطنش فقیر هم نباشد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۳ ـ به سیدی که در سفر درمانده شده، اگر سفر او سفر معصیت باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵٤ ـ به سیدی که عادل نیست می‌شود خمس داد، ولی به سیدی که دوازده امامی نیست، نباید خمس بدهند.

مسأله ۱۸۵۵ ـ به سیدی که خمس را صرف در معصیت می‌کند، نمی‌شود خمس داد، بلکه اگر دادن خمس کمک به معصیت او باشد احتیاط واجب آن است که به او خمس ندهند، هرچند آن را صرف در معصیت ننماید. و همچنین احتیاط واجب آن است که به سیدی که شراب می‌خورد یا نماز نمی‌خواند و یا آشکارا معصیت می‌کند خمس ندهند.

مسأله ۱۸۵٦ ـ اگر کسی بگوید سیدم، نمی‌شود به او خمس داد مگر آنکه دو نفر عادل سید بودن او را تصدیق کنند، یا از راهی انسان یقین یا اطمینان کند که سید است.

مسأله ۱۸۵۷ ـ به کسی که در شهر خودش مشهور باشد سید است، اگر انسان یقین یا اطمینان به خلاف نداشته باشد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸۵۸ ـ کسی که زنش سیده است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید خمس خود را به او بدهد که به مصرف مخارج خودش برساند، ولی اگر مخارج دیگران بر آن زن واجب باشد و نتواند مخارج آنان را بدهد، جایز است انسان خمسش را به آن زن بدهد که به مصرف آنان برساند. و همچنین است دادن خمس به او که در نفقات غیر واجبه‌اش صرف نماید.

مسأله ۱۸۵۹ ـ اگر مخارج سید یا سیده‌ای که زن انسان نیست بر انسان واجب باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند خوراک و پوشاک و سایر نفقات واجبه او را از خمس بدهد، ولی اگر مقداری خمس به او بدهد که به مصرف دیگری غیر از نفقات واجبه برساند مانعی ندارد.

مسأله ۱۸٦۰ ـ به سید فقیری که مخارجش بر دیگری واجب است و او نمی‌تواند مخارج آن سید را بدهد یا دارد و نمی‌دهد، می‌شود خمس داد.

مسأله ۱۸٦۱ ـ احتیاط واجب آن است که به مستحق، بیشتر از مخارج سالش یک باره خمس ندهند، و اگر به تدریج به او هزینه سالش را بدهند تا به اندازه مصرف سالش برسد دادن مقدار بیشتر از آن قطعاً جایز نیست.

مسأله ۱۸٦۲ ـ هرگاه در شهر خودش مستحقی نباشد می‌تواند خمس را به شهر دیگر ببرد، بلکه اگر در شهر خودش مستحق باشد نیز می‌تواند به شهر دیگر ببرد در صورتی که سهل‌انگاری در پرداخت خمس نباشد، و در هر صورت اگر تلف شود هرچند در نگهداری آن کوتاهی نکرده باشد ضامن است، و نمی‌تواند مخارج بردن آن را از خمس بردارد.

مسأله ۱۸٦۳ ـ اگر به وکالت از حاکم شرع، یا وکیل او خمس را قبض کند ذمّه او فارغ می‌شود، و اگر به امر یکی از آنها به شهر دیگری نقل کند و بدون کوتاهی تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۱۸٦٤ ـ جایز نیست جنسی را به زیادتر از قیمت واقعی حساب نموده و بابت خمس بدهد، و در مسأله (۱۸۰۵) گذشت که دادن جنس دیگر غیر از پول مطلقاً محل اشکال است، مگر با اجازه حاکم شرع یا وکیلش.

مسأله ۱۸٦٥ ـ کسی که از سیّدی که مستحق سهم سادات است طلبکار باشد و می‌خواهد طلب خود را بابت سهم سادات حساب کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ یا باید از حاکم شرع اذن بگیرد، و یا اینکه سهم سادات را به مستحق بدهد و بعداً مستحق بابت بدهی خود به او برگرداند، و می‌تواند از مستحق وکالت گرفته و خود از جانب او قبض نموده، و بابت طلبش دریافت کند، و نسبت به سهم امام(علیه السلام) اگر از فقیر طلبکار باشد نمی‌تواند طلب خود را از این سهم مبارک حساب کند هرچند آن فقیر، نتواند طلب خود را ادا کند، ولی اگر بدهکار ـ بدون در نظر گرفتن بدهکار بودن او ـ مستحق سهم امام(علیه السلام) باشد می‌توان ـ با رعایت آنچه در مسأله (۱۸۵۱) آمده ـ سهم امام(علیه السلام) را به او داد و او هم می‌تواند با آن مبلغ طلب خود را ادا کند.

مسأله ۱۸٦٦ ـ مالک نمی‌تواند خمس را به مستحق داده و بر او شرط کند که آن را

به او برگرداند.

احکام امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات دینی است، و خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**﴾؛ باید از شما «اُمّت اسلامی» گروهی باشند که به سوی نیکی دعوت کنند، و امر به معروف و نهی از منکر نمایند. و آنان هستند که رستگارند.

از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرمود: «**لا تَزال أمّتی بخیر ما أمروا بالمعروف ونَهوا عَن المنکر وتَعاوَنوا علی البرّ، فَإذا لمْ یفعلوا ذلک نُزعت عنهم البرکات، وسلّط بعضهم علی بَعْضٍ، ولم یکنْ لَهُمْ ناصر فی الأرض ولا فی السماء**»؛ «اُمّت من مادامی که امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و یکدیگر را به احسان و نیکی کمک کنند، در خیر و خوبی خواهند بود، و اگر چنین نباشند برکت از آنان برداشته خواهد شد، و بعض از آنها بر بعض دیگر ـ به ظلم ـ مسلّط خواهد گردید، و در زمین و آسمان یار و یاوری نخواهند داشت».

از حضرت أمیر المؤمنین(علیه السلام) همچنین روایت شده است: «**لا تترکوا الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولّی علیکم شرارکم، ثمّ تدعون فلا یستجاب لکم**»؛ «امر به معروف و نهی از منکر را ترک ننمایید، وگرنه بدترین افراد بر شما حکومت خواهند کرد، و دعاهای شما هم مستجاب نخواهد شد».

مسأله ۱۸٦۷ ـ امر به معروف و نهی از منکر، در صورتی واجب می‌شود که انجام دادن معروف واجب، و انجام دادن منکر حرام باشد، و در این صورت امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است، و اگر بعضی از افراد به این وظیفه عمل کنند، از دیگران ساقط می‌شود، ولی بر همه لازم است که اگر با فعل حرام و ترک واجبی مواجه شدند

بی‌تفاوت نباشند، و انزجار خود را با گفتار و کردار ابراز نمایند و این مقدار واجب عینی است.

و از حضرت امیر المؤمنین(علیه السلام) چنین آمده است که: «**أمرنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم أن نلقی أهل المعاصی بوجوه مکفهرّة**»؛ «رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به ما دستور داد که با گناهکاران با صورتی درهم‌کشیده مواجه شویم».

شایان ذکر است در صورتی که انجام دادن معروف، مستحب است ـ نه واجب ـ و انجام دادن منکر، مکروه است ـ نه حرام ـ امر به معروف و نهی از منکر، نیز مستحب است.

و در امر به معروف و نهی از منکر نسبت به مستحبات و مکروهات باید حیثیت و شخصیت شخصی که مورد امر و نهی قرار می گیرد، در نظر گرفته شود، که به او اذیت و اهانت نگردد، همچنین نباید خیلی سخت و دشوار گرفت که سبب انزجار او از دین و برنامه‌های دینی شود.

مسأله ۱۸٦۸ ـ در وجوب امر به معروف و نهی از منکر باید شرایط زیر وجود داشته باشد:

۱ ـ شناخت معروف و منکر هرچند به طور اجمالی. بنابراین بر کسی که معروف و منکر را نمی‌شناسد، و آنها را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست، بله گاهی برای امر به معروف و نهی از منکر کردن یاد گرفتن و شناختن معروف و منکر از باب مقدّمه، واجب می‌شود.

۲ ـ احتمال تأثیر در شخص خلافکار. بنابراین اگر کسی می‌داند که سخن و گفته او اثر ندارد، مشهور بین فقهاء آن است که در این صورت وظیفه ندارد، و امر به معروف و نهی از منکر بر او واجب نیست، ولی احتیاط واجب آن است که کراهت و ناراحتی خود را از کارهای ناشایسته خلافکار به هر طوری که ممکن است اظهار نماید، هرچند بداند که در او اثر نخواهد داشت.

۳ ـ قصد ادامه کارهای ناشایسته و خلاف از شخص خلافکار. بنابراین شخص

خلافکار چنانچه نخواهد کارهای خلاف خود را تکرار کند و دوباره مرتکب شود، امر به معروف و نهی از منکر واجب نیست.

٤ ـ معذور نبودن شخص خلافکار در کارهای زشت و خلاف خود، با اعتقاد اینکه کار زشتی که انجام داده حرام نبوده، بلکه مباح بوده، و یا کار خوبی که ترک کرده واجب نبوده است.

بله اگر منکر از کارهایی باشد که شارع مقدّس هرگز به وقوع آن راضی نیست ـ مثل کشتن فردی که جانش محترم است ـ جلوگیری از آن واجب است، هرچند انجام دهنده معذور باشد، و حتّی مکلّف هم نباشد.

٥ ـ ضرر جانی یا آبرویی و یا مالی ـ به مقدار قابل توجّه ـ شخص امر کننده به معروف و نهی‌کننده از منکر را تهدید نکند، و مشقّت و دشواری غیر قابل تحمل وجود نداشته باشد، مگر اینکه کار معروف (کار خوب) و منکر (کار بَد) به‌قدری نزد شارع مقدّس مهم باشد که باید در راه آن، ضررها و دشواری‌ها را تحمّل نمود.

و اگر به خود امر به معروف و نهی از منکر کننده ضرر متوجّه نشود، ولی بر کسان دیگر از مسلمین ضرر جانی، یا آبرویی، و یا مالی معتنابه متوجّه گردد، امر به معروف و نهی از منکر واجب نمی‌شود، که در این صورت اهمّیت ضرر و آن کار مقایسه می‌گردد که گاهی در صورت ضرر هم امر به معروف، و نهی از منکر ساقط نمی‌شود.

مسأله ۱۸٦۹ ـ امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتبی است:

۱ ـ اظهار انزجار درونی و قلبی، مانند روگرداندن، و سخن نگفتن با شخص گناهکار، یا ترک رفت و آمد و معاشرت با او.

۲ ـ تذکّر با زبان و گفتار به صورت موعظه و ارشاد.

۳ ـ اقدامات عملی، از قبیل کتک زدن و حبس نمودن.

و لازم است ابتداءً از مرتبه اوّل یا دوّم شروع نماید، و اوّل آن را انتخاب بکند که اذیت آن کمتر و تأثیر آن بیشتر است، و اگر نتیجه نگرفت به مراتب بعدی و سخت و دشوار دست بزند، و درجه‌های بعدی را انتخاب کند.

و اگر اظهار انزجار قلبی و زبان ـ مرتبه اوّل و دوّم ـ مؤثر واقع نشد نوبت می‌رسد به مرتبه عملی، و احتیاط واجب آن است که در انتخاب مرتبه سوّم ـ اقدامات عملی ـ از حاکم شرع اجازه بگیرد. و لازم است عمل را از آنجا شروع بکند که ناراحتی و اذیت آن کمتر است، و اگر نتیجه نگرفت با اعمال سخت‌تر و شدید اقدام نماید، ولی نباید به حدی برسد که سبب شکستن عضوی و یا مجروح شدن بدن باشد.

مسأله ۱۸۷۰ ـ وجوب امر به معروف و نهی از منکر، بر هر مکلّف نسبت به خانواده و نزدیکان شدیدتر است، بنابراین اگر کسی در خانواده و نزدیکان خود نسبت به واجبات دینی، از قبیل نماز، و روزه و خمس و... بی‌توجّهی و سبک شمردن احساس نماید، و نسبت به ارتکاب محرّمات ـ از قبیل غیبت، و دروغ و... ـ بی‌مبالاتی و بی‌باکی ببیند، باید با اهمّیت بیشتری، با مراعات مراتب سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر، جلو کارهای زشت آنها را بگیرد، و آنها را به انجام کارهای خوب دعوت نماید.

ولی نسبت به پدر و مادر احتیاط واجب است که با ملایمت و نرمی آنها را راهنمایی بکند و هیچ‌وقت با خشونت با آنها روبرو نشود.

احکام زکات

مسأله ۱۸۷۱ ـ زکات در ده چیز واجب است:

اوّل: گندم.

دوّم: جو.

سوّم: خرما.

چهارم: کشمش.

پنجم: طلا.

ششم: نقره.

هفتم: شتر.

هشتم: گاو.

نهم: گوسفند.

دهم: مال‌التجاره بنا بر احتیاط لازم.

و اگر کسی مالک یکی از این ده چیز باشد، با شرایطی که بعداً ذکر می‌شود، باید مقداری که معین شده، به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده‌اند برساند.

شرایط واجب شدن زکات

مسأله ۱۸۷۲ ـ زکات در ده چیز گذشته در صورتی واجب می‌شود، که مال به مقدار نصاب که بعداً ذکر می‌شود برسد، و آن مال شخصی انسان باشد، و مالک آن آزاد باشد.

مسأله ۱۸۷۳ ـ اگر انسان یازده ماه مالک گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره باشد، اگرچه اوّل ماه دوازدهم زکات بر او واجب می‌شود، ولی اوّل سال بعد را باید بعد از تمام شدن ماه دوازدهم حساب کند.

مسأله ۱۸۷٤ ـ وجوب زکات در طلا و نقره و مال تجارت مشروط به آن است که مالک در تمام سال عاقل و بالغ باشد، ولی در گندم و جو و خرما و کشمش و همچنین در شتر و گاو و گوسفند مشروط به بلوغ و عقل مالک نمی‌باشد.

مسأله ۱۸۷۵ ـ زکات به گندم و جو وقتی تعلّق می‌گیرد که به آنها گندم و جو گفته شود، و زکات کشمش وقتی واجب می‌شود که به آن، انگور بگویند، و زکات به خرما وقتی تعلّق می‌گیرد که عربها به آن تمر گوید، ولی وقت ملاحظه نصاب وقت خشکیدن آنها است، و وقت وجوب پرداخت زکات در گندم و جو موقع خرمن و جدا کردن کاه آنها است، و در خرما و کشمش موقع چیدن آنهاست، که اگر از این وقت بدون عذر و با بودن مستحق تأخیر بیفتد و تلف شود مالک ضامن است.

مسأله ۱۸۷٦ ـ در ثبوت زکات در گندم و جو و کشمش و خرما ـ که در مسأله پیش ذکر شد ـ معتبر نیست که مالک بتواند در آن تصرف کند، پس اگر مال در دست خود یا وکیلش نباشد، مثلاً کسی آنها را غصب کرده باشد هرگاه به دست او رسید زکات بر او واجب است

مسأله ۱۸۷۷ ـ اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست یا بیهوش شود، زکات از او ساقط نمی‌شود. و همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

مسأله ۱۸۷۸ ـ در ثبوت زکات در غیر گندم و جو و خرما و کشمش شرط است که مالک متمکن از تصرف در مال باشد شرعاً و تکویناً، پس اگر در قسمتی از سال به‌طوری که زمان معتنابهی باشد کسی آن را غصب کرده باشد، یا شرعاً ممنوع از تصرف باشد، زکات ندارد.

مسأله ۱۸۷۹ ـ اگر طلا و نقره، یا چیز دیگری را که زکات در آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، باید زکات آن را بدهد، و بر کسی که قرض داده چیزی واجب نیست، ولی اگر قرض دهنده زکات آن را بپردازد از قرض گیرنده ساقط می‌شود.

زکات گندم و جو و خرما و کشمش

مسأله ۱۸۸۰ ـ زکات گندم و جو و خرما و کشمش وقتی واجب می‌شود که به مقدار نصاب برسند، و نصاب آنها (۳۰۰) صاع است که به گفته عده‌ای تقریباً (۸٤۷) کیلوگرم می‌شود.

مسأله ۱۸۸۱ ـ اگر پیش از دادن زکات از انگور و خرما و جو و گندمی که زکات آنها واجب شده، خود و عیالش بخورند، یا مثلاً به فقیر به غیر عنوان زکات بدهد، باید زکات مقداری را که مصرف کرده بدهد.

مسأله ۱۸۸۲ ـ اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، مالک آن بمیرد، باید مقدار زکات را از مال او بدهند، ولی اگر پیش از واجب شدن زکات بمیرد، هر یک از ورثه که سهم او به‌اندازه نصاب است، باید زکات سهم خود را بدهد.

مسأله ۱۸۸۳ ـ کسی که از طرف حاکم شرع مأمور جمع‌آوری زکات است، موقع خرمن که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند، و در وقت خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکات را مطالبه کند، و اگر مالک ندهد و چیزی که زکات آن واجب شده از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸٤ ـ اگر بعد از مالک شدن درخت خرما، و انگور یا زراعت گندم و جو، زکات آنها واجب شود، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۸۵ ـ اگر بعد از آنکه زکات گندم و جو و خرما و انگور واجب شد، زراعت و درخت را بفروشد، فروشنده باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه داد بر خریدار چیزی واجب نیست.

مسأله ۱۸۸٦ ـ اگر انسان گندم یا جو یا خرما یا انگور را بخرد و بداند که فروشنده زکات آن را داده، یا شک کند که داده یا نه، چیزی بر او واجب نیست، و اگر بداند که زکات آن را نداده، باید خریدار زکات آن را بدهد، ولی چنانچه فروشنده او را گول‌زده باشد، می‌تواند پس از دادن زکات به او مراجعه نماید و مقدار زکات را از او مطالبه کند.

مسأله ۱۸۸۷ ـ اگر وزن گندم و جو و خرما و کشمش موقعی که تر است به مقدار نصاب برسد، و در وقت خشک شدن کمتر از این مقدار شود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۸۸۸ ـ اگر گندم و جو و خرما را پیش از وقت خشک شدن مصرف کند، چنانچه خشک آنها به‌اندازه نصاب باشد، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۸۸۹ ـ خرما بر سه قسم است:

۱ ـ خرمایی که خشکش می‌کنند، و حکم زکات آن ذکر شد.

۲ ـ خرمایی که در حال رطب بودن قابل مصرف است.

۳ ـ خرمایی که نارس (خلال) آن را می‌خورند.

در قسم دوّم چنانچه مقداری باشد که خشک آن به مقدار نصاب برسد، احتیاط مستحب آن است که زکات آن را بدهند. اما قسم سوّم ظاهر این است که زکات بر آن واجب نباشد.

مسأله ۱۸۹۰ ـ گندم و جو و خرما و کشمشی که زکات آنها را داده اگر چند سال هم نزد او بماند زکات ندارد.

مسأله ۱۸۹۱ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور از آب باران یا نهر مشروب شود، یا مثل زراعت‌های مصر از رطوبت زمین استفاده کند، زکات آن یک‌دهم است، و اگر با دلو یا به وسیله پمپ و مانند آن آبیاری شود، زکات آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۹۲ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور، هم از آب باران مشروب شود، و هم از آب دلو و مانند آن استفاده کند، چنانچه طوری باشد که عرفاً بگویند آبیاری آن با دلو و مانند آن شده، زکات آن یک بیستم است، و اگر بگویند آبیاری با آب نهر و باران شده، زکات آن یک دهم است؛ و اگر طوری است که عرفاً می‌گویند به هر دو آبیاری شده، زکات آن سه چهلم است.

مسأله ۱۸۹۳ ـ چنانچه در صدق عرفی شک کند و نداند که آبیاری طوری است که در عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده، یا اینکه می‌گویند آبیاری آن مثلاً با باران است، اگر سه چهلم بدهد کافی است.

مسأله ۱۸۹٤ ـ اگر شک کند و نداند که عرف می‌گویند با هر دو آبیاری شده، یا اینکه می‌گویند با دلو و مانند آن آبیاری شده است، در این صورت دادن یک بیستم کافی است، و همچنین است حال اگر احتمال آن نیز برود که در عرف بگویند با آب باران آبیاری شده است.

مسأله ۱۸۹۵ ـ اگر گندم و جو و خرما و انگور با آب باران و نهر مشروب شود، و به آب دلو و مانند آن محتاج نباشد، ولی با آب دلو هم آبیاری شود، و آب دلو به زیاد شدن محصول کمک نکند، زکات آن یک‌دهم است، و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود و به آب نهر و باران محتاج نباشد، ولی با آب نهر و باران هم مشروب شود و آنها به زیاد شدن محصول کمک نکنند، زکات آن یک بیستم است.

مسأله ۱۸۹٦ ـ اگر زراعتی را با دلو و مانند آن آبیاری کنند، و در زمینی که پهلوی آن است زراعتی از رطوبت آن زمین استفاده نماید و محتاج به آبیاری نشود، زکات زراعتی که با دلو آبیاری شده یک بیستم، و زکات زراعتی که پهلوی آن است ـ بنا بر احتیاط ـ یک‌دهم می‌باشد.

مسأله ۱۸۹۷ ـ مخارجی را که برای گندم و جو و خرما و انگور کرده است، نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و ملاحظه نصاب نماید، پس چنانچه یکی از آنها پیش از ملاحظه مخارج به مقدار نصاب برسد، باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۸۹۸ ـ بذری را که به مصرف زراعت رسانده، چه از خودش باشد یا خریده باشد، نمی‌تواند از حاصل کسر کند سپس ملاحظه نصاب بنماید، بلکه نصاب را نسبت به مجموع حاصل باید ملاحظه نماید.

مسأله ۱۸۹۹ ـ آنچه که دولت از عین مال می‌گیرد، زکات آن واجب نیست، مثلاً اگر حاصل زراعت «۲۰۰۰» کیلوگرم باشد و دولت «۱۰۰» کیلوگرم را به عنوان مالیات بگیرد، فقط زکات در «۱۹۰۰» کیلو واجب می‌شود.

مسأله ۱۹۰۰ ـ مصارفی که انسان پیش از تعلق زکات یا بعد از آن نموده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند از حاصل کسر نموده و فقط زکات بقیه را بدهد.

مسأله ۱۹۰۱ ـ مصارفی که بعد از تعلق زکات خرج می‌نماید، نمی‌تواند آنچه را نسبت به مقدار زکات خرج نموده از حاصل کسر کند هرچند ـ بنا بر احتیاط ـ از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه گرفته باشد.

مسأله ۱۹۰۲ ـ واجب نیست صبر نماید تا جو و گندم به حدّ خرمن برسد، و انگور و خرما به وقت خشک شده برسد و آنگاه زکات را بدهد، بلکه همین که زکات واجب شد جایز است مقدار زکات را قیمت نموده و به عنوان زکات قیمت آن را بدهد.

مسأله ۱۹۰۳ ـ بعد از آنکه زکات تعلق گرفت می‌تواند عین زراعت یا خرما و انگور را پیش از درو کردن یا چیدن به مستحق یا حاکم شرع یا وکیل آنها مشاعاً تسلیم نماید و پس از آن در مصارف شریک می‌باشند.

مسأله ۱۹۰٤ ـ در صورتی که مالک عین مال را از زراعت یا خرما و انگور به حاکم یا مستحق یا وکیل آنها تسلیم نمود، لازم نیست آنها را مجاناً به طور اشاعه نگاه دارد بلکه می‌تواند برای اینکه تا وقت درو یا خشک شدن برسد، برای ماندن آنها در زمینش اجرت مطالبه نماید.

مسأله ۱۹۰۵ ـ اگر انسان در چند شهر که فصل رسیدن حاصل آنها با یکدیگر اختلاف دارد و زراعت و میوه آنها در یک وقت به دست نمی‌آید، گندم یا جو و خرما یا انگور داشته باشد و همه آنها محصول یک سال حساب شود، چنانچه چیزی که اوّل می‌رسد به‌اندازه نصاب باشد، باید زکات آن را موقعی که می‌رسد بدهد و زکات بقیه را هر وقت به دست می‌آید ادا نماید، و اگر آنچه اوّل می‌رسد به‌اندازه نصاب نباشد، صبر می‌کند تا بقیه آن برسد، پس اگر روی هم به مقدار نصاب شود، زکات آن واجب است، و اگر به مقدار نصاب نشود، زکات آن واجب نیست.

مسأله ۱۹۰٦ ـ اگر درخت خرما یا انگور در یک سال دو مرتبه میوه بدهد، چنانچه روی هم به مقدار نصاب باشد ـ بنا بر احتیاط ـ زکات آن واجب است.

مسأله ۱۹۰۷ ـ اگر مقداری خرمای خشک نشده، یا انگور دارد که خشک آن به‌اندازه نصاب می‌شود، چنانچه به قصد زکات از تازه آن به‌قدری به مصرف زکات برساند

که اگر خشک شود به‌اندازه زکاتی باشد که بر او واجب است، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۰۸ ـ اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای تازه یا انگور بدهد، بلکه چنانچه مقدار زکات را قیمت گذاری نماید و بخواهد معادل قیمت آن، انگور یا خرمای تازه یا کشمش، یا خرمای خشک دیگر از بابت قیمت بدهد نیز محل اشکال است، و نیز اگر زکات خرمای تازه یا انگور بر او واجب باشد، نمی‌تواند زکات آن را خرمای خشک یا کشمش بدهد، بلکه چنانچه به اعتبار قیمت، خرما و یا انگور دیگری بدهد اگرچه تازه باشد، محل اشکال است.

مسأله ۱۹۰۹ ـ کسی که بدهکار است و مالی هم دارد که زکات آن واجب شده، اگر بمیرد باید تمام زکات را از مالی که زکات آن واجب شده بدهند بعد قرض او را ادا نمایند، ولی اگر زکات در ذمه او واجب باشد مانند سایر دیون است.

مسأله ۱۹۱۰ ـ کسی که بدهکار است و گندم یا جو یا خرما یا انگور هم دارد، اگر بمیرد و پیش از آنکه زکات اینها واجب شود ورثه قرض او را از مال دیگر بدهند، هرکدام که سهمشان به‌اندازه نصاب برسد باید زکات بدهد، و اگر پیش از آنکه زکات اینها واجب شود قرض او را ندهند، چنانچه مال میت فقط به‌اندازه بدهی او باشد، واجب نیست زکات را بدهند، و اگر مال میت بیشتر از بدهی او باشد، در صورتی که بدهی او به‌قدری است که اگر بخواهند ادا نمایند باید مقداری از گندم و جو و خرما و انگور را هم به طلبکار بدهند، آنچه را به طلبکار می‌دهند زکات ندارد، و در بقیه مال هرکدام از ورثه که سهمش به‌اندازه نصاب شود باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۱۱ ـ اگر گندم و جو، و خرما و کشمشی که زکات آنها واجب شده خوب و بد دارد، احتیاط واجب آن است که زکات جنس خوب را از جنس بد ندهد.

نصاب طلا

مسأله ۱۹۱۲ ـ طلا دو نصاب دارد:

نصاب اوّل: بیست مثقال شرعی است که هر مثقال آن «۱۸» نخود است، پس وقتی

که طلا به بیست مثقال شرعی که پانزده مثقال معمولی است برسد، اگر شرایط دیگر را هم که ذکر شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را ـ که نُه نخود می‌شود ـ از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصاب دوّم: چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌شود، یعنی اگر سه مثقال معمولی به پانزده مثقال معمولی سابق اضافه شود، باید زکات تمام «۱۸» مثقال را از قرار یک چهلم بدهد، و اگر کمتر از سه مثقال اضافه شود، فقط باید زکات «۱۵» مثقال آن را بدهد و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر سه مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده زکات ندارد.

نصاب نقره

مسأله ۱۹۱۳ ـ نقره دو نصاب دارد:

نصاب اوّل: «۱۰۵» مثقال معمولی است، که اگر نقره به «۱۰۵» مثقال برسد و شرایط دیگر را هم که ذکر شد داشته باشد، انسان باید یک چهلم آن را که «۲» مثقال و «۱۵» نخود است از بابت زکات بدهد، و اگر به این مقدار نرسد، زکات آن واجب نیست.

نصاب دوّم: «۲۱» مثقال است، یعنی اگر «۲۱» مثقال به «۱۰۵» مثقال اضافه شود، باید زکات تمام «۱۲٦» مثقال را به‌طوری که ذکر شد بدهد، و اگر کمتر از «۲۱» مثقال اضافه شود، فقط باید زکات «۱۰۵» مثقال آن را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است هر چه بالا رود، یعنی اگر «۲۱» مثقال اضافه شود باید زکات تمام آنها را بدهد، و اگر کمتر اضافه شود، مقداری که اضافه شده و کمتر از «۲۱» مثقال است زکات ندارد. و اگر شک داشته باشد که به حدّ نصاب رسیده است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید فحص کند.

مسأله ۱۹۱٤ ـ کسی که طلا یا نقره او به‌اندازه نصاب است، اگرچه زکات آن را داده باشد، تا وقتی از نصاب اوّل کم نشده، هر سال باید زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۱۵ ـ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که آن را سکه زده باشند و معامله با آن رواج داشته باشد، و اگر سکه آن از بین هم رفته باشد ولی معامله با آن رواج داشته باشد، باید زکات آن را بدهند، ولی اگر از رواج افتاده باشد زکات ندارد هرچند سکه آن باقی باشد. بنا بر این، در زمان کنونی که طلا و نقره به عنوان پول در معاملات به کار گرفته نمی‌شوند، اسکناس و پول‌های کاغذی یا پول‌های فلزی که از غیر طلا و نقره مثل نیکل ساخته می‌شوند، حکم طلا و نقره را ندارند و به این عنوان، زکات در آنها واجب نیست.

مسأله ۱۹۱٦ ـ طلا و نقره سکه‌داری که زن‌ها برای زینت به کار می‌برند، در صورتی که رواج معامله با آن باقی باشد، یعنی طلا و نقره به عنوان پول در معاملات به کار گرفته شوند ـ بنا بر احتیاط ـ زکات آن واجب است، ولی اگر در معاملات به کار گرفته نمی‌شوند، زکات واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۷ ـ کسی که طلا و نقره دارد، اگر هیچ‌کدام آنها به‌اندازه نصاب اوّل نباشد، مثلاً «۱۰٤» مثقال نقره و «۱٤» مثقال طلا داشته باشد، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۸ ـ چنانکه سابقاً ذکر شد زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که انسان یازده ماه مالک مقدار نصاب باشد، و اگر در بین یازده ماه، طلا و نقره او از نصاب اوّل کمتر شود، زکات بر او واجب نیست.

مسأله ۱۹۱۹ ـ اگر در بین یازده ماه طلا و نقره‌ای را که دارد با چیز دیگر عوض نماید یا آنها را آب کند، زکات بر او واجب نیست؛ ولی اگر برای فرار از دادن زکات آنها را به طلا و نقره عوض کند، یعنی طلا را به طلا، یا نقره و نقره را به نقره، یا طلا عوض نماید، احتیاط واجب آن است که زکات را بدهد.

مسأله ۱۹۲۰ ـ اگر در ماه دوازدهم پول طلا و نقره را آب کند، باید زکات آنها را بدهد، و چنانچه به واسطه آب‌کردن، وزن یا قیمت آنها کم شود، باید زکاتی را که پیش از آب‌کردن بر او واجب بوده بدهد.

مسأله ۱۹۲۱ ـ پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از اندازه معمول فلز دیگر دارد، اگر به آن پول طلا و نقره بگویند، در صورتی که به حدّ نصاب برسد زکاتش واجب است، هرچند خالصش به حدّ نصاب نرسد، ولی اگر به آن پول طلا و نقره نگویند، زکاتش واجب نیست، هرچند خالصش به حدّ نصاب برسد.

مسأله ۱۹۲۲ ـ اگر پول طلا و نقره‌ای که دارد به مقدار معمول فلز دیگر با آن مخلوط باشد، چنانچه زکات آن را از پول طلا و نقره‌ای که بیشتر از معمول فلز دیگر دارد، یا از پول غیر طلا و نقره بدهد، ولی به‌قدری باشد که قیمت آن به‌اندازه قیمت زکاتی باشد که بر او واجب است اشکال ندارد.

زکات شتر و گاو و گوسفند

مسأله ۱۹۲۳ ـ زکات شتر و گاو و گوسفند غیر از شرط‌هایی که ذکر شد یک شرط دیگر هم دارد و آن این است، که حیوان در تمام سال از علف بیابان بچرد، پس اگر تمام سال یا مقداری از آن علفِ چیده شده بخورد، یا در زراعتی که ملک او، یا ملک کس دیگر است بچرد، زکات ندارد، ولی اگر در تمام سال مقدار کمی از علف مالک بخورد به‌طوری که عرفاً صدق کند در طول سال چرنده است، زکات آن واجب می‌باشد، و در وجوب زکات در شتر و گاو و گوسفند، شرط نیست که در تمام سال حیوان بیکار باشد، بلکه چنانچه در آبیاری یا شخم‌زنی یا مانند آن از آنها استفاده شود اگر عرفاً صدق کند که بیکارند باید زکات آنها را داد، بلکه اگر صدق نکند نیز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید زکات آنها را داد.

مسأله ۱۹۲٤ ـ اگر انسان برای شتر و گاو و گوسفند خود چراگاهی را که کسی نکاشته بخرد، یا اجاره کند، وجوب زکات در آن مشکل است، اگرچه احوط دادن زکات است، ولی اگر برای چراندن در آن باج بدهد، باید زکات را بدهد.

نصاب شتر

مسأله ۱۹۲۵ ـ شتر دوازده نصاب دارد:

اوّل: پنج شتر، و زکات آن یک گوسفند است، و تا شماره شتر به این مقدار نرسد زکات ندارد.

دوّم: ده شتر، و زکات آن دو گوسفند است.

سوّم: پانزده شتر، و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: بیست شتر، و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: بیست و پنج شتر، و زکات آن پنج گوسفند است.

ششم: بیست و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال دوّم شده باشد.

هفتم: سی و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال سوّم شده باشد.

هشتم: چهل و شش شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

نهم: شصت و یک شتر، و زکات آن یک شتری است که داخل سال پنجم شده باشد.

دهم: هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال سوّم شده باشند.

یازدهم: نود و یک شتر، و زکات آن دو شتری است که داخل سال چهارم شده باشد.

دوازدهم: صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن است که باید یا برای هر چهل شتر، یک شتری بدهد که داخل سال سوّم شده باشد، و یا برای هر پنجاه شتر یک شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد، و یا با چهل و پنجاه حساب کند و در بعضی موارد هم مخیر است که با چهل، یا پنجاه حساب کند مانند دویست، ولی در هر صورت باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند، از نُه شتر بیشتر نباشد، مثلاً اگر «۱۴۰» شتر دارد، باید برای صد شتر دو شتری که داخل سال چهارم شده، و برای چهل شتر یک شتری که داخل سال سوّم شده، بدهد، و شتری که در زکات

داده می‌شود باید ماده باشد، ولی اگر در نصاب ششم شتر ماده دوساله نداشته باشد شتر نر سه ساله کافی است، و اگر آن هم نداشته باشد در خرید هرکدام مخیر است.

مسأله ۱۹۲٦ ـ زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره شترهایی که دارد از نصاب اوّل که پنج است بگذرد، تا به نصاب دوّم که ده است نرسیده باشد، فقط باید زکات پنج شتر آن را بدهد، و همچنین است حال در نصاب‌های بعد.

نصاب گاو

مسأله ۱۹۲۷ ـ گاو دو نصاب دارد:

نصاب اوّل: سی تا است که وقتی شماره گاو به سی رسید، اگر شرایطی را که ذکر شد داشته باشد، باید یک گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده از بابت زکات بدهد، و احتیاط ـ واجب ـ آن است که گوساله نر باشد.

نصاب دوّم: چهل است، و زکات آن یک گوساله ماده‌ای است که داخل سال سوّم شده باشد، و زکات ما بین سی و چهل واجب نیست، مثلاً کسی که سی و نُه گاو دارد، فقط باید زکات سی گاو را بدهد، و نیز اگر از چهل گاو زیادتر داشته باشد تا به شصت نرسیده، فقط باید زکات چهل گاو را بدهد، و بعد از آنکه به شصت رسید چون دو برابر نصاب اوّل را دارد، باید دو گوساله‌ای که داخل سال دوّم شده بدهد، و همچنین هر چه بالا رود باید یا بر اساس عدد سی، یا چهل، یا هر دو حساب کند و زکات آن را به دستوری که ذکر شد بدهد، ولی باید طوری حساب کند که چیزی باقی نماند، یا اگر چیزی باقی می‌ماند از نُه تا بیشتر نباشد، مثلاً اگر هفتاد گاو دارد، باید به حساب سی و چهل حساب کند، چون اگر فقط بر اساس عدد سی حساب کند، ده گاو زکات نداده می‌ماند، و در بعضی موارد مانند صد و بیست مخیر است.

نصاب گوسفند

مسأله ۱۹۲۸ ـ گوسفند پنج نصاب دارد:

اوّل: چهل است، و زکات آن یک گوسفند است، و تا گوسفند به چهل نرسد زکات ندارد.

دوّم: صد و بیست و یک است، و زکات آن دو گوسفند است.

سوّم: دویست و یک است، و زکات آن سه گوسفند است.

چهارم: سیصد و یک است، و زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم: چهارصد و بالاتر از آن است، که باید برای هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد، و لازم نیست زکات را از خود گوسفندها بدهد، بلکه اگر گوسفند دیگری بدهد، یا مطابق قیمت گوسفند پول بدهد کافی است.

مسأله ۱۹۲۹ ـ زکات ما بین دو نصاب واجب نیست، پس اگر شماره گوسفندهای کسی از نصاب اوّل که چهل است بیشتر باشد، تا به نصاب دوّم که صد و بیست و یک است نرسیده باشد، فقط باید زکات چهل گوسفند را بدهد، و زیادی آن زکات ندارد، و همچنین است حکم در نصاب‌های بعد.

مسأله ۱۹۳۰ ـ زکات شتر و گاو و گوسفندی که به مقدار نصاب برسد واجب است، چه همه آنها نر باشند، یا ماده، یا بعضی نر باشند، و بعضی ماده.

مسأله ۱۹۳۱ ـ در زکات گاو و گاومیش یک جنس حساب می‌شوند، و شتر عربی و غیر عربی یک جنس است، و همچنین بز و میش و شیشک در زکات با هم فرق ندارند.

مسأله ۱۹۳۲ ـ اگر برای زکات، گوسفند بدهد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید اقلاً داخل سال دوّم شده باشد، و اگر بز بدهد احتیاطاً باید داخل سال سوّم شده باشد.

مسأله ۱۹۳۳ ـ گوسفندی را که بابت زکات می‌دهد، اگر قیمتش مختصری از گوسفندهای دیگر او کمتر باشد اشکال ندارد، ولی بهتر است گوسفندی را که قیمت آن از تمام گوسفندهایش بیشتر است بدهد، و همچنین است در گاو و شتر.

مسأله ۱۹۳٤ ـ اگر چند نفر با هم شریک باشند، هرکدام آنان که سهمش به نصاب اوّل رسیده، باید زکات بدهد، و بر کسی که سهم او کمتر از نصاب اوّل است زکات

واجب نیست.

مسأله ۱۹۳۵ ـ اگر یک نفر در چند جا گاو یا شتر یا گوسفند داشته باشد و روی هم به‌اندازه نصاب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳٦ ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد مریض و معیوب باشند، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۳۷ ـ اگر گاو و گوسفند و شتری که دارد همه مریض یا معیوب یا پیر باشند، می‌تواند زکات را از خود آنها بدهد، ولی اگر همه سالم و بی‌عیب و جوان باشند، نمی‌تواند زکات آنها را مریض یا معیوب یا پیر بدهد، بلکه اگر بعضی از آنها سالم و بعضی مریض، و دسته‌ای معیوب و دسته دیگر بی‌عیب، و مقداری پیر و مقداری جوان باشند، احتیاط واجب آن است که برای زکات آنها سالم و بی‌عیب و جوان بدهد.

مسأله ۱۹۳۸ ـ اگر پیش از تمام شدن ماه یازدهم، گاو و گوسفند و شتری را که دارد با چیز دیگری عوض کند، یا نصابی را که دارد با مقدار نصاب از همان جنس عوض نماید، مثلاً چهل گوسفند بدهد، و چهل گوسفند دیگر بگیرد، زکات بر او واجب نیست، اگر این کار به قصد فرار از زکات نباشد، و اما اگر به این قصد باشد، در صورتی که هر دو چیز یک نوع منفعت داشته باشند، مثلاً هر دو گوسفند شیرده باشند، احتیاط لازم آن است که زکات آن را بدهد.

مسأله ۱۹۳۹ ـ کسی که باید زکات گاو و گوسفند و شتر را بدهد، اگر زکات آنها را از مال دیگرش بدهد، تا وقتی شماره آنها از نصاب کم نشده، همه‌ساله باید زکات را بدهد، و اگر از خود آنها بدهد و از نصاب اوّل کمتر شوند، زکات بر او واجب نیست، مثلاً کسی که چهل گوسفند دارد، اگر از مال دیگرش زکات آنها را بدهد، تا وقتی که گوسفندهای او از چهل کم نشده، همه‌ساله باید یک گوسفند بدهد، و اگر از خود آنها بدهد، تا وقتی به چهل نرسیده، زکات بر او واجب نیست.

زکات مال تجارت

مالی که انسان به عقد معاوضه مالک می‌شود، و برای تجارت و منفعت بردن نگاه می‌دارد باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ با چند شرط زکات آن را بدهد ـ و آن یک چهلم است ـ :

۱ ـ مالک بالغ و عاقل باشد.

۲ ـ مال حداقل به‌اندازه (۱۵) مثقال طلای مسکوک یا (۱۰۵) مثقال نقره مسکوک قیمت داشته باشد.

۳ ـ یک سال از وقتی که قصد منفعت بردن کرده است بر آن مال گذشته باشد.

٤ ـ قصد منفعت بردن در تمام سال باقی باشد، پس اگر در میان سال از آن قصد منصرف شود، و مثلاً قصد صرف آن را در مؤونه نماید، زکات واجب نیست.

۵ ـ مالک بتواند در تمام سال در آن تصرف کند.

٦ ـ در تمام سال به مقدار سرمایه یا بیشتر از آن، خریدار داشته باشد، پس اگر در قسمتی از سال به مقدار سرمایه، خریدار نداشته باشد، واجب نیست زکات آن را بدهد.

مصرف زکات

مسأله ۱۹٤۰ ـ زکات در هشت مورد صرف می‌شود:

اوّل: فقیر، و او کسی است که مخارج سال خود و عیالش را ندارد، و کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد که می‌تواند مخارج سال خود را بگذارند فقیر نیست.

دوّم: مسکین، و او کسی است که از فقیر سخت‌تر می‌گذراند.

سوّم: کسی که از طرف امام(علیه السلام) یا نائب امام مأمور است که زکات را جمع و نگهداری نماید، و به حساب آن رسیدگی کند و آن را به امام یا نایب امام یا فقرا و مستحقین برساند.

چهارم: کافرانی که اگر زکات به آنان بدهند، به دین اسلام مایل می‌شوند یا در جنگ

یا غیر آن به مسلمانان کمک می‌کنند. و همچنین مسلمانانی که ایمان آنان به بعضی از آنچه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) آورده‌اند ضعیف است، و چنانچه زکات به آنان داده شود موجب تقویت ایمانشان می‌گردد، یا مسلمانانی که ایمان به ولایت امیر مؤمنان(علیه السلام) ندارند، و اگر به آنان زکات داده شود به ولایت رغبت پیدا می‌کنند و به آن ایمان می‌آورند.

پنجم: خریداری بنده‌ها و آزاد کردن آنان، به تفصیلی که در محل خود ذکر شده است.

ششم: بدهکاری که نمی‌تواند قرض خود را بدهد.

هفتم: فی سبیل الله، یعنی کارهایی که نفعش به عموم مسلمین می‌رسد مثل ساختن مسجد، و مدرسه‌ای که علوم دینیه در آن خوانده می‌شود، و پاکسازی شهر و آسفالت راه‌ها، و توسعه آنها و مانند اینها.

هشتم: ابن‌السبیل، یعنی مسافری که در سفر درمانده شده.

اینها مواردی است که زکات در آنها صرف می‌شود، ولی مالک نمی‌تواند زکات را بدون اذن امام(علیه السلام) یا نایبش، در دو مورد سوّم و چهارم مصرف نماید، و در مورد هفتم نیز ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید از حاکم شرع اذن بگیرد، و احکام این موارد در مسائل آینده ذکر خواهد شد.

مسأله ۱۹٤۱ ـ احتیاط واجب آن است که فقیر، یا مسکین بیشتر از مخارج سال خود و عیالش را از زکات نگیرد، و اگر مقداری پول یا جنس دارد، فقط به‌اندازه کسری مخارج یک سالش زکات بگیرد.

مسأله ۱۹٤۲ ـ کسی که مخارج سالش را داشته، اگر مقداری از آن را مصرف کند و بعد شک کند که آنچه باقی مانده به‌اندازه مخارج یک سال او هست یا نه، نمی‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹٤۳ ـ صنعتگر یا مالک یا تاجری که درآمد او از مخارج سالش کمتر است، می‌تواند برای کسری مخارجش زکات بگیرد، و لازم نیست ابزار کار، یا ملک، یا

سرمایه خود را به مصرف مخارج برساند.

مسأله ۱۹٤٤ ـ فقیری که خرج سال خود و عیالش را ندارد، اگر خانه‌ای دارد که ملک او است و در آن نشسته، یا وسیله سواری دارد، چنانچه بدون اینها نتواند زندگی کند اگرچه برای حفظ آبرویش باشد، می‌تواند زکات بگیرد، و همچنین است اثاث خانه، و ظرف و لباس تابستانی و زمستانی و چیزهایی که به آنها احتیاج دارد، و فقیری که اینها را ندارد، اگر به اینها احتیاج داشته باشد می‌تواند از زکات خریداری نماید.

مسأله ۱۹٤٥ ـ فقیری که می‌تواند کسب کند و مخارج خود و عیالش را تهیه نماید و از روی تنبلی اقدام نمی‌کند جایز نیست زکات بگیرد، و طلبه فقیری که کسب مانع ادامه تحصیل اوست در هیچ صورتی نمی‌تواند از سهم فقرا زکات بگیرد، مگر اینکه تحصیل بر او واجب عینی باشد، و از سهم سبیل الله در صورتی که تحصیل او منفعت عمومی داشته باشد با اجازه حاکم شرع ـ بنا بر احتیاط لازم ـ جایز است، و فقیری که یاد گرفتن صنعت برای او مشکل نیست ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند با گرفتن زکات، زندگی کند، ولی تا وقتی مشغول یاد گرفتن است می‌تواند زکات بگیرد.

مسأله ۱۹٤٦ ـ به کسی که قبلاً فقیر بوده، و می‌گوید فقیرم، اگرچه انسان از گفته او اطمینان پیدا نکند، می‌شود زکات داد، ولی کسی که معلوم نباشد قبلاً فقیر بوده یا نه، نمی‌توان ـ بنا بر احتیاط ـ تا وقتی که اطمینان به فقرش حاصل نشود، به او زکات داد.

مسأله ۱۹٤۷ ـ کسی که می‌گوید فقیرم و قبلاً فقیر نبوده، چنانچه از گفته او اطمینان پیدا نشود، نمی‌شود به او زکات داد.

مسأله ۱۹٤۸ ـ کسی که باید زکات بدهد، اگر از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹٤۹ ـ اگر فقیر بمیرد و مال او به‌اندازه قرضش نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد بابت زکات حساب کند، بلکه اگر مال او به‌اندازه قرضش باشد و ورثه قرض او را ندهند، یا به جهت دیگر انسان نتواند طلب خود را بگیرد، نیز می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۰ ـ چیزی را که انسان بابت زکات به فقیر می‌دهد، لازم نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر فقیر خجالت بکشد مستحب است مال را به قصد زکات به او داده و زکات بودنش را اظهار ننماید.

مسأله ۱۹۵۱ ـ اگر به خیال اینکه کسی فقیر است به او زکات بدهد، بعد بفهمد فقیر نبوده، یا از روی ندانستن مسأله به کسی که می‌داند فقیر نیست زکات بدهد کافی نیست. پس چنانچه چیزی را که به او داده باقی باشد بایستی از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر از بین رفته باشد، پس اگر کسی که آن چیز را گرفته می‌دانسته زکات است، انسان می‌تواند عوض آن را از او بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نمی‌دانسته زکات است، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد و باید از مال خودش عوض زکات را به مستحق بدهد، حتی اگر در شناخت فقیر تحقیق کرده یا به حجت شرعی مستند بوده، بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۱۹۵۲ ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه مخارج سال خود را داشته باشد، می‌تواند برای دادن قرض خود زکات بگیرد، ولی باید مالی را که قرض کرده در معصیت خرج نکرده باشد.

مسأله ۱۹۵۳ ـ اگر به کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، زکات بدهد، بعد بفهمد قرض را در معصیت مصرف کرده، چنانچه آن بدهکار فقیر باشد می‌تواند آنچه را که به او داده، بابت سهم فقرا حساب کند.

مسأله ۱۹۵٤ ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگرچه فقیر نباشد، انسان می‌تواند طلبی را که از او دارد، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۵۵ ـ مسافری که خرجی او تمام شده یا وسیله نقلیه‌اش از کار افتاده، چنانچه سفر او سفر معصیت نباشد و نتواند با قرض کردن، یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند، اگرچه در وطن خود فقیر نباشد، می‌تواند زکات بگیرد، ولی اگر بتواند در جای دیگر با قرض کردن یا فروختن چیزی مخارج سفر خود را فراهم کند، فقط به مقداری که به آنجا برسد، می‌تواند زکات بگیرد ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ اگر بتواند با فروش یا اجاره مالی در وطن خود خرج راه را تهیه کند نباید زکات بگیرد.

مسأله ۱۹۵۶ ـ مسافری که در سفر درمانده شده و زکات گرفته، بعد از آنکه به وطنش رسید، اگر چیزی از زکات زیاد آمده باشد، چنانچه نتواند آن را به دهنده زکات برساند، باید به حاکم شرع برساند و بگوید آن چیز زکات است.

شرایط کسانی که مستحقّ زکات‌اند

مسأله ۱۹۵۷ ـ زکات گیرنده باید شیعه دوازده امامی باشد، و اگر انسان کسی را شیعه بداند و به او زکات بدهد، بعد معلوم شود شیعه نبوده، باید دوباره زکات بدهد، حتی اگر تحقیق کرده باشد، یا به حجت شرعی استناد کرده باشد بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۱۹۵۸ ـ اگر شیعه فقیر، بچه نابالغ یا دیوانه باشد، انسان می‌تواند به ولی او زکات بدهد به قصد اینکه آنچه می‌دهد ملک طفل یا دیوانه باشد، و می‌تواند خودش یا به‌وسیله یک نفر امین زکات را به مصرف طفل، یا دیوانه برساند، و باید موقعی که زکات به مصرف آنان می‌رسد نیت زکات کند.

مسأله ۱۹۵۹ ـ به فقیری که گدایی می‌کند اگر فقر او ثابت باشد، می‌شود زکات داد، ولی به کسی که زکات را در معصیت مصرف می‌کند، نباید زکات داد، بلکه احتیاط واجب آن است به کسی که دادن زکات موجب ترغیب او در معصیت می‌شود هرچند خود آن را در معصیت صرف نمی‌نماید، زکات داده نشود.

مسأله ۱۹۶۰ ـ به کسی که شراب‌خوار است، یا نماز نمی‌خواند، همچنین به کسی که معصیت کبیره را آشکارا به‌جا می‌آورد، احتیاط واجب آن است که زکات ندهند.

مسأله ۱۹۶۱ ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگرچه مخارج او بر انسان واجب باشد، می‌شود قرضش را از زکات داد.

مسأله ۱۹۶۲ ـ انسان نمی‌تواند مخارج کسانی ـ مثل اولاد یا پدر و مادر یا زوجه دائمی ـ که خرجشان بر او واجب است از سهم فقراء از زکات بدهد، ولی اگر مخارج آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند، بله اگر متمکن از پرداخت نفقه واجب افراد واجب‌النفقه‌اش نباشد و زکات بر او واجب باشد می‌تواند از زکات، نفقه آنها را

بدهد.

مسأله ۱۹٦۳ ـ اگر انسان، زکات را به پسرش بدهد که خرج زن و خدمتکار خود نماید، یا دین خود را ادا کند با داشتن سایر شرایط، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹٦٤ ـ پدر نمی‌تواند از سهم سبیل الله کتاب‌های علمی و دینی که مورد احتیاج پسرش است بخرد و در معرض استفاده او قرار دهد، مگر آنکه مصلحت عامه اقتضای این کار را داشته باشد، و از حاکم شرع ـ بنا بر احتیاط ـ اجازه بگیرد.

مسأله ۱۹٦٥ ـ پدر می‌تواند از زکات برای پسر فقیرش زن بگیرد، و همچنین است پسر نسبت به پدر.

مسأله ۱۹٦٦ ـ به زنی که شوهرش مخارج او را می‌دهد، و زنی که شوهرش خرجی او را نمی‌دهد، ولی می‌تواند ـ هرچند با مراجعه به حاکم جور ـ او را به دادن خرجی مجبور کند، نمی‌شود زکات داد.

مسأله ۱۹٦۷ ـ زنی که صیغه شده اگر فقیر باشد، شوهرش و دیگران می‌توانند به او زکات بدهند، ولی اگر بر شوهرش در ضمن عقد شرط کند که مخارج او را بدهد، یا به جهت دیگری دادن مخارجش بر او واجب باشد، در صورتی که مخارج آن زن را بدهد نمی‌شود به آن زن زکات داد.

مسأله ۱۹٦۸ ـ زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد، اگرچه شوهر زکات را صرف مخارج خود آن زن نماید.

مسأله ۱۹٦۹ ـ سید نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد، مگر در حال اضطرار ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید اضطرار به حدّی باشد که نتواند از خمس و سایر وجوهات مخارج خود را تأمین کند، و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در صورت امکان باید در هر روز اکتفا کند به گرفتن مخارج ضروری همان روز.

مسأله ۱۹۷۰ ـ به کسی که معلوم نیست سید است یا نه، می‌شود زکات داد ولی اگر خود ادعای سیادت کند و مالک به او زکات بدهد ذمه‌اش بری نمی‌شود.

نیت زکات

مسأله ۱۹۷۱ ـ انسان باید زکات را به قصد قربت ـ یعنی برای تذلل در پیشگاه خداوند متعال ـ بدهد و اگر بدون قصد قربت بدهد کافی است هرچند گناه کرده است، همچنین باید در نیت معین کند که آنچه را می‌دهد زکات مال است یا زکات فطره، بلکه اگر مثلاً زکات گندم و جو بر او واجب باشد، و بخواهد پولی را به عنوان قیمت زکات بدهد باید معین کند که زکات گندم است یا زکات جو.

مسأله ۱۹۷۲ ـ کسی که زکات چند مال بر او واجب شده، اگر مقداری زکات بدهد و نیت هیچ‌کدام آنها را نکند، چنانچه چیزی را که داده هم‌جنس یکی از آنها باشد، زکات همان جنس حساب می‌شود، مثلاً کسی که زکات چهل گوسفند، و زکات پانزده مثقال طلا بر او واجب است، اگر مثلاً یک گوسفند از بابت زکات بدهد و نیت هیچ‌کدام آنها را نکند، زکات گوسفند حساب می‌شود، ولی اگر مقداری پول نقره یا اسکناس بدهد که هم‌جنس هیچ‌کدام آنها نیست، بعضی گفته‌اند: به همه آنها قسمت می‌شود، ولی این خالی از اشکال نیست، و احتمال دارد که از هیچ‌کدام حساب نشود و در ملک مالک باقی بماند.

مسأله ۱۹۷۳ ـ اگر کسی را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، موقعی که زکات را به آن وکیل می‌دهد باید نیت کند و احتیاط مستحب این است که نیت او تا زمان رسیدن زکات به فقیر مستمر باشد.

مسائل متفرقه زکات

مسأله ۱۹۷٤ ـ موقعی که گندم و جو را از کاه جدا می‌کنند، و موقع خشک شدن خرما و انگور، انسان باید زکات را به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا کند. و زکات طلا و نقره و گاو و گوسفند، و شتر را بعد از تمام شدن ماه یازدهم، باید به فقیر بدهد، یا از مال خود جدا نماید.

مسأله ۱۹۷۵ ـ بعد از جدا کردن زکات لازم نیست فوراً آن را به مستحق بدهد، و اگر برای غرض عقلایی تأخیر بیندازد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۷۶ ـ کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر ندهد و به واسطه کوتاهی کردن او از بین برود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۱۹۷۷ ـ کسی که می‌تواند زکات را به مستحق برساند، اگر زکات را ندهد و بدون آنکه در نگهداری آن کوتاهی کند از بین برود، چنانچه غرض صحیحی در تأخیر زکات نداشته باید عوض آن را بدهد، بلکه اگر غرض صحیحی داشته مثلاً فقیر معینی را در نظر داشته، یا می‌خواسته تدریجاً به فقرا برساند، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ ضامن است.

مسأله ۱۹۷۸ ـ اگر زکات را از خود مال کنار بگذارد، می‌تواند در بقیه آن تصرّف کند، و نیز اگر از مال دیگرش کنار بگذارد، می‌تواند در تمام مال تصرّف نماید.

مسأله ۱۹۷۹ ـ انسان نمی‌تواند زکاتی را که کنار گذاشته برای خود بردارد و چیز دیگری به‌جای آن بگذارد.

مسأله ۱۹۸۰ ـ اگر از زکاتی که کنار گذاشته منفعتی حاصل شود، مثلاً گوسفندی که برای زکات گذاشته برّه بیاورد، در حکم زکات است.

مسأله ۱۹۸۱ ـ اگر موقعی که زکات را کنار می‌گذارد مستحقّی حاضر باشد، بهتر است زکات را به او بدهد، مگر کسی را در نظر داشته باشد که دادن زکات به او از جهتی بهتر باشد.

مسأله ۱۹۸۲ ـ اگر بدون اجازه حاکم شرع با مالی که برای زکات کنار گذاشته تجارت کند و ضرر نماید، نباید چیزی از زکات کم کند؛ ولی اگر منفعت کند ـ بنا بر احتیاط لازم ـ باید آن را به مستحق بدهد.

مسأله ۱۹۸۳ ـ اگر پیش از آنکه زکات بر او واجب شود، چیزی بابت زکات به فقیر بدهد، زکات حساب نمی‌شود، و بعد از آنکه زکات بر او واجب شد، اگر چیزی را که به فقیر داده از بین نرفته باشد و آن فقیر هم به فقر خود باقی باشد، می‌تواند چیزی را که به

او داده، بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸٤ ـ فقیری که می‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود ضامن است، پس موقعی که زکات بر انسان واجب می‌شود، اگر آن فقیر به فقر خود باقی باشد، می‌تواند عوض چیزی را که به او داده بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۵ ـ فقیری که نمی‌داند زکات بر انسان واجب نشده، اگر چیزی بابت زکات بگیرد و پیش او تلف شود، ضامن نیست، و انسان نمی‌تواند عوض آن را بابت زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸٦ ـ مستحب است زکات گاو و گوسفند و شتر را به فقرای آبرومند بدهد، و در دادن زکات، خویشان خود را بر دیگران و اهل علم و کمال را بر غیر آنان، و کسانی که اهل سؤال نیستند را بر اهل سؤال مقدّم بدارد، ولی ممکن است دادن زکات به فقیری از جهت دیگری بهتر باشد.

مسأله ۱۹۸۷ ـ بهتر است زکات را آشکار، و صدقه مستحبّی را مخفی بدهند.

مسأله ۱۹۸۸ ـ اگر در شهر کسی که می‌خواهد زکات بدهد مستحقّی نباشد و نتواند زکات را به مصرف دیگری هم که برای آن معین شده برساند، می‌تواند آن را به جای دیگری منتقل سازد، و در این صورت اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تلف شود ضامن نیست، و می‌تواند از حاکم شرع وکالت بگیرد و آن را به وکالت از او قبض کند و به اجازه او منتقل سازد، در این صورت نیز ضامن تلف نیست، و اجرت نقل را می‌تواند از زکات حساب کند.

مسأله ۱۹۸۹ ـ اگر در شهر خودش مستحق پیدا شود، می‌تواند زکات را به شهر دیگر ببرد ولی مخارج بردن به آن شهر را باید از خودش بدهد، و اگر زکات تلف شود ضامن است، مگر آنکه به امر حاکم شرع برده باشد.

مسأله ۱۹۹۰ ـ اجرت وزن کردن و پیمانه نمودن گندم و جو و کشمش و خرمایی را که برای زکات می‌دهد، با خود اوست.

مسأله ۱۹۹۱ ـ مکروه است انسان از مستحق درخواست کند زکاتی را که از او گرفته به او بفروشد، ولی اگر مستحق بخواهد چیزی را که گرفته بفروشد، بعد از آنکه به قیمت رساند، کسی که زکات را به او داده در خریدن آن بر دیگران مقدّم است.

مسأله ۱۹۹۲ ـ اگر شک کند زکاتی را که بر او واجب بوده داده یا نه و مال زکات دار موجود باشد، باید زکات را بدهد، هرچند شک او برای زکات سال‌های پیش بوده باشد، و اگر عین تلف شده، زکاتی بر او نیست هرچند از سال حاضر باشد.

مسأله ۱۹۹۳ ـ فقیر نمی‌تواند پیش از گرفتن زکات آن را به کمتر از مقدار آن صلح کند، یا چیزی را گران‌تر از قیمت آن بابت زکات قبول نماید. و همچنین مالک نمی‌تواند زکات را به مستحق داده و بر او شرط کند که آن را به او برگرداند، ولی اگر مستحق پس از گرفتن زکات راضی شود که آن را به او برگرداند مانعی ندارد، مثلاً کسی که زکات زیادی بدهکار است و فقیر شده و نمی‌تواند زکات را بدهد و حال توبه کرده، اگر فقیر راضی شود زکات او را بگیرد و به او ببخشد، اشکال ندارد.

مسأله ۱۹۹٤ ـ انسان نمی‌تواند از سهم سبیل الله قرآن یا کتاب دینی، یا کتاب دعا بخرد و وقف نماید، مگر آنکه مصلحت عامه اقتضای این کار را داشته و از حاکم شرع ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اجازه بگیرد.

مسأله ۱۹۹۵ ـ انسان نمی‌تواند از زکات ملک بخرد، و بر اولاد خود، یا بر کسانی که مخارج آنان بر او واجب است وقف نماید که عایدی آن را به مصرف مخارج خود برسانند.

مسأله ۱۹۹٦ ـ انسان می‌تواند برای رفتن به حج و زیارت و مانند اینها از سهم سبیل الله زکات بگیرد، اگرچه فقیر نباشد، یا اینکه به مقدار خرج سالش زکات گرفته باشد، ولی این در صورتی است که رفتن او به حج یا زیارت و مانند اینها دارای منفعت عامه باشد، ـ و بنا بر احتیاط ـ از حاکم شرع برای صرف زکات در آن اذن بگیرد.

مسأله ۱۹۹۷ ـ اگر مالک، فقیری را وکیل کند که زکات مال او را بدهد، چنانچه آن فقیر احتمال بدهد که قصد مالک این بوده که خود آن فقیر از زکات برندارد، نمی‌تواند

چیزی از آن را برای خودش بردارد، و اگر یقین داشته باشد که قصد مالک این نبوده می‌تواند برای خودش هم بردارد.

مسأله ۱۹۹۸ ـ اگر فقیر شتر و گاو و گوسفند، و طلا و نقره را بابت زکات بگیرد، چنانچه شرط‌هایی که برای واجب شدن زکات ذکر شد در آنها جمع شود، باید زکات آنها را بدهد.

مسأله ۱۹۹۹ ـ اگر دو نفر در مالی که زکات آن واجب شده با هم شریک باشند و یکی از آنها زکات قسمت خود را بدهد و بعد مال را تقسیم کنند، هرچند بداند شریکش زکات سهم خود را نداده و بعداً نیز نمی‌دهد، تصرّف او در سهم خودش اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۰۰ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است، و کفاره و نذر و مانند اینها هم بر او واجب است و قرض هم دارد، چنانچه نتواند همه آنها را بدهد، اگر مالی که خمس یا زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس و زکات را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، دادن زکات و خمس و قرض، بر دادن کفاره و نذر مقدم است.

مسأله ۲۰۰۱ ـ کسی که خمس یا زکات بدهکار است، و حِجة الإسلام بر او واجب است و قرض هم دارد، اگر بمیرد و مال او برای همه آنها کافی نباشد، چنانچه مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین نرفته باشد، باید خمس یا زکات را بدهند و بقیه مال او را صرف ادای قرضش نمایند، و اگر مالی که خمس و زکات آن واجب شده از بین رفته باشد، باید مال او را صرف ادای قرضش بنمایند، و در صورتی که چیزی باقی باشد صرف حج کنند، و اگر چیزی زیاد آمد به خمس و زکات قسمت نمایند.

مسأله ۲۰۰۲ ـ کسی که مشغول تحصیل علم است و اگر تحصیل نکند می‌تواند برای معاش خود کسب کند، چنانچه تحصیل آن علم واجب عینی باشد می‌شود از سهم فقرا به او زکات داد، و اگر تحصیل آن علم دارای مصلحت عامه باشد، زکات دادن به او از سهم سبیل الله و ـ بنا بر احتیاط ـ با اجازه حاکم شرع جایز است، در غیر این دو صورت جایز نیست به او زکات بدهند.

زکات فطره

مسأله ۲۰۰۳ ـ کسی که موقع غروب شب عید فطر، بالغ و عاقل است، و بیهوش و فقیر و برده نیست، باید برای خودش و کسانی که نان‌خور او هستند، هر نفری یک صاع که گفته می‌شود تقریباً سه کیلو است از غذاهای معمول در شهرش مانند گندم یا جو یا خرما یا کشمش، یا برنج یا ذرّت به مستحق بدهد، و اگر به‌جای آن پول هم بدهد، کافی است، و احتیاط لازم آن است که از غذاهایی که در شهرش معمول نیست ندهد هرچند گندم یا جو، یا خرما یا کشمش باشد.

مسأله ۲۰۰٤ ـ کسی که مخارج سال خود و عیالش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و عیالش را بگذراند، فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۰۵ ـ انسان فطره کسانی را که در غروب شب عید فطر نان‌خور او حساب می‌شوند باید بدهد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، دادن خرج آنها بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر.

مسأله ۲۰۰٦ ـ اگر کسی را که نان‌خور اوست و در شهر دیگر است وکیل کند که از مال او فطره خود را بدهد، چنانچه اطمینان داشته باشد که فطره را می‌دهد، لازم نیست خودش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۰۷ ـ فطره مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر وارد شده، و شب را نزد او مانده و نان‌خور او ـ هرچند موقتاً ـ حساب می‌شود، بر او واجب است.

مسأله ۲۰۰۸ ـ فطره مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود در صورتی که نان‌خور او حساب شود ـ بنا بر احتیاط ـ بر او واجب است و الاّ واجب نیست، و کسی را که انسان برای افطار شب عید دعوت می‌کند نان‌خور به حساب نمی‌آید، و فطره‌اش بر صاحب‌خانه نیست.

مسأله ۲۰۰۹ ـ اگر کسی موقع غروب شب عید فطر دیوانه باشد، در صورتی که

دیوانگی او تا ظهر روز عید فطر باقی باشد، زکات فطره بر او واجب نیست، و الاّ ـ بنا بر احتیاط واجب ـ لازم است فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۰ ـ اگر پیش از غروب بچه بالغ شود، یا دیوانه عاقل گردد، یا فقیر غنی شود، در صورتی که شرایط واجب شدن فطره را دارا باشد، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۱ ـ اگر در موقع غروب شب عید فطر، شرایط وجوب زکات فطره نباشد ولی پیش از ظهر روز عید آن شرایط پیدا شود، احتیاط واجب آن است که زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۲ ـ کافری که بعد از غروب شب عید فطر مسلمان شده، فطره بر او واجب نیست. ولی مسلمانی که شیعه نبوده، اگر بعد از دیدن ماه شیعه شود، باید زکات فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۱۳ ـ کسی که فقط به‌اندازه یک صاع گندم و مانند آن را دارد، مستحب است زکات فطره را بدهد، و چنانچه عیالی داشته باشد و بخواهد فطره آنها را هم بدهد می‌تواند به قصد فطره، آن یک صاع را به یکی از عیالش بدهد، و او هم به همین قصد به دیگری بدهد، و همچنین تا به نفر آخر برسد، و بهتر است نفر آخر چیزی را که می‌گیرد به کسی بدهد که از خودشان نباشد، و اگر یکی از آنها صغیر یا دیوانه باشد، ولی او به‌جای او می‌گیرد، و احتیاط مستحب آن است که به قصد او نگیرد، بلکه برای خودش بگیرد.

مسأله ۲۰۱٤ ـ اگر بعد از غروب شب عید فطر بچه‌دار شود، واجب نیست فطره او را بدهد، ولی اگر پیش از غروب بچه‌دار شود، یا ازدواج کند اگر نان‌خور او شمرده شوند باید فطره آنها را بدهد، و اگر نان‌خور دیگری باشند بر او واجب نیست، و اگر نان‌خور کسی نباشند فطره زن بر خودش واجب است، و بر بچه چیزی نیست.

مسأله ۲۰۱۵ ـ اگر انسان نان‌خور کسی باشد و پیش از غروب نان‌خور کس دیگر شود، فطره او بر کسی که نان‌خور او شده واجب است، مثلاً اگر دختر پیش از غروب به خانه شوهر رود، باید شوهرش فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۱٦ ـ کسی که دیگری باید فطره او را بدهد، واجب نیست فطره خود را بدهد، ولی اگر آن شخص، بدون عذر یا به سبب فراموشی، فطره را ندهد بر خود انسان ـ بنا بر احتیاط ـ واجب می‌شود که چنانچه دارای شرایط گذشته در مسأله (۲۰۰۳) باشد فطره خویش را بدهد. و همچنین اگر فرد غنی، نان خور شخصی که فقیر است باشد، بر فقیر مذکور پرداخت فطره واجب نیست و چنانچه فردِ غنی دارای شرایط وجوب زکات فطره باشد، بر خود او، پرداخت زکات فطره واجب می شود.

مسأله ۲۰۱۷ ـ اگر کسی که فطره او بر دیگری واجب است خودش فطره را بدهد، از کسی که فطره بر او واجب شده ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۰۱۸ ـ کسی که سید نیست، نمی‌تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطره او را به سید دیگری بدهد.

مسأله ۲۰۱۹ ـ فطره طفلی که از مادر یا دایه شیر می‌خورد، بر کسی است که مخارج مادر یا دایه را می‌دهد، ولی اگر مادر یا دایه مخارج خود را از مال طفل برمی‌دارد، فطره طفل بر کسی واجب نیست.

مسأله ۲۰۲۰ ـ انسان اگرچه مخارج عیالش را از مال حرام بدهد، باید فطره آنان را از مال حلال بدهد.

مسأله ۲۰۲۱ ـ اگر انسان کسی را اجیر نماید مانند بنّا یا نجّار یا خدمتکار، و مخارج او را بدهد به‌طوری که نان‌خور او محسوب شود، باید فطره او را هم بدهد، ولی چنانچه فقط مزد کارش را بدهد، واجب نیست فطره او را بدهد.

مسأله ۲۰۲۲ ـ اگر پیش از غروب شب عید فطر بمیرد، واجب نیست فطره او و عیالش را از مال او بدهند، ولی اگر بعد از غروب بمیرد، مشهور فرموده‌اند باید فطره او و عیالش را از مال او بدهند، ولی این حکم خالی از اشکال نیست، و مقتضای احتیاط ترک نشود.

مصرف زکات فطره

مسأله ۲۰۲۳ ـ زکات فطره را ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید فقط به فقرای شیعه پرداخت کرد که دارای شرایط گذشته در مستحقین زکات مال هستند، و چنانچه در شهر از فقرای شیعه کسی نباشد می‌تواند آن را به فقرای دیگر مسلمانان داد، ولی در هر صورت نباید به ناصبی داده شود.

مسأله ۲۰۲٤ ـ اگر طفل شیعه‌ای فقیر باشد، انسان می‌تواند فطره را به مصرف او برساند، یا به واسطه دادن به ولی او، ملک طفل نماید.

مسأله ۲۰۲۵ ـ فقیری که فطره به او می‌دهند، لازم نیست عادل باشد، ولی احتیاط واجب آن است که به شراب‌خوار، و بی‌نماز، و کسی که آشکارا معصیت می‌کند، فطره ندهند.

مسأله ۲۰۲٦ ـ به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند، نباید فطره بدهند.

مسأله ۲۰۲۷ ـ احتیاط مستحب آن است که به یک فقیر کمتر از یک صاع فطره ندهند، مگر اینکه به فقرایی که جمع شده‌اند نرسد، ولی اگر بیشتر بدهند هیچ اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۲۸ ـ اگر از جنسی که قیمتش دو برابر قیمت معمولی آن است، مثلاً از گندمی که قیمت آن دو برابر قیمت گندم معمولی است، نصف صاع بدهد کافی نیست، بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۲۹ ـ انسان نمی‌تواند نصف صاع را از یک جنس مثلاً گندم، و نصف دیگر آن را از جنسی دیگر، مثلاً جو بدهد، بلکه اگر آن را به قصد قیمت فطره هم بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۰ ـ مستحب است در دادن زکات فطره، خویشان و همسایگان فقیر خود را بر دیگران مقدّم دارد، و سزاوار است که اهل علم و دین و فضل را به دیگران نیز مقدم دارد.

مسأله ۲۰۳۱ ـ اگر انسان به خیال اینکه کسی فقیر است به او فطره بدهد و بعد بفهمد فقیر نبوده، چنانچه مالی را که او داده از بین نرفته باشد، باید پس بگیرد و به مستحق بدهد، و اگر نتواند بگیرد، باید از مال خودش عوض فطره را بدهد، و اگر از بین رفته باشد، در صورتی که گیرنده فطره می‌دانسته آنچه را که گرفته فطره است، باید عوض آن را بدهد، و اگر نمی‌دانسته، دادن عوض بر او واجب نیست، و انسان باید عوض فطره را بدهد.

مسأله ۲۰۳۲ ـ اگر کسی بگوید فقیرم، نمی‌شود به او فطره داد، مگر آنکه از گفته او اطمینان پیدا شود، یا انسان بداند که قبلاً فقیر بوده است.

مسائل متفرقه زکات فطره

مسأله ۲۰۳۳ ـ انسان باید زکات فطره را به قصد قربت ـ یعنی برای تذلل در پیشگاه خداوند عالم ـ بدهد و موقعی که آن را می‌دهد نیت دادن فطره نماید.

مسأله ۲۰۳٤ ـ اگر پیش از ماه رمضان فطره را بدهد صحیح نیست، و بهتر آن است که در ماه رمضان هم فطره را ندهد، ولی اگر پیش از ماه رمضان به فقیر قرض بدهد و بعد از آنکه فطره بر او واجب شد، طلب خود را بابت فطره حساب کند مانعی ندارد.

مسأله ۲۰۳۵ ـ گندم یا چیز دیگری را که برای فطره می‌دهد باید به جنس دیگر، یا خاک مخلوط نباشد، و چنانچه مخلوط باشد، اگر خالص آن به یک صاع برسد، و بدون جدا کردن قابل‌استفاده باشد، یا جدا کردن آن زحمت فوق‌العاده نداشته باشد، یا آنچه مخلوط شده به‌قدری کم باشد که قابل‌اعتنا نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۳٦ ـ اگر فطره را از چیز معیوب بدهد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کافی نیست.

مسأله ۲۰۳۷ ـ کسی که فطره چند نفر را می‌دهد، لازم نیست همه را از یک جنس بدهد، مثلاً اگر فطره بعضی را گندم، و فطره بعض دیگر را جو بدهد، کافی است.

مسأله ۲۰۳۸ ـ کسی که نماز عید فطر می‌خواند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید فطره را پیش از نماز عید بدهد، ولی اگر نماز عید نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطره را تا ظهر

تأخیر بیندازد.

مسأله ۲۰۳۹ ـ اگر به نیت فطره مقداری از مال خود را کنار بگذارد و تا ظهر روز عید به مستحق ندهد، هر وقت آن را می‌دهد نیت فطره نماید، و تأخیر اگر برای غرض عقلایی باشد اشکال ندارد.

مسأله ۲۰٤۰ ـ اگر تا ظهر روز عید، فطره را ندهد و کنار هم نگذارد، بعداً ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بدون اینکه نیت ادا و قضا کند فطره را بدهد.

مسأله ۲۰٤۱ ـ اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند ـ بدون اجازه حاکم شرع ـ آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد.

مسأله ۲۰٤۲ ـ اگر انسان مالی داشته باشد که قیمتش از فطره بیشتر است، چنانچه فطره را ندهد و نیت کند که مقداری از آن مال برای فطره باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کافی نیست.

مسأله ۲۰٤۳ ـ اگر مالی را که برای فطره کنار گذاشته از بین برود، چنانچه دسترسی به فقیر داشته و دادن فطره را تأخیر انداخته، یا در نگهداری آن کوتاهی کرده، باید عوض آن را بدهد، و اگر دسترسی به فقیر نداشته و در نگهداری آن کوتاهی نکرده، ضامن نیست.

مسأله ۲۰٤٤ ـ اگر در محل خودش مستحق پیدا شود، احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد، ولی اگر برد و به مستحق رساند کافی است، و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

احکام حج

مسأله ۲۰۴۵ ـ حج: زیارت کردن خانه خدا و انجام اعمالی است که دستور داده‌اند در آنجا به‌جا آورده شود. و در تمام عمر بر کسی که این شرایط را دارا باشد، یک مرتبه واجب می‌شود:

اوّل: آنکه بالغ باشد.

دوّم: آنکه عاقل و آزاد باشد.

سوّم: به واسطه رفتن به حج مجبور نشود که کار حرامی را که ترک آن از حج مهم‌تر است انجام دهد، یا عمل واجبی را که از حج مهم‌تر است ترک نماید، ولی اگر در این حال به حج برود گرچه گناه کرده اما حج او صحیح است.

چهارم: آنکه مستطیع باشد، و مستطیع بودن به چند چیزاست:

اوّل: آنکه توشه راه و همچنین مرکب سواری ـ در صورت احتیاج به آن ـ یا مالی که بتواند با آن مال آنها را تهیه کند، داشته باشد.

دوّم: سلامت مزاج و توانایی آن را داشته باشد که بدون مشقت زیاد بتواند مکه رود، و حج را به‌جا آورد. و این شرط در وجوب مباشرت حج معتبر است و کسی که توانایی مالی دارد ولی قدرت بدنی مباشرت ندارد یا مباشرت برای او حرجی است و امید بهبودی ندارد باید نایب بگیرد.

سوّم: در راه مانعی از رفتن نباشد، و اگر راه بسته باشد یا انسان بترسد که در راه جان یا عرض او از بین برود یا مال او را ببرند، حج بر او واجب نیست. ولی اگر از راه دیگری بتواند برود اگرچه دورتر باشد، باید از آن راه برود، مگر آنکه آن راه آن‌قدر دورتر و غیرمعمولی باشد که بگویند راه حج بسته است.

چهارم: تمکن از سایر جهات داشته باشد که به قدر به‌جا آوردن اعمال حج وقت داشته باشد.

پنجم: مخارج کسانی را که خرجی آنان بر او واجب است مثل زن و بچه، یا ترک انفاق بر آنان برای او حرجی است، داشته باشد.

ششم: بعد از برگشتن، کسب یا زراعت یا عایدی ملک یا راه دیگری برای معاش خود داشته باشد، یعنی این‌طور نباشد که به واسطه مخارج حج پس از برگشتن مجبور شود به زحمت زندگی کند.

مسأله ۲۰٤٦ ـ کسی که بدون خانه ملکی در حرج واقع می‌شود، وقتی حج بر او واجب است که پول خانه را هم داشته باشد.

مسأله ۲۰٤۷ ـ زنی که می‌تواند مکه برود، اگر بعد از برگشتن از خودش مال نداشته باشد و شوهرش هم مثلاً فقیر باشد و خرجی او را ندهد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰٤۸ ـ اگر کسی توشه راه و مرکب سواری نداشته باشد و دیگری به او بگوید: حج برو و من خرج تو و عیال تو را در موقعی که در سفر حج هستی می‌دهم، در صورتی که اطمینان داشته باشد که خرج او را می‌دهد، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰٤۹ ـ اگر مخارج رفت و برگشت و مصارف عیال کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد، به او ببخشند برای اینکه حج کند، حج بر او واجب می‌شود، اگرچه قرض داشته باشد و در موقع برگشتن هم مالی که بتواند با آن زندگی کند نداشته باشد. ولی اگر طوری باشد که روزهای سفر حج روزهای کسب‌وکارش باشد به‌طوری که اگر حج رود نتواند قرض خود را در موقعش ادا نماید، یا آنکه نتواند مخارج زندگانی‌اش را در بقیه سال تأمین نماید، حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۰ ـ اگر مخارج رفتن و برگشتن و مخارج عیال کسی را در مدتی که مکه می‌رود و برمی‌گردد به او بدهند و بگویند: حج برو، ولی ملک او نکنند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که از او پس نمی‌گیرند، حج بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲۰۵۱ ـ اگر مقداری مال که برای حج کافی است به کسی بدهند و با او شرط کنند که در راه مکه به کسی که مال را داده خدمت بنماید، حج بر او واجب نمی‌شود.

مسأله ۲۰۵۲ ـ اگر مقداری مال به کسی بدهند و حج بر او واجب شود، چنانچه حج نماید هرچند بعداً مالی از خود پیدا کند، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵۳ ـ اگر برای تجارت مثلاً تا جدّه برود و مالی به دست آورد که اگر بخواهد از آنجا به مکه رود مستطیع باشد، باید حج کند، و در صورتی که حج نماید اگرچه بعداً مالی پیدا کند که بتواند از وطن خود به مکه رود، دیگر حج بر او واجب نیست.

مسأله ۲۰۵٤ ـ اگر انسان اجیر شود که مباشرتاً از طرف کس دیگر حج کند، چنانچه خودش نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خودش بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده اجازه بگیرد.

مسأله ۲۰۵۵ ـ اگر کسی که مستطیع شده به مکه رود و در وقت معینی که دستور داده‌اند به عرفات و مشعر الحرام نرسد، چنانچه در سال‌های بعد مستطیع نباشد، حج بر او واجب نیست، مگر آنکه از سال‌های پیش مستطیع بوده و نرفته، که در این صورت اگرچه به زحمت باشد باید حج کند.

مسأله ۲۰۵٦ ـ اگر کسی که مستطیع شده حج نکند، و بعد به واسطه پیری یا مرض و ناتوانی، نتواند حج نماید، یا حرجی باشد و ناامید باشد از اینکه بعداً خودش حج کند، باید دیگری را از طرف خود بفرستد، و در صورتی که بعداً قدرت پیدا کرد، خودش نیز حج نماید و همچنین است اگر در سال اوّلی که به قدر رفتن حج مال پیدا کرده، به واسطه پیری یا مرض یا ناتوانی نتواند حج کند و ناامید از توانایی خود باشد، و در تمام این صور احتیاط مستحب آن است که چنانچه منوب‌عنه مرد باشد، نایب صروره باشد، یعنی کسی باشد که برای اوّلین بار به حج می‌رود.

مسأله ۲۰۵۷ ـ کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده، باید طواف نساء را نیز از طرف او به‌جا آورد و اگر به‌جا نیاورد، زن بر آن اجیر حرام می‌شود.

مسأله ۲۰۵۸ ـ اگر طواف نساء را درست به‌جا نیاورد یا فراموش کند، چنانچه بعد از چند روز یادش بیاید و از بین راه برگردد و به‌جا آورد صحیح است. ولی چنانچه برگشتن برایش مشقت داشته باشد می‌تواند نائب بگیرد.

احکام خرید و فروش

مسأله ۲۰۵۹ ـ شخص کاسب سزاوار است احکام خرید و فروش در موارد محل ابتلاء را یاد بگیرد، بلکه چنانچه به واسطه یاد نگرفتن در معرض ارتکاب حرام، یا ترک واجبی باشد، یاد گرفتن لازم است. و از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده است: کسی که می‌خواهد خرید و فروش کند، باید احکام آن را یاد بگیرد، و اگر پیش از یاد گرفتن احکام آن خرید و فروش کند، به واسطه معامله‌های باطل و شبهه‌ناک، به هلاکت می‌افتد.

مسأله ۲۰۶۰ ـ اگر انسان به‌علّت ندانستن مسأله‌ای نداند معامله‌ای که کرده صحیح است یا باطل، نه در مالی که گرفته است می‌تواند تصرف نماید، و نه در مالی که تحویل داده است، بلکه باید مسأله را یاد بگیرد، یا احتیاط کند هرچند با مصالحه باشد، ولی اگر بداند طرف راضی به تصرّف در آن است هرچند معامله باطل باشد، تصرّف جایز است.

مسأله ۲۰۶۱ ـ کسی که مال ندارد و مخارجی بر او واجب است، مثل خرج زن و بچه، باید کسب کند، و برای کارهای مستحب مانند وسعت دادن به عیال و دستگیری از فقرا، کسب کردن مستحب است.

مستحبات خرید و فروش

چند چیز در خرید و فرش مستحب شمرده شده است:

اوّل: آنکه در قیمت جنس بین مشتری‌ها فرق نگذارد، مگر به لحاظ فقر و مانند آن.

دوّم: آنکه در ابتدای نشستن برای تجارت، شهادتین را بگوید، و هنگام معامله تکبیر بگوید.

سوّم: آنکه چیزی را که می‌فروشد زیادتر بدهد، و آنچه را که می‌خرد کمتر بگیرد.

چهارم: آنکه کسی که با او معامله کرده، اگر پشیمان شود و از او تقاضای به هم زدن

معامله را بنماید، بپذیرد.

معاملات مکروه

مسأله ۲۰٦۲ ـ بعضی از معاملات مکروه از این قرار است:

اوّل: ملک فروشی، مگر اینکه ملک دیگری با پول آن بخرد.

دوّم: قصابی.

سوّم: کفن فروشی.

چهارم: معامله با افراد پست.

پنجم: معامله بین اذان صبح تا هنگام طلوع آفتاب.

ششم: آنکه کار خود را خرید و فروش گندم، و جو، و مانند اینها قرار دهد.

هفتم: آنکه برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد، داخل معامله او شود.

معاملات حرام

مسأله ۲۰٦۳ ـ معاملات حرام بسیار است، از آن جمله این موارد است:

اوّل: خرید و فروش مشروبات مسکر، و سگ غیر شکاری و خوک، و همچنین مردار نجس ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مگر آنچه از بدن انسان زنده قطع می‌شود تا به بدن دیگری پیوند زده شود و در غیر از آنچه ذکر شد در صورتی که بشود از عین نجس استفاده قابل‌توجهی نمود که حلال باشد، مانند فضولات نجس که برای کود دادن بکار می‌رود، خرید و فروش جایز است.

دوّم: خرید و فروش مال غصبی اگر مستلزم تصرف در آن باشد، مانند تحویل دادن و تحویل گرفتن.

سوّم: معامله با پول‌هایی که از اعتبار ساقط شده، یا پول‌های تقلبی است در صورتی که طرف معامله متوجه نباشد، ولی اگر بداند، پس در صورتی که آن پول‌ها مالیت قابل توجهی داشته باشد معامله جایز است.

چهارم: معامله با آلات حرام یعنی چیزهایی که به هیئتی ساخته شده است که معمولاً برای استفاده حرام بکار می‌آید و ارزش آن به سبب استفاده حرام است مانند بت و صلیب و وسایل قمار و آلات لهو حرام.

پنجم: معامله‌ای که در آن غش باشد؛ از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که فرموده‌اند: از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد، و راه معاش او را می‌بندد، و او را به خودش واگذار می‌کند. و غش موارد مختلفی دارد مانند:

۱ ـ مخلوط کردن جنس خوب با جنس بد یا با چیز دیگر، مانند مخلوط کردن شیر با آب.

۲ ـ صورت ظاهر خوبی را به جنس دادن بر خلاف واقع مانند، آب زدن به سبزی کهنه که تازه جلوه کند.

۳ ـ جنس را به صورت جنس دیگر وانمود کردن مانند، روکش کردن طلا بدون اطلاع مشتری.

٤ ـ مخفی داشتن عیب جنس در صورتی که مشتری به فروشنده اعتماد داشته باشد که از او مخفی نمی‌دارد.

مسأله ۲۰٦٤ ـ فروختن چیز پاکی که نجس شده و آب کشیدن آن ممکن است، مانند فرش و ظرف، اشکال ندارد، و همچنین است اگر آب کشیدن آن ممکن نباشد، ولی منافع حلال و معمولی آن متوقف بر طهارت نباشد مانند نفت، بلکه اگر توقف هم داشته باشد چنانچه منفعت حلال و قابل‌توجهی داشته باشد باز هم فروختنش جایز است.

مسأله ۲۰٦٥ ـ اگر کسی بخواهد چیزی را که نجس است بفروشد، باید نجس بودن آن را به خریدار بگوید، در صورتی که اگر نگوید خریدار در معرض ارتکاب حرام یا ترک واجبی قرار می‌گیرد، مثل اینکه آب نجس را در وضو و یا غسل بکار می‌برد و با آن نماز واجبش را می‌خواند، و یا از آن چیز نجس در خوردن و یا آشامیدن استفاده می‌کند، البته اگر بداند که گفتن به او فایده‌ای ندارد مانند افراد لاابالی، لازم نیست به او بگوید.

مسأله ۲۰٦٦ ـ خرید و فروش داروهای نجس خوردنی و غیر خوردنی اگرچه جایز است، ولی باید نجاستش را در صورتی که در مسأله پیش ذکر شد به مشتری بگوید.

مسأله ۲۰٦۷ ـ خرید و فروش روغن‌هایی که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند، اگر نجس بودن آنها معلوم نباشد اشکال ندارد. و روغن و سایر موادی که از حیوان بعد از جان دادن آن می‌گیرند مانند ژلاتین، چنانچه از دست کافر بگیرند یا از کشورهای غیر اسلامی بیاورند، در صورتی که احتمال آن برود که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، اگرچه پاک و خرید و فروش آن جایز است، ولی خوردنش حرام، و بر فروشنده لازم است کیفیت را به خریدار بگوید؛ در صورتی که اگر نگوید، خریدار در معرض ارتکاب حرام، یا ترک واجبی قرار داشته باشد، نظیر آنچه در مسأله (۲۰٦۵) گذشت.

مسأله ۲۰٦۸ ـ اگر روباه و مانند آن را به غیر دستوری که در شرع معین شده کشته باشند، یا خودش مرده باشد، خرید و فروش پوست آن ـ بنا بر احتیاط ـ جایز نیست، ولی اگر مشکوک باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰٦۹ ـ چرمی که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند، یا از دست کافر گرفته می‌شود، در صورتی که احتمال برود از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده، خرید و فروش آن جایز است، و همچنین نماز در آن صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۰۷۰ ـ روغن و سایر موادی که از حیوان بعد از جان دادنش گرفته شده است، یا چرمی که از دست مسلمان گرفته شود و انسان بداند که آن مسلمان آن را از دست کافر گرفته و تحقیق نکرده است که از حیوانی است که به دستور شرع کشته شده است یا نه، هرچند محکوم به طهارت است، و خرید و فروش آن جایزاست، ولی خوردن آن روغن و مانند آن جایز نیست.

مسأله ۲۰۷۱ ـ خمر و سایر مسکرات روان، معامله آنها حرام و باطل است.

مسأله ۲۰۷۲ ـ فروختن مال غصبی باطل است، مگر صاحبش اجازه دهد، و فروشنده باید پولی را که از خریدار گرفته به او برگرداند.

مسأله ۲۰۷۳ ـ اگر خریدار جداً قاصد معامله است، ولی قصدش این باشد که پول جنسی را که می‌خرد ندهد، این قصد به صحت معامله ضرر ندارد، ولی لازم است پول آن را به فروشنده بدهد.

مسأله ۲۰۷٤ ـ اگر خریدار بخواهد پول جنسی را که به ذمّه خریده است بعداً از مال حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید مقداری را که بدهکار است از مال حلال بدهد تا اینکه ذمّه‌اش بری گردد.

مسأله ۲۰۷۵ ـ خرید و فروش آلات لهو حرام، جایز نیست، و اما آلات مشترک، مثل رادیو، و ضبط صوت، و ویدئو، خرید و فروش آن مانعی ندارد. و نگهداری آن برای کسی که مطمئن است خودش و خانواده‌اش از آن در موارد حرام استفاده نمی‌کنند جایز است.

مسأله ۲۰۷٦ ـ اگر چیزی را که می‌شود استفاده حلال از آن ببرند، برای این بفروشد که آن را در حرام مصرف کنند، مثلاً انگور را برای این بفروشد که از آن شراب تهیه نمایند، چه در ضمن معامله قرار بر این بگذارند، و چه پیش از آن، و معامله را بر اساس آن انجام دهند، معامله حرام است، ولی اگـر برای آن نفروشد و فقط بداند که مشتری از انگور شراب تهیه خواهد کرد، معامله اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۷۷ ـ ساختن مجسمه جاندار ـ بنا بر احتیاط ـ حرام است، ولی خرید و فروش آن مانعی ندارد. و اما نقاشی جاندار جایز است.

مسأله ۲۰۷۸ ـ خریدن چیزی که از راه قمار یا دزدی، یا معامله باطل تهیه شده، اگر مستلزم تصرف در آن باشد حرام است، و اگر کسی آن را بخرد و از فروشنده بگیرد باید به صاحب اصلی‌اش برگرداند.

مسأله ۲۰۷۹ ـ اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آن را معین کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می‌فروشم، در صورتی که مقدار پیه در آن زیاد باشد به‌طوری که آن را روغن نگویند، معامله باطل است، و اگر مقدار پیه کم باشد به‌طوری که آن را روغن مخلوط با پیه بگویند، معامله صحیح است، ولی مشتری خیار عیب دارد و

می‌تواند معامله را به هم بزند، و پول خود را پس بگیرد. و اما اگر روغن از پیه متمایز باشد، معامله به مقدار پیه‌ای که در آن است باطل می‌باشد، و پولی که فروشنده برای پیه آن گرفته مال مشتری، و پیه مال فروشنده است، و مشتری می‌تواند معامله روغن خالصی را هم که در آن است به هم بزند، ولی اگر آن را معین نکند و یک من روغن در ذمّه بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می‌تواند آن روغن را پس بدهد و روغن خالص را مطالبه نماید.

مسأله ۲۰۸۰ ـ اگر مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می‌فروشند، به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، ربا و حرام است، بلکه اگر یکی از دو جنس، سالم و دیگری معیوب، یا جنس یکی خوب و جنس دیگری بد باشد، یا با یکدیگر تفاوت قیمت داشته باشند، چنانچه بیشتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است، پس اگر مس درست را بدهد و بیشتر از آن مس شکسته بگیرد، یا برنج صدری را بدهد و بیشتر از آن برنج گرده بگیرد، یا طلای ساخته را بدهد و بیشتر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۱ ـ اگر چیزی را که اضافه می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد، مثلاً یک من گندم به یک من گندم و یک ریال پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار عملی برای او انجام دهد، ربا و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۲ ـ اگر کسی که مقدار کمتر را می‌دهد چیزی اضافه کند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال، را به یک من و نیم گندم بفروشد، اشکال ندارد، در صورتی که قصدشان آن باشد که دستمال در مقابل مقدار زیادی باشد و معامله هم نقدی باشد. و همچنین اگر از هر دو طرف چیزی زیاد کنند، مثلاً یک من گندم و یک دستمال را، به یک من و نیم گندم و یک دستمال بفروشد، چنانچه قصدشان آن باشد که دستمال در طرف اوّل، در مقابل دستمال و نیم من گندم در طرف دوّم باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۰۸۳ ـ اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که

مثل گردو، و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیادتر بگیرد، اشکال ندارد، مگر در صورتی که هر دو از یک جنس بوده، و معامله با مدت باشد که صحت آن در این صورت محل اشکال است، مثل اینکه ده دانه گردو نقداً بدهد، که دوازده دانه گردو پس از یک ماه بگیرد، و از این قبیل است فروختن اسکناس، پس مانعی ندارد که مثلاً تومان را به جنس دیگر از اسکناس، مثل دینار یا دُلار نقداً، یا با مدت بفروشد، ولی اگر بخواهد به جنس خودش بفروشد و زیادتر بگیرد، نباید معامله با مدت باشد، وگرنه صحت آن محل اشکال است، مثل اینکه صد تومان نقداً بدهد که صد و ده تومان بعد از شش ماه بگیرد.

مسأله ۲۰۸٤ ـ جنسی را که در شهری، یا غالب شهرها با وزن یا پیمانه می‌فروشند و در بعض از شهرها با شماره معامله می‌کنند، جایز است که آن جنس را به زیادتر در شهری که با شماره معامله می‌کنند، بفروشد.

مسأله ۲۰۸۵ ـ در چیزهایی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شوند، اگر چیزی را که می‌فروشد و عوضی را که می‌گیرد، از یک جنس نباشد و معامله نقدی باشد، زیادی گرفتن اشکال ندارد، ولی اگر معامله با مدت باشد، محل اشکال است، پس اگر یک من برنج را به دو من گندم تا یک ماه بفروشد، صحت معامله خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۰۸٦ ـ معامله میوه رسیده با میوه نارس با زیادتی جایز نیست، و به طور مساوی اگر به صورت نقدی باشد مکروه است، و اگر نسیه باشد، مورد اشکال است.

مسأله ۲۰۸۷ ـ جو و گندم در ربا یک جنس حساب می‌شود، پس اگر مثلاً یک من گندم بدهد و یک من و پنج سیر جو بگیرد، ربا و حرام است. و نیز اگر مثلاً ده من جو بخرد که سر خرمن ده من گندم بدهد، چون جو را نقد گرفته و بعد از مدتی گندم را می‌دهد، مثل آن است که زیادی گرفته و حرام می‌باشد.

مسأله ۲۰۸۸ ـ پدر و فرزند، وزن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند، و همچنین مسلمان می‌تواند از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد، ولی معامله ربا با کافری که در پناه اسلام است حرام است، البته پس از انجام معامله اگر ربا دادن در

شریعت او جایز باشد، می‌تواند از او زیادتی را بگیرد.

مسأله ۲۰۸۹ ـ تراشیدن ریش و اخذ اجرت بر آن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست مگر اینکه مورد اضطرار باشد، یا ترک آن موجب ضرر یا حرجی باشد که معمولاً تحمّل نمی‌شود، هرچند از جهت استهزاء و توهین باشد.

مسأله ۲۰۹۰ ـ غنا حرام است، و منظور از آن سخن باطلی است که با آوازی خوانده می‌شود که مناسب مجالس لهو و لعب باشد. و همچنین جایز نیست با این‌گونه صدا قرآن و دعا و مانند آن را بخوانند، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ سخنانی غیر از آنچه ذکر شد نیز به این‌گونه صدا نخوانند. و همچنین گوش دادن به غنا حرام است و اجرت گرفتن بر آن نیز حرام است و ملک گیرنده نمی‌شود. و همچنین یاد گرفتن و یاد دادن آن نیز جایز نیست. و موسیقی یعنی نواختن آلات مخصوص موزیک نیز اگر به نحوی باشد که مناسب مجالس لهو و لعب است حرام است، و غیر آن حرام نیست. و اجرت گرفتن بر نواختن موسیقی حرام، نیز حرام است، و ملک گیرنده نمی‌شود، و تعلیم و تعلّم آن نیز حرام است.

شرایط فروشنده و خریدار

مسأله ۲۰۹۱ ـ برای فروشنده و خریدار شش چیز شرط است:

اوّل: آنکه بالغ باشند.

دوّم: آنکه عاقل باشند.

سوّم: آنکه سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند.

چهارم: آنکه قصد خرید و فروش داشته باشند، پس اگر مثلاً به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله باطل است.

پنجم: آنکه کسی آنها را مجبور نکرده باشد.

ششم: آنکه جنس و عوضی را که می‌دهند مالک باشند.

و احکام اینها در مسائل آینده ذکر خواهد شد:

مسأله ۲۰۹۲ ـ معامله با بچه نابالغ که مستقل در معامله باشد باطل است هرچند با اجازه ولی باشد، مگر در چیزهای کم‌قیمتی که معامله با بچه ممیز نابالغ در آنها معمول باشد که در این فرض اگر از ولی خود اجازه گرفته باشد معامله صحیح است، و اما اگر معامله با ولی او باشد و بچه نابالغ ممیز فقط صیغه معامله را جاری سازد، معامله در هر صورت صحیح است، بلکه اگر جنس یا پول مال دیگری باشد، و آن بچه وکالتاً از صاحبش آن مال را بفروشد، و یا با آن پول چیزی بخرد، ظاهر این است که معامله صحیح است اگرچه بچه ممیز مستقل در تصرف باشد. و همچنین است اگر طفل وسیله باشد که پول را به فروشنده برساند اگرچه ممیز نباشد معامله صحیح است، چون واقعاً دو نفر بالغ با یکدیگر معامله کرده‌اند.

مسأله ۲۰۹۳ ـ اگر از بچه نابالغ در صورتی که معامله با آن صحیح نیست، چیزی بخرد یا چیزی به او بفروشد، باید جنس یا پولی را که از او گرفته در صورتی که مال خود بچه باشد به ولی او، و اگر مال دیگری بوده به صاحب آن بدهد، یا از صاحبش رضایت بخواهد، و اگر صاحب آن را نمی‌شناسد و برای شناختن او هم وسیله‌ای ندارد، باید چیزی را که از بچه گرفته، از طرف صاحب آن بابت ردّ مظالم به فقیر بدهد، و احتیاط لازم آن است که در این کار از حاکم شرع اذن بگیرد.

مسأله ۲۰۹٤ ـ اگر کسی با بچه ممیز در صورتی که معامله با آن صحیح نیست، معامله کند، و بچه جنس یا پولی را که به او داده است از بین ببرد، می‌تواند از بچه بعد از بلوغش، یا از ولی او مطالبه نماید، و اگر بچه ممیز نباشد، یا ممیز باشد ولی خودش مال را تلف نکرده باشد، بلکه نزد او تلف شده باشد هرچند در اثر اهمال، یا تفریط او باشد، ضامن نیست.

مسأله ۲۰۹۵ ـ اگر خریدار یا فروشنده را به معامله مجبور کنند، چنانچه بعد از معامله راضی شود مثلاً بگوید راضی هستم، معامله صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که دوباره صیغه معامله را بخوانند.

مسأله ۲۰۹٦ ـ اگر انسان مال کسی را بدون اجازه او بفروشد، چنانچه صاحب مال

به فروش آن راضی نشود و اجازه نکند، معامله باطل است.

مسأله ۲۰۹۷ ـ پدر و جدّ پدری طفل، و نیز وصی پدر و وصی جدّ پدری بر طفل می‌توانند مال طفل را بفروشند، و در صورت نبودن همه آنها مجتهد عادل هم در صورتی که مصلحت اقتضا کند می‌تواند مال دیوانه، یا طفل یتیم، یا مال کسی را که غایب است بفروشد.

مسأله ۲۰۹۸ ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد و بعد از فروش، صاحب مال معامله را اجازه کند، معامله صحیح است، و چیزی را که غصب کننده به مشتری داده و منفعت‌های آن از موقع معامله ملک مشتری است، و چیزی را که مشتری داده و منفعت‌های آن از موقع معامله، ملک کسی است که مال او را غصب کرده‌اند.

مسأله ۲۰۹۹ ـ اگر کسی مالی را غصب کند و بفروشد به قصد اینکه پول آن مال خودش باشد، چنانچه صاحب مال، معامله را اجازه بکند، معامله صحیح است ولی پول، مالِ مالک می‌شود نه مالِ غاصب.

شرایط جنس و عوض آن

مسأله ۲۱۰۰ ـ جنسی را که می‌فروشد و چیزی را که عوض آن می‌گیرد پنج شرط دارد:

اوّل: آنکه مقدار آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند اینها معلوم باشد.

دوّم: آنکه بتواند آن را تحویل دهد، وگرنه معامله صحیح نیست، مگر آنکه آن را با چیزی که می‌تواند آن را تحویل دهد بفروشد، که در این صورت معامله صحیح است، ولی اگر خریدار بتواند آن چیزی را که خریده به دست آورد، هرچند فروشنده قادر نباشد که آن را به او تحویل دهد، معامله صحیح است، مثلاً اگر اسبی را که فرار کرده بفروشد و خریدار بتواند آن را پیدا کند، معامله اشکال ندارد و صحیح می‌باشد و احتیاج به ضمیمه در این صورت نیست.

سوّم: خصوصیاتی که در جنس و عوض است، و به واسطه آنها میل مردم به معامله

فرق می‌کند، معلوم باشد.

چهارم: آنکه متعلق حق دیگری نباشد، به‌طوری که با خارج شدن از ملک مالک حق آن شخص از میان برود.

پنجم: خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را، پس اگر مثلاً منفعت یک ساله خانه را بفروشد، صحیح نیست. ولی چنانچه خریدار به‌جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مثلاً فرشی را از کسی بخرد و عوض آن، منفعت یک ساله خانه خود را به او واگذار کند، اشکال ندارد.

و احکام اینها در مسائل آینده ذکر خواهد شد:

مسأله ۲۱۰۱ ـ جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانه معامله می‌کنند، در آن شهر انسان باید با وزن یا پیمانه بخرد، ولی می‌تواند همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌کنند، با دیدن خریداری نماید.

مسأله ۲۱۰۲ ـ چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌کنند، با پیمانه هم می‌شود معامله کرد، به این‌طور که اگر مثلاً می‌خواهد ده من گندم بفروشد با پیمانه‌ای که یک من گندم می‌گیرد ده پیمانه بدهد.

مسأله ۲۱۰۳ ـ اگر معامله از جهت نبودن یکی از شرط‌هایی که ذکر شد ـ غیر شرط چهارم ـ باطل باشد، ولی خریدار و فروشنده راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند، تصرف آنها اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰٤ ـ معامله چیزی که وقف شده باطل است، ولی اگر به‌طوری خراب شود که نتوانند استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده از آن ببرند، یا در معرض این جهت باشد مثلاً حصیر مسجد به‌طوری پاره شود که نشود روی آن نماز خواند، فروش آن برای متولّی و کسی که در حکم اوست اشکال ندارد، و در صورتی که ممکن باشد، باید ـ بنا بر احتیاط استحبابی ـ پول آن را در همان مسجد به مصرفی برسانند که به مقصود وقف کننده نزدیکتر باشد.

مسأله ۲۱۰۵ ـ بیع وقف در صورتی که بین کسانی که مال را برای آنان وقف کرده‌اند

اختلاف پیدا شود، به‌گونه‌ای که اگر مال وقف را نفروشند گمان آن برود که مال یا جانی تلف شود، محل اشکال است، ولی اگر واقف شرط کند که اگر صلح در فروش وقف باشد، بفروشند، فروختن آن در این صورت اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۰۶ ـ خرید و فروش ملکی که آن را به دیگری اجاره داده‌اند اشکال ندارد، ولی استفاده آن ملک در مدت اجاره مال مستأجر است. و اگر خریدار نداند که آن ملک را اجاره داده‌اند، یا به گمان اینکه مدت اجاره کم است، ملک را خریده باشد، پس از اطلاع به کیفیت می‌تواند معامله خودش را به هم بزند.

صیغه خرید و فروش

مسأله ۲۱۰۷ ـ در خرید و فروش لازم نیست صیغه عربی بخوانند، مثلاً اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در عوض این پول فروختم، و مشتری بگوید قبول کردم، معامله صحیح است، ولی خریدار و فروشنده باید قصد انشاء داشته باشند، یعنی با گفتن این دو جمله مقصودشان خرید و فروش باشد.

مسأله ۲۱۰۸ ـ اگر در موقع معامله صیغه نخوانند، ولی فروشنده در مقابل مالی که از خریدار می‌گیرد، مال خود را ملک او کند، معامله صحیح است و هر دو مالک می‌شوند.

خرید و فروش میوه‌ها

مسأله ۲۱۰۹ ـ میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته، چنانچه معلوم باشد که از آفت رسته است یا نه، به‌طوری که مقدار حاصل آن درخت را بتوان تخمین زد، فروش آن پیش از چیدن صحیح است، بلکه اگر هنوز هم معلوم نباشد که از آفت رسته است یا نه، چنانچه میوه دو سال یا بیشتر را بفروشند یا همان مقداری که فعلاً روییده ـ به شرط آنکه مالیت قابل‌توجهی داشته باشد ـ بفروشند، معامله صحیح است، و همچنین اگر چیزی از حاصل زمین، یا چیز دیگری را با آن بفروشند معامله صحیح است، ولی احتیاط لازم در

این صورت آن است که ضمیمه طوری باشد که اگر دانه‌ها میوه نشوند حافظ سرمایه خریدار باشد.

مسأله ۲۱۱۰ ـ فروختن میوه‌ای را که بر درخت است پیش از آنکه دانه ببندد و گلش بریزد نیز جایز است، ولی باید با ضمیمه باشد، به‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد، و یا آنکه میوه بیشتر از یک سال را بفروشند.

مسأله ۲۱۱۱ ـ اگر میوه درخت خرما را بر درخت بفروشند، چه رسیده باشد و چه نارس، اشکال ندارد، ولی عوض آن را از خرما، چه از آن درخت و چه از غیر آن، قرار ندهند، ولی اگر آن را با رطب رسیده، یا نارس که هنوز خرما نشده است بفروشد اشکال ندارد. و اگر کسی یک عدد درخت خرما در خانه کس دیگر داشته باشد و رسیدن به آن برای او مشکل باشد، در صورتی که مقدار آن را تخمین کنند، و صاحب درخت آن را به صاحب خانه بفروشد، و عوض آن را خرما قرار بدهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۲ ـ فروختن خیار و بادنجان و سبزی‌ها و مانند اینها که سالی چند مرتبه چیده می‌شود، در صورتی که محصول آن ظاهر و نمایان شده باشد، و معین کنند که مشتری چند چین آن را می‌خرد، اشکال ندارد، ولی اگر محصول آن ظاهر و نمایان نشده باشد، فروختن آن بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.

مسأله ۲۱۱۳ ـ اگر خوشه گندم را بعد از آنکه دانه بسته، به گندمی که از خودش حاصل می‌آید، یا از خوشه دیگری بفروشند، معامله صحیح نیست.

نقد و نسیه

مسأله ۲۱۱٤ ـ اگر جنسی را نقد بفروشند، خریدار و فروشنده بعد از معامله می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر مطالبه نموده و تحویل بگیرند، و تحویل دادن در منقول مانند فرش و لباس، و غیرمنقول مانند خانه و زمین، به این است که دست از آن چیز بردارد، و طوری آن را در اختیار طرف قرار دهد که چنانچه بخواهد، بتواند در آن تصرف کند. و این معنی به اختلاف موارد مختلف می‌باشد.

مسأله ۲۱۱۵ ـ در معامله نسیه باید مدت کاملاً معلوم باشد، پس اگر جنسی را بفروشد که سر خرمن پول آن را بگیرد، چون مدت کاملاً معین نشده معامله باطل است.

مسأله ۲۱۱٦ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، پیش از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند نمی‌تواند قیمت آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار بمیرد و مالی داشته باشد، فروشنده می‌تواند پیش از تمام شدن مدت، طلبی را که دارد از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۱۷ ـ اگر جنسی را نسیه بفروشد، بعد از تمام شدن مدتی که قرار گذاشته‌اند، می‌تواند قیمت آن را از خریدار مطالبه نماید، ولی اگر خریدار نتواند بپردازد، باید او را مهلت دهد یا معامله را فسخ کند، و در صورتی که آن جنس موجود است پس بگیرد.

مسأله ۲۱۱۸ ـ اگر به کسی که قیمت جنس را نمی‌داند، مقداری نسیه بدهد و قیمت آن را به او نگوید، معامله باطل است. ولی اگر به کسی که قیمت نقدی جنس را می‌داند نسیه بدهد و گران‌تر حساب کند، مثلاً بگوید جنسی را که به تو نسیه می‌دهم، تومانی یک ریال از قیمتی که نقد می‌فروشم گران‌تر حساب می‌کنم و او قبول کند، اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۱۹ ـ کسی که جنسی را نسیه فروخته و برای گرفتن پول آن مدتی قرار داده، اگر مثلاً بعد از گذشتن نصف مدت، مقداری از طلب خود را کم کند و بقیه را نقد بگیرد، اشکال ندارد.

معامله سلف و شرایط آن

مسأله ۲۱۲۰ ـ معامله سلف آن است که شخص به پول نقد جنس کلی را که بعد از مدتی تحویل می‌دهد بفروشد، پس اگر خریدار بگوید این پول را می‌دهم که مثلاً بعد از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید قبول کردم، یا فروشنده پول را بگیرد و بگوید فلان جنس را فروختم که بعد از شش ماه تحویل بدهم، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۲۱ ـ اگر پولی را که از جنس طلا یا نقره است سلف بفروشد، و عوض آن را پول طلا یا نقره بگیرد، معامله باطل است، ولی اگر جنسی یا پولی را که از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و عوض آن را جنس دیگر، یا پول طلا، یا نقره بگیرد، معامله ـ به تفصیلی که در شرط هفتم مسأله آینده ذکر خواهد شد ـ صحیح است، و احتیاط مستحب آن است که در عوض جنسی که می‌فروشد پول بگیرد، و جنس دیگر نگیرد.

مسأله ۲۱۲۲ ـ معامله سلف هفت شرط دارد:

اوّل: خصوصیاتی را که قیمت جنس به واسطه آنها فرق می‌کند معین نمایند، ولی دقت زیاد هم لازم نیست، همین‌قدر که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است.

دوّم: پیش از آنکه خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار تمام قیمت را به فروشنده بدهد، یا به مقدار پول آن از فروشنده طلبکار نقدی باشد، و طلب خود را بابت قیمت جنس حساب کند و او قبول نماید، و چنانچه مقداری از قیمت آن را بدهد، اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند.

سوّم: مدت را کاملاً معین کنند، و اگر بگوید تا اوّل خرمن جنس را تحویل می‌دهم، چون مدت کاملاً معلوم نشده معامله او باطل است.

چهارم: وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، فروشنده بتواند جنس را تحویل دهد، چه کمیاب باشد چه فراوان.

پنجم: جای تحویل جنس را ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کاملاً معین نمایند، ولی اگر از گفته آنان جای آن معلوم بشود، لازم نیست اسم آنجا را ببرند.

ششم: وزن یا پیمانه یا عدد آن را معین کنند، و جنسی را هم که معمولاً با دیدن، معامله می‌کنند اگر سلف بفروشند اشکال ندارد، ولی باید مثل بعضی از اقسام گردو و تخم مرغ، تفاوت افراد آن به‌قدری کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند.

هفتم: چیزی را که می‌فروشند، چنانچه از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانه فروخته

می‌شود، عوض آن از آن جنس نباشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط لازم ـ از غیر آن جنس از اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود هم نباشد، و اگر چیزی را که می‌فروشد از اجناسی باشد که با عدد فروخته می‌شود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید عوض آن را از جنس خود با مقداری زیادتر قرار دهد.

احکام معامله سلف

مسأله ۲۱۲۳ ـ انسان نمی‌تواند جنسی را که سلف خریده است، پیش از تمام شدن مدت به غیر فروشنده‌اش بفروشد، و بعد از تمام شدن مدت اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکال ندارد. ولی فروختن اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود غیر از میوه‌ها، پیش از تحویل گرفتن آن به غیر فروشنده جایز نیست مگر اینکه به سرمایه‌اش یا به کمتر از آن بفروشد.

مسأله ۲۱۲٤ ـ در معامله سلف اگر فروشنده جنسی را که قرارداد کرده است در موعدش بدهد، مشتری باید قبول کند اگر به همان وضعی باشد که شرط شده است، و اگر بهتر باشد باید بپذیرد، مگر اینکه منظور از شرطی که شده است نفی صفت بهتر نیز باشد.

مسأله ۲۱۲۵ ـ اگر جنسی را که فروشنده می‌دهد، پست‌تر از جنسی باشد که قرارداد کرده، مشتری می‌تواند قبول نکند.

مسأله ۲۱۲٦ ـ اگر فروشنده به‌جای جنسی که قرارداد کرده است، جنس دیگری بدهد، در صورتی که مشتری راضی شود اشکال ندارد.

مسأله ۲۱۲۷ ـ اگر جنسی را که سلف فروخته در موقعی که باید آن را تحویل دهد نتواند آن را تهیه کند، مشتری می‌تواند صبر کند تا تهیه نماید، یا معامله را به هم بزند و چیزی را که داده است یا بدل آن را پس بگیرد ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند آن را به فروشنده به قیمت بیشتری بفروشد.

مسأله ۲۱۲۸ ـ اگر جنسی را بفروشد، و قرار بگذارد که بعد از مدتی تحویل دهد و

پول آن را هم بعد از مدتی بگیرد، معامله باطل است.

فروش طلا و نقره، به طلا و نقره

مسأله ۲۱۲۹ ـ اگر طلا را به طلا، و نقره را به نقره بفروشد، سکه‌دار باشند یا بی‌سکه، در صورتی که وزن یکی از آنها زیادتر باشد، معامله حرام و باطل است.

مسأله ۲۱۳۰ ـ اگر طلا را به نقره، یا نقره را به طلا نقداً بفروشد، معامله صحیح است و لازم نیست وزن آنها مساوی باشد، ولی اگر معامله با مدت باشد باطل است.

مسأله ۲۱۳۱ ـ اگر طلا یا نقره را به طلا یا نقره بفروشند، باید فروشنده و خریدار پیش از آنکه از یکدیگر جدا شوند، جنس و عوض آن را به یکدیگر تحویل دهند، و اگر هیچ مقدار از چیزی را که قرار گذاشته‌اند تحویل ندهند معامله باطل است، و اگر بعضی از آن را تحویل دهند، نسبت به همان مقدار صحیح است.

مسأله ۲۱۳۲ ـ اگر فروشنده یا خریدار، تمام چیزی را که قرار گذاشته تحویل دهد، و دیگری مقداری از آن را تحویل دهد و از یکدیگر جدا شوند، اگرچه معامله نسبت به آن مقدار صحیح است، ولی کسی که تمام مال به دست او نرسیده می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۳ ـ اگر خاک نقره معدن را به نقره خالص، و خاک طلای معدن را به طلای خالص بفروشند، معامله باطل است ـ مگر آنکه بداند مثلاً مقدار نقره خاک با مقدار نقره خالص مساوی است ـ ولی فروختن خاک نقره را به طلا، و خاک طلا را به نقره، همان طوری که سابقاً ذکر شد اشکال ندارد.

مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند

مسأله ۲۱۳٤ ـ حقّ به هم زدن معامله را خیار می‌گویند، و خریدار و فروشنده در یازده صورت می‌توانند معامله را به هم بزنند:

اوّل: آنکه از هم جدا نشده باشند، هرچند مجلس معامله را ترک گفته باشند. و این

خیار را «خیار مجلس» می‌گویند.

دوّم: آنکه مشتری یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله در معاملات دیگر، مغبون شده باشند. که آن را «خیار غبن» گویند. و منشأ ثبوت این نحو از خیار، شرط ارتکازی در عرف عام می‌باشد، یعنی در هر معامله‌ای در ذهن دو طرف معامله این شرط مرتکز است، که مالی را که می‌گیرد از جهت مالیت به مقدار فاحش کمتر از مالی را که می‌پردازد نباشد، و اگر باشد حق به هم زدن معامله را داشته باشد. ولی چنانچه در مواردی در عرف خاص شرط ارتکازی طور دیگر باشد، مثلاً شرط این باشد که اگر مالی را که گرفته از جهت مالیت کمتر از مالی که پرداخته باشد، بتواند مابه‌التفاوت میان آن دو را از طرف مطالبه کند، و اگر ممکن نشد معامله را به هم زند، باید همان عرف خاص در این‌چنین موارد رعایت شود.

سوّم: در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو، یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند. که آن را «خیار شرط» گویند.

چهارم: یکی از دو طرف معامله، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که طرف در آن رغبت کند، یا رغبت او به آن زیادتر شود. که آن را «خیار تدلیس» گویند.

پنجم: یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند که کاری را انجام دهد و به آن شرط عمل نشود، یا شرط کند مال معینی را که می‌دهد به طور مخصوصی باشد، و آن مال دارای آن خصوصیت نباشد، که در این صورت شرط کننده می‌تواند معامله را به هم بزند. و آن را «خیار تخلّف شرط» گویند.

ششم: در جنس، یا عوض آن عیبی باشد. و آن را «خیار عیب» گویند.

هفتم: معلوم شود مقداری از جنسی را که معامله نموده‌اند، مال دیگری است، که اگر صاحب آن به معامله راضی نشود، گیرنده می‌تواند معامله را به هم بزند، یا عوض آن مقدار را چنانچه پرداخته باشد از طرف خود بگیرد. و آن را «خیار شرکت» گویند.

هشتم: صاحب مال خصوصیات جنس معینی را که طرف ندیده به او بگوید، بعد

معلوم شود طوری که گفته نبوده است، یا آنکه طرف جنس را سابقاً دیده بوده و خیال می‌کرده است که فعلاً دارای خصوصیاتی است که در گذشته در آن دیده، بعد معلوم شود که آن خصوصیات در آن باقی نمانده است، که در این صورت طرف می‌تواند معامله را به هم بزند. و آن را «خیار رؤیت» گویند.

نهم: اگر مشتری پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد، و فروشنده هم جنس را تحویل نداده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی این در صورتی است که فروشنده خریدار را در پرداخت پول مهلت داده باشد، ولی تعیین مدت نکرده باشد. و اما اگر او را اصلاً مهلت نداده باشد، می‌تواند با اندکی تأخیر در پرداخت پول، معامله را به هم بزند، و اگر بیش از سه روز مهلت داده باشد، نمی‌تواند تا تمام شدن مدت، معامله را به هم بزند، و اگر جنسی را که فروخته از قبیل سبزی‌ها، یا میوه‌ها باشد که زودتر از سه روز فاسد می‌شود، مهلت آن کمتر خواهد بود. و این خیار را «خیار تأخیر» گویند.

دهم: کسی که حیوانی را خریده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند، و اگر در عوض چیزی که فروخته حیوانی گرفته باشد، فروشنده تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند. و آن را «خیار حیوان» گویند.

یازدهم: فروشنده نتواند جنسی را که فروخته تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته فرار نماید، که در این صورت مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند. و آن را «خیار تعذّر تسلیم» گویند.

مسأله ۲۱۳۵ ـ اگر خریدار قیمت جنس را نداند، یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گران‌تر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به مقدار قابل‌توجهی گران‌تر خریده باشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، البته به شرط آنکه در وقت به هم زدن معامله هم غبن باقی باشد، وگرنه حق خیار محل اشکال است. و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند، یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزان‌تر از قیمت آن بفروشد، در صورتی که به مقدار قابل‌توجهی ارزان‌تر فروخته باشد، می‌تواند به شرط گذشته معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۶ ـ در معامله بیع شرط که مثلاً، خانه صد هزار تومانی را به پنجاه‌هزار

تومان می‌فروشند، و قرار می‌گذارند، که اگر فروشنده سر مدت پول را بدهد بتواند معامله را به هم بزند، در صورتی که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش واقعی داشته باشند، معامله صحیح است.

مسأله ۲۱۳۷ ـ در معامله بیع شرط اگرچه فروشنده اطمینان داشته باشد که هرگاه سر مدت پول را ندهد، خریدار ملک را به او می‌دهد، معامله صحیح است، ولی اگر سر مدت پول را ندهد، حق ندارد ملک را از خریدار مطالبه کند، و اگر خریدار بمیرد نمی‌تواند ملک را از ورثه او مطالبه نماید.

مسأله ۲۱۳۸ ـ اگر چای اعلا را با چای پست مخلوط کند، و به اسم چای اعلا بفروشد، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۳۹ ـ اگر خریدار بفهمد مال معینی را که خریده عیبی دارد، مثلاً حیوانی را بخرد و بفهمد که یک چشم آن کور است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در مال بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم زده و آن مال را به فروشنده برگرداند، و چنانچه برگرداندن ممکن نباشد، مثلاً در آن مال تغییری حاصل شده است، مانند اینکه عیبی حادث شده باشد یا تصرفی که مانع از رد است نموده باشد، مانند اینکه آن را فروخته یا اجاره داده باشد یا پارچه را بریده یا دوخته باشد، در این صورت فرق قیمت سالم و معیوب آن را معین کند و به نسبت تفاوت قیمت سالم و معیوب از پولی که به فروشنده داده پس بگیرد، مثلاً مالی را که به چهار تومان خریده اگر بفهمد معیوب است، در صورتی که قیمت سالم آن هشت تومان، و قیمت معیوب آن شش تومان باشد، چون فرق قیمت سالم و معیوب یک چهارم می‌باشد، می‌تواند یک چهارم پولی را که داده، یعنی یک تومان از فروشنده بگیرد.

مسأله ۲۱٤۰ ـ اگر فروشنده بفهمد در عوض معینی که مالش را به آن فروخته عیبی هست، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته، می‌تواند معامله را به هم زده و آن عوض را به صاحبش برگرداند، و چنانچه از جهت تغییر یا تصرف نتواند برگرداند، می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را به دستوری که در مسأله پیش ذکر شد

بگیرد.

مسأله ۲۱۴۱ ـ اگر بعد ا ز معامله و پیش از تحویل دادن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند، و نیز اگر در عوض مال بعد از معامله و پیش از تحویل دادن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند؛ و اگر بخواهند تفاوت قیمت بگیرند، در صورت عدم امکان رد جایز است.

مسأله ۲۱۴۲ ـ اگر بعد از معامله عیب مال را بفهمد، چنانچه بخواهد باید فوراً معامله را به هم بزند، و اگر بیش از مقدار معمول ـ با در نظر گرفتن اختلاف موارد ـ تأخیر بیندازد دیگر نمی‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۱۴۳ ـ هرگاه بعد از خریدن جنس، عیب آن را بفهمد اگرچه فروشنده حاضر نباشد، می‌تواند معامله را به هم بزند، و همچنین است حکم در سایر خیارات.

مسأله ۲۱۴۴ ـ در چهار صورت خریدار به واسطه عیبی که در مال است نمی‌تواند معامله را به هم بزند، یا تفاوت قیمت بگیرد:

اوّل: آنکه قبل از خریدن، عیب مال را بداند.

دوّم: آنکه بعد از خرید، به مال عیب دار راضی شود.

سوم: موقع بیع، حق خود در فسخ کردن و گرفتن ما به التفاوت را ساقط کند.

چهارم: آنکه فروشنده در وقت معامله بگوید: این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشم. ولی اگر عیبی را معین کند و بگوید: مال را با این عیب می‌فروشم، و معلوم شود عیب دیگری هم دارد، خریدار می‌تواند برای عیبی که فروشنده معین نکرده مال را پس دهد، و در صورتی که نتواند پس دهد تفاوت قیمت بگیرد.

مسأله ۲۱۴۵ ـ اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، و پس از تحویل گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود، نمی‌تواند معامله را به هم بزند، ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد. ولی اگر حیوان معیوبی را بخرد و پیش از گذشتن زمان خیار که سه روز است عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد باز هم می‌تواند آن را پس دهد. و نیز اگر فقط خریدار تا مدتی حقّ به هم زدن معامله را داشته باشد، و در آن مدت، مال عیب دیگری پیدا کند، اگرچه آن را تحویل گرفته باشد، می‌تواند معامله را

به‌هم بزند.

مسأله ٢١٤٦ ـ اگر انسان مالی داشته باشد که خودش آن را ندیده و دیگری خصوصیات آن را برای او گفته باشد، چنانچه او همان خصوصیات را به مشتری بگوید و آن را بفروشد و بعد از فروش بفهمد که بهتر از آن بوده، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسائل متفرقه

مسأله ٢١٤٧ ـ اگر فروشنده قیمت خرید جنس را به مشتری بگوید، باید تمام چیزهایی را که به واسطه آنها قیمت مال کم یا زیاد می‌شود بگوید اگرچه به همان قیمت یا کمتر از آن بفروشد، مثلاً باید بگوید که نقد خریده است یا نسیه، و چنانچه بعضی از آن خصوصیات را نگوید، و بعداً مشتری بفهمد می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ٢١٤٨ ـ اگر انسان جنسی را به کسی بدهد و قیمت آن را معین کند و بگوید این جنس را به این قیمت بفروش و هر چه زیادتر فروختی اجرت فروشت باشد، هر چه زیادتر از آن قیمت بفروشد مال صاحب مال است، و فروشنده فقط می‌تواند مزد زحمت خود را از صاحب مال بگیرد، ولی اگر به طور جعاله باشد و بگوید این جنس را به زیادتر از آن قیمت اگر فروختی، زیادی مال خودت باشد، اشکال ندارد.

مسأله ٢١٤٩ ـ اگر قصّاب گوشت نر بفروشد و به‌جای آن، گوشت ماده بدهد معصیت کرده است، پس اگر آن گوشت را معین کرده و گفته است این گوشت نر را می‌فروشم، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند، و اگر آن را معین نکرده، در صورتی که مشتری به گوشتی که گرفته است راضی نشود، قصّاب باید گوشت نر به او بدهد.

مسأله ٢١٥٠ ـ اگر مشتری به بزّاز بگوید پارچه‌ای می‌خواهم که رنگ آن نرود، و بزّاز پارچه‌ای او بفروشد که رنگ آن برود، مشتری می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ٢١٥١ ـ اگر فروشنده نتواند جنسی را که فروخته است تحویل دهد، مثلاً اسبی را که فروخته است فرار نماید، که در این صورت معامله باطل می‌شود، و مشتری می‌تواند پول خود را مطالبه نماید.

احکام شراکت

مسأله ۲۱۵۲ ـ اگر دو نفر باهم اتفاق ببندند که با مال مشترک خود تجارت کنند و آنچه منفعت می‌برند میان خود تقسیم نمایند، و به عربی یا به زبان دیگر صیغه شرکت را بخوانند، یا کاری کنند که معلوم باشد می‌خواهند با یکدیگر شریک باشند، شرکت آنان صحیح است.

مسأله ۲۱۵۳ ـ اگر چند نفر در مزدی که از کار خودشان می‌گیرند با یکدیگر شرکت کنند، مثلاً چند دلاّک با هم قرار بگذارند که هر قدر مزد گرفتند با هم قسمت کنند، شرکت آنان صحیح نیست. ولی اگر با هم مصالحه کنند که مثلاً نصف مزد کار هر یک تا مدت معینی برای دیگری باشد، در مقابل نصف مزد کار او، مصالحه صحیح است، و هرکدام با دیگری در مزد کار او شریک می‌شود.

مسأله ۲۱۵٤ ـ اگر دو نفر با یکدیگر شرکت کنند، که هرکدام به اعتبار خود جنسی بخرد و قیمت آن را خودش بدهکار شود، ولی در سود جنسی که هرکدام خریده‌اند با یکدیگر شریک باشند، صحیح نیست. اما اگر هرکدام دیگری را وکیل کند که او را در آنچه به نسیه می‌خرد شریک کند، یعنی جنس را برای خود و شریکش بخرد که هر دو بدهکار شوند، هر دو در آن جنس شریک می‌شوند.

مسأله ۲۱۵۵ ـ کسانی که به واسطه عقد شرکت با هم شریک می‌شوند، باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار شرکت کنند، و نیز باید بتوانند در مال خود تصرف نمایند، پس سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده صرف می‌کند ـ چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر شرکت کند صحیح نیست.

مسأله ۲۱۵٦ ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند کسی که کار می‌کند، یا بیشتر از شریک دیگر کار می‌کند، یا کار او بااهمیت‌تر از کار دیگری است بیشتر منفعت ببرد، باید

آنچه را شرط کرده‌اند به او بدهند. و همچنین اگر شرط کنند کسی که کار نمی‌کند، یا بیشتر کار نمی‌کند، یا کار او بااهمیت‌تر از کار دیگری نیست، بیشتر منفعت ببرد، باز هم شرط صحیح است، و باید آنچه شرط کرده‌اند به او بدهند.

مسأله ۲۱۵۷ ـ اگر قرار بگذارند که همه سود را یک نفر ببرد، یا تمام ضرر از یکی از آنان باشد، صحت شرکت محل اشکال است.

مسأله ۲۱۵۸ ـ اگر شرط نکنند که یکی از شریک‌ها بیشتر منفعت ببرد، چنانچه سرمایه آنان یک اندازه باشد، منفعت و ضرر را هم به یک اندازه می‌برند، و اگر سرمایه آنان یک اندازه نباشد، باید منفعت و ضرر را به نسبت سرمایه قسمت نمایند، مثلاً اگر دو نفر شرکت کنند و سرمایه یکی از آنان دو برابر سرمایه دیگری باشد، سهم او از منفعت و ضرر دو برابر سهم دیگری است، چه هر دو به یک اندازه کار کنند یا یکی کمتر کار کند یا هیچ کار نکند.

مسأله ۲۱۵۹ ـ اگر در عقد شرکت شرط کنند که هر دو با هم خرید و فروش نمایند، یا هرکدام به تنهایی معامله کنند، یا فقط یکی از آنان معامله کند، یا شخص سومی برای معامله کردن اجاره شود، باید به قرارداد عمل نمایند.

مسأله ۲۱۶۰ ـ شرکت به دو نحو است: شرکت اذنی، و آن این است که قبل از معامله شرکت مال‌التجاره به نحو مشاع بین شرکا مشترک باشد، و شرکت معاوضی، و آن به این صورت است که هرکدام مال خود را برای شرکت حاضر می‌کند، که در نتیجه هرکدام نصف مال خود را، با نصف مال دیگری معاوضه می‌کند. پس اگر معین نکنند که کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، در شرکت اذنی هیچ یک از آنان بدون اجازه دیگری نمی‌تواند با آن سرمایه معامله کند، ولی در شرکت معاوضی هرکدام می‌توانند به نحوی که به شرکت ضرر نزند معامله کنند.

مسأله ۲۱۶۱ ـ شریکی که اختیار سرمایه شرکت با اوست باید به قرارداد شرکت عمل کند، مثلاً اگر با او قرار گذاشته‌اند که نسیه بخرد یا نقد بفروشد یا جنس را از محل مخصوصی بخرد، باید به همان قرارداد رفتار نماید، و اگر با او قراری نگذاشته باشند،

باید به طور معمول معامله کند، و داد و ستدی نماید که برای شرکت ضرر نداشته باشد.

مسأله ۲۱۶۲ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بر خلاف قراردادی که با او کرده‌اند خرید و فروش کند، یا آنکه قراردادی نکرده باشند و بر خلاف معمول معامله کند، در این دو صورت هرچند معامله ـ بنا بر اقوی ـ صحیح است، ولی اگر معامله زیان‌آور باشد یا قسمتی از مال شرکت تلف شود، شریکی که بر خلاف قرارداد یا بر خلاف معمول رفتار کرده، ضامن است.

مسأله ۲۱۶۳ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر زیاده‌روی ننماید و در نگهداری سرمایه کوتاهی نکند و اتفاقاً مقداری از آن یا تمام آن تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ۲۱۶۴ ـ شریکی که با سرمایه شرکت معامله می‌کند، اگر بگوید سرمایه تلف شده، چنانچه نزد دیگر شریک‌ها مأمون باشد باید حرف او را قبول کنند، و اگر این‌چنین نیست می‌توانند نزد حاکم شرع، علیه او شکایت کنند، تا بر طبق موازین قضاوت نزاع را فیصله دهد.

مسأله ۲۱۶۵ ـ در شرکت اذنی اگر تمام شریک‌ها از اجازه‌ای که به تصرف در مال یکدیگر داده‌اند برگردند، هیچ‌کدام نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و اگر یکی از آنان از اجازه خود برگردد، شریک‌های دیگر حقّ تصرف ندارند، ولی کسی که از اجازه خود برگشته می‌تواند در مال شرکت تصرف کند، و در هر حال اشتراک آنها در سرمایه به حال خود باقی است.

مسأله ۲۱۶۶ ـ در شرکت معاوضی باید مدت معین شود و در این فرض، تا انتهای مدت، شرکت لازم است و اگر شرکت اذنی است لازم نیست در آن مدت معین شود و هر گاه یکی از شریک‌ها تقاضا کند که سرمایه شرکت را قسمت کنند، هرچند شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران قبول نمایند، مگر آنکه قسمت رد باشد یعنی تقسیم کردن نیاز به پرداخت مبلغی از طرف بعضی از شرکا داشته باشد یا ضرر معتنابهی بر شرکا داشته باشد.

مسأله ۲۱۶۷ ـ اگر یکی از شریک‌ها در شرکت اذنی بمیرد یا دیوانه، یا بیهوش

شود، شریک‌های دیگر نمی‌توانند در مال شرکت تصرف کنند، و همچنین است اگر یکی از آنان سفیه شود، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نماید.

مسأله ٢١٦٨ ـ اگر شریک، چیزی را نسیه برای خود بخرد، نفع و ضررش مال اوست، ولی اگر برای شرکت بخرد و قرار شرکت معامله نسیه را هم شامل شود، نفع و ضررش مال هر دو آنان است.

مسأله ٢١٦٩ ـ اگر یکی از شرکا با سرمایه شرکت معامله‌ای کند، بعد بفهمند شرکت باطل بوده است، چنانچه طوری باشد که اذن در معامله مقید به صحت شرکت نباشد، به این معنی که اگر می‌دانستند شرکت درست نیست باز هم به تصرف در مال یکدیگر راضی بودند، معامله صحیح است، و هر چه از آن معامله پیدا شود مال همه آنان است، و اگر این‌طور نباشد، در صورتی که کسانی که به تصرف دیگران راضی نبوده‌اند، بگویند به آن معامله راضی هستیم، معامله صحیح، وگرنه باطل می‌باشد، و در هر صورت هرکدام از آنان که برای شرکت کاری کرده است اگر به قصد مجّانی کاری نکرده باشد، می‌تواند مزد زحمت‌های خود را به‌اندازه معمولی، با حفظ نسبت از شریک‌های دیگر بگیرد، ولی چنانچه مزد معمول بیشتر از مقدار فایده‌ای باشد که در فرض صحت شرکت می‌برده است، همان مقدار را می‌تواند بگیرد.

احکام صلح

مسأله ۲۱۷۰ ـ صلح آن است که انسان با دیگری سازش کند که مقداری از مال، یا منفعت مال خود را ملک او کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد، که او هم در عوض، مقداری از مال یا منفعت مال خود را به او واگذار نماید، یا از طلب یا حقّی که دارد بگذرد، بلکه اگر بدون آنکه عوض بگیرد با کسی سازش کند که مقداری از مال، یا منفعت مال خود را به او واگذار کند، یا از طلب یا حقّ خود بگذرد، باز هم صلح صحیح است.

مسأله ۲۱۷۱ ـ کسی که مالش را با دیگری صلح می‌کند، باید بالغ و عاقل و قصد صلح داشته و کسی او را مجبور نکرده باشد، و باید سفیه و ممنوع از تصرف در آن مال به واسطه ورشکستگی هم نباشد.

مسأله ۲۱۷۲ ـ لازم نیست صیغه صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر لفظی یا کاری که بفهماند با هم صلح و سازش کرده‌اند صحیح است.

مسأله ۲۱۷۳ ـ اگر کسی گوسفندهای خود را به چوپان بدهد که مثلاً یک سال نگهداری کند و از شیر آن استفاده نماید و مقداری روغن بدهد، چنانچه شیر گوسفند را در مقابل زحمت‌های چوپان و آن روغن صلح کند صحیح است، بلکه اگر گوسفند را یک ساله به چوپان اجاره دهد که از شیر آن استفاده کند و در عوض، مقداری روغن بدهد، و مقید نکند بخصوص روغن یا شیر آن گوسفند، اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۷٤ ـ اگر کسی بخواهد طلب یا حقّ خود را به دیگری صلح کند، در صورتی صحیح است که او قبول نماید، ولی اگر بخواهد از طلب یا حقّ خود بگذرد، قبول کردن او لازم نیست.

مسأله ۲۱۷۵ ـ اگر انسان مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه

طلبکار طلب خود را به کمتر از مقداری که هست صلح کند، مثلاً پنجاه تومان طلبکار باشد و طلب خود را به ده تومان صلح نماید، زیادی برای بدهکار حلال نیست، مگر آنکه مقدار بدهی خود را به او بگوید و او را راضی کند، یا طوری باشد که اگر مقدار طلب خود را می‌دانست، باز هم به آن مقدار صلح می‌کرد.

مسأله ۲۱۷٦ ـ اگر دو نفر در دست و یا بر ذمّه یکدیگر مالی داشته باشند و بدانند، که یکی از آن دو از دیگری بیشتر است، چنانچه فروش آن دو مال به یکدیگر از این جهت که موجب ربا است حرام باشد، صلح آن دو به یکدیگر نیز حرام است، بلکه اگر زیادتر بودن یکی از آن دو مال از دیگری معلوم نباشد، ولی احتمال زیادی برود، نمی‌توانند ـ بنا بر احتیاط لازم ـ آن دو را به یکدیگر صلح نمایند.

مسأله ۲۱۷۷ ـ اگر دو نفر از یک نفر طلبکار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلبکار باشند و بخواهند طلب‌های خود را به یکدیگر صلح کنند، چنانچه به‌طوری که در مسأله پیش ذکر شد، مستلزم ربا نباشد، اشکال ندارد، مثلاً اگر هر دو ده من گندم طلبکار باشند (یکی گندم اعلا و دیگری متوسط) و هر دو طلب بسر آمده باشد، مصالحه آنان صحیح است.

مسأله ۲۱۷۸ ـ اگر از کسی طلبی دارد که باید بعد از مدتی بگیرد، چنانچه طلب خود را به مقدار کمتری صلح کند، و مقصودش این باشد که از مقداری از طلب خود گذشت کند و بقیه را نقد بگیرد، اشکال ندارد. و این حکم در صورتی است که طلب از جنس طلا یا نقره یا جنس دیگری باشد که با وزن یا پیمانه فروخته می‌شود، و اما در غیر آنها برای طلبکار جایز است که طلب خود را به بدهکار، یا غیر آن به کمتر از طلب صلح نموده یا بفروشد، چنانکه در مسأله (۲۳۰۷) خواهد آمد.

مسأله ۲۱۷۹ ـ اگر دو نفر چیزی را با هم صلح کنند، با رضایت یکدیگر می‌توانند صلح را به هم بزنند. و نیز اگر در ضمن معامله برای هر دو یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را قرار داده باشند، کسی که آن حق را دارد می‌تواند صلح را به هم بزند.

مسأله ۲۱۸۰ ـ تا وقتی خریدار و فروشنده از هم جدا نشده‌اند، می‌توانند معامله را

به هم بزنند، و نیز اگر مشتری حیوانی را بخرد، تا سه روز حقّ به هم زدن معامله را دارد. و همچنین اگر پول جنسی را که خریده تا سه روز ندهد و جنس را تحویل نگیرد، همان‌گونه که در مسأله (٢١٣٤) گذشت، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی کسی که مالی را صلح می‌کند، در این سه صورت حقّ به هم زدن صلح را ندارد، اما در صورتی که طرف مصالحه در پرداخت مال‌المصالحه از حد متعارف تأخیر کند، یا اینکه شرط شده باشد که مثلاً مال‌المصالحه را نقد بدهد و طرف عمل به شرط ننماید، در این صورت می‌تواند صلح را به هم بزند، و همچنین در بقیه صور دیگر که در احکام خرید و فروش گفته شد نیز می‌تواند صلح را به هم بزند، در صورتی که یکی از دو طرف مصالحه مغبون باشد، و اگر صلح برای رفع نزاع باشد نمی‌تواند صلح را به هم بزند، بلکه در غیر این صورت نیز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید مغبون معامله را به هم بزند.

مسأله ٢١٨١ ـ اگر چیزی را که به صلح گرفته معیوب باشد، می‌تواند صلح را به هم بزند، ولی اگر بخواهد تفاوت قیمت صحیح و معیوب را بگیرد، اشکال دارد.

مسأله ٢١٨٢ ـ هرگاه مال خود را به کسی صلح نماید، و با او شرط کند و بگوید که بعد از مرگ من باید چیزی را که به تو صلح کردم مثلاً وقف کنی، و او هم این شرط را قبول کند، باید به شرط عمل نماید.

احکام اجاره

مسأله ۲۱۸۳ ـ اجاره دهنده و کسی که چیزی را اجاره می‌کند باید بالغ و عاقل باشند، و به اختیار خودشان اجاره را انجام دهند، و نیز باید در مال خود حقّ تصرف داشته باشند، پس سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید نمی‌تواند چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد. و همچنین مفلّس نمی‌تواند چیزی از اموالی را که حقّ تصرف در آنها را ندارد، اجاره بدهد یا با آن چیزی را اجاره کند، ولی می‌تواند خودش را اجاره دهد.

مسأله ۲۱۸٤ ـ انسان می‌تواند از طرف دیگری وکیل شود و مال او را اجاره دهد، یا مالی را برای او اجاره کند.

مسأله ۲۱۸۵ ـ اگر ولی یا قیّم بچه مال او را اجاره دهند، یا خود او را اجیر دیگری نمایند، اشکال ندارد، و اگر مدتی از زمان بالغ شدن او را جزء مدت اجاره قرار دهند، بعد از آنکه بچه بالغ شد می‌تواند بقیه اجاره را به هم بزند، هرچند طوری بوده که اگر مقداری از زمان بالغ بودن بچه را جزء مدت اجاره نمی‌کرد بر خلاف مصلحت بچه بود، بلی اگر بر خلاف مصلحت ملزمه شرعیه بود، یعنی مصلحتی که می‌دانیم شارع مقدس راضی به ترک آن نیست، در این صورت اگر اجاره با اذن حاکم شرع واقع شده باشد، بچه نمی‌تواند بعد از بلوغ اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۱۸٦ ـ بچه صغیری را که ولی ندارد، بدون اجازه مجتهد نمی‌شود اجیر کرد، و کسی که به مجتهد دسترسی ندارد، می‌تواند از یک نفر مؤمن که عادل باشد، اجازه بگیرد و او را اجیر نماید.

مسأله ۲۱۸۷ ـ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید ملک خود را به تو اجاره دادم، و او بگوید قبول کردم، اجاره صحیح است، بلکه اگر حرفی نزنند و مالک به قصد اینکه ملک خود را اجاره دهد، به

مستأجر واگذار کند و او هم به قصد اجاره کردن بگیرد، اجاره صحیح می‌باشد.

مسأله ۲۱۸۸ ـ اگر انسان بدون صیغه خواندن بخواهد برای انجام عملی اجیر شود، همین که مشغول آن عمل شد اجاره صحیح است.

مسأله ۲۱۸۹ ـ کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره بفهماند که ملک را اجاره داده یا اجاره کرده، صحیح است.

مسأله ۲۱۹۰ ـ اگر خانه یا دکان یا هر چیز دیگری را اجاره کند، و صاحب ملک با او شرط کند که فقط خود او از آنها استفاده نماید، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری جهت استفاده از آنها اجاره دهد، مگر آن که اجاره دادن او طوری باشد که استفاده مخصوص خودش باشد، مثلا زنی منزل، یا اتاقی را اجاره می‌کند و بعداً ازدواج کرده و اتاق یا منزل را جهت سکونت خودش به شوهرش اجاره می‌دهد، و اگر مالک شرط نکند، مستاجر می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد البته در تحویل دادن ملک به مستأجر دوّم باید ـ بنا بر احتیاط ـ از مالک اجازه بگیرد ولی اگر بخواهد کرایه را بیشتر از آن چه خود می‌پردازد قرار دهد هرچند از جنس دیگر باشد، در صورتی که خانه، یا دکان، یا کشتی باشد باید در آن کاری مانند تعمیر یا سفیدکاری و امثال آن انجام داده باشد، یا برای نگهداری آن خسارتی متحمل شود، و بنا بر احتیاط واجب مقداری که بر کرایه اضافه کرده باید متناسب با کاری که انجام داده یا خسارتی که متحمل شده است باشد.

مسأله ۲۱۹۱ ـ اگر اجیر با انسان شرط کند که فقط برای خود انسان کار کند، نمی‌شود او را به دیگری اجاره داد، مگر به نحوی که در مسأله قبلی گذشت، و اگر شرط نکند، می‌تواند او را به دیگری اجاره دهد، ولی چیزی که بابت اجاره او می‌گیرد باید در قیمت بیشتر از اجرتی که برای اجیر قرار داده است نباشد. و همچنین است اگر خودش اجیر کسی شود و برای انجام آن عمل، شخص دیگری را به کمتر اجاره نماید، ولی اگر مقداری از آن عمل را خودش انجام داده باشد، می‌تواند دیگری را به کمتر اجاره نماید.

مسأله ۲۱۹۲ ـ اگر غیر از خانه و دکان و کشتی، چیز دیگر مثلاً زمین را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که فقط خودش از آن استفاده نماید، اگر بیشتر از مقداری که با آن اجاره کرده است اجاره دهد، صحت اجاره محل اشکال است.

مسأله ۲۱۹۳ ـ اگر خانه یا دکانی را مثلاً یک‌ساله به صد تومان اجاره کند، و از نصف آن خودش استفاده نماید، می‌تواند نصف دیگر آن را به صد تومان اجاره دهد، ولی اگر بخواهد نصف آن را به زیادتر از مقداری که اجاره کرده، مثلاً به صد و بیست تومان اجاره دهد، باید در آن، کاری مانند تعمیر انجام داده باشد.

شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند

مسأله ۲۱۹٤ ـ مالی را که اجاره می‌دهند چند شرط دارد:

اوّل: آنکه معین باشد، پس اگر بگوید یکی از خانه‌های خود را به تو اجاره دادم درست نیست.

دوّم: مستأجر آن را ببیند، و اگر حاضر نیست یا کلی است، کسی که آن را اجاره می‌دهد خصوصیاتی را که در تمایل به اجاره کردن آن تأثیر دارد بیان نماید.

سوّم: تحویل دادن آن ممکن باشد، پس اجاره دادن اسبی که فرار کرده اگر مستأجر نتواند آن را بگیرد باطل است، ولی اگر بتواند آن را بگیرد صحیح است.

چهارم: آنکه استفاده از آن مال به اتلاف و از بین بردنش نباشد، پس اجاره دادن نان و میوه، و خوردنی‌های دیگر برای خوردن صحیح نیست.

پنجم: آنکه استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره داده‌اند ممکن باشد، پس اجاره دادن زمین برای زراعت در صورتی که آب باران کفایت آن را نکند و از آب رودخانه هم به آن نرسد صحیح نیست.

ششم: چیزی را که اجاره می‌دهد، مالک آن منفعتی باشد که برای آن اجاره می‌شود، و اگر نه مالک باشد، نه وکیل و نه ولی، در صورتی صحیح است که صاحبش رضایت دهد.

مسأله ۲۱۹۵ ـ اجاره دادن درخت برای آنکه از میوه‌اش استفاده کنند، در صورتی که میوه‌اش فعلاً موجود نباشد صحیح است. و همچنین است اجاره دادن حیوان برای شیرش.

مسأله ٢١٩٦ ـ زن می‌تواند برای آنکه از شیرش استفاده کنند اجیر شود، و لازم نیست از شوهر خود اجازه بگیرد، ولی اگر به واسطه شیر دادن، حقّ شوهر از بین برود، بدون اجازه او نمی‌تواند اجیر شود.

شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند

مسأله ٢١٩٧ ـ استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند چهار شرط دارد:

اوّل: آنکه حلال باشد، پس اگر مالی فقط منفعت حرام داشته باشد، یا شرط کنند که در جهت حرام استفاده نمایند، یا قبل از معامله استفاده حرام را معین کنند، و معامله را بر آن اساس مبتنی سازند، معامله باطل است. بنابراین اجاره دادن دکان برای شراب‌فروشی، یا نگهداری شراب، و کرایه دادن حیوان برای حمل‌ونقل شراب باطل است.

دوّم: آنکه آن عمل در نظر شرع به طور مجّانی واجب نباشد، و از این قبیل است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ یاد دادن مسائل حلال و حرام اگر محل ابتلا باشد، و همچنین تجهیز اموات به مقدار واجب. ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ معتبر است که پول دادن برای آن استفاده در نظر مردم بیهوده نباشد.

سوّم: اگر چیزی را که اجاره می‌دهند چند فایده داشته باشد، استفاده‌ای که مستأجر باید از آن بکند معین نمایند، مثلاً اگر حیوانی را که سواری می‌دهد، و بار می‌برد اجاره دهند، باید در موقع اجاره معین کنند که فقط سواری یا باربری آن، مال مستأجر است یا همه استفاده‌های آن.

چهارم: مقدار استفاده را معین نمایند، و این یا به تعیین مدت است مانند اجاره خانه و دکان، و یا به تعیین عمل است مانند آنکه با خیاط قرار بگذارند که لباس معینی را به طور مخصوصی بدوزد.

مسأله ٢١٩٨ ـ اگر ابتدای مدت اجاره را معین نکنند، ابتدای آن بعد از بستن قرارداد اجاره است.

مسأله ۲۱۹۹ ـ اگر خانه‌ای را مثلاً یک ساله اجاره دهند و ابتدای آن را یک ماه بعد از خواندن صیغه قرار دهند، اجاره صحیح است، اگرچه در موقع قرارداد خانه در اجاره دیگری باشد.

مسأله ۲۲۰۰ ـ اگر مدت اجاره را معلوم نکند، و بگوید هر وقت در خانه نشستی اجاره آن ماهی ده تومان است، اجاره صحیح نیست.

مسأله ۲۲۰۱ ـ اگر به مستأجر بگوید خانه را ماهی ده تومان به تو اجاره داده، یا بگوید خانه را یک‌ماهه به ده تومان به تو اجاره دادم، و بعد از آن هم هر قدر بنشینی اجاره آن ماهی ده‌تومان است، در صورتی که ابتدای مدت اجاره معلوم باشد، اجاره ماه اوّل صحیح است.

مسأله ۲۲۰۲ ـ خانه‌ای را که غربا و زوّار در آن منزل می‌کنند و معلوم نیست چقدر در آن می‌مانند، اگر قرار بگذارند که مثلاً شبی یک تومان بدهند و صاحب خانه راضی شود، استفاده از آن خانه اشکال ندارد، ولی چون مدت اجاره را معلوم نکرده‌اند، اجاره نسبت به غیر از شب اوّل صحیح نیست، و صاحب خانه بعد از شب اوّل هر وقت بخواهد می‌تواند آنها را بیرون کند.

مسائل متفرقه اجاره

مسأله ۲۲۰۳ ـ مالی را که مستأجر بابت اجاره می‌دهد باید معلوم باشد، پس اگر از چیزهایی است که مثل گندم با وزن معامله می‌کنند، باید وزن آن معلوم باشد، و اگر از چیزهایی است که مثل پول‌های رایج با شماره معامله می‌کنند، باید شماره آن معین باشد، و اگر مثل اسب و گوسفند است باید اجاره دهنده آن را ببیند، یا مستأجر خصوصیات آن را بگوید.

مسأله ۲۲۰٤ ـ اگر زمینی را برای زراعت اجاره دهد و مال‌الاجاره را حاصل همان زمین، یا زمین دیگر که فعلاً موجود نیست قرار دهد، و یا اینکه کلی در ذمّه قرار دهد مشروط به آنکه از حاصل همان زمین پرداخت شود، اجاره صحیح نیست، و اگر حاصل زمین بالفعل موجود باشد مانعی ندارد.

مسأله ۲۲۰۵ ـ کسی که چیزی را اجاره داده است، تا آن چیز را تحویل ندهد، حق ندارد اجاره آن را مطالبه کند، و نیز اگر برای انجام عملی اجیر شده باشد، پیش از انجام عمل حقّ مطالبه اجرت را ندارد، مگر در مواردی که معمول است اجرت پیش از انجام عمل پرداخت شود، مانند اجیر برای حج.

مسأله ۲۲۰٦ ـ هرگاه چیزی را که اجاره داده است تحویل دهد، اگرچه مستأجر تحویل نگیرد یا تحویل بگیرد، و تا آخر مدت اجاره از آن استفاده نکند، باید مال‌الاجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۲۰۷ ـ اگر انسان اجیر شود که در روز معینی کاری را انجام دهد و در آن روز برای انجام آن کار حاضر شود، کسی که او را اجیر کرده اگرچه آن کار را به او ارجاع نکند، باید اجرت او را بدهد، مثلاً اگر خیاطی را در روز معینی برای دوختن لباسی اجیر نماید، و خیاط در آن روز آماده کار باشد، اگرچه پارچه را به او ندهد که بدوزد، باید اجرتش را بدهد، چه خیاط بیکار باشد، چه برای خودش، یا دیگری کار کند.

مسأله ۲۲۰۸ ـ اگر بعد از تمام شدن مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده است، مستأجر باید اجرت‌المثل آن مال را به صاحب ملک بدهد، مثلاً اگر خانه‌ای را یک ساله به صد تومان اجاره کند بعد بفهمد اجاره باطل بوده است، چنانچه اجاره آن خانه معمولاً پنجاه تومان باشد باید پنجاه تومان را بدهد، و اگر دویست تومان است در صورتی که اجاره دهنده صاحب مال، یا وکیلی بوده که حقّ تعیین اجرت را نیز داشته و از اجاره معمولی خانه هم اطلاع داشته است، لازم نیست بیش از صد تومان بدهد، و اگر غیر اینها بوده است باید دویست تومان را بپردازد؛ و نیز اگر بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره معلوم شود که اجاره باطل بوده، نسبت به اجرت مدت گذشته نیز این حکم جاری است.

مسأله ۲۲۰۹ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده است از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده بردن از آن هم زیاده‌روی ننموده است؛ ضامن نیست. و نیز اگر مثلاً پارچه‌ای را که به خیاط داده است از بین برود، در صورتی که خیاط زیاده‌روی نکرده، و در نگهداری آن هم کوتاهی نکرده باشد ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۰ ـ هرگاه اجیر که می‌خواهد کاری را بر مال مستأجر انجام دهد مانند خیاط و صنعتگر، چیزی را که گرفته ضایع کند ضامن است.

مسأله ۲۲۱۱ ـ اگر قصاب سر حیوانی را ببرد و آن را حرام کند، چه مُزد گرفته باشد و چه مجّانی سر بُریده باشد، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۲۱۲ ـ اگر حیوانی یا وسیله‌ای را اجاره کند و معین نماید که چقدر بار بر آن بگذارد، چنانچه بیشتر از آن مقدار بار کند و آن حیوان، یا وسیله تلف، یا معیوب شود، ضامن است، و همچنین است اگر مقدار بار را معین نکرده باشند ولی بیشتر از معمول بار کند. و در هر دو صورت اجرت زیادی را بر حسب معمول نیز باید بدهد.

مسأله ۲۲۱۳ ـ اگر حیوانی را برای بردن بار شکستنی اجاره دهد، چنانچه آن حیوان بلغزد، یا رم کند و بار را بشکند، صاحب حیوان ضامن نیست؛ ولی اگر به واسطه زدن به مقدار غیر معمول، و مانند آن کاری کند که حیوان زمین بخورد و بار را بشکند ضامن است.

مسأله ۲۲۱٤ ـ اگر کسی بچه‌ای را ختنه کند و در کار خود کوتاهی نماید، یا اشتباه کند مثل اینکه بیش از مقدار معمول ببرد، و آن بچه بمیرد و یا به او ضرر برسد ضامن است. و اما اگر کوتاهی یا اشتباه نکرده باشد، و بچه از اصل عمل ختنه بمیرد، یا به او ضرر برسد، چنانچه در تشخیص اینکه آیا بچه ضرر می‌بیند یا نه، به او رجوع نشده باشد، و نیز او نمی‌دانسته که بچه ضرر می‌بیند ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۵ ـ اگر پزشک با دست خود به مریض دوا بدهد، و یا برای او دوایی توصیه کند، و به واسطه خوردن دوا ضرری به مریض برسد، یا بمیرد، پزشک ضامن است، هرچند در معالجه کوتاهی نکرده باشد.

مسأله ۲۲۱٦ ـ هرگاه پزشک به مریض بگوید که اگر ضرری به تو برسد ضامن نیستم، در صورتی که دقت و احتیاط خود را بکند و به مریض ضرری برسد یا بمیرد، پزشک ضامن نیست.

مسأله ۲۲۱۷ ـ مستأجر و کسی که چیزی را اجاره داده، با رضایت یکدیگر

می‌توانند معامله را به هم بزنند. و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قرارداد اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۸ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بفهمد که مغبون شده است، چنانچه در موقع اجاره نمودن ملتفت نباشد که مغبون است، می‌تواند اجاره را به هم بزند به تفصیلی که در مسأله (۲۱۳٤) گذشت. ولی اگر در قرارداد اجاره شرط کنند که اگر مغبون هم باشند حقّ به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

مسأله ۲۲۱۹ ـ اگر چیزی را اجاره دهد و پیش از آنکه تحویل دهد کسی آن را غصب نماید، مستأجر می‌تواند اجاره را به هم بزند، و چیزی را که به اجاره دهنده داده است پس بگیرد، یا اجاره را به هم نزند و اجاره مدتی را که در تصرف غصب کننده بوده است به میزان معمول از او بگیرد، پس اگر حیوانی را که یک‌ماهه به ده‌تومان اجاره نماید و کسی آن را ده روز غصب کند، و اجاره معمولی ده روز آن پانزده تومان باشد، می‌تواند پانزده تومان را از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۲۰ ـ اگر چیزی را که اجاره کرده، دیگری نگذارد که آن را تحویل بگیرد، و یا پس از تحویل گرفتن، دیگری آن را غصب کند، یا مانع از استفاده بردن از آن شود، نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، و فقط حق دارد کرایه آن چیز را به مقدار معمول از غصب کننده بگیرد.

مسأله ۲۲۲۱ ـ اگر پیش از آنکه مدت اجاره تمام شود، ملک را به مستأجر بفروشد، اجاره به هم نمی‌خورد، و مستأجر باید مال‌الاجاره را بدهد، و همچنین است اگر آن را به دیگری بفروشد.

مسأله ۲۲۲۲ ـ اگر پیش از ابتدای مدت اجاره، چیزی را که اجـاره کرده از قابلیت استفاده‌ای که برای مستأجر تعیین گشته است بیفتد، اجـاره باطل می‌شود، و پولی که مستأجر به صاحب ملک داده است به او برمی‌گردد؛ و اگر طوری باشد که بتواند استفاده مختصری از آن ببرد، می‌تواند اجاره را به هم بزند.

مسأله ۲۲۲۳ ـ اگر ملکی را اجاره کند و بعد از گذشتن مقداری از مدت اجاره از

قابلیت استفاده‌ای که برای مستأجر تعیین گشته است بیفتد، اجاره مدتی که باقی مانده است باطل می‌شود، و می‌تواند اجاره مدت گذشته را به هم بزند، و اجرت‌المثل یعنی اجرت معمولی آن مدت را بدهد.

مسأله ٢٢٢٤ ـ اگر خانه‌ای را که مثلاً دو اتاق دارد اجاره دهد، و یک اتاق آن خراب شود، چنانچه طوری باشد که اگر آن را به نحو معمول بسازند با ساختمان قبلی فرق بسیار پیدا می‌کند، حکم آن همان است که در مسأله پیش ذکر شد، و اگر این‌چنین نباشد، پس اگر اجاره دهنده فوراً آن را بسازد و هیچ مقداری از استفاده آن از بین نرود، اجاره باطل نمی‌شود، و مستأجر هم نمی‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر ساختن آن به‌قدری طول بکشد که مقداری از استفاده مستأجر از بین برود، اجاره به آن مقدار باطل می‌شود، و مستأجر می‌تواند اجاره تمام مدت را به هم بزند و برای استفاده‌ای که کرده است اجرت‌المثل بدهد.

مسأله ٢٢٢٥ ـ اگر اجاره دهنده یا مستأجر بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر تنها منافع خانه در مدت حیاتش مال او باشد، مثلاً دیگری وصیّت کرده باشد که تا او زنده است منفعت خانه مال او باشد، چنانچه آن خانه را اجاره دهد و پیش از تمام شدن مدت اجاره بمیرد، از وقتی که مرده، اجاره باطل است، و اگر مالک فعلی آن اجاره را امضاء کند صحیح می‌شود، و وجه اجاره مدتی که بعد از مردن اجاره دهنده باقی مانده است، مِلک مالک فعلی می‌شود.

مسأله ٢٢٢٦ ـ اگر صاحب‌کار بنّا را وکیل کند که برای او کارگر بگیرد، چنانچه بنّا کمتر از مقداری که از صاحب‌کار می‌گیرد به کارگر بدهد، زیادی آن بر او حرام است و باید آن را به صاحب‌کار بدهد، ولی اگر اجیر شود که ساختمان را تمام کند و برای خود اختیار بگذارد که خودش بسازد یا به دیگری بدهد، در صورتی که مقداری خودش کار کرده است و باقی را به کمتر از مقداری که اجیر شده است به دیگری بدهد، زیادی آن برای او حلال می‌باشد.

مسأله ٢٢٢٧ ـ اگر رنگرز قرار بگذارد که مثلاً پارچه را با نیل رنگ کند، چنانچه با چیز دیگر رنگ نماید، حق ندارد چیزی بگیرد.

احکام مضاربه

مسأله ۲۲۲۸ ـ مضاربه قراردادی است بین دو نفر، که یکی از آنها مالک است و مالی را به دیگری که آن را عامل می‌نامیم می‌دهد، که با آن تجارت کند و سود میان آنها تقسیم شود.

و این معامله مشروط به امور زیر است:

۱ ـ ایجاب و قبول. و در انشا آنها هر لفظ، یا فعلی که بر این مضمون دلالت کند کافی است.

۲ ـ بلوغ شرعی، و عقل، و رشد، و اختیار در هر دو طرف قرارداد، و در مالک بخصوص شرط است که از طرف حاکم شرع به دلیل افلاس محجورعلیه نباشد، ولی در عامل این شرط نیست، مگر در صورتی که قرارداد مقتضی تصرف او در اموال مورد حجر خودش نیز باشد.

۳ ـ سهم هرکدام آنها از سود باید با کسر معین باشد، که ثلث است یا نصف است یا هر کسری دیگر. و می‌شود از این شرط مستغنی شد در صورتی که سهم هرکدام در عرف بازار معین باشد، به‌طوری که عرفا نیازی به ذکر این شرط احساس نشود. و تعیین سهم هرکدام با ذکر مبلغی از مال مانند صد هزار تومان مثلاً، کافی نیست. ولی می‌تواند یکی از آنها پس از ظهور سود، سهم خود را با مبلغی از مال مصالحه نماید.

٤ ـ سود باید فقط برای مالک و عامل باشد، و اگر شرط شود که مقداری از سود به دیگری داده شود مضاربه باطل است، مگر اینکه در مقابل کاری مربوط به تجارت یاد شده باشد.

۵ ـ عامل باید قادر بر تجارت باشد در صورتی که مباشرت او در عمل تجارت به صورت قید در قرارداد ذکر شده باشد، مثلاً گفته باشد «این پول را به تو می‌دهم که

شخصاً با آن مباشرت به تجارت کنی» و در صورت عجز با این فرض، قرارداد باطل است. و اگر مباشرت به صورت شرط در متن قرارداد ذکر شود، مثلاً گفته شود «این پول را به تو می‌دهم که با آن تجارت کنی به شرط اینکه خودت مباشرت نمایی» در این فرض، اگر عامل عاجز باشد معامله باطل نیست، ولی مالک در صورت تخلف از مباشرت خیار فسخ دارد.

و اما اگر نه قید شود و نه شرط، ولی عامل عاجز باشد از تجارت حتّی با واداشتن دیگری، قرارداد باطل است. و اگر از ابتدا قادر باشد و سپس عاجز شود، از وقتی که عاجز شده است، قرارداد باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۲۹ ـ عامل امین به حساب می‌آید، بنابراین در صورتی که مال تلف یا معیوب شود ضامن نیست، مگر اینکه از حدود قرارداد تجاوز کند، یا در نگهداری مال کوتاهی نماید. همچنین در فرض خسارت ضامن نیست، بلکه خسارت در مال مالک خواهد بود. و اگر مالک بخواهد شرط کند که این خسارت تنها بر عهده او نباشد، این شرط به سه صورت ممکن است انشا شود:

۱ ـ اینکه در ضمن معامله شرط کند که عامل با او در خسارت شریک باشد همچنان که در سود شریک است. و در این صورت شرط باطل است، ولی معامله صحیح است.

۲ ـ اینکه شرط شود همه خسارت بر ذمه عامل باشد، و در این صورت شرط صحیح است ولی همه سود نیز برای او خواهد بود، و چیزی از آن به مالک نمی‌رسد.

۳ ـ اینکه شرط شود عامل در صورت خسارت سرمایه، همه آن یا مقداری از آن را که معین می‌کند از مال خود جبران نماید و به او بدهد. این شرط صحیح است، و عامل ملزم به عمل به آن است.

مسأله ۲۲۳۰ ـ مضاربه إذنیّه، از عقود لازم نیست. به این معنی که مالک می‌تواند در اذنی که به عامل در مورد تصرف در مال او داده است، رجوع نماید، و عامل نیز ملزم به استمرار در انجام کار با سرمایه او نیست، و هرگاه خواست می‌تواند از کار ابا نماید چه قبل از شروع در کار باشد، و چه بعد از آن، و چه قبل از پیدایش سود باشد، و چه بعد از

آن، و چه قرارداد از جهت زمانی مطلق باشد، و چه مدت برای آن تعیین شده باشد. ولی اگر شرط کنند که آن را تا زمان معینی فسخ نکنند شرط صحیح است، و عمل به آن واجب، در عین حال اگر یکی از آنها فسخ کند فسخ می‌شود، گرچه او به دلیل مخالفت با تعهد خود گناه کرده است.

مسأله ۲۲۳۱ ـ در صورتی که عقد مضاربه مطلق باشد، و قید خاصی نشده باشد، عامل از جهت خریدار، فروشنده و نوع کالا، می‌تواند طبق مصلحت‌اندیشی خود عمل کند. ولی جایز نیست کالا را از آن شهر به شهری دیگر ببرد مگر اینکه این امر متعارف باشد، به نحوی که اطلاق عقد عرفاً شامل آن باشد، یا اینکه مالک اجازه دهد. و اگر بدون اجازه مالک آن را به جای دیگر منتقل نماید، و مال تلف شود، یا خسارتی ببیند، ضامن است.

مسأله ۲۲۳۲ ـ مضاربه إذنیّه، با مرگ هرکدام از مالک و عامل باطل می‌شود؛ زیرا با مرگ مالک اموال او به وارث منتقل می‌شود، و باقی ماندن مال در دست عامل نیاز به مضاربه جدید دارد. و با مرگ عامل اذن از بین می‌رود؛ زیرا اذن مالک به او اختصاص داشته است.

مسأله ۲۲۳۳ ـ هرکدام از مالک، و عامل می‌تواند بر دیگری در عقد مضاربه شرط نماید که عملی برای او انجام دهد، یا مالی به او بپردازد، و تا عقد باقی است و فسخ نشده عمل به آن شرط واجب است، چه سودی به دست آمده باشد، و چه نیامده باشد.

مسأله ٢٢٣٤ ـ خسارت، یا تلفی که بر مال مضاربه وارد می‌شود، مانند آتش‌سوزی و دزدی، و مانند آن با سود حاصله جبران می‌شود، چه سود، قبل از خسارت باشد، و چه بعد از آن، بنابراین مالکیت عامل، نسبت به سهم خود از سود حاصله، منوط به عدم عروض خسارت یا تلف است، و تنها وقتی قطعی می‌شود که مدت مضاربه پایان یابد، یا قرارداد فسخ شود. ولی اگر عامل در ضمن قرارداد بر مالک شرط کند که خسارت با سود سابق یا لاحق جبران نشود، شرط صحیح است. و باید به آن عمل شود.

مسأله ۲۲۳۵ ـ مالک می‌تواند به نحو جعاله در راه‌های مشروع سرمایه‌گذاری کند

که همان نتیجه مضاربه را داشته باشد، به این ترتیب که مالی را به شخصی بسپارد، و مثلاً بگوید آن را در تجارت، یا هر بهره‌برداری دیگر به کار بگیر در مقابل معادل نصف سود مثلا برای تو باشد.

احکام جعاله

مسأله ۲۲۳٦ ـ جعاله آن است که انسان قرار بگذارد در مقابل کاری که برای او انجام می‌دهند مالی بدهد، مثلاً بگوید هر کس گمشده مرا پیدا کند ده تومان به او می‌دهم. و به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند. و میان جعاله و اجاره از جهاتی فرق است، از آن جمله این است که در اجاره بعد از قرارداد، اجیر باید عمل را انجام دهد، و کسی هم که او را اجیر کرده اجرت را به او بدهکار می‌شود، ولی در جعاله اگرچه عامل شخص معین باشد می‌تواند مشغول عمل نشود، و تا عمل را انجام ندهد، جاعل بدهکار نمی‌شود.

مسأله ۲۲۳۷ ـ جاعل باید بالغ و عاقل باشد و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین جعاله آدم سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ صحیح نیست. و همچنین جعاله مفلّس در آن قسم از اموالش که حقّ تصرف در آنها را ندارد، صحیح نمی‌باشد.

مسأله ۲۲۳۸ ـ کاری را که «جاعل» می‌گوید برای او انجام دهند، باید حرام یا بی‌فایده یا از واجباتی که شرعاً لازم است، مجّاناً آورده شود نباشد، پس اگر بگوید هر کس شراب بخورد، یا در شب بدون مقصد عقلایی به جای تاریکی برود، یا نماز واجب خود را بخواند، ده تومان به او می‌دهم، «جعاله» صحیح نیست.

مسأله ۲۲۳۹ ـ مالی را که قرار می‌گذارند لازم نیست با ذکر تمام خصوصیات معین شود، بلکه اگر به طوری نزد عامل معلوم باشد که اقدام او برای انجام آن کار سفاهت محسوب نشود کافی است، مثلاً اگر جاعل بگوید: (این مال را هر مقداری بیش از ده تومان فروختی زیادی آن برای تو باشد)، جعاله صحیح است و همچنین اگر بگوید: (هر

کس اسب مرا پیدا کند نصف آن را به او می‌دهم، یا ده من گندم به او می‌دهم) و نوع گندم را معین نکند، نیز جعاله صحیح است.

مسأله ۲۲۴۰ ـ اگر مزد کار کاملاً مبهم باشد، مثلاً جاعل بگوید هر کس بچه مرا پیدا کند پولی به او می‌دهم، و مقدار آن را معین نکند، چنانچه کسی آن عمل را انجام دهد، باید مزد او را به مقداری که کار او در نظر مردم ارزش دارد، بدهد.

مسأله ۲۲۴۱ ـ اگر «عامل» پیش از قرارداد کار را انجام داده باشد، یا بعد از قرارداد، به قصد اینکه پول نگیرد انجام دهد، حقّ مزد گرفتن را ندارد.

مسأله ۲۲۴۲ ـ پیش از آنکه عامل شروع به کار کند، جاعل می‌تواند جعاله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۴۳ ـ بعد از آنکه عامل شروع به کار کرد، اگر جاعل بخواهد جعاله را به هم بزند اشکال دارد، مگر اینکه با عامل به توافق برسند.

مسأله ۲۲۴۴ ـ عامل می‌تواند عمل را ناتمام بگذارد، ولی اگر تمام نکردن عمل اسباب ضرر جاعل یا کسی که عمل برای او انجام می‌گیرد شود، باید آن را تمام نماید، مثلاً اگر کسی بگوید هر کس چشم مرا عمل کند فلان مقدار به او می‌دهم و دکتر جراحی شروع به عمل کند، چنانچه طوری باشد که اگر عمل را تمام نکند، چشم معیوب می‌شود، باید آن را تمام نماید.

مسأله ۲۲۴۵ ـ اگر عامل کار را ناتمام بگذارد، نمی‌تواند چیزی مطالبه کند. اگر جاعل مزد را برای تمام کردن عمل قرار داده باشد، مثلاً بگوید هر کس لباس مرا بدوزد، ده تومان به او می‌دهم، ولی اگر مقصودش این باشد که هر مقدار از عمل که انجام گیرد، برای آن مقدار مزد بدهد، جاعل باید مزد مقداری را که انجام شده به عامل بدهد.

احکام مُزارعه

مسأله ۲۲٤٦ ـ مزارعه آن است که مالک با زارع اتفاق ببندند زمین را در اختیار او بگذارد تا زراعت کند، و مقداری از حاصل آن را به مالک بدهد.

مسأله ۲۲٤۷ ـ مزارعه چند شرط دارد:

اوّل: آنکه عقد و قراردادی میان آن دو باشد، مثلاً صاحب زمین به زارع بگوید زمین را برای زراعت به تو واگذار کردم، و زارع هم بگوید قبول کردم، یا بدون اینکه حرفی بزنند، مالک زمین را به زارع به قصد زراعت واگذار کند، و زارع قبول نماید.

دوّم: صاحب زمین و زارع هر دو بالغ و عاقل باشند، و با قصد و اختیار خود مزارعه را انجام دهند، و سفیه نباشند یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند و همچنین باید مالک مفلّس نباشد، ولی اگر زارع مفلّس باشد در صورتی که مزارعه مستلزم تصرف او در اموالی که از تصرف در آنها منع شده است نباشد، اشکال ندارد.

سوّم: هرکدام از مالک و زارع سهمی از حاصل زمین ببرند، نصف یا ثلث و مانند اینها، پس اگر برای هیچ‌کدام سهمی قرار ندهند یا آنکه مثلاً مالک بگوید در این زمین زراعت کن و هر چه می‌خواهی به من بده، صحیح نیست، و همچنین است اگر مقدار معینی از حاصل، مثلاً ده من فقط برای زارع یا مالک قرار دهند. شایان ذکر است لازم نیست تعیین سهم در کل محصول به طور مشاع باشد بلکه می‌توانند سهم یکی از آن دو را در بخشی از محصول قرار دهند و ما بقی برای دیگری باشد مثلا مالک بگوید: (زراعت کن و فقط نصف محصول که زودتر برداشت می‌شود برای تو باشد)، یا اینکه بگوید: (فقط نصف محصول آن قطعه از زمین برای تو باشد).

چهارم: مدتی را که باید زمین در اختیار زارع باشد معین کنند، و باید مدت به‌قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اوّل مدت را روز معینی و

آخر مدت را رسیدن حاصل قرار دهند، کافی است.

پنجم: زمین قابل زراعت باشد، و اگر زراعت در آن فعلاً ممکن نباشد اما بتوانند کاری کنند که زراعت ممکن شود، مزارعه صحیح است.

ششم: چیزی را که زارع باید بکارد معین کنند، مثلاً معین کنند که برنج است یا گندم، و اگر برنج است کدام قسم از آن است ولی اگر زراعت معینی را در نظر ندارند، تعیین لازم نیست، و همچنین اگر زراعتی را که در نظر دارند معلوم است، لازم نیست به آن تصریح نمایند.

هفتم: مالک، زمین را معین کند، در صورتی که چند قطعه زمین داشته باشد که با هم در کار کشاورزی تفاوت داشته باشند، ولی اگر تفاوت نداشته باشند، تعیین لازم نیست، پس اگر به زارع بگوید: در یکی از این زمین‌ها زراعت کن، و آن را معین نکند، مزارعه صحیح است، و بعد از عقد تعیین به دست مالک است.

هشتم: خرجی را که هرکدام از آنان باید بکند از قبیل بذر، کود و لوازم کشاورزی و مانند آن معین نمایند، ولی اگر خرجی را که هرکدام باید بکند به طور معمول معلوم باشد، لازم نیست به آن تصریح نمایند.

مسأله ۲۲۴۸ ـ اگر مالک با زارع قرار بگذارد که مقداری از حاصل برای یکی باشد و بقیه را بین خودشان قسمت کنند، مزارعه باطل است، هرچند بدانند که بعد از برداشتن آن مقدار، چیزی باقی می‌ماند. بلی اگر با هم قرار بگذارند که مقدار دانه‌هایی که کشت شده است، یا مقدار خراجی را که دولت می‌گیرد، از حاصل استثناء شود و باقیمانده بین دو طرف تقسیم گردد، مزارعه صحیح است.

مسأله ۲۲۴۹ ـ اگر برای مزارعه مدتی را تعیین کرده باشند که معمولاً حاصل در آن به دست می‌آید، ولی اتفاقاً مدت تمام شود و حاصل به دست نیاید، چنانچه تعیین مدت شامل این مورد هم می‌شده است یعنی منظور دو طرف این بوده است که با تمام شدن مدت، مزارعه تمام شود هرچند حاصل به دست نیامده باشد، در این صورت چنانچه مالک راضی شود که با اجاره، یا بدون اجاره زراعت در زمین او بماند، و زارع هم راضی

باشد مانعی ندارد، و اگر مالک راضی نشود می‌تواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند، و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد، لازم نیست عوض آن را به او بدهد، ولی زارع اگرچه راضی شود که به مالک چیزی بدهد نمی‌تواند مالک را مجبور کند که زراعت در زمین او بماند.

مسأله ۲۲۵۰ ـ اگر به واسطه پیش آمدی زراعت در زمین ممکن نشود، مثلاً آب از زمین قطع شود، مزارعه به هم می‌خورد؛ و اگر زارع بدون عذر زراعت نکند، چنانچه زمین در تصرف او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره آن مدت را به مقدار معمول به مالک بدهد.

مسأله ۲۲۵۱ ـ مالک و زارع نمی‌توانند بدون رضایت یکدیگر مزارعه را به هم بزنند، ولی اگر در ضمن معامله مزارعه شرط کرده باشند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، می‌توانند مطابق قراری که گذاشته‌اند معامله را به هم بزنند؛ و همچنین اگر یکی از دو طرف مخالف آنچه بر او شرط شده است عمل نماید، طرف دیگر می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ۲۲۵۲ ـ اگر بعد از قرارداد مزارعه مالک یا زارع بمیرد، مزارعه به هم نمی‌خورد، و وارثشان به‌جای آنان است، ولی اگر زارع بمیرد و در مزارعه قید کرده باشند که خود زارع زراعت را انجام دهد، مزارعه به هم می‌خورد، مگر آنکه کارهایی که بر عهده او بوده است تمام شده باشد که در این صورت مزارعه به هم نمی‌خورد و باید سهم او را به ورثه‌اش بدهند، و حقوق دیگری هم که زارع داشته است ورثه او ارث می‌برند، و ورثه می‌توانند مالک را مجبور کنند که زراعت تا تمام شدن مدت مزارعه در زمین او باقی بماند.

مسأله ۲۲۵۳ ـ اگر بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه بذر مال مالک بوده، حاصلی هم که به دست می‌آید مال اوست، و باید مزد زارع و مخارجی را که کرده، و کرایه گاو یا حیوان دیگری را که مال زارع بوده و در آن زمین کار کرده است به او بدهد، و اگر بذر مال زارع بوده، زراعت هم مال اوست و باید اجاره زمین و خرج‌هایی را

که مالک کرده، و کرایه گاو یا حیوان دیگری که مال او بوده و در آن زراعت کار کرده است به او بدهد. و در هر دو صورت چنانچه مقدار استحقاق معمولی بیشتر از مقدار قرارداد باشد و طرف از آن اطلاع داشته باشد، دادن زیادی واجب نیست.

مسأله ٢٢٥٤ ـ اگر بذر مال زارع باشد، و بعد از زراعت بفهمند که مزارعه باطل بوده، چنانچه مالک و زارع راضی شوند که با اجرت یا بی‌اجرت زراعت در زمین بماند اشکال ندارد، و اگر مالک راضی نشود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید زارع را مجبور کند که زراعت را بچیند. و همچنین مالک نمی‌تواند زارع را مجبور کند که اجاره بدهد و زراعت را در زمین خود باقی بگذارد، هرچند که اجاره زمین را هم از او مطالبه ننماید.

مسأله ٢٢٥٥ ـ اگر بعد از جمع‌کردن حاصل و تمام شدن مدت مزارعه، ریشه زراعت در زمین بماند، و سال بعد دو مرتبه سبز شود و حاصل دهد، چنانچه شرط اشتراک در ریشه نکرده باشند، حاصل سال دوّم مال مالک بذر است.

احکام مُساقات و مُغارسه

مسأله ۲۲۵٦ ـ اگر انسان با کسی به این قسم اتفاق ببندد که مثلاً درخت‌های میوه‌ای را که میوه آن مال خود اوست، یا اختیار میوه‌های آن با اوست تا مدت معینی به آن کس واگذار کند که تربیت نماید، و آب دهد و به مقداری که قرار می‌گذارند از میوه آن بردارد، این معامله را «مساقات» می‌گویند.

مسأله ۲۲۵۷ ـ معامله مساقات در درخت‌هایی که میوه نمی‌دهد در صورتی که حاصل دیگری داشته باشد مثل برگ و گل که دارای مالیت قابل‌توجهی باشد ـ مانند درخت حنا که از برگ آن استفاده می‌کنند ـ صحیح است.

مسأله ۲۲۵۸ ـ در معامله مساقات لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر صاحب درخت به قصد مساقات آن را واگذار کند، و کسی که کار می‌کند به همین قصد مشغول کار شود معامله صحیح است.

مسأله ۲۲۵۹ ـ مالک و کسی که تربیت درخت‌ها را به عهده می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند. و همچنین مالک نباید مفلّس باشد، ولی اگر باغبان مفلّس باشد در صورتی که مساقات مستلزم تصرف او در اموالی که از تصرف در آنها منع شده نباشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۲٦۰ ـ مدت مساقات باید معلوم باشد، و باید مدت به‌قدری باشد که در آن مدت به دست آمدن حاصل ممکن باشد، و اگر اوّل آن را معین کنند و آخر آن را موقعی قرار دهند که حاصل به دست می‌آید، صحیح است.

مسأله ۲۲٦۱ ـ باید سهم هرکدام نصف یا ثلث حاصل و مانند اینها باشد، و اگر قرار بگذارند که مثلاً صد من از میوه‌ها مال مالک و بقیه مال کسی باشد که کار می‌کند، معامله باطل است.

مسأله ٢٢٦٢ ـ لازم نیست قرار معامله مساقات را پیش از ظاهر شدن حاصل بگذارند، بلکه اگر بعد از ظاهر شدن هم بگذارند، چنانچه کاری مانده باشد که برای زیادی حاصل، یا بهتر شدن آن، یا سالم ماندنش از آفات لازم باشد، معامله صحیح است، ولی اگر اینچنین کاری باقی نمانده باشد، هرچند کاری که برای تربیت درخت لازم است، یا چیدن میوه یا نگهداری از آن باقی مانده باشد، صحت معامله محل اشکال است.

مسأله ٢٢٦٣ ـ معامله مساقات در بوته خربزه و خیار و مانند اینها ـ بنا بر اظهر ـ صحیح است.

مسأله ٢٢٦٤ ـ درختی که از آب باران یا رطوبت زمین استفاده می‌کند و به آبیاری احتیاج ندارد، اگر به کارهای دیگر مانند آنچه در مسأله (٢٢٦٢) گذشت محتاج باشد، معامله مساقات در آن صحیح است.

مسأله ٢٢٦٥ ـ دو نفری که مساقات کرده‌اند، با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند، و اگر در ضمن قرارداد مساقات شرط کنند که هر دو، یا یکی از آنان حقّ به هم زدن معامله را داشته باشند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، به هم زدن معامله اشکال ندارد، و اگر در ضمن معامله مساقات شرطی کنند و آن شرط عملی نشود، کسی که برای نفع او شرط کرده‌اند، می‌تواند معامله را به هم بزند.

مسأله ٢٢٦٦ ـ اگر مالک بمیرد، معامله مساقات به هم نمی‌خورد، و ورثه‌اش به‌جای او هستند.

مسأله ٢٢٦٧ ـ اگر کسی که تربیت درخت‌ها به او واگذار شده بمیرد، چنانچه در قرارداد قید و شرط نکرده باشند که خودش آنها را تربیت کند، ورثه‌اش به‌جای او هستند؛ و چنانچه خودشان عمل را انجام ندهند و اجیر هم نگیرند، حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد، و حاصل را بین ورثه میت و مالک قسمت می‌کند، و اگر در معامله قید کرده باشند که خود او درخت‌ها را تربیت نماید، با مردن او معامله به هم می‌خورد.

مسأله ٢٢٦٨ ـ اگر شرط کند که تمام حاصل برای مالک باشد، مساقات باطل

است، ولی در عین حال حاصل مال مالک می‌باشد، و کسی که کار می‌کند نمی‌تواند مطالبه اجرت نماید، ولی اگر باطل بودن مساقات به جهت دیگر باشد، مالک باید مزد آبیاری و کارهای دیگر را به مقدار معمول به کسی که درخت‌ها را تربیت کرده است بدهد، ولی اگر مقدار معمول بیشتر از مقدار قرارداد باشد و او از آن اطلاع داشته باشد، دادن زیادی لازم نیست.

مسأله ۲۲۶۹ ـ مغارسه آن است که زمینی را به دیگری واگذار کند که در آن درخت بکارد، و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد، و این معامله صحیح است هرچند احتیاط در ترک آن است، ولی برای رسیدن به نتیجه آن می‌توان معامله‌ای انجام داد که بی‌اشکال صحیح است، مثلاً دو طرف به این نحو با هم صلح و سازش کنند، یا اینکه در نهال‌ها با هم شریک شوند، سپس باغبان خود را به مالک زمین برای کاشتن و تربیت و آبیاری سهم، او در مدت زمانی معین به نصف منافع زمین در آن مدت اجاره دهد.

کسانی که از تصرف در مال خود ممنوع‌اند

مسأله ۲۲۷۰ ـ بچه‌ای که بالغ نشده است شرعاً نمی‌تواند در ذمّه، یا در مال خود تصرف کند، هرچند در کمال تمییز و رشد باشد، و اذن سابق ولیّ در این باب فایده‌ای ندارد، همچنان که اجازه بعدی کافی نیست، ولی در مواردی تصرف بچه صحیح است، از آن جمله خرید و فروش چیزهای کم‌قیمت، چنانکه در مسأله (۲۰۹۲) گذشت، و همچنین وصیّت او برای ارحام و نزدیکانش، چنانکه در مسأله (۲۷۱٤) خواهد آمد. و نشانه بلوغ در دختر، تمام شدن نُه سال قمری است، و در پسر یکی از سه چیز است:

اوّل: روییدن موی درشت در زیر شکم بالای عورت.

دوّم: بیرون آمدن منی.

سوّم: تمام شدن پانزده سال قمری.

مسأله ۲۲۷۱ ـ روییدن موی درشت در صورت و پشت لب (سبیل) یکی از علایم بلوغ است، ولی روییدن مو در سینه و زیر بغل، و درشت شدن صدا و مانند اینها نشانه بالغ شدن نیست.

مسأله ۲۲۷۲ ـ دیوانه نمی‌تواند در مال خود تصرف کند، و همچنین مفلّس یعنی کسی که از جهت مطالبه طلبکاران از طرف حاکم شرع از تصرف در مال خود ممنوع است، بدون اجازه طلبکاران نمی‌تواند در آن تصرف کند، و همچنین سفیه یعنی کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند، بدون اجازه ولی نمی‌تواند در مال خود تصرف نماید.

مسأله ۲۲۷۳ ـ کسی که گاهی عاقل، و گاهی دیوانه است، تصرفی که در موقع دیوانگی در مال خود می‌کند، صحیح نیست.

مسأله ۲۲۷٤ ـ انسان می‌تواند در مرضی که به آن مرض از دنیا می‌رود، هر قدر از

مال خود را به مصرف خود و عیال، و میهمان و کارهایی که اسراف شمرده نمی‌شود برساند، و نیز اگر مال خود را به قیمتش بفروشد، یا اجاره دهد اشکال ندارد، ولی اگر مثلاً مال خود را به کسی ببخشد، یا ارزان‌تر از قیمت معمول بفروشد، چنانچه مقداری را که بخشیده، یا ارزان‌تر فروخته است به‌اندازه ثلث مال او، یا کمتر باشد، تصرف او صحیح است، و اگر بیشتر از ثلث باشد در صورتی که ورثه اجازه بدهند، صحیح است، و اگر اجازه ندهند، تصرف او در بیشتر از ثلث باطل می‌باشد.

احکام وکالت

وکالت آن است که انسان معامله‌ای را ـ از عقود یا ایقاعات ـ یا چیزی از شئون آنها را مانند تحویل دادن، و تحویل گرفتن که حق دارد خود انجام بدهد، به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد، مثلاً کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد، یا زنی را برای او عقد نماید، پس آدم سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف کند، نمی‌تواند برای فروش آن کسی را وکیل نماید.

مسأله ۲۲۷۵ ـ در وکالت لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده، و او هم بفهماند قبول نموده است، مثلاً مال خود را به کسی بدهد که برای او بفروشد، و او مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۷٦ ـ اگر انسان کسی را که در شهری دیگر است وکیل نماید، و برای او وکالت‌نامه بفرستد و او قبول کند، اگرچه وکالت‌نامه بعد از مدتی برسد، وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۷۷ ـ موکل ـ یعنی کسی که دیگری را وکیل می‌کند ـ و نیز کسی که وکیل می‌شود، باید عاقل باشند و از روی قصد و اختیار اقدام کنند، و در موکل بلوغ نیز معتبر است، مگر در آنچه از بچه ممیز صحیح است.

مسأله ۲۲۷۸ ـ کاری را که انسان نمی‌تواند انجام دهد، یا شرعاً نباید انجام دهد، نمی‌تواند برای انجام آن از طرف دیگری وکیل شود، مثلاً کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند برای خواندن صیغه از طرف دیگری وکیل شود.

مسأله ۲۲۷۹ ـ اگر انسان کسی را برای انجام تمام کارهای خودش وکیل کند، صحیح است، ولی اگر برای یکی از کارهای خود وکیل نماید و آن کار را معین نکند،

وکالت صحیح نیست، بلی اگر او را برای انجام یکی از چند کار به انتخاب خودش وکیل کند مثلاً او را وکیل کند که یا خانه‌اش را بفروشد، و یا اجاره دهد، وکالت صحیح است.

مسأله ۲۲۸۰ ـ اگر وکیل را عزل کند ـ یعنی از کار بر کنار نماید ـ بعد از آنکه خبر به او رسید نمی‌تواند آن کار را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

مسأله ۲۲۸۱ ـ وکیل می‌تواند خود را از وکالت برکنار کند اگرچه موکل غایب باشد.

مسأله ۲۲۸۲ ـ وکیل نمی‌تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده است دیگری را وکیل نماید، ولی اگر موکل به او اجازه داده باشد که وکیل بگیرد، به هر طوری که به او دستور داده می‌تواند رفتار نماید، پس اگر گفته باشد برای من وکیل بگیر، باید از طرف او وکیل بگیرد، و نمی‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند.

مسأله ۲۲۸۳ ـ اگر وکیل با اجازه موکل کسی را از طرف او وکیل کند، نمی‌تواند آن وکیل را عزل نماید؛ و اگر وکیل اوّل بمیرد، یا موکل او را عزل کند، وکالت دومی باطل نمی‌شود.

مسأله ۲۲۸٤ ـ اگر وکیل با اجازه موکل، کسی را از طرف خودش وکیل کند، موکل و وکیل اوّل می‌توانند آن وکیل را عزل کنند، و اگر وکیل اوّل بمیرد، یا عزل شود، وکالت دومی باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۸۵ ـ اگر چند نفر را برای انجام کاری وکیل کند، و به آنها اجازه دهد هرکدام به تنهایی در آن کار اقدام کند، هر یک از آنان می‌تواند آن کار را انجام دهد، و چنانچه یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل نمی‌شود، ولی اگر گفته باشد که با هم انجام دهند، یا به نحو اطلاق گفته باشد: شما دو نفر وکیل من هستید، نمی‌توانند به تنهایی اقدام نمایند، و در صورتی که یکی از آنان بمیرد، وکالت دیگران باطل می‌شود.

مسأله ۲۲۸٦ ـ اگر وکیل یا موکل بمیرد، وکالت باطل می‌شود، و نیز اگر چیزی که برای تصرف در آن وکیل شده است از بین برود، مثلاً گوسفندی که برای فروش آن وکیل شده بمیرد، وکالت باطل می‌شود. و همچنین اگر یکی از آنها برای همیشه دیوانه یا

بیهوش شود، وکالت باطل می‌شود، ولی اگر گاه‌گاهی دیوانه، یا بیهوش می‌شود، بطلان وکالت در زمان دیوانگی، یا بیهوشی چه رسد به زمان برطرف شدن آن، محل اشکال است.

مسأله ۲۲۸۷ ـ اگر انسان کسی را برای کاری وکیل کند و چیزی برای او قرار بگذارد، بعد از انجام آن کار، چیزی را که قرار گذاشته است، باید به او بدهد.

مسأله ۲۲۸۸ ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی نکند، و غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن ننماید، و اتفاقاً آن مال از بین برود، ضامن نیست.

مسأله ۲۲۸۹ ـ اگر وکیل در نگهداری مالی که در اختیار اوست کوتاهی کند، یا غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در آن بنماید و آن مال از بین برود، ضامن است، پس اگر لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد، و آن لباس تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۲۹۰ ـ اگر وکیل غیر از تصرفی که به او اجازه داده‌اند، تصرف دیگری در مال بکند، مثلاً لباسی را که گفته‌اند بفروش، بپوشد، و بعداً تصرفی که به او اجازه داده‌اند بنماید، آن تصرف صحیح است.

احکام قرض

قرض دادن به مؤمنین بخصوص به محتاجان آنان از کارهای مستحب است، که در اخبار راجع به آن زیاد سفارش شده است؛ از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده است که: هر کس به برادر مؤمن خود قرض بدهد و او را تا زمان تمکن مهلت دهد، مال او زیاد می‌شود، و ملائکه بر او رحمت می‌فرستند تا زمانی که پول خود را پس بگیرد. و از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که: هر مؤمنی به مؤمن دیگر به قصد قربت قرض دهد، خداوند اجر صدقه برای او ثبت می‌کند، تا وقتی که مال خود را پس بگیرد.

مسأله ۲۲۹۱ ـ در قرض لازم نیست صیغه بخوانند، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد، و او هم به همین قصد بگیرد، صحیح است.

مسأله ۲۲۹۲ ـ هر وقت بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار باید قبول نماید، مگر آنکه برای پرداخت آن به درخواست طلبکار، یا به درخواست هر دو مدتی قرار داده باشند، که در این صورت طلبکار می‌تواند پیش از تمام شدن مدت از دریافت طلب خود، امتناع کند.

مسأله ۲۲۹۳ ـ اگر در صیغه قرض برای پرداخت آن مدتی قرار دهند، چنانچه تعیین مدت به درخواست بدهکار، یا به درخواست هر دو طرف باشد، طلبکار نمی‌تواند پیش از تمام شدن آن مدت طلب خود را مطالبه کند، ولی اگر تعیین مدت به درخواست طلبکار بوده، یا اصلاً برای پرداخت بدهی، مدتی تعیین نشده است، طلبکار می‌تواند هر وقت بخواهد طلب خود را مطالبه نماید.

مسأله ۲۲۹٤ ـ اگر طلبکار طلب خود را مطالبه کند و وقت نداشته باشد، یا وقت آن رسیده باشد، چنانچه بدهکار بتواند بدهی خود را بدهد باید فوراً آن را بپردازد، و اگر

تأخیر بیندازد گناهکار است.

مسأله ۲۲۹۵ ـ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته است، و اثاثیه منزل و چیزهای دیگری که به آنها با ملاحظه شأن و موقعیت اجتماعی او احتیاج دارد و بدون آنها در زحمت می‌افتد، چیزی نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه نماید، بلکه باید صبر کند تا بتواند بدهی خود را بدهد.

مسأله ۲۲۹٦ ـ کسی که بدهکار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، اگر کاسبی برای او آسان باشد، یا کارش کاسبی باشد، واجب است کسب کند و بدهی خود را بپردازد، بلکه در غیر این صورت نیز اگر بتواند کسبی کند که لایق شأنش باشد، احتیاط واجب آن است که کسب کند و بدهی را بپردازد.

مسأله ۲۲۹۷ ـ کسی که دسترسی به طلبکار خود ندارد، چنانچه امید نداشته باشد که در آینده او، یا وارثش را پیدا کند، باید طلب او را از طرف صاحبش به فقیر بدهد، و بنا بر ـ احتیاط واجب ـ از حاکم شرع در این کار اجازه بگیرد، ولی اگر امید داشته باشد که او، یا وارثش را پیدا کند باید منتظر بماند و از او جستجو کند، و چنانچه او را پیدا ننماید وصیّت کند که اگر او مُرد، و طلبکار، یا وارثش پیدا شد طلب او را از مالش بپردازد.

مسأله ۲۲۹۸ ـ اگر مال میت بیشتر از خرج واجب کفن، و دفن و بدهی او نباشد، باید مالش را به همین مصرف‌ها برسانند، و به وارث او چیزی نمی‌رسد.

مسأله ۲۲۹۹ ـ اگر کسی مقداری پول، یا گندم، یا جو و مانند اینها که مثلی هستند، قرض کند و قیمت آن کم یا زیاد شود، همان مقدار را که گرفته با همان اوصاف و خصوصیاتی که در مرغوبیت آن مال دخالت دارد، باید پس بدهد و کافی است، ولی اگر بدهکار و طلبکار به غیر آن راضی شوند، اشکال ندارد. و اگر آنچه را قرض کرده است قیمی باشد، مانند گوسفند، باید قیمت روزی که قرض گرفته است پس بدهد.

مسأله ۲۳۰۰ ـ اگر مالی را که قرض کرده است از بین نرفته باشد و صاحب مال، آن را مطالبه کند، واجب نیست بدهکار آن را بدهد، و اگر بدهکار بخواهد آن را بدهد طلبکار می‌تواند نپذیرد.

مسأله ۲۳۰۱ ـ اگر کسی که قرض می‌دهد شرط کند که زیادتر از مقداری که می‌دهد بگیرد، مثلاً یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و پنج سیر بگیرد، یا ده تخم مرغ بدهد که یازده‌تا بگیرد، ربا و حرام است، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد، یا چیزی را که قرض کرده است با مقداری جنس دیگر پس دهد، مثلاً شرط کند، یک تومانی را که قرض کرده است با یک کبریت پس دهد، ربا و حرام است. و نیز اگر با او شرط کند که چیزی را که قرض می‌گیرد به طور مخصوصی پس دهد، مثلاً مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته پس بگیرد، باز هم ربا و حرام می‌باشد؛ ولی اگر بدون اینکه شرط کند، خود بدهکار زیادتر از آنچه قرض کرده است پس بدهد، اشکال ندارد، بلکه مستحب است.

مسأله ۲۳۰۲ ـ ربا دادن مثل ربا گرفتن حرام است، ولی خود قرض صحیح است، و کسی که قرض ربایی گرفته است، مالک می‌شود، ولی قرض دهنده مالک زیادتی که می‌گیرد نمی‌شود، و تصرف او در آن حرام است، و اگر با عین آن چیزی را بخرد مالک آن چیز نمی‌شود، و چنانچه طوری باشد که اگر قرار ربا را هم نگذاشته بودند، قرض گیرنده راضی بود که قرض دهنده در آن پول تصرف کند، تصرف او جایز است. و همچنین اگر از روی ندانستن مسأله ربا بگیرد، و پس از اطلاع توبه کند که در این صورت آنچه را در زمان جهل گرفته، برای او حلال است.

مسأله ۲۳۰۳ ـ اگر گندم یا چیزی مانند آن را به طور قرض ربایی بگیرد، و با آن زراعت کند، حاصل را مالک می‌شود.

مسأله ۲۳۰٤ ـ اگر لباسی را بخرد و بعداً از پول ربا، یا از پول حلالی که مخلوط با آن پول است به صاحب لباس بدهد، لباس را مالک می‌شود، و پوشیدن و نماز خواندن با آن اشکال ندارد، ولی اگر به فروشنده بگوید که این لباس را با این پول می‌خرم، لباس را مالک نمی‌شود، و پوشیدن آن حرام است.

مسأله ۲۳۰۵ ـ اگر انسان مقداری پول به کسی بدهد که در شهر دیگر از طرف او کمتر بگیرد، اشکال ندارد، و این را «صرف برات» می‌گویند.

مسأله ۲۳۰٦ ـ اگر چیزی را به کسی بدهد که در شهر دیگر زیادتر بگیرد، در صورتی که آن چیز طلا، یا نقره، یا گندم، یا جو که کشیدنی، یا پیمانه‌ای هستند، باشد، ربا و حرام است؛ ولی اگر کسی که زیادی را می‌گیرد، در مقابل زیادی چیزی بدهد، یا عملی انجام دهد اشکال ندارد. و اما در اسکناس اگر قرض بدهد، زیادتر گرفتن جایز نیست هرچند مقدار بدهی با توجه به گرانی قیمتها کم ارزش شده است، ولی اگر بخاطر تورم و مانند آن ارزش مقدار قرض به حد زیادی پایین بیاید احتیاط واجب آن است که مصالحه کنند، و اگر اسکناس را به اسکناس بفروشد و نقد باشد یا نسیه ولی پول او دو جنس باشد، مثلاً یکی تومان باشد و دیگری دینار، زیادتی اشکال ندارد، ولی اگر نسیه و از یک جنس باشند، زیادتی، محل اشکال است.

مسأله ۲۳۰۷ ـ اگر کسی از دیگری طلبی دارد که کشیدنی و پیمانه‌ای نیست، می‌تواند آن را به شخص بدهکار، یا دیگری به کمتر فروخته و وجه آن را نقداً بگیرد، بنابراین در زمان حاضر چک یا سفته‌هایی که طلبکار از بدهکار گرفته است، می‌تواند آنها را به بانک، یا به شخص دیگر به کمتر از طلب خود ـ که در عرف آن را نزول کردن گویند ـ بفروشد و باقی وجه را نقداً بگیرد.

احکام حواله دادن

مسأله ۲۳۰۸ ـ اگر انسان طلبکار خود را حواله بدهد که طلب خود را از دیگری بگیرد، و طلبکار قبول نماید، بعد از آنکه حواله با شرایطی که بعداً گفته می‌شود درست شد، کسی که به او حواله شده است بدهکار می‌شود، و دیگر طلبکار نمی‌تواند طلبی را که دارد از بدهکار اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۰۹ ـ بدهکار و طلبکار و کسی که بر او حواله می‌شود باید بالغ، و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، یعنی مال خود را در کارهای بیهوده مصرف نکنند، و نیز معتبر است بدهکار و طلبکار مفلّس نباشند، مگر در حواله بر کسی که بدهکار حواله دهنده نیست، که در این صورت اگر حواله دهنده مفلّس باشد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۱۰ ـ در تمام موارد حواله باید کسی که به او حواله می‌شود قبول داشته باشد، چه بدهکار باشد و چه نباشد.

مسأله ۲۳۱۱ ـ موقعی که انسان حواله می‌دهد باید بدهکار باشد، پس اگر بخواهد از کسی قرض کند تا وقتی از او قرض نکرده است نمی‌تواند او را به کسی حواله دهد که آنچه را بعداً قرض می‌دهد، از آن کس بگیرد.

مسأله ۲۳۱۲ ـ جنس و مقدار حواله باید در واقع معین باشد، پس اگر مثلاً ده من گندم، و ده تومان پول به یک نفر بدهکار باشد، و به او بگوید یکی از دو طلب خود را از فلانی بگیر، و آن را معین نکند، حواله درست نیست.

مسأله ۲۳۱۳ ـ اگر بدهی واقعاً معین باشد، ولی بدهکار و طلبکار در موقع حواله دادن مقدار آن یا جنس آن را ندانند، حواله صحیح است، مثلاً اگر طلب کسی را در دفتر نوشته باشد و پیش از دیدن دفتر حواله بدهد و بعد دفتر را ببینند، و به طلبکار مقدار طلبش را بگوید، حواله صحیح می‌باشد.

مسأله ٢٣١٤ ـ طلبکار می‌تواند حواله را قبول نکند، اگرچه کسی که به او حواله شده است پولدار باشد و در پرداختن حواله هم کوتاهی ننماید.

مسأله ٢٣١٥ ـ اگر کسی که به حواله دهنده بدهکار نیست حواله را قبول کند، می‌تواند پیش از پرداختن حواله مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه کند، مگر آنکه طلبی که به او حواله شده است با مدت باشد و مدت او هنوز بسر نیامده باشد، که در این صورت او نمی‌تواند پیش از تمام شدن مدت مقدار حواله را از حواله دهنده مطالبه نماید، هرچند که آن را پرداخت کرده باشد، و اگر طلبکار طلب خود را به کسی که به او حواله شده است به مقدار کمتر صلح کند، او فقط همان مقدار را می‌تواند از حواله دهنده مطالبه نماید.

مسأله ٢٣١٦ ـ بعد از آنکه حواله واقع شد، حواله دهنده و کسی که به او حواله شده است نمی‌توانند حواله را به هم بزنند، و اگر کسی که به او حواله شده است در موقع حواله فقیر نباشد اگرچه بعداً فقیر شود، طلبکار هم نمی‌تواند حواله را به هم بزند، و همچنین است اگر موقع حواله فقیر باشد و طلبکار بداند که فقیر است، ولی اگر نداند که فقیر است و بعد بفهمد، اگر در آن وقت متمکن نشده باشد طلبکار می‌تواند حواله را به هم بزند، و طلب خود را از حواله دهنده بگیرد، ولی اگر متمکن شده باشد داشتن حقّ فسخ، محل اشکال است.

مسأله ٢٣١٧ ـ اگر بدهکار و طلبکار و کسی که به او حواله شده، یا یکی از آنان برای خود حقّ به هم زدن حواله را قرار دهند، مطابق قراری که گذاشته‌اند، می‌توانند حواله را به هم بزنند.

مسأله ٢٣١٨ ـ اگر حواله دهنده خودش طلب طلبکار را بدهد، پس اگر کسی که به او حواله شده مدیون حواله دهنده بوده است و خودش درخواست کرده است که پول را بپردازد، حواله دهنده می‌تواند چیزی را که داده است از او بگیرد، و اگر بدون درخواست او داده است، یا اینکه او مدیون حواله دهنده نبوده است، نمی‌تواند چیزی را که داده است از او مطالبه نماید.

احکام رهن[1]

مسأله ۲۳۱۹ ـ رهن آن است که انسان مالی را نزد دیگری گرو طلب، یا مالی که ضامن او می‌باشد قرار دهد، که اگر آن طلب یا مال را نپرداخت، بتواند عوض آن را از آن مال به دست آورد.

مسأله ۲۳۲۰ ـ در رهن لازم نیست صیغه بخوانند، و همین‌قدر که گرو دهنده مال خود را به قصد گرو به گرو گیرنده بدهد و او به همین قصد بگیرد، رهن صحیح است.

مسأله ۲۳۲۱ ـ گرو دهنده و کسی که مال را گرو می‌گیرد، باید بالغ، و عاقل باشند و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید گرو دهنده مفلّس، و سفیه نباشد، (معنای مفلّس و سفیه در مسأله (۲۲۷۲) گذشت)، ولی اگر مفلّس مالی را که گرو می‌گذارد مال او نباشد، یا از اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده است، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۲۲ ـ انسان مالی را می‌تواند گرو بگذارد که شرعاً بتواند در آن تصرف کند، و اگر مال کسی دیگر را با اجازه او گرو بگذارد، صحیح است.

مسأله ۲۳۲۳ ـ چیزی را که گرو می‌گذارند، باید خرید و فروش آن صحیح باشد، پس اگر شراب و مانند آن را گرو بگذارند، درست نیست.

مسأله ۲۳۲٤ ـ منافع چیزی را که گرو می‌گذارند، متعلق به مالک آن است، چه گرو دهنده، و چه کسی دیگر باشد.

مسأله ۲۳۲۵ ـ گرو گیرنده نمی‌تواند مالی را که گرو گرفته بدون اجازه مالک آن

---

(۱) لازم به تذکر است که آنچه فعلاً به عنوان رهن در میان مردم معروف است در واقع رهن نیست، بلکه پولی را به صاحب خانه قرض می‌دهد و در مقابل از سکنای خانه استفاده می‌کند، و این کار اگر بدون اجاره باشد ربا و حرام است، و حق ندارد در خانه زندگی کند و اگر با اجاره باشد، پس اگر قرض دادن مشروط به اجاره باشد باز هم حرام است، و اگر اجاره به شرط قرض باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست.

ـ چه گرو دهنده باشد، چه کسی دیگر ـ به دیگری ببخشد یا بفروشد، ولی اگر بعداً او اجازه دهد، اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۲٦ ـ اگر گرو گیرنده چیزی را که گرو برداشته است، با اجازه مالک آن بفروشد، پول آن مثل خود مال، گرو نمی‌باشد، و همچنین است در صورتی که بی‌اجازه او بفروشد و بعد مالک امضا کند، ولی اگر گرو دهنده آن چیز را با اجازه گرو گیرنده بفروشد که عوض آن را باید گرو قرار دهد، و در صورتی که تخلف نماید، معامله باطل است، مگر آنکه گرو گیرنده آن را اجازه دهد.

مسأله ۲۳۲۷ ـ اگر موقعی که باید بدهکار بدهی خود را بدهد، طلبکار مطالبه کند و او ندهد، طلبکار در صورتی که وکالت در فروش مالی که گرو برداشته است، و برداشت طلب خود از پول آن داشته باشد، می‌تواند آن را بفروشد و طلب خود را بردارد، و در صورتی که وکالت نداشته باشد لازم است از مالک آن اجازه بگیرد، و اگر دسترسی به او ندارد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید از حاکم شرع اجازه بگیرد، و در هر دو صورت اگر زیادی داشته باشد باید زیادی را به مالک بدهد.

مسأله ۲۳۲۸ ـ اگر بدهکار غیر از خانه‌ای که در آن نشسته، و چیزهایی که مانند اثاثیه، محل احتیاج اوست، چیز دیگری نداشته باشد، طلبکار نمی‌تواند طلب خود را از او مطالبه کند، ولی اگر مالی را که گرو گذاشته است از قبیل خانه، و اثاثیه باشد، طلبکار با رعایت آنچه در مسأله قبل ذکر شد، می‌تواند بفروشد و طلب خود را بردارد.

احکام ضامن شدن

مسأله ۲۳۲۹ ـ اگر انسان بخواهد ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، ضامن شدن او در صورتی صحیح است، که به هر لفظی اگرچه عربی نباشد، یا به عملی به طلبکار بفهماند که من ضامن شده‌ام طلب تو را بدهم، و طلبکار هم رضایت خود را بفهماند، و راضی بودن بدهکار شرط نیست. و این معامله دو صورت دارد:

۱ ـ اینکه ضامن، دَین را از ذمّه بدهکار به ذمّه خود منتقل سازد، پس اگر قبل از پرداخت فوت کند، مانند سایر دیون بر ارث مقدم خواهد بود، و معمولاً منظور فقها، از کلمه «ضمان» این معنی است.

۲ ـ اینکه ضامن ملتزم شود دین را بپردازد ولی ذمّه او مشغول نمی‌شود، و اگر وصیّت نکند، از اموال او پس از مرگ، پرداخت نمی‌شود.

مسأله ۲۳۳۰ ـ ضامن و طلبکار باید بالغ و عاقل باشند، و کسی هم آنها را مجبور نکرده باشد، و نیز باید سفیه نباشند، و همچنین طلبکار باید مفلّس نباشد، ولی این شرط‌ها در بدهکار نیست، مثلاً اگر کسی ضامن شود که بدهی بچه، یا دیوانه، یا سفیه را بدهد صحیح است.

مسأله ۲۳۳۱ ـ هرگاه برای ضامن شدن خودش شرطی قرار دهد، مثلاً بگوید: اگر بدهکار قرض تو را نداد من می‌دهم، ضامن شدن او به نحو اوّل مذکور در مسأله (۲۳۲۹) محل اشکال است، ولی به نحو دوّم مذکور در همان مسأله اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳۲ ـ کسی که انسان ضامن بدهی او می‌شود باید بدهکار باشد، پس اگر کسی بخواهد از دیگری قرض کند، تا وقتی قرض نکرده است، انسان نمی‌تواند ضامن او شود. و این شرط در ضمان به نحو دوّم نیست.

مسأله ۲۳۳۳ ـ در صورتی انسان می‌تواند ضامن شود که طلبکار و بدهکار و جنس

بدهی، همه در واقع معین باشند، پس اگر دو نفر از کسی طلبکار باشند، و انسان بگوید من ضامن هستم که طلب یکی از شماها را بدهم، چون معین نکرده است که طلب کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل است. و نیز اگر کسی از دو نفر طلبکار باشد و شخصی بگوید من ضامن هستم، که بدهی یکی از آن دو نفر را به تو بدهم، چون معین نکرده است که بدهی کدام را می‌دهد، ضامن شدن او باطل می‌باشد. و همچنین اگر کسی از دیگری مثلاً ده من گندم، و ده تومان پول طلبکار باشد و شخصی بگوید: من ضامن یکی از دو طلب تو هستم و معین نکند که ضامن گندم است، یا ضامن پول، صحیح نیست.

مسأله ۲۳۳٤ ـ اگر کسی بدون اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، نمی‌تواند چیزی از او بگیرد.

مسأله ۲۳۳۵ ـ اگر کسی با اجازه بدهکار ضامن شود که بدهی او را بدهد، می‌تواند مقداری را که ضامن شده ـ هرچند پیش از دادن آن ـ از او مطالبه نماید، ولی اگر به‌جای جنسی که بدهکار بوده است جنس دیگری به طلبکار او بدهد، نمی‌تواند چیزی را که داده است از او مطالبه نماید، مثلاً اگر ده من گندم بدهکار باشد، و ضامن ده من برنج بدهد، نمی‌تواند برنج را از او مطالبه نماید، اما اگر خودش راضی شود که برنج بدهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۳۳٦ ـ اگر طلبکار طلب خود را به ضامن ببخشد، ضامن نمی‌تواند از بدهکار چیزی بگیرد، و اگر مقداری از آن را ببخشد نمی‌تواند آن مقدار را مطالبه نماید، ولی اگر همه آن را یا بخشی از آن را هبه کند، یا از باب خمس، یا زکات، یا صدقات و امثال آن حساب کند، ضامن می‌تواند از بدهکار مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۳۷ ـ اگر انسان ضامن شود که بدهی کسی را بدهد، نمی‌تواند از ضامن شدن خود برگردد.

مسأله ۲۳۳۸ ـ ضامن و طلبکار ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌توانند شرط کنند که هر وقت بخواهند ضمانت را به هم بزنند.

مسأله ۲۳۳۹ ـ هرگاه انسان در موقع ضمانت بتواند طلب طلبکار را بدهد اگرچه

بعد از آن فقیر شود، طلبکار نمی‌تواند ضمانت او را فسخ کند و طلب خود را از بدهکار اوّل مطالبه نماید، و همچنین است اگر در آن موقع نتواند طلب او را بدهد، ولی طلبکار بداند و به ضامن شدن او راضی شود.

مسأله ٢٣٤٠ ـ اگر انسان در موقعی که ضامن می‌شود نتواند طلب طلبکار را بدهد و طلبکار چگونگی را نمی‌دانسته است و بخواهد ضامن بودن او را به هم بزند، اشکال دارد، بخصوص در صورتی که ضامن پیش از اینکه طلبکار ملتفت شود قدرت پیدا کرده باشد.

احکام کفالت

مسأله ۲۳٤۱ ـ کفالت آن است که انسان متعهد شود که هر وقت طلبکار بدهکار را خواست، او را حاضر نماید، و به کسی که این‌طور متعهد می‌شود «کفیل» می‌گویند.

مسأله ۲۳٤۲ ـ کفالت در صورتی صحیح است که کفیل به هر لفظی اگرچه عربی نباشد، یا به عملی به طلبکار بفهماند، که من متعهدم هر وقت بدهکار خود را بخواهی حاضر سازم، و طلبکار هم قبول نماید، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ رضایت بدهکار نیز در صحت کفالت معتبر است، بلکه ـ احتیاط واجب ـ آن است که او هم طرف عقد باشد، یعنی بدهکار و طلبکار، هر دو کفالت را قبول کنند.

مسأله ۲۳٤۳ ـ کفیل باید بالغ، و عاقل باشد، و او را در کفالت مجبور نکرده باشند و بتواند کسی را که کفیل او شده است حاضر نماید، و همچنین باید سفیه، یا مفلّس نباشد در صورتی که حاضر کردن بدهکار مستلزم تصرف در مالش باشد.

مسأله ۲۳٤٤ ـ یکی از پنج چیز، کفالت را به هم می‌زند:

اوّل: کفیل، بدهکار را نزد طلبکار حاضر کند، یا او خود تسلیم طلبکار شود.

دوّم: طلب طلبکار داده شود.

سوّم: طلبکار از طلب خود بگذرد، یا آن را به دیگری انتقال دهد.

چهارم: بدهکار، یا کفیل بمیرد.

پنجم: طلبکار، کفیل را از کفالت آزاد کند.

مسأله ۲۳٤۵ ـ اگر کسی به زور بدهکار را از دست طلبکار رها کند، چنانچه طلبکار دسترسی به او نداشته باشد، کسی که بدهکار را رها کرده است، باید او را نزد طلبکار حاضر سازد، یا طلب او را بپردازد.

احکام ودیعه (امانت)

مسأله ۲۳٤٦ ـ اگر انسان مالی را به کسی بدهد و بگوید نزد تو امانت باشد، و او هم قبول کند، یا بدون اینکه حرفی بزند به صاحب مال بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد، و او هم به نحوی که معلوم باشد ملتزم به نگهداری آن شده است بپذیرد، باید به احکام ودیعه و امانت‌داری که بعداً ذکر می‌شود، عمل نماید.

مسأله ۲۳٤۷ ـ امانت‌دار، و کسی که مال را امانت می‌گذارد باید هر دو بالغ و عاقل باشند، و کسی آنها را مجبور نکرده باشد، پس اگر انسان مالی را پیش دیوانه، یا بچه امانت بگذارد، یا دیوانه، یا بچه مالی را پیش کسی امانت بگذارند، صحیح نیست، ولی جایز است بچه ممیز مال دیگری را با اجازه او نزد کسی امانت بگذارد، و همچنین باید کسی که امانت می‌گذارد سفیه، یا مفلّس نباشد، ولی اگر مفلّس مالی را که امانت گذاشته از جمله اموالی نباشد که از تصرف در آنها منع شده است، اشکال ندارد. و نیز باید امانت‌دار سفیه یا مفلّس نباشد، در صورتی که حفظ و نگهداری امانت مستلزم تصرفی در مال خودش باشد که موجب انتقال مال از ملکیت او باشد، یا موجب از بین رفتن مال باشد.

مسأله ۲۳٤۸ ـ اگر از بچه‌ای چیزی را بدون اذن صاحبش به طور امانت قبول کند، باید آن را به صاحبش بدهد، و اگر آن چیز مال خود بچه است، لازم است آن مال را به ولی او برساند، و چنانچه پیش از رساندن مال به آنان تلف شود، باید عوض آن را بدهد، ولی اگر مال در معرض تلف باشد و گرفتن مال از بچه برای حفظ و رساندن آن به ولی باشد، اگر در نگهداری، یا رساندن آن کوتاهی نکند، و تصرف غیرمجاز نیز نکند، ضامن نیست، و همچنین اگر امانت‌گذار دیوانه باشد.

مسأله ۲۳٤۹ ـ کسی که نمی‌تواند امانت را نگهداری نماید، در صورتی که

امانت‌گذار ملتفت حال او نباشد، باید قبول نکند، و اگر قبول کرد و تلف شد، ضامن است.

مسأله ۲۳۵۰ ـ اگر انسان به صاحب مال بفهماند که حاضر به نگهداری مال او نیست و مال را از او نگیرد، ولی او مال را بگذارد و برود و آن مال تلف شود، امانت‌دار ضامن نیست، ولی احتیاط مستحب آن است که اگر ممکن باشد آن را نگهداری نماید.

مسأله ۲۳۵۱ ـ کسی که چیزی را ودیعه می‌گذارد، هر وقت بخواهد می‌تواند ودیعه را به هم بزند، و همچنین امانت‌دار هر وقت بخواهد می‌تواند ودیعه را به هم بزند.

مسأله ۲۳۵۲ ـ اگر انسان از نگهداری امانت منصرف شود، و ودیعه را به هم بزند، باید هر چه زودتر مال را به صاحب آن، یا وکیل، یا ولی صاحبش برساند، یا به آنان خبر دهد که به نگهداری حاضر نیست، و اگر بدون عذر مال را به آنان نرساند و خبر هم ندهد، چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۵۳ ـ کسی که امانت را قبول می‌کند اگر برای آن، جای مناسبی ندارد، باید جای مناسب تهیه نماید، و طوری آن را نگهداری کند که گفته نشود در نگهداری آن کوتاهی نموده است، و اگر در این امر کوتاهی کند و تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳۵٤ ـ کسی که امانت را قبول می‌کند، اگر در نگهداری آن کوتاهی نکند و تعدّی ـ یعنی تصرف غیرمجاز ـ هم ننماید و اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست، ولی اگر در نگهداری آن کوتاهی کند، مثلاً آن را در جایی بگذارد که مأمون از آن نباشد که ظالمی بفهمد و آن را ببرد، یا تعدّی کند مثلاً لباس را بپوشد، یا حیوان را سوار شود، چنانچه تلف شود باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۳۵۵ ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند و به کسی که امانت را قبول کرده است بگوید: که باید مال را در اینجا حفظ کنی هرچند احتمال بدهی که از بین برود، نمی‌تواند آن را به جای دیگر ببرد، و اگر به جایی دیگر ببرد و تلف شود، ضامن است، مگر اینکه یقین داشته باشد مال در آنجا تلف می‌شود، که جایز است در این صورت آن را به جای امنی منتقل سازد.

مسأله ٢٣٥٦ ـ اگر صاحب مال برای نگهداری مال خود جایی را معین کند، ولی از گفته او چنین فهمیده شود که آن محل در نظر او خصوصیتی ندارد، امانت‌دار می‌تواند آن را به جای دیگری که مال در آنجا محفوظ‌تر، یا مثل محل اوّلی است ببرد، و چنانچه مال در آنجا تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ٢٣٥٧ ـ اگر صاحب مال برای همیشه دیوانه، یا بیهوش شود، ودیعه باطل می‌شود و امانت‌دار باید فوراً امانت را به ولی او برساند، یا او را از امانت آگاه سازد، در غیر این صورت اگر مال تلف شود باید عوض آن را بدهد، و اگر دیوانگی، یا بیهوشی صاحب مال گاه‌گاهی است احتیاط واجب این است که همین کار را بکند.

مسأله ٢٣٥٨ ـ اگر صاحب مال بمیرد، ودیعه باطل می‌شود، پس اگر مال متعلق حق دیگری نباشد و به وارث او منتقل شود، باید امانت‌دار مال را به وارث او برساند، یا به وارث خبر دهد، در غیر این صورت اگر مال تلف شود، ضامن است، ولی اگر برای تحقیق از ورثه و انحصار آنها مال را نگه‌دارد و تلف شود، ضامن نیست.

مسأله ٢٣٥٩ ـ اگر صاحب مال بمیرد و مال به ورثه او منتقل شود، امانت‌دار باید مال را به همه ورثه، یا وکیل همه آنها بدهد، پس اگر بدون اجازه دیگران تمام مال را به یکی از ورثه بدهد، ضامن سهم دیگران است.

مسأله ٢٣٦٠ ـ اگر امانت‌دار بمیرد، یا برای همیشه دیوانه، یا بیهوش شود، ودیعه باطل می‌شود و وارث یا ولی او باید هر چه زودتر به صاحب مال اطلاع دهند، یا امانت را به او برسانند، و اگر دیوانگی یا بیهوشی او گاه‌گاهی است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ همین کار را بکنند.

مسأله ٢٣٦١ ـ اگر امانت‌دار نشانه‌های مرگ را در خود ببیند، چنانچه ممکن است باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ امانت را به صاحب آن یا ولی، یا وکیل او برساند، و یا به او خبر دهد، و اگر ممکن نیست باید به‌طوری عمل کند که اطمینان پیدا کند که مال پس از وفات او به صاحبش خواهد رسید، مثلاً وصیّت کند و شاهد بگیرد، و به وصی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیات مال و محل آن را بگوید.

مسأله ٢٣٦٢ ـ اگر برای امانت‌دار سفری پیش آمد، می‌تواند امانت را نزد اهل و عیال خود نگه‌دارد، مگر اینکه محافظت بر آن متوقف بر بودن خودش باشد که در این صورت یا باید بماند، یا آن را به صاحبش، یا ولی، یا وکیل او تحویل دهد، یا او را آگاه سازد.

احکام عاریه

مسأله ۲۳٦۳ ـ عاریه آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد که از آن استفاده کند، و در عوض چیزی هم از او نگیرد.

مسأله ۲۳٦٤ ـ لازم نیست در عاریه صیغه بخوانند، و اگر مثلاً لباس را به قصد عاریه به کسی بدهد، و او هم به همین قصد بگیرد، عاریه صحیح است.

مسأله ۲۳٦٥ ـ عاریه دادن چیز غصبی، و چیزی که مال انسان است ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده، مثلاً آن را اجاره داده، در صورتی صحیح است که مالک یا مستأجر به عاریه دادن راضی باشد.

مسأله ۲۳٦٦ ـ چیزی را که منفعتش مال انسان است، مثلاً آن را اجاره کرده است می‌تواند عاریه بدهد، مگر اینکه شرط شده باشد در عقد اجاره که خودش استفاده کند، و در صورت اوّل ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند آن را بدون اذن مالکش به کسی که آن را عاریه کرده است، تحویل دهد.

مسأله ۲۳٦۷ ـ اگر دیوانه، و بچه، و مفلّس، و سفیه مال خود را عاریه بدهند، صحیح نیست، اما اگر ولی مصلحت بداند و مال کسی را که بر او ولایت دارد عاریه دهد، اشکال ندارد، و همچنین واسطه شدن بچه در رسانیدن مال به کسی که عاریه می‌کند بی‌اشکال است.

مسأله ۲۳٦۸ ـ اگر در نگهداری چیزی که عاریه گرفته است کوتاهی نکند، و در آن تصرف غیرمجاز هم ننماید و اتفاقاً آن چیز تلف شود، ضامن نیست، ولی چنانچه شرط کنند که اگر تلف شود گیرنده ضامن باشد، یا چیزی را که عاریه کرده طلا و نقره باشد، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۳٦۹ ـ اگر طلا و نقره را عاریه بگیرد، و شرط کند که اگر تلف شود ضامن نباشد، چنانچه تلف شود ضامن نیست.

مسأله ۲۳۷۰ ـ اگر عاریه دهنده بمیرد، عاریه گیرنده باید به همان ترتیبی که در مسأله (۲۳۵۸) در صورت فوت صاحب مال در مورد ودیعه گذشت، عمل نماید.

مسأله ۲۳۷۱ ـ اگر عاریه دهنده طوری شود که شرعاً نتواند در مال خود تصرف کند مثلاً دیوانه، یا بیهوش شود، گیرنده باید به همان ترتیبی که در مسأله (۲۳۵۷) در مورد ودیعه در نظیر این صورت گذشت، عمل نماید.

مسأله ۲۳۷۲ ـ کسی که چیزی را عاریه داده است هر وقت بخواهد می‌تواند عاریه را به هم بزند. و کسی هم که عاریه گرفته است هر وقت بخواهد می‌تواند آن را به هم بزند.

مسأله ۲۳۷۳ ـ عاریه دادن چیزی که استفاده حلال ندارد مثل آلات لهو قمار، یا ظرف طلا و نقره، به جهت استعمال در خوردن و آشامیدن ـ بلکه در مطلق استعمالات بنا بر احتیاط لازم ـ باطل است، و اما عاریه دادن به جهت زینت نمودن، جایز است.

مسأله ۲۳۷٤ ـ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن، و عاریه دادن حیوان نر برای جفت‌گیری، صحیح است.

مسأله ۲۳۷۵ ـ اگر چیزی را که عاریه گرفته است به مالک، یا وکیل، یا ولی، او بدهد و بعداً آن چیز تلف شود، گیرنده ضامن نیست، ولی اگر بدون اجازه صاحب مال یا وکیل، یا ولی، او آن را به جایی ببرد اگرچه جایی باشد که صاحبش معمولاً به آنجا می‌برده است، مثلاً اسب را در اسطبلی که صاحبش برای آن درست کرده است ببندد و بعداً تلف شود، یا کسی آن را تلف کند، ضامن است.

مسأله ۲۳۷٦ ـ اگر چیز نجس را عاریه دهد، باید در صورتی که در مسأله (۲۰٦۵) گذشت، نجس بودن آن را به کسی که می‌گیرد، بگوید.

مسأله ۲۳۷۷ ـ چیزی را که عاریه گرفته است، بدون اجازه صاحب آن نمی‌تواند به دیگری اجاره، یا عاریه دهد.

مسأله ۲۳۷۸ ـ اگر چیزی را که عاریه گرفته است، با اجازه صاحب آن به دیگری عاریه دهد، چنانچه کسی که اوّل آن چیز را عاریه گرفته است بمیرد، یا دیوانه، شود، عاریه دومی باطل، نمی‌شود.

مسأله ۲۳۷۹ ـ اگر بداند مالی را که عاریه گرفته غصبی است باید آن را به صاحبش برساند، و نمی‌تواند به عاریه دهنده بدهد.

مسأله ۲۳۸۰ ـ اگر مالی را که می‌داند غصبی است عاریه بگیرد، و از آن استفاده‌ای ببرد، و در دست او از بین برود، مالک می‌تواند عوض مال و عوض استفاده‌ای را که گیرنده برده است از او، یا از کسی که مال را غصب کرده است مطالبه کند، و اگر از گیرنده بگیرد، او نمی‌تواند چیزی را که به مالک می‌دهد از عاریه دهنده، مطالبه نماید.

مسأله ۲۳۸۱ ـ اگر نداند مالی را که عاریه گرفته غصبی است و در دست او از بین برود، چنانچه صاحب مال عوض آن را از او بگیرد، او هم می‌تواند آنچه را که به صاحب مال داده است از عاریه دهنده مطالبه نماید، ولی اگر چیزی را که عاریه گرفته است طلا و نقره باشد، یا عاریه دهنده با او شرط کرده باشد که اگر آن چیز از بین برود عوضش را بدهد، نمی‌تواند عوض آن را که به صاحب مال می‌دهد از عاریه دهنده مطالبه نماید؛ ولی اگر مالک از او در مقابل استفاده او از این مال، چیزی را بگیرد، می‌تواند از عاریه دهنده، مطالبه نماید.

احکام نکاح (ازدواج)

به واسطه عقد ازدواج، زن به مرد، و مرد به زن حلال می‌شود، و آن بر دو قسم است: دائم، و غیر دائم (ازدواج موقت). عقد دائم آن است که مدت زناشویی در آن معین نشود و همیشگی باشد، و زنی را که به این قسم عقد می‌کنند دائمه گویند. و عقد غیر دائم، آن است که مدت زناشویی در آن معین شود، مثلاً زن را به مدت یک ساعت، یا یک روز، یا یک ماه، یا یک سال، یا بیشتر عقد نمایند، ولی باید مدت ازدواج از مقدار عمر زن و شوهر یا یکی از آنها زیادتر نباشد که در این صورت عقد باطل خواهد بود، و زنی را که به این قسم عقد کنند؛ «متعه» یا «صیغه» می‌نامند.

احکام عقد

مسأله ۲۳۸۲ ـ در زناشویی چه دائم، و چه غیر دائم باید صیغه خوانده شود، و تنها راضی بودن زن و مرد کفایت نمی‌کند، همچنین عقد نوشتاری ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کافی نیست، و صیغه عقد را یا خود زن و مرد می‌خوانند، و یا دیگری را وکیل می‌کنند که از طرف آنان بخواند.

مسأله ۲۳۸۳ ـ وکیل لازم نیست مرد باشد، زن هم می‌تواند برای خواندن صیغه عقد از طرف دیگری، وکیل شود.

مسأله ۲۳۸٤ ـ زن و مرد تا اطمینان نکنند که وکیل آنها صیغه را خوانده است، نمی‌توانند به یکدیگر نگاه محرمانه نمایند، و گمان به اینکه وکیل صیغه را خوانده است کفایت نمی‌کند؛ بلکه اگر وکیل بگوید صیغه را خوانده‌ام، ولی اطمینان به گفته او نباشد، احتیاط واجب آن است که بر آن ترتیب اثر ندهند.

مسأله ۲۳۸۵ ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مثلاً ده‌روزه او را به عقد مردی

درآورد و ابتدای ده روز را معین نکند، آن وکیل می‌تواند هر وقت که بخواهد او را ده‌روزه به عقد آن مرد درآورد، ولی اگر معلوم باشد که زن روز، یا ساعت معینی را قصد کرده، باید صیغه را مطابق قصد او، بخواند.

مسأله ٢٣٨٦ ـ یک نفر می‌تواند برای خواندن صیغه عقد دائم، یا غیر دائم از طرف دو نفر وکیل شود، و نیز انسان می‌تواند از طرف زن وکیل شود و او را برای خود به طور دائم یا غیر دائم عقد کند، ولی احتیاط مستحب آن است که عقد را دو نفر بخوانند.

دستور خواندن عقد

مسأله ٢٣٨٧ ـ اگر صیغه عقد دائم را خود زن و مرد بخوانند، و پس از تعیین مقدار مهر. اوّل زن بگوید: «**زَوَّجْتُک نَفْسِی عَلَی الصِّداقِ المَعْلُومِ**» یعنی خود را همسر تو نمودم به مهری که معین شده، پس از آن بدون فاصله قابل‌توجهی مرد بگوید: «**قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ**» یعنی قبول کردم ازدواج را، عقد صحیح است؛ و همچنین اگر فقط «**قبلتُ**» بگوید، عقد صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند که از طرف آنها صیغه عقد را بخواند، چنانچه مثلاً اسم مرد «احمد» و اسم زن «فاطمه» باشد، و وکیل زن بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَکلَک اَحْمَدَ، مُوَکلَتِی فاطِمَةَ عَلَی الصِّداقِ المَعْلُومِ**» پس بدون فاصله قابل‌توجهی وکیل مرد، بگوید: «**قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکلی اَحْمَدَ عَلَی الصِّداقِ المَعْلُومِ**» صحیح می‌باشد. و احتیاط مستحب آن است لفظی که مرد می‌گوید، با لفظی که زن می‌گوید مطابق باشد، مثلاً اگر زن «**زَوَّجْتُ**» می‌گوید، مرد هم «**قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ**» بگوید نه «**قَبِلْتُ النّکاحَ**».

مسأله ٢٣٨٨ ـ اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه عقد غیر دائم را بخوانند، بعد از آنکه مدّت و مهر را معین کردند، چنانچه زن بگوید: «**زَوَّجْتُک نَفْسِی فِی المُدَّةِ المَعْلُومَةِ عَلَی المَهْرِ المَعْلُومِ**»، بعد بدون فاصله قابل‌توجهی مرد بگوید: «**قَبِلْتُ**»، صحیح است. و اگر دیگری را وکیل کنند، و اوّل وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «**زَوَّجْتُ مُوَکلَتِی مُوَکلَک فِی المُدَّةِ المَعْلُومَةِ عَلَی المَهْرِ المَعْلُومِ**» پس بدون فاصله قابل‌توجهی وکیل مرد، بگوید: «**قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ لِمُوَکلِی هکذا**»، صحیح می‌باشد.

شرایط عقد

مسأله ۲۳۸۹ ـ عقد ازدواج چند شرط دارد:

اوّل: آنکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ به عربی خوانده شود، و اگر خود مرد وزن نتوانند صیغه را به عربی بخوانند، می‌توانند به غیر عربی بخوانند، و لازم نیست وکیل بگیرند، اما باید لفظی بگویند که معنی «**زَوَّجْتُ**» و «**قَبِلْتُ**» را بفهماند.

دوّم: مرد و زن، یا وکیل آنها که صیغه را می‌خوانند قصد انشاء داشته باشند، یعنی اگر خود مرد و زن صیغه را می‌خوانند، زن به گفتن «**زَوَّجْتُک نَفْسِی**» قصدش این باشد که خود را همسر او قرار دهد، و مرد به گفتن «**قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ**» همسر بودن او را برای خود قبول بنماید، و اگر وکیل مرد و زن صیغه را می‌خوانند، به گفتن «**زَوَّجْتُ**» و «**قَبِلْتُ**» قصدشان این باشد که مرد و زنی که آنان را وکیل کرده‌اند، زن و شوهر شوند.

سوّم: کسی که صیغه را می‌خواند باید عاقل باشد، و اگر برای خود می‌خواند باید بالغ نیز باشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط ـ عقد کودک نابالغ ممیز برای دیگری کافی نیست، و اگر خواند باید طلاق دهند، یا دوباره عقد بخوانند.

چهارم: اگر وکیل زن و شوهر، یا ولی آنها صیغه را می‌خوانند، در موقع عقد، زن و شوهر را معین کنند، مثلاً اسم آنها را ببرند یا به آنها اشاره نمایند، پس کسی که چند دختر دارد، اگر به مردی بگوید: «**زَوَّجْتُک اِحْدی بَناتِی**» یعنی همسرِ تو نمودم یکی از دخترانم را، و او بگوید: «**قَبِلْتُ**» یعنی قبول کردم، چون در موقع عقد دختر را معین نکرده‌اند، عقد باطل است.

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر ظاهراً کراهت داشته باشند و معلوم باشد قلباً راضی هستند، عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۹۰ ـ اگر در عقد یک حرف یا بیشتر غلط خوانده شود که معنی آن را عوض نکند، عقد صحیح است.

مسأله ۲۳۹۱ ـ کسی که صیغه عقد را می‌خواند اگر معنای آن را ـ هرچند به طور

اجمال ـ بداند و قصد تحقق آن معنی را بکند، عقد صحیح است، و لازم نیست که معنی صیغه را تفصیلاً بداند، مثلاً بداند که فعل، یا فاعل بر طبق دستور زبان عربی کدام است.

مسأله ۲۳۹۲ ـ اگر زنی را برای مردی بدون اجازه آنان عقد کنند، و بعداً زن و مرد آن عقد را اجازه نمایند، عقد صحیح است، و برای اجازه کافی است سخنی بگوید، یا کاری انجام دهد که بر رضایت او، دلالت داشته باشد.

مسأله ۲۳۹۳ ـ اگر زن و مرد، یا یکی از آن دو را به ازدواج مجبور نمایند، و بعد از خواندن عقد به نحوی که در مسأله قبل ذکر شد اجازه نمایند، عقد صحیح است، و بهتر آن است که دوباره عقد را بخوانند.

مسأله ۲۳۹٤ ـ پدر و جدّ پدری می‌توانند، برای فرزند پسر، یا دختر نابالغ، یا دیوانه خود که با حال دیوانگی بالغ شده است را به ازدواج دیگری درآورند، و بعد از آنکه طفل بالغ شد، یا دیوانه عاقل گردید، اگر ازدواجی که برای او کرده‌اند مفسده‌ای داشته، می‌تواند آن را امضا، یا رد نماید، و اگر مفسده‌ای نداشته، چنانچه پسر یا دختر نابالغ عقد ازدواج خود را به هم بزنند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ یا باید طلاق دهند، یا عقد را دوباره بخوانند.

مسأله ۲۳۹۵ ـ دختری که به حدّ بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می‌دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد و متصدی امور زندگانی خویش نباشد، باید از پدر، یا جدّ پدری خود اجازه بگیرد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر خود متصدی امور زندگانی خویش باشد نیز باید اجازه بگیرد، و اجازه مادر و برادر لازم نیست.

مسأله ۲۳۹٦ ـ اگر دختر باکره نباشد، یا اینکه باکره باشد ولی پدر یا جدّ پدری از ازدواج او با هر فردی که شرعا و عرفا مناسب او است به طور کلی منع کنند، یا اینکه حاضر نباشند در امر ازدواج دختر به هیچ‌وجه مشارکت کنند، یا آنکه اهلیت اجازه دادن از جهت دیوانگی، یا مانند آن را نداشته باشند، در این موارد اجازه آنان لازم نیست، و همچنین اگر اجازه گرفتن از آنان به جهت غایب بودن برای مدت طولانی، یا غیر آن

ممکن نباشد، و دختر حاجت زیادی در همان وقت به ازدواج داشته باشد، اجازه پدر و جد، لازم نیست. شایان ذکر است این حکم مربوط به ازدواج دائم بوده و بنا بر احتیاط واجب شامل ازدواج مؤقت نمی‌شود.

مسأله ۲۳۹۷ ـ اگر پدر، یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، پسر باید بعد از بالغ شدن خرج آن زن را بدهد، بلکه قبل از بلوغ هم در صورتی که به سنی رسیده باشد که قابلیت تلذّذ را داشته باشد، و زن هم به حدی کوچک نباشد که قابلیت آنکه شوهر از او تلذّذ ببرد را نداشته باشد، نفقه زن بر ذمّه پسر ثابت است، و در غیر این صورت نفقه واجب نیست.

مسأله ۲۳۹۸ ـ اگر پدر، یا جدّ پدری برای پسر نابالغ خود زن بگیرد، چنانچه پسر در موقع عقد مالی نداشته، پدر، یا جدّ او باید مهر زن را بدهد. و همچنین اگر مالی داشته باشد ولی پدر، یا جد ضامن مهر شود. و در غیر این دو صورت اگر مهر بیش از مهرالمثل نباشد، یا آنکه مصلحتی اقتضا کند که مهر بیش از مهرالمثل باشد، پدر، یا جد می‌توانند مهر را از مال پسر بپردازند، و الاّ نمی‌توانند بیش از مهرالمثل را از مال پسر بپردازند، مگر آنکه او بعد از بلوغ کار آنها را قبول کند.

مواردی که زن یا شوهر می‌تواند عقد را به هم بزند

مسأله ۲۳۹۹ ـ اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این شش عیب را که ذکر می‌شود در حال عقد داشته است، می‌تواند به واسطه آن عیب، عقد را به هم بزند:

اوّل: دیوانگی، هرچند گاه‌گاهی باشد.

دوّم: مرض خوره.

سوّم: مرض برص.

چهارم: کوری.

پنجم: فلج بودن، هرچند به حد زمین‌گیری نباشد.

ششم: آنکه گوشت، یا استخوانی در رحم او باشد، خواه مانع نزدیکی یا آبستن شدن

او شود، یا نه، و نیز اگر خود واژن به گونه‌ای به هم پیوسته باشد که مانع از نزدیکی شود. و اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن در حال عقد افضاء شده بوده است، یعنی راه ادرار و حیض، و یا راه حیض و مدفوع او، یا هر سه یکی شده است، در اینکه بتواند عقد را به هم بزند اشکال است، و احتیاط لازم آن است که چنانچه عقد را به هم بزند طلاق نیز بدهد.

مسأله ٢٤٠٠ ـ اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهر او آلت مردی نداشته، یا بعد از عقد پیش از نزدیکی، یا پس از آن آلت او بریده شود، یا مرضی دارد که نمی‌تواند نزدیکی نماید، هرچند آن مرض بعد از عقد و پیش از نزدیکی، یا پس از آن عارض شده باشد. در تمام این موارد، بی طلاق می‌تواند عقد را به هم بزند. و اگر زن بعد از عقد بفهمد که شوهرش پیش از عقد دیوانه بوده است، یا اینکه پس از عقد ـ خواه بعد از نزدیکی، یا قبل از آن ـ دیوانه شود، یا اینکه بفهمد که او در هنگام عقد تخم‌هایش کشیده، یا کوبیده شده بوده است، یا اینکه در آن هنگام مرض خوره، یا برص، یا کوری داشته است، در تمام این موارد احتیاط واجب آن است که زن عقد را به هم نزند، و اگر چنین کرد احتیاط واجب آن است که اگر بخواهند به زندگی زناشویی ادامه دهند دوباره عقد کنند، و اگر بخواهند جدا شوند طلاق داده شود. و در صورتی که شوهر نمی‌تواند نزدیکی نماید و زن بخواهد عقد را به هم بزند، لازم است که اوّل رجوع به حاکم شرع، یا وکیل او نماید، و حاکم شوهر را یک سال مهلت می‌دهد، و چنانچه شوهر نتوانست با آن زن، یا زنی دیگر نزدیکی کند، پس از آن زن می‌تواند عقد را به هم بزند.

مسأله ٢٤٠١ ـ اگر به واسطه آنکه مرد نمی‌تواند نزدیکی کند، زن عقد را به هم بزند، شوهر باید نصف مهر را بدهد، ولی اگر به واسطه یکی از عیب‌های دیگری که ذکر شد، مرد یا زن عقد را به هم بزند، چنانچه مرد، با زن نزدیکی نکرده باشد، چیزی بر او نیست، و اگر نزدیکی کرده باشد، باید تمام مهر را بدهد.

مسأله ٢٤٠٢ ـ اگر زن یا مرد بهتر از آنچه هست به دیگری معرفی شود تا به ازدواج با او رغبت نماید ـ چه در ضمن عقد باشد، یا پیش از آن، در صورتی که عقد بر اساس آن

واقع شود ـ چنانچه پس از عقد این امر برطرف دیگر معلوم شود، او می‌تواند عقد را به هم بزند، و تفصیل احکام این مسأله در رساله «منهاج الصالحین» بیان شده است.

عدّه‌ای از زن‌ها که ازدواج با آنان حرام است

مسأله ۲٤۰۳ ـ ازدواج با زن‌هایی که به انسان محرم هستند، مثل مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله، و دختر برادر، و دختر خواهر، و مادر زن، حرام است.

مسأله ۲٤۰٤ ـ اگر کسی زنی را برای خود عقد نماید اگرچه با او نزدیکی نکند، مادر و مادرِ مادر آن زن، و مادرِ پدر او هر چه بالا روند به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲٤۰٥ ـ اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه دختری و پسری آن زن هر چه پایین روند، چه در وقت عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، به آن مرد محرم می‌شوند.

مسأله ۲٤۰٦ ـ اگر با زنی که برای خود عقد کرده نزدیکی نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در عقد اوست ـ بنا بر احتیاط واجب ـ با دختر او ازدواج نکند.

مسأله ۲٤۰۷ ـ عمه و خاله انسان، و عمه و خاله پدر، و عمه و خاله پدرِ پدر، یا مادرِ پدر، و عمه و خاله مادر، و عمه و خاله مادرِ مادر، یا پدرِ مادر هر چه بالا روند به انسان محرم‌اند.

مسأله ۲٤۰۸ ـ پدر و جدّ شوهر هر چه بالا روند، و پسر و نوه پسری و دختری او هر چه پایین آیند، چه در موقع عقد باشند یا بعداً به دنیا بیایند، با همسر او محرم هستند.

مسأله ۲٤۰۹ ـ اگر زنی را برای خود عقد کند، دائمه باشد یا صیغه، تا وقتی که آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

مسأله ۲٤۱۰ ـ اگر زن خود را به ترتیبی که در کتاب طلاق ذکر می‌شود، طلاق رجعی دهد، در بین عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید، ولی در عدّه طلاق بائن می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید، و در عدّه متعه احتیاط واجب آن است که ازدواج نکند.

مسأله ٢٤١١ ـ انسان نمی‌تواند بدون اجازه زن خود با خواهرزاده، و برادرزاده، او ازدواج کند، ولی اگر بدون اجازه زنش آنان را عقد نماید و بعداً زن اجازه نماید، اشکال ندارد.

مسأله ٢٤١٢ ـ اگر زن بفهمد شوهرش برادرزاده، یا خواهرزاده او را عقد کرده و حرفی نزند، چنانچه بعداً رضایت بدهد، عقد صحیح است، و اگر رضایت ندهد عقد آنان باطل است.

مسأله ٢٤١٣ ـ اگر انسان با خاله، یا عمه خود قبل از عقد دختر او زنا کند، دیگر ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند با دختر او ازدواج نماید.

مسأله ٢٤١٤ ـ اگر با دختر عمّه یا دخترخاله خود ازدواج نماید، سپس بعد از نزدیکی، یا قبل از آن با مادرش زنا کند، موجب جدایی آنها نمی‌شود.

مسأله ٢٤١٥ ـ اگر با زنی غیر از عمه و خاله خود زنا کند، احتیاط مستحب آن است که با دختر او ازدواج نکند.

مسأله ٢٤١٦ ـ زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر درآید، چه دائم باشد چه موقت، چه کافر کتابی باشد چه غیر کتابی، مرد مسلمان هم نمی‌تواند با زن‌های کافره غیر اهل کتاب ازدواج کند، ولی صیغه کردن زن‌هایی که یهودی یا نصرانی هستند مانعی ندارد، ـ و بنا بر احتیاط لازم ـ عقد دائمی با آنها ننماید، و اما زن مجوسیه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حتی به طور موقت نیز نباید مسلمان با او ازدواج نماید، البته مردی که زن مسلمان دارد بدون اذن او نمی‌تواند با اینها ازدواج کند بلکه بنا بر احتیاط واجب با اذن وی هم ازدواج با آنها جایز نیست، و بعضی از فرق از قبیل نواصب که خود را مسلمان می‌دانند و در حکم کفّارند، مرد و زن مسلمان نمی‌توانند با آنها به طور دائم، یا موقت ازدواج نمایند، و همچنین مرتد.

مسأله ٢٤١٧ ـ اگر با زنی که در عدّه طلاق رجعی است زنا کند، آن زن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بر او حرام می‌شود، و اگر در عدّه متعه یا طلاق بائن، یا عدّه وفات یا عدّه وطی شبهه باشد، بعداً می‌تواند او را عقد نماید، و معنای طلاق رجعی، و طلاق

بائن، و عدّه متعه، و عدّه وفات، و عدّه وطی شبهه، در احکام طلاق ذکر خواهد شد.

مسأله ٢٤١٨ ـ اگر با زن بی‌شوهری که در عدّه نیست زنا کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نمی‌تواند پیش از آنکه زن توبه کند با او ازدواج نماید، ولی شخص دیگری اگر بخواهد با آن زن پیش از توبه کردنش ازدواج کند اشکالی ندارد، مگر در صورتی که آن زن مشهور به زنا باشد که ـ بنا بر احتیاط واجب ـ ازدواج با او قبل از توبه‌اش جایز نیست، و همچنین است ازدواج با مرد مشهور به زنا قبل از آنکه توبه کند. و احتیاط مستحب آن است که اگر شخص بخواهد با زن زناکار ازدواج کند، صبر نماید تا آن زن حیض ببیند بعد او را به عقد خود درآورد، خواه خود با او زنا کرده باشد یا دیگری.

مسأله ٢٤١٩ ـ اگر زنی را که در عدّه دیگری است برای خود عقد کند، چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عدّه زن تمام نشده، و بدانند عقد کردن زن در عدّه حرام است، آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، اگرچه مرد بعد از عقد با آن زن نزدیکی نکرده باشد، و اگر هر دو جاهل باشند به اصل عدّه، یا به حرمت ازدواج در آن، عقد باطل است، پس اگر نزدیکی کرده باشند حرام ابدی است، وگرنه حرام نیست، و می‌توانند پس از پایان عدّه دوباره عقد کنند.

مسأله ٢٤٢٠ ـ اگر برای مردی ثابت شود که زنی شوهر دارد و بداند عقد با زن شوهردار حرام است ولی با این حال با او ازدواج کند، باید از او جدا شود، و بعداً هم نباید او را برای خود عقد کند و حرام ابدی می‌شوند، و اگر جاهل به یکی از دو امر باشد ـ موضوع یا حکم ـ عقد باطل است ولی اگر نزدیکی صورت نگرفته حرام ابدی نمی‌شوند و در صورتی که نداند آن زن شوهر دارد ولی بعد از ازدواج، با او نزدیکی کرده باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام ابدی می‌شوند.

مسأله ٢٤٢١ ـ زن شوهردار اگر زنا کند، بر مرد زنا کننده ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام ابدی می‌شود، ولی بر شوهر خود حرام نمی‌شود، و چنانچه توبه نکند و بر عمل خود باقی باشد، بهتر است که شوهر، او را طلاق دهد، ولی باید مهرش را بدهد.

مسأله ٢٤٢٢ ـ زنی را که طلاق داده‌اند، و زنی که صیغه بوده و شوهرش مدت او را

بخشیده یا مدتش تمام شده، چنانچه بعد از مدتی شوهر کند و بعد شک کند که موقع عقد شوهر دوّم عدّه شوهر اوّل تمام بوده یا نه، به شک خود اعتنا نکند.

مسأله ٢٤٢٣ ـ مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده، بر لواط کننده ـ در صورتی که بالغ بوده ـ حرام می‌شود، هرچند کمتر از ختنه‌گاه داخل شود، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ اگر لواط دهنده مرد باشد، و یا آنکه لواط کننده بالغ نباشد، ولی اگر گمان کند که دخول شده، یا شک کند که دخول شده یا نه، بر او حرام نمی‌شوند، و همچنین مادر و خواهر و دختر لواط کننده بر لواط دهنده حرام نیست.

مسأله ٢٤٢٤ ـ اگر با زنی ازدواج نماید، و بعد از ازدواج با پدر یا برادر یا پسر او لواط کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آن زن بر او حرام می‌شود.

مسأله ٢٤٢٥ ـ اگر کسی در حال احرام که یکی از کارهای حج است با زنی ازدواج نماید، عقد او باطل است، هرچند آن زن در حال احرام نباشد، و چنانچه می‌دانسته که زن گرفتن بر او حرام است، دیگر تا ابد نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ٢٤٢٦ ـ اگر زنی که در حال احرام است با مردی ازدواج کند، عقد او باطل است هرچند مرد در حال احرام نباشد، و اگر زن می‌دانسته که ازدواج کردن در حال احرام حرام است، احتیاط واجب آن است که بعداً با آن مرد تا ابد ازدواج نکند.

مسأله ٢٤٢٧ ـ اگر مرد یا زن طواف نساء را که یکی از کارهای حج و عمره مفرده است، به‌جا نیاورند، استمتاع جنسی بر آنها حلال نمی‌شود تا طواف نساء را انجام دهد، ولی اگر ازدواج کند چنانچه با حلق یا تقصیر از احرام خارج شده باشد، ازدواجش صحیح است، هرچند طواف نساء انجام نداده باشد.

مسأله ٢٤٢٨ ـ اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، حرام است پیش از آنکه نُه سال دختر تمام شود با او نزدیکی کند، ولی اگر نزدیکی بکند، بعد از بلوغ دختر نزدیکی با او حرام نیست اگرچه افضاء نموده باشد (معنای افضاء در مسأله (٢٣٩٩) گذشت) ولی در صورت افضاء باید دیه او را بدهد، که دیه کشتن یک انسان است، و همیشه باید مخارج زندگی او را بدهد حتی پس از طلاق، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حتی اگر آن دختر پس از طلاق با دیگری ازدواج نماید.

مسأله ۲۴۲۹ ـ زنی را که سه مرتبه طلاق داده‌اند که در میان آنها دو بار رجوع یا عقد شده است، بر شوهرش حرام می‌شود، ولی اگر با شرایطی که در احکام طلاق ذکر خواهد شد با مرد دیگری ازدواج کند، بعد از مرگ یا طلاق شوهر دوّم، و گذشتن مقدار عدّه او، شوهر اوّل می‌تواند دوباره او را برای خود عقد نماید.

احکام عقد دائم

مسأله ۲۴۳۰ ـ زنی که عقد دائم شده، حرام است بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، هرچند با حقّ شوهر هم منافات نداشته باشد، مگر اینکه ضرورتی ایجاب کند یا ماندن در خانه برای او حرجی باشد، یا مسکن مناسب او نباشد، و باید خود را برای لذت‌های جنسی که حقّ همسر است هر وقت که او می‌خواهد تسلیم نماید، و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند. و تهیه غذا و لباس، و منزل زن و تهیه احتیاجاتش بر شوهر واجب است، و اگر تهیه نکند چه توانایی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است. و همچنین از حقوق زن است که مرد او را مورد اذیت و آزار قرار ندهد، و با او بدون وجه شرعی تندی و خشونت نکند.

مسأله ۲۴۳۱ ـ اگر زن به وظایف زناشویی خود در برابر شوهر هیچ عمل نکند، حقّ غذا و لباس و منزل بر او ندارد، هرچند نزد او بماند، و اگر گاهی از تسلیم در برابر خواسته‌های جنسی مشروع او سرباز زند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نفقه‌اش ساقط نمی‌شود، و اما مهر او با عدم تمکین به هیچ‌وجه ساقط نمی‌شود.

مسأله ۲۴۳۲ ـ مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه مجبور کند.

مسأله ۲۴۳۳ ـ مخارج زن در سفر اگر بیشتر از مخارج او در وطن باشد، چنانچه با اذن شوهر سفر رفته باشد بر عهده شوهر است، ولی پول ماشین، و یا هواپیما و مانند اینها و بقیه مخارجی که سفر کردن او متوقف بر آنهاست، بر خودش می‌باشد، ولی اگر شوهر مایل باشد که زن را سفر ببرد، باید خرج سفر او را هم بدهد، و همچنین اگر سفر ضروری از نظر شئون زندگی باشد، مانند سفر برای معالجه.

مسأله ٢٤٣٤ ـ زنی که خرج او بر عهده شوهر است و شوهر خرج او را نمی‌دهد، می‌تواند خرجی خود را بدون اجازه از مال او بردارد، و اگر ممکن نیست چنانچه ناچار باشد و نتواند به حاکم شرع شکایت برد، و با کار کردن بخواهد مخارج خود را تهیه کند در موقعی که مشغول تهیه مخارج است، اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

مسأله ٢٤٣٥ ـ مرد اگر مثلاً دو زن دائمی داشته باشد، و پیش یکی از آنها یک شب بماند، واجب است پیش دیگری نیز یک شب در ضمن چهار شب بماند، و در غیر این صورت، ماندن نزد زن واجب نیست، بلی لازم است او را به طور کلی متارکه ننماید، و اولی و احوط این است که مرد در هر چهار شب یک شب نزد زن دائمی خود بماند.

مسأله ٢٤٣٦ ـ شوهر نمی‌تواند بیش از چهار ماه با زن جوان خود نزدیکی را ترک کند مگر آنکه نزدیکی برای او ضرر یا مشقت زیاد داشته باشد، یا آنکه زن خود راضی به ترک آن باشد، و یا آنکه در ضمن عقد ازدواج ترک آن را بر زن شرط کرده باشد، و در این حکم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ فرقی نیست میان اینکه شوهر حاضر باشد یا مسافر، پس ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست سفر غیر لازم را بدون عذر و بدون رضایت همسر بیش از چهار ماه ادامه دهد.

مسأله ٢٤٣٧ ـ اگر در عقد دائم مهر را معین نکنند، عقد صحیح است، و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند باید مهر او را مطابق مهر زن‌هایی که مثل او هستند بدهد. و اما در متعه چنانچه مهر را معین نکنند، هرچند از روی جهل یا غفلت یا فراموشی باشد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ٢٤٣٨ ـ اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدت معین نکرده باشند، زن می‌تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد، ولی اگر پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

متعه (ازدواج موقت)

مسأله ۲۴۳۹ ـ ازدواج موقت اگرچه برای لذت بردن هم نباشد، صحیح است، ولی نمی‌شود زن شرط کند که مرد از او هیچ لذت جنسی نبرد.

مسأله ۲۴۴۰ ـ احتیاط واجب آن است که شوهر بیش از چهار ماه با همسر موقت خود اگر جوان باشد نزدیکی را ترک نکند.

مسأله ۲۴۴۱ ـ زنی که متعه می‌شود، اگر در عقد شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند، عقد و شرط او صحیح است، و شوهر فقط می‌تواند لذت‌های دیگر از او ببرد، ولی اگر بعداً به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی نماید، و همچنین است حکم در عقد دائم.

مسأله ۲۴۴۲ ـ زنی که متعه شده است اگرچه آبستن شود حقّ خرجی ندارد.

مسأله ۲۴۴۳ ـ زنی که متعه شده است حقّ همخوابی ندارد، و از شوهر ارث نمی‌برد، و شوهر هم از او ارث نمی‌برد، و چنانچه ارث بردن را ـ از یک طرف یا از هر دو طرف ـ شرط کرده باشند، صحت این شرط محل اشکال است، ولی مراعات احتیاط ترک نشود.

مسأله ۲۴۴۴ ـ زنی که متعه شده است اگرچه نداند که حقّ خرجی و همخوابی ندارد، عقد او صحیح است، و برای آنکه نمی‌دانسته است، حقّی بر شوهر ندارد.

مسأله ۲۴۴۵ ـ زنی که متعه شده است می‌تواند بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود، ولی اگر به واسطه بیرون رفتن، حقّ شوهر از بین می‌رود، بیرون رفتن او حرام است، ـ و بنا بر احتیاط مستحب ـ در صورتی که حقّ شوهر از بین نرود، بدون اجازه او از خانه بیرون نرود.

مسأله ۲۴۴۶ ـ اگر زنی مردی را وکیل کند که به مدت و مبلغ معین او را برای خود صیغه نماید، چنانچه مرد او را به عقد دائم خود درآورد، یا به غیر از مدت، یا مبلغی که معین شده او را عقد کند، وقتی آن زن فهمید، اگر اجازه نماید آن عقد صحیح، وگرنه باطل است.

مسأله ۲۴۴۷ ـ اگر برای محرم شدن ـ مثلاً ـ پدر یا جدّ پدری، دختر یا پسر نابالغ خود را برای مدت کوتاهی به عقد کسی درآورد، در صورتی که بر آن مفسده‌ای بار نشود، عقد صحیح است، ولی اگر در مدت ازدواج پسر، به طور کلی قابلیت تلذذ نداشته باشد، یا دختر به طور کلی قابل تلذذ از او نباشد، صحت عقد محل اشکال است.

مسأله ۲۴۴۸ ـ اگر پدر یا جدّ پدری، طفل خود را که در محل دیگری است و نمی‌داند زنده است یا مرده، برای محرم شدن به عقد کسی درآورد، در صورتی که مدت زوجیت قابل باشد که از معقوده استمتاع شود، بر حسب ظاهر محرم بودن حاصل می‌شود، و چنانچه بعداً معلوم شود که در موقع عقد، آن دختر زنده نبوده، عقد باطل است، و کسانی که به واسطه عقد ظاهراً محرم شده بودند نامحرمند.

مسأله ۲۴۴۹ ـ اگر مرد مدت ازدواج زن را ببخشد، چنانچه با او نزدیکی کرده باید تمام مهری را که قرار گذاشته است به او بدهد، و اگر نزدیکی نکرده واجب است نصف مهر را بدهد.

مسأله ۲۴۵۰ ـ مرد می‌تواند زنی را که متعه او بوده و هنوز عدّه‌اش تمام نشده است، به عقد دائم خود درآورد، یا اینکه دوباره متعه نماید، ولی اگر هنوز مدت ازدواج موقت تمام نشده است و عقد دائم کند، عقد باطل است، مگر اینکه مدت باقیمانده را به او ببخشد، سپس عقد کند.

احکام نگاه کردن

مسأله ۲۴۵۱ ـ نگاه کردن مرد به بدن زنان نامحرم، و همچنین نگاه کردن به موی آنان، چه با شهوت باشد چه بدون آن، چه با ترس از وقوع در حرام چه بدون آن، حرام است، و نگاه کردن به صورت آنان و دست‌هایشان تا مچ، اگر با شهوت یا با ترس از وقوع در حرام باشد، حرام است، بلکه احتیاط مستحب آن است که بدون شهوت و ترس از وقوع در حرام هم به آنها نگاه نکند. و نیز نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم با شهوت و ترس از وقوع در حرام، حرام می‌باشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بدون آن نیز نباید

نگاه کند، مگر به جاهایی از بدن که معمولاً مردها نمی‌پوشانند، مثل سر و دست‌ها و ساق پاها، که نگاه کردن زن به این جاها اگر بدون شهوت و خوف وقوع در حرام باشد، اشکال ندارد.

مسأله ٢٤٥٢ ـ نگاه کردن به زن‌های بی‌باک که اگر کسی آنها را امر به حجاب نماید اعتنا نمی‌کنند، اشکال ندارد، مشروط به آنکه بدون شهوت و ترس وقوع در حرام باشد، و در این حکم فرقی میان زن‌های کفار و دیگر زن‌ها نیست، و همچنین فرقی نیست میان دست و صورت و دیگر جاهای بدن، که معمولاً آنها نمی‌پوشانند.

مسأله ٢٤٥٣ ـ زن باید موی سر و بدن ـ غیر از صورت و دست‌های ـ خود را از مرد نامحرم بپوشاند، و احتیاط لازم آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را می‌فهمد و احتمال می‌رود که نگاهش به بدن زن موجب تحریک شهوتش شود، بپوشاند، ولی زن می‌تواند صورت و دست‌هایش را تا مچ از مرد نامحرم نپوشاند، مگر در صورتی که بترسد به حرام بیفتد، یا به قصد مبتلا کردن مرد به نگاه حرام باشد، که پوشانیدن در این دو صورت واجب است.

مسأله ٢٤٥٤ ـ نگاه کردن به عورت مسلمان بالغ حرام است، اگرچه از پشت شیشه یا در آیینه، یا آب صاف و مانند اینها باشد، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط لازم ـ نگاه کردن به عورت کافر و بچه نابالغ که خوب و بد را می‌فهمد، ولی زن و شوهر می‌توانند به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ٢٤٥٥ ـ مرد و زنی که با یکدیگر محرم‌اند، اگر قصد لذت نداشته باشند و خوف وقوع در حرام نباشد، می‌توانند غیر از عورت به تمام بدن یکدیگر نگاه کنند.

مسأله ٢٤٥٦ ـ مرد نباید با قصد لذّت به بدن مرد دیگر نگاه کند، و نگاه کردن زن هم به بدن زن دیگر با قصد لذّت حرام است، و همچنین است در هر دو مورد اگر خوف وقوع در حرام باشد.

مسأله ٢٤٥٧ ـ اگر مرد زن نامحرمی را بشناسد، چنانچه از زن‌های مبتذله نباشد، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ نباید به‌عکس او نگاه کند، بجز صورت و دست‌ها که نگاه بدون لذت و خوف وقوع در حرام جایز است.

مسأله ٢٤٥٨ ـ اگر لازم شود که زنی زن دیگر، یا مردی غیر از شوهر خود را تتقیه کند، یا عورت او را آب بکشد، باید چیزی در دست کند که دستش به عورت او نرسد. و همچنین است اگر لازم شود مردی مرد دیگر، یا زنی غیر زن خود را تتقیه کند، یا عورت او را آب بکشد.

مسأله ٢٤٥٩ ـ اگر زن ناچار به معالجه از مرضی باشد و مرد نامحرم برای معالجه نمودن او بهتر باشد، می‌تواند به مرد نامحرم مراجعه نماید، و چنانچه آن مرد ناچار باشد که برای معالجه او را نگاه کند و دست به بدن او بزند اشکال ندارد، ولی اگر با نگاه کردن بتواند معالجه کند، نباید دست به بدن او بزند، و اگر با دست زدن بتواند معالجه کند، نباید او را نگاه کند.

مسأله ٢٤٦٠ ـ اگر انسان برای معالجه کسی ناچار شود که به عورت او نگاه کند، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید آیینه را در مقابل گذاشته و در آن نگاه کند، ولی اگر چاره‌ای جز نگاه کردن به عورت نباشد، اشکال ندارد، و همچنین است اگر مدت نگاه کردن به عورت کوتاه‌تر از مدت نگاه کردن در آیینه باشد.

مسائل متفرقه زناشویی

مسأله ٢٤٦١ ـ کسی که به واسطه نداشتن زن به حرام می‌افتد، واجب است زن بگیرد.

مسأله ٢٤٦٢ ـ اگر شوهر در عقد مثلاً شرط کند که زن باکره باشد، و بعد از عقد معلوم شود که باکره نبوده است می‌تواند عقد را به هم بزند، ولی اگر به هم نزند، یا شرط نکرده باشد ولی به اعتقاد بکارت ازدواج کرده باشد می‌تواند با ملاحظه نسبت تفاوت بین مهرالمثل باکره، و غیر باکره از مهری که قرار داده‌اند کم کند، و اگر داده است پس بگیرد، مثلاً اگر مهر او «١٠٠» دینار باشد و مهر زنی مانند او اگر باکره باشد «٨٠» دینار و اگر باکره نباشد «٦٠» دینار باشد، که تفاوتش یک‌چهارم ـ (٢٥) دینار ـ است، از «١٠٠» دینار که مهر اوست کم می‌شود.

مسأله ٢٤٦٣ ـ ماندن مرد و زن نامحرم در محل خلوتی که کسی در آنجا نیست در صورتی که احتمال فساد برود حرام است، هرچند طوری باشد که کسی دیگر بتواند وارد شود، ولی اگر احتمال فساد نرود، اشکال ندارد.

مسأله ٢٤٦٤ ـ اگر مرد مهر زن را در عقد معین کند و قصدش این باشد که آن را ندهد، عقد صحیح است، ولی مهر را باید بدهد.

مسأله ٢٤٦٥ ـ مسلمانی که از اسلام خارج شود و کفر را اختیار کند، مرتد نامیده می‌شود، و مرتد بر دو قسم است: مرتد فطری، و مرتد ملی، و مرتد فطری کسی است که پدر و مادر او، یا یکی از آنها در هنگام به دنیا آمدن او مسلمان باشند و خود او نیز پس از تمییز مسلمان باشد، و سپس کافر شود، و مرتد ملی مقابل آن است.

مسأله ٢٤٦٦ ـ اگر زن پس از ازدواج مرتد شود چه ملی و چه فطری، عقد او باطل می‌گردد، و چنانچه شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد عدّه ندارد، و همچنین است اگر بعد از نزدیکی مرتد شود ولی یائسه یا صغیره باشد. اما اگر زن در سنّ زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند باید به دستوری که در احکام طلاق ذکر خواهد شد عدّه نگه‌دارد، و اگر در بین عدّه مسلمان شود عقد او به حال خود باقی می‌ماند، هرچند بهتر آن است که اگر می‌خواهند با هم زندگی کنند دوباره عقد بخوانند، و اگر می‌خواهند جدا شوند طلاق داده شود. و یائسه در مسأله زنی است که پنجاه سال سن داشته، و از جهت بالا رفتن سنش خون حیض نبیند، و امید بازگشت آن را هم نداشته باشد.

مسأله ٢٤٦٧ ـ اگر مرد پس از عقد مرتد فطری شود، زنش بر او حرام می‌شود، و اگر نزدیکی کرده‌اند و یائسه و صغیره نیست باید به مقدار عدّه وفات که در احکام طلاق ذکر خواهد شد عدّه نگه‌دارد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر نزدیکی نکرده‌اند یا یائسه یا صغیره است باز هم عدّه وفات نگه‌دارد، و اگر در بین عدّه مرد توبه کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر می‌خواهند با هم زندگی کنند دوباره عقد بخوانند، و اگر می‌خواهند جدا شوند طلاق داده شود.

مسأله ٢٤٦٨ ـ اگر مرد پس از عقد، مرتد ملی شود، چنانچه با زنش نزدیکی نکرده

یا اینکه زن یائسه، یا صغیره باشد، عقد او باطل می‌شود، و عدّه ندارد، و اگر بعد از نزدیکی مرتد شد و زن او در سنّ زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند، باید آن زن به مقدار عدّه طلاق که در احکام طلاق ذکر خواهد شد عدّه نگه‌دارد، و اگر پیش از تمام شدن عدّه شوهر او مسلمان شود، عقد او به حال خود باقی می‌ماند.

مسأله ۲٤٦۹ ـ اگر زن در عقد با مرد شرط کند که او را از شهری بیرون نبرد، و مرد هم قبول کند، نباید زن را بدون رضایتش از آن شهر بیرون ببرد.

مسأله ۲٤۷۰ ـ اگر زنی از شوهر سابقش دختری داشته باشد، شوهر بعدی می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از این زن نیست عقد کند، و نیز اگر دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر او ازدواج نماید.

مسأله ۲٤۷۱ ـ سقط کردن جنین جایز نیست، هرچند از زنا باشد، مگر اینکه باقی ماندن آن برای زن ضرر غیرقابل‌تحملی داشته باشد، یا مشقت زیاد داشته باشد که در این صورت قبل از جان یافتن جنین سقط کردن آن جایز است ولی دیه دارد، اما پس از جان یافتن جنین اسقاط جایز نیست. حتی - بنا بر احتیاط واجب - در صورتی که باقی ماندن آن برای زن مشقت یا ضرر غیرقابل‌تحملی داشته باشد.

مسأله ۲٤۷۲ ـ اگر کسی با زنی که شوهر ندارد و در عدّه غیر هم نیست، زنا کند، چنانچه بعد او را عقد کند و بچه‌ای از آنان پیدا شود، در صورتی که ندانند از نطفه حلال است یا حرام، آن بچه حلال‌زاده است.

مسأله ۲٤۷۳ ـ اگر مرد نداند که زن در عدّه است و با او ازدواج کند، چنانچه زن هم نداند و بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است و شرعاً فرزند هر دو می‌باشد، ولی اگر زن می‌دانسته که در عدّه است و تزویج در عدّه جایز نیست شرعاً، بچه فرزندِ پدر است، و در هر صورت عقد آنان باطل است، و به یکدیگر ـ همان‌طور که گذشت ـ حرام ابدی می‌باشند.

مسأله ۲٤۷٤ ـ اگر زن بگوید یائسه‌ام، نباید حرف او را قبول کرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارم، حرف او قبول می‌شود مگر آنکه مورد اتهام باشد، که در این صورت احتیاط

واجب آن است که از حال او جستجو شود.

مسأله ٢٤٧٥ ـ اگر بعد از آنکه انسان با زنی که گفت شوهر ندارم ازدواج کرد، شخصی ادعا کند که آن زن، زنِ اوست، چنانچه شرعاً ثابت نشود که گفته آن شخص صحیح است، نباید حرف او را قبول کرد.

مسأله ٢٤٧٦ ـ تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده، پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند زیرا نگهداری بچه حقّ مشترک پدر و مادر است، و احتیاط مستحب آن است که بچه را تا هفت سال از مادرش جدا نکند، بلکه در صورتی که جدا کردن برای بچه ضرر داشته باشد این کار جایز نیست.

مسأله ٢٤٧٧ ـ اگر دیانت و اخلاق خواستگار مورد رضایت باشد، بهتر آن است که رد نشود؛ از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده که: هرگاه خواستگاری برای دختر شما آمد که اخلاق و دیانت او مورد رضایت شما بود، دختر را به ازدواج او درآورید، اگر چنین نکنید فتنه و فساد بزرگی در زمین بپا خواهد شد.

مسأله ٢٤٧٨ ـ اگر زن مهر خود را به شوهر صلح کند که زن دیگر نگیرد، واجب است شوهر با زن دیگر ازدواج نکند، و زن هم حق ندارد مهر را بگیرد.

مسأله ٢٤٧٩ ـ کسی که از زنا به دنیا آمده است، اگر ازدواج کند، بچه آنها حلال‌زاده است.

مسأله ٢٤٨٠ ـ هرگاه مرد در روزه ماه رمضان، یا در حال حیض زن با او نزدیکی کند، معصیت کرده، ولی اگر بچه‌ای از آنان به دنیا آید، حلال‌زاده است.

مسأله ٢٤٨١ ـ زنی که یقین دارد شوهرش در سفر مرده، اگر بعد از عدّه وفات ـ که مقدار آن در احکام طلاق ذکر خواهد شد ـ شوهر کند و شوهر اوّل از سفر برگردد، باید از شوهر دوّم جدا شود و به شوهر اوّل حلال است، ولی اگر شوهر دوّم با او نزدیکی کرده باشد، زن باید عدّه وطی شبهه، که همان مقدار عدّه طلاق است، نگه‌دارد، و در دوران عدّه، شوهر اوّل نباید با او نزدیکی کند، ولی سایر استمتاعات جایز است و نفقه او بر شوهر اوّل است، و شوهر دوّم باید مهر او را مطابق زن‌هایی که مثل او هستند بدهد.

احکام شیر دادن

مسأله ۲٤۸۲ ـ اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (۲٤۹۲) ذکر خواهد شد، شیر دهد، آن بچه اگر پسر باشد به این عدّه از زن‌ها، و اگر دختر باشد به این عده از مردها محرم می‌شود:

اوّل: خود زن، و او را «مادر رضاعی» می‌گویند.

دوّم: شوهر زن که شیر مربوط به اوست، و او را «پدر رضاعی» می‌گویند.

سوّم: پدر و مادر آن زن هر چه بالا روند، اگرچه پدر و مادر رضاعی او باشند.

چهارم: بچه‌هایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند، یا بعد به دنیا می‌آیند.

پنجم: بچه‌های اولاد نسبی آن زن هر چه پایین روند، چه بچه‌های نسبی آنها باشند، و چه بچه‌های رضاعی.

ششم: خواهر و برادر آن زن اگرچه رضاعی باشند، یعنی به واسطه شیر خوردن با آن زن، خواهر و برادر شده باشند.

هفتم: عمو و عمه آن زن، اگرچه رضاعی باشند.

هشتم: دایی و خاله آن زن، اگرچه رضاعی باشند.

نهم: اولاد شوهر آن زن که شیر مربوط به آن شوهر است، هر چه پایین روند، اگرچه اولاد رضاعی او باشند.

دهم: پدر و مادر آن مرد، هر چه بالا روند.

یازدهم: خواهر و برادر آن مرد، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند.

دوازدهم: عمو عمه، و دایی و خاله آن مرد، هر چه بالا روند، حتی اگر رضاعی باشند.

و نیز عدّه دیگری هم ـ که در مسائل بعد ذکر می‌شود ـ به واسطه شیر دادن محرم می‌شوند.

مسأله ٢٤٨٣ ـ اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (٢٤٩٢) ذکر می‌شود شیر دهد، پدر آن بچه نمی‌تواند با دخترهایی که از آن زن به دنیا آمده‌اند ازدواج کند، و چنانچه یکی از آنها فعلاً زن او باشد عقد او باطل می‌شود، ولی جایز است با دخترهای رضاعی آن زن ازدواج کند اگرچه احتیاط مستحب آن است که با آنان ازدواج نکند، و نیز نمی‌تواند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ دخترهای شوهری را که شیر مربوط به اوست، اگرچه دخترهای رضاعی او باشند، برای خود عقد نماید، و چنانچه یکی از آنها فعلاً زن او باشد عقد او ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باطل می‌شود.

مسأله ٢٤٨٤ ـ اگر زنی بچه‌ای را با شرایطی که در مسأله (٢٤٩٢) ذکر می‌شود شیر دهد، شوهر آن زن که شیر مربوط به اوست به خواهرهای آن بچه محرم نمی‌شود، و نیز خویشان شوهر به خواهر و برادر آن بچه محرم نمی‌شوند.

مسأله ٢٤٨٥ ـ اگر زنی بچه‌ای را شیر دهد، به برادرهای آن بچه محرم نمی‌شود، و نیز خویشان آن زن به برادر و خواهر بچه‌ای که شیر خورده محرم نمی‌شوند.

مسأله ٢٤٨٦ ـ اگر انسان با زنی که دختری را شیر کامل داده ازدواج کند و با آن نزدیکی نماید، دیگر نمی‌تواند آن دختر را برای خود عقد کند.

مسأله ٢٤٨٧ ـ اگر انسان با دختری ازدواج کند، دیگر نمی‌تواند با زنی که آن دختر را شیر کامل داده ازدواج نماید.

مسأله ٢٤٨٨ ـ انسان نمی‌تواند با دختری که مادر، یا مادربزرگ او آن دختر را شیر کامل داده ازدواج کند، و نیز اگر زن پدر انسان از شیر مربوط به پدر او دختری را شیر داده باشد انسان نمی‌تواند با آن دختر ازدواج نماید، و چنانچه دختر شیرخواری را برای خود عقد کند، بعد مادر، یا مادربزرگ، یا زن پدر او، آن دختر را شیر دهد، عقد باطل می‌شود.

مسأله ٢٤٨٩ ـ با دختری که خواهر یا زن برادر انسان، از شیر مربوط به برادر، او را شیر کامل داده، نمی‌شود ازدواج کرد، و همچنین است اگر خواهرزاده، یا برادرزاده، یا نوه خواهر، یا نوه برادر انسان، آن دختر را شیر داده باشد.

مسأله ۲۴۹۰ ـ اگر زنی بچه دختر خود را شیر کامل دهد، آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، و همچنین است اگر بچه‌ای را که شوهر دخترش از زن دیگر دارد شیر دهد. ولی اگر زنی بچه پسر خود را شیر دهد، زن پسرش که مادر آن طفل شیرخوار است بر شوهر خود حرام نمی‌شود.

مسأله ۲۴۹۱ ـ اگر زن پدر دختری بچه شوهر آن دختر را به شیر مربوط به پدرش شیر دهد، بنا بر احتیاط در مسأله (۲۴۸۳) آن دختر به شوهر خود حرام می‌شود، چه بچه از همان دختر چه از زن دیگر باشد.

شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است

مسأله ۲۴۹۲ ـ شیر دادنی که علت محرم شدن است هشت شرط دارد:

اوّل: بچه، شیر زن زنده را بخورد، پس اگر بعضی از مقدار معتبر در رضاع را از پستان زنی که مرده است شیر بخورد، فایده ندارد.

دوّم: شیر آن زن از زاییدنی شرعی به وجود آمده باشد، هرچند وطی شبهه باشد، پس اگر فرضاً شیر بدون زاییدن به وجود بیاید، یا شیر بچه‌ای را که از زنا به دنیا آمده به بچه دیگر بدهد، به واسطه آن شیر، بچه به کسی محرم نمی‌شود.

سوّم: بچه شیر را از پستان بمکد، پس اگر شیر را در گلوی او بریزند اثری ندارد.

چهارم: شیر خالص باشد، و با چیز دیگر مخلوط نباشد.

پنجم: مقدار شیری که موجب حرمت است، همه مربوط به یک شوهر باشد، پس اگر زن شیردهی را طلاق دهند، بعد شوهر دیگری کند و از او آبستن شود و تا موقع زاییدن، شیری که از شوهر اوّل داشته باقی باشد، و مثلاً هشت دفعه پیش از زاییدن از شیر شوهر اوّل، و هفت دفعه بعد از زاییدن از شیر شوهر دوّم، به بچه‌ای بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

ششم: بچه، شیر را قی نکند، و اگر قی کند اثری ندارد.

هفتم: شیر دادن بچه به مقداری باشد که استخوانش از آن شیر محکم شده و گوشت

بدنش بروید، و اگر معلوم نباشد که آیا به این حد رسیده یا نه، چنانچه یک شبانه‌روز یا پانزده مرتبه به‌طوری که در مسأله آینده ذکر خواهد شد، شیر را سیر بخورد باز هم کافی است، ولی اگر معلوم باشد که آن شیر در محکم شدن استخوان بچه و روییدن گوشت بدنش مؤثر نبوده، در حالی که بچه یک شبانه‌روز، یا پانزده مرتبه شیر خورده باید مراعات ـ احتیاط واجب ـ در چنین مورد ترک نشود، پس در موارد ذکر شده ازدواج نکند و نگاه محرمانه نیز نکند.

هشتم: دو سال بچه تمام نشده باشد، و اگر بعد از تمام شدن دو سال او را شیر دهند، به کسی محرم نمی‌شود، بلکه اگر مثلاً پیش از تمام شدن دو سال هشت مرتبه و بعد از آن هفت مرتبه شیر بخورد، به کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از موقع زاییدن زن شیرده بیشتر از دو سال گذشته باشد و شیر او باقی باشد و بچه‌ای را شیر دهد، آن بچه به کسانی که ذکر شد، محرم می‌شود.

مسأله ۲۴۹۳ ـ از مسأله قبل روشن شد، مقدار شیری که موجب محرم شدن است سه معیار دارد:

۱ ـ اینکه به حدی باشد که عرفاً موجب روییدن گوشت و محکم شدن استخوان باشد، و شرط آن این است که مستند به شیر باشد و غذایی با آن نباشد، ولی غذای کم که مؤثر نیست ضرر ندارد، و اگر از دو زن شیر بخورد، اگر طوری باشد که مقداری از روییدن گوشت و محکم شدن استخوان مستند به این، و مقداری مستند به آن باشد، هر دو مادر رضاعی خواهند بود، و اگر به هر دو با هم مستند باشد موجب حرمت نخواهد شد.

۲ ـ محاسبه زمانی، و شرط آن این است که بچه در بین یک شبانه‌روز غذا یا شیر کس دیگر را نخورد، ولی اگر آب یا دارو، یا غذا بخورد که نگویند در بین غذا خورده اشکال ندارد، و باید در طول شبانه‌روز مرتب در موقع احتیاج، یا تمایل شیر خورده باشد و از او دریغ نشده باشد، بلکه ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید اوّل شبانه‌روز را وقتی حساب کنند که بچه گرسنه باشد و آخر آن وقتی که سیر باشد.

۳ ـ محاسبه عددی، و شرط آن این است که پانزده مرتبه را از شیر یک زن بخورد و در بین پانزده مرتبه شیر کس دیگر را نخورد، ولی خوردن غذا در میان آنها ضرر ندارد و فاصله زمانی میان پانزده بار نیز ضرری ندارد، و باید در هر دفعه شیر کامل بخورد به این معنی که گرسنه باشد و تا سیر شدن کامل بدون فاصله شیر بخورد، ولی اگر در بین شیر خوردن نفس تازه کند، یا کمی صبر کند که از ابتدای پستان در دهان گرفتن، تا زمان سیر شدن یک دفعه حساب شود، اشکال ندارد.

مسأله ۲۴۹۴ ـ اگر زن از شیر شوهر خود بچه‌ای را شیر دهد، بعد شوهر دیگر کند و از شیر شوهر دوّم بچه دیگر را شیر دهد، آن دو بچه به یکدیگر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۹۵ ـ اگر زن از شیر یک شوهر چندین بچه را شیر دهد، همه آنها به یکدیگر، و به شوهر و به زنی که آنان را شیر داده محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۹۶ ـ اگر کسی چند زن داشته باشد و هرکدام از آنان با شرایطی که گفتیم بچه‌ای را شیر دهد، همه آن بچه‌ها به یکدیگر و به آن مرد و به همه آن زن‌ها، محرم می‌شوند.

مسأله ۲۴۹۷ ـ اگر کسی دو زن شیرده دارد، و یکی از آنان بچه‌ای را مثلاً هشت مرتبه، و دیگری هفت مرتبه شیر بدهد، آن بچه به کسی محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۴۹۸ ـ اگر زنی از شیر یک شوهر، پسر و دختری را شیر کامل بدهد، خواهر و برادر آن دختر به خواهر و برادر آن پسر محرم نمی‌شوند.

مسأله ۲۴۹۹ ـ انسان نمی‌تواند بدون اذن زن خود، با زن‌هایی که به واسطه شیر خوردن، خواهرزاده، یا برادرزاده زن او شده‌اند ازدواج کند. نیز اگر با پسر نابالغی لواط کند، نمی‌تواند دختر و خواهر و مادر و مادربزرگ آن پسر را که رضاعی هستند ـ یعنی به واسطه شیر خوردن، دختر و خواهر و مادر او شده‌اند ـ برای خود عقد کند، و این حکم ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در موردی که لواط کننده بالغ نباشد، و یا لواط دهنده بالغ باشد، نیز جاری است.

مسأله ۲۵۰۰ ـ زنی که برادر انسان را شیر داده، به انسان محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۵۰۱ ـ انسان نمی‌تواند با دو خواهر، اگرچه رضاعی باشند یعنی به واسطه شیر خوردن، خواهر یکدیگر شده باشند، ازدواج کند، و چنانچه دو زن را عقد کند و بعد بفهمد خواهر بوده‌اند، در صورتی که عقد آنان در یک وقت بوده، هر دو عقد باطل است، و اگر در یک وقت نبوده، عقد اوّلی صحیح، و عقد دومی باطل می‌باشد.

مسأله ۲۵۰۲ ـ اگر زن از شیر شوهر خود کسانی را که بعداً گفته می‌شود شیر دهد، شوهرش بر او حرام نمی‌شود.

اوّل: برادر و خواهر خود.

دوّم: عمو و عمه، و دایی و خاله خود، و اولاد آنها.

سوّم: نوه‌های خود، اگرچه در مورد نوه دختری موجب حرام شدن دخترش، بر شوهر خود می‌شود.

چهارم: برادرزاده یا خواهرزاده خود.

پنجم: برادر یا خواهر شوهر.

ششم: خواهرزاده یا برادرزاده شوهر.

هفتم: عمو و عمه و دایی و خاله شوهر.

هشتم: نوه شوهر از زن دیگر.

مسأله ۲۵۰۳ ـ اگر کسی دخترعمه، یا دخترخاله انسان را شیر دهد، به او محرم نمی‌شود.

مسأله ۲۵۰٤ ـ مردی که دو زن دارد، اگر یکی از آن دو زن فرزند عموی زن دیگر را شیر دهد، زنی که فرزند عموی او شیر خورده، به شوهر خود حرام نمی‌شود.

آداب شیر دادن

مسأله ۲۵۰۵ ـ شیر دادن بچه ابتداءً حقّ مادر اوست، و پدر حق ندارد به دیگری واگذار کند، مگر اینکه مادر مزد بخواهد و پدر، دایه‌ای پیدا کند که مجّانی است یا مزد کمتر می‌گیرد، که در این صورت پدر می‌تواند به دایه بسپارد، و پس از آن اگر مادر

نپذیرفت و خواست خود شیر بدهد، حقّ مطالبه مزد ندارد.

مسأله ٢٥٠٦ ـ مستحب است دایه‌ای که برای طفل می‌گیرند، مسلمان عاقل، و دارای صفات پسندیده از نظر جسمی و روانی و اخلاقی باشد، و سزاوار نیست دایه‌ای بگیرند که کافر، یا کم‌عقل، یا بزرگ‌سال، یا زشت‌رو باشد. و مکروه است دایه‌ای بگیرند که زنازاده است، یا شیرش از بچه‌ای است که از زنا به دنیا آمده است.

مسائل متفرقه شیر دادن

مسأله ٢٥٠٧ ـ بهتر آن است از شیر دادن زن‌ها به هر بچه‌ای جلوگیری شود، زیرا ممکن است فراموش شود که به چه کسانی شیر داده‌اند، و بعداً دو نفر محرم با یکدیگر ازدواج نمایند.

مسأله ٢٥٠٨ ـ مستحب است بچه را بیست و یک ماه تمام شیر بدهند، و شایسته نیست که بیش از دو سال شیر بدهند.

مسأله ٢٥٠٩ ـ اگر به واسطه شیر دادن به بچه کسی دیگر، حقّ شوهر از بین برود، زن نمی‌تواند بدون اجازه او شیر دهد.

مسأله ٢٥١٠ ـ اگر شوهرِ زنی دختر شیرخواری را برای خود عقد کرده باشد، چنانچه زن، آن دختر شیرخوار را شیر دهد، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آن زن بر او حرام ابدی می‌شود، و احتیاطاً باید او را طلاق دهد، و هرگز با او ازدواج نکند، و اگر شیر مربوط به خود او باشد، دختر شیرخوار نیز بر او حرام ابدی می‌شود، و اگر شیر از شوهر سابق باشد، ـ بنا بر احتیاط ـ عقد او باطل می‌شود.

مسأله ٢٥١١ ـ اگر کسی بخواهد زن برادرش به او محرم شود، بعضی فرموده‌اند که باید دختر شیرخواری را مثلاً دو روزه برای خود صیغه کند، و در آن دو روز با شرایطی که در مسأله (٢٤٩٢) ذکر شد، زن برادرش آن دختر را شیر دهد تا مادر زنش شود، ولی این حکم در صورتی که زن برادر از شیر مربوط به آن برادر به آن دختر شیر دهد محل اشکال است.

مسأله ۲۵۱۲ ـ اگر مرد پیش از آنکه زنی را برای خود عقد کند بگوید به واسطه شیر خوردن، آن زن بر او حرام شده، مثلاً بگوید شیر مادر او را خورده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید و خود زن هم حرف او را قبول نماید، عقد باطل است، پس اگر مرد با او نزدیکی نکرده باشد، یا نزدیکی کرده باشد، ولی در وقت نزدیکی کردن زن بداند بر آن مرد حرام است، مهر ندارد، و اگر بعد از نزدیکی بفهمد که بر آن مرد حرام بوده، مرد باید مهر او را به‌اندازه مهر زن‌هایی که مثل او هستند بدهد.

مسأله ۲۵۱۳ ـ اگر زن پیش از عقد بگوید به واسطه شیر خوردن بر مردی حرام شده، چنانچه تصدیق او ممکن باشد، نمی‌تواند با آن مرد ازدواج کند، و اگر بعد از عقد بگوید، مثل صورتی است که مرد بعد از عقد بگوید که زن بر او حرام است، و حکم آن در مسأله پیش ذکر شد.

مسأله ۲۵۱٤ ـ شیر دادنی که علت محرم شدن است به دو چیز ثابت می‌شود:

اوّل: خبر دادن کسی و یا کسانی که انسان از گفته او، یا آنها، یقین، یا اطمینان پیدا کند.

دوّم: شهادت دو مرد عادل، ولی باید شرایط شیر دادن را هم بگویند، مثلاً بگویند ما دیده‌ایم که فلان بچه بیست و چهار ساعت از پستان فلان زن شیر خورده و چیزی هم در بین نخورده، و همچنین سایر شرط‌ها را که در مسأله (۲٤۹۲) ذکر شد شرح دهند. و اما ثابت شدن شیر دادن به شهادت یک مرد و دو زن، یا چهار زن که عادل باشند، محل اشکال است، پس باید احتیاط شود.

مسأله ۲۵۱۵ ـ اگر شک کنند به مقداری که علت محرم شدن است بچه شیر خورده است یا نه، یا گمان داشته باشند که به آن مقدار شیر خورده است، بچه به کسی محرم نمی‌شود، ولی بهتر آن است که احتیاط کنند.

احکام طلاق

مسأله ۲۵۱۶ ـ مردی که زن خود را طلاق می‌دهد، باید بالغ، و عاقل باشد، ولی اگر بچه ده ساله زن خود را طلاق دهد باید مراعات احتیاط در مورد آن ترک نشود؛ و همچنین باید مرد با اختیار خود طلاق دهد، و اگر او را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، طلاق باطل است، و نیز باید قصد طلاق داشته باشد، پس اگر صیغه طلاق را مثلاً به شوخی، یا در حال مستی بگوید صحیح نیست.

مسأله ۲۵۱۷ ـ زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد، و شوهرش در آن پاکی با او نزدیکی نکرده باشد. و تفصیل این دو شرط در مسائل آینده ذکر خواهد شد.

مسأله ۲۵۱۸ ـ طلاق دادن زن در حال حیض، یا نفاس در سه صورت صحیح است:

اوّل: آنکه شوهرش بعد از ازدواج با او نزدیکی نکرده باشد.

دوّم: معلوم باشد آبستن است، و اگر معلوم نباشد و شوهر در حال حیض طلاقش بدهد، بعد بفهمد آبستن بوده، آن طلاق باطل است، هرچند بهتر است رعایت احتیاط شود، گرچه با تجدید طلاق باشد.

سوّم: مرد به واسطه غایب بودن، یا هر سببی هرچند کتمان زن باشد نتواند بفهمد که زن از خون حیض و نفاس پاک است یا نه، ولی در این صورت ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید مرد صبر کند تا حداقل یک ماه از جدا شدنش از زن بگذرد، و بعد او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۱۹ ـ اگر زن را از خون حیض پاک بداند و طلاقش دهد، بعد معلوم شود که موقع طلاق در حال حیض بوده، طلاق او باطل است مگر در فرض مذکور، و اگر او را در حیض بداند و طلاقش دهد بعد معلوم شود پاک بوده، طلاق او صحیح است.

مسأله ۲۵۲۰ ـ کسی که می‌داند زنش در حال حیض یا نفاس است، اگر از او جدا شود، مثلاً مسافرت کند و بخواهد او را طلاق دهد، باید تا مدتی که یقین یا اطمینان پیدا کند که زن از آن حیض یا نفاس پاک شده صبر نماید، و بعداً چنانچه بداند که او در حالت پاکی است می‌تواند او را طلاق دهد، و همچنین است اگر شک داشته باشد در صورتی که آنچه را در کیفیت طلاق غایب در مسأله (۲۵۱۸) گذشت مراعات کند.

مسأله ۲۵۲۱ ـ اگر مردی که از زن خود جدا شده بخواهد زن خود را طلاق دهد، چنانچه بتواند اطلاع پیدا کند که زن او در حال حیض یا نفاس است یا نه، هرچند اطلاع او از روی عادت حیض زن، یا نشانه‌های دیگری باشد که در شرع معین شده، اگر او را طلاق دهد و بعداً معلوم شود که در حال حیض یا نفاس بوده، طلاق او صحیح نیست.

مسأله ۲۵۲۲ ـ اگر با همسرش نزدیکی کند چه پاک باشد، و چه در حال حیض باشد و بخواهد طلاقش دهد، باید صبر کند تا دوباره حیض ببیند و پاک شود، ولی زنی را که نُه سالش تمام نشده، یا معلوم است که آبستن است، اگر بعد از نزدیکی طلاق دهند اشکال ندارد، و همچنین است اگر یائسه باشد. (معنای یائسه در مسأله (٢٤٦٦) گذشت).

مسأله ۲۵۲۳ ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند، و در همان پاکی طلاقش دهد، چنانچه بعد معلوم شود که موقع طلاق آبستن بوده، آن طلاق باطل است، ولی رعایت احتیاط بهتر است هرچند با تجدید طلاق باشد.

مسأله ۲۵۲٤ ـ اگر با زنی که از خون حیض و نفاس پاک است نزدیکی کند، و سپس از او جدا شود، مثلاً مسافرت نماید، چنانچه بخواهد در سفر طلاقش دهد و نتواند از حالش اطلاع پیدا کند، باید به‌قدری که زن بعد از آن پاکی خون می‌بیند و دوباره پاک می‌شود، صبر کند. و احتیاط واجب آن است که آن مدت کمتر از یک ماه نباشد، و اگر با رعایت آنچه ذکر شد طلاق دهد، و سپس معلوم شود طلاق در همان پاکی اوّل واقع شده است، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۲۵ ـ زنی که به طور مادرزادی یا به سبب عارضه‌ای مانند بیماری یا شیر

دادن بچه یا مصرف دارو و مانند اینها حیض نمی‌بیند ولی زن‌های همسنّ او حیض می‌بینند، چنانچه شوهرش بخواهد او را طلاق دهد باید بعد از آخرین نزدیکی که با او داشته تا سه ماه صبر کند، و سپس او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۲۶ ـ طلاق باید به صیغه عربی صحیح و به کلمه «طالق» خوانده شود، و دو مرد عادل آن را بشنوند، و اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق را بخواند و اسم زن او مثلاً فاطمه باشد، بگوید: «**زَوْجَتِی فاطِمَةُ طالِقٌ**» یعنی همسر من فاطمه رها است، و اگر دیگری را وکیل کند، آن وکیل بگوید: «**زَوْجَةُ مُوَکِلِی فاطِمَةُ طالِقٌ**»؛ و در صورتی که زن معین باشد، ذکر نام او لازم نیست. و اگر حاضر باشد کافی است بگوید: «**هذِهِ طالِقٌ**» و به او اشاره کند، یا بگوید: «**اَنْتِ طالِق**» و او را مخاطب قرار دهد. و چنانچه مرد نتواند طلاق را به صیغه عربی بیاورد و نتواند وکیل بگیرد، به هر لفظی که مرادف صیغه عربی آن است از هر لغتی باشد می‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۲۷ ـ ازدواج موقت طلاق ندارد، و رها شدن زن به این است که مدتش تمام شود، یا مرد مدت را به او ببخشد، مثلاً بگوید: مدت را به تو بخشیدم، و شاهد گرفتن و پاک بودن زن از حیض لازم نیست.

عدّه طلاق

مسأله ۲۵۲۸ ـ زنی که نُه سالش تمام نشده است، و همچنین زنِ یائسه عدّه ندارند، یعنی اگرچه شوهر با آنها نزدیکی کرده باشد، بعد از طلاق می‌توانند فوراً شوهر کنند.

مسأله ۲۵۲۹ ـ زنی که نُه سالش تمام شده است و یائسه نیست، و شوهرش با او نزدیکی کرده اگر طلاقش دهد، بعد از طلاق باید عدّه نگه‌دارد، و عدّه زنی که فاصله بین دو حیض او کمتر از سه ماه است، آن است که بعد از آنکه شوهرش در پاکی طلاقش داد، به‌قدری صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود، و همین که حیض سوّم را دید عدّه او تمام می‌شود و می‌تواند شوهر کند، ولی اگر پیش از نزدیکی کردن با او طلاقش بدهد عدّه ندارد، یعنی می‌تواند بعد از طلاق فوراً شوهر کند، مگر آنکه منی شوهر داخل

فرج او شده باشد، که در این صورت باید عدّه نگه‌دارد.

مسأله ۲۵۳۰ ـ زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سنّ زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند، یا حیض می‌بیند، ولی فاصله بین دو حیض او سه ماه یا بیشتر است، چنانچه شوهرش بعد از نزدیکی با او طلاقش دهد، باید بعد از طلاق تا سه ماه قمری عدّه نگه‌دارد.

مسأله ۲۵۳۱ ـ زنی که عدّه او سه ماه است، اگر اوّل ماه قمری طلاقش بدهند، باید سه ماه تمام عدّه نگه‌دارد، و اگر در بین ماه طلاقش بدهند، باید باقی ماه را با دو ماه بعد از آن و نیز کسری ماه اوّل را از ماه چهارم عدّه نگه‌دارد تا سه ماه تمام شود، مثلاً اگر غروب روز بیستم ماه طلاقش دهند و آن ماه سی روز باشد، پایان عدّه او غروب روز بیستم از ماه چهارم است؛ و اگر ماه اوّل ۲۹ روز باشد احتیاط واجب آن است که از ماه چهارم بیست و یک روز عدّه نگه‌دارد، تا با مقداری که از ماه اوّل عدّه نگه داشته سی روز شود.

مسأله ۲۵۳۲ ـ اگر زن آبستن را طلاق دهند، عدّه‌اش تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست، بنابراین اگر مثلاً یک ساعت بعد از طلاق، بچه او به دنیا آید، عدّه‌اش تمام می‌شود، ولی این در صورتی است که بچه فرزند شرعی شوهر باشد، بنابراین اگر زن از زنا آبستن شده باشد و شوهرش او را طلاق دهد، عدّه او به وضع حمل بچه‌اش تمام نمی‌شود.

مسأله ۲۵۳۳ ـ زنی که نُه سالش تمام شده و یائسه نیست اگر ازدواج موقت کند، چنانچه شوهرش با او نزدیکی نماید و مدت آن زن تمام شود، یا شوهر مدت را به او ببخشد، باید عدّه نگه‌دارد، پس اگر حیض می‌بیند باید به مقدار دو حیض عدّه نگه‌دارد و شوهر نکند، و یک‌بار حیض دیدن ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کافی نیست، و اگر حیض نمی‌بیند چهل و پنج روز از شوهر کردن خودداری نماید، و در صورتی که آبستن باشد عدّه او تا دنیا آمدن یا سقط شدن بچه اوست، اگرچه احتیاط مستحب آن است که به هرکدام از زاییدن یا چهل و پنج روز که بیشتر است، عدّه نگه‌دارد.

مسأله ۲۵۳٤ ـ ابتدای عدّه طلاق از موقعی است که خواندن صیغه طلاق تمام

می‌شود، چه زن بداند طلاقش داده‌اند یا نداند، پس اگر بعد از تمام شدن عدّه بفهمد که او را طلاق داده‌اند، لازم نیست دوباره عدّه نگه‌دارد.

عدّه زنی که شوهرش مرده

مسأله ۲۵۳۵ ـ زنی که شوهرش مرده است، اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه قمری و ده روز عدّه نگه‌دارد، یعنی: از شوهر کردن خودداری نماید، اگرچه صغیره یا یائسه، یا متعه، یا کافره، یا مطلّقه رجعیه در حال عدّه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، حتی اگر شوهر طفل یا دیوانه باشد. و اگر آبستن باشد، باید تا موقع زاییدن عدّه نگه‌دارد، ولی اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه‌ای به دنیا آید، باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند، و این عدّه را «عدّه وفات» می‌گویند.

مسأله ۲۵۳۶ ـ زنی که در عدّه وفات می‌باشد حرام است لباسی که زینت است بپوشد و سرمه بکشد، و همچنین کارهای دیگری که زینت حساب می‌شود بر او حرام می‌باشد، ولی بیرون رفتن از خانه حرام نیست.

مسأله ۲۵۳۷ ـ اگر زن یقین کند که شوهرش مرده و بعد از تمام شدن عدّه وفات شوهر کند، چنانچه معلوم شود او بعداً مرده است، و عقد دوّم در زمان حیات شوهر اوّل، یا عدّه وفات واقعی او بوده است، باید از شوهر دوّم جدا شود، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ دو عدّه نگه‌دارد، پس در صورتی که از شوهر دوّم آبستن باشد تا مقدار زاییدن برای شوهر دوّم عدّه وطی شبهه ـ که مانند عده طلاق است ـ و بعد برای شوهر اوّل عدّه وفات نگه‌دارد، یا عدّه سابق را تکمیل نماید؛ و اگر آبستن نباشد اگر مرگ شوهر اوّل قبل از نزدیکی شوهر دوّم بوده است ابتداءً عدّه وفات نگه‌دارد و سپس عدّه وطی شبهه، و اگر نزدیکی قبل از وفات بوده است عدّه آن مقدم است.

مسأله ۲۵۳۸ ـ ابتدای عدّه وفات در صورتی که شوهر زن، غایب یا در حکم غایب باشد، از موقعی است که زن از مرگ شوهر مطلع شود، نه از زمان مرگ شوهر، ولی این حکم در زنی که به سن بلوغ نرسیده، و یا دیوانه می‌باشد. محل اشکال است، و رعایت احتیاط، واجب است.

مسأله ۲۵۳۹ ـ اگر زن بگوید عدّه‌ام تمام شده، از او قبول می‌شود مگر آنکه مورد تهمت باشد، که در این صورت ـ بنا بر احتیاط واجب ـ قبول نمی‌شود، مثلاً اگر ادعا کند که در یک ماه سه‌مرتبه خون دیده ادعای او تصدیق نمی‌شود، مگر آنکه نزدیکانش از زنان تصدیق کنند که عادت زنانه او این‌چنین بوده است.

طلاق بائن و طلاق رجعی

مسأله ۲۵۴۰ ـ طلاق بائن آن است که بعد از طلاق، مرد حق ندارد به همسر خود رجوع کند، یعنی بدون عقد دوباره ازدواج را برقرار سازد، و آن بر شش قسم است:

اوّل: طلاق زنی که نه سالش تمام نشده باشد.

دوّم: طلاق زنی که یائسه باشد.

سوّم: طلاق زنی که شوهرش بعد از عقد با او نزدیکی نکرده باشد.

چهارم: طلاق سوّم که شرح آن در مسأله (۲۵۴۵) خواهد آمد.

پنجم: طلاق خلع و مبارات، و احکام آنها خواهد آمد.

ششم: طلاق حاکم شرع، زن شخصی را که نه حاضر است مخارج زندگانی او را بدهد، و نه حاضر است او را طلاق دهد. همچنین طلاقی که در این مورد، خود شوهر به دستور حاکم شرع می‌دهد.

و غیر اینها طلاق رجعی است، به این معنی تا وقتی زن در عدّه است، شوهرش می‌تواند به او رجوع نماید.

مسأله ۲۵۴۱ ـ کسی که زنش را طلاق رجعی داده، حرام است او را از خانه‌ای که موقع طلاق در آن خانه ساکن بوده است، بیرون کند، ولی در بعضی از موارد از جمله آن که زن زنا نماید، بیرون کردن او اشکال ندارد، و نیز حرام است زن برای کارهای غیر لازم بدون اذن شوهر از خانه بیرون رود، و بر مرد واجب است مخارج زندگی او را در دوران عدّه بدهد.

احکام رجوع کردن

مسأله ۲۵۴۲ ـ در طلاق رجعی، مرد به دو قسم می‌تواند به زن خود رجوع کند:

اوّل: حرفی بزند که معنایش این باشد که دوباره ازدواج با او را برقرار نموده است.

دوّم: کاری کند و به آن کار قصد رجوع نماید، و با نزدیکی کردن رجوع محقق می‌شود، اگرچه قصد رجوع نداشته باشد، و اما بوسیدن و دست زدن با شهوت محل اشکال است، ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ اگر نخواهد رجوع کند باید، دوباره طلاق بدهد.

مسأله ۲۵۴۳ ـ برای رجوع کردن لازم نیست مرد شاهد بگیرد، یا به زن خبر دهد، بلکه اگر بدون اینکه کسی بفهمد خودش رجوع کند، رجوعش صحیح است، ولی اگر بعد از تمامی عدّه مرد بگوید که در عدّه رجوع نموده‌ام و زن تصدیق نکند، لازم است مرد ادعای خود را اثبات نماید.

مسأله ۲۵۴۴ ـ مردی که زن خود را طلاق رجعی داده، اگر مالی از او بگیرد و با او صلح کند که دیگر به او رجوع نکند، این مصالحه اگرچه صحیح است و واجب است که رجوع ننماید، ولی حقّ رجوع او از بین نمی‌رود، و در صورتی که رجوع کند ازدواج دوباره برقرار خواهد شد.

مسأله ۲۵۴۵ ـ اگر زنی را دو بار طلاق دهد و به او رجوع کند، یا دو بار او را طلاق دهد و بعد از هر طلاق عقدش کند، یا بعد از یک طلاق رجوع و بعد از طلاق دیگر عقد کند، بعد از طلاق سوّم آن زن بر او حرام است، ولی اگر بعد از طلاق سوّم به دیگری شوهر کند، با پنج شرط به شوهر اوّل حلال می‌شود، یعنی می‌تواند آن زن را دوباره عقد نماید:

اوّل: آنکه عقد شوهر دوّم همیشگی باشد، و اگر ازدواج موقت کند، بعد از آنکه از او جدا شد شوهر اوّل نمی‌تواند او را عقد کند.

دوّم: شوهر دوّم با او نزدیکی و دخول کند، و احتیاط واجب آن است که نزدیکی از فرج باشد نه از دبر.

سوّم: شوهر دوّم طلاقش دهد یا بمیرد.
چهارم: عدّه طلاق، یا عدّه وفات شوهر دوّم تمام شود.
پنجم: بنا بر احتیاط واجب شوهر دوّم در زمان نزدیکی بالغ باشد.

طلاق خلع

مسأله ٢٥٤٦ ـ طلاق زنی را که به شوهرش مایل نیست و از او کراهت دارد و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد، «طلاق خلع» گویند. در طلاق خلع معتبر است که کراهت زن از شوهرش به حدی باشد که او را به مراعات ننمودن حقوق زناشویی تهدید نماید.

مسأله ٢٥٤٧ ـ اگر خود شوهر بخواهد صیغه طلاق خلع را بخواند، چنانچه اسم زن مثلاً فاطمه باشد، پس از بذل می‌گوید: «**زَوْجَتِی فاطِمَةُ خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ**» و بنا بر احتیاط مستحب نیز بگوید: «**فَهِی طالِقٌ**» یعنی زنم فاطمه را در مقابل چیزی که بذل نموده طلاق خلع دادم او رها است. و در صورتی که زن معین باشد، بردن نامش لازم نیست، و همچنین در مبارات.

مسأله ٢٥٤٨ ـ اگر زنی کسی را وکیل کند که مهر او را به شوهرش ببخشد، و شوهر همان کس را وکیل کند که زن را طلاق دهد، چنانچه مثلاً اسم شوهر محمّد و اسم زن فاطمه باشد، وکیل، صیغه طلاق را این‌طور می‌خواند: «**عَنْ مُوَکلَتِی فاطِمَةَ بَذَلْتُ مَهْرَها لِمُوَکلِی مُحَمَّدٍ لِیخْلَعَها عَلَیهِ**» پس از آن می‌گوید: «**زَوْجَةُ مُوَکلِی خَلَعْتُها عَلی ما بَذَلَتْ فَهِی طالِقٌ**»، و اگر زنی کسی را وکیل کند که غیر از مهر چیز دیگری را به شوهر او ببخشد که او را طلاق دهد، وکیل باید به‌جای کلمه «**مَهْرَها**» آن چیز را بگوید، مثلاً اگر صد تومان داده باید بگوید «**بَذَلَتْ مِأَةَ تُومانٍ**».

طلاق مبارات

مسأله ٢٥٤٩ ـ اگر زن و شوهر یکدیگر را نخواهند و از هم کراهت داشته باشند، و

زن مالی را به مرد بدهد که او را طلاق دهد، آن طلاق را «مبارات» گویند.

مسأله ۲۵۵۰ ـ اگر شوهر بخواهد صیغه مبارات را بخواند، چنانچه مثلاً اسم زن فاطمه باشد بگوید: «**بارَأْتُ زَوْجَتِی فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ**» ـ و بنا بر احتیاط لازم ـ نیز بگوید: «**فَهِی طالِقٌ**» یعنی من و زنم فاطمه در مقابل بذل او، از هم جدا شدیم پس او رها است. و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «**عَنْ قِبَلِ مُوَکِلِی بارَأْتُ زَوْجَتَهُ فاطِمَةَ عَلی ما بَذَلَتْ فَهِی طالِقٌ**»، و در هر دو صورت اگر به‌جای کلمه «**عَلی ما بَذَلَتْ**» «**بِما بَذَلَتْ**» بگوید، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۵۱ ـ صیغه طلاق خلع و مبارات در صورت امکان باید به عربی صحیح خوانده شود، و چنانچه ممکن نباشد حکم آن حکم طلاق است که در مسأله (۲۵۲٦) گذشت، ولی اگر زن برای آنکه مال خود را به شوهر ببخشد مثلاً به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان مال را به تو بخشیدم، اشکال ندارد.

مسأله ۲۵۵۲ ـ اگر زن در بین عدّه طلاق خلع یا مبارات، از بخشش خود یا مقداری از آن برگردد، شوهر می‌تواند رجوع کند و بدون عقد دوباره ازدواج را برقرار سازد.

مسأله ۲۵۵۳ ـ مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد، باید بیشتر از مهر نباشد بلکه بهتر است کمتر از مهر باشد، ولی در طلاق خلع اگر بیشتر باشد، اشکال ندارد.

احکام متفرقه طلاق

مسأله ۲۵۵٤ ـ اگر با زنی که همسرش نیست به گمان اینکه همسر خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست، یا گمان کند شوهرش می‌باشد، باید عدّه نگه‌دارد.

مسأله ۲۵۵۵ ـ اگر با زنی که می‌داند همسرش نیست زنا کند، و زن بداند که آن مرد شوهر او نیست، لازم نیست عدّه نگه‌دارد، ولی اگر گمان کند که شوهرش می‌باشد،

احتیاط واجب آن است که عدّه نگه‌دارد.

مسأله ۲۵۵۶ ـ اگر مرد زنی را گول بزند که رعایت حقوق زناشویی شوهرش را نکند تا او وادار شود طلاقش دهد و زنِ آن مرد شود، آن طلاق و عقد صحیح است، ولی هر دو معصیت بزرگی کرده‌اند.

مسأله ۲۵۵۷ ـ هرگاه زن در ضمن عقد با شوهر شرط کند که در شرایط خاصی مثلاً اگر شوهر مسافرت طولانی نماید، یا مثلاً شش ماه به او خرجی ندهد، یا به زندان طولانی محکوم شود و مانند آن، اختیار طلاق با او باشد، این شرط باطل است، ولی اگر چنین شرط کند، که از طرف شوهر وکیل باشد که در شرایط خاصی، یا بدون قید و شرط بتواند خود را طلاق دهد، شرط صحیح است، و شوهر نمی‌تواند بعداً او را از وکالت عزل کند، و اگر خود را طلاق داد، طلاق صحیح است.

مسأله ۲۵۵۸ ـ زنی که شوهرش گم شده است، اگر بخواهد با دیگری شوهر کند باید نزد مجتهد عادل برود، و در شرایط خاصی که در کتاب «منهاج الصالحین» آمده است، می‌تواند او را طلاق دهد.

مسأله ۲۵۵۹ ـ پدر و جدّ پدری دیوانه دائمی، می‌توانند زن او را در صورتی که به صلاح او باشد طلاق بدهند.

مسأله ۲۵۶۰ ـ اگر پدر یا جدّ پدری برای طفل خود، زنی را متعه کند، اگرچه مقداری از زمان تکلیف بچه جزء مدت ازدواج موقت باشد، مثلاً برای پسر چهارده ساله خودش زنی را دو ساله متعه کند، چنانچه صلاح بچه باشد می‌تواند مدت آن زن را ببخشد، ولی زن دائمی او را نمی‌تواند طلاق دهد.

مسأله ۲۵۶۱ ـ اگر بر اساس حجت شرعی مرد دو نفر را عادل بداند و زن خود را پیش آنان طلاق دهد، دیگری که در عدالت آنان شک دارد اگر احتمال بدهد که عدالت آنان نزد طلاق دهنده ثابت بوده است، می‌تواند آن زن را بعد از تمام شدن عدّه‌اش برای خود یا دیگری عقد کند، ولی اگر یقین به عدم عدالت آنان داشته باشد نمی‌تواند آن زن را عقد کند.

مسأله ۲۵۶۲ ـ زنی که طلاق رجعی داده شده است، در حکم همسر شرعی است تا زمانی که عدّه‌اش تمام شود، پس باید از هرگونه استمتاعی که حقّ شوهر است ممانعت نکند، و جایز است بلکه مستحب است خود را برای او آرایش کند، و جایز نیست بدون اجازه او خارج شود، و نفقه‌اش بر او واجب است اگر ناشزه نباشد، و کفن و فطره او نیز بر عهده شوهر است، و در صورت مرگ هرکدام، دیگری از او ارث می‌برد، و مرد نمی‌تواند در دوران عدّه او با خواهرش، ازدواج کند.

احکام غصب

غصب آن است که انسان از روی ظلم، بر مال یا حقّ کسی مسلط شود، و این چیزی است که به حکم عقل و قرآن و روایات حرام است، و از حضرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایت شده است، که هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، در قیامت آن زمین را از هفت‌طبقه آن مثل طوق به گردن او می‌اندازند.

مسأله ۲۵٦۳ ـ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد و مدرسه، و پل و جاهای دیگری که برای عموم ساخته شده است استفاده کنند، حقّ آنان را غصب نموده است، و اگر کسی در مسجد جایی را برای خود بگیرد چنانچه دیگری او را از آنجا بیرون کند و نگذارد که از آنجا استفاده نماید، گناه کرده است.

مسأله ۲۵٦٤ ـ اگر گرو دهنده، و گرو گیرنده، قرار بگذارند که چیزی را که گرو گذاشته شده به دست گرو گیرنده، یا به دست شخص سومی باشد، گرو دهنده نمی‌تواند آن چیز را پیش از آنکه طلب او را بدهد پس بگیرد، و چنانچه بگیرد باید فوراً برگرداند.

مسأله ۲۵٦۵ ـ مالی را که نزد کسی گرو گذاشته‌اند، اگر دیگری غصب کند، هر یک از صاحب مال و گرو گیرنده می‌توانند چیزی را که غصب کرده از او مطالبه نمایند، و چنانچه آن چیز را از او بگیرند، باز هم در گرو است.

مسأله ۲۵٦٦ ـ اگر انسان چیزی را غصب کند، باید به صاحبش برگرداند، و اگر آن چیز از بین برود و قیمت داشته باشد، باید عوض آن را به شرحی که در مسأله (۲۵۷٦) و (۲۵۷۷) خواهد آمد به او بدهد.

مسأله ۲۵٦۷ ـ اگر از چیزی که غصب کرده منفعتی به دست آید، مثلاً از گوسفندی که غصب کرده برّه‌ای پیدا شود، مال صاحب‌مال است، و نیز کسی که مثلاً خانه‌ای را غصب کرده، اگرچه در آن ننشیند باید اجاره آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۸ ـ اگر از بچه یا دیوانه چیزی را که مال اوست غصب کند، باید آن را به ولی او بدهد، و اگر از بین رفته باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۶۹ ـ هرگاه دو نفر با هم چیزی را غصب کنند، چنانچه هر دو بر تمام آن چیز تسلط داشته باشند، هرکدام از آنان ضامن آن چیز است، اگرچه هر یک به تنهایی نمی‌توانسته آن را غصب نماید.

مسأله ۲۵۷۰ ـ اگر چیزی را که غصب کرده با چیز دیگری مخلوط کند، مثلاً گندمی را که غصب کرده با جو مخلوط نماید، چنانچه جدا کردن آنها ممکن است، اگرچه زحمت داشته باشد، باید جدا کند و به صاحبش برگرداند.

مسأله ۲۵۷۱ ـ اگر شخصی قطعه‌طلای ساخته‌شده‌ای را مانند گوشواره غصب کند و آن را آب نماید، باید آن را با تفاوت قیمتش پیش از آب‌کردن و پس از آن به صاحبش بدهد، و چنانچه برای اینکه تفاوت قیمت را ندهد بگوید آن را مثل اوّلش می‌سازم، مالک مجبور نیست قبول نماید، و نیز مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که آن را مثل اوّلش بسازد.

مسأله ۲۵۷۲ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به‌طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، مثلاً طلایی را که غصب کرده گوشواره بسازد، چنانچه صاحب مال بگوید مال را به همین صورت بده، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده مزد بگیرد، و همچنین بدون اجازه مالک حق ندارد آن را به صورت اوّلش درآورد، ولی اگر بدون اجازه او آن چیز را مثل اوّلش یا به شکلی دیگر کند، معلوم نیست ضامن تفاوت قیمت میان دو حالت باشد.

مسأله ۲۵۷۳ ـ اگر چیزی را که غصب کرده به‌طوری تغییر دهد که از اوّلش بهتر شود، و صاحب مال بگوید باید آن را به صورت اوّل درآوری، اگر برای او هدفی در این درخواست باشد واجب است غاصب آن را به صورت اوّلش درآورد، و چنانچه قیمت آن به واسطه تغییر دادن از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را به صاحبش بدهد، پس طلایی را که غصب کرده اگر گوشواره بسازد و صاحب آن بگوید باید به صورت اوّلش درآوری،

در صورتی که بعد از آب‌کردن، قیمت آن از پیش از گوشواره ساختن کمتر شود، باید تفاوت آن را بدهد.

مسأله ۲۵۷٤ ـ اگر در زمینی که غصب کرده زراعت کند، یا درخت بنشاند، زراعت و درخت و میوه آن مال خود اوست، و چنانچه صاحب زمین راضی نباشد که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که غصب کرده باید فوراً زراعت، یا درخت خود را اگرچه ضرر نماید از زمین بکند، و نیز باید اجاره زمین را در مدتی که زراعت و درخت در آن بوده به صاحب زمین بدهد، و خرابی‌هایی را که در زمین پیدا شده، درست کند، مثلاً جای درخت‌ها را پر نماید، و اگر به واسطه اینها قیمت زمین از اوّلش کمتر شود، باید تفاوت آن را هم بدهد، و نمی‌تواند صاحب زمین را مجبور کند که زمین را به او بفروشد یا اجاره بدهد، و نیز صاحب زمین نمی‌تواند او را مجبور کند که درخت یا زراعت را به او بفروشد.

مسأله ۲۵۷۵ ـ اگر صاحب زمین راضی شود که زراعت و درخت در زمین او بماند، کسی که آن را غصب کرده، لازم نیست درخت و زراعت را بکند، ولی باید اجاره آن زمین را از وقتی که غصب کرده تا وقتی که صاحب زمین راضی شده بدهد.

مسأله ۲۵۷٦ ـ اگر چیزی که غصب کرده از بین برود، در صورتی که قیمی باشد مثل گاو و گوسفند باید قیمت آن را بدهد ـ و قیمی به چیزی می‌گویند: که مثل آن از جهت خصوصیاتی که در جلب تقاضا دخالت دارد فراوان نیست، ـ و چنانچه قیمت بازار آن به واسطه اختلاف عرضه و تقاضا فرق کرده باشد، باید قیمت وقتی را که تلف شده بدهد.

مسأله ۲۵۷۷ ـ اگر چیزی را که غصب کرده و از بین رفته مثلی باشد، مانند گندم و جو باید مثل همان چیزی را که غصب کرده بدهد ـ و مثلی به چیزی می‌گویند: که مثل و مانند آن از جهت خصوصیاتی که در جلب تقاضا تأثیر دارد فراوان است ـ ، ولی چیزی را که می‌دهد باید خصوصیات نوعی آن که در جلب تقاضا تأثیر دارد، مانند چیزی باشد که آن را غصب کرده و از بین رفته است، مثلاً اگر از قسم اعلای برنج غصب کرده، نمی‌تواند از قسم پست‌تر بدهد.

مسأله ۲۵۷۸ ـ اگر چیزی را که قیمی است غصب نماید و از بین برود، اگر در مدتی که پیش او بوده صفتی پیدا کرده که قیمتش بالا رفته است مثلاً چاق شده، سپس تلف شده است، اگر این چاقی در اثر رسیدگی بهتر غاصب نباشد، باید قیمت وقتی را که چاق بوده بدهد، ولی اگر در اثر رسیدگی او باشد، لازم نیست این افزایش قیمت را بپردازد.

مسأله ۲۵۷۹ ـ اگر چیزی را که غصب کرده، دیگری از او غصب نماید و از بین برود، صاحب مال می‌تواند عوض آن را از هر یک از آنان بگیرد، یا از هرکدام آنان مقداری از عوض آن را مطالبه نماید، و چنانچه عوض را از اوّلی بگیرد، اوّلی می‌تواند آنچه را داده است از دومی بگیرد، ولی اگر از دومی بگیرد، او نمی‌تواند آنچه را که داده است از اوّلی مطالبه نماید.

مسأله ۲۵۸۰ ـ اگر چیزی را که می‌فروشند، یکی از شرط‌های معامله در آن نباشد، ـ مثلاً چیزی را که باید با وزن خرید و فروش کنند، بدون وزن معامله نمایند ـ معامله باطل است. و چنانچه فروشنده و خریدار با قطع نظر از معامله راضی باشند که در مال یکدیگر تصرف کنند اشکال ندارد، وگرنه چیزی را که از یکدیگر گرفته‌اند مثل مال غصبی است، و باید آن را به دیگری برگردانند؛ و در صورتی که مال هر یک در دست دیگری تلف شود، چه بداند معامله باطل است چه نداند، باید عوض آن را بدهد.

مسأله ۲۵۸۱ ـ هرگاه مالی را از فروشنده بگیرد که آن را ببیند یا مدتی نزد خود نگه‌دارد تا اگر پسندید بخرد، در صورتی که آن مال تلف شود، بنا بر مشهور باید عوض آن را به صاحبش بدهد.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند

مسأله ۲۵۸۲ ـ مال گم شده اگر حیوان نباشد، و انسان آن را پیدا کند و نشانه‌ای نداشته باشد که به واسطه آن صاحبش معلوم شود، چه قیمت آن کمتر از یک درهم (۱۲/٦ نخود نقره سکه‌دار) باشد چه نباشد، می‌تواند آن را برای خود بردارد، ولی احتیاط مستحب آن است که آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد، و از این قبیل است پولی که علامت ندارد، ولی اگر مقدار و خصوصیت زمان و مکان علامتی برای پول باشد باید آن را اعلان کند همچنان که در مسأله بعدی خواهد آمد.

مسأله ۲۵۸۳ ـ هرگاه چیزی را که پیدا کرده نشانه‌ای دارد که به واسطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن کافری است که اموالش محترم است، در صورتی که قیمت آن چیز به مقدار یک درهم برسد، باید از روزی که آن را پیدا کرده تا یک سال در محل اجتماع مردم اعلان کند، و اگر قیمت آن از یک درهم کمتر باشد احتیاط واجب آن است که آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، و هر وقت صاحبش پیدا شد، چنانچه به صدقه دادن راضی نشود، عوض آن را به او بدهد.

مسأله ۲۵۸٤ ـ اگر انسان خودش نخواهد اعلان کند، می‌تواند به کسی که اطمینان دارد بگوید، که از طرف او اعلان نماید.

مسأله ۲۵۸۵ ـ اگر تا یک سال اعلان کند و صاحب مال پیدا نشود، در صورتی که آن مال را در غیر حرم مکه پیدا کرده باشد می‌تواند آن را برای صاحبش نگهداری کند که هر وقت پیدا شد به او بدهد، و در این مدت استفاده از آن با حفظ عین آن اشکال ندارد، و می‌تواند آن را از طرف صاحبش به فقراء صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که آن را برای خود برندارد، و اگر آن مال را در حرم پیدا کرده باشد احتیاط واجب آن است که آن را به فقراء صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۸۶ ـ اگر بعد از آنکه یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد، مال را برای صاحبش نگهداری کرد و از بین رفت، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و تعدّی یعنی زیاده‌روی هم ننموده، ضامن نیست، ولی اگر از طرف صاحبش صدقه داده باشد، صاحبش مخیر است بین آنکه به صدقه راضی شود، یا عوض مالش را مطالبه کند، و ثواب صدقه برای تصدّق کننده باشد.

مسأله ۲۵۸۷ ـ کسی که مالی را پیدا کرده، اگر عمداً به دستوری که ذکر شد اعلان نکند، گذشته از اینکه معصیت کرده است، چنانچه احتمال دهد که اعلان مفید باشد باز هم واجب است اعلان کند.

مسأله ۲۵۸۸ ـ اگر دیوانه، یا بچه نابالغ چیزی را پیدا کند که نشانه‌دار باشد و قیمت آن به مقدار یک درهم برسد، ولیّ او می‌تواند اعلان نماید ـ بلکه واجب است که اعلان نماید اگر آن چیز را از بچه یا دیوانه گرفته باشد ـ و اگر یک سال اعلان کرد و صاحب مال پیدا نشد باید به آنچه در مسأله (۲۵۸۵) ذکر شد عمل نماید.

مسأله ۲۵۸۹ ـ اگر انسان در بین سالی که اعلان می‌کند، از پیدا شدن صاحب مال ناامید شود باید ـ با اذن حاکم شرع بنا بر احتیاط واجب ـ آن را صدقه بدهد.

مسأله ۲۵۹۰ ـ اگر در بین سالی که اعلان می‌کند، مال از بین برود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، یا در آن تصرف کرده است، عوض آن را برای صاحبش ضامن است و باید اعلان را ادامه دهد، و اگر کوتاهی نکرده و تصرف هم ننموده است، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲۵۹۱ ـ اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می‌رسد در جایی پیدا کند که معلوم است به واسطه اعلان، صاحب آن پیدا نمی‌شود، باید از روز اوّل آن را از طرف صاحبش به فقراء ـ با اذن حاکم شرع بنا بر احتیاط واجب ـ صدقه بدهد، و نباید صبر نماید تا سال تمام شود.

مسأله ۲۵۹۲ ـ اگر چیزی را پیدا کند و به خیال اینکه مال خود اوست بردارد، بعد بفهمد مال خودش نبوده، احکامی که در مسائل گذشته ذکر شد بر آن جاری است.

مسأله ۲۵۹۳ ـ چیزی را که پیدا کرده باید به‌طوری اعلان کند که اگر صاحب آن بشنود احتمال دهد که آن چیز مال اوست، و این امر به حسب اختلاف موارد فرق می‌کند، مثلاً گاهی همین‌قدر کافی است که بگوید: چیزی پیدا کرده‌ام، ولی در بعضی موارد باید جنس آن را نیز تعیین کند مثلاً بگوید: قطعه‌ای طلا پیدا کرده‌ام، و در بعضی موارد باید بعضی از خصوصیات را اضافه کند مثلاً بگوید: گوشواره‌ای طلا پیدا کرده‌ام، ولی در هر صورت باید تمام خصوصیات را نگوید تا متعین نشود، و باید در جایی اعلان کند که احتمال بدهد خبر به صاحبش می‌رسد.

مسأله ۲۵۹٤ ـ اگر کسی چیزی را پیدا کند و دیگری بگوید مال من است و نشانه‌های آن را بگوید، در صورتی باید به او بدهد که اطمینان داشته باشد مال اوست، و لازم نیست نشانه‌هایی را که بیشتر اوقات صاحب مال هم ملتفت آنها نیست بگوید.

مسأله ۲۵۹۵ ـ اگر قیمت چیزی که پیدا کرده است به یک درهم برسد، چنانچه اعلان نکند و در مسجد یا جای دیگری که محل اجتماع مردم است بگذارد و آن چیز از بین برود، یا دیگری آن را بردارد، کسی که آن را پیدا کرده ضامن است.

مسأله ۲۵۹٦ ـ هرگاه چیزی را پیدا کند که تا یک سال نمی‌ماند، باید تا آخرین زمانی که باقی می‌ماند ـ البته با حفظ تمام خصوصیاتی که در قیمتش دخالت دارند ـ آن را حفظ کند، و احتیاط واجب آن است که در طی این مدت او را اعلان کند، و چنانچه صاحبش پیدا نشد می‌تواند قیمت آن را معین کند و برای خود بردارد، و می‌تواند بفروشد و پولش را نگه‌دارد، و در هر دو صورت باید اعلان را ادامه دهد، و اگر صاحبش پیدا شد قیمت آن را به او بدهد، و اگر تا یک سال صاحبش پیدا نشد باید به آنچه در مسأله (۲۵۸۵) ذکر شد عمل نماید.

مسأله ۲۵۹۷ ـ اگر چیزی را که پیدا کرده، موقع وضو گرفتن و نماز خواندن همراه او باشد، و ضو و نمازش باطل نمی‌شود، حتی اگر نخواهد آن را به صاحبش تحویل دهد.

مسأله ۲۵۹۸ ـ اگر کفش او را ببرند و کفش دیگری به‌جای آن بگذارند، چنانچه

بداند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و راضی است که کفشش را عوض کفشی که برده است بردارد، می‌تواند به‌جای کفش خودش بردارد، و همچنین است اگر بداند که کفش او را به طور ناحق و ظلم برده است، ولی در این فرض باید قیمت آن از کفش خودش بیشتر نباشد، و الاّ حکم مجهول‌المالک نسبت به زیادی قیمت جاری است، و در غیر این دو صورت حکم مجهول‌المالک بر آن کفش جاری خواهد بود.

مسأله ۲۵۹۹ ـ اگر مالی که در دست انسان است مجهول‌المالک باشد ـ یعنی صاحب آن معلوم نباشد ـ و گمشده بر آن مال صدق نکند، در صورتی که اطمینان داشته باشد که مالک آن راضی به تصرف او در آن می‌باشد، جایزاست به هر طوری که می‌داند او راضی است در آن تصرف کند، وگرنه لازم است از صاحب آن تا زمانی که احتمال یافتنش را می‌دهد، جستجو نماید، و پس از یأس از پیدا شدن صاحبش باید آن مال را به فقیر صدقه بدهد، و احتیاط واجب آن است که با اجازه حاکم شرع باشد، و همچنین می‌تواند با اجازه او قیمتش را صدقه بدهد، و اگر بعداً صاحبش پیدا شود، چنانچه راضی به صدقه دادن نشود، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید عوض آن را به او بدهد.

احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات

مسأله ۲۶۰۰ ـ حیوان حلال‌گوشت چه وحشی باشد چه اهلی اگر آن را به دستوری که بعداً ذکر می‌شود سر ببرند، پس از جان دادن، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و برای حلال شدن شتر و ماهی و ملخ راه دیگری است که در مسائل آینده خواهد آمد.

مسأله ۲۶۰۱ ـ حیوان حلال‌گوشت وحشی مانند آهو و کبک و بز کوهی، و حیوان حلال‌گوشتی که اهلی بوده و بعداً وحشی شده، مثل گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی یا سرکش شده است که نمی‌توان آن را گرفت، اگر به دستوری که بعداً ذکر می‌شود آنها را شکار کنند، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال‌گوشت اهلی مانند گوسفند و مرغ خانگی، و حیوان حلال‌گوشت وحشی که به واسطه تربیت کردن اهلی شده است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۶۰۲ ـ حیوان حلال‌گوشت وحشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید، بنابراین بچه آهو که نمی‌تواند فرار کند و بچه کبک که نمی‌تواند پرواز نماید، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود، و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند، با یک تیر شکار نماید، آهو حلال و بچه‌اش حرام است.

مسأله ۲۶۰۳ ـ حیوان حلال‌گوشتی که خون جهنده ندارد مانند ماهی، اگر به خودی خود بمیرد پاک است ولی گوشت آن را نمی‌شود خورد.

مسأله ۲۶۰۴ ـ حیوان حرام‌گوشتی که خون جهنده ندارد مانند مار و سوسمار، مرده آن پاک است، پس شکار یا سربریدن آن اثری ندارد.

مسأله ۲۶۰۵ ـ سربریدن و شکار کردن سگ و خوک اثری ندارد زیرا پاک نمی‌شوند، و خوردن گوشت آنها هم حرام است. و همچنین حیوانات کوچکی که در داخل زمین لانه داشته و خون جهنده دارند، مانند موش و موش‌خرما که با شکار یا سربریدن، گوشت و پوست آنها پاک نمی‌شود.

مسأله ۲۶۰۶ ـ حیوانات حرام‌گوشت ـ بجز آنچه در مسأله پیش ذکر شد ـ با سربریدن، یا شکار کردن با اسلحه، گوشت و پوست آنها پاک می‌شود، چه درنده باشند و چه غیر درنده، حتی فیل و خرس و بوزینه (که از نظر فقهی محل اختلاف‌اند). ولی اگر حیوانات حرام‌گوشت را با سگ شکار کنند، پاک بودنش محل اشکال است.

مسأله ۲۶۰۷ ـ اگر از شکم حیوان زنده، بچه مرده‌ای بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

دستور سربریدن حیوانات

مسأله ۲۶۰۸ ـ دستور سربریدن حیوان آن است که چهار مجری را به طور کامل ببرند:

۱ ـ مجرای نفس (حلقوم).

۲ ـ مجرای خوردن (مری).

۳ و ٤ ـ دو رگ ضخیم که در دو طرف مری و حلقوم می‌باشد. و بنا بر احتیاط واجب شکافتن آنها یا بریدن حلقوم به تنهایی کافی نیست. و بریدن این چهار چیز واقع نمی‌شود مگر اینکه از زیر مهره‌ای که حلقوم و مری از آنها جدا می‌شوند، ببرند.

مسأله ۲۶۰۹ ـ اگر بعضی از این چهار مجری را ببرند و صبر کنند تا حیوان بمیرد بعد بقیه را ببرند، کفایت نمی‌کند، اما در صورتی که آنها را پیش از جان دادن حیوان ببرند، آن حیوان پاک و حلال است هرچند بریدن آنها پشت سر هم نباشد.

مسأله ۲۶۱۰ ـ اگر گرگ گلوی گوسفند را به‌طوری بکند که از این چهار مجری چیزی نماند، آن گوسفند حرام می‌شود، و همچنین است اگر از حلقوم چیزی نماند، بلکه اگر مقداری از گردن را بکند، و این چهار مجری آویزان به سر، یا متصل به بدن باقی بمانند، آن گوسفند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام می‌شود، ولی اگر جای دیگر بدن را بکند، در صورتی که گوسفند زنده باشد و به دستوری که ذکر می‌شود سر آن را ببرند، حلال و پاک می‌باشد، و این حکم اختصاص به گرگ و گوسفند ندارد.

شرایط سربریدن

مسأله ۲۶۱۱ ـ سربریدن حیوان چند شرط دارد:

اوّل: کسی که سر حیوان را می‌برد چه مرد باشد چه زن باید مسلمان باشد، و بچه مسلمان هم اگر ممیز باشد ـ یعنی: خوب و بد را بفهمد ـ می‌تواند سر حیوان را ببرد. و اما کسی که از کفّار غیر کتابی، یا از فرقه‌هایی است که در حکم کفّارند، مانند نواصب، اگر سر حیوان را ببرد آن حیوان حلال نمی‌شود، بلکه کافر کتابی نیز اگر سر حیوان را ببرد هرچند «بسم الله» هم بگوید، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آن حیوان حلال نمی‌شود.

دوّم: سر حیوان را در صورت امکان با چیزی ببرند که از آهن باشد، و بریدن با چاقوی استیل ـ بنا بر احتیاط واجب ـ کافی نیست. ولی چنانچه آهن پیدا نشود با چیز تیزی که چهار مجرای آن را جدا کند، مانند شیشه و سنگ نیز می‌شود سر آن را برید، هرچند ضرورتی مقتضی سربریدنش نباشد.

سوّم: در موقع سربریدن، حیوان رو به قبله باشد، پس اگر نشسته یا ایستاده باشد رو به قبله بودن آن همانند رو به قبله بودن انسان در نماز است، و اگر حیوان برطرف راست یا چپ خوابیده باشد باید محل بریدن و شکم حیوان رو به قبله باشد و لازم نیست پاها و دست‌ها و صورت آن رو به قبله باشد. و کسی که می‌داند باید رو به قبله سر ببرد اگر عمداً حیوان را رو به قبله نکند، حیوان حرام می‌شود، ولی اگر فراموش کند، یا مسأله را نداند، یا قبله را اشتباه کند، اشکال ندارد، و اگر نداند قبله کدام طرف است، یا نتواند هرچند با کمک دیگری حیوان را رو به قبله کند، در صورتی که حیوان چموش باشد، یا در چاه، یا چاله‌ای افتاده باشد و ناچار باشد آن را ذبح کند، به هر طرف ذبح کند اشکال ندارد. و همچنین اگر بترسد معطّلی برای رو به قبله کردن آن موجب مرگش شود. و ذبح مسلمانی که معتقد نیست باید رو به قبله ذبح شود، صحیح است هرچند رو به قبله نکشد. و احتیاط مستحب آن است که کسی که حیوان را سر می‌برد نیز رو به قبله باشد.

چهارم: هنگام سربریدن یا پیش از آن در زمان متصل به آن به نیت سربریدن، خود

ذابح نام خداوند متعال را ببرد، و نام بردن غیر ذابح کافی نیست، و همین‌قدر که بگوید: «بسم الله» یا «الله اکبر» کافی است، بلکه اگر تنها بگوید: «الله» نیز کافی است گرچه خلاف احتیاط است. و اگر بدون قصد سربریدن نام خدا را ببرد، یا از روی جهل به مسأله نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نمی‌شود، ولی اگر از روی فراموشی نام خدا را نبرد اشکال ندارد.

پنجم: حیوان بعد از سربریدن حرکتی بکند، اگرچه مثلاً چشم، یا دم خود را حرکت دهد، یا پای خود را به زمین زند، و این در صورتی لازم است که زنده‌بودن آن حیوان در حال ذبح مشکوک باشد وگرنه لازم نیست.

ششم: از بدن حیوان به‌اندازه معمول خون بیرون آید، پس اگر خون در رگ‌هایش بسته شود و بیرون نیاید و یا آنکه خون بیرون آمده نسبت به نوع آن حیوان کم باشد، آن حیوان حلال نمی‌شود، ولی اگر کم بودن خون از این جهت باشد که حیوان پیش از سربریدن خونریزی کرده است اشکال ندارد.

هفتم: آنکه بریده شدن گلو به قصد ذبح باشد، پس اگر چاقو از دست کسی بیفتد و گلوی حیوان را ناخواسته ببرد، یا ذابح خواب یا مست یا بیهوش یا کودک یا دیوانه غیر ممیز باشد، یا برای مقصود دیگری چاقو را بر گلوی حیوان بکشد و اتفاقاً بریده شود، حلال نمی‌شود.

مسأله ۲۶۱۲ ـ بنا بر احتیاط واجب نباید سر حیوان را پیش از بیرون آمدن روح از بدنش جدا کنند ـ هرچند این کار موجب حرام شدن حیوان نمی‌شود ـ ولی اگر از روی غفلت، یا به جهت تیزی چاقو سر جدا شود، اشکال ندارد؛ و همچنین است ـ بنا بر احتیاط ـ واجب شکستن گردن حیوان و قطع نخاعش پیش از بیرون آمدن روح از بدنش. و نخاع همان مغز حرام است که مانند ریسمانی سفید رنگ در میان مهره‌های کمر از گردن تا دم حیوان ادامه دارد.

دستور کشتن شتر

مسأله ۲۶۱۳ ـ شتر را برای حلال و پاک بودن به‌جای سربریدن باید نحر کنند، و دستور آن چنین است که با رعایت شرایط سربریدن که ذکر شد، کارد یا چیز دیگری را که از آهن و برنده باشد، در گودی بین گردن و سینه‌اش فروکنند. و بهتر آن است که شتر هنگام نحر ایستاده باشد.

مسأله ۲۶۱۴ ـ اگر به‌جای نحر، سر شتر را ببرند، یا گوسفند و گاو، و مانند اینها را مثل شتر نحر کنند، گوشت آنها حرام و بدن آنها نجس است، ولی اگر شتر را ذبح کنند و پیش از مردن آن را نحر نمایند، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است، و نیز اگر گاو، یا گوسفند و مانند اینها را نحر کنند و پیش از مردن سر آنها را ببرند، حلال و پاک می‌باشند.

مسأله ۲۶۱۵ ـ اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آن را به دستوری که در شرع معین شده بکشند، یا مثلاً در چاه بیفتد و احتمال بدهند که در آنجا بمیرد و کشتن آن به دستور گذشته ممکن نباشد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم جان بدهد، حلال می‌شود، و رو به قبله بودن آن لازم نیست، ولی باید شرط‌های دیگری را که برای سربریدن حیوانات ذکر شد دارا باشد.

چیزهایی که موقع سربریدن حیوانات مستحب است

مسأله ۲۶۱۶ ـ فقهاء رضوان الله علیهم چند چیز را در سربریدن حیوانات مستحب شمرده‌اند.

اوّل: موقع سربریدن گوسفند، دو دست و یک پای آن را ببندند و پای دیگرش را رها کنند. و موقع سربریدن گاو، چهار دست و پایش را ببندند و دم آن را رها کنند. و موقع کشتن شتر اگر نشسته باشد دو دست آن را از پایین تا زانو، یا زیر بغل به یکدیگر ببندند و پاهایش را باز بگذارند، و اگر ایستاده باشد پای چپش را ببندند. و مستحب است مرغ را

بعد از سربریدن رها کنند تا پروبال بزنند.

دوّم: پیش از کشتن حیوان، آب جلوی آن بگذارند.

سوّم: کاری کنند که حیوان کمتر اذیت شود، مثلاً کارد را خوب تیز کنند، و باعجله سر حیوان را ببرند.

چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است

مسأله ۲۶۱۷ ـ در بعضی روایات چند چیز در کشتن حیوانات مکروه شمرده شده است:

۱ ـ پیش از بیرون آمدن روح، پوست حیوان را بکنند.

۲ ـ در جایی حیوان را بکشند که حیوان دیگر که از جنس اوست آن را ببیند.

۳ ـ در شب ذبح کنند یا پیش از ظهر روز جمعه، ولی در صورت احتیاج کراهت ندارد.

٤ ـ خود انسان چهارپایی را که پرورش داده است بکشد.

احکام شکار کردن با اسلحه

مسأله ۲۶۱۸ ـ اگر حیوان حلال‌گوشت وحشی را با اسلحه شکار کنند و بمیرد، با پنج شرط، حلال و بدنش پاک است:

اوّل: آنکه اسلحه شکار مثل کارد و شمشیر برنده باشد، یا مثل نیزه و تیر باشد که بدن حیوان را پاره می‌کند، و در قسم دوّم اگر سلاح سرنیزه نداشته باشد، شرط حلال شدن این است که بدن حیوان را مجروح و پاره کند، و اگر سرنیزه داشته باشد کافی است که آن را بکشد هرچند مجروح نسازد، و اگر به‌وسیله دام یا چوب، و سنگ و مانند اینها حیوانی را شکار کنند و بمیرد پاک نمی‌شود، و خوردن آن هم حرام است. و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ اگر با چیز تیزی که سلاح نیست مانند سوزن‌های بزرگ یا چنگال، یا سیخ و مانند آن حیوان را شکار کنند، و اگر حیوانی را با تفنگ شکار کنند

چنانچه گلوله آن در بدن حیوان فرو رود و آن را پاره کند، پاک و حلال است، چه گلوله تیز و مخروطی باشد چه نباشد، و لازم نیست گلوله از جنس آهن باشد، ولی اگر گلوله در بدن حیوان فرو نرود بلکه آن را به سبب فشار بکشد، یا به واسطه حرارتش بدن حیوان را بسوزاند، و حیوان بمیرد، پاک و حلال بودنش اشکال دارد.

دوّم: کسی که شکار می‌کند باید مسلمان باشد یا بچه مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد، و اگر کافر غیر کتابی، یا کسی که در حکم کافر است ـ مانند نواصب ـ حیوانی را شکار نماید، آن شکار حلال نیست، بلکه کافر کتابی هم اگر حیوانی را شکار کند و نام خداوند متعال را هم ببرد، آن حیوان ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حلال نمی‌شود.

سوّم: اسلحه را برای شکار کردن حیوان بکار برد، و اگر مثلاً جایی را نشانه بگیرد و اتفاقاً حیوانی را بکشد، آن حیوان پاک نیست، و خوردن آن هم حرام است، ولی اگر به قصد شکار حیوان بخصوصی تیراندازی کند و به‌جای آن دیگری را بکشد، حلال است.

چهارم: در وقت بکار بردن اسلحه، نام خداوند متعال را ببرد و چنانچه پیش از خوردن به هدف نام خدا را ببرد نیز کافی است، و اگر عمداً نام خدا را نبرد شکار حلال نمی‌شود، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم: وقتی صیاد به حیوان برسد که مرده باشد، یا اگر زنده است به‌اندازه سربریدن آن وقت نباشد، و چنانچه به‌اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۱۹ ـ اگر دو نفر حیوانی را شکار کنند، و یکی از آنان شرایط گذشته را رعایت کند، ولی دیگری رعایت نکند، مثلاً یکی از آن دو نام خداوند متعال را ببرد، و دیگری عمداً نام خدا را نبرد، آن حیوان حلال نیست.

مسأله ۲۶۲۰ ـ اگر بعد از آنکه حیوانی را تیر زدند مثلاً در آب بیفتد، و انسان بداند که حیوان به واسطه هر دو ـ تیر و افتادن در آب ـ جان داده است، حلال نیست، بلکه اگر نداند که جان دادن آن فقط به واسطه تیر بوده است، نیز حلال نمی‌باشد.

مسأله ۲۶۲۱ ـ اگر با سگ غصبی یا اسلحه غصبی، حیوانی را شکار کند، شکار

حلال است و مال خود او می‌شود، ولی گذشته از اینکه گناه کرده، باید اجرت اسلحه یا سگ را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۲۲ ـ اگر با وسیله شکار چون شمشیر بعضی از اعضای بدن حیوان مانند دست و پا را از او جدا کنند، آن عضو حرام می‌باشد، ولی چنانچه آن حیوان را با مراعات شرایط گذشته در مسأله (۲۶۱۸) سر ببرند، باقیمانده بدن او حلال می‌شود؛ و اما اگر وسیله شکار ـ با شرایط گذشته ـ بدن حیوان را دو قسمت کند، و سر و گردن در یک قسمت بماند، و انسان وقتی برسد که حیوان جان داده باشد، هر دو قسمت حلال است. و همچنین است اگر حیوان زنده باشد ولی به‌اندازه سربریدن وقت نباشد، اما اگر به‌اندازه سربریدن وقت باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند، قسمتی که سر و گردن ندارد، حرام، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر سر آن را به دستوری که قبلاً گذشت ببرند، حلال، وگرنه آن هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۳ ـ اگر با چوب یا سنگ، یا چیز دیگری که شکار کردن با آن صحیح نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام است، و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر زنده باشد و ممکن باشد که مقداری زنده بماند و سر آن را به دستوری که قبلاً گذشت ببرند، حلال، وگرنه آن قسمت هم حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۴ ـ اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه زنده‌ای از آن بیرون آید، چنانچه آن بچه را به دستوری که قبلاً گذشت سر ببرند، حلال، وگرنه حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۲۵ ـ اگر حیوانی را شکار کنند، یا سر ببرند و بچه مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، در صورتی که مردن بچه پیش از کشتن آن حیوان نباشد، و همچنین به سبب دیر بیرون آوردنش از شکم آن حیوان نمرده باشد، چنانچه خلقت آن بچه کامل باشد و مو یا پشم در بدنش روییده باشد، پاک و حلال است.

شکار کردن با سگ شکاری

مسأله ۲۶۲۶ ـ اگر سگ شکاری، حیوان وحشی حلال‌گوشتی را شکار کند، با

شش شرط حیوان پاک و حلال می‌شود:

اوّل: سگ به‌طوری تربیت شده باشد که هر وقت آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود، و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، ولی اگر پس از نزدیک شدن به شکار و دیدن آن نتوان از او جلوگیری کرد، ضرر ندارد، و اگر عادتش این باشد که پیش از رسیدن صاحبش از شکار می‌خورد، اشکال ندارد، و همچنین اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد، ولی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ شرط است که عادتش چنین باشد که اگر صاحبش خواست شکار را از او بگیرد از دادن شکار ممانعت نکند و به ستیز برنخیزد.

دوّم: صاحبش آن را بفرستد، و اگر از پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار رود و بعداً صاحبش صدا بزند که زودتر آن را به شکار برساند، اگرچه به واسطه صدای صاحبش شتاب کند باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ از خوردن آن شکار خودداری نماید.

سوّم: کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان باشد، به تفصیلی که در شرایط شکار با اسلحه گذشت.

چهارم: شکارچی هنگام فرستادن سگ، یا پیش از رسیدنش به حیوان، نام خداوند متعال را ببرد، و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد.

پنجم: شکار به واسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرده است بمیرد، پس اگر سگ شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

ششم: کسی که سگ را فرستاده است، وقتی برسد که سگ، حیوان را کشته باشد، یا اگر زنده است به‌اندازه سربریدن آن وقت نباشد ـ ولی نه از جهت تأخیر غیر معمول در رسیدن به شکار ـ اما اگر وقتی برسد که به‌اندازه سربریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست.

مسأله ۲٦۲۷ ـ کسی که سگ را فرستاده اگر وقتی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد، چنانچه به واسطه تهیه مقدمات آن مانند بیرون آوردن کارد وقت بگذرد و آن حیوان

بمیرد، حلال است، ولی اگر چیزی همراه او نباشد که با آن سر حیوان را ببرد و حیوان بمیرد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حلال نمی‌شود، البته در این حال اگر آن حیوان را رها کند که سگ او را بکشد، حلال می‌شود.

مسأله ۲۶۲۸ ـ اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند، چنانچه همه آنها دارای شرط‌هایی که در مسأله (۲۶۲۶) ذکر شد بوده‌اند، شکار حلال است، و اگر یکی از آنها دارای آن شرط‌ها نبوده، شکار حرام است.

مسأله ۲۶۲۹ ـ اگر سگ را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ حیوان دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است، و نیز اگر آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دوی آنها حلال و پاک می‌باشد.

مسأله ۲۶۳۰ ـ اگر چند نفر با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها عمداً نام خداوند متعال را نبرد، آن شکار حرام است، و نیز اگر یکی از سگ‌هایی را که فرستاده‌اند به‌طوری که در مسأله (۲۶۲۶) ذکر شد تربیت شده نباشد، آن شکار حرام می‌باشد.

مسأله ۲۶۳۱ ـ اگر باز، یا حیوان دیگری غیر سگ شکاری، حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی اگر وقتی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که قبلاً گذشت سر آن را ببرند، حلال است.

صید ماهی و ملخ

مسأله ۲۶۳۲ ـ اگر ماهی‌ای که عرفاً فلس دار باشد ـ هرچند از جهت عارضی فلس از او جدا شده باشد ـ زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، پاک و خوردن آن حلال است. و چنانچه در آب بمیرد پاک است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد، هرچند با وسیله‌ای مانند زهر بمیرد، مگر اینکه در تور ماهیگیر در آب بمیرد که در این صورت خوردنش حلال است. و ماهی که عرفاً فلس ندارد را اگرچه زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است.

مسأله ۲۶۳۳ ـ اگر ماهی از آب بیرون بیفتد، یا موج آن را بیرون بیندازد، یا آب فرو

رود و ماهی در خشکی بماند، چنانچه پیش از آنکه بمیرد، با دست یا به‌وسیله دیگر کسی آن را بگیرد، بعد از جان دادن حلال است، و اگر قبل از گرفتن بمیرد، حرام است.

مسأله ۲۶۳٤ ـ کسی که ماهی را صید می‌کند، لازم نیست مسلمان باشد و در موقع گرفتن آن نام خداوند متعال را ببرد، ولی مسلمان باید ببیند، یا از راه دیگری اطمینان داشته باشد که او را زنده از آب گرفته، یا آنکه در تور او در آب مرده است.

مسأله ۲۶۳۵ ـ ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده، چنانچه در دست مسلمان باشد و در آن تصرفی می‌کند که دلیل بر حلال بودن آن است مانند فروختن یا خوردن، حلال است، و اگر در دست کافر باشد، اگرچه بگوید آن را زنده گرفته‌ام، حرام می‌باشد، مگر آنکه انسان اطمینان کند که او را زنده از آب گرفته یا آنکه در تور او در آب مرده است.

مسأله ۲۶۳٦ ـ خوردن ماهی زنده جایز است.

مسأله ۲۶۳۷ ـ اگر ماهی زنده را بریان کنند، یا در بیرون آب پیش از جان دادن بکشند، خوردنش جایز است.

مسأله ۲۶۳۸ ـ اگر ماهی را بیرون آب دو قسمت کنند، و یک قسمت آن در حالی که زنده است در آب بیفتد، خوردن قسمتی را که بیرون آب مانده جایز است.

مسأله ۲۶۳۹ ـ اگر ملخ را با دست یا به‌وسیله دیگری زنده بگیرد، بعد از جان دادن آن حلال است، و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد، و در موقع گرفتن نام خداوند متعال را ببرد، ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته است یا نه، اگرچه بگوید زنده گرفته‌ام حرام است.

مسأله ۲۶٤۰ ـ خوردن ملخی که بال درنیاورده است و نمی‌تواند پرواز کند، حرام است.

احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها

مسأله ۲٦٤۱ ـ هر پرنده‌ای که مانند شاهین و عقاب، و باز و کرکس درنده و چنگال دار باشد، حرام است، و همچنین حرام است همه انواع کلاغ، حتی زاغ ـ بنا بر احتیاط واجب ـ و هر پرنده‌ای که هنگام پرواز بال زدنش کمتر از صاف نگهداشتن بالش باشد، چنگال دار است و حرام می‌باشد، و هر پرنده‌ای که بال زدنش بیش از صاف نگهداشتن اوست حلال است، بنابراین می‌توان پرندگان حرام‌گوشت را از حلال‌گوشت به ملاحظه کیفیت پرواز آنها تمیز داد، ولی چنانچه کیفیت پرواز پرنده‌ای معلوم نباشد، اگر آن پرنده چینه‌دان و یا سنگدان و یا خارپشت پا داشته باشد حلال است، و اگر هیچ‌کدام از اینها را نداشته باشد، حرام است. و اما پرندگان دیگر ـ غیر از آنچه ذکر شد ـ چون مرغ و کبوتر و گنجشک و حتی شترمرغ و طاووس، همه حلال می‌باشند، ولی کشتن بعضی از پرندگان مکروه است مانند هدهد و پرستو. و اما حیواناتی که پرواز دارند ولی پر ندارند مانند خفاش حرام می‌باشند، و همچنین است زنبور و پشّه و دیگر حشرات پرنده بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۲٦٤۲ ـ اگر چیزی را که روح دارد، از حیوان زنده جدا نمایند، مثلاً دنبه، یا مقداری گوشت از گوسفند زنده ببرند، نجس و حرام می‌باشد.

مسأله ۲٦٤۳ ـ بعضی از اجزاء حیوانات حلال‌گوشت، حرام است، و آن چهارده چیز است: «۱» خون. «۲» فضله. «۳» نری (آلت). «۴» فرج. «۵» بچه‌دان. «۶» غدد که آن را دشول می‌گویند. «۷» تخم که آن را دنبلان می‌گویند. «۸» چیزی که در مغز سر است و به‌اندازه نخود می‌باشد. «۹» مغز حرام (نخاع)، که در میان ستون فقرات است. «۱۰» پی که در دو طرف تیره پشت است، بنا بر احتیاط واجب «۱۱» زهره‌دان. «۱۲» سپرز (طحال). «۱۳» مثانه. «۱۴» حدقه چشم. اینها همه در غیر پرندگان و

ماهی و ملخ از حیوانات حلال‌گوشت است. و اما خون و فضله پرندگان بی‌اشکال حرام است، و جز این دو اگر در پرندگان باشد، حرام بودنش بنا بر احتیاط واجب است، و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ حرام است خون و فضله ماهی، و فضله ملخ، و جز این از آنها چیزی حرام نیست.

مسأله ٢٦٤٤ ـ آشامیدن ادرار حیوانات حرام‌گوشت، حرام است، و همچنین ادرار حیوانات حلال‌گوشت ـ حتی شتر بنا بر احتیاط لازم ـ ولی خوردن ادرار شتر و گاو و گوسفند اگر برای معالجه باشد اشکال ندارد.

مسأله ٢٦٤٥ ـ خوردن گِل حرام است، و همچنین است خاک و شن ـ بنا بر احتیاط لازم ـ و خوردن گل داغستان و گل ارمنی و غیر آنها برای معالجه در صورت ناچاری اشکال ندارد، و خوردن کمی از تربت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) برای استشفاء به مقدار یک نخود متوسط جایز است، و اگر آن را از خود قبر مقدس یا اطراف آن برندارند هرچند تربت امام حسین(علیه السلام) بر آن صدق کند بنا بر احتیاط واجب باید در مقداری از آب و مانند آن حل نمایند که مستهلک شود و بعداً آن آب را بیاشامند، و همچنین این احتیاط را باید رعایت کرد در موردی که اطمینان نباشد که تربت از قبر مقدس آن حضرت است و بیّـنه‌ای هم بر آن شهادت ندهد.

مسأله ٢٦٤٦ ـ فرو بردن آب بینی و خلط سینه که در دهان آمده است، حرام نیست. و نیز فرو بردن غذایی که موقع خلال کردن، از لای دندان بیرون می‌آید، اشکال ندارد.

مسأله ٢٦٤٧ ـ خوردن چیزی که موجب مرگ می‌شود، یا برای انسان ضرر مهمی دارد حرام است.

مسأله ٢٦٤٨ ـ خوردن گوشت اسب، و قاطر، و الاغ، مکروه است، و اگر کسی با آنها نزدیکی کند، گوشت آنها حرام می‌شود، و همچنین شیر آنها و نسل بعد از وطی آنها ـ بنا بر احتیاط واجب، ـ و ادرار و سرگین آنها نجس می‌شود، و باید آنها را از شهر بیرون ببرند و در جای دیگر بفروشند، و بر واطی اگر صاحبش نباشد لازم است قیمتش را به

صاحبش بدهد، و پولی که از فروشش به دست می‌آید برای واطی است، و اگر با حیوانی که گوشتش معمولاً مورد استفاده است، مانند گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کند، ادرار و سرگین آنها نجس می‌شود و خوردن گوشت آنها حرام است، و همچنین است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آشامیدن شیر آنها، و نسل بعد از وطی آنها، و باید آن حیوان را بکشند و بسوزانند، و کسی که با آن وطی کرده، اگر صاحبش نباشد پول آن را به صاحبش بدهد.

مسأله ۲۶۴۹ ـ بزغاله اگر از خوک به مقداری که گوشت و استخوانش قوّت بگیرد، شیر بخورد، خود و نسلش حرام می‌شود، و شیر آنها نیز حرام می‌شود، و در صورتی که مقدار شیر خوردن، کمتر از آن باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید استبراء شود و پس از آن حلال می‌گردد، و استبراء آن این است که هفت روز شیر پاک بخورد، و اگر حاجت به شیر نداشته باشد، هفت روز علف بخورد. و در حکم بزغاله است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ بره شیرخوار، و گوساله و بچه‌های دیگر حیوانات حلال‌گوشت، و خوردن گوشت حیوان نجاست‌خوار حرام است، و چنانچه استبراءش نمایند حلال می‌شود، و کیفیت استبراء آن در مسأله (۲۱۹) بیان شد.

مسأله ۲۶۵۰ ـ آشامیدن شراب، حرام است، و در بعضی از اخبار از بزرگ‌ترین گناهان شمرده شده است، از حضرت امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که فرمودند: شراب، ریشه بدی‌ها و منشأ گناهان است، و کسی که شراب می‌خورد عقل خود را از دست می‌دهد، و در آن موقع خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد، و احترام هیچ‌کس را نگه نمی‌دارد، و حقّ خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند، و از زشتی‌های آشکار روی نمی‌گرداند، و اگر جرعه‌ای از آن بنوشد خداوند متعال و ملائکه و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کنند، و اگر تا حدّ مستی بنوشد روح ایمان و خداشناسی از او بیرون می‌رود، و روح پلید خبیثی به‌جای آن قرار می‌گیرد، و تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود. (هر چند واجب است نمازش را بخواند و نماز او صحیح است).

مسأله ۲۶۵۱ ـ خوردن چیزی از سفره‌ای که در آن شراب می‌خورند، حرام است، و همچنین نشستن بر سر چنین سفره‌ای بنا بر احتیاط واجب.

مسأله ۲۶۵۲ ـ بر هر مسلمان واجب است مسلمان دیگری را که نزدیک است از گرسنگی یا تشنگی بمیرد، آب و غذا داده و او را از مرگ نجات دهد اگر جان خودش در خطر نباشد، و همچنین اگر آن شخص مسلمان نباشد ولی انسانی است که قتل او جایز نیست.

آداب غذا خوردن

مسأله ۲۶۵۳ ـ چند چیز در غذا خوردن، مستحب شمرده شده است:

اوّل: هر دو دست را پیش از غذا بشوید.

دوّم: بعد از غذا دست خود را بشوید و با دستمال خشک کند.

سوّم: میزبان پیش از همه شروع به غذا خوردن کند، و بعد از همه دست بکشد، و پیش از غذا اوّل میزبان دست خود را بشوید، بعد کسی که طرف راست او نشسته و همین‌طور تا برسد به کسی که طرف چپ او نشسته، و بعد از غذا اوّل کسی که طرف چپ میزبان نشسته دست خود را بشوید و همین‌طور تا به میزبان برسد.

چهارم: در اوّل غذا «بسم الله» بگوید، و اگر سر یک سفره چند جور غذا باشد، در وقت خوردن هرکدام از آنها «بسم الله» بگوید.

پنجم: با دست راست غذا بخورد.

ششم: با سه انگشت یا بیشتر غذا بخورد و با دو انگشت نخورد.

هفتم: اگر چند نفر سر یک سفره نشسته‌اند، هر کسی از غذای جلوی خودش بخورد.

هشتم: لقمه را کوچک بردارد.

نهم: سر سفره زیاد بنشیند و غذا خوردن را طول بدهد.

دهم: غذا را خوب بجود.

یازدهم: بعد از غذا خداوند عالم را حمد کند.

دوازدهم: انگشت‌ها را بلیسد.

سیزدهم: بعد از غذا خلال نماید، ولی با چوب ریحان و شاخه انار و نی و برگ درخت خرما خلال نکند.

چهاردهم: آنچه بیرون سفره می‌ریزد جمع کند و بخورد، ولی اگر در بیابان غذا بخورد، مستحب است آنچه می‌ریزد، برای پرندگان و حیوانات بگذارد.

پانزدهم: در اوّل روز و اوّل شب غذا بخورد و در بین روز و در بین شب غذا نخورد.

شانزدهم: بعد از خوردن غذا به پشت بخوابد، و پای راست را روی چپ بیندازد.

هفدهم: در اوّل غذا و آخر آن نمک بخورد.

هجدهم: میوه را پیش از خوردن با آب بشوید.

چیزهایی که در غذا خوردن مذموم است

مسأله ٢٦٥٤ ـ چند چیز در غذا خوردن مذموم شمرده شده است:

اوّل: در حال سیری غذا خوردن.

دوّم: پر خوردن. و در خبر است که خداوند عالم بیشتر از هر چیز از شکم پر متنفر است.

سوّم: نگاه کردن به صورت دیگران در موقع غذا خوردن.

چهارم: خوردن غذای داغ.

پنجم: فوت کردن چیزی که می‌خورد یا می‌آشامد.

ششم: بعد از گذاشتن نان در سفره، منتظر چیز دیگر شدن.

هفتم: پاره کردن نان با کارد.

هشتم: گذاشتن نان زیر ظرف غذا.

نهم: پاک کردن گوشتی که به استخوان چسبیده به‌طوری که چیزی در آن نماند.

دهم: پوست کندن میوه‌هایی که با پوست خورده می‌شود.

یازدهم: دور انداختن میوه پیش از آنکه کاملاً آن را بخورد.

آداب آشامیدن

مسأله ۲۶۵۵ ـ چند چیز از آداب آشامیدن شمرده شده است:

اوّل: آب را به طور مکیدن بیاشامد.

دوّم: در روز ایستاده آب را بیاشامد.

سوّم: پیش از آشامیدن آب «بسم الله»، و بعد از آن «الحمد لله» بگوید.

چهارم: به سه نفس آب را بیاشامد.

پنجم: از روی میل آب را بیاشامد.

ششم: بعد از آشامیدن آب، حضرت أبا عبدالله(علیه السلام) و اهل بیت ایشان را یاد کند و قاتلان آن حضرت را لعنت نماید.

چیزهایی که در آشامیدن مذموم است

مسأله ۲۶۵۶ ـ زیاد آشامیدن آب، و آشامیدن آن بعد از غذای چرب، و در شب به حال ایستاده مذموم شمرده شده است، و نیز آشامیدن آب با دست چپ، و همچنین از جای شکسته کوزه و جایی که دسته آن است مذموم شمرده شده است.

احکام نذر و عهد

مسأله ۲۶۵۷ ـ نذر آن است که انسان برای خدا بر خود واجب کند که کار خیری را به‌جا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است ترک نماید.

مسأله ۲۶۵۸ ـ در نذر باید صیغه خوانده شود، و لازم نیست آن را به عربی بخواند، پس اگر بگوید چنانچه مریض من خوب شود برای خدا بر من است که ده تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است، و اگر بگوید برای خدا نذر کردم چنین کنم، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید عمل کند، ولی اگر نام خدا را نبرد و فقط بگوید نذر کردم، یا نام یکی از اولیای خدا را ببرد نذر صحیح نیست. و نذر اگر صحیح بود و مکلف به نذر خود عمداً عمل نکرد گناه کرده است، و باید کفاره بدهد، و کفاره وفا نکردن به نذر مانند کفاره مخالفت قسَم است، که بعداً خواهد آمد.

مسأله ۲۶۵۹ ـ نذر کننده باید بالغ و عاقل باشد، و به اختیار و قصد خود نذر کند، بنابراین نذر کردن کسی که او را مجبور کرده‌اند، یا به واسطه عصبانی شدن بی قصد یا بی‌اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

مسأله ۲۶۶۰ ـ شخص سفیه ـ کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ اگر مثلاً نذر کند چیزی به فقیر بدهد صحیح نیست، و همچنین شخص مفلّس اگر نذر کند که مثلاً چیزی از اموالی که از تصرف در آنها منع شده به فقیر بدهد، صحیح نیست.

مسأله ۲۶۶۱ ـ نذر زن بدون اذن قبلی، یا اجازه بعدی شوهر در آنچه با حقّ استمتاع او منافات دارد، صحیح نیست، حتی اگر قبل از ازدواج نذر کرده باشد. و صحت نذر زن در اموالش بدون اجازه شوهر محل اشکال است، پس باید رعایت احتیاط شود، مگر در حج و زکات و احسان به پدر و مادر و صله ارحام.

مسأله ۲٦٦۲ ـ اگر زن با اجازه شوهر نذر کند، شوهرش نمی‌تواند نذر او را به هم بزند، یا او را از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید.

مسأله ۲٦٦۳ ـ در نذر فرزند، اجازه پدر شرط نیست، ولی اگر پدر یا مادر از عملی که آن را نذر کرده است منعش کنند ـ اگر نهی آنها از روی شفقت باشد و مخالفت موجب ایذاء آنها باشد ـ نذرش باطل می‌شود.

مسأله ۲٦٦٤ ـ انسان کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن مقدور باشد، بنابراین کسی که مثلاً نمی‌تواند پیاده کربلا برود، اگر نذر کند که پیاده برود، نذر او صحیح نیست، و اگر در وقت نذر مقدور باشد و بعداً عاجز شود، نذر باطل می‌شود و چیزی بر او نیست بجز در موردی که نذر روزه کند که اگر از انجام آن عاجز شد احتیاط واجب آن است که یا به‌جای هر روز «۷۵۰» گرم غذا به فقیری صدقه بدهد، یا ۱/۵ کیلو به کسی بدهد که به‌جای او آن روزه را بگیرد.

مسأله ۲٦٦۵ ـ اگر نذر کند که کار حرام یا مکروهی را انجام دهد، یا کار واجب، یا مستحبی را ترک کند، نذر او صحیح نیست.

مسأله ۲٦٦٦ ـ اگر نذر کند که کار مباحی را انجام دهد یا ترک نماید، چنانچه به‌جا آوردن آن و ترکش شرعاً از هر جهت مساوی باشد، نذر او صحیح نیست، و اگر انجام آن از جهتی شرعاً بهتر باشد و انسان به قصد همان جهت نذر کند، مثلاً نذر کند غذایی را بخورد که برای عبادت قوّت بگیرد، نذر او صحیح است؛ و نیز اگر ترک آن از جهتی شرعاً بهتر باشد، و انسان برای همان جهت نذر کند که آن را ترک نماید، مثلاً برای اینکه دود مضر و مانع انجام وظایف شرعی به نحو احسن است نذر کند آن را استعمال نکند، نذر او صحیح می‌باشد، ولی اگر بعداً ترک استعمال دود برای او ضرر داشته باشد، نذر او باطل می‌شود.

مسأله ۲٦٦۷ ـ اگر نذر کند نماز واجب خود را در جایی بخواند که به خودی خود ثواب نماز در آنجا زیاد نیست، مثلاً نذر کند نماز را در اتاق بخواند، چنانچه نماز خواندن در آنجا از جهتی شرعاً بهتر باشد مثلاً به واسطه اینکه خلوت است، انسان حضور قلب

پیدا می‌کند، اگر نذر او برای آن جهت باشد صحیح است.

مسأله ۲۶۶۸ ـ اگر نذر کند عملی را انجام دهد، باید همان‌طور که نذر کرده به‌جا آورد، پس اگر نذر کند که روز اوّل ماه صدقه بدهد، یا روزه بگیرد، یا نماز اوّل ماه بخواند، چنانچه قبل از آن روز یا بعد از آن به‌جا آورد کفایت نمی‌کند. و نیز اگر نذر کند که وقتی مریض او خوب شد صدقه بدهد، چنانچه پیش از آنکه خوب شود صدقه را بدهد کافی نیست.

مسأله ۲۶۶۹ ـ اگر نذر کند روزه بگیرد ولی وقت و مقدار آن را معین نکند، چنانچه یک روز روزه بگیرد کافی است، و اگر نذر کند نماز بخواند و مقدار و خصوصیات آن را معین نکند، اگر یک نماز دو رکعتی بخواند، یا نماز وتر را بخواند کفایت می‌کند، و اگر نذر کند صدقه بدهد و جنس و مقدار آن را معین نکند، اگر چیزی بدهد که بگویند صدقه داده، به نذر عمل کرده است، و اگر نذر کند کاری برای خدا به‌جا آورد، در صورتی که یک نماز، یا یک روز روزه بگیرد، یا چیزی صدقه بدهد، نذر خود را انجام داده است.

مسأله ۲۶۷۰ ـ اگر نذر کند روز معینی را روزه بگیرد، باید همان روز را روزه بگیرد، و در صورتی که عمداً روزه نگیرد، باید گذشته از قضای آن روز، کفاره هم بدهد، ولی در آن روز اختیاراً می‌تواند مسافرت کند و روزه را نگیرد، و چنانچه در سفر باشد لازم نیست قصد اقامت کرده و روزه بگیرد، و در صورتی که از جهت سفر یا از جهت عذر دیگری مثل مرض، یا حیض روزه نگیرد، لازم است روزه را قضا کند ولی کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۷۱ ـ اگر انسان از روی اختیار به نذر خود عمل نکند، باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۷۲ ـ اگر نذر کند که تا وقت معینی عملی را ترک کند، بعد از گذشتن آن می‌تواند آن عمل را به‌جا آورد، و اگر پیش از گذشتن آن وقت از روی فراموشی، یا ناچاری انجام دهد، چیزی بر او واجب نیست، ولی باز هم لازم است که تا آن وقت آن عمل را به‌جا نیاورد، و چنانچه دوباره پیش از رسیدن آن وقت بدون عذر آن عمل را انجام دهد باید کفاره بدهد.

مسأله ۲۶۷۳ ـ کسی که نذر کرده عملی را ترک کند، و وقتی برای آن معین نکرده

است، اگر از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت یا اشتباه، آن عمل را انجام دهد، یا کسی او را مجبور کند، یا جاهل قاصر باشد، کفاره بر او واجب نیست ولی نذر باقی است، پس اگر بعد از آن از روی اختیار آن را به‌جا آورد، باید کفاره بدهد.

مسأله ۲٦۷٤ ـ اگر نذر کند که در هر هفته روز معینی مثلاً روز جمعه را روزه بگیرد، چنانچه یکی از جمعه‌ها عید فطر یا قربان باشد، یا در روز جمعه عذر دیگری مانند سفر یا حیض برای او پیدا شود، باید آن روز را روزه نگیرد و قضای آن را به‌جا آورد.

مسأله ۲٦۷۵ ـ اگر نذر کند که مقدار معینی صدقه بدهد، چنانچه پیش از دادن صدقه بمیرد، لازم نیست آن مقدار را از مال او صدقه بدهند، و بهتر این است که بالغین از ورثه آن مقدار را از سهم خود از طرف میت صدقه بدهند.

مسأله ۲٦۷٦ ـ اگر نذر کند که به فقیر معینی صدقه بدهد، نمی‌تواند آن را به فقیر دیگر بدهد، و اگر آن فقیر بمیرد، لازم نیست آن را به ورثه او بدهد.

مسأله ۲٦۷۷ ـ اگر نذر کند که به زیارت یکی از امامان مثلاً به زیارت حضرت أبا عبدالله(علیه السلام) مشرّف شود، چنانچه به زیارت امام دیگر برود کافی نیست، و اگر به واسطه عذری نتواند آن امام را زیارت کند، چیزی بر او واجب نیست.

مسأله ۲٦۷۸ ـ کسی که نذر کرده زیارت برود و غسل زیارت و نماز آن را نذر نکرده، لازم نیست آنها را به‌جا آورد.

مسأله ۲٦۷۹ ـ اگر برای حرم یکی از امامان، یا امامزادگان نذر کند و مصرف معینی را در نظر نداشته باشد، باید آن را در تعمیر و روشنایی و فرش حرم و مانند اینها مصرف کند، و اگر ممکن نشد یا آن حرم به کلی بی‌نیاز بود، در راه کمک به زوّار مستمند آن حرم مصرف نماید.

مسأله ۲٦۸۰ ـ اگر برای پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) یا یکی از ائمه اطهار(علیهم السلام) یا یکی از امامزادگان یا علمای پیشین و مانند آنها چیزی را نذر کند، چنانچه مصرف معینی را قصد کرده است باید به همان مصرف برساند، و اگر مصرف معینی را قصد نکرده است باید به مصرفی برساند که نسبتی به آن حضرت داشته

باشد، مثلاً بر زوّار فقیر او صرف نماید و یا به مصارف حرم او برساند، و یا در امری که موجب اعلای نام اوست صرف کند.

مسأله ۲٦۸۱ ـ گوسفندی را که برای صدقه، یا برای یکی از امامان نذر کرده‌اند، اگر پیش از آنکه به مصرف نذر برسد شیر بدهد یا بچه بیاورد، مال کسی است که آن را نذر کرده مگر آنکه قصدش اعم باشد، ولی پشم گوسفند و مقداری که چاق می‌شود جزء نذر است.

مسأله ۲٦۸۲ ـ هرگاه نذر کند که اگر مریض او خوب شود یا مسافر او بیاید، عملی را انجام دهد، چنانچه معلوم شود که پیش از نذر کردن مریض خوب شده، یا مسافر آمده است، عمل کردن به نذر لازم نیست.

مسأله ۲٦۸۳ ـ اگر پدر یا مادر نذر کند که دختر خود را به سید، یا کس دیگری شوهر دهد، نذر آنان نسبت به دختر اعتبار ندارد و تکلیفی بر او ثابت نمی‌کند.

مسأله ۲٦۸٤ ـ هرگاه با خداوند متعال عهد کند که اگر به حاجت شرعی خود برسد کاری را انجام دهد، بعد از آنکه حاجتش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد، و نیز اگر بدون آنکه حاجتی را ذکر کند، عهد کند که کاری را انجام دهد، آن عمل بر او واجب می‌شود.

مسأله ۲٦۸۵ ـ در عهد هم مثل نذر باید صیغه خوانده شود، مثلاً بگوید با خدا عهد کردم چنین کنم، و لازم نیست کاری را که عهد می‌کند انجام دهد شرعاً بهتر باشد، بلکه کافی است شرعاً از آن نهی نشده باشد، و در نظر عقلا رجحان داشته باشد، یا برای آن شخص مصلحتی دربرداشته باشد، و اگر بعد از عهد طوری شد که آن عمل مصلحتی نداشت یا شرعاً مرجوح شد، هرچند مکروه شده باشد لازم نیست به آن عمل کند.

مسأله ۲٦۸٦ ـ اگر به عهد خود عمل نکند، گناه کرده است و باید کفاره بدهد، یعنی: شصت فقیر را سیر کند، یا دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد، یا یک بنده آزاد کند.

احکام قَسَم خوردن

مسأله ۲۶۸۷ ـ اگر قسَم بخورد که کاری را انجام دهد یا ترک کند، مثلاً قسَم بخورد که روزه بگیرد، یا دود استعمال نکند، چنانچه عمداً مخالفت کند گناه کرده است باید کفاره بدهد، یعنی: یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند یا آنان را بپوشاند، و اگر اینها را نتواند انجام دهد، باید سه روز پی‌درپی روزه بگیرد.

مسأله ۲۶۸۸ ـ قسَم چند شرط دارد:

اوّل: کسی که قسَم می‌خورد باید بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قسَم بخورد، پس قسَم خوردن بچه و دیوانه و مست و کسی که مجبورش کرده‌اند درست نیست، و همچنین است اگر در حال عصبانی بودن بی قصد یا بی‌اختیار قسَم بخورد.

دوّم: کاری را که برای آن قسَم می‌خورد باید حرام یا مکروه نباشد، و کاری را که قسَم می‌خورد ترک کند، باید واجب یا مستحب نباشد، و اگر قسَم بخورد کار مباحی را به‌جا آورد یا ترک کند، چنانچه آن فعل یا ترک از نظر عقلا رجحان داشته باشد، یا برای شخص او مصلحتی دنیوی داشته باشد، قسَمش صحیح است.

سوّم: به یکی از اسم‌های خداوند عالم قسَم بخورد که به غیر ذات مقدس او گفته نمی‌شود، مانند خدا، و الله، یا خدا را به صفات و افعالی یاد کند که مخصوص اوست مثلاً بگوید: قسم به آن کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و نیز اگر به اسمی قسَم بخورد که به غیر خدا هم می‌گویند، ولی به‌قدری به خدا گفته می‌شود که هر وقت کسی آن اسم را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مثل آنکه به خالق و رازق قسَم بخورد، صحیح است، بلکه اگر به اسمی قسَم بخورد که فقط در مقام قسَم خوردن ذات حق از آن به نظر می‌آید، مثل سمیع و بصیر باز هم‌قسمش صحیح است.

چهارم: قسَم را به زبان بیاورد، ولی آدم لال اگر با اشاره قسَم بخورد صحیح است، و کسی که قادر بر تکلم نیست، اگر بنویسد و آن را در قلبش قصد کند کافی است، بلکه

قادر بر تکلم نیز اگر بنویسد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ، باید به آن عمل کند.

پنجم: عمل کردن به قسَم برای او ممکن باشد، و اگر موقعی که قسَم می‌خورد ممکن نباشد و بعداً ممکن شود، کافی است، و اگر موقعی که قسَم می‌خورد ممکن باشد و بعداً از عمل به آن عاجز شود، از وقتی که عاجز می‌شود قسَم او به هم می‌خورد، و همچنین است اگر به‌قدری مشقت پیدا کند که نشود آن را تحمل کرد، و این عجز اگر به اختیار او باشد، یا بدون اختیار ولی او در تأخیر از زمان قدرت عذری نداشته باشد، گناه کرده و کفاره واجب است.

مسأله ۲۶۸۹ ـ اگر پدر از قسَم خوردن فرزند جلوگیری کند، یا شوهر از قسَم خوردن زن جلوگیری نماید، قسَم آنان صحیح نیست.

مسأله ۲۶۹۰ ـ اگر فرزند بدون اجازه پدر، و زن بدون اجازه شوهر قسَم بخورد، پدر و شوهر می‌توانند قسَم آنان را به هم بزنند.

مسأله ۲۶۹۱ ـ اگر انسان از روی فراموشی یا ناچاری یا غفلت، به قسَم عمل نکند، کفاره بر او واجب نیست، و همچنین است اگر مجبورش کنند که به قسَم عمل ننماید. و قسَمی که آدم وسواسی می‌خورد، مثل اینکه می‌گوید: و الله الآن مشغول نماز می‌شوم، و به واسطه وسواس مشغول نمی‌شود، اگر وسواس او طوری باشد که بی‌اختیار به قسَم عمل نکند کفاره ندارد.

مسأله ۲۶۹۲ ـ کسی که قسَم می‌خورد که حرف من راست است، چنانچه حرف او راست باشد قسَم خوردن او مکروه است، و اگر دروغ باشد حرام است، بلکه قسَم دروغی که در مقام فصل منازعات خورده می‌شود از گناهان بزرگ می‌باشد، ولی اگر برای اینکه خودش یا مسلمان دیگری را از شرّ ظالمی نجات دهد، قسَم دروغ بخورد اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب می‌شود، اما اگر بتواند توریه کند و توجه به آن هم داشته باشد احتیاط واجب این است که توریه کند ـ یعنی: معنایی را اراده کند که بر خلاف ظاهر لفظ است، و نشانه‌ای برای مقصود خود اقامه ننماید ـ مثلاً اگر ظالمی بخواهد کسی را اذیت کند و از انسان بپرسد که او را دیده‌ای؟ و انسان یک ساعت قبل او را دیده باشد، بگوید او را ندیده‌ام و قصد کند که از پنج دقیقه پیش ندیده‌ام.

احکام وقف

مسأله ۲۶۹۳ ـ اگر کسی چیزی را وقف کند، از ملک او خارج می‌شود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را ببخشند یا بفروشند، و کسی هم از آن ملک ارث نمی‌برد، در بعضی از موارد که در مسأله‌های (۲۱۰۴ و ۲۱۰۵) ذکر شد، فروختن اشکال ندارد.

مسأله ۲۶۹۴ ـ لازم نیست صیغه وقف را به عربی بخوانند، بلکه اگر مثلاً بگوید این کتاب را بر طلاب علوم دینی وقف کردم، وقف صحیح است، بلکه وقف به عمل نیز محقق می‌شود مثلاً چنانچه حصیری را به قصد وقف بودن در مسجد بیندازد، و یا ساختمانی را به‌طوری که مساجد را به آن‌طور می‌سازند به قصد مسجد بودن بسازد، وقفیت محقّق می‌شود، ولی به قصد تنها وقفیت محقق نمی‌شود. و قبول در وقف لازم نیست چه وقف عام باشد، و چه وقف خاص، و همچنین قصد قربت لازم نیست.

مسأله ۲۶۹۵ ـ اگر ملکی را برای وقف کردن معین کند و پیش از آنکه وقف کند پشیمان شود یا بمیرد، وقف واقع نمی‌شود؛ و همچنین اگر در وقف خاص قبل از قبض موقوف علیه بمیرد.

مسأله ۲۶۹۶ ـ کسی که مالی را وقف می‌کند، باید از موقع وقف کردن، مال را برای همیشه وقف کند، و اگر مثلاً بگوید این مال بعد از مردن من وقف باشد، چون از موقع خواندن صیغه تا مردنش وقف نبوده است، صحیح نیست، و نیز اگر بگوید تا ده سال وقف باشد و بعد از آن نباشد، یا بگوید تا ده سال وقف باشد، بعد، پنج سال وقف نباشد و دوباره وقف باشد، وقف صحیح نیست، ولی در این صورت اگر قصد حبس کند، حبس واقع می‌شود.

مسأله ۲۶۹۷ ـ وقف خاص در صورتی صحیح است که مال وقف را تحت تصرف کسانی که برای آنها وقف شده، یا وکیل یا ولی آنها درآورد، و قبض متولی کفایت

نمی‌کند، و کافی است کسانی که از طبقه اوّل موجودند تصرف کنند، و اگر بعضی از آنها تصرف کنند فقط نسبت به آنها صحیح است، ولی اگر چیزی را بر اولاد صغیر خود وقف کند، اگر عین در دست خود او باشد کافی است و وقف صحیح است.

مسأله ۲۶۹۸ ـ در اوقاف عامه از قبیل مدارس، و مساجد و امثال اینها، قبض معتبر نیست و وقفیت به مجرّد وقف نمودن محقق می‌شود.

مسأله ۲۶۹۹ ـ وقف کننده باید بالغ و عاقل باشد، و با قصد و اختیار وقف کند و شرعاً بتواند در مال خود تصرف نماید، بنابراین سفیه ـ یعنی: کسی که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کند ـ چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید، اگر چیزی را وقف کند صحیح نیست.

مسأله ۲۷۰۰ ـ اگر مالی را برای بچه‌ای که در شکم مادر است و هنوز به دنیا نیامده است وقف کند، صحت آن محل اشکال است، و لازم است رعایت احتیاط نمایند، ولی اگر برای اشخاصی که فعلاً موجودند و بعد از آنها برای کسانی که بعداً به دنیا می‌آیند وقف نماید، اگرچه در موقعی که وقف محقق می‌شود در شکم مادر هم نباشند، مثلاً چیزی را بر اولاد خود وقف کند که بعد از آنان وقف نوه‌های او باشد، و هر دسته‌ای بعد از دسته دیگر او از وقف استفاده کنند، صحیح است.

مسأله ۲۷۰۱ ـ اگر چیزی را بر خودش وقف کند، مثل آنکه مغازه‌ای را وقف کند که درآمد آن را بعد از مرگ او خرج پرداخت دیون، یا استیجار برای عبادات او نمایند، صحیح نیست، ولی اگر مثلاً منزلی را برای اسکان فقرا وقف کند و خودش فقیر شود، می‌تواند در آن ساکن شود، و اما اگر به نحوی وقف کند که اجاره آن را میان فقرا توزیع کنند و خودش فقیر شود، گرفتن او از آن مال محل اشکال است.

مسأله ۲۷۰۲ ـ اگر برای چیزی که وقف کرده متولّی معین نموده باشد، باید مطابق قرارداد او رفتار شود، و اگر معین ننموده باشد، چنانچه بر افراد مخصوص مثلاً بر اولاد خود وقف کرده باشد، اختیار استفاده با خود آنان است، و اگر بالغ نباشند اختیار با ولی ایشان است، و برای استفاده از وقف اجازه حاکم شرع لازم نیست، ولی برای آنچه

مصلحت وقف یا مصلحت نسل‌های آینده است مثل تعمیر کردن وقف و اجاره دادن آن به نفع طبقات بعدی اختیار با حاکم شرع است.

مسأله ۲۷۰۳ ـ اگر ملکی را مثلاً بر فقرا یا سادات وقف کند، یا وقف کند که منافع آن به مصرف خیرات برسد، در صورتی که برای آن ملک متولّی معین نکرده باشد، اختیار آن با حاکم شرع است.

مسأله ۲۷۰٤ ـ اگر ملکی را بر افراد مخصوصی، مثلاً بر اولاد خود وقف کند که هر طبقه‌ای بعد از طبقه دیگر از آن استفاده کنند، چنانچه متولّی وقف آن را اجاره دهد و بمیرد، اجاره باطل نمی‌شود، ولی اگر متولّی نداشته باشد و یک طبقه از کسانی که ملک بر آنها وقف شده، آن را اجاره دهند، و در بین مدت اجاره بمیرند، چنانچه طبقه بعدی آن اجاره را امضاء نکنند، اجاره باطل می‌شود، و در صورتی که مستأجر مال‌الاجاره تمام مدت را داده باشد، مابقی مال‌الاجاره را از زمان باطل شدن، پس می‌گیرد.

مسأله ۲۷۰۵ ـ اگر عین موقوفه خراب شود، از وقف بودن بیرون نمی‌رود مگر آنکه وقف مقید به عنوان خاصی باشد و آن عنوان از بین برود، مثل اینکه باغ را به قید باغ بودن وقف کرده باشد که اگر آن باغ خراب شود وقف باطل می‌شود، و به ورثه واقف برمی‌گردد.

مسأله ۲۷۰٦ ـ ملکی که مقداری از آن وقف است، و مقداری از آن وقف نیست، اگر تقسیم نشده باشد، متولّی وقف و مالک قسمتی که وقف نیست می‌توانند وقف را جدا کنند.

مسأله ۲۷۰۷ ـ اگر متولّی وقف خیانت کند، مثلاً عایدات آن را به مصرفی که معین شده نرساند، حاکم شرع امینی را به او ضمیمه می‌نماید که مانع از خیانتش گردد، و در صورتی که ممکن نباشد، می‌تواند او را عزل و به‌جای او متولّی امینی را معین نماید.

مسأله ۲۷۰۸ ـ فرشی را که برای حسینیه وقف کرده‌اند، نمی‌شود برای نماز به مسجد ببرند، اگرچه آن مسجد نزدیک حسینیه باشد، ولی اگر ملک حسینیه باشد، با اجازه متولّی می‌شود به جای دیگر منتقل نمود.

مسأله ۲۷۰۹ ـ اگر ملکی را برای تعمیر مسجدی وقف نمایند، چنانچه آن مسجد احتیاج به تعمیر نداشته باشد و انتظار هم نرود که در آینده نه چندان دور احتیاج به تعمیر پیدا کند، و نیز ممکن نباشد که عایدات آن ملک را جمع نموده و نگهدارند که تا بعدها به تعمیر مسجد برسد، در این صورت احتیاط لازم آن است که عایدات آن ملک را در آنچه نزدیک به مقصود واقف بوده، صرف نمایند مانند تأمین بقیه احتیاجات مسجد یا تعمیر مسجد دیگر.

مسأله ۲۷۱۰ ـ اگر ملکی را وقف کند که عایدی آن را خرج تعمیر مسجد نمایند، و به امام جماعت و به کسی که در آن مسجد اذان می‌گوید بدهند، در صورتی که برای هر یک مقداری معین کرده باشد باید همان‌طور مصرف کنند، و اگر تعیین نکرده باشد باید اوّل مسجد را تعمیر کنند، و اگر چیزی زیاد آمد متولّی آن را بین امام جماعت، و کسی که اذان می‌گوید به‌طوری که صلاح می‌داند قسمت نماید، ولی بهتر آن است که این دو نفر در تقسیم با یکدیگر صلح کنند.

احکام وصیّت

مسأله ۲۷۱۱ ـ وصیّت آن است که انسان سفارش کند بعد از مرگش برای او کارهایی انجام دهند، یا بگوید: بعد از مرگش چیزی از مال او ملک کسی باشد، یا اینکه چیزی از مال او را به کسی تملیک، یا صرف در خیرات و مبرّات کنند، یا برای اولاد خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، قیم و سرپرست معین کند. و کسی را که به او وصیّت می‌کنند «وصی» می‌گویند.

مسأله ۲۷۱۲ ـ کسی که نمی‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره مقصود خود را بفهماند، برای هر کاری می‌تواند وصیّت کند، بلکه کسی هم که می‌تواند حرف بزند، اگر با اشاره‌ای که مقصودش را بفهماند وصیّت کند، صحیح است.

مسأله ۲۷۱۳ ـ اگر نوشته‌ای به امضاء یا مهر میت ببینند، چنانچه قراینی باشد که ظهور در وصیّت داشته باشد باید به آن عمل شود.

مسأله ۲۷۱٤ ـ کسی که وصیّت می‌کند باید بالغ و عاقل باشد، و سفیه نباشد، و از روی اختیار وصیّت کند، پس وصیّت بچه نابالغ صحیح نیست مگر آنکه ده سال داشته باشد، و وصیّت برای ارحامش، یا صرف در خیرات عامه نموده باشد که وصیّت او در این دو مورد صحیح است. و اما اگر برای غیر ارحامش وصیّت کند، یا آنکه بچه هفت ساله وصیّت کند در مورد چیز مختصری از اموالش، صحت وصیّت محل اشکال است، پس باید رعایت احتیاط بشود، و اگر شخصی سفیه باشد، وصیّت او در اموالش نافذ نیست، ولی در غیر آن نافذ است، مانند امور مربوط به تجهیز او.

مسأله ۲۷۱۵ ـ کسی که از روی عمد و به قصد خودکشی، مثلاً زخمی به خود زده، یا سمی خورده است که موجب مرگ است، اگر وصیّت کند که مقداری از مال او را به مصرفی برسانند و سپس بمیرد، وصیّت او صحیح نیست، مگر اینکه کار او از باب جهاد

در راه خداوند متعال باشد، و اما وصیّت در غیر شئون مالی، صحیح است.

مسأله ۲۷۱۶ ـ اگر انسان وصیّت کند که چیزی از اموالش مال کسی باشد، در صورتی که او وصیّت را قبول کند چه در حیات موصی چه بعد از فوت او، اگر آن چیز از یک سوّم اموال موصی بیشتر نباشد، آن چیز را بعد از مردن موصی، مالک می‌شود.

مسأله ۲۷۱۷ ـ وقتی انسان نشانه‌های مرگ را در خود دید، باید فوراً امانت‌های مردم را به صاحبانش برگرداند یا آنکه به آنها اطلاع دهد به تفصیلی که در مسأله (۲۳۶۱) گذشت، و اگر به مردم بدهکار است و موقع دادن آن بدهی نرسیده است، یا رسیده است ولی طلبکار مطالبه نمی‌کند، یا مطالبه می‌کند ولی او نمی‌تواند بپردازد، باید کاری کند که اطمینان نماید بدهی او به طلبکار پس از مرگش داده می‌شود، مثلاً در موردی که بدهی او برای دیگران معلوم نیست وصیّت کند، و بر وصیّت شاهد بگیرد، و اما اگر می‌تواند بپردازد و وقت آن رسیده و طلبکار مطالبه نموده است، باید فوراً بپردازد هرچند نشانه‌های مرگ را نبیند.

مسأله ۲۷۱۸ ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر خمس و زکات و مظالم بدهکار است و فعلاً نمی‌تواند بدهد، چنانچه از خودش مال دارد یا احتمال می‌دهد کسی آنها را ادا نماید، باید کاری کند که اطمینان نماید پس از مرگش پرداخت می‌شود، مثلاً وصیّت کند به شخص مورد اعتمادی، و همچنین است اگر حج بر او واجب باشد و نتواند خودش فعلاً نائب بگیرد. و اما اگر بتواند بدهی خود از وجوه‌شرعیه را فعلاً بدهد، باید فوراً بدهد هرچند نشانه‌های مرگ را در خود نبیند.

مسأله ۲۷۱۹ ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر نماز و روزه قضا دارد، باید کاری کند که اطمینان نماید پس از مرگش به‌جای او انجام می‌دهند، مثلاً وصیّت کند که از مال خودش برای آنها اجیر بگیرند، بلکه اگر مال نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آنکه چیزی بگیرد آنها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیّت نماید، ولی اگر کسی داشته باشد ـ مانند پسر بزرگ‌تر ـ که بداند چنانچه به او اطلاع دهد، قضای نماز و روزه او را انجام می‌دهد، همین‌قدر کافی است که به او اطلاع

دهد و لازم نیست وصیّت کند.

مسأله ۲۷۲۰ ـ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند، اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی پنهان کرده است که ورثه نمی‌دانند، احتیاط واجب آن است که به آنان اطلاع دهد و لازم نیست برای بچه‌های صغیر خود قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون قیم مالشان از بین می‌رود، یا خودشان ضایع می‌شوند، برای آنان باید قیم امینی معین نماید.

مسأله ۲۷۲۱ ـ وصی باید عاقل باشد، و در اموری که راجع به شخص موصی است، و همچنین ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در اموری که راجع به دیگران است باید مورد اطمینان باشد، و وصی مسلمان باید ـ بنا بر احتیاط واجب ـ مسلمان باشد. و وصیّت به بچه نابالغ به تنهایی اگر مقصودِ موصی آن باشد که در حال بچگی بدون اجازه ولی تصرف نماید، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ صحیح نیست و باید تصرف او به اذن حاکم شرع باشد، ولی اگر مقصود او این باشد که بعد از بلوغ یا به اذن ولی تصرف نماید، اشکال ندارد.

مسأله ۲۷۲۲ ـ اگر کسی چند وصی برای خود معین کند، چنانچه اجازه داده باشد که هرکدام به تنهایی به وصیّت عمل کنند، لازم نیست در انجام وصیّت از یکدیگر اجازه بگیرند، و اگر اجازه نداده باشد، چه گفته باشد که همه با هم به وصیّت عمل کنند، یا نگفته باشد، باید با نظر یکدیگر به وصیّت عمل نمایند، و اگر حاضر نشوند که با یکدیگر به وصیّت عمل کنند، چنانچه منشأ آن وجود مانع شرعی برای هرکدام از موافقت با دیگری نباشد، حاکم شرع آنها را مجبور می‌کند، و اگر اطاعت نکنند، یا منشأ اختلاف وجود مانع شرعی برای هرکدام باشد، به‌جای یکی از آنان شخص دیگری را معین می‌نماید.

مسأله ۲۷۲۳ ـ اگر انسان از وصیّت خود برگردد، مثلاً بگوید ثلث مالش را به کسی بدهند، بعد بگوید به او ندهند، وصیّت باطل می‌شود. و اگر وصیّت خود را تغییر دهد مثل آنکه قیمی برای بچه‌های خود معین کند، بعد دیگری را به‌جای او قیم نماید، وصیّت

اوّلش باطل می‌شود و باید به وصیّت دوّم او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۲٤ ـ اگر کاری کند که معلوم شود از وصیّت خود برگشته، مثلاً خانه‌ای را که وصیّت کرده به کسی بدهند، بفروشد، یا دیگری را ـ با التفات به وصیّت سابق ـ برای فروش آن وکیل نماید، وصیّت باطل می‌شود.

مسأله ۲۷۲۵ ـ اگر وصیّت کند چیز معینی را به کسی بدهند، بعد وصیّت کند که نصف همان را به دیگری بدهند، باید به هرکدام نصف آن را بدهند.

مسأله ۲۷۲٦ ـ اگر کسی در مرضی که به آن مرض می‌میرد مقداری از مالش را به کسی ببخشد و وصیّت کند که بعد از مردن او هم مقداری به کس دیگر بدهند، چنانچه ثلث او برای هر دو مال کافی نباشد و ورثه هم حاضر به اجازه دادن زائد بر ثلث نباشند، باید ابتدا مالی را که بخشیده از ثلث خارج کنند و سپس باقیمانده آن را در مورد وصیّت صرف نمایند.

مسأله ۲۷۲۷ ـ اگر وصیّت کند که ثلث مال او را بفروشند و عایدی آن را به مصرفی برسانند، باید مطابق گفته او عمل نمایند.

مسأله ۲۷۲۸ ـ اگر در مرضی که به آن مرض می‌میرد، بگوید: مقداری به کسی بدهکار است، چنانچه متّهم باشد که برای ضرر زدن به ورثه گفته است، باید مقداری را که معین کرده از ثلث او بدهند و اگر متّهم نباشد اقرار او نافذ است، و باید از اصل مالش بدهند.

مسأله ۲۷۲۹ ـ اگر وصیّت کند که چیزی را به کسی بدهند، لازم نیست آن شخص در حال وصیّت وجود داشته باشد، پس اگر آن شخص پس از مرگ موصی موجود باشد؛ لازم است آن چیز را به او بدهند، و اگر موجود نباشد چنانچه از وصیّت تعدد مطلوب استفاده شود، باید در مصرف دیگری که به نظر موصی نزدیکتر به مورد وصیّت باشد صرف شود وگرنه ورثه می‌توانند آن را میان خود قسمت کنند. ولی اگر وصیّت کند که چیزی از مال او بعد از مرگش مال کسی باشد، پس اگر آن شخص وقت مرگ موصی موجود باشد هرچند حملی باشد که هنوز جان نیافته است، وصیّت صحیح، و إلاّ باطل

است، و آنچه را که برای او وصیّت کرده است، ورثه میان خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۳۰ ـ اگر انسان بفهمد کسی او را وصی قرار داده است، چنانچه به اطلاع وصیّت کننده برساند که برای انجام وصیّت او حاضر نیست، لازم نیست بعد از مردن او به وصیّت عمل کند، ولی اگر پیش از مردن او نفهمد که او را وصی کرده، یا بفهمد و به او اطلاع ندهد که برای عمل کردن به وصیّت حاضر نیست، در صورتی که مشقّت نداشته باشد، باید وصیّت او را انجام دهد. و نیز اگر وصی پیش از مرگ موصی، موقعی ملتفت شود که موصی به واسطه شدّت مرض، یا مانع دیگر نتواند به دیگری وصیّت کند ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید وصیّت را قبول نماید.

مسأله ۲۷۳۱ ـ اگر کسی که وصیّت کرده است بمیرد، وصی نمی‌تواند دیگری را وصی آن میت معین کند و خود از کار کناره نماید، ولی اگر بداند مقصود میت این نبوده که خود وصی مباشرت در انجام آن کار نماید، بلکه مقصودش فقط انجام کار بوده، می‌تواند دیگری را از طرف خود وکیل نماید.

مسأله ۲۷۳۲ ـ اگر کسی دو نفر را با هم وصی کند، چنانچه یکی از آن دو بمیرد، یا دیوانه یا کافر شود، اگر از عبارت وصیّت فهمیده شود که در چنین صورتی آن دیگری مستقلاً وصی است باید به همین نحو عمل شود، وگرنه حاکم شرع یک نفر دیگر را به‌جای او معین می‌کند، و اگر هر دو بمیرند، یا دیوانه یا کافر شوند، حاکم شرع دو نفر دیگر را معین می‌کند، ولی اگر یک نفر بتواند وصیّت را عملی کند، معین کردن دو نفر لازم نیست.

مسأله ۲۷۳۳ ـ اگر وصی نتواند به تنهایی کارهای میت را انجام دهد، هرچند با وکیل گرفتن یا اجاره کردن دیگری، حاکم شرع برای کمک او یک نفر دیگر را معین می‌کند.

مسأله ۲۷۳٤ ـ اگر مقداری از مال میت در دست وصی تلف شود، چنانچه در نگهداری آن کوتاهی کرده، و یا تعدّی نموده، مثلاً میت وصیّت کرده است که فلان مقدار به فقرای فلان شهر بده و او مال را به شهر دیگر برده و در راه از بین رفته، ضامن است، و

اگر کوتاهی نکرده و تعدّی هم ننموده، ضامن نیست.

مسأله ۲۷۳۵ ـ هرگاه انسان کسی را وصی کند و بگوید: که اگر آن کس بمیرد فلانی وصی باشد، بعد از آنکه وصی اوّل مرد، وصی دوّم باید به وصیّت عمل نماید.

مسأله ۲۷۳٦ ـ حجّی که بر میت با استطاعت واجب شده است و بدهکاری و حقوقی را که مثل خمس و زکات و مظالم، ادا کردن آنها واجب می‌باشد، باید از اصل مال میت بدهند، اگرچه میت برای آنها وصیّت نکرده باشد؛ و اما کفارات و نذرها و از جمله حج نذری با وصیّت از ثلث ادا می‌شود.

مسأله ۲۷۳۷ ـ اگر مال میت از بدهی و حج واجب و حقوقی که مثل خمس و زکات و مظالم، بر او واجب است زیاد بیاید، چنانچه وصیّت کرده باشد که ثلث یا مقداری از ثلث را به مصرفی برسانند، باید به وصیّت او عمل کنند، و اگر وصیّت نکرده باشد، آنچه می‌ماند مال ورثه است.

مسأله ۲۷۳۸ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، وصیّت او در بیشتر از ثلث در صورتی صحیح است که ورثه آن را اجازه دهند، چه با لفظ و چه با فعل، و رضایت قلبی کافی نیست. و اگر مدتی بعد از مردن او هم اجازه نمایند صحیح است، و چنانچه بعضی از ورثه اجازه و بعضی رد نمایند وصیّت فقط در سهم آنهایی که اجازه نموده‌اند صحیح و نافذ است.

مسأله ۲۷۳۹ ـ اگر مصرفی را که میت معین کرده، از ثلث مال او بیشتر باشد، و ورثه آن را اجازه نمایند، دیگر نمی‌توانند از اجازه خود برگردند، و اگر در حال حیات موصی رد کردند می‌توانند پس از مرگ اجازه دهند، ولی اگر پس از مرگ رد کردند، اجازه بعد اثری ندارد.

مسأله ۲۷٤۰ ـ اگر وصیّت کند که از ثلث او خمس و زکات یا بدهی دیگر او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و کار مستحبی هم مثل اطعام به فقرا انجام دهند، باید اوّل بدهی او را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد برای نماز و روزه او اجیر بگیرند، و اگر از آن هم زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند، و چنانچه

ثلث مال او فقط به‌اندازه بدهی او باشد، و ورثه هم اجازه ندهند که بیشتر از ثلث مال مصرف شود، وصیّت برای نماز و روزه و کارهای مستحبی باطل است.

مسأله ۲۷۴۱ ـ اگر وصیّت کند که بدهی او را بدهند و برای نماز و روزه او اجیر بگیرند و کار مستحبی هم انجام دهند، چنانچه وصیّت نکرده باشد که اینها را از ثلث بدهند، باید بدهی او را از اصل مال بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد، ثلث آن را به مصرف نماز و روزه و کارهای مستحبی که معین کرده برسانند، و در صورتی که ثلث کافی نباشد، پس اگر ورثه اجازه بدهند باید وصیّت او عملی شود، و اگر اجازه ندهند باید نماز و روزه را از ثلث بدهند، و اگر چیزی زیاد آمد به مصرف کار مستحبی که معین کرده برسانند.

مسأله ۲۷۴۲ ـ اگر کسی بگوید: که میت وصیّت کرده فلان مبلغ را به من بدهند، چنانچه دو مرد عادل گفته او را تصدیق کنند، یا قسَم بخورد و یک مرد عادل هم گفته او را تصدیق نماید، یا یک مرد عادل و دو زن عادله، یا چهار زن عادله به گفته او شهادت دهند، باید مقداری را که می‌گوید به او بدهند، و اگر یک زن عادله شهادت دهد، باید یک چهارم چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند، و اگر دو زن عادله شهادت دهند، نصف آن را، و اگر سه زن عادله شهادت دهند، سه‌چهارم آن را به او بدهند. و نیز اگر دو مرد کافر کتابی که اهل ذمّه باشند و در دین خود عادل باشند گفته او را تصدیق کنند، اگر مسلمانی نباشد که شهادت دهد، باید چیزی را که مطالبه می‌کند به او بدهند.

مسأله ۲۷۴۳ ـ اگر کسی بگوید: من وصی میتم که مال او را به مصرفی برسانم، در صورتی ثابت می‌شود که دو مرد عادل گفته او را تصدیق نمایند، یا دو مرد اهل ذمّه عادل در دین خود، اگر مسلمانی نباشد که شهادت دهد تصدیق نمایند، و همچنین ثابت می‌شود با اقرار ورثه.

مسأله ۲۷۴۴ ـ اگر وصیّت کند چیزی از مال او برای کسی باشد، و آن کس پیش از آنکه قبول کند یا رد نماید، بمیرد، تا وقتی ورثه او وصیّت را رد نکرده‌اند می‌توانند آن چیز را قبول نمایند، ولی این حکم در صورتی است که وصیّت کننده از وصیّت خود برنگردد، وگرنه حقّی به آن چیز ندارند.

احکام ارث

مسأله ۲۷٤٥ ـ کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند سه دسته، هستند:

دسته اوّل: پدر و مادر و اولاد میت است، و با نبودن اولاد، اولادِ اولاد هر چه پایین روند، هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته دوّم ارث نمی‌برند.

دسته دوّم: جد یعنی پدربزرگ، و جدّه یعنی مادربزرگ، و خواهر و برادر است، و با نبودن برادر و خواهر، اولاد ایشان هرکدام آنان که به میت نزدیکتر است ارث می‌برد، و تا یک نفر از این دسته هست دسته سوّم ارث نمی‌برند.

دسته سوّم: عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد آنان است، و تا یک نفر از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌های میت زنده‌اند، اولاد آنان ارث نمی‌برند، ولی اگر میت یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، و دایی و خاله نداشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد، و عموی پدری ارث نمی‌برد، ولی اگر عمو یا پسر عمو متعدد باشد، و یا اینکه همسر میت حیات داشته باشد، این حکم خالی از اشکال نیست.

مسأله ۲۷٤٦ ـ اگر عمو و عمه و دایی و خاله خود میت و اولاد آنان، و اولاد اولاد آنان نباشند، عمو و عمه و دایی و خاله پدر و مادر میت ارث می‌برند، و اگر اینها نباشند، اولادشان ارث می‌برند، و اگر اینها هم نباشند، عمو و عمه، و دایی و خاله جد و جدّه میت، ارث می‌برند، و اگر اینها هم نباشند، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷٤۷ ـ زن و شوهر به تفصیلی که بعداً ذکر می‌شود، از یکدیگر ارث می‌برند.

ارث دسته اوّل

مسأله ۲۷۴۸ ـ اگر وارث میت فقط یک نفر از دسته اوّل باشد، مثلاً پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه مال میت به او می‌رسد. و اگر پسر و دختر باشند، مال را طوری قسمت می‌کنند که هر پسر دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۴۹ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر او باشند، مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت آن را پدر، و یک قسمت را مادر می‌برد. ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنان مسلمان و آزاد و پدر آنان با پدر میت یکی باشد، خواه مادرشان هم یکی باشد یا نه، و به‌شرط اینکه به دنیا آمده باشند، اگرچه تا میت پدر و مادر دارد اینها ارث نمی‌برند، اما به واسطه بودن اینها، مادر یک ششم مال را می‌برد و بقیه را به پدر می‌دهند.

مسأله ۲۷۵۰ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک دختر باشد، چنانچه میت برادر و خواهری با شرایط فوق نداشته باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و دختر سه قسمت آن را می‌برد، و اگر برادر یا خواهر با شرایط گذشته داشته باشد، پدر یک پنجم و مادر یک ششم و دختر سه پنجم را می‌برند، و نسبت به یک سی‌ام که باقیمانده است و محتمل است سهم مادر باشد، همچنان که محتمل است سه‌چهارم آن سهم دختر و یک چهارم آن سهم پدر باشد ـ بنا بر احتیاط واجب ـ با هم مصالحه نمایند.

مسأله ۲۷۵۱ ـ اگر وارث میت فقط پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: پدر و مادر هرکدام یک قسمت، و پسر چهار قسمت آن را می‌برد، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار قسمت را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار قسمت را طوری تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر یک دختر ببرد.

مسأله ۲۷۵۲ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک یا چند پسر باشند، مال را

شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر. و پنج قسمت را پسر می‌برد، و اگر چند پسر باشند، آن پنج قسمت را به طور مساوی تقسیم می‌نمایند.

مسأله ۲۷۵۳ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر با چند پسر و دختر باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر می‌برد، و بقیه را طوری قسمت می‌کنند، که هر پسری دو برابر دختر ببرد.

مسأله ۲۷۵٤ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را پدر یا مادر، و بقیه را دختر می‌برد.

مسأله ۲۷۵۵ ـ اگر وارث میت فقط پدر یا مادر و چند دختر باشد، مال را پنج قسمت می‌کنند: یک قسمت را پدر یا مادر می‌برد، و چهار قسمت را دخترها به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ۲۷۵٦ ـ اگر میت اولاد نداشته باشد، نوه پسری او اگرچه دختر باشد، سهم پسر میت را می‌برد، و نوه دختری او اگرچه پسر باشد، سهم دختر میت را می‌برد، مثلاً اگر میت یک پسر از دختر خود، و یک دختر از پسرش داشته باشد، مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت را به پسرِ دختر، و دو قسمت را به دخترِ پسر می‌دهند. و در ارث بردن نوه‌ها، نبودن پدر و مادر شرط نیست.

ارث دسته دوم

مسأله ۲۷۵۷ ـ دسته دوّم از کسانی که به واسطه خویشی ارث می‌برند، جد یعنی پدربزرگ، و جدّه یعنی مادربزرگ، و برادر، و خواهر میت است، و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، اولادشان ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۵۸ ـ اگر وارث میت فقط یک برادر، یا یک خواهر باشد، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر پدر و مادری، یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد، مثلاً اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال را

پنج قسمت می‌کنند: هر یک از برادرها دو قسمت، و خواهر یک قسمت آن را می‌برد.

مسأله ۲۷۵۹ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری دارد، برادر و خواهر پدری که از مادر با میت جدا است، ارث نمی‌برد، و اگر برادر و خواهر پدر و مادری ندارد، چنانچه فقط یک خواهر، یا یک برادر پدری داشته باشد، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر یا چند خواهر پدری داشته باشد، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر هم برادر و هم خواهر پدری داشته باشد، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷٦۰ ـ اگر وارث میت فقط یک خواهر یا یک برادر مادری باشد، که از پدر با میت جدا است، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند برادر مادری یا چند خواهر مادری یا چند برادر و خواهر مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود.

مسأله ۲۷٦۱ ـ اگر میت برادر و خواهر پدر و مادری و برادر و خواهر پدری و یک برادر یا یک خواهر مادری داشته باشد، برادر و خواهر پدری ارث نمی‌برند و مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را به برادر یا خواهر مادری، و بقیه را به برادر و خواهر پدر و مادری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷٦۲ ـ اگر میت برادر و خواهرِ پدر و مادری، و برادر و خواهرِ پدری، و چند برادر و خواهرِ مادری داشته باشد، برادر و خواهرِ پدری ارث نمی‌برد و مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهرِ مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به برادر و خواهرِ پدر و مادری می‌دهند و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷٦۳ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهرِ پدری و یک برادرِ مادری یا یک خواهرِ مادری باشد، مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر یا خواهرِ مادری می‌برد و بقیه را به برادر و خواهرِ پدری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ۲۷٦٤ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهرِ پدری و چند برادر و خواهرِ مادری باشد، مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت آن را برادر و خواهرِ مادری به طور

مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و بقیه را به برادر و خواهرِ پدری می‌دهند، و هر برادری دو برابر خواهر می‌برد.

مسأله ٢٧٦٥ ـ اگر وارث میت فقط برادر و خواهر و زن او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً ذکر می‌شود، می‌برد، و خواهر و برادر به‌طوری که در مسائل گذشته ذکر شد ارث خود را می‌برند. و نیز اگر زنی بمیرد و وارث او فقط خواهر و برادر و شوهر او باشد، شوهر نصف مال را می‌برد، و خواهر و برادر به‌طوری که در مسائل پیش ذکر شد ارث خود را می‌برند، ولی برای آنکه زن یا شوهر ارث می‌برد، از سهم برادر و خواهر مادری چیزی کم نمی‌شود و از سهم برادر و خواهرِ پدر و مادری یا پدری کم می‌شود، مثلاً اگر وارث میت شوهر و برادر و خواهر مادری و برادر و خواهر پدر و مادری او باشد، نصف مال به شوهر می‌رسد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به برادر و خواهر مادری می‌دهند، و آنچه می‌ماند مال برادر و خواهرِ پدر و مادری است، پس اگر همه مال او شش تومان باشد: سه تومان به شوهر، و دو تومان به برادر و خواهر مادری، و یک تومان به برادر و خواهرِ پدر و مادری می‌دهند.

مسأله ٢٧٦٦ ـ اگر میت خواهر و برادر نداشته باشد، سهم ارث آنان را به اولادشان می‌دهند، و سهم برادرزاده و خواهرزاده مادری به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اما سهمی که به برادرزاده و خواهرزاده پدری یا پدر و مادری می‌رسد بنا بر مشهور هر پسری دو برابر دختر می‌برد، ولی بعید نیست که بین اینها هم بطور مساوی قسمت شود ـ و بنا بر احتیاط واجب ـ باید مصالحه کنند.

مسأله ٢٧٦٧ ـ اگر وارث میت فقط یک جدّ یا یک جدّه است، چه پدری باشد یا مادری، همه مال به او می‌رسد، و با بودن جدّ میت، پدرِ جدّ او ارث نمی‌برد. و اگر وارث میت فقط جدّ و جدّه پدری باشد، مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت را جدّ و یک قسمت را جدّه می‌برد. و اگر جدّ و جدّه مادری باشند، مال را به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند.

مسأله ٢٧٦٨ ـ اگر وارث میت فقط یک جدّ یا جدّه پدری و یک جدّ یا جدّه

مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود: دو قسمت را جدّ یا جدّه پدری و یک قسمت را جدّ یا جدّه مادری می‌برد.

مسأله ۲۷٦۹ ـ اگر وارث میت جدّ و جدّه پدری و جدّ و جدّه مادری باشد، مال سه قسمت می‌شود: یک قسمت آن را جد و جدّه مادری به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند، و دو قسمت آن را به جدّ و جدّه پدری می‌دهند و جدّ دو برابر جدّه می‌برد.

مسأله ۲۷۷۰ ـ اگر وارث میت فقط زن و جدّ و جدّه پدری و جد و جدّه مادری او باشد، زن ارث خود را به تفصیلی که بعداً ذکر می‌شود می‌برد، و یک قسمت از سه قسمت اصل مال را به جد و جدّه مادری می‌دهند که به طور مساوی بین خودشان قسمت می‌کنند و بقیه را به جد و جدّه پدری می‌دهند، و جد دو برابر جدّه می‌برد. و اگر وارث میت شوهر و جد و جدّه باشد، شوهر نصف مال را می‌برد و جد و جدّه به دستوری که در مسائل گذشته ذکر شد ارث خود را می‌برند.

مسأله ۲۷۷۱ ـ در اجتماع برادر یا خواهر یا برادرها یا خواهرها با جد یا جدّه یا اجداد یا جدّات، چند صورت است:

اوّل: اینکه هر یک از جد یا جدّه و برادر یا خواهر همه از طرف مادر باشند، در این صورت مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، اگرچه بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند.

دوّم: اینکه همه آنها از طرف پدر باشند، در این صورت نیز مال بین آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود، در فرضی که همه ذکور و یا همه اناث باشند، و اگر مختلف باشند، پس هر مذکری دو مقابل مؤنث می‌برد.

سوّم: اینکه هر یک از جد یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف پدر و مادر باشد، حکم این صورت حکم صورت گذشته است، و دانسته شد که برادر یا خواهر پدری میت اگر با برادر یا خواهر پدری و مادری جمع شود، پدری تنها ارث نمی‌برد.

چهارم: اینکه اجداد یا جدّات یا هر دو هم از طرف پدر و هم از طرف مادر باشند، و

برادرها یا خواهرها یا هر دو نیز چنین باشند، در این صورت برای خویشان مادری از برادرها و خواهرها و اجداد و جدّات یک سوّم از ترکه است، و به طور مساوی بین مذکر و مؤنث آنها تقسیم می‌شود، و برای خویشان پدری از آنها دو سوّم از ترکه است که به هر مذکری دو مقابل مؤنث داده می‌شود، و اگر همه ذکور یا همه اناث باشند، به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود.

پنجم: اینکه جد یا جدّه از طرف پدر باشد و برادر یا خواهر از طرف مادر، در این صورت برادر یا خواهر در فرضی که یکی باشد یک ششم از مال را می‌برد، و اگر متعدد باشند یک سوّم را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌نمایند و باقیمانده مال جد یا جدّه است، و اگر جد و جدّه هر دو باشند، جد دو مقابل جدّه می‌برد.

ششم: اینکه جد یا جدّه یا هر دو از طرف مادر و برادر یا برادرها از طرف پدر باشند، در این صورت برای جد یا جدّه یک سوّم است، و اگر هر دو هستند همان یک سوّم را به طور مساوی تقسیم می‌کنند، و دو سوّم آن برای برادر یا برادرها است، و اگر با آن جد یا جدّه خواهر از طرف پدر باشد، در صورتی که یکی باشد نصف را می‌برد، و اگر متعدد باشند دو سوّم را می‌برند، و در هر صورت از برای جد و یا جدّه یک سوّم است، و بنابراین اگر خواهر یکی شد، یک ششم از ترکه زائد است، و مردد است که به خواهر داده می‌شود، و یا میان او و جد یا جدّه تقسیم می‌شود، و احتیاط واجب در آن، مصالحه است.

هفتم: اینکه اجداد یا جدّات یا هر دو، هم پدری باشند و هم مادری و با آنها برادر یا خواهرِ پدری باشد، یکی باشد یا متعدد، در این صورت برای جد یا جدّه مادری یک سوّم است، و با تعدد به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگرچه بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند. و برای جد یا جدّه پدری، و برادر یا خواهرِ پدری دو سوّم باقی از ترکه است، و مذکر دو برابر مؤنث می‌گیرد. و اگر با آن اجداد یا جدّات، برادر یا خواهرِ مادری باشد، برای جد یا جدّه مادری و برادر یا خواهرِ مادری یک سوّم است که به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، اگرچه بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند؛ و برای جد و یا جدّه

پدری دو سوّم است، و جد دو برابر جدّه می‌گیرد.

هشتم: اینکه برادرها یا خواهرها بعضی پدری و بعضی مادری باشند و با آنها جد یا جدّه پدری باشد، در این صورت برای برادر یا خواهرِ مادری یک ششم ترکه است اگر یکی باشد، و یک سوّم است اگر متعدد باشند، و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود و برای برادر یا خواهرِ پدری و جد یا جدّه پدری باقی آن ترکه است، و برای مذکر دو برابر مؤنث است و اگر با آن برادرها یا خواهرها جد یا جدّه مادری باشد، برای جد یا جدّه مادری و برادر یا خواهرِ مادری تمام یک سوّم است و به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود، و برای برادر یا خواهرِ پدری دو سوّم است که برای مذکر آنها دو برابر مؤنث است.

مسأله ۲۷۷۲ ـ در صورتی که میت برادر یا خواهر دارد، برادرزاده یا خواهرزاده او ارث نمی‌برد، ولی این حکم در جایی که ارث برادرزاده یا خواهرزاده با برادر یا خواهر مزاحمت نکند جاری نیست، مثلاً اگر میت برادرِ پدری و جدّ مادری داشته باشد، برادرِ پدری دو ثلث و جدّ مادری یک ثلث ارث می‌برد، و در این صورت اگر میت پسر برادرِ مادری داشته باشد، پسر برادر با جدّ مادری در ثلث شریک می‌باشند.

ارث دسته سوم

مسأله ۲۷۷۳ ـ دسته سوّم عمو و عمه و دایی و خاله و اولاد خاله و اولاد آنان است که اگر از طبقه اوّل و دوّم کسی نباشد، اینها ارث می‌برند.

مسأله ۲۷۷٤ ـ اگر وارث میت فقط یک عمو یا یک عمه است، چه پدر و مادری باشد، یعنی با پدر میت از یک پدر و مادر باشند، چه پدری چه مادری، همه مال به او می‌رسد، و اگر چند عمو یا چند عمه باشند و همه پدر و مادری، یا همه پدری یا همه مادری باشند، مال به طور مساوی بین آنان قسمت می‌شود. و اگر عمو و عمه هر دو باشند، عمو دو برابر عمه می‌برد.

مسأله ۲۷۷۵ ـ اگر وارث میت عمو و عمه باشد و بعضی پدری و بعضی مادری و

بعضی پدر و مادری باشند، عمو و عمه پدری ارث نمی‌برند، پس اگر میت یک عمو یا یک عمه مادری دارد، مال را شش قسمت می‌کنند: یک قسمت را به عمو یا عمه مادری، و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری، و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری می‌دهند؛ و اگر هم عمو و هم عمه مادری دارد، مال را سه قسمت می‌کنند: دو قسمت را به عمو و عمه پدر و مادری، و در فرض نبودن آنها به عمو و عمه پدری، و یک قسمت را به عمو و عمه مادری می‌دهند؛ و عمو در هر حال دو برابر عمه می‌برد.

مسأله ۲۷۷۶ ـ اگر وارث میت فقط یک دایی یا یک خاله باشد، همه مال به او می‌رسد، و اگر هم دایی و هم خاله باشد و همه پدر و مادری ـ یعنی با مادر میت از یک پدر و مادر باشند ـ یا پدری یا مادری باشند، بعید نیست که دایی دو برابر خاله ارث ببرد، ولی احتمال تساوی هم می‌رود، پس ـ بنا بر احتیاط واجب ـ در مقدار زائد مصالحه کنند.

مسأله ۲۷۷۷ ـ اگر وارث میت فقط یک یا چند دایی و خاله مادری، و دایی و خاله پدر و مادری، و دایی و خاله پدری باشد، ارث نبردن دایی و خاله پدری محل اشکال است، و به هر حال دایی یا خاله مادری اگر یک نفر باشد یک ششم، و اگر متعدد باشند یک سوّم مال را می‌برند، و مابقی به دایی و خاله پدری یا پدر و مادری داده می‌شود؛ و در هر حال محتمل است که دایی دو برابر خاله ارث ببرد، ولی ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید مصالحه کنند.

مسأله ۲۷۷۸ ـ اگر وارث میت یک یا چند دایی، یا یک یا چند خاله، یا دایی و خاله، و یک یا چند عمو، یا یک یا چند عمه، یا عمو و عمه باشد، مال را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت را دایی یا خاله یا هر دو، و بقیه را عمو یا عمه یا هر دو می‌برند. و کیفیت تقسیم بین هر گروه گذشت.

مسأله ۲۷۷۹ ـ اگر میت عمو و عمه و دایی و خاله نداشته باشد، سهم آنان به اولاد آنان داده می‌شود، پس اگر یک دخترعمه و چند پسردایی داشته باشد، آن یک دخترعمه دو سوّم می‌برد، و پسردایی‌ها یک سوّم را میان خود تقسیم می‌کنند، و این طبقه (فرزندان

عمو و عمه و دایی و خاله) بر عمو و عمه و دایی و خاله پدر، یا مادر میت مقدم‌اند.

مسأله ۲۷۸۰ ـ اگر وارث میت عمو و عمه و دایی و خاله پدر و عمو و عمه و دایی و خاله مادر او باشند، مال سه سهم می‌شود: یک سهم آن را عمو و عمه و دایی و خاله مادر میت ارث می‌برند و در اینکه مال میان آنها به طور مساوی تقسیم می‌شود یا مرد دو برابر زن می‌گیرد اختلاف است و احتیاط واجب آن است که صلح کنند، و دو سهم دیگر آن را سه قسمت می‌کنند: یک قسمت را دایی و خاله پدر میت به همان کیفیت بین خودشان قسمت می‌نمایند، و دو قسمت دیگر آن را نیز به همان کیفیت به عمو و عمه پدر میت می‌دهند.

ارث زن و شوهر

مسأله ۲۷۸۱ ـ اگر زنی بمیرد و اولاد نداشته باشد، نصف همه مال را شوهر او و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن شوهر یا از شوهر دیگر اولاد داشته باشد، یک چهارم همه مال را شوهر و بقیه را ورثه دیگر می‌برند.

مسأله ۲۷۸۲ ـ اگر مردی بمیرد و اولاد نداشته باشد، یک چهارم مال او را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و اگر از آن زن یا از زن دیگر اولاد داشته باشد، یک هشتم مال را زن و بقیه را ورثه دیگر می‌برند، و زن از زمین خانه و باغ و زراعت و زمین‌های دیگر ارث نمی‌برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن، و نیز از خود هوایی خانه مانند بنا و درخت ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آنها ارث می‌برد ـ و ورثه می‌توانند از پولهای دیگر، قیمت را به او بدهند ـ و همچنین است درخت و زراعت و ساختمانی که در زمین باغ و زراعت و زمین‌های دیگر است، ولی نسبت به میوه هایی که در وقت فوت شوهر بر درختان است از عین آنها ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸۳ ـ اگر زن بخواهد در چیزهایی که از آنها ارث نمی‌برد ـ مانند زمین خانه مسکونی ـ تصرف کند، باید از ورثه دیگر اجازه بگیرد و همچنین در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد مانند بنا و درخت. و از جهت دیگر جایز نیست که ورثه تا سهم

زن را نداده‌اند، در چیزهایی که زن از قیمت آنها ارث می‌برد ـ مانند بنا و درخت ـ بدون اجازه او تصرفی کنند که موجب نقصان قیمت آن شود یا اینکه آن را به فروش یا مانند آن برسانند.

مسأله ۲۷۸٤ ـ اگر بخواهند بنا و درخت و مانند آن را قیمت نمایند، باید همان‌طور که نزد کارشناسان قیمت‌گذاری معمول است آنها را بدون در نظر گرفتن خصوصیت زمینی که در آن هستند حساب کنند چقدر ارزش دارند، نه اینکه آنها را کنده شده از زمین فرض نمایند و قیمت گذارند، یا اینکه قیمت آنها را در حالی که بدون اجاره در همین زمین باقی بمانند حساب کنند.

مسأله ۲۷۸۵ ـ مجرای آب قنات و مانند آن، حکم زمین را دارد، و آجر و چیزهایی که در آن بکار رفته، در حکم ساختمان است، اما نسبت به خود آب از عین آن ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸٦ ـ اگر میت بیش از یک زن داشته باشد، چنانچه اولاد نداشته باشد، یک چهارم مال، و اگر اولاد داشته باشد، یک‌هشتم مال به شرحی که ذکر شد، به طور مساوی بین زن‌های او قسمت می‌شود، اگرچه شوهر با همه یا بعض آنان نزدیکی نکرده باشد، ولی اگر در مرضی که در آن مرض از دنیا رفته، زنی را عقد کرده و با او نزدیکی نکرده است، آن زن از او ارث نمی‌برد و حقّ مهر هم ندارد.

مسأله ۲۷۸۷ ـ اگر زن در حال مرض شوهر کند و به همان مرض بمیرد، شوهرش اگرچه با او نزدیکی نکرده باشد، از او ارث می‌برد.

مسأله ۲۷۸۸ ـ اگر زن را به ترتیبی که در احکام طلاق ذکر شد، طلاق رجعی بدهند و در بین عدّه بمیرد، شوهر از او ارث می‌برد، و نیز اگر شوهر در بین آن عدّه بمیرد، زن از او ارث می‌برد، ولی اگر بعد از گذشتن عدّه یا در عدّه طلاق بائن، یکی از آنان بمیرد، دیگری از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۸۹ ـ اگر شوهر در حال مرض، همسرش را طلاق دهد و پیش از گذشتن دوازده ماه قمری بمیرد، زن با سه شرط از او ارث می‌برد، چه طلاق رجعی باشد چه بائن:

اوّل: آنکه در این مدت شوهر دیگر نکرده باشد، و در صورتی که شوهر کرده باشد ارث نمی‌برد، هرچند احتیاط مستحب این است که صلح نمایند.

دوّم: آنکه طلاق به درخواست و رضای زن انجام نگرفته باشد، وگرنه ارث نمی‌برد، خواه چیزی به شوهر داده باشد که او را طلاق دهد یا نه.

سوّم: شوهر در مرضی که در آن مرض زن را طلاق داده، به واسطه آن مرض یا به جهت دیگری بمیرد، پس اگر از آن مرض خوب شود و به جهت دیگری از دنیا برود، زن از او ارث نمی‌برد، مگر اینکه فوت او در عدّه رجعی باشد.

مسأله ۲۷۹۰ ـ لباسی که مرد برای پوشیدن زن خود گرفته، اگرچه زن آن را پوشیده باشد، بعد از مردن شوهر، جزء مال شوهر است، مگر اینکه به زن تملیک کرده باشد و زن حق دارد به عنوان نفقه از شوهر مطالبه تملیک لباس کند.

مسائل متفرقه ارث

مسأله ۲۷۹۱ ـ قرآن و انگشتر و شمشیر میت و لباس‌هایی را که پوشیده یا برای پوشیدن نگه داشته است، مال پسر بزرگ‌تر است. و اگر میت از سه چیز اوّل بیشتر از یکی دارد، مثلاً دو قرآن یا دو انگشتری دارد، احتیاط واجب آن است که پسر بزرگ در آنها با ورثه دیگر صلح کند. و همچنین در مورد رحل قرآن و تفنگ و خنجر و مانند آنها از سلاح‌های دیگر و غلاف شمشیر و جای قرآن تابع آنهاست.

مسأله ۲۷۹۲ ـ اگر پسر بزرگ میت بیش از یکی باشد، مثلاً از دو زن او در یک وقت دو پسر به دنیا آمده باشند، باید چیزهای گذشته را به طور مساوی بین خودشان قسمت کنند. و این حکم مختص بزرگ‌ترین پسر است، هرچند خواهرانی بزرگ‌تر از خود داشته باشد.

مسأله ۲۷۹۳ ـ اگر میت قرض داشته باشد، چنانچه قرضش به‌اندازه مال او یا زیادتر باشد، باید پسر بزرگ‌تر چیزهایی هم که مال اوست و در مسأله پیش ذکر شد، به قرض او بدهد، و یا به مقدار قیمت آنها از مال خود بدهد؛ و اگر قرض میت کمتر از مال

او باشد، چنانچه بقیه اموالش غیر از آن چند چیزی که به پسر بزرگ‌تر می‌رسد کافی برای اداء قرضش نباشد، باید پسر بزرگ‌تر از آن چیزها یا از مال خود به نسبت به قرض او بدهد، و اگر بقیه اموالش کافی به قرض باشد، باز هم احتیاط لازم آن است که پسر بزرگ‌تر به کیفیت گذشته در ادای قرض میت شرکت کند، مثلاً اگر همه دارایی میت شصت تومان است و به مقدار بیست تومان آن از چیزهایی است که مال پسر بزرگ‌تر است و سی تومان قرض دارد، پسر بزرگ باید به مقدار ده تومان از آن چیزها را بابت قرض میت بدهد.

مسأله ۲۷۹٤ ـ مسلمان از کافر ارث می‌برد، ولی کافر اگرچه پدر یا پسر میت مسلمان باشد از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۷۹۵ ـ اگر کسی یکی از خویشان خود را عمداً و به ناحق بکشد، از او ارث نمی‌برد، ولی اگر قتل به حق باشد مانند قصاص یا اجرای حد یا دفاع، ارث می‌برد، و همچنین اگر از روی خطا باشد، مثل آنکه سنگ را به هوا بیندازد و اتفاقاً به یکی از خویشان او بخورد و او را بکشد، از او ارث می‌برد، ولی از دیه قتل که عاقله می‌پردازد ارث نمی‌برد و همچنین قتل شبه عمد ـ یعنی: اینکه کاری کند که معمولاً موجب قتل نیست و قصد قتل هم نداشته، ولی قصد انجام آن نسبت به مقتول داشته است ـ مانع ارث نمی‌شود، بله از دیه‌ای که باید آن را به ورثه بپردازد سهمی نمی‌برد.

مسأله ۲۷۹٦ ـ هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، برای بچه‌ای که در شکم است که اگر زنده به دنیا بیاید ارث می‌برد، در صورتی که معلوم باشد یکی است یا متعدد، پسر است یا دختر، هرچند با کمک وسایل علمی باشد باید سهم او یا آنها را نگه‌دارد، و اگر معلوم نباشد، پس اگر احتمال معتبری داده شود که متعدد است، به مقدار عدد محتمل باید سهم پسر نگه دارند، و چنانچه مثلاً یک پسر یا یک دختر به دنیا آمد، زیادی را ورثه بین خودشان تقسیم کنند.

ملحقات

(۱) سپرده‌گذاری ـ قرض گرفتن

بانک‌ها در کشورهای اسلامی بر سه گونه هستند:

۱ ـ **خصوصی:** که سرمایه‌اش از اموال یک تن یا چند شخص سرمایه‌گذار تشکیل می‌شود.

۲ ـ **دولتی:** که سرمایه‌اش از اموال دولتی است.

۳ ـ **مشترک:** که از سرمایه دولت و بخش خصوصی، تشکیل می‌شود.

مسأله ۲۷۹۷ ـ قرض کردن از بانک‌های خصوصی، با شرط پرداخت بیش از مبلغ قرض شده، ربا و حرام است و اگر شخصی به این شکل قرض کند، اصل قرض صحیح و شرط باطل است و پرداخت و گرفتن مبلغ اضافه به عنوان وفای به شرط حرام است.

برای رهایی از ربا، راه‌هایی ذکر شده است، مانند:

۱ ـ قرض گیرنده، فرضاً کالایی را از بانک یا وکیل او ده یا بیست درصد گران‌تر از قیمت واقعی آن می‌خرد و یا کالایی را به کمتر از قیمت واقعی آن به بانک می‌فروشد و ضمن معامله شرط می‌کند که بانک مبلغی را که مورد توافق طرفین است برای مدت معینی به او قرض دهد. در چنین حالی می‌گویند که قرض گرفتن از بانک جایز است و ربا نیست.

ولی این مسأله خالی از اشکال نیست و احتیاط واجب اجتناب از آن است.

همین مسأله در مورد هبه، اجاره و صلح به شرط قرض دادن جاری است.

و مانند آن است اگر کسی در یک معامله محاباتی ـ فروش به کمتر از قیمت یا خرید به گران‌تر از آن ـ شرط کند که در ادای دین به او مهلت دهد.

۲ ـ قرض را تبدیل به بیع بکنند، مانند آنکه بانک مبلغ معینی، مثلاً هزار تومان را به

هزار و دویست تومان به صورت نسیه دو ماهه بفروشد.

اگرچه در حقیقت این مورد قرض ربوی نیست، ولی صحت بیع محل اشکال است، البته مانعی ندارد که بانک مبلغی را مثلاً هزار تومان به صورت نسیه به ارز دیگری مانند دینار بفروشد و قیمت آن را طبق نرخ ارز مطابق هزار و دویست تومان مثلاً قرار دهد و در وقت پرداخت جایز است به‌جای ارز مذکور تومان پرداخت شود که در این صورت ادای دین از جنس دیگر خواهد بود، و با رضایت طرفین اشکالی ندارد.

۳ ـ بانک کالایی را به مبلغی، مثلاً هزار و دویست تومان، به صورت نسیه به مشتری بفروشد و سپس همان را نقداً به مبلغی کمتر از آن، مثلاً هزار تومان بخرد.

این شکل معامله نیز در صورتی که در بیع اوّل، شرط شده باشد که بانک کالا را مجدداً نقداً به کمتر از قیمت نسیه آن بخرد و یا قبل از عقد شرط کند و عقد را بر آن مبتنی سازد، مثلاً در ضمن عقد ذکر شود بر اساس شرط سابق، صحیح نیست، ولی اگر چنین شرطی در میان نباشد، اشکالی ندارد.

گفتنی است که این راه‌ها ـ اگر هم صحیح باشد ـ یک هدف اساسی در معاملات بانکی را تحقق نمی‌سازد و آن اینکه بانک بتواند در صورت عدم پرداخت در سررسید قرض پول بیشتری را به عنوان دیرکرد مطالبه نماید؛ زیرا گرفتن سود در صورت تأخیر بدهکار در ادای بدهی خود، ربا و حرام است. اگرچه آن را به صورت شرط ضمن عقد قرار داده باشند.

مسأله ۲۷۹۸ ـ قرض گرفتن از بانک‌های دولتی، به شرط پرداخت سود، جایز نیست؛ زیرا ربا است و در آن تفاوتی میان گذاشتن رهن و نگذاشتن آن نیست. و اگر کسی با این شرط از بانک دولتی قرض کند، قرض و شرط آن، هر دو باطل است؛ زیرا بانک مالک اموال خود نیست تا آنها را به تملیک قرض گیرنده درآورد.

برای رهایی از این اشکال، قرض گیرنده می‌تواند با اذن حاکم شرع (مرجع تقلید) مبلغ مورد نظر را قرض صحیح کند به این لحاظ، که اموال بانک مجهول‌المالک و اختیار تصرف در آنها با حاکم شرع است، و این اذن را ما به همه مؤمنین داده‌ایم و کافی

است کسی که پول از بانک می‌گیرد هنگام گرفتن پول پیش خودش بگوید این پول را از طرف حاکم شرع به خودم قرض دادم، و در این صورت کافی است اصل مبلغ را به بانک برگرداند هرچند بداند قانون ملزم به پرداخت اصل و سود به بانک است.

مسأله ۲۷۹۹ ـ سپرده‌گذاری در بانک‌های خصوصی ـ که در واقع قرض دادن به آنها است ـ در صورتی که شرط سود نکند جایز است، هرچند بداند به او سود می‌دهند و منظور از شرط نکردن این نیست که شخص قلباً بنا نداشته باشد که سود را مطالبه کند اگر بانک نپرداخت؛ زیرا ممکن است این بنا را نداشته باشد ولی شرط کند و ممکن است بنا را نداشته باشد ولی شرط نکند، بلکه منظور از شرط نکردن این است که سپرده‌گذاری را مشروط به تعهّد بانک به پرداخت سود نکند.

مسأله ۲۸۰۰ ـ سپرده‌گذاری در بانک‌های خصوصی ـ به معنای قرض دادن به آنها ـ با شرط دریافت سود جایز نیست و اگر کسی چنین کند، اصل سپرده‌گذاری صحیح و شرط باطل است. و اگر بانک سود را پرداخت کرد، او مالک نمی‌شود، ولی اگر مطمئن باشد که مالکان بانک حتی در صورت علم به عدم مالکیت شرعی به تصرف او در این مال (سود) راضی هستند، تصرف او اشکال ندارد. و غالباً چنین است.

مسأله ۲۸۰۱ ـ سپرده‌گذاری در بانک‌های دولتی ـ به معنای قرض دادن به آنها ـ با شرط گرفتن سود جایز نیست و آن سود ربا است. بلکه مال به این سپرده‌گذاری بانک‌ها هرچند بدون دریافت سود باشد، شرعاً به منزله اتلاف مال است؛ زیرا آنچه را بعداً از بانک باز پس می‌گیرند، مال بانک نیست، بلکه از اموال مجهول‌المالک است. بنابراین سپردن درآمدها و فایده‌هایی که شخص در طول سال به دست می‌آورد، در بانک‌های دولتی، بدون پرداخت خمس آن، مشکل است؛ زیرا او اجازه صرف این اموال را برای مؤونه خود دارد و به اتلاف آن مجاز نیست، و اگر آن را اتلاف کند، ضامن خمس برای صاحبان آن می‌شود. البته این در صورتی است که سپرده‌گذاری بدون اجازه حاکم شرع باشد اما چنانچه حاکم شرع به شخصی اجازه سپرده‌گذاری داد و به سیستم بانکی نیز اجازه داد که سپرده را از اموال موجود در بانک بپردازد، سپرده‌گذاری اشکال شرعی ندارد

همان‌گونه که جایز است سپرده‌گذار سود شرط نشده را دریافت کرده، و نیمی از آن را در امور شخصی خود صرف نموده و نیمی دیگر را به عنوان صدقه به افراد مستحق و فقیر تسلیم نماید، و عامه مؤمنین از طرف ما مجاز در سپرده‌گذاری و دریافت سود و صرف آن به نحو مذکور می‌باشند.

مسأله ۲۸۰۲ ـ در سپرده‌گذاری ـ در مواردی که گذشت ـ میان سپرده ثابت ـ که مدت‌دار است و بانک ملزم نیست آن را دائماً در اختیار سپرده‌گذار قرار دهد ـ و حساب جاری ـ که بانک ملزم است آن را در اختیار سپرده‌گذار قرار دهد ـ تفاوتی نیست.

مسأله ۲۸۰۳ ـ بانک‌های مشترک ـ در مواردی که گذشت ـ حکم بانک‌های دولتی را دارد و اموال موجود در آن حکم اموال مجهول‌المالک را دارد بدون اذن حاکم شرع تصرف در آن جایز نیست.

مسأله ۲۸۰٤ ـ آنچه در مورد حکم سپرده‌گذاری و قرض گرفتن از بانک‌های خصوصی و دولتی ذکر شد، مربوط به بانک‌های کشورهای اسلامی است؛ ولی سپرده‌گذاری برای به دست آوردن سود در بانک‌هایی که سرمایه‌شان متعلق به غیرمسلمانان است، چه این بانک‌ها خصوصی باشند و چه دولتی یا مشترک جایز است؛ زیرا گرفتن ربا از آنها جایز است. اما قرض گرفتن از آنها، به شرط پرداخت سود، حرام است و می‌توان برای رهایی از آن، مال را بدون نیت قرض از بانک گرفت در آن تصرف کرد نیازی به اذن حاکم شرع نیست، هرچند بداند که آنها اصل مال و سود را از او خواهند گرفت.

(۲) اعتبارات

اعتبار بر دو گونه است:

۱ ـ **اعتبار برای واردات:** کسی که خواهان وارد کردن کالاهای خارجی است به بانک رجوع می‌کند و خواستار گشایش اعتبار می‌گردد. در نتیجه بانک متعهد می‌شود که اسناد کالاهای خارجی وارد شده را تسلیم صاحب اعتبار نماید و مبلغ آن را برای

صادرکننده کالا، واریز کند.

و پس از تمام شدن معامله با صادرکننده کالا از طریق مکاتبه یا مراجعه به وکیل موجود در کشور، و دریافت لیستی که کیفیت و کمیت کالاها را مشخص می‌کند و پرداخت بخشی از قیمت کالا به بانک، در نهایت بانک اسناد را تحویل گرفته و مبلغ کالا را برای فروشنده ارسال می‌نماید.

۲ ـ اعتبار برای صادرات: که جز در نام، با اعتبار فوق تفاوتی ندارد و آنکه خواهان صدور کالایی به خارج است، خریدار خارجی برای ارتباط با او، نزد بانک، اعتباری می‌گشاید که بر اساس آن بانک اسناد کالا را تحویل خریدار و مبلغ آن را پس از طی مراحل فوق، تحویل صادرکننده می‌دهد.

در نتیجه این دو گونه اعتبار، در حقیقت تفاوتی ندارند و اعتبار ـ چه برای واردات و چه برای صادرات ـ عبارت است از تعهّد بانک به پرداخت بدهی مشتری، یعنی قیمت کالای خریداری‌شده به فروشنده و تسلیم اسناد آن به مشتری.

البته یک نوع اعتبار دیگر وجود دارد، به این شرح که صادرکننده لیستی شامل کیفیت و کمیت کالاها را بی آنکه معامله‌ای با واردکننده صورت گرفته باشد، به بانک یا شعبه آن در کشور می‌فرستد و بانک نیز به نوبه خود آن لیست را برای خریدار احتمالی می‌فرستد. در صورتی که آن شخص خواهان خرید کالای موصوف در لیست باشد، از بانک خواهان گشایش اعتبار می‌شود و بانک نیز به تحویل اسناد کالا و دریافت قیمت اقدام می‌کند.

مسأله ۲۸۰۵ ـ گشایش اعتبارات یاد شده در بانک‌ها و اقدام به این عملیات نیز از سوی بانک‌ها جایز است.

مسأله ۲۸۰۶ ـ بانک از صاحب اعتبار دو گونه سود می‌برد:

۱ ـ سودی از خدمات بانکی؛ مانند تعهد به پرداخت بدهی، و ارتباط با صادرکننده کالا. و گرفتن اسناد آن و تحویل آن به خریدار و... می‌برد.

این نحوه سود گرفتن جایز است؛ زیرا داخل در عقد جُعاله است، یعنی: صاحب اعتبار برای بانک مبلغی در ازای این خدمات تعیین می‌کند. همچنین می‌توان آن را ـ در

صورتی که شروط صحت آن را داشته باشد ـ داخل در عقد اجاره دانست.

۲ ـ بانک قیمت کالا را از مال خود، نه از حساب مشتری، می‌پردازد و در قبال عدم مطالبه آن از مشتری تا مدتی معین، سودی به صورت درصدی از کل مبلغ پرداختی به دست می‌آورد.

گفته شده است که این نحو سود گرفتن را می‌توان بر اساس عقد جعاله جایز دانست، به این ترتیب که صاحب اعتبار برای بانک مبلغی را در ازای این خدمات تعیین می‌کند. و ممکن است بر اساس عقد اجاره نیز صحیح باشد اگر شرایط صحّت آن را داشته باشد.

ولی واضح است که صاحب اعتبار، تنها ضامن اصل بدهی خود به بانک است، پس گرفتن سود از سوی بانک در قبال دادن مهلت برای پرداخت آن، ربا و حرام است.

البته اگر صاحب اعتبار در قبال پرداخت بدهی از سوی بانک، اصل بدهی و سود مدت‌دار آن را ـ فرضاً دو ماهه ـ به عنوان جُعل قرار دهد، این عقد داخل در جُعاله خواهد بود و در این صورت صحت آن بی‌وجه نیست.

همچنین می‌توان برای رهایی از ربوی بودن این معامله و تصحیح گرفتن سود، آن را در عقد بیع وارد کرد. چون بانک قیمت کالا را به ارز خارجی به صادرکننده آن می‌پردازد، می‌تواند آن مقدار از ارز خارجی را در ذمه مشتری به مبلغی از پول رایج کشور بفروشد، که معادل آن ارز و سود مورد نظر است، و چون ثمن و مُثمن جنسشان مختلف است، اشکالی ندارد.

همه موارد فوق «گذشته»، مربوط به‌جایی است که طرف حساب بانک خصوصی باشد؛ و در صورتی که بانک دولتی، یا مشترک باشد، از آنجا که بدهی خواهان اعتبار را از اموال مجهول‌المالک می‌پردازد، شرعاً شخص مدیون بانک نمی‌شود. لذا تعهد به بازپرداخت اصل بدهی همراه با سود آن، از قبیل ربای حرام به شمار نمی‌رود.

(۳) نگهداری کالا

گاهی بانک واسطه رساندن کالا از صادرکننده به واردکننده می‌شود و آن را به حساب

واردکننده، نگهداری می‌کند، به این صورت که پس از انعقاد قرارداد میان صادرکننده و واردکننده و پرداخت قیمت کالا و رسیدن آن، بانک اسناد آن را برای واردکننده می‌فرستد و او را از رسیدن کالا باخبر می‌کند و در صورت تأخیر واردکننده در تحویل کالا، آن را به حساب او نگهداری می‌کند و در قبال آن اجرتی معین می‌گیرد. همچنین در صورتی که صادرکننده بدون آنکه قراردادی با واردکننده بسته باشد، کالایی برای بانک بفرستد، بانک نسبت به ارسال لیست کالا برای خریداران احتمالی اقدام می‌کند و اگر آنان کالا را خریداری نکردند، می‌تواند در قبال نگهداری آن، اُجرتی از صادرکننده دریافت کند.

مسأله ۲۸۰۷ ـ در صورتی که نگهداری کالا از سود بانک به درخواست صادرکننده یا واردکننده باشد و یا ضمن عقد شرط شده باشد ـ اگرچه این شرط ناگفته و ارتکازی باشد ـ برای بانک گرفتن اجرت برای نگهداری کالا جایز است وگرنه استحقاق چیزی را ندارد.

(٤) فروش کالاهای متروکه

هرگاه صاحبان کالا ـ پس از آنکه بانک را از وجود کالا باخبر کرد ـ از گرفتن آنها و پرداخت اُجرت بانک خودداری کنند، بانک کالا را می‌فروشد و از قیمت آنها حقّ خویش را برداشت می‌کند.

مسأله ۲۸۰۸ ـ در حالت مذکور، برای بانک فروش کالا و برای دیگران خرید آن جایز است؛ زیرا به مقتضای شرط صریح یا ارتکازی در این‌گونه موارد، بانک در صورت تخلف صاحبان کالا از گرفتن کالای خود و پرداخت حقّ بانک، از سوی آنان وکیل است که آن را بفروشد، و در صورتی که فروش آن جایز باشد، خرید آن نیز جایز است.

(٥) کفالت بانکی

گاه شخصی یا اشخاصی مشترکاً در برابر مرجعی دولتی یا غیر آن، متعهد می‌شوند که پروژه‌ای را اجرا کنند، مانند آنکه مدرسه یا درمانگاه و یا پلی بسازند؛ در چنین مواردی

گاه آن که تعهد برایش صورت گرفته از تعهد دهنده می‌خواهد تا تضمینی برای اجرای این پروژه بدهد، و در صورت عدم اجرای آن در مهلت تعیین شده، خسارت‌های وارده را بپردازد، و برای آنکه به انجام تعهد مطمئن شود از تعهد دهنده کفیلی در این باب می‌خواهد. در اینجاست که تعهد دهنده به بانک مراجعه می‌کند تا اسناد کفالتی صادر نماید و طی آن کفالت کند که در صورت عدم اجرای تعهدات متعهد در مهلت مقرر و عدم پرداخت خسارت تعیین شده، بانک خسارت را خواهد پرداخت.

مسأله ۲۸۰۹ ـ تعهد بانک نسبت به صاحب پروژه مبنی بر ادای مبالغ درخواستی در صورت تخلف متعهد از اجرای آن و ادای خسارات، نوعی کفالت مالی است در برابر کفالت اصطلاحی در ابواب معاملات که ضمانت مالی در این‌گونه موارد، با ضمانی که در فقه به کار می‌رود این تفاوت را دارد، که در ضمان فقهی ضامن به عین دین مورد ضمانت بدهکار می‌شود و در نتیجه اگر پیش از ادای آن فوت کند، پیش از تقسیم ارث مانند هر دین دیگر از ترکه‌اش برداشت و پرداخت می‌شود، ولی در این‌گونه ضمان، ضامن بدهکار نیست، بلکه واجب است آن را ادا کند و اگر نکرد و وصیّت هم نکرد از ترکه او برداشت نمی‌شود.

این عقد ضمانت نیاز به ایجاب و قبول دارد، و ایجاب آن با هر لفظی که دلالت بر تعهد کند قابل انشاء است، و قبول نیز با هر لفظی که دلالت بر موافقت داشته باشد صحیح است. و این عقد با نوشتن و یا عملی که دلالت بر انشاء تعهد کند نیز انجام می‌شود.

مسأله ۲۸۱۰ ـ برای بانک گرفتن کارمزد معینی از متعهد به ازای کفالت از او مبنی بر اجرای پروژه جایزاست، و می‌توان این قرارداد را از باب جُعاله دانست، به این صورت که متعهد، جُعلی را برای بانک در صورت کفیل شدنش تعیین می‌کند و در این حال، گرفتن این مبلغ برای بانک حلال است.

مسأله ۲۸۱۱ ـ اگر متعهد از اجرای پروژه در مدت تعیین شده تخلف ورزید و از پرداخت خسارت مقرر به کارفرما خودداری کرد، و بانک که کفیل اوست مبالغ

درخواستی را به کارفرما پرداخت کرد، بانک می‌تواند به متعهد رجوع کند؛ زیرا تعهد و کفالت بانک به درخواست شخص متعهد بوده است و او در نتیجه تعهدش ضامن خسارات وارد شده به بانک است، لذا بانک می‌تواند آن را از شخص متعهد مطالبه کند؛ زیرا ضمانت بانک به درخواست او بوده و او ضامن خسارتی است که بر بانک به مقتضای ضمانتش وارد شده است.

(٦) فروش سهام

گاه شرکت‌های سهامی، بانک‌ها را واسطه فروش سهام خود قرار می‌دهند و بانک‌ها با دریافت کارمزد معینی به نمایندگی از شرکت‌های مزبور، به فروش سهام مبادرت می‌ورزند.

مسأله ۲۸۱۲ ـ این نحوه معامله با بانک جایز است؛ زیرا در حقیقت، یا داخل در اجاره است به این صورت که شرکت، بانک را برای انجام این کار در برابر کارمزد معین اجیر می‌کند، و یا از باب جُعاله است، و در هر دو صورت معامله صحیح است و بانک در قبال انجام این کار، مستحق کارمزد است.

مسأله ۲۸۱۳ ـ خرید و فروش این سهام صحیح است، البته اگر معاملات شرکت سهامی حرام باشد، مثل آنکه به دادوستد شراب و یا معاملات ربوی مشغول باشد، خرید سهام آن، و مشارکت در این معاملات جایز نیست.

(۷) فروش اوراق قرضه

اوراق قرضه، اوراقی هستند که مراجع قانونی ذی‌ربط، به قیمت اسمی معین و مدت‌داری صادر می‌کنند و آنها را به قیمتی کمتر از قیمت اسمی می‌فروشند، مثلاً سندی را که قیمت اسمی آن هزار تومان است به نهصد و پنجاه تومان نقداً می‌فروشند، مشروط بر آنکه آن را سال بعد به هزار تومان بخرند. گاه بانک در قبال دریافت کارمزد معینی، مسئول فروش این اوراق می‌شود.

مسأله ۲۸۱٤ ـ این معامله به دو شکل ممکن است صورت گیرد:

۱ ـ صادرکننده سند در حقیقت از خریدار آن مبلغ نهصد و پنجاه تومان ـ در مثال فوق ـ قرض می‌کند و پس از سررسید مدت معین، هزار تومان به خریدار سند بازمی‌گرداند: نهصد و پنجاه تومان به عنوان اصل، و پنجاه تومان مازاد بر آن. این شکل، ربا و حرام است.

۲ ـ صادرکننده سند، سند هزار تومانی را ـ که بعد از مدتی قابل پرداخت است ـ نقداً به نهصد و پنجاه تومان می‌فروشد.

این صورت اگرچه حقیقتاً قرض ربوی نیست، ولی صحت معامله ـ همان‌گونه که گذشت ـ محل اشکال است.

در نتیجه نمی‌توان فروش اوراق مذکور را که مراجع رسمی با آنها معامله می‌کنند، تصحیح کرد.

مسأله ۲۸۱۵ ـ جایز نیست که بانک‌ها به خرید و فروش این اوراق بپردازند، و همچنین گرفتن کارمزد برای این کار جایز نیست.

(۸) حواله‌های داخلی و خارجی

مسأله ۲۸۱٦ ـ حواله در اصطلاح فقهی، به معنای انتقال بدهی از ذمه مُحیل (حواله دهنده) به ذمه محال‌علیه (کسی که حواله به او منتقل شده) است؛ لکن در اینجا به معنای عام‌تر از آن بکار می‌رود. نمونه‌هایی از حواله‌های بانکی به شرح زیرند:

۱ ـ بانک در قبال صدور حواله‌ای برای مشتری خود، می‌پذیرد که مبلغی را از وکیل او در داخل یا خارج به حساب مشتری اگر در بانک حسابی داشته باشد، وصول کند و به ازای آن کارمزد معینی دریافت دارد، ظاهراً گرفتن این کارمزد جایز است؛ زیرا بانک حق دارد که در غیر بانک دَین خود را به مشتری نپردازد، بنابراین گرفتن کارمزد برای گذشتن از حقّ خود و پرداخت دَین در جای دیگر، جایز است.

۲ ـ بانک حواله‌ای برای شخص صادر می‌کند که طبق آن، شخص می‌تواند مبلغ

معینی را از بانک دیگری ـ در داخل یا خارج ـ که مشتری در آن حسابی ندارد، به عنوان قرض بگیرد؛ بانک نیز کارمزدی بابت این کار دریافت می‌کند.

ظاهراً جایز است که بانک در قبال صدور این حواله کار مزدی بگیرد؛ زیرا اگر این چنین باشد که در بانک اوّل برای وکیل کردن بانک دوّم نسبت به قرض دادن به شخص از اموالی که بانک اوّل نزد بانک دوّم دارد، حق‌الزحمه‌ای دریافت می‌کند و این کار به معنای گرفتن حق‌الزحمه برای خود قرض دادن نیست، تا حرام باشد، بلکه از قبیل گرفتن مبلغی برای توکیل دیگری در قرض دادن است. لذا پرداخت کارمزد در قبال قرض دادن و مرتبط با آن نیست، بلکه برای توکیل در قرض است و از این رو اشکالی ندارد.

وانگهی اگر مبلغ مذکور در حواله، ارز خارجی باشد، برای بانک حقّ دیگری به وجود می‌آورد، بدین معنا که بدهکار ذمه‌اش به پرداخت ارز مذکور در حواله مشغول است و ملزم است که آن را بپردازد، لذا اگر بانک از این حق گذشت و پذیرفت که بدهکار معادل آن را از پول رایج کشور بپردازد، جایز است که در قبال این گذشت از حقّ خویش، مبلغی دریافت دارد. همچنین می‌تواند آن را با مازادش به پول رایج کشور تبدیل کند.

۳ ـ شخص مبلغ معین را فرضاً به بانکی در نجف اشرف تحویل می‌دهد و حواله‌ای می‌گیرد که طبق آن همان مبلغ یا معادل آن را از بانک دیگری در کربلا، و یا خارج از کشور مانند لبنان دریافت کند و بانک در قبال این خدمت، کارمزدی دریافت می‌دارد، این فرض به دو شکل است:

اوّل: شخص مبلغی از پول رایج کشور را به بانک به مبلغی ارز خارجی که معادل پول خودش است می‌فروشد، و کارمزدی هم برای حواله گرفتن و خدمات بانکی می‌پردازد. در این صورت اشکالی ندارد، و مشابه آن گذشت.

دوّم: شخص مبلغ معین را به بانک قرض می‌دهد، و شرط می‌کند که در قبال دریافت حواله‌ای برای بانک دیگری در داخل یا خارج کشور، کارمزدی بپردازد. اشکالی که در این صورت است این است که حواله دهی عملی است محترم و دارای مالیت است، و شرط اجرای آن از طرف قرض دهنده بر قرض گیرنده، از قبیل شرطی است که ارزش

مالی دارد، و شرعاً حرام است، ولی چون از روایات استفاده می‌شود که قرض دهنده می‌تواند بر قرض گیرنده شرط کند که قرضش را در جای دیگری بپردازد، پس می‌تواند حواله دهی را نیز شرط کند، و اگر این شرط به صورت مجانی و بلاعوض جایز باشد، در قبال پرداخت کارمزدی معین، به طریق اولی جایز است.

٤ ـ شخص از بانکی مثلاً در نجف اشرف مبلغی می‌گیرد و به ازای آن حواله‌ای به بانک می‌دهد تا بتواند معادل پول پرداختی را از بانکی دیگر در داخل یا خارج کشور دریافت کند و بانک به ازای قبول این حواله، کارمزدی می‌گیرد.

این فرض دو صورت دارد:

اوّل: بانک به شخص مبلغ معینی پول رایج کشور را به معادل آن از ارز خارجی به اضافه کارمزد می‌فروشد و مشتری نیز بانک را برای دریافت ثمن به بانک دیگری احاله می‌دهد. در این صورت جایز است.

دوّم: بانک مبلغ معینی به شخصی قرض می‌دهد و به ازای قبول انتقال بدهی او به ذمه دیگری و دریافت مبلغ در جای دیگری، کارمزد معینی را شرط می‌کند. این مورد ربا است، زیرا از قبیل شرط کردن چیزی بر مقدار قرض به شمار می‌رود، گرچه به ازای عملیات حواله دهی باشد.

البته اگر این اتفاق بدون پیش‌شرط بوده باشد، به این صورت که نخست شخص از بانک مبلغی را قرض کند و سپس برای پرداخت بدهی خود، بانک بستانکار را به بانک دیگری حواله دهد و بانک در قبال این احاله درخواست کارمزد کند، در این صورت پرداخت آن جایز است، زیرا بانک حق دارد از انتقال قرض به بانک دیگری و پذیرش شرطِ قرض گیرنده، خودداری کند، لذا می‌تواند در قبال گذشت از این حق مبلغی دریافت دارد. این مورد از قبیل مبلغی که طلبکار برای به تأخیر انداختن طلب خود می‌گیرد، نیست، تا ربا باشد، بلکه بانک این مبلغ را در قبال انتقال بدهی به ذمه دیگری و دریافت آن در جای دیگری، می‌گیرد، لذا اشکالی ندارد.

مسأله ۲۸۱۷ ـ گاهی یک حواله متضمن دو حواله است، مانند آنکه بدهکار،

طلبکار خود را با صدور چکی به نام او به بانک حواله می‌دهد و بانک پرداخت مبلغ مندرج در چک را به شعبه‌ای که در شهر طلبکار است و یا به بانک دیگری ارجاع دهد تا طلبکار مبلغ مذکور را در آنجا دریافت دارد. در اینجا در حقیقت با دو حواله مواجه هستیم:

اوّل: آنکه بدهکار، طلبکار خود را به بانک حواله می‌دهد و بدین ترتیب بانک بدهکار آن شخص می‌شود.

دوّم: آنکه بانک طلبکار را به یکی از شعب خود و یا بانک دیگری برای دریافت مبلغ مذکور ارجاع می‌دهد.

نقش بانک در حواله اوّلی، پذیرش حواله، و در دومی، صدور حواله است، و هر دو حواله شرعاً صحیح است. لکن اگر حواله بانک به شعبه خود، عین ذمه بانک حواله دهنده باشد، به اصطلاح فقهی، به آن حواله گفته نمی‌شود، زیرا در آن انتقال بدهی صورت نگرفته است، بلکه در حقیقت بانک از وکیل خود، خواسته است تا طلب شخصی را در مکان مورد نظر بپردازد.

در هر صورت، جایز است که بانک در قبال انجام امور فوق، حتی قبول حواله کسی که در بانک حساب دارد، درخواست کارمزد کند، زیرا این حواله از قبیل حواله به بدهکار است که می‌تواند آن را نپذیرد و در این صورت مجاز به گرفتن کارمزد در قبال پذیرش آن است.

مسأله ۲۸۱۸ ـ آنچه از اقسام حواله و احکام فقهی آن گذشت، عیناً در حواله به اشخاص نیز جاری است، بدین معنا که شخص می‌تواند مبلغی را به کسی بپردازد و از او حواله‌ای برای شهر دیگری بگیرد و در قبال آن کارمزدی دریافت کند و یا مبلغی از کسی بگیرد و او را به شخص دیگری حواله بدهد و کارمزدی دریافت نماید.

مسأله ۲۸۱۹ ـ در آنچه گذشت تفاوتی نمی‌کند که حواله بر شخص بدهکار باشد و یا غیر آن، اوّلی مانند آن که نزد محال‌علیه، حساب مالی داشته باشد، و دومی آن که چنین نباشد.

(۹) جوایز بانک

گاه بانک‌ها میان سپرده‌گذاران خود قرعه‌کشی می‌کنند و برای تشویق بیشتر آنان به سپرده‌گذاری و پس‌انداز، به کسانی که قرعه به نام آنها در آمده، جوایزی می‌دهند.

مسأله ۲۸۲۰ ـ آیا این کار بانک‌ها جایز است؟ این مسأله نیاز به تفصیل دارد، در صورتی که سپرده‌گذاران، سپرده‌گذاری را مشروط به قرعه‌کشی نکرده باشند و بانک‌ها صرفاً برای تشویق آنان و افزایش سپرده‌گذاری و تشویق دیگران به گشودن حساب، چنین کرده باشند، این کار جایز است و گرفتن جوایز نیز از سوی برندگان جایز است. ولی اگر آن بانک‌ها دولتی، یا مشترک باشند، باید برای قبض و تصرف در آنها از حاکم شرع اجازه گرفت، و در صورتی که بانک خصوصی باشد، گرفتن جایزه و تصرف در آن جایز است و نیازی به اذن حاکم شرع نیست.

لکن اگر سپرده‌گذاران، سپرده‌گذاری خود را در ضمن عقد قرض یا مانند آن مشروط به قرعه‌کشی کرده باشند و بانک در پی اجرای این شرط دست به قرعه‌کشی بزند، این کار جایز نیست. همچنین گرفتن جایزه از سوی کسی که قرعه به نامش در آمده ـ در صورتی که به عنوان وفای به شرط باشد ـ جایز نیست و بدون آن جایز است.

(۱۰) وصول سفته

یکی از خدمات بانکی، وصول سفته به نمایندگی از مشتری خویش است، بدین ترتیب که پیش از سررسید آن، بانک، امضاکننده سفته را از تاریخ سررسید و مبلغ آن باخبر می‌کند، تا برای پرداخت آن آماده شود و بانک پس از وصول مبلغ سفته، آن را به حساب مشتری خود واریز می‌کند و یا نقداً به او می‌پردازد و در قبال این خدمت کارمزدی دریافت می‌دارد. همچنین بانک نسبت به وصول چک به نمایندگی از مشتری خود در شهر او یا شهر دیگری اقدام می‌کند و در جایی که حامل چک، خود خواهان اقدام و وصول چک نیست، آن را به نمایندگی از او وصول می‌کند و در قبال این خدمت

کارمزدی دریافت می‌دارد.

مسأله ۲۸۲۱ ـ وصول سفته و دریافت کارمزد به چند شکل است:

۱ ـ استفاده‌کننده از سفته آن را به بانکی که محال‌علیه نیست، می‌دهد و در قبال پرداخت کارمزدی معین، خواهان وصول مبلغ آن می‌گردد.

ظاهراً این خدمت و دریافت کارمزد در قبال آن جایز است، مشروط بر آنکه بانک فقط سفته را وصول کند، لکن وصول سود ربوی آن جایز نیست، می‌توان این کارمزد را از نظر فقهی جُعاله دانست، که طی آن طلبکار خواستار وصول طلب خود از طریق بانک می‌شود.

۲ ـ استفاده‌کننده سفته، آن را به بانک محال‌علیه ارائه می‌کند، لکن بانک نسبت به امضاکننده آن بدهکار نیست و یا با ارز دیگری جز آنچه بدو حواله شده بدهکار است.

در این صورت، جایز است که بانک بابت قبول این حواله ـ با همان شرطی که در مورد قبلی گذشت ـ کارمزدی دریافت کند؛ زیرا پذیرفتن حواله بر آن که بدهکار نیست و یا به جنس دیگری جز آنچه در حواله آمده، بدهکار است، واجب نیست. لذا گرفتن چیزی برای دست کشیدن از این حق و انجام خدمت، اشکالی ندارد.

۳ ـ امضاکننده سفته با اشاره به پرداخت وجه آن از حسابی که نزد بانک دارد، آن را به بانک حواله می‌کند، تا در سررسید آن از حسابش کسر شود و مبلغ آن به حساب دارنده سفته واریز شود و یا نقداً به او پرداخت گردد. در اینجا امضاکننده سفته، طلبکار خود را به بانک که بدهکار خودش است حواله داده است، لذا از نوع حواله به بدهکار به شمار می‌رود. و موافقت محال‌علیه (بانک) با این حواله لازم است و بدون پذیرش آن از طرف بانک، نافذ نیست. لذا برای بانک جایز است که در قبال این حواله و پرداخت بدهی حواله دهنده، کارمزدی دریافت کند.

(۱۱) خرید و فروش ارز

یکی از کارهای بانک‌ها، اقدام به خرید و فروش و تبدیل ارز برای فراهم آوردن مقدار

کافی از آنها در جهت تأمین نیاز مشتریان خود، به ویژه واردکنندگان کالاهای خارجی و در نتیجه به دست آوردن سود از طریق تفاوت قیمت خرید و فروش آنهاست.

مسأله ۲۸۲۲ ـ خرید و فروش ارز به قیمت بازار یا کمتر و یا بیشتر از آن، چه نقد و چه مدت‌دار، صحیح است.

(۱۲) اضافه برداشت

هر کس در بانک حساب جاری داشته باشد، می‌تواند هر مبلغی ـ که از سپرده‌اش بیشتر نباشد ـ از آن برداشت کند.

و گاهی بانک به برخی صاحبان حساب که به آنان اعتماد دارد، اجازه می‌دهد تا بیش از آنچه محل دارند، از حساب خود برداشت کنند. به این عمل «اضافه برداشت» گفته می‌شود و بانک از این مبلغ سودی برای خود در نظر می‌گیرد.

مسأله ۲۸۲۳ ـ اضافه برداشت، در حقیقت، قرض گرفتن از بانک به شرط دادن سود است و در نتیجه قرض ربوی و حرام است، و سودی که بانک از مبلغ اضافه برداشت تقاضا می‌کند، از سودهای ربوی حرام به شمار می‌رود.

البته اگر بانک دولتی یا مشترک باشد، اضافه برداشت از آن، نه به قصد قرض گرفتن از بانک، بلکه به قصد گرفتن مال مجهول‌المالک به اذن حاکم شرع (مرجع) ـ به نحوی که در مسأله دوّم گذشت ـ اشکال ندارد.

(۱۳) تنزیل برات

مقدّمات:

اوّل: بیع با قرض تفاوت‌هایی دارد از آن جمله:

۱ ـ بیع، تملیک عین در مقابل عوض است. حال آنکه قرض، تملیک مال است در

مقابل تعهد پرداخت مثل، اگر آن مال مثلی باشد، و قیمت اگر قیمتی باشد[۱].

۲ ـ بیع ربوی اساساً باطل است، بر خلاف قرض ربوی که اصل آن صحیح، و تنها مازاد آن باطل است.

۳ ـ هر مازادی که در قرض شرط شود، ربا و حرام است. بر خلاف بیع که در مورد مکیل و موزون (اشیایی که با پیمانه و یا وزن معامله می‌شود) اگر از یک جنس باشند، مازاد مطلقاً حرام است و اگر جنسشان مختلف و یا مکیل و موزون نباشند، در این صورت اگر معامله نقدی باشد، آن مازاد ربا نیست و معامله صحیح است. لکن اگر معامله مدت‌دار باشد، مانند آنکه صد تخم مرغ را به یکصد و ده تخم مرغ که بعداً تحویل بگیرند بفروشند، و یا بیست کیلو برنج را، به چهل کیلو گندم که یک ماه بعد تحویل بگیرند، بفروشند، در اینکه این معامله ربوی نباشد اشکال است، و احتیاط واجب اجتناب از آن است.

دوّم: اسکناس‌ها از آنجا که معدود (شمردنی) به حساب می‌آیند، فروش و مبادله آنها با تفاضل و کم و زیاد، در صورتی که از یک جنس نباشند، به صورت نقدی و نسیه جایز است. لکن اگر از یک جنس باشند، فروش آنها با تفاضل تنها به صورت نقدی جایز

---

(۱) گاه ادّعا می‌شود که بیع با قرض از جهت دیگری نیز اختلاف دارد، به این صورت که در بیع باید میان عوض و معوّض اختلافی باشد، و بدون آن بیع تحقق پیدا نمی‌کند، حال آنکه در قرض چنین اختلافی لازم نیست. در نتیجه اگر کسی صد دینار را به صد و ده دینار در ذمه مشتری بفروشد، باید میان آن دو اختلافی باشد، به این صورت که فرضاً یکی دینار عراقی و دیگری دینار اردنی باشد، و اگر هر دو دینار عراقی از یک نوع و یک چاپ باشند، قرضی است به صورت بیع؛ زیرا عوض و معوض اختلافی ندارند، و چون یک طرف زیادتی دارد ربا و حرام است.

لکن این گفته روشن نیست، زیرا برای تحقق اختلاف میان عوضین کافی است در ظرف انشاء بیع، این دو متفاوت باشند، مثلاً معوّض عین شخصی، و عوض کلّی در ذمه باشد، مضافاً بر آن، لازمه این نظر صحت بیع بیست کیلو گندم، به معادل آن به صورت نسیه است، با این ادّعا که قرض غیر ربوی است، گرچه به صورت بیع است. حال آنکه ـ همان‌طور که خود گوینده نیز بدان معترف است ـ این مورد از قبیل بیع یکی از مثلین با مازاد حکمی است که ربا و حرام است.

است. و اما فروش نسیه آنها ـ همان‌طور که گذشت ـ خالی از اشکال نیست.

بنابراین، آن که مثلاً ده دینار عراقی طلبکار است، جایز است طلب خود را به کمتر از آن مثلاً نُه دینار نقداً بفروشد. همچنین جایز است که آن را به کمتر از آن به پول دیگری مثلاً نُه دینار اردنی، نقد بفروشد، ولی به صورت نسیه جایز نیست مگر اینکه وقت طلب او رسیده باشد؛ زیرا بیع طلبی که وقتش نرسیده است به دین مؤجل جایز نیست.

سوّم: سفته‌های رایج میان تجار بازار، مانند اسکناس، اعتبار مالی ندارد و صرفاً سند اثبات بدهی به شمار می‌رود، و گویای آن است که مبلغ مندرج در آن در ذمه امضاکننده آن و برای کسی است که سفته به نام او صادر شده است. بنابراین معاملات بر خود آنها جریان ندارد، بلکه بر اموالی است که این اوراق گویای آنهاست. همچنین اگر مشتری برات یا سفته‌ای به فروشنده بدهد، بهای کالا را نپرداخته است؛ لذا اگر آن سند گم شود و یا نزد فروشنده تلف گردد، از مال او تلف نشده و ذمه مشتری از بدهی فارغ نشده است، ولی اگر اسکناس بدهد هر قیمت آن را پرداخته است و اگر تلف شود از مال بایع تلف شده است.

مسأله ۲۸۲٤ ـ سفته‌ها دو گونه است:

۱ ـ آنچه گویای بدهی واقعی است، به این صورت که امضاکننده آن بدهکار کسی است که سفته به نام او صادر شده است.

۲ ـ آنچه گویای بدهی واقعی نیست.

در مورد اوّل، جایز است که طلبکار طلب مدت‌دار خود را که در ذمه بدهکار ثابت است، نقداً به مبلغی کمتر بفروشد، مانند آن که طلبش صد تومان باشد، و آن را به نود تومان نقداً بفروشد (البته، فروش مدت‌دار آن جایز نیست، زیرا فروش دین به دین است) و پس از آن بانک یا دیگری می‌تواند از بدهکار (امضاکننده سفته) در زمان استحقاق، قیمت آن را مطالبه نماید.

اما در مورد دوّم، برای طلبکار صوری، فروش سفته جایز نیست، زیرا واقعاً دَینی وجود ندارد و ذمه امضاکننده آن مشغول نیست و صرفاً برای تنزیل صادر شده است. لذا

به سفته دوستانه معروف است.

با این حال، می‌توان تنزیل آن را به شکل دیگری مشروع دانست، به این صورت که امضاکننده سفته، استفاده‌کننده را وکیل می‌کند تا مقدار سفته را در ذمه امضاکننده بفروشد به پولی دیگر و به قیمتی کمتر از ارزش آن. مثلاً اگر سفته «۵۰» دینار عراقی باشد و ارزش واقعی آن «۱۱۰۰» تومان باشد استفاده‌کننده به وکالت از امضاکننده «۵۰» دینار در ذمه او می‌فروشد به «۱۰۰۰» تومان. پس از این معامله، ذمه امضاکننده سفته به «۵۰» دینار مشغول می‌شود و استفاده‌کننده هزار تومانی که ملک امضاء کننده است دریافت می‌کند. سپس استفاده‌کننده هزار تومان را به وکالت از امضاکننده به خودش می‌فروشد در مقابل ۵۰ دینار در ذمه خودش، در نتیجه ذمه او برای امضاکننده به مقدار همان پنجاه دینار که امضاکننده بدهکار بانک است بدهکار می‌شود.

لکن این راه فایده کمی دارد، چون فقط در جایی مفید است که تنزیل با پول خارجی صورت بگیرد، اما در مورد پول رایج کشور، اثری ندارد، زیرا تصحیح آن با بیع ـ با توجه به اشکالی که در بیع معدود با تفاضل گذشت ـ ممکن نیست.

اما تنزیل قیمت سفته صوری نزد بانک به نحو قرض، به این صورت که قرض گیرنده و استفاده‌کننده از سفته مبلغی کمتر از قیمت اسمی سفته از بانک قرض کند و بانک را به امضاکننده سفته که بدهکار نیست، برای وصول تمام قیمت آن حواله دهد، ربا و حرام است؛ زیرا شرط بانک کاستن مقداری از مبلغ سفته را در حقیقت شرط دریافت مازاد و حرام است، اگرچه این مازاد به ازای مهلت دادن نباشد، بلکه به عنوان انجام پاره‌ای عملیات بانکی، مانند ثبت بدهی و تحصیل آن باشد، چون‌که قرض دهنده حق ندارد بر قرض گیرنده شرطی بگذارد که در آن نفع مالی برای او داشته باشد.

حکم فوق در مورد بانک‌های خصوصی است، اما در مورد بانک‌های دولتی یا مشترک، می‌توان برای رهایی از مشکل ربا، بدین گونه عمل کرد که استفاده‌کننده، در تنزیل سفته قصد فروش و قرض نداشته باشد، بلکه مقصودش دستیابی به مال مجهول‌المالک باشد. در این صورت می‌توان با اجازه حاکم شرع آن را گرفت و سپس در

آن تصرف کرد و هرگاه در پایان مدت، بانک به امضاکننده سفته رجوع کرد و او را به پرداخت قیمت آن وادار نمود، امضاکننده نیز می‌تواند برای دریافت بَدَل آنچه پرداخته است به استفاده‌کننده رجوع نماید، اگر به خواست او آن را امضا کرده باشد.

(١٤) اشتغال در بانک

عملیات بانکی دو گونه هستند:

١ ـ عملیات بانکی حرام، مانند عملیاتی که مربوط به معاملات ربوی است، نظیر نمایندگی در اجرای آنها، ثبت و شهادت بر آنها و دریافت مازاد ربوی به نفع گیرنده آن. همچنین عملیات مرتبط با معاملات شرکت‌هایی که معاملات ربوی دارند و یا به تجارت شراب مشغول‌اند، مانند فروش سهام آنها و گشایش اعتبار برای آنها، از عملیات حرام به شمار می‌رود.

همه این عملیات حرام است و اشتغال در این بخش جایز نیست و موجب استحقاق اجرت نمی‌باشد.

٢ ـ عملیات بانکی جایز، که غیر از عملیات مذکور هستند و پرداختن به آنها و گرفتن اجرت بر آنها جایز است.

مسأله ٢٨٢٥ ـ اگر پرداخت‌کننده مازاد در معامله ربوی مسلمان نباشد ـ خواه بانک خارجی باشد و خواه دیگری ـ در این صورت همان طور که گذشت، گرفتن این مازاد برای مسلمان جایز است و در نتیجه اشتغال در بخش عملیات مرتبط به اجرای چنین معامله ربوی در بانک‌ها و غیر آنها، جایز است.

مسأله ٢٨٢٦ ـ اموال موجود در بانک‌های دولتی، و یا مشترک در کشورهای اسلامی، از اموال مجهول‌المالک است، که تصرف در آنها بدون رجوع به حاکم شرع جایز نیست، بنابراین اشتغال در این‌گونه بانک‌ها و گرفتن و پرداختن اموال به مشتریانی که بدون رجوع به حاکم شرع برای اصلاح اموال، در آنها تصرف می‌کنند، بدون اذن حاکم شرع (مرجع) جایز نیست، ولی اگر حاکم شرع اشتغال در این‌گونه بانک‌ها را در

موارد مذکور اجازه دهد اشکال ندارد.

مسأله ۲۸۲۷ ـ صحت جُعاله، اجاره، حواله و دیگر معاملات مشروعی که در بانک‌های دولتی در کشورهای اسلامی رایج است، نیازمند به اجازه حاکم شرع است، و بدون اجازه او این معاملات صحیح نیست، و همچنین است معاملات مشروعی که در بانک‌های مشترک بین دولت و مردم در کشورهای اسلامی رایج است که نسبت به سهم دولت، صحّت معاملات متوقف بر اجازه حاکم شرع (مرجع) است، و عموم مؤمنین از طرف ما مجازند این معاملات را انجام دهند در صورتی که شرایط صحت ـ که نزد ما معتبر است ـ در آنها رعایت شده باشد.

(۱۵) قرارداد بیمه

بیمه قراردادی است که طبق آن بیمه‌گزار (بیمه شونده) متعهد می‌شود ماهانه، یا سالانه و یا یکباره مبلغ معینی به بیمه‌گر (بیمه‌کننده) بپردازد و در مقابل آن، بیمه‌گر متعهد می‌شود که به بیمه‌گزار یا شخص ثالثی که در قرارداد بیمه معین و قرارداد به نفع او منعقد شده است، مبلغی پول یا پرداختی ثابتی و هر عوض مالی دیگری، در صورت وقوع حادثه‌ای، یا ضرری که در قرارداد بدان تصریح شده است، بپردازد.

مسأله ۲۸۲۸ ـ بیمه انواعی دارد از آن جمله:

۱ ـ بیمه اشخاص در برابر مرگ، بیماری و یا حوادث دیگر.

۲ ـ بیمه اموال، مانند ماشین، هواپیما و کشتی در برابر خطر آتش‌سوزی، غرق شدن و سرقت و مانند آنها.

بیمه تقسیمات دیگری دارد که احکام شرعی آن تفاوتی با موارد مذکور ندارد، لذا نیازی به ذکر آنها نیست.

مسأله ۲۸۲۹ ـ قرارداد بیمه دارای چند رکن است:

۱ و ۲ ـ ایجاب و قبول از سوی بیمه‌گزار و بیمه‌گر، که در آن هر گفتار یا نوشتار و مشابه آن بر آنها دلالت کند، کافی است.

۳ ـ تعیین مورد بیمه‌شده، چه شخص باشد و چه مال.

٤ ـ تعیین آغاز و پایان مدت قرارداد بیمه.

مسأله ۲۸۳۰ ـ در قرارداد بیمه، عامل خطر و زیان، مانند آتش‌سوزی، سرقت، غرق، بیماری، مرگ و مانند آن و همچنین اقساط ماهانه یا سالانه بیمه ـ در صورتی که پرداخت آن قسطی باشد ـ باید مشخص شود.

مسأله ۲۸۳۱ ـ در طرفین قرارداد بیمه، بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم محجوریت ـ بر اثر سفه یا ورشکستگی ـ شرط است، و در صورتی که طرفین یا یکی از آنها نابالغ، دیوانه، مجبور و یا محجورعلیه، باشند، یا قصد جدی نداشته باشند، قرارداد صحیح نیست.

مسأله ۲۸۳۲ ـ قرارداد بیمه از عقدهای لازم به شمار می‌رود و جز با رضایت طرفین قابل فسخ نیست.

البته اگر در قرارداد شرط کنند که بیمه‌گزار یا بیمه‌گر و یا هر دو اجازه فسخ داشته باشند، طبق این شرط فسخ جایز است.

مسأله ۲۸۳۳ ـ در صورتی که بیمه‌گر به تعهدات خود عمل نکند، بیمه‌گزار می‌تواند ـ با رجوع به حاکم شرع یا غیر او ـ بیمه‌گر را ملزم به اجرای تعهداتش کند. همچنین می‌تواند قرارداد را فسخ نماید و خواستار بازگرداندن مبلغ پرداخت شده به عنوان حقّ بیمه شود.

مسأله ۲۸۳٤ ـ در صورتی که در قرارداد بیمه معین شده باشد که بیمه‌گزار مبلغی را به عنوان حقّ بیمه به اقساط بپردازد. و او در اجرای این تعهد چه از نظر مقدار و چه از نظر زمانِ پرداخت، تخلف کند، بر بیمه‌گر واجب نیست که به تعهد خود در پرداخت مبلغی معین به هنگام بروز حادثه و ضرر معین، عمل نماید، و بیمه‌گزار نیز نمی‌تواند خواستار بازگرداندن حقّ بیمه پرداخت شده، گردد.

مسأله ۲۸۳۵ ـ در بیمه مدت بخصوصی شرط نیست، بلکه تابع توافق طرفین قرارداد یعنی بیمه‌گزار و بیمه‌گر است.

مسأله ۲۸۳۶ ـ اگر عدّه‌ای با سرمایه‌ای که از اموال مشترک خویش فراهم آورده‌اند، شرکتی تأسیس کنند و هر یک از آنان ضمن قراردادِ شرکت، بر دیگران شرط کند که در صورت وقوع حادثه‌ای نسبت به شخص خود و یا اموالش ـ که نوع آن را طی شرط معین می‌کند ـ شرکت موظف به جبران خسارات وارده به او از سرمایه شرکت یا سود آن باشد، مادام که قرارداد باقی است، واجب است به این شرط عمل شود.

(۱۶) سرقفلی

یکی از معاملات رایج میان تجّار و کسَبه، سرقفلی یا حقّ پیشه نام دارد، و مقصود آن است که مستأجر محلی را که خود اجاره کرده است و در تصرف دارد، در قبال دریافت مبلغی که مورد توافق طرفین است، به دیگری واگذارد، و یا مالک در قبال دریافت مبلغی معین پس از پایان مدت اجاره از بیرون کردن مستأجر از محل اجاره‌اش و یا افزایش مبلغ اجاره خودداری کند.

مسأله ۲۸۳۷ ـ اجاره کردن جایی مانند محل کسب و تجارت، برای مستأجر حقّی در آن ایجاد نمی‌کند، و او پس از پایان مدت اجاره نمی‌تواند مانع تصرف مالک در ملکش و تخلیه آن یا افزایش مبلغ اجاره سابق شود. همچنین اقامت طولانی مستأجر در محلی و رواج پیشه و ارزش پیدا کردن محل و به دست آوردن موقعیت تجاری آن، هیچ‌یک حقّی برای او در ماندن در آنجا به وجود نمی‌آورد، و پس از پایان مدت اجاره، بر او واجب است، محل را تخلیه و تسلیم مالکش کند.

و در صورتی که مستأجر از قانون دولتی ـ که مالک را از اجبار مستأجر به تخلیه محل اجاره و یا افزایش میزان اجاره منع می‌کند ـ استفاده نماید و از تخلیه محل یا افزایش میزان اجاره خودداری کند، عملش حرام است و تصرف او در محل بدون رضایت مالکش غصبی است. و اگر مبلغی را در قبال تخلیه محل دریافت کند، حرام است.

مسأله ۲۸۳۸ ـ اگر مالک محلی را مثلاً به مدت یک سال به ده هزار تومان اجاره دهد و علاوه بر آن مبلغ پنجاه‌هزار تومان از او بگیرد و در ضمن عقد شرط کند، که

سالانه با همین مبلغ و بدون افزایش، اجاره او را تمدید کند و یا به همان میزان به کسی که مستأجر محل را به او واگذار کند (مستأجر دوم) اجاره دهد، و همچنین مستأجر سوّم و... در این صورت جایز است که مستأجر در قبال دریافت مبلغی مساوی یا بیشتر و یا کمتر از آنچه نقداً به مالک پرداخته، طبق توافق این حق که با چنین شرطی به دست آورده است به دیگری واگذارد.

مسأله ۲۸۳۹ ـ اگر مالک، محلی را به شخصی برای مدت معینی اجاره دهد و در ضمن عقد بر خود شرط کند ـ در قبال دریافت مبلغی یا بدون آن ـ پس از پایان مدت، اجاره او را سالانه به همان صورتی که سال اوّل موافقت کرده است و یا به شکل متعارف هر سال، تمدید کند و از قضا شخص دیگری به مستأجر مبلغی بپردازد تا او فقط محل اجاره را تخلیه کند ـ به این شکل که دیگر حقّ ماندن نداشته باشد و مالک پس از تخلیه، محل را هرگونه بخواهد اجاره دهد ـ در این صورت جایز است مستأجر مبلغ مورد توافق را بگیرد و این سرقفلی فقط برای تخلیه خواهد بود، نه به ازای انتقال حقّ تصرف مستأجر به شخص دوّم.

مسأله ۲۸۴۰ ـ بر مالک واجب است که به شرطی که ضمن عقد بر خود کرده است، وفا کند؛ پس در فرض مسأله (۲۸۳۸) بر مالک واجب است که به مستأجر یا شخصی که مستأجر به نفع او کنار رفته است، بدون افزایش میزان اجاره، محل را اجاره دهد. همچنین در فرض مسأله (۲۸۳۹) بر مالک واجب است که مدت اجاره را تا زمانی که مستأجر مایل به ماندن است به همان میزان اجاره سابق و یا به نحو متعارف (به هر نحو که شرط شده باشد) تمدید کند.

در صورتی که مالک از وفای به شرط خود تخلف ورزد و از تمدید اجاره خودداری کند، مستأجر می‌تواند ـ با رجوع به حاکم شرعی یا دیگری ـ او را وادار به وفای به شرط کند. لکن اگر به هر دلیلی نتواند او را وادار به وفای به شرط کند، بدون رضایت مالک، جایز نیست که در مورد اجاره تصرف کند.

مسأله ۲۸۴۱ ـ اگر شرط ضمن عقد اجاره که در فرض‌های مسأله (۲۸۳۸) و

(۲۸۳۹) آمده ـ به صورت شرط نتیجه ـ نه شرط فعل؛ یعنی شرط تمدید اجاره ـ در فرض ما ـ باشد، به این صورت که مستأجر بر مالک شرط کند که او یا هر که او مستقیماً یا با واسطه معین می‌کند، حقّ تصرف محل و استفاده از آن را به ازای پرداخت مبلغی معین سالیانه یا به قیمت متعارف در هر سال داشته باشد، در این حال مستأجر ـ یا آن که مستأجر او را تعیین می‌کند ـ حقّ تصرف محل و استفاده از آن را حتّی بدون رضایت مالک دارد و مالک تنها حق دارد که مبلغ مورد توافق را مطالبه کند.

(۱۷) مسائلی درباره قاعده اقرار و مقاصه نوعی

احکام برخی مسائل عقود و ایقاعات و حقوق، اختلافی است و آرای علمای شیعه با دیگر مذاهب اسلامی در این موارد گاه بعضاً و گاه کلاً متفاوت است. لذا درباره نحوه رفتار شیعیان با غیر شیعیان در این مسائل پرسش می‌شود و فقیهان متأخر ـ رضوان الله علیهم ـ حکم این مسائل را بر اساس قاعده الزام، یعنی ملزم کردن اشخاص غیر شیعی به احکام مذهبشان، استخراج می‌کنند و پاسخ می‌دهند. لکن از آنجا که از نظر ما این قاعده ثابت نشده است، باید این مسائل را بر طبق قواعد جانشینِ قاعده الزام، مانند قاعده مقاصّه نوعی (طبق سنّت‌ها و احکامشان، همان‌گونه که از شما می‌گیرند، از آنان بگیرید) و یا قاعده اقرار (رفتار با غیر امامی به موجب احکام مذهبش و ملزم داشتن او به آنها) تطبیق کرد و حکم آنها را بیان نمود.

مسأله ۲۸۴۲ ـ از نظر فقه امامیه، عقد نکاح بدون شاهد گرفتن صحیح است. لکن اهل سنّت در این مسأله اختلاف‌نظر دارند، و برخی موافق امامیه هستند و پاره‌ای مانند حنفیان، شافعیان، و حنبلیان، نکاح بدون شاهد گرفتن را فاسد می‌دانند. مالکیان نیز نکاح مخفیانه را فاسد می‌دانند. ولی آنان که مدّعی فسادند، خود دو دسته هستند:

مالکیان، و بیشتر حنبلیان در مورد این‌گونه نکاح‌ها که در مورد صحت و فسادش اختلاف است ـ مانند عقد مذکور ـ معتقدند که هیچ‌کس حقّ ازدواج با این زن را ندارد، مگر آنکه مردی که عقد نکاح به نام او بسته شده است، او را طلاق دهد و یا نکاح او را

فسخ کند. پس اگر شوهر از پیروان این دو مذهب باشد، نمی‌توان با آن زن ازدواج کرد مگر آنکه او را طلاق دهد و یا نکاحش را فسخ کند.

شافعیان، و حنفیان در مورد این‌گونه نکاح‌ها معتقدند که می‌توان با چنین زنی ازدواج کرد و نیاز به طلاق یا فسخ نکاح نیست.

بنابراین هرگاه شوهر از پیروان این دو مذهب باشد، طبق قاعده الزام شوهر به احکام مذهبش، در صورتی که زن از نظر آنان از کسانی باشد که نیازمند عدّه هستند، اظهر جواز نکاح او پس از انقضای عدّه است.

همچنین اگر زن شیعه باشد و شوهر از پیروان این دو مذهب باشد، در صورتی که از نظر آنان نیازمند عدّه است، جایز است پس از تمام شدن عدّه، ازدواج کند. لکن در هر دو صورت برای خروج از شبهه و رعایت احتیاط، اولی آن است که در صورت امتناع شوهر از طلاق زن، طلاق او را ـ گرچه از طریق حاکم شرع ـ بگیرند.

مسأله ۲۸۴۳ ـ از نظر اهل سنّت جمع میان عمه و برادرزاده‌اش یا خاله و خواهرزاده‌اش جایز نیست، بدین معنا که اگر هر دو را همزمان عقد کنند، هر دو عقد باطل است، و در صورتی که عقد یکی پس از دیگری باشد، عقد دومی باطل است.

لکن از نظر فقه امامیه، عقد عمه پس از برادرزاده‌اش و خاله پس از خواهرزاده‌اش مطلقاً جایز است. همچنین عقد برادرزاده پس از عقد عمه و عقد خواهرزاده پس از عقد خاله، مشروط بر آنکه پیش از عقد عمه و خاله رضایت داده باشند و یا بعد از عقد رضایت بدهند جایز است.

بنابراین اگر پیرو اهل سنّت، در نکاح میان عمه و برادرزاده‌اش و یا میان خاله و خواهرزاده‌اش جمع کند، پس اگر عقد آنها متقارن باشد چون به مذهب آنها عقد هر دو باطل است، برای پیرو مذهب امامیه جایز است بر هر یک از آنها و در صورت رضایت عمه یا خاله بر هر دو عقد کند. و اگر عقد مرد سنّی متقارن نباشد، عقد زن دوّم در فرض مذکور به مذهب آنها باطل است و مرد شیعی می‌تواند با او ازدواج کند. این حکم در مورد هر یک از آن دو زن در صورتی که امامی باشند، نیز جاری است.

مسأله ۲۸٤٤ ـ بر طبق مذهب امامیه، زن مطلقه یائسه و صغیره ـ اگرچه با آنها نزدیکی شده باشد ـ عدّه ندارند. ولی بر طبق مذاهب اهل‌سنّت ـ با اختلافی که در شروط عدّه برای صغیره دارند ـ عدّه بر آنان واجب است. حال اگر شوهر از اهل‌سنّت باشد، و زن یائسه یا صغیره‌اش را ـ با اعتقاد به لزوم عدّه برای صغیره ـ طلاق دهد، ملزم به رعایت قواعد مذهب خود مانند فساد عقد خواهر مطلقه، و نکاح زنانی که جمع آنها با زن در دوران عدّه حرام است، می‌شود، بنابراین مرد شیعی می‌تواند با خواهر این مطلقه ازدواج کند هرچند آن مرد سنی با او عقد بسته باشد.

و احتیاط واجب برای مرد شیعی نیز آن است که با این زن مطلقه پیش از تمام شدن عده‌اش ازدواج نکند، و آن زن نیز اگر شیعه باشد ـ و یا شیعه بشود ـ تا پایان عدّه، ازدواج نکند. همچنین احوط آن است که در ایام عدّه از شوهر نفقه نگیرد، گرچه طبق مذهب شوهر واجب‌النفقه او باشد، مگر آنکه از باب اجرای قاعده مقاصّه نوعی در صورت بودن شرایط آن، بتوان نفقه گرفت.

مسأله ۲۸٤٥ ـ صحت طلاق، از نظر فقه امامیه، شرایطی دارد که از نظر دیگر مذاهب اسلامی، هیچ‌یک یا برخی از آنها در صحت طلاق معتبر نیست، لذا اگر شخص غیر امامی زن خود را به گونه‌ای طلاق دهد که از نظر مذهبش صحیح و از نظر مذهب ما فاسد است، برای پیرو مذهب امامیه ـ بنا به الزام طرف طبق احکام مذهبش ـ جایز است که پس از انقضای عدّه آن زن ـ در صورتی که از کسانی باشد که طبق مذهبشان عدّه دارد ـ با او ازدواج کند. همچنین در صورتی که زن مطلقه از امامیه باشد، می‌تواند با دیگری، ازدواج نماید.

برخی شرایط صحت طلاق از نظر امامیه، که از نظر دیگر مذاهب ـ هیچ‌یک، یا برخی از آنها ـ معتبر نیست، عبارتند از:

۱ ـ طلاق در پاکی زن که در آن نزدیکی صورت نگرفته باشد.

۲ ـ طلاق قطعی باشد و بر چیزی معلّق نباشد.

۳ ـ طلاق با گفتار باشد، نه نوشتار.

٤ ـ طلاق از سر اختیار باشد، نه اجباری.

۵ ـ طلاق، با حضور دو شاهد عادل باشد.

مسأله ۲۸٤٦ ـ بنا بر مذهب شافعی، کسی که چیزی می‌خرد و سپس آن را می‌بیند، می‌تواند از خیار رؤیت استفاده کند، گرچه مبیع طبق اوصاف مذکور باشد، در صورتی که از نظر مذهب امامیه، مشتری نمی‌تواند در این فرض از خیار رؤیت استفاده کند. حال اگر مذهب شافعی بر امامیه نافذ باشد به گونه‌ای که مشتری شافعی مذهب، در این‌گونه موارد از این خیار در مورد فروشنده امامی مذهب استفاده می‌کند، مشتری امامی نیز می‌تواند مقابله‌به‌مثل کند و طبق قاعده مقاصّه نوعی، در مورد فروشنده شافعی مذهب، از این قاعده استفاده کند.

مسأله ۲۸٤۷ ـ ابوحنیفه و شافعی برای مغبون قائل به خیار غبن نیستند، حال آنکه در مذهب ما این خیار ثابت است، و ظاهراً بحث ثبوت یا عدم ثبوت این خیار شامل موردی که بنای شخص مغبون بر بی‌توجّهی به قیمت و خرید و فروش کالا به هر قیمتی باشد، نمی‌شود، در این فرض ظاهراً خیار غبن ثابت نیست. همچنین شامل جایی که بنای طرفین معامله نقل‌وانتقال طبق قیمت بازار است نه بیشتر و شخص مغبون بر ادّعای غابن مبنی بر بالا نبودن قیمت اعتماد کرده، نمی‌شود؛ زیرا ظاهراً از نظر همگان در اینجا خیار ثابت است، از جهت فریب دادن بایع. همچنین این خیار شامل جایی که بنا به شرط ارتکازی در عرف خاص، جز حقّ فسخ، حقّ دیگری مانند حقّ مطالبه مابه‌التفاوت وجود دارد، نمی‌شود.

در هر حال، هر جا که از نظر مذهب امامیه خیار غبن ثابت باشد و مذهب اهل سنّت، آن را منکر باشد، برای شخص امامی مذهب ـ از باب مقاصّه نوعی ـ جایز است که پیرو اهل سنّت را به نبود خیار غبن ملزم کند. این در جایی است که مذهب اهل سنّت بر همگان، از جمله شخص امامی مذهب نافذ و جاری باشد.

مسأله ۲۸٤۸ ـ از نظر حنفی مذهبان صحت عقد سَلَم مشروط به و جود مبیع هنگام عقد است، حال آنکه از نظر امامیه چنین شرطی معتبر نیست. پس اگر مذهب

حنفی بر مذهب امامیه نافذ باشد، به این صورت اگر مشتری حنفی باشد فروشنده را ملزم به باطل دانستن عقد نماید، برای مشتری امامی‌مذهب نیز جایز است که ـ به مقتضای قاعده مقاصّه نوعی ـ فروشنده حنفی را ملزم به باطل دانستن این عقد نماید. و در صورتی که پس از آن مشتری امامی مذهب شود، نیز همین حکم جاری است.

مسأله ۲۸۴۹ ـ نظر اهل سنّت آن است که مازاد سهم‌الارث میراث بر آن، به عَصَبه میت ـ مانند برادر او ـ داده می‌شود. لکن نظر مذهب امامیه خلاف آن است، مثلاً اگر مردی بمیرد و تنها دختری و برادری داشته باشد، از نظر امامیه باید نیمی از ارث را به دختر به عنوان سهم‌الارث و نیم دیگر را به عنوان ردّ به او بپردازند و به برادر میت سهمی تعلّق نمی‌گیرد. لکن نظر اهل سنّت آن است که در این فرض نیمی از ارث میت به برادر پرداخت می‌شود، چون که از عصبه میت به شمار می‌رود. حال اگر مذهب اهل سنّت بر وارث امامی مذهب نافذ باشد و مازاد سهم‌الارث به او پرداخت نشود، عصبه میت اگر امامی مذهب باشند، می‌توانند از باب قاعده مقاصّه نوعی، مازاد سهم‌الارث وارثِ سنّی مذهب را بگیرند.

مسأله ۲۸۵۰ ـ از نظر اهل سنّت، زن از همه تَرَکه شوهر اعمّ از منقول و غیرمنقول مانند زمین و غیره، ارث می‌برد. حال آنکه از نظر مذهب امامیه، زن از اصل زمین یا قیمت آن ارث نمی‌برد و تنها از قیمت بنا و درختان ارث می‌برد، نه اصل آنها. بنابراین اگر مذهب اهل سنّت بر شیعه نافذ باشد به گونه‌ای که زن سنّی مذهب از زمین و اصل بنا و درختان ارث ببرد، در صورتی که دیگر ورثه امامی مذهب باشند، زن امامی مذهب نیز می‌تواند میراثی را که از زمین و اصل بنا و درختان به او می‌رسد، بگیرد که سایر ورثه اهل سنت باشند.

(۱۸) احکام تشریح

مسأله ۲۸۵۱ ـ کالبدشکافی بدن میت مسلمان مرده جایز نیست، و اگر کسی چنین کند ـ به تفصیلی که در کتاب دیات آمده است ـ بر او دیه واجب است.

مسأله ۲۸۵۲ ـ کالبدشکافی میت کافر، از هر صنفی که باشد ـ در صورتی که در زمان حیاتش خونش محترم نباشد ـ جایز است. لکن اگر کافرِ ذمی باشد، احتیاط واجب آن است که از کالبدشکافی خودداری شود. البته اگر کالبدشکافی مرده در شریعت او جایز باشد ـ چه به طور مطلق و چه آنکه در زمان حیاتش اجازه داده باشد و یا آنکه پس از مرگش، ولی او اجازه داده باشد ـ در این صورت کالبدشکافی جایز است.

و در صورتی که محترم بودن خون کافر در زمان حیاتش مشکوک باشد، و نشانه‌ای بر آن وجود نداشته باشد، نیز کالبدشکافی جایز است.

مسأله ۲۸۵۳ ـ اگر حفظ جان مسلمانی متوقف بر کالبدشکافی دیگری باشد، چنانچه ممکن باشد کافری را که خونش محترم نیست، یا مشکوک است. و اگر ممکن نشد کافری غیر از او را کالبدشکافی نمایند، و اگر این نیز ممکن نبود کالبدشکافی مسلمان جایز است.

و کالبدشکافی مسلمان برای آموزش و غیره جایز نیست، مگر اینکه حفظ جان مسلمانی ـ هرچند در آینده ـ بر آن متوقف باشد.

(۱۹) احکام پیوند

مسأله ۲۸۵٤ ـ قطع عضو مسلمان مرده، مانند چشم و دستش برای پیوند زدن به بدن زنده جایز نیست، و اگر کسی چنین کند، بر او دیه لازم می‌آید. و دفن آن عضو قطع شده واجب است، ولی اگر پیوند زد و عضو زنده‌ای از بدن شد، قطع آن واجب نیست.

مسأله ۲۸۵۵ ـ اگر حفظِ زندگی مسلمانی، بر قطع عضوی از اعضای بدن مسلمان مرده متوقف باشد، قطع آن جایز است. لکن بر قطع کننده دیه لازم می‌آید و هرگاه این عضو به بدن زنده پیوند زده شود، جزو آن به شمار می‌رود و احکام بدن زنده بر آن جاری می‌شود.

مسأله ۲۸۵٦ ـ مراد از میت در مسائل یاد شده کسی است که ریه‌ها و قلب او کاملاً متوقف باشند و بازگشتی نداشته باشد. و اما کسی از نظر مغزی مرده است در

حالی که قلب و ریه او هرچند به کمک دستگاه وظیفه خود را انجام می‌دهند میت شمرده نمی‌شود و قطع اعضای او برای الحاق به زنده به هیچ‌وجه جایز نیست.

مسأله ۲۸۵۷ ـ برداشتن بخشی از بدن انسان زنده برای پیوند زدن در صورتی که قطع آن زیان مهمی داشته باشد مانند چشم و دست و امثال آنها جایز نیست، ولی اگر زیان مهمی نداشته باشد مانند قطعه‌ای از پوست یا نخاع یا یک کلیه در صورت سالم بودن کلیه دیگر با فرض رضایت صاحبش جایز است اگر کودک یا دیوانه نباشد وگرنه به هیچ‌وجه جایز نیست و هرگاه قطع آن جایز بود گرفتن پولی به ازای آن نیز جایز است.

مسأله ۲۸۵۸ ـ اهدای خون به بیماران نیازمند به آن، و همچنین گرفتن پولی به ازای آن جایز است.

مسأله ۲۸۵۹ ـ بریدن عضوی از بدن کافر مرده‌ای که خونش محترم نیست و یا مشکوک‌الحال است، برای پیوند زدن به بدن مسلمان جایز است، و پس از آن احکام بدن مسلمان بر آن جاری می‌شود؛ زیرا جزئی از بدن او به شمار می‌رود. همچنین پیوند زدن عضوی از اعضای بدن حیوان نجس‌العین مانند سگ به بدن مسلمان اشکالی ندارد، و احکام بدن مسلمان بر آن جاری می‌گردد، و به دلیل آنکه جزئی از بدن شخص زنده به شمار می‌رود و زندگی در آن جریان یافته است، احکام بدن مسلمان بر آن مترتب می‌شود.

(۲۰) تلقیح مصنوعی

مسأله ۲۸٦۰ ـ تلقیح زن جز با مَنی شوهر جایز نیست، چه شوهر داشته باشد چه نداشته باشد، چه زن و شوهر بر آن راضی باشند و چه نباشند، و چه تلقیح به‌وسیله شوهر باشد یا دیگری.

مسأله ۲۸٦۱ ـ اگر زنی با منی غیر شوهر خود تلقیح شود، و آن زن باردار شود و فرزندی به دنیا آورد، در صورتی که این اتفاق اشتباهی رخ داده باشد، بدین معنا که می‌خواستند او را با منی شوهرش تلقیح کنند، لکن با منی شخص دیگری اشتباه شد، در این فرض بی‌شک فرزند به صاحب منی ملحق می‌گردد، و حکم این مسأله مانند وطی به

شبهه است. و اگر این تلقیح آگاهانه و عامدانه صورت گرفته باشد، باز بعید نیست که فرزند به صاحب منی ملحق گردد و همه احکام نَسَب حتّی ارث میان آنها ثابت گردد، زیرا آنچه از ارث استثنا شده است، فرزند زنا است و اگرچه عملی که به انعقاد نطفه منجر شده، حرام است، ولی این مسأله حکم زنا را ندارد.

همچنین این فرزند در هر دو فرض به مادرش ملحق می‌گردد و هیچ فرقی میان او و دیگر فرزندانش نیست.

در صورتی نیز که زن نطفه شوهر خود را از طریق مساحقه و مانند آن، به رحم زن دیگری منتقل کند و آن زن باردار شود و فرزندی به دنیا آورد، فرزند به صاحب نطفه و زنی که او را به دنیا آورده است، ملحق می‌گردد، گرچه این عمل حرام است.

مسأله ۲۸٦۲ ـ اگر تخمک زن و اسپرم مرد گرفته و بارور شود و در رحم مصنوعی گذاشته شود و فرزندی از این عمل به دنیا آید، ظاهر آن است که به صاحب تخمک و اسپرم ملحق می‌گردد و میان او و آن دو همه احکام نَسَب حتّی ارث جاری می‌شود. البته اگر پیش از انجام تلقیح یکی از آن دو از دنیا برود، فرزند از او ارث نمی‌برد.

مسأله ۲۸٦۳ ـ اگر تخمک بارورشدهٔ زنی در رحم زن دیگری گذاشته شود و در آنجا رشد کند و فرزندی به دنیا آید، در ترتیب احکام مادر و فرزند نسبت به هرکدام از آن دو زن، باید رعایت احتیاط شود، گرچه محرمیت او با صاحب رحم ثابت است.

مسأله ۲۸٦٤ ـ تلقیح زن با منی شوهرش در حال حیات او جایز است. البته اگر این کار مستلزم نگاه به‌جایی که دیدن آن حرام است، و لمس قسمتی از بدن که لمس آن حرام است، باشد، جز شوهر جایز نیست کسی این کار را انجام دهد مگر در موارد ضرورت، مانند اینکه بچه‌دار شدن برای او مستلزم حرجی باشد که معمولاً تحمل نمی‌شود و راهی برای حامله شدن بجز این راه نباشد. حکم فرزندی هم که از این تلقیح حاصل می‌شود، بی‌هیچ تفاوتی حکم دیگر فرزندان آنها را دارد. ولی تلقیح زن با منی شوهر پس از مرگ او ـ بنا بر احتیاط واجب ـ جایز نیست و اگر انجام شود فرزند از او ارث نمی‌برد گرچه به او منتسب است.

(۲۱) احکام کنترل جمعیت

مسأله ۲۸٦۵ ـ جایز است که زن از داروهای پیشگیری از حاملگی به شرط آنکه به او زیان مهمی نزند، استفاده کند، حتی اگر شوهر راضی نباشد، مگر اینکه با حقی از حقوق شرعی او منافات داشته باشد.

مسأله ۲۸٦٦ ـ جایز است که زن از دستگاه پیشگیری از حاملگی، و مانند آن اگر ضرر مهمی به او نزند استفاده کند، لکن در صورتی که گذاشتن دستگاه متوقف بر نگاه کردن به‌جایی است که نظر به آن حرام است، و یا لمس قسمتی از بدن که لمس آن جایز نیست، باشد، جایز نیست کسی غیر از شوهر این کار را انجام دهد مگر در صورت ضرورت، مانند اینکه بچه‌دار شدن برای او ضرر داشته باشد، یا مستلزم حرجی باشد که معمولاً تحمل نمی‌شود با فرض اینکه راه دیگری برای منع حمل نباشد، یا اگر باشد باز هم مستلزم ضرر یا حرج باشد. این در صورتی است که معلوم نباشد دستگاه نطفه را پس از انعقادش تلف می‌کند، وگرنه بنا بر ـ احتیاط واجب ـ باید در هر حال، ترک شود.

مسأله ۲۸٦۷ ـ جایز است زن با عمل جراحی لوله‌های رحم را ببندد هرچند مستلزم این باشد که دیگر هرگز باردار نشود، ولی این عمل جایز نیست در صورتی که متوقف باشد بر کشف قسمتی از بدن که ستر آن واجب باشد، یا لمس قسمتی که لمس آن بدون دستکش جایز نیست، مگر در حال ضرورت با تفصیلی که گذشت. و جایز نیست عمل جراحی برای برداشتن رحم، یا تخمدان‌ها و مانند آن که ضرر مهمی مانند قطع عضو دارد، مگر اینکه بیماری این ضرورت را ایجاب نماید. و مانند این احکام در مورد مرد نیز جاری است البته، اگر عمل جراحی به دست کسی جز شوهر صورت گیرد، و موجب نگاه به آنچه به آن جایز نیست و لمس قسمتی از بدن که لمس آن جایز نیست، باشد، در این صورت این عمل جایز نیست، مگر در صورت ضرورت، مانند اینکه بچه‌دار شدن برای او ضرر داشته باشد، حکم این مسأله تماماً درباره مرد نیز جاری است.

مسأله ۲۸٦۸ ـ انداختن حَمْل پس از انعقاد نطفه، جایز نیست، مگر اینکه باقی

ماندن حمل برای مادر ضرر جانی داشته باشد، یا مستلزم حرج شدیدی باشد که معمولاً تحمل نمی‌شود، که در این صورت قبل از دمیدن روح و جان گرفتن جنین اسقاط آن جایز است، و بعد از آن مطلقاً جایز نیست حتی بنا بر احتیاط واجب در صورت داشتن ضرر یا حرج مذکور. و اگر مادر حمل خود را بیندازد، دیه آن بر مادر واجب است، و باید آن را به پدر یا دیگر ورثه‌اش بپردازد. و اگر پدر حمل را بیندازد، دیه‌اش بر او واجب است، و باید آن را به مادر بپردازد. و اگر مباشر اسقاط پزشک باشد دیه بر او واجب است، مگر اینکه وارث ببخشد، هرچند اسقاط جنین به درخواست پدر و مادر باشد. و کافی است در دیه جنین پس از جان گرفتن آن پرداختن پنج هزار و دویست و پنجاه مثقال نقره، اگر جنین پسر باشد، و نصف این مقدار اگر دختر باشد. و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ دیه جنینی که در رحم بمیرد نیز همین مقدار است. و اگر جنین جان نداشته باشد در صورتی که نطفه باشد کافی است در دیه آن یکصد و پنج مثقال نقره و اگر خون بسته باشد دویست و ده مثقال، و اگر گوشت باشد سیصد و پانزده مثقال، و اگر استخوان داشته باشد چهارصد و بیست مثقال، و اگر اعضا و جوارحش کامل باشند پانصد و بیست و پنج مثقال. و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ فرقی بین پسر و دختر در فرض جان نداشتن نیست.

مسأله ۲۸۶۹ ـ جایز است که زن از داروهایی که عادت ماهانه را از وقت عادی خود به عقب می‌اندازد، برای اتمام برخی واجبات ـ چون روزه و مناسک حج و جز آن ـ استفاده کند، مشروط بر آنکه این کار به او زیان مهمی نزند، و اگر در صورت استفاده از این داروها، خونی ببیند که متصل نباشد، گرچه در ایام عادتش باشد، مشمول احکام حیض نخواهد بود.

(۲۲) حکم خیابان‌هایی که دولت احداث می‌کند

مسأله ۲۸۷۰ ـ حرکت کردن در خیابان‌ها، و پیاده‌روهای احداث از خانه‌ها، و املاک شخصی مردم که دولت آنها را تملک کرده و تبدیل به راه نموده است، جایز است.

البته اگر کسی بداند که جای خاصی از این راه‌ها را، دولت به قهر و بی‌آنکه مالکش را با دادن خسارت و یا آنچه در حکم آن است راضی کرده باشد، تصرف کرده، حکم زمین غصبی را خواهد داشت و هیچ نـوع تصرّفی حتی عبور از آن جایز نیست، مگر آنکه مالک یا ولی او را ـ مانند پدر، جدّ و یا قیم منصوب از سوی آن دو ـ راضی کند و در صورتی که مالکش را نشناسد، حکم مال مجهول‌المالک را خواهد داشت، و در مورد آن باید به حاکم شرع رجوع کنند. از این مسأله حکم قسمت‌های باقیمانده از این‌گونه زمین‌ها نیز روشن می‌شود که تصرف در آنها بی‌اجازه مالک جایز نیست.

مسأله ۲۸۷۱ ـ رفت‌وآمد و نشستن و تصرفاتی از این قبیل در زمین‌های مساجد، حسینیه‌ها، قبرستان‌ها و دیگر موارد وقف عام که در راه‌ها واقع شده‌اند، جایز است. ولی این‌گونه تصرفات در زمین‌های مدارس و مانند آنها از موقوفات خاص، جز برای کسانی که وقف بر ایشان شده، مورد اشکال است و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید از آن اجتناب شود.

مسأله ۲۸۷۲ ـ زمین مساجد واقع شده در خیابان‌ها و پیاده‌روها، از وقف بودن خارج نمی‌شود، لکن احکام مترتّب بر عنوان مسجد را ندارد، مانند حرمت نجس کردن آن، وجوب زدودن نجاست از آن؛ حرمت توقف جُنُب، حائض و نفساء در آن.

و اما قسمت‌های باقیمانده از مسجد، اگر از عنوان مسجد بودن، خارج نشده باشد، همه احکام مربوط به مسجد بر آنها بار می‌شود؛ لکن اگر از عنوان مسجد بودن خارج شود ـ مثلاً ظالم آن را به دکان، یا محل، و یا خانه تبدیل کند ـ احکام مسجد بر آن بار نمی‌شود و همه انتفاعات حلال از آن جایز است، مگر آنچه که موجب تثبیت غصب به شمار آید، که جایز نیست.

مسأله ۲۸۷۳ ـ آثار به‌جا مانده پس از ویران کردن مسجد مانند سنگ و چوب و آهن، و وسایل آن مانند لوازم روشنایی، گرمایشی و سرمایشی، اگر وقف بر مسجد باشد، واجب است که صرف مسجد دیگری شود، و اگر این کار ممکن نباشد، در مصالح عمومی مصرف گردد، و اگر نتوان جز با فروششان از آنها استفاده کرد، باید متولّی ـ یا آن که مانند او حق تصرف دارد ـ آنها را بفروشد و صرف مسجد دیگری بکند.

و در صورتی که آثار به‌جا مانده مسجد، ملک آن باشد، مثل آنکه از منافع عینِ وقف شده بر مسجد خریداری شده باشد، واجب نیست که خود این آثار صرف مسجد دیگری شود، بلکه جایز است که متولّی ـ یا آن که مانند او حق تصرف دارد ـ در صورت صلاح‌دید آنها را بفروشد، و بهای آنها را صرف مسجد دیگری کند.

و حکم تفصیلی که گذشت درباره آثار به‌جا مانده اوقاف عام، مانند مدارس و حسینیه‌ها که در راه‌ها قرار می‌گیرند، نیز جاری است.

مسأله ۲۸۷٤ ـ حکم قبرستان‌های مسلمانان که در راه‌ها قرار می‌گیرد و از املاک شخصی، یا اوقاف عام است، از آنچه گذشت، روشن می‌گردد. این مسأله در صورتی است که رفت‌وآمد در زمین قبرستان موجب هتک حرمت اموات مسلمان نشود وگرنه رفت‌وآمد در آن جایز نیست. ولی اگر قبرستان ملک شخصی یا وقف نباشد، هر گونه تصرّف در آن در صورتی که هتک حرمت نباشد، اشکالی ندارد.

از این مسأله حکم قسمت‌های باقیمانده از قبرستان که جزء راه نشده است نیز روشن می‌شود، که در فرض اوّل (املاک شخصی) تصرف در آنها و فروش آنها جز با اجازه مالک جایز نیست. و در فرض دوّم (اوقاف عام) جز با اجازه متولّی ـ یا آن که مانند او حق تصرف دارد ـ جایز نیست، و بهای آن باید صرف در دیگر قبرستان‌های مسلمانان بشود و ـ بنا بر احتیاط واجب ـ آنچه نزدیکتر است مقدم است، و در فرض سوّم تصرف در آن بدون نیاز به اجازه کسی، جایز است، در صورتی که این کار موجب تصرف در ملک دیگران مانند آثار قبرهای ویران شده نشود.

(۲۳) مسائلی درباره نماز و روزه

مسأله ۲۸۷۵ ـ اگر شخص روزه‌دار پس از غروب بی‌آنکه در شهر خود افطار کند، با هواپیما به سمت مغرب مسافرت کند و به جایی برسد که هنوز خورشید غروب نکرده است، واجب نیست تا غروب امساک کند، گرچه احتیاط مستحب امساک است.

مسأله ۲۸۷٦ ـ اگر مکلّف در شهر خود نماز صبح را بخواند، و سپس به سمت

غرب مسافرت کند و به جایی برسد که هنوز فجر ندمیده است و بماند تا فجر بدمد، یا آنکه نماز ظهر را در شهر خود بخواند و سپس مسافرت کند و به شهری برسد که هنوز ظهر نشده است و بماند تا وقت داخل شود، یا آنکه نماز مغرب را در شهر خود بخواند سپس مسافرت کند و به شهری برسد که هنوز خورشید غروب نکرده است و بماند تا غروب کند ـ در همه این فرض‌ها ـ اعاده نماز واجب نیست گرچه احتیاط مستحب اعاده است.

مسأله ۲۸۷۷ ـ اگر شخصی نماز نخواند تا وقت آن گذشته و با هواپیما به جایی رفت که هنوز وقت باقی بود ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید نماز را به قصد «ما فی‌الذمه» یعنی بدون قصد ادا و قضا انجام دهد.

مسأله ۲۸۷۸ ـ اگر مکلف با هواپیما سفر کند، و بخواهد در آن نماز بخواند، در صورتی که بتواند به هنگام نماز رو به قبله بودن و استقرار داشتن و دیگر شرایط را رعایت کند، نمازش صحیح است، وگرنه در صورتی که وقت داشته باشد و بتواند پس از خروج از هواپیما نماز واجد شرایط را به‌جای آورد، ـ بنا بر احتیاط ـ نمازش در هواپیما صحیح نیست. لکن اگر وقت تنگ باشد، واجب است نماز را درون هواپیما به‌جای آورد و در آن صورت اگر جهت قبله را بداند، باید بدان جهت نماز بخواند و نمازش بدون رعایت قبله ـ جز در حال ضرورت ـ صحیح نیست، و در این حال باید هرگاه هواپیما از سمت قبله منحرف شد، بدان سو رو کند، و در هنگام انحراف از قبله، از قراءت و ذکر دست بکشد، و اگر نتواند به عین قبله توجه کند، باید سعی کند بیش از (نود) درجه از قبله منحرف نشود، و اگر جهت قبله را نداند، باید بکوشد آن را مشخص کند و طبق ظنّ خود عمل نماید، و اگر نتواند ظن به دست آورد کافی است نماز را به هر جهتی که احتمال می‌دهد قبله در آن باشد، به‌جای آورد. گرچه احتیاط مستحب آن است که نماز را به چهار جهت به‌جای آورد. این در جایی است که بتواند با شناخت قبله رو به قبله باشد و اگر جز در تکبیرة الاحرام نتواند، بدان اکتفا کند و اگر اصلاً نتواند، شرط استقبال ساقط می‌شود.

و جایز است انسان قبل از وقت نماز اختیاراً با هواپیما مسافرت کند، هرچند بداند در هواپیما ناچار به نماز فاقد شرط استقبال و استقرار خواهد شد.

مسأله ۲۸۷۹ ـ اگر شخص سوار هواپیمایی شود که سرعت آن برابر سرعت حرکت زمین باشد و از شرق به غرب حرکت کند و مدتی به گردِ زمین بچرخد، احتیاط واجب آن است که در هر بیست و چهار ساعت، نمازهای پنج‌گانه را به نیت قربت مطلق به‌جای آورد. لکن روزه را باید قضا کند.

و اگر سرعت هواپیما دو برابر سرعت حرکت زمین باشد، طبیعتاً هر دوازده ساعت یک‌بار به گرد زمین خواهد چرخید، و در بیست و چهار ساعت دوبار فجر و زوال و غروب خواهد داشت. و احتیاط واجب آن است که با هر فجر نماز صبح و پس از هر زوال نمازهای ظهر و عصر، و پس از هر غروب، نمازهای مغرب و عشا را، به‌جای آورد.

و اگر با سرعت بالایی به گرد زمین بچرخد و مثلاً هر سه ساعت ـ یا کمتر ـ یک‌بار زمین را دور بزند، به هنگام هر فجر و زوال و غروب، نماز واجب نیست، و ـ احتیاط واجب ـ آن است که در هر بیست و چهار ساعت، به نیت قربت مطلق، نمازهای پنج‌گانه را به‌جای آورد، با این ملاحظه که نماز صبح را میان طلوع فجر و آفتاب و نمازهای ظهر و عصر را میان زوال و غروب و نمازهای مغرب و عشا را میان غروب و نیمه‌شب به‌جای آورد.

از این مسأله، روشن می‌شود که اگر از مغرب به مشرق می‌رود و سرعت آن برابر سرعت حرکت زمین است، باید نمازهای پنج‌گانه را در اوقات خود به‌جای آورد. و همچنین اگر سرعت آن کمتر از سرعت حرکت زمین باشد، اما اگر سرعت آن بسیار بیشتر از سرعت حرکت زمین باشد، به صورتی که مثلاً هر سه ساعت ـ یا کمتر ـ یک‌بار زمین را دور بزند، حکم مسأله از آنچه گذشت، روشن می‌شود.

مسأله ۲۸۸۰ ـ اگر آن که وظیفه‌اش روزه گرفتن در سفر است، پس از طلوع فجر در شهر خود، با نیت روزه، از طریق هوایی سفر کند و به شهری برسد که هنوز فجر طلوع نکرده است، می‌تواند تا طلوع فجر آنجا مفطرات روزه ـ مثل خوردن و آشامیدن ـ را انجام دهد.

مسأله ۲۸۸۱ ـ اگر کسی در ماه رمضان پس از زوال خورشید، از شهر خود سفر کند و به شهری برسد که در آن هنوز وقت زوال نشده است ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید

روزه آن روز را تمام کند و قضا بر او واجب نیست.

مسأله ۲۸۸۲ ـ اگر کسی که وظیفه‌اش روزه گرفتن در سفر است، از شهر خودش که هلال ماه رمضان در آن دیده شده به شهری سفر کند که به دلیل اختلاف افق هنوز هلال در آن دیده نشده است، روزه آن روز بر او واجب نیست. و اگر در شهری که هلال ماه شوّال در آن دیده شده عید کند و سپس به شهری سفر کند که به دلیل اختلاف افق، هنوز هلال در آن دیده نشده است، ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید بقیه آن روز را امساک کند و قضای آن را نیز به‌جای آورد.

مسأله ۲۸۸۳ ـ اگر مکلّف در جایی باشد که روز آن شش ماه، و شب آن شش ماه باشد، در مورد نماز ـ بنا بر احتیاط واجب ـ باید ملاحظه نزدیکترین مکانی کند که هر بیست و چهار ساعت یک شبانه‌روز دارد، و به نیت قربت مطلق نمازهای پنج‌گانه را طبق اوقات آنجا به‌جای آورد. و اما در مورد روزه واجب است که در ماه رمضان به شهری برود که بتواند در آن روزه بگیرد، یا بعد از آن برود و قضا کند؛ و اگر نمی‌تواند، به‌جای روزه، باید فدیه بدهد.

لکن اگر در شهری باشد که در هر بیست و چهار ساعت، شبانه‌روزی دارد ـ گرچه روزش بیست و سه ساعت، و شبش یک ساعت، و یا برعکس باشد ـ حکم نماز تابع اوقات خاصّ آن است.

اما نسبت به روزه پس در صورت توانایی، روزه ماه رمضان بر او واجب است و در صورت عدم توانایی اگر بخاطر طول روز و شدت تشنگی ـ مثلا ـ روزه بر او مشقت شدیدی داشته باشد که معمولا قابل تحمل نیست بنا بر احتیاط واجب باید از طلوع فجر به نیت قربت مطلق از مفطرات اجتناب کند تا آنکه ادامه امساک بر او به آن مرحله از مشقت برسد که در این صورت می‌تواند بخورد و بیاشامد، ولی بنا بر احتیاط واجب در خوردن و نوشیدن باید به مقدار ضرورت اکتفا کند و در بقیه روز مفطرات را به‌جا نیاورد. و اگر عدم توانایی روزه گرفتن به جهت ضرر باشد پس حکم بیمار بر او مترتب است و روزه از او ساقط می‌شود، و اگر بتواند قضای آن را به‌جای آورد، قضای آن واجب است وگرنه بر او فدیه لازم است.

(۲٤) بلیط‌های بخت‌آزمایی

بلیط‌های بخت‌آزمایی، برگه‌هایی است که برخی شرکت‌ها آنها را به مبلَغ معینی می‌فروشند و متعهد می‌شوند که میان خریداران این برگه‌ها قرعه‌کشی کنند و قرعه به نام هر که بیرون آمد، به او مبلغی به عنوان جایزه بدهند. این کار ممکن است به چند وجه صورت بگیرد:

اوّل: اینکه پول را هنگام گرفتن برگه‌ها بدهد، در مقابل جایزه احتمالی که در قرعه‌کشی ممکن است به دست آورد، در این صورت، معامله بی‌شک حرام و باطل است، و اگر کسی این عمل حرام را مرتکب شود و در قرعه‌کشی برنده گردد، در صورتی که شرکت قرعه‌کشی کننده دولتی باشد، مبلغی که به عنوان جایزه می‌گیرد مجهول‌المالک است و جواز تصرف در آن مشروط به رجوع به حاکم شرع است، و اگر آن شرکت خصوصی باشد، در صورتی تصرف در آن مال جایز است که بداند صاحبانش راضی به تصرف او هستند، حتی اگر بدانند او مالک نیست.

دوّم: مقصود از دادن پول کمک مالی و مشارکت در برنامه‌ای خیریه مانند ساختن مدرسه، یا پل باشد، نه به دست آوردن سود و جایزه، در این صورت اشکالی ندارد. و در این فرض اگر قرعه به نام کسی اصابت کرد، اگر شرکت دولتی باشد در کشورهای اسلامی با اجازه حاکم شرع و تصرف در آن با مراجعه به او اشکالی ندارد، و اگر دولتی نباشد تصرف در جایزه نیازی به اجازه حاکم شرع و مراجعه به او ندارد.

سوّم: مقصود از دادن پول، قرض دادن به شرکت باشد. به این صورت که خریدار مبلغی را مثلاً برای شش ماه به شرکت قرض می‌دهد و آن شرکت موظف است علاوه بر بازپرداخت مبلغ مذکور، با انجام قرعه‌کشی، مبلغی را به عنوان جایزه اگر قرعه به نامش اصابت کرد بپردازد. این معامله حرام است؛ زیرا از نوع قرض ربوی به شمار می‌رود.

والحمد للّه أولاً وآخراً

دانلود سوالات آزمون
راهنمای کامل آزمون

فهرست مطالب

احکام تقلید ۵
احکام طهارت ۹
آب مطلق و مضاف ۹
۱ ـ آب کُر ۹
۲ ـ آب قلیل ۱۱
۳ ـ آب جاری ۱۱
٤ ـ آب باران ۱۳
۵ ـ آب چاه ۱٤
احکام آب‌ها ۱٤
احکام تخلّی ۱۵
استبراء ۱۸
مستحبات و مکروهات تخلّی ۱۹
نجاسات ۲۰
۱ و ۲ ـ ادرار و مدفوع ۲۰
۳ ـ منی ۲۱
٤ ـ مردار ۲۱
۵ ـ خون ۲۲
٦ و ۷ ـ سگ و خوک ۲۳
۸ ـ کافر ۲۳

۹ ـ شراب ۲٤
۱۰ ـ عرق حیوان نجاست‌خوار ۲۵
راه ثابت شدن نجاست ۲۵
چیز پاک چگونه نجس می‌شود ۲٦
احکام نجاسات ۲۸
مطهّرات ۳۰
۱ ـ آب ۳۱
۲ ـ زمین ۳۷
۳ ـ آفتاب ۳۸
٤ ـ استحاله ۳۹
۵ ـ انقلاب ۳۹
٦ ـ انتقال ٤۱
۷ ـ اسلام ٤۱
۸ ـ تبعیت ٤۲
۹ ـ برطرف شدن عین نجاست ٤۳
۱۰ ـ استبراء حیوان نجاست‌خوار ٤٤
۱۱ ـ غایب شدن مسلمان ٤٤
۱۲ ـ رفتن خون متعارف ٤۵
احکام ظرف‌ها ٤٦
وضو ٤۷
وضوی ارتماسی ۵۰
دعایی که موقع وضو گرفتن مستحب است ۵۱
شرایط صحّت وضو ۵۲
احکام وضو ۵۸

چیزهایی که باید برای آنها وضو گرفت ٦٠
چیزهایی که وضو را باطل می‌کند ٦٢
احکام وضوی جبیره ٦٢
غسل‌های واجب ٦٦
احکام جنابت ٦٦
چیزهایی که بر جنب حرام است ٦٨
چیزهایی که بر جنب مکروه است ٦٩
غسل جنابت ٦٩
غسل ترتیبی ٧٠
غسل ارتماسی ٧١
احکام غسل کردن ٧١
استحاضه ٧٤
احکام استحاضه ٧٤
حیض ٨١
احکام حائض ٨٣
اقسام زن‌های حائض ٨٧
١ ـ صاحب عادت وقتیه و عددیه ٨٨
٢ ـ صاحب عادت وقتیه ٩٢
٣ ـ صاحب عادت عددیه ٩٤
٤ ـ مضطربه ٩٥
٥ ـ مبتدئه ٩٦
٦ ـ ناسیه ٩٧
مسائل متفرقه حیض ٩٨
نفاس ٩٩

غسل مسّ میت.....۱۰۲
احکام محتضر..... ۱۰۳
احکام بعد از مرگ ۱۰۵
وجوب غسل و کفن و نماز و دفن میت ۱۰۵
کیفیت غسل میت..... ۱۰۷
احکام کفن میت ۱۰۹
احکام حنوط ۱۱۲
احکام نماز میت ۱۱۳
دستور نماز میت ۱۱٤
مستحبّات نماز میت..... ۱۱٦
احکام دفن..... ۱۱۷
مستحبّات دفن..... ۱۱۹
نماز وحشت..... ۱۲۲
نبش قبر ۱۲۲
غسل‌های مستحب..... ۱۲٤
تیمّم ۱۲٦
موارد تیمم..... ۱۲٦
اوّل: نداشتن آب ۱۲٦
دوّم از موارد تیمم: عدم دسترسی به آب..... ۱۲۹
سوّم از موارد تیمم: ترس از استعمال آب..... ۱۲۹
چهارم از موارد تیمم: حرج و مشقت..... ۱۳۰
پنجم از موارد تیمم: نیاز به آب برای رفع تشنگی..... ۱۳۰
ششم از موارد تیمم: این که وضو یا غسل مزاحم با تکلیفی دیگر شده باشد که از آن اهم یا مساو ی با آن است..... ۱۳۱

هفتم از موارد تیمم: تنگی وقت ۱۳۱
چیزهایی که تیمم با آنها صحیح است ۱۳۲
دستور تیمم بدل از وضو یا غسل ۱۳٤
احکام تیمم ۱۳۵
احکام نماز ۱٤۰
نمازهای واجب ۱٤۱
نمازهای واجب روزانه ۱٤۱
وقت نماز ظهر و عصر ۱٤۱
نماز جمعه و احکام آن ۱٤۲
احکامی چند درباره نماز جمعه ۱٤٤
وقت نماز مغرب و عشا ۱٤۵
وقت نماز صبح ۱٤٦
احکام وقت نماز ۱٤٦
نمازهایی که باید به ترتیب خوانده شود ۱٤۹
نمازهای مستحب ۱۵۱
وقت نافله‌های یومیه ۱۵۱
نماز غفیله ۱۵۳
احکام قبله ۱۵۳
پوشانیدن بدن در نماز ۱۵۵
شرایط لباس نمازگزار ۱۵۷
مواردی که لازم نیست بدن و لباس نمازگزار پاک باشد ۱٦۵
چیزهایی که در لباس نمازگزار مستحب است ۱٦۸
چیزهایی که در لباس نمازگزار مکروه است ۱٦۸
مکان نمازگزار ۱٦۸

جاهایی که نماز خواندن در آنها مستحب است..... ۱۷۳
جاهایی که نماز خواندن در آنها مکروه است..... ۱۷٤
احکام مسجد..... ۱۷٤
اذان و اقامه ۱۷۷
واجبات نماز..... ۱۸۲
نیت ۱۸۳
تکبیرة الاحرام ۱۸٤
قیام (ایستادن)..... ۱۸۵
قرائت ۱۸۸
رکوع ۱۹۵
سجود ۱۹۸
چیزهایی که سجده بر آنها صحیح است..... ۲۰٤
مستحبّات و مکروهات سجده ۲۰٦
سجده‌های واجب قرآن ۲۰۷
تشهد..... ۲۰۸
سلام نماز ۲۰۹
ترتیب..... ۲۱۰
موالات ۲۱۰
قنوت..... ۲۱۱
ترجمه نماز..... ۲۱۲
۱ ـ ترجمه سوره «حمد» ۲۱۲
۲ ـ ترجمه سوره «قل هو اللّه احد»..... ۲۱۲
۳ ـ ترجمه ذکر رکوع و سجود، و ذکرهایی که بعد آنها مستحب است ... ۲۱۳
٤ ـ ترجمه قنوت ۲۱۳

٥ ـ ترجمه تسبیحات اربعه ٢١٤
٦ ـ ترجمه تشهّد و سلام کامل ٢١٤
تعقیب نماز ٢١٥
صلوات بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) ٢١٥
مبطلات نماز ٢١٦
چیزهایی که در نماز مکروه است ٢٢٢
مواردی که می‌شود نماز واجب را شکست ٢٢٣
شکّیّات ٢٢٤
شک‌های باطل کننده ٢٢٤
شک‌هایی که نباید به آنها اعتنا کرد ٢٢٤
١ ـ شک در چیزی که محل آن گذشته است ٢٢٥
٢ ـ شک بعد از سلام ٢٢٧
٣ ـ شک بعد از وقت ٢٢٧
٤ ـ کثیر الشک (کسی که زیاد شک می‌کند) ٢٢٨
٥ ـ شک امام و مأموم ٢٢٩
٦ ـ شک در نماز مستحبّی ٢٢٩
شک‌های صحیح ٢٣١
دستور نماز احتیاط ٢٣٤
سجده سهو ٢٣٨
دستور سجده سهو ٢٤٠
قضای سجده فراموش شده ٢٤٠
کم و زیاد کردن اجزاء و شرایط نماز ٢٤٢
نماز مسافر ٢٤٤
مسائل متفرقه ٢٥٨

نماز قضا ۲۶۰
نماز قضای پدر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است ۲۶۲
نماز جماعت ۲۶۳
شرایط امام جماعت ۲۷۱
احکام جماعت ۲۷۲
وظیفه امام و مأموم در نماز جماعت ۲۷۵
چیزهایی که در نماز جماعت مکروه است ۲۷۶
نماز آیات ۲۷۷
دستور نماز آیات ۲۷۹
نماز عید فطر و قربان ۲۸۱
اجیر گرفتن برای نماز ۲۸۴
احکام روزه ۲۸۷
نیت ۲۸۷
چیزهایی که روزه را باطل می‌کند ۲۹۱
۱ ـ خوردن و آشامیدن ۲۹۱
۲ ـ نزدیکی کردن ۲۹۳
۳ ـ استمناء ۲۹۴
۴ ـ دروغ بستن به خداوند متعال و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) ۲۹۵
۵ ـ رساندن غبار غلیظ به حلق ۲۹۶
۶ ـ باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ۲۹۶
۷ ـ اماله کردن ۳۰۰
۸ ـ قی کردن ۳۰۰
احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند ۳۰۱

آنچه برای روزه‌دار مکروه است ۳۰۲
جایی که قضا و کفاره واجب است ۳۰۳
کفاره روزه ۳۰۳
جاهایی که فقط قضای روزه واجب است ۳۰۷
احکام روزه قضا ۳۰۸
احکام روزه مسافر ۳۱۱
کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۳۱۳
راه ثابت شدن اوّل ماه ۳۱۴
روزه‌های حرام و مکروه ۳۱۶
روزه‌های مستحب ۳۱۷
مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید ۳۱۸
احکام اعتکاف ۳۲۰
اموری که در اعتکاف معتبر است ۳۲۰
خروج از محل اعتکاف ۳۲۴
مسائل متفرقه اعتکاف ۳۲۷
احکام خمس ۳۲۹
موارد خمس ۳۲۹
۱ ـ منفعت کسب ۳۲۹
۲ ـ معدن ۳۳۷
۳ ـ گنج ۳۳۸
۴ ـ مال حلال مخلوط به حرام ۳۴۰
۵ ـ جواهری که به واسطه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید ۳۴۱
۶ ـ غنیمت ۳۴۲

۷ ـ زمینی که کافر ذمّی از مسلمان بخرد ۳٤۳
مصرف خمس ۳٤۳
احکام امر به معروف و نهی از منکر ۳٤۷
احکام زکات ۳۵۱
شرایط واجب شدن زکات ۳۵۱
زکات گندم و جو و خرما و کشمش ۳۵۳
نصاب طلا ۳۵۷
نصاب نقره ۳۵۸
زکات شتر و گاو و گوسفند ۳٦۰
نصاب شتر ۳٦۱
نصاب گاو ۳٦۲
نصاب گوسفند ۳٦۲
زکات مال تجارت ۳٦۵
مصرف زکات ۳٦۵
شرایط کسانی که مستحقّ زکات‌اند ۳٦۹
نیت زکات ۳۷۱
مسائل متفرقه زکات ۳۷۱
زکات فطره ۳۷٦
مصرف زکات فطره ۳۷۹
مسائل متفرقه زکات فطره ۳۸۰
احکام حج ۳۸۲
احکام خرید و فروش ۳۸۵
مستحبات خرید و فروش ۳۸۵
معاملات مکروه ۳۸٦

معاملات حرام ٣٨٦
شرایط فروشنده و خریدار ٣٩٢
شرایط جنس و عوض آن ٣٩٤
صیغه خرید و فروش ٣٩٦
خرید و فروش میوه‌ها ٣٩٦
نقد و نسیه ٣٩٧
معامله سلف و شرایط آن ٣٩٨
احکام معامله سلف ٤٠٠
فروش طلا و نقره، به طلا و نقره ٤٠١
مواردی که انسان می‌تواند معامله را به هم بزند ٤٠١
مسائل متفرقه ٤٠٦
احکام شراکت ٤٠٧
احکام صلح ٤١١
احکام اجاره ٤١٤
شرایط مالی که آن را اجاره می‌دهند ٤١٦
شرایط استفاده‌ای که مال را برای آن اجاره می‌دهند ٤١٧
مسائل متفرقه اجاره ٤١٨
احکام مضاربه ٤٢٣
احکام جعاله ٤٢٧
احکام مُزارعه ٤٢٩
احکام مُساقات و مُغارسه ٤٣٣
کسانی که از تصرف در مال خود ممنوع‌اند ٤٣٦
احکام وکالت ٤٣٨
احکام قرض ٤٤١

احکام حواله دادن ٤٤٥
احکام رهن..... ٤٤٧
احکام ضامن شدن ٤٤٩
احکام کفالت ٤٥٢
احکام ودیعه (امانت)..... ٤٥٣
احکام عاریه..... ٤٥٧
احکام نکاح (ازدواج)..... ٤٦٠
احکام عقد..... ٤٦٠
دستور خواندن عقد..... ٤٦١
شرایط عقد..... ٤٦٢
مواردی که زن یا شوهر می‌تواند عقد را به هم بزند ٤٦٤
عدّه‌ای از زن‌ها که ازدواج با آنان حرام است ٤٦٦
احکام عقد دائم..... ٤٧٠
متعه (ازدواج موقت) ٤٧٢
احکام نگاه کردن..... ٤٧٣
مسائل متفرقه زناشویی ٤٧٥
احکام شیر دادن..... ٤٧٩
شرایط شیر دادنی که علت محرم شدن است..... ٤٨١
آداب شیر دادن..... ٤٨٤
مسائل متفرقه شیر دادن..... ٤٨٥
احکام طلاق..... ٤٨٧
عدّه طلاق..... ٤٨٩
عدّه زنی که شوهرش مرده..... ٤٩١
طلاق بائن و طلاق رجعی ٤٩٢

احکام رجوع کردن ٤٩٣
طلاق خلع ٤٩٤
طلاق مبارات ٤٩٤
احکام متفرقه طلاق ٤٩٥
احکام غصب ٤٩٨
احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند ٥٠٢
احکام سربریدن و شکار کردن حیوانات ٥٠٦
دستور سربریدن حیوانات ٥٠٧
شرایط سربریدن ٥٠٨
دستور کشتن شتر ٥١٠
چیزهایی که موقع سربریدن حیوانات مستحب است ٥١٠
چیزهایی که در کشتن حیوانات مکروه است ٥١١
احکام شکار کردن با اسلحه ٥١١
شکار کردن با سگ شکاری ٥١٣
صید ماهی و ملخ ٥١٥
احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها ٥١٧
آداب غذا خوردن ٥٢٠
چیزهایی که در غذا خوردن مذموم است ٥٢١
آداب آشامیدن ٥٢٢
چیزهایی که در آشامیدن مذموم است ٥٢٢
احکام نذر و عهد ٥٢٣
احکام قَسَم خوردن ٥٢٨
احکام وقف ٥٣٠
احکام وصیّت ٥٣٤

احکام ارث ۵۴۱
ارث دسته اوّل ۵۴۲
ارث دسته دوم ۵۴۳
ارث دسته سوم ۵۴۸
ارث زن و شوهر ۵۵۰
مسائل متفرقه ارث ۵۵۲
ملحقات ۵۵۴
(۱) سپرده‌گذاری ـ قرض گرفتن ۵۵۴
(۲) اعتبارات ۵۵۷
(۳) نگهداری کالا ۵۵۹
(۴) فروش کالاهای متروکه ۵۶۰
(۵) کفالت بانکی ۵۶۰
(۶) فروش سهام ۵۶۲
(۷) فروش اوراق قرضه ۵۶۲
(۸) حواله‌های داخلی و خارجی ۵۶۳
(۹) جوایز بانک ۵۶۷
(۱۰) وصول سفته ۵۶۷
(۱۱) خرید و فروش ارز ۵۶۸
(۱۲) اضافه برداشت ۵۶۹
(۱۳) تنزیل برات ۵۶۹
(۱۴) اشتغال در بانک ۵۷۳
(۱۵) قرارداد بیمه ۵۷۴
(۱۶) سرقفلی ۵۷۶
(۱۷) مسائلی درباره قاعده اقرار و مقاصه نوعی ۵۷۸

(۱۸) احکام تشریح ۵۸۲
(۱۹) احکام پیوند ۵۸۳
(۲۰) تلقیح مصنوعی ۵۸٤
(۲۱) احکام کنترل جمعیت ۵۸٦
(۲۲) حکم خیابان‌هایی که دولت احداث می‌کند ۵۸۷
(۲۳) مسائلی درباره نماز و روزه ۵۸۹
(۲٤) بلیط‌های بخت‌آزمایی ۵۹۳
فهرست مطالب ۵۹۵